

# نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران

دین، قانون و مطلقیت قدرت

اصغر شیرازی

چاپ دوم  
یا تصحیحات و افزودنها [زمستان ۱۳۹۰]



نظام حکومتی  
جمهوری اسلامی ایران  
دین، قانون و مطلقیت قدرت

چاپ دوم با افزوده‌ها

اصغر شیرازی

کتاب چشم‌انداز

اصغر شیرازی  
نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران: دین، قانون و مطلقیت قدرت  
چاپ اول: پاریس، ۱۳۸۷  
چاپ دوم (اینترنتی): با افزوده‌ها [زمستان ۱۳۹۰]، ۱۳۹۳  
ویرایش و صفحه‌آرایی: شیدا نبوی  
روی جلد: رضا امان  
کتاب چشم‌انداز، پاریس

---

**Cesmandaz**  
B.P. 100  
94300 Vincennes Cedex - France  
[Cesmandaz@noos.fr](mailto:Cesmandaz@noos.fr)

## فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۷	بخش اول: ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی
۱۸	۱ تضادهای قانون اساسی
۱۸	عناصر شرعی در قانون اساسی
۲۳	عناصر دموکراتیک در قانون اساسی
۲۵	عناصر عرفی در قانون اساسی
۲۸	۲ فرآیند تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی
۲۸	پیشنویس قانون اساسی
۳۰	کتمانها و بدفهمیها
۳۴	مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان
۳۶	تبلیغات علنی برای ولایت فقیه
۳۸	انتخابات مجلس خبرگان
۳۹	تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان
۴۴	۳ جدال بر سر ولایت فقیه
۴۴	نقد ولایت فقیه در مجلس خبرگان
۴۶	مقاومت در برابر ولایت فقیه خارج از مجلس خبرگان
۵۰	مدافعان ولایت مطلقه فقیه
۵۳	بخش دوم: ابطال عناصر دموکراتیک قانون اساسی
۵۴	۴ تمرکز قدرت در ارگان رهبری
۵۶	خمینی و قانون اساسی پس از انتخاب مجلس اول (خرداد ۱۳۵۹)
۵۸	دخالت خمینی در قوه قانونگذاری
۶۱	حاکمیت خمینی بر قوه اجرائی
۶۷	بیعت با ولی فقیه
۶۹	اطاعت مشروط از خمینی
۷۰	ولایت خامنه‌ای
۷۹	۵ سلب حاکمیت از ارگانهای منتخب مردم
۷۹	تحدید حق انتخاب شدن برای مجلس
۸۶	تحدید حق قانونگذاری مجلس
۱۰۲	تحدید کار رئیس جمهور

- ۱۰۵ تحدید حق انتخاب رهبر - مجلس خبرگان رهبری  
 ۱۱۱ تحدید رأی مردم در انتخاب اعضای شورای بازنگری قانون اساسی  
 ۱۱۲ تحدید کار شوراهاى محلی

- ۶ **سلب حقوق اساسی از شهروندان**  
 ۱۲۰ ممنوعیت احزاب غیرحکومتی  
 ۱۳۲ سرکوب مطبوعات  
 ۱۳۷ امتناع از تصویب طرح جرم سیاسی و منع شکنجه  
 ۱۳۹ تحدید حق انتخاب محل اقامت و شغل  
 ۱۴۲ فرسایش حق برابری مردم  
 ۱۴۹ توجیهات نظری سرکوب

- ۷ **حکومت فقها**  
 ۱۵۵ انحصار مقامات حکومتی  
 ۱۵۶ وسایل تأمین قدرت

- بخش سوم: سرگذشت عناصر شرعی قانون اساسی  
 ۸ پذیرش اجتناب‌ناپذیر قوانین غیر شرعی  
 ۱۶۸ مشکل قوانین دوران «طاغوت»  
 ۱۶۹ قوانین بیگانه با شرع  
 ۱۷۲ شرعی کردن غیرشرعیها  
 ۱۷۷

- ۹ **برائت از شرع از طریق توسل به قاعده ضرورت**  
 ۱۷۹ قاعده ضرورت و قانون اراضی شهری  
 ۱۸۰ قاعده ضرورت و واگذاری زمینهای زراعی  
 ۱۸۸ قاعده ضرورت در قانون اجاره  
 ۱۹۲ قاعده ضرورت و قانون تأمین و توزیع کالا  
 ۱۹۶ قاعده ضرورت و لایحه بازرگانی خارجی  
 ۱۹۸ قاعده ضرورت در قانون تشدید مجازات محتکران و گرانفروشان  
 ۲۰۱ ترک توسل به قاعده ضرورت  
 ۲۰۳

- ۱۰ **برائت از شرع به کمک «شرط ضمن عقد»**  
 ۲۰۸ شرط ضمن عقد در قانون کار  
 ۲۰۹ شرط ضمن عقد در قانون ازدواج و طلاق  
 ۲۱۷ معانی شرط ضمن عقد در حکومت اسلامی  
 ۲۲۱

- ۱۱ **احکام حکومتی در برائت از شرع**  
 ۲۲۳

۲۲۳	«کتاب تعزیرات»
۲۲۵	تعزیرات حکومتی
۲۲۷	حکم حکومتی

۲۳۳	<b>۱۲ نقش مصلحت نظام در برائت از احکام</b>
۲۳۴	مجمع تشخیص مصلحت نظام
۲۳۸	مصلحت در عمل
۲۴۸	معیارهای شورای نگهبان

۲۵۳	<b>۱۳ بحران حوزه و فقه</b>
۲۵۴	آگاهی به کاستیهای فقه
۲۵۶	آگاهی به کاستیهای حوزه‌ها
۲۵۷	در جستجوی علل و عوامل کاستیها
۲۶۱	در جستجوی راههای حل بحران
۲۶۵	کوششهای ناکام
۲۶۸	بن بست حوزه و فقه

۲۷۳	<b>جمع‌بندی و نتیجه‌گیری</b>
۲۷۳	محیط تاریخی تدوین قانون اساسی
۲۷۶	تقسیم قدرت در عمل یا ساختارهای سه‌گانه حکومت اسلامی
۲۸۲	جدائی دین از حکومت
۲۸۵	آخوند سالاری

۲۸۸	<b>تکمله ۱</b>
-----	----------------

	<b>افزوده‌ها:</b>
۲۹۹	<b>تکمله ۲:</b> جستاری در غلبه اصولگرایان «پادگانی»
۳۳۳	<b>تکمله ۳:</b> تصحیح و توضیح
۳۳۵	<b>تکمله ۴</b>
۳۳۶	بعدالتحریر

۳۳۸	<b>حواشی</b>
-----	--------------

۳۶۴	<b>منابع</b>
-----	--------------

## توضیح و یادآوری

چاپ دوم کتاب *نظام حکومتی جمهوری اسلامی: دین، قانون و مطلقیت قدرت* (۲۰۰۹) به همراه "تصحیحات و افزوده‌ها" آمادهٔ طبع بود و اگر دشواریهای کار طبع و نشر چشم/ند/ز پیش نمی‌آمد، می‌بایست در سال ۱۳۹۱ انجام می‌شد چرا که در ضرورت این امر هیچ تردیدی نبود.

چشم‌انداز خوشوقت است که اکنون با بهره‌گیری از امکانات طبع و نشر اینترنتی، این تحلیل مستند و بنیادی از "نظام حکومتی جمهوری اسلامی" را در اختیار همگان قرار می‌دهد.



## مقدمه

قانون اساسی جمهوری اسلامی آکنده از تضادهاست، تضادهائی متأثر از اختلافات اجتماعی و سیاسی موجود بین نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب در فاصله دی ۱۳۵۷ و آذر ۱۳۵۸، و ناشی از تناسب بالفعل قدرت آنها در محیط تاریخی تدوین این قانون. در این میان دو تضاد اساسی‌ترند؛ اساسی‌تر از آنرو که اولاً نماینده دو رویکرد متفاوت به امر حکومت هستند و ثانیاً از این جهت که برخورد نیروهای اصلی اجتماعی - سیاسی این دو، در سالهای بعد از تصویب نهائی این قانون نیز در تحول حکومت تأثیر زیادی داشته‌اند. این دو تضاد عبارتند از:

۱- تضاد میان عناصر شرعی و عرفی قانون اساسی. تضاد بین این عناصر، تضاد بین یک ادعا و یک واقعیت است. ادعا در این گفته انعکاس می‌یابد که یک حکومت مبتنی بر شرع و به صدارت فقها قادر به پاسخگویی به همه مسائل جامعه ایران می‌باشد. این در حالیست که حتی قانون اساسی این حکومت آکنده از مفاهیم و مقرراتی است که هیچ پایه و سابقه‌ای در شرع ندارد، و بنا به اضطرار از منابع غیراسلامی به عاریت گرفته شده است.

۲- تضاد بین عناصر دموکراتیک و عناصر ضد دموکراتیک قانون اساسی. این تضاد ریشه در دو نظریه متضاد در باره حاکمیت دارد که هر دو در این قانون جای گرفته‌اند. یکی حاکمیت را حق مردم می‌داند، بنابراین رو به دموکراسی دارد، و دیگری آن را از آن خداوند، یا به عبارت دیگر فقها می‌شمرد، که خود را حجت و آیت او می‌خوانند. در کنار و آمیخته با این دو تضاد، یک تضاد دیگر هم در قانون اساسی وجود دارد که کمتر به چشم می‌خورد، و آن، تضاد بین عناصر اسلامی، ولی غیرولایت‌فقهائی آن قانون در یکطرف، و عناصر ولایت‌فقهائی آن در طرف دیگر است.

در حالی که حامیان ولایت فقیه تعینات اسلامی موجود در مقدمه و بسیاری از اصول قانون اساسی را دلیل تائید حکومت مطلقه فقها می‌دانند درک مخالفان آنها از همان تعینات، ناظر بر محدودیت ولایت فقهاست. این تضاد نتیجه امتیازی است که حامیان ولایت مطلقه فقیه

تفویض آن را به رقبای اسلامی خود، در زمان تدوین قانون اساسی، صلاح می‌دیدند. اما در این کتاب، این تضاد در ضمن بررسی آن دوی دیگر تحلیل شده است. و البته، هر جا تصریح جداگانه آن لازم بوده، این تصریح انجام گرفته است.

توضیح این دو تضاد اصلی، نشان دادن بازتاب آنها در قانون اساسی و بررسی شیوه حل آن در واقعیت قانونگذاری و کشورداری در یکطرف، و انعکاس این شیوه در متن بازنگری شده آن قانون در طرف دیگر، موضوع اصلی این کتاب است.

فصل اول بخش اول کتاب به تحلیل دقیق تضادهای دوگانه در قانون اساسی می‌پردازد و ناسازگاری وجوه عرفی و دموکراتیک با عناصر شرعی آن را نشان می‌دهد. فصلهای دوم و سوم این بخش نظری کوتاه به روند تکوین قانون اساسی دارد و به توضیح نظرانی می‌پردازد که نیروهای اجتماعی و سیاسی مختلف، در درون و بیرون «شورای بررسی نهائی پیشنهادی» قانون اساسی، در دوران تدوین و تصویب آن، به صور گوناگون ابراز کرده و کوششهایی که به قصد تأثیرگذاری بر محتوای آن انجام می‌دادند. مقایسه بین خطوط اصلی این قانون و پیشنویسهای آن که بخش دیگری از محتوای این دو بخش را تشکیل می‌دهد نیز به همین منظور انجام می‌گیرد.

بخشهای دوم و سوم کتاب اختصاص به تشریح و تحلیل روند حل دو تضاد اصلی قانون اساسی در تجربه قانونگذاری، کشورداری و در کشمکش قدرت در بیست و چند سال اخیر دارد، روندی که در بازنگری قانون اساسی از یک جانب به کاهش باز هم بیشتر عناصر دموکراتیک آن منجر شد و از جانب دیگر تضعیف عناصر شرعی آن را در پی داشت. افزایش قدرت رهبر، تضعیف اختیارات ارگانهای منتخب مردم، سرکوب حقوق دموکراتیک آنها و تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست روحانیت سیاسی و متحدان آن محتوای فصلهای چهارگانه بخش دوم را تشکیل می‌دهد. در این بخش خواهیم دید که چگونه با پذیرش برخی از نتایج این روند در متن قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ برخی از تضادهای بین عناصر دموکراتیک و ضددموکراتیک در متن این قانون از بین می‌رود و تلاش جنبش اصلاح‌طلبانه درون حکومت برای ممانعت از پیشرفت این روند، ناکام می‌ماند. اشکال مختلف برائت از شرع در روند قانونگذاری و انعکاس آن در متن قانون اساسی که به اعلام «مصلحت» به مثابه بنیاد اصلی قانونگذاری انجامید، بحران حاصل از این تحول در حوزه‌های علمیه، کوشش آنها برای کشف راههای غلبه بر بحران و نتایج این کوششها، موضوع فصلهای هفتگانه بخش سوم است. کتاب با گفتاری در مورد شرایط تاریخی دوران تدوین قانون اساسی، تقسیم واقعی قدرت در میان ساختارهای رسمی، غیررسمی و فرارسمی حکومت در جمهوری اسلامی و نسبت این حکومت با دین خاتمه می‌یابد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی را در سال ۱۳۵۸ تصویب و در سال ۱۳۶۸ رسماً بازنگری کردند. با این وجود بررسی تضادها در بخش اول این کتاب بر پایه متن بازنگری نشده آن انجام می‌گیرد. آنچه بر سر این تضادها در بازنگری رسمی وارد شد خود پیامدی از روند حل آنها در صحنه منازعات سیاسی بود که در بخشهای دوم و سوم کتاب مورد ملاحظه قرار گرفته است.

در بخش اول کتاب نیروهای شرکت‌کننده در جدال بر سر قانون اساسی، و مؤثر در تعیین شکل و محتوای اولیه آن، به دو گروه اصلی عرفگرا (سکولاریست) و بنیادگرای اسلامی تقسیم

شده‌اند. ولی نظریات گروهها و اشخاص عرفگرا، نه در همه موارد همانند بود و نه، در برخی از موارد، هماهنگ با دیدگاههای ایدئولوژیک آنها. عرفگرایان به طور کلی به دو گرایش کمونیستی و غیرکمونیستی قابل تقسیم بودند. هریک از این دو گرایش، خود از طیفی از نظرها و سازمانهای گوناگون و گاه ستیزنده با یکدیگر تشکیل می‌شد. اختلاف نظر در میان گروههای بنیادگرای اسلامی و برخی از مراجع دینی نیز کمتر ازین نبود.

گرایشهای بنیادگرا را، در زمان تدوین متن اولیه قانون اساسی، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: دسته اول حامیان ولایت فقیه به معنای استنباط خمینی از این مفهوم سابقه‌دار در فقه شیعی بودند. آنها خواهان یک حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت شیعی بودند و در عین حال موضعی متفاوت در باره درجات انطباق شریعت با مقتضیات زمان داشتند. دسته دوم، بنیادگرایان مخالف ولایت فقیه بودند که در عین حال از رعایت موازین شرعی در امر قانونگذاری، به درجات متفاوت دفاع می‌کردند. دسته سوم، باز هم از مخالفان ولایت فقیه، کسانی بودند که می‌گفتند قبول ولایت فقیه با پذیرش تثبیت رهبری حکومت در دست خمینی و شاگردان و حامیان او همراه می‌شود. در میان مدافعان هریک ازین گروهها نیز نظرات متفاوتی وجود داشت که بر رسی آنها از حوصله این کتاب خارج است.

همانطور که اشاره شد این تقسیم‌بندی مربوط به دوره قبل از تصویب قانون اساسی در آذر سال ۱۳۵۸ است. در مرحله بعد توجه کتاب متمرکز بر گرایشهایی است که در تغییرات رسمی قانون اساسی (در شورای بازنگری) و غیررسمی (در عمل و یا به دستور رهبر جمهوری اسلامی) تاثیر داشتند. تقسیم آنها به نیروها، گرایشها و یا جناحهای «راستگرا»، «محافظه‌کار»، «میان‌رو»، «عملگرا» و «چپگرا» یا «پوپولیست» و نظایر آن امریست متداول که می‌توان آن را با اندکی مسامحه و در نظر گرفتن پراکندگی و تحرک موجود در درون هر یک از این سه گرایش پذیرفت.

در این مرحله، هر سه اینها در زدودن عناصر دموکراتیک قانون اساسی در عمل و سپس در درون متن این قانون دخالت داشتند. آنها در مجموع طبقه حاکم یا حاکمیت در جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دادند. در سالهای پس از بازنگری، به تدریج تحولی در جناح چپ حاکمیت صورت گرفته است که با عنوان اصلاح‌طلبی بر احیاء و تحقق عناصر دموکراتیک قانون اساسی اصرار می‌ورزد و استقرار «مردمسالاری دینی» در داخل نظام موجود را امکانپذیر می‌داند. کوششهای این گرایش در اثر مقاومت جناح «محافظه‌کار» و بخشهای افراطی‌تر و رشدیابنده آن بی نتیجه مانده است.

جماعت‌های گوناگون و پراکنده عرفگرا نیز که در تمامی سالهای پس از تصویب قانون اساسی و پیش از آن که قادر به تأثیرگذاری بر روند تحولات در عمل و قانون جمهوری اسلامی باشند، در معرض انواع تدابیر امنیتی خشونت‌آمیز بنیادگرایان قرار گرفتند و ناچار به ترک سیاست یا ترک وطن شدند. غربت بیرونی و عزلت درونی برای برخی از آنها فرصتی شد تا به خطاهای نظری و عملی خود اندیشیده و با تجدید نظر در مواضع ایدئولوژیک و سیاسی خود به طراحی آینده‌ای بهتر همت بگمارند. اگر تأثیری بر تحول گرایشهای عملی و نظری در درون

حاکمیت گذاشته شده باشد، نتیجه انتقادات آنها به ایدئولوژی بنیادگرائی و حکومت حاصل از آن و انتقال نظریه‌های عرفگرایانه آنها بر روند تجدید نظر در طیف بنیادگرائی بوده است.

### اسناد و منابع:

اسناد اصلی بخش اول کتاب عبارتند از:

۱ - متون پیشنهادی و نهائی قانون اساسی.  
۲ - مقالات و اسناد مربوط به نقد پیشنهادی و متن نهائی قانون اساسی، منتشر شده در روزنامه‌ها، کتابها و بروشورها.

۳ - صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی پیشنهادی قانون اساسی (مجلس خبرگان).

۴ - شماری از پیشنهادها برای تغییر پیشنهادی قانون اساسی.

از آنجا که اسناد مربوط به فصل دوم از اهمیت مساوی با این اسناد برخوردار نیستند در این پژوهش از اسناد متعلق به مهمترین گروهها و اشخاص استفاده شده است. توجه مخصوص کتاب در این فصل معطوف به مقایسه پیشنهادی قانون اساسی و متن اصلی آنست. علت، نه تنها انعکاس نظرات نیروهای مخالف ولایت فقیه در پیشنهادی، بلکه این واقعیت است که اگر این متن صورت قانونی می‌یافت موجب وفاق بین بخشهای بزرگتری از جامعه، در محیط تاریخی تدوین و تصویب قانون اساسی می‌شد. یکی از شواهد این ادعا نقد جبهه ملی بر پیشنهادی قانون اساسی است که اشاره‌ای به الزام به عدم مغایرت مصوبات مجلس با موازین شرع و نظارت شورای نگهبان بر این امر نمی‌کند (آ. ۵۸/۵/۱۱). همینطور است «نظر تحلیلی و انتقادی حزب ایران در باره پیشنهادی قانون اساسی» (۱۳۵۸). صورت مشروح مذاکرات مجلس خبرگان کمک بزرگی به تشخیص نظر اعضای این مجلس درباره نکات گوناگون قانون اساسی و تمییز تضادها در مواضع حتی طرفداران ولایت فقیه در این مجلس می‌کند. متأسفانه این صورت حاوی مذاکرات کمیسیونهای مجلس خبرگان نیست. در حالی که بخش بزرگی از نظرات متفاوت در کمیسیونها ابراز شده و در همین کمیسیونهاست که به برخی از سازشها دست یافته‌اند. بررسی صورت مذاکرات همراه با گزارش اتفاقاتی انجام می‌گیرد که در حول و حوش زمان تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان، در بیرون از این مجلس رخ می‌دادند و بر کار آن تأثیر می‌گذاشتند. پیش از آن گزارشی خواهد آمد درباره رویدادهای مربوط به تدوین قانون اساسی، حرکت انتقادی نسبت به این سند و انتخاب مجلس خبرگان. نوساناتی که در مواضع و رفتار رهبران روحانی انقلاب مشاهده می‌شد، در مرکز این گزارش مورد توجه قرار گرفته است، نوساناتی که ریشه در تردیدهای آنها نسبت به امکان انعکاس اصول حکومت اسلامی مطلوب آنها در متن قانون اساسی داشت. یکی از منابع اصلی این بخش و همچنین بخشهای دوم و سوم، خبرها، گزارشها، مصاحبه‌ها، تفسیرها و مقالات مندرج در روزنامه‌ها و تارنماهای اینترنتی در سالهای پس از انقلاب است. دیگر منابع مهم بخشهای دوم تا سوم عبارتند از:

- ۱ - مجموعه قوانین سالهای مختلف.
- ۲ - صورت مشروح مذاکرات شورای بازرگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۳ - مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی سالهای مختلف.
- ۴ - نظریات شورای نگهبان در باره مصوبات مجلس.
- ۵ - مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۶ - مجلاتی مانند حوزه، کیهان فرهنگی، کیهان اندیشه، کیان، ایران فردا.
- ۷ - کتابها و رساله‌های برخی از فقها، صاحب‌نظران و سخنگویان جریانهای مختلف اسلامی و بنیادگرائی.
- ۸ - متون قانون اساسی و پیشنویس آن.
- ۹ - مصاحبه‌های نویسنده با برخی از شرکت‌کنندگان در تهیه پیشنویس قانون اساسی و برخی صاحبان اطلاع در باره مطالب مورد نظر کتاب.
- منتخبی از مقالات و کتابهای پژوهشگران در باره مسائلی که به طور مستقیم و غیرمستقیم به موضوعات این کتاب مربوط می‌شود نیز از جمله منابع این تحقیق است.

این کتاب بازنویس متنی است که من اصل آن را در اواخر ۱۳۷۴/۱۹۹۵ به زبان آلمانی نوشتم، ولی بهتر آن دیدم که به زبان انگلیسی منتشر بشود. انتشار با جلد مقوایی (hardback) در سال ۱۹۹۷ و به صورت کتاب جیبی (paperback) در سال ۱۹۹۸ انجام گرفت. کتاب، در آن زمان، نتیجه آخرین پژوهشی بود که من در سال ۱۳۶۳ پس از تعطیل دانشگاههای ایران و بازگشتم از ایران، در دانشگاه آزاد برلین شروع کردم. موضوع اصلی پژوهش بررسی نحوه و نتیجه کارکرد جنبش اسلامی بنیادگرایانه‌ای بود که در اثر انقلاب ۱۳۵۷ به حکومت رسیده و دعوی توان پاسخگویی به همه مشکلات و مسائل نه تنها جامعه و کشور ایران، بلکه سرتاسر جهان را داشت. اولین بار بود که چنین جنبشی صاحب حکومت شده و مجال آن را پیدا کرده بود که دعاوی خود را به محک آزمایش و عمل بگذارد. بنابراین مشاهده این آزمایش و عمل موضوع جالبی بود که پژوهشی گسترده و دقیق را طلب می‌کرد. خاصه این که این تجربه در میهن ما می‌گذشت، و فصل تازه‌ای در تاریخ دینی را باز می‌کرد که در معرض تمدن جدید قرار گرفته بود و می‌رفت که پاسخ خود را به چالشهای گریزناپذیر آن پیدا بکند. حاصل این پژوهش تا پیش از انتشار کتاب حاضر دو کتاب دیگر، دو جزوه و تعدادی مقاله بود که به زبانهای آلمانی، انگلیسی و فارسی منتشر شده است. کتاب اول ترجمه، تحشیه و تفسیر قوانینی بود که در جمهوری اسلامی در ارتباط با سیاست کشاورزی و مالکیت ارضی تصویب شده و به اجراء درآمده بود. منظور از این کار نشان دادن و تحلیل شیوه و مشکلات قانونگذاری در نظامی بود که می‌خواست بر مبنای شریعت و فقه اسلامی به حل مسائل اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران بپردازد. کتاب دوم این موضوع را بسط می‌داد، به اینصورت که پژوهش را بر تمامی وجوه سیاست ارضی، روستائی و کشاورزی در جمهوری اسلامی و در بستر بررسی سیاست برنامه‌گذاری در این حکومت می‌گسترده و نتایج آنها را مورد ارزیابی قرار می‌داد. در هر

دو کتاب، که اولی به زبان آلمانی در سال ۱۹۸۸ و دومی به زبان انگلیسی در سال ۱۹۹۳ منتشر شدند، بررسی قانونگذاری و سیاست‌پردازی در زمینه‌های برنامه‌ریزی، اقتصاد کشاورزی و اصلاح مالکیت ارضی به نحوی انجام گرفت که نتایج آن راه را برای فهم مجموعه قانونگذاری و کشورداری در جمهوری اسلامی بگشاید. پژوهشهایی که در ارتباط با این دو کتاب انجام دادم<sup>۳</sup> در عمل مقدمه‌ای برای مبادرت به تحقیقات دیگری شدند که مجموع آنها در کتاب حاضر انعکاس یافت. هنگامی که دست به بازنویسی این کتاب به زبان فارسی زدم، نزدیک به هشت سال از پایان پژوهشهای بنیادی آن و نزدیک به شش سال از انتشار آن می‌گذشت. حوادث و تحولاتی که در این مدت در حوزه موضوعات کتاب رخ داده بود بازنگری آن را لازم می‌ساخت. با این وجود آن حوادث و آن تحولات آنچنان نبودند که موجب تغییرات اساسی در ارزیابیها و استنتاجات و یا نظم و سیاق کتاب بشوند. بنابراین آنچه در این بازنویسی اضافه شده است عمدتاً گزارش و ارزیابی این حوادث و تحولات در سالهای منتهی به ۱۳۸۲ یا زمان پایان ضبط تحولات برای بازنویسی است. تغییر دیگری که در این بازنویسی انجام داده‌ام حذف بخش مربوط به نقد فقه و حوزه از جانب روشنفکران دینی است. دامنه این نقد در این فاصله آنچنان گسترده بوده است که پژوهشی جداگانه را طلب می‌کند. شاید فرصت آن پیدا بشود. بازنویسی اصل، ترجمه آن نیست. بنابراین در تنظیم عبارات و جملات خود را مقید به متن انگلیسی کتاب نکرده‌ام. در این کتاب از واژه «حکومت» برای «state» و «دولت» برای «government» انگلیسی استفاده شده است که تصادفاً با مصرف معمول آنها در منابع اصلی کتاب انطباق دارد.

در خاتمه لازم می‌دانم از همه کسانی که در تهیه منابع این کتاب به من یاری رسانده‌اند صمیمانه سپاس بگذارم. بدون یاری آنها انجام اینکار ممکن نبود. سپاس خاص از (Forschungsgemeinschaft Deutsche) (بنیاد مطالعات آلمانی) دارم که هزینه پژوهشهای ویژه این کتاب را به عهده گرفته بود. پژوهش در مؤسسه «سیاست خاورمیانه» (Arbeitsstelle Politik des Vorderen Orients) در دانشگاه آزاد برلین و با سرپرستی پروفسور فریدمن بوتنر (Friedman Büttner) به انجام رسید.

---

۱ - برای مطالعه نظرات در باره بازنگری قانون اساسی نگ:

Milani 1992, Schirazi 1991, Tellenbach 1990, پاکدامن ۱۳۸۹.

۲- نگ:

The Constitution of Iran. *Politics and the State in the Islamic Republic*. I.B. Asghar Schirazi: Tauris, London – New York 1997, 1998.

۳ - برای آشنائی با عنوان این دو کتاب نگاه کنید به فهرست منابع.

## علائم اختصاری:

روزنامه آیندگان	آ.
روزنامه اطلاعات	اط.
دو هفته نامه انقلاب اسلامی در تبعید	ا.ا.
روزنامه ایران	ای.
پیشنویس قانون اساسی جمهوری اسلامی	پیشنویس
مجله پاسدار اسلام	پ.ا.
تارنما (سایت)	ت.
روزنامه جمهوری اسلامی	ج.ا.
روزنامه خلق مسلمان	خ.م.
روزنامه رسالت	ر.
روزنامه سلام	س.
صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی	شورا
نشریه عصر ما	ع.م.
قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۸	اساسی
روزنامه کیهان	ک.
صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مجلس خبرگان)	خبرگان
صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری ایران	بازنگری
مجموعه قوانین	قوانین





## بخش اول

# ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی آکنده از تضادها و ناهمواریهاست. از میان همهٔ این تضادها، دو تضاد اهمیتی بنیادی دارند، بنیادی از آن جهت که اولاً نمایانگر واقعیت متضاد در درون جامعهٔ سیاسی و حکومت ایران در بیست و چند سال اخیر هستند و ثانیاً از آنرو که تأثیر آنها، به نحوی که در این کتاب معلوم خواهد شد، در تحولات حکومت اسلامی ایران در این دوران تعیین‌کننده بوده است. یکی از این دو تضاد در رویارویی عناصر اسلامی - شرعی قانون اساسی با عناصر عرفی آن انعکاس می‌یابد، و تضاد دیگر، عناصر ضددموکراتیک آن قانون را به مصاد عناصر دموکراتیک می‌فرستد. بنابراین در این قانون می‌توان سه عنصر را از یکدیگر متمایز ساخت که شرح جداگانهٔ هر یک از آنها، آنطور که در متن مصوب ۱۳۵۸ قانون اساسی به چشم می‌خورد، به ترتیب می‌آید.

## تضادهای قانون اساسی

### عناصر شرعی در قانون اساسی

عناصر شرعی قانون اساسی هم در مقدمه و هم در بسیاری از اصول آن ظاهر می‌شوند. عناصر شرعی گاهی به همین صفت نمایان می‌شوند، و گاه، یعنی غالباً، تنها با صفت اسلامی، که به معنی چشم‌پوشی از قید شرع نیست، بلکه ناشی از رعایت اقتضای کلام یا مصلحت روز است. عناصر شرعی در مجموع دارای این مشخصاتند:

- ۱- بیانگر این هستند که حکومتی که در نتیجه انقلاب به وجود آمده است، مانند خود انقلاب، اسلامی به معنی شرعی شیعی آن است.
- ۲- وظایف و هدفهای جمهوری اسلامی را بنا بر موازین شرع تعریف می‌کنند.
- ۳- رهبری حکومت را به دست فقهای شیعی می‌سپزند.
- ۴- تعیین قوانین و مقررات و مصوبات و آئیننامه‌های اجرائی در جمهوری اسلامی را مقید به عدم مغایرت و یا انطباق با شرع می‌سازند.
- ۵- برای حقوق دموکراتیک مردم و شهروندان حدودی بر مبنای شرع تعیین می‌کنند.
- ۶- ایجاد نهادهائی را مقرر می‌دارند که وظیفه آنها حفظ خصلت اسلامی - شرعی حکومت است.

### تعیین خصلت اسلامی - شرعی حکومت

تعیین خصلت صرفاً اسلامی حکومت در قانون اساسی با اعلام اسلامی بودن انقلاب در مقدمه آن شروع می‌شود. این مقدمه همه انگیزه‌ها و هدفهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گوناگونی که بخشهای مختلف جامعه ایران را وادار به انقلاب کردند به کناری می‌زند و به این رویداد یک خصلت اسلامی محض و ماهیتی اسلامی می‌دهد: «ماهیت انقلاب عظیم اسلامی [...] این خواست اساسی را مشخص کرده» که «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط

اسلامی» باشد. «ویژگی بنیادی این انقلاب نسبت به دیگر نهضت‌های ایران در سدهٔ اخیر مکتبی و اسلامی بودن آن است.» «طرح حکومت اسلامی بر پایهٔ ولایت فقیه که در اوج خفقان و اختناق رژیم استبدادی از سوی امام خمینی ارائه شد انگیزهٔ مشخص و منسجم نوینی را در مردم ایجاد نمود و راه اصیل مکتبی اسلام را گشود»، راهی که سرانجام به تشکیل جمهوری اسلامی منجر شد.<sup>۱</sup> نتیجهٔ انقلاب اسلامی پیروزمند چیز دیگری نمی‌توانست باشد جز جمهوری اسلامی که در «همه‌پرسی» روزهای ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ با رأی موافق «اکثریت ۹۸/۲ درصد» صاحبان حق رأی تسجیل شد. «کنون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان بیانگر نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه باید راهگشای تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی و ارائه دهندهٔ طرح نوین نظام حکومتی بر ویرانه‌های نظام طاغوتی قبلی گردد».

این نظام حکومتی به اقتضای تعین اسلامی - شیعی خود، دارای یک مذهب رسمی، یعنی شیعهٔ اثنی عشری جعفری می‌شود که «الی‌الابد غیرقابل تغییر است» (اصل ۱۲). یک شاخص دیگر اسلامی - شیعی این حکومت، پرچم رسمی آنست که «علامت مخصوص جمهوری اسلامی و شعار «الله اکبر» را بر خود حمل می‌کند (اصل ۱۸). موظف ساختن نمایندگان مجلس و رئیس جمهوری به سوگند در برابر قرآن مجید و پاسداری از حریم اسلام و مذهب رسمی کشور و نگاهبانی از مبانی جمهوری اسلامی (اصول ۶۷، ۱۲۱) و واداشتن دانش‌آموزان دبیرستانی به فراگرفتن زبان قرآن (اصل ۱۶) از شاخصهای دیگر تعین خصلت اسلامی حکومت است.

### مبانی، هدفها و وظایف

تبیین مبانی جمهوری اسلامی بیش از همه در اصل دوم قانون اساسی دیده می‌شود. در اینجا می‌خوانیم که: «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایهٔ ایمان به:

- ۱ - خدای یکتا (لااله الاالله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او،
  - ۲ - وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین،
  - ۳ - معاد و نقش سازماندهی آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا،
  - ۴ - عدل خدا در خلقت و تشریح،
  - ۵ - امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی،
  - ۶ - کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا،
- که از راه «اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین [...]، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.»

هدفها و وظایف جمهوری اسلامی هم در مقدمهٔ قانون اساسی و هم در برخی از اصول آن انعکاس می‌یابند. ایجاد یک «جامعهٔ نمونه (اسوه)» به مدد مبانی اسلام، عینیت بخشیدن به «زمینه‌های اعتقادی نهضت» و فراهم آوردن شرایطی «که در آن انسان با ارزشهای والا و جهانشمول اسلامی پرورش یابد» از جملهٔ هدفهائی هستند که در آن مقدمه به چشم می‌خورند. نتایج نیکو و پربهرهٔ حاصل از تحقق این هدفها نباید تنها شامل مردم ایران شود، بلکه کلیهٔ

مسلمین جهان و مستضعفان جهان می‌باید از چنین دستاوردهایی بهره‌مند شوند. یک هدف دیگر مذکور در مقدمه، هموار کردن راه برای «تشکیل امت واحد جهانی» است. قانون اساسی برای همهٔ ارکان و قوای حکومت وظایف اسلامی تعیین می‌کند. مثلاً «ارتش مکتبی» و سپاه پاسداران تنها وظیفهٔ حفظ و حراست از مرزها را ندارند بلکه علاوه بر پاسداری از نظام جمهوری اسلامی، عهده‌دار «جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان» نیز خواهند بود (مقدمه، همچنین نگ: اصلهای ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۴۴). وظیفهٔ وسائل ارتباط جمعی نیز کار «در جهت روند تکاملی انقلاب اسلامی در خدمت اشاعهٔ فرهنگ اسلامی» و پر هیز جدی «از اشاعه و ترویج خصلتهای تخریبی و ضداسلامی» است (مقدمه). کار قوهٔ قضائیه «پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی» است (مقدمه). قوهٔ مجریه، که دارای اهمیت ویژه‌ای ... «در رابطه با اجرای احکام و مقررات اسلامی» است «بایستی راهگشای ایجاد جامعهٔ اسلامی باشد» (مقدمه).

### مقید ساختن قانونگذاری به پیروی از شرع

قانون اساسی جمهوری اسلامی قانونگذاری را مقید به شرع شیعی می‌کند: یا از این طریق که از شرع مبنائی برای قانونگذاری می‌سازد، و یا از راه تعیین مرزهای قانونگذاری به وسیلهٔ «مبنائی»، «اصول»، «معائیر»، «ضوابط»، «موازین»، «مقررات»، «قوانین» و «احکام» شرعی، به آن نحو، که قوهٔ قانونگذاری اجازهٔ تصویب هیچ مصوبه‌ای را نمی‌یابد که نشان از مغایرت با این مقدمات داشته باشد.

احکام شرعی در برخی از اصول قانون اساسی تصریح می‌شود؛ مانند تجویز حدود شرعی یا ممنوعیت ربا، و در برخی موارد دیگر محتوای اصول این قانون را تشکیل می‌دهد. تعلیق قانونگذاری بر شرع، به صورت کلی، هم در مقدمهٔ قانون اساسی ذکر شده است و هم در فصل اول آن، که اختصاص به «اصول کلی» دارد. پس از آن این اجزای اصول قانون اساسی هستند که هر کدام به جای خود به نوعی دلالت بر این تقیید قانون دارند. در مقدمه می‌خوانیم که «قانونگذاری که مبین ضابطه‌های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و سنت جریان می‌یابد» و نظارت بر این امر «محتوم و ضروری» به عهدهٔ «اسلام شناسان عادل و پرهیزکار و متعهد (فقه‌های عادل)» است.

در اصل ۲ قانون اساسی تقیید قانونگذاری به شریعت از طریق اختصاص تشریح به خدای یکتا، وحی و اجتهاد مستمر فقها صورت می‌گیرد. اصل ۴ همین قانون اعلام می‌کند که «کلیهٔ قوانین و مقررات [...] باید بر اساس موازین اسلامی باشد» و «این اصل بر اطلاق یا عموم همهٔ اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر» نیز حاکم است. اصل ۷۲ وضع قوانینی را که با «اصول و احکام مذهب رسمی کشور» مغایرت داشته باشد ممنوع می‌کند. اصل ۱۰۵ همین قید را، که مجلس ملزم به رعایت آنست، بر شوراها نیز تعمیم می‌دهد. اصل ۱۷۱ قضات دادگاهها را مکلف به خودداری از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آئیننامه‌هایی می‌کند که «مخالف با قوانین و مقررات اسلامی» باشد.

در اصول زیرین قانون اساسی، به تصریح صحبت از احکام، موازین و ... شرع می‌شود: اصل ۸ با استناد بر آیه ۷۱، سوره ۹ قرآن «امر به معروف و نهی از منکر» را وظیفه‌های همگانی می‌شمرد.

اصل ۱۱ با استناد به آیه ۹۲، سوره ۲۱، سیاست خارجی ایران را مقید به رعایت تعلق همه مسلمانان به یک امت واحد و ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی می‌کند.

اصول ۱۲ تا ۱۴ موقعیت اقلیتهای دینی را بر پایه استنباط قانون اساسی از اسلام مشخص می‌نماید.

اصل ۱۰ مقرر می‌دارد که «همه قوانین و مقررات و برنامه ریزیهای مربوط» به خانواده باید «بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد».

اصل ۲۰ بر خوردااری «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد» از حمایت قانون و حقوق انسانی را موکول به «رعایت موازین اسلام» می‌سازد. ضرورت رعایت این موازین در اصل ۲۱ هم تکرار می‌شود، جایی که از حقوق زنان، شخصیت و حقوق مادی و معنوی ایشان و موقعیت مادران و زنان بیوه سخن می‌رود.

این تقیید، تصریحاً و یا تلویحاً در غالب اصولی که در فصل سوم قانون اساسی زیر عنوان «حقوق ملت» ذکر شده است نیز به چشم می‌خورد. همه جا صحبت از رعایت این حقوق است به شرطی که «مخل به مبانی اسلام» نشوند، «موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند»، و «مخالف اسلام» نباشند. تحریم ربا، احتکار و «دیگر معاملات باطل و حرام» موضوع اصل ۴۳ است.

به موجب اصل ۴۹ دولت موظف می‌شود ثروتهای ناشی از این نوع معاملات را به «صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد».

اصل ۴۴ حمایت از مالکیت را موکول به عدم خروج آن از «محدوده قوانین اسلام» می‌سازد. اصل ۴۵ به تصریح انواع «ثروتهای عمومی» بر مبنای قواعد اسلامی می‌پردازد و حکم غاصبین این ثروتها را هم بر همین اساس مشخص می‌کند.

اصل ۵۶ در فصل مربوط به «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را از آن خدا می‌شمرد و به پیروی از این اعتقاد اسلامی «ولایت امر و امامت امت» را در اصل ۵۷ ناظر بر حاکمیت ملت و قوای حکومت می‌کند.

اصول ۹۱ تا ۹۸، شورای نگهبان، اعضاء و اختیارات آن را توصیف و حاکمیت رأی شورا بر مصوبات مجلس را مسجل می‌سازد.

اصل ۴ نیز اختیار تشخیص تطابق کلیه قوانین و مقررات با موازین اسلامی را به این شورا تفویض می‌کند. این اختیار شامل رد انواع مصوبات، در صورت تشخیص مغایرت آنها با موازین اسلامی است.

اصل ۵ و اصول ۱۱۱-۱۰۷ به شرح موقعیت «فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر» می‌پردازند که «در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل‌الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت» را بر عهده دارد.

به موجب اصل ۱۵۱ که مستند بر آیه ۶۰ در سوره ۸ قرآن است دولت موظف به فراهم آوردن وسایل آموزش نظامی همه افراد کشور «بر طبق موازین اسلامی» است. در اصول ۱۷۴ - ۱۵۶ که اختصاص به قوه قضائیه دارند به کرات سخن از شکل سازماندهی و عملکرد این قوه بر اساس احکام اسلامی می‌رود. به موجب مقدمه قانون اساسی نظام قضائی جمهوری اسلامی «در خط حرکت اسلامی» و «عدل اسلامی» بنا می‌شود. اصل ۶۱ اعلام می‌کند که «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود» و از جمله به «اقامه حدود الهی بپردازد». اصل ۱۵۶ در ضمن برشمردن وظایف این قوه، «اجرای حدود و مقررات مدون جزائی اسلام» را نیز لازم می‌شمرد.

اصل ۱۶۳ اعلام می‌کند که «صفات و شرایط قاضی» باید «طبق موازین فقهی» باشد. و اصل ۱۶۷ قاضی را مختار می‌کند که حکم قضایا را در غیبت قوانین مدونه «با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر» صادر نماید.

اصل ۱۶۸ مقرر می‌دارد که قانون «تعریف جرم سیاسی» و چگونگی رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی را «بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند».

اصل ۱۷۱ اعلام می‌دارد که هر گاه قاضی در اثر تقصیر یا اشتباه حکمی صادر کند «طبق موازین اسلامی ضامن است».

#### تخصیص حکومت به فقها

تعریف قانون اساسی از جمهوری اسلامی، همان حکومت فقهاست. بازتاب این تعریف را می‌توانیم در بسیاری از اصول قانون اساسی مشاهده کنیم. اصل ۲، به صورت کلی، تأمین اصول ایمانی حکومت را به «اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط» واگذار می‌کند. فقها نیمی از اعضای شورای نگهبان، با همه اختیارات آن شورا، را تشکیل می‌دهند (اصل ۹۱)، و این در حالیست که تشخیص انطباق یا مغایرت مصوبات مجلس با شرع در انحصار آنهاست. گرچه قانون اساسی تصریحی بر لزوم فقیه بودن اعضای مجلس خبرگان نمی‌کند، ولی وظیفه‌ای که برای این مجلس در اصول ۱۰۷ و ۱۰۸ قائل شده است آنچنان است که این شرط را الزامی می‌سازد. طبق اصل ۱۵۸ سه عضو از پنج عضو دیوانعالی کشور مجتهدند. ریاست این دیوان و دادستانی کل هم، مطابق اصل ۱۶۲ خاص مجتهدان است. در رأس همه فقهای قانون اساسی، رهبر قرار دارد.

در مقدمه قانون اساسی می‌خوانیم که این قانون «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر [...] زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری‌الامور بیدالعلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند». اصول ۵۷، ۵، ۱۰۷ اختصاص به تعیین رهبر و نظارت او بر قوای سه گانه حکومت دارند. احراز حکومت توسط او مشروط به آن است که صاحب «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت»<sup>۲</sup> بوده و از «بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت مدیریت کافی برای رهبری» برخوردار باشد.

اصل ۱۱۰ حاکی از وظایف و اختیارات اوست که شامل قسمت اعظم اختیارات قوه مجریه و رئیس آنست. علاوه بر این، رهبر با انتخاب فقهای شورای نگهبان و انتصاب عالیترین مقامات قضائی کشور حق دخالت در قوه قانونگذاری و قضائی کشور را هم پیدا می‌کند. امضای حکم ریاست جمهوری نیز با اوست. او می‌تواند رئیس جمهوری را، پس از حکم دیوانعالی کشور و یا رأی مجلس، عزل کند. همانطور که بعداً خواهیم دید، اختیارات رهبر در عمل و سپس به صورتی که به تصویب شورای بازنگری قانون اساسی (اردیبهشت - تیر ۱۳۶۸) رسید، از این حد نیز فراتر می‌رود.

## عناصر دموکراتیک در قانون اساسی

به رغم خصلت اسلامی - شرعی قانون اساسی، می‌توان برخی عناصر دموکراتیک را هم در آن پیدا کرد. رسوخ این عناصر در این سند نتیجه امتیاز ناگزیری بوده است که حامیان ولایت فقیه در مجلس خبرگان با ملاحظه جو سیاسی موجود در جامعه، در زمان تدوین قانون اساسی، به مخالفان خود در درون و بیرون از این مجلس دادند. انگیزه دیگر آنها در اعطای این امتیاز، بهره تبلیغاتی‌ای بود که می‌توانستند از تأکید بر مطابقت حکومت مطلوب خود با خواست ملت ببرند. عناصر دموکراتیک قانون اساسی را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد:

### توجه به «حاکمیت ملت»

اگر قرار باشد که در امر تشکیل یک حکومت غیردموکراتیک سخنی هم از برخی از الزامات دموکراسی گفته بشود، بیشک درباره مطابقت آن حکومت با خواست ملت خواهد بود. صورت کلی این سخن را در مقدمه قانون اساسی می‌یابیم؛ آنجا که قانون اساسی جمهوری اسلامی را «انعکاس خواست قلبی امت اسلامی» می‌خوانند، یا آنجا که حکومت را «تبلور آرمان سیاسی ملتی همکیش و همفکر» می‌شمرند. با اینکه تدوین یک قانون اساسی بر مبنای «خواست امت اسلامی» و تشکیل یک حکومت بر اساس «آرمان سیاسی یک ملت همکیش و همفکر»، سازگار با اصل دموکراتیک پلورالیسم نیست، ولی اصرار بر ذکر توافق امت و یا ملت با حکومت نیز ارتباطی با مشروعیت ولایت فقیه، که در تئوری، تنها از اراده خداوند ناشی می‌شود، ندارد. نظیر همین تناقض را در اصول ۵۶ و ۵۷ قانون اساسی می‌یابیم که یکی دلالت بر تفویض حاکمیت از جانب خدا به انسان می‌کند و سلب «این حق الهی» از انسان را بر همه کس ممنوع می‌سازد، و دیگری قوای سه گانه حکومت را زیر نظر ولایت امر و امامت قرار می‌دهد. اصل ۱ قانون اساسی خبر از آن می‌دهد که ۹۸/۲٪ صاحبان حق رأی از میان ملت ایران به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. اصل ۶ اعلام می‌کند که «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آرای عمومی اداره شود.» همین اصل راه تحقق این ضرورت را هم تعیین می‌کند: «از راه انتخابات.»

## ارگانهای انتخابی حکومت

بنا بر اصل ۷ قانون اساسی «مجلس شورای ملی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند». اصل ۶ نیز قائل بر آنست که «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آرای عمومی اداره شود». طبق همین اصل، و اصول ۱۰۰ و ۱۱۴، تأمین این ضرورت از راه انتخاب رئیس جمهوری، نمایندگان مجلس، اعضای شوراها «و نظایر اینها» و یا از راه همه‌پرسی (اصل ۵۹) انجام می‌گیرد. رهبر نیز، پس از آیت‌الله خمینی، توسط «خبرگان منتخب مردم» «به مردم معرفی» می‌شود (اصل ۱۰۷). خبرگان رهبری در عین حال حق برکناری رهبر از این مقام را هم دارا هستند (اصل ۱۱۱). اصول ۵۸ و ۶۲ قانون اساسی هم بر انتخابی بودن نمایندگان مجلس تأکید می‌کنند. انتخابات مستقیم و عمومی و با رأی مخفی است. طبق اصل ۵۹ «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. در خواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد».

## اختیارات ارکان منتخب مردم

با این که اختیارات شورای نگهبان، قدرت قانونگذاری مجلس را بسیار محدود می‌کند، ولی مجلس اختیارات دیگری هم دارد که موجب اهمیت نسبی آن به مثابه یک رکن تصمیم‌گیری می‌شود. مهمترین آنها، مطابق اصول ۸۹ - ۸۷ حق تعیین، سؤال، استیضاح و عزل وزیران از طریق اعطاء یا امتناع از دادن رأی اعتماد به آنهاست. علاوه بر این، مجلس بنا بر اصول ۸۳ - ۷۶ دارای «حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور»، تصمیم‌گیری درباره «عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادهای و موافقتنامه‌های بین‌المللی»، تغییرات جزئی در خطوط مرزی، برقراری حکومت نظامی، گرفتن وام و یا کمکهای بدون عوض داخلی و خارجی از طرف دولت و انتقال بناها و اموال دولتی است. بعداً خواهیم دید که چگونه شورای نگهبان، رهبر و قوه قضائی، این اختیارات را هم به مجلس روا نمی‌دارند.

گرچه اختیارات شوراها به همان وسعتی نیست که در اصل ۷ قانون اساسی ذکر شده است، ولی شوراها مطابق اصل ۱۰۰ از حق نظارت بر اداره امور حوزه عمل خود برخوردارند. «شورای عالی استانها حق دارد در حدود وظایف خود طرحهایی تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد کند. این طرحها باید در مجلس مورد بررسی قرار بگیرد» (اصل ۱۰۲). بنا بر اصل ۱۰۳ «استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می‌شوند در حدود اختیارات شوراها ملزم به رعایت تصمیمات آنها هستند».

اختیارات رئیس جمهوری را اصول ۵۷، ۶۰، ۱۱۳ و ۱۲۹-۱۲۴ تعیین می‌کنند. او ارتباط بین قوای سه‌گانه حکومت را برقرار می‌کند، پس از مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور و رئیس قوه مجریه است، جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود. او مسئولیت اجرای قانون اساسی را به عهده دارد، و مجری برخی از اقدامات توشیحی است.



می‌ماند اعمال قوه مقننه از راه مراجعه به آرای عمومی، که خود عنصر دیگری از واگذاری این امر به مردم است. گرچه محدود کردن اختیارات ارکان منتخب مردم مغایر با مفروضات دموکراسی است، ولی در عوض اعمال محدودیت بر اختیارات رهبر هم می‌تواند به نوعی در توافق با دموکراسی معنی شود. اختیاراتی که اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی به رهبر تفویض می‌کنند خیلی کمتر از آن حدیست که طبق نظریه ولایت مطلقه فقیه به او تعلق می‌گیرد یا آنچه که تاکنون و در عمل، رهبر در جمهوری اسلامی داشته است.

### پذیرش جزئی حقوق دموکراتیک مردم

اصول ۲۸ - ۱۹ قانون اساسی در فصل «حقوق ملت» اختصاص به قبول حقوق اساسی و دموکراتیک مردم دارد. برابری همه افراد ملت، بر خورداری یکسان آنها از حمایت قانون، مصونیت حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل آنها، ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی نشریات و مطبوعات در بیان مطالب، ممنوعیت سانسور و ضبط و افشای نامه‌ها، مکالمات تلفنی و مخابرات تلگرافی، تلکسی و غیره، آزادی احزاب، جمعیتها، انجمنها و اصناف، آزادی تشکیل اجتماعات و راه پیمائیهها و آزادی انتخاب شغل از زمره این حقوق است. اما اغلب، این حقوق تنها در صورتی اعتبار دارند که مخل مبانی اسلام نباشند، موازین اسلامی را نقض نکنند و با اسلام از در مخالفت در نیابند. حکم قطعی برخی دیگر از آنها را قانون تعیین می‌کند، قانونی که مطابق همین قانون اساسی باید محدود به عدم مغایرت با موازین، مبانی و احکام اسلام باشد.

### عناصر عرفی در قانون اساسی

عناصر شرعی قانون اساسی و نظامی که بر پایه آنها تشکیل می‌شود متکی بر این ادعاست که شریعت اسلامی به واسطه ارتباطی که با منبع بیکرانۀ دانش خداوندی دارد، و به سبب کمال، وسعت و پویائی که از این راه نصیبش شده است قادر به پاسخگویی به همه مسائل اجتماع و افراد انسانی در همه زمانها و مکانهاست. بنابراین، شریعت اولاً بهترین شالوده حکومت نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان است، و ثانیاً حکومت فقها را تصدیق می‌کند. گرچه این ادعا در قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت بیان نمی‌شود، ولی پایه بسیاری از مضامین مقدمه و بسیاری از اصول این سند است. تعیین خصلت، وظایف و هدفهای حکومت، تقسیم اختیارات ارکان آن، تخصیص مقامات آن به فقها و پایبندی قانونگذاری آن به شریعت، به نحوی که در صفحات پیش تصریح شدند، همه مؤید این نظرند. جبران عدم صراحت در قانون اساسی را می‌توانیم در مهمترین سندی که حاوی بنیاد نظری جمهوری اسلامی، یعنی ولایت فقیه، است بیابیم. منظور، کتاب ولایت فقیه، یا حکومت اسلامی، نوشته بنیانگذار جمهوری اسلامی، آیت‌الله خمینی است. در آنجا از جمله می‌خوانیم که خداوند «برای انسان پیش از آن که

نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آن که به گور می‌رود قانون وضع کرده است [...] هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد» (۱۰:۱۳۶۱). عین همین مضمون را می‌توان در تعداد پرشمار کتابها و رساله‌هایی دید که طی سالهای اخیر توسط فقهای حکومت‌طلب و هواداران غیرمعمم آنها، در این باب نوشته و منتشر شده است.

اما به رغم این ادعا، قانون اساسی جمهوری اسلامی در بردارنده مضامینی است که منشاء آنها را نه در شریعت اسلامی، بلکه در منابع سیاسی عرفی غرب باید جست. اگر بخواهیم آنها را برشماریم باید این کار را با خود مفهوم قانون اساسی شروع کنیم. در ادامه این کار با مفاهیمی چون ملت، حاکمیت ملت، حقوق ملت، قوای مجریه، مقننه و قضائیه، انتخابات، همه‌پرسی، مجلس، جمهوری، نماینده، تعاونی، هیئت منصفه، دادستان، دیوانعالی قضائی، رسانه‌های گروهی و غیره برخورد می‌کنیم. در زیر این مفاهیم دستگاهی وسیع از هنجارها، ارزشها، نهادها، سازمانها، روشهای رفتاری و اداری و مقررات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی وجود دارد که آنها نیز برگرفته از منابع غیرشرعی و غیربومی است. مفهوم حقوق ملت متعلق به یک نظام سیاسی ارزشهاست که هیچ جایی در حقوق سنتی اسلامی نمی‌یابد. تمامی ساختار حکومت و تقسیم آن به قوای سه‌گانه و سازمانهای متعلق به آنها به همان اندازه بیگانه با شریعت اسلامی است که تقسیم اساس نظام اقتصادی جمهوری اسلامی به بخشهای تعاونی، دولتی و خصوصی، آنطور که در اصل ۴۴ قانون اساسی انجام گرفته است. بسیاری از مضامین مربوط به برنامه‌ریزی در حوزه‌های اقتصاد، امور مالی، تأمین اجتماعی، محیط زیست و امور خارجی، حتی در تألیفات و نوشته‌های جدید مراجع تقلید پیدا نمی‌شوند. مثلاً حتی در باب (المسائل المستحدثه) کتاب *تحریرالوسیله* آیت‌الله خمینی نشانی از این مضامین نمی‌توان یافت. در آنجا ما با احکامی در مورد موضوعاتی چون تلویزیون، بیمه و تلقیح مصنوعی برخورد می‌کنیم، ولی اثری از مفهوم قانون اساسی نمی‌یابیم. اینگونه مفاهیم در کتابهای حکومت اسلامی، و *البیع*<sup>۳</sup> او هم ناپیدا است. در کتاب حکومت اسلامی مفهوم قانون اساسی تنها در ارتباط با انقلاب مشروطیت به کار می‌رود. آیت‌الله عباسعلی عمید زنجانی که خود کتابی در سه جلد در باره «فقه سیاسی» نوشته است در ذکر «شایعترین اصطلاحات سیاسی اصیل اسلامی» واژه‌های «حکم و حاکم و حکومت، امام و امامت، ولایت و والی و ولی‌امر، امارت و امیر و امیرالمومنین، خلافت و خلیفه، راعی و رعیت، سلطان و ملک و ملک، و ولیعهد» را نام می‌برد (۲: ۱۴۶). همانطور که می‌بینیم این واژه‌ها به اعصار گذشته تعلق دارند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی از آنها استفاده نشده است.

واقعیت اینست که غالب مفاهیم و اصطلاحات قانون اساسی جمهوری اسلامی اول بار در ارتباط با انقلاب مشروطیت و اندیشه‌های سیاسی قبل و بعد از آن، از منابع غربی به زبان فارسی و سپس به قانون اساسی آن انقلاب راه یافتند و روحانیت شیعه نیز با این رهاوردهای غرب آشنا شد و آنها را بعضاً در زبان سیاسی خود وارد کرد. نمونه برجسته آن در آن عصر، کتاب آیت‌الله محمد حسین نائینی بود که در دفاع از مشروطیت مشروعه نوشته شد. ولی ما

می‌دانیم که حامیان خمینی‌وارِ ولایت فقیه تأسی نه به گرایش نائینی، بلکه مخالف او، شیخ فضل‌الله نوری می‌کنند، که مشروعه‌طلبی می‌کرد و با تساوی، آزادی، تقسیم قوا و قانونگذاری انسانی همانقدر سر ستیز داشت که دوستی با استبداد می‌ورزید (۱:۵۵ و...).

نسبت بین عناصر عرفی و شرعی قانون اساسی نسبت عناصر متضاد و نافی یکدیگر در یک متن واحد است. حاکمیت فقها حاکمیت ملت را نفی می‌کند، امت اسلامی به جنگ با ملت و شهروند ایرانی می‌رود، احکام و موازین اسلامی، حقوق مردم و افراد را محدود می‌کنند، رهبر بر دست و پای رئیس‌جمهور بند می‌زند، شورای نگهبان از مجلس سلب اختیار می‌کند و ولایت فقیه جمهوریت را به سخره می‌گیرد. حتی اگر همزیستی این تضادها در متن قانون اساسی ممکن باشد، ولی در واقعیت کشورداری چنین نیست. در اینجا این تضاد را باید، هر طور که شده حل کنند. ولی پیش از آن که به بررسی روند حل تضاد بین عناصر شرعی قانون اساسی با عناصر دموکراتیک آن بپردازیم ببینیم این تضادها در متن قانون اساسی چگونه به وجود آمدند.

## فرآیند تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی

### پیشنویس قانون اساسی

نخستین گام برای تدوین قانون اساسی را حسن حبیبی هنگام اقامت رهبر انقلاب در پاریس و بنا بر دستور او برداشت. تهیه طرح در تاریخ دوم بهمن ۵۷ به اتمام رسید و همراه رهبر انقلاب در روز ۱۲ بهمن همان سال روانه ایران شد. در ایران اصلاح این طرح را لازم دیدند و بدین منظور هیأتی را زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، وزیر کشور دولت موقت تشکیل دادند که اعضای اصلی آن حقوقدانان: ناصر کاتوزیان، عبدالکریم لاهیجی، محمد جعفر جعفری لنگرودی و حسن حبیبی بودند.<sup>۱</sup> کار این کمیسیون حدود یک ماه به طول انجامید. اعضای کمیسیون نتیجه کار خود را در تاریخ ۵۷/۱۲/۹ به خمینی ارائه دادند. و او طرح را برای مطالعه و کسب نظر مراجع به قم برد، و پس از چندی خواهان برخی اصلاحات در آن شد، که توسط همین کمیسیون انجام گرفت. طرح به هیئت دولت و شورای انقلاب رفت. در آنجا به سبب برخی اشکالات تشکیل کمیسیونی را برای بررسی مجدد طرح لازم دیدند. این کمیسیون زیر نظر یدالله سبحانی، وزیر مشاور دولت موقت و با عضویت عزت‌الله سبحانی، ابوالحسن بنی‌صدر، کریم سنجابی؛ وزیر امور خارجه دولت موقت، نخست وزیر، آیت‌الله مرتضی مطهری، و دکتر صحت (عضو حزب ملت ایران) تشکیل شد.<sup>۲</sup> نتیجه کار این کمیسیون را نیز پس از تصویب در شورای انقلاب به خمینی ارائه دادند و پس از کسب موافقت او با طرح، که پس از پذیرش غالب اصلاحات مورد نظر او در آن حاصل شد، به صورت پیشنویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در ۲۴ و ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ منتشر کردند (ک، ط، ۲۴ و ۲۶ خرداد ۱۳۵۸).

در پیشنویس قانون اساسی، بر خلاف متن نهائی آن، نه سخنی از رهبر است و نه اثری از ولایت فقیه. تنها استثناء از این قاعده، شورای نگهبان است که از سه قاضی دیوانعالی کشور، سه استاد دانشگاه و پنج مجتهد تشکیل می‌شود. انتخاب مجتهدان توسط مجلس از میان کسانی انجام می‌گیرد که مراجع معروف تقلید معرفی‌اش می‌کنند. انتخاب شش عضو دیگر شورای نگهبان هم در اختیار مجلس است. شورای نگهبان، نه در تمامی موارد، بلکه تنها در صورتی به بررسی مصوبات مجلس از نظر عدم مخالفت آنها با شرع و یا قانون اساسی دست می‌زند که یکی از مراجع معروف تقلید، یا رئیس جمهوری، یا رئیس دیوانعالی کشور و یا

دادستان کل چنین چیزی را خواستار شوند. فقهای این شورا دارای هیچ امتیاز ویژه‌ای نیستند. مصوبات شورا با اکثریت دوسوم اعضای آن اعتبار می‌یابد.<sup>۳</sup> شورای نگهبان فقط در صورت «مخالفت صریح» مصوبات مجلس «با اصول مسلم شرعی» و یا اصول قانون اساسی می‌تواند، با ذکر دلایل تعارض، از مجلس تقاضای تجدید نظر در مصوبه خود بکند. در متن نهائی قانون اساسی نه تأکید بر مسلم بودن اصول شرعی می‌شود و نه سخنی از «ذکر دلایل» هست. در پیشنهاد، رئیس جمهوری بالاترین مقام رسمی کشور، رئیس قوه مجریه و مسئول تنظیم روابط قوای سه گانه است (خبرگان، ۲).

طرح کمیسیون اول (حبیبی) نیز، مانند پیشنهاد، جایی برای رهبر و ولایت فقیه پیش‌بینی نکرده بود. در این طرح هم فقها فقط در شورای نگهبان حضور می‌یابند. از دوازده عضو این شورا تنها چهار نفر از مجتهدان حضور دارند که از جانب مراجع تقلید انتخاب می‌شوند. در اینجا هم رسیدگی به مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان تنها به درخواست مقاماتی انجام می‌گیرد که پیش ازین ذکر شد. برخلاف پیشنهاد و مانند قانون اساسی مصوب، تشخیص نسبت مصوبات با شرع در انحصار فقهای شورا است.

تشخیص آنها، بر خلاف قانون اساسی، فقط در صورت اتفاق آراء مؤثر می‌شود. در اینجا هم رئیس جمهوری بالاترین مقام رسمی کشور است. او باید ملی و معتقد به شیعه اثنی عشری باشد، و میل به مکاتب انحرافی و گرایش به چپ و راست نداشته باشد، و لزومی ندارد از رجال مذهبی باشد، آنطور که در اصل ۱۱۵ قانون اساسی آمده است. در این طرح هم، مانند پیشنهاد، قاضی در صورت نیافتن حکم در قوانین موضوعه می‌تواند با الهام از قواعد شرع امامیه، عرف و عادت مسلم و اقتضای عدالت و مصالح عمومی، حکم خود را صادر کند. این در حالیست که مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی نهایی او بایستی تنها به «منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر» رجوع کند.

به گفتهٔ یدالله سبحانی و حسن حبیبی، هم طرح کمیسیون اول و هم پیشنهاد قانون اساسی با کسب نظر از «فضلا و مراجع» و جلب موافقت رهبر انقلاب تدوین شدند (ک. ۲۲ اردیبهشت، و ۱۱ شهریور ۵۸). ایرادات خمینی به آنها، متوجه غیبت ولایت فقیه در آنها نبود. به قول کریم لاهیجی، خمینی به طرح کمیسیون اول «اشکال مهمی» نگرفت.<sup>۴</sup> و مهدی بازرگان اصلاحاتی را که خمینی در مورد پیشنهاد طلب کرده بود «جزئی» می‌خواند.<sup>۵</sup> کریم سنجابی از ۶ تا ۷ نکته سخن می‌گوید که یکی از آنها «راجع به نظارت روحانیت در قوانین و مقررات بود که بر طبق موازین اسلام باشد». و اضافه می‌کند که «مسائل دیگرش مهم نبود».<sup>۶</sup> بنی صدر یک جا از هشت و یک جا از ۹ ایراد خمینی به پیشنهاد صحت می‌کند که جز دو یا سه‌تای آن، بقیه در ملاقاتی که او به اتفاق بهشتی و عبدالکریم موسوی اردبیلی با خمینی داشتند رفع شد. از دو یا سه ایراد باقی مانده یکی در مورد مخالفت خمینی با قابلیت زنان برای احراز مقام ریاست جمهوری، و دیگری مربوط به ترکیب شورای نگهبان بود. در مورد اخیر او می‌خواست که در مسائل مربوط به شرع تنها فقهای شورای نگهبان حق رأی داشته باشند.<sup>۷</sup> احمد سلامتیان، معاون وزیر امور خارجه در دولت موقت، در مصاحبه با نویسنده ایراد دیگر

خمینی را مربوط به ذکر ضرورت مجتهد بودن قضات می‌داند. به روایت او، خمینی علاوه بر این، به خاطر رعایت خواست مراجع بر ذکر مذهب شیعه اثنی‌عشری به عنوان مذهب رسمی کشور در پیشنویس تأکید داشت، گرچه خود او با ذکر اسلام به تنهایی موافق بود. با وجود این که در متن پیشنویس تنها خواست اخیر ملحوظ شده است خمینی آن را به همان صورتی که منتشر شد پذیرفت. به قول بنی‌صدر چهره خمینی پس از شنیدن اینکه حتی روشنفکران با پیشنویس موافقت دارند «به تبسم باز شد». (بنی‌صدر ۱۳۶۱: ۳۸۶) یدالله سحابی در مصاحبه با روزنامه آیندگان (۵۸/۳/۲۹) گفت که خمینی پیشنویس را که پنج روز پیش از آن برای او فرستاده بودند بدون تغییر به هیئت دولت پس فرستاده و اعلام کرده بود که او هم نظر خود را درباره آن در فرصتی که برای اظهار نظر مردم تعیین شده است اظهار خواهد کرد. بعد از این تاریخ او در چند مورد نظر موافق خود را با پیشنویس ابراز کرد. او یکبار در روز ۲۷ خرداد سال ۵۸ در مقابل اعضای جامعه واعظ تهران اعلام کرد که «طرح فعلی دولت صحیح است و همه تأیید می‌کنند». و از جامعه واعظ خواست که آن را «به مردم تبلیغ کنند که صحیح همین است» (ک. ۵۸/۳/۲۸). او همین مضمون را روز بعد خطاب به پاسداران انقلاب هم تکرار کرد: «همین طرحی را که دولت داده است صحیح است». (ک. ۵۸/۳/۲۹)

همانطور که قبلاً اشاره شد پیشنویس قانون اساسی را شورای انقلاب هم به اتفاق آراء تصویب کرده بود.<sup>۸</sup> در این زمان آیت‌الله‌ها و حجت‌الاسلامها محمود طالقانی، محمدحسین بهشتی، محمدرضا مهدوی کنی، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد باهنر، و میرکریم موسوی اردبیلی از جمله اعضای این شورا بودند.

### کتمانها و بدفهمیها

اظهار نظر موافق و صریح خمینی درباره پیشنویس با پاسخهایی که در پاریس به پرسشهای خبرنگاران خارجی درباره نقش روحانیت در جمهوری اسلامی به خبرنگاران خارجی می‌داد همخوانی داشت. به عنوان مثال او در ۱۳۵۷/۸/۴ در پاسخ این سؤال خبرنگار خبرگزاری رویتر که: «آیا علما خود حکومت خواهند کرد؟» گفت: «علما حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.»<sup>۹</sup> در پاسخ خبرنگار آسوشیتدپرس، در ۵۷/۴/۱۶، درباره این که آیا او نقشی در حکومت جدید به عهده خواهد گرفت، گفت: «خیر، نه میل و رغبت من و نه سن من و نه موقعیت من اجازه چنین چیزی را نمی‌دهد»<sup>۱۰</sup> در روز ۵۷/۸/۱۷ نماینده خبرگزاری یونایتدپرس از او پرسید که آیا او تمایلی دارد که در رأس یک جمهوری اسلامی به خدمت بپردازد؟ پاسخ او تقریباً با همان عبارات، همانی بود که به خبرنگار آسوشیتدپرس داده بود. او به لحاظ تکرار این نوع سئوالها اضافه کرد که این پاسخ را «کراراً گفته‌ام»<sup>۱۱</sup>. در هیچیک از این مصاحبه‌ها نشانی از ولایت فقیه دیده نمی‌شود. به قول بنی‌صدر، خمینی از این کار بنا بر توصیه او و با قبول رجحان طرح حکومت اسلامی به جای ولایت فقیه، احتراز می‌کرد<sup>۱۲</sup>. اگر سخنرانیها، پیامها و فتاوی خمینی در سالهای آخر نظام سلطنتی را

بررسی کنیم، هیچ جا سخنی از ولایت فقیه نمی‌بینیم. این در حالیست که او به کرات از حکومت اسلامی، ممانعت از استمرار آن در صدر اسلام، خصائل و مزایای آن و لزوم تشکیل مجدد آن حرف می‌زند.<sup>۱۳</sup>

خمینی همچنین از ذکر ولایت فقیه در گفتگوهائی که هنگام اقامتش در پاریس با اطرافیان خود و کسانی که از ایران یا دیگر کشورهای جهان به دیدار او می‌رفتند داشت، پرهیز می‌کرد. او به حسن نزیه، که به عنوان نماینده بازرگان، سنجابی و طالقانی به ملاقات خمینی رفته بود اطمینان داد که به هیچوجه قصد پذیرش مسئولیتهای حکومتی را ندارد، می‌خواهد فقط رهبر معنوی ملت باشد، و نیز، اطمینان داد که اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر در قانون اساسی منعکس خواهد شد.<sup>۱۴</sup> همین اطمینان را صادق قطب‌زاده هم پیدا کرده بود. او در مقاله‌ای در *لوموند* نوشت که دولت اسلامی به معنی حکومت روحانیون به معنای متداول آن نیست «بلکه بدان معنی است که قوانین الهی و اصول اسلامی در جهت تأمین مساوات، عدالت، آزادی و برادری به مرحله اجرا در خواهد آمد» (به نقل از: ک. ۵۷/۱۱/۱۵). از کریم سنجابی هم دو روز پس از پیروزی انقلاب سخنی به همین مضمون می‌خوانیم. او گفت به جمهوری - که در حال تشکیل بود- از آن جهت صفت اسلامی داده‌اند که «درصد عظیمی از ایرانیان مسلمان هستند». پس این جمهوری «طبیعتاً هویت اسلامی خواهد یافت و اصول اسلامی که عبارت از تقوا، تعاون، عدالت، برابری و همبستگی است در تکوین مقررات اجتماعی حاکم خواهد بود» (ک. ۵۷/۱۱/۲۴). او، سه هفته بعد گامی فراتر رفت و «توهم در مورد کلمه اسلام [را] بیجا» خواند. وی اضافه کرد: «من اطمینان دارم که محتوای جمهوری اسلامی دموکراتیک است.» آنچه اطمینان او را تقویت می‌کرد گفته‌های مکرر خمینی و آیت‌الله کاظم شریعتمداری بود: «که روحانیون به هیچوجه در نظر ندارند مستقیماً امر حکومت را در دست بگیرند، بلکه می‌خواهند نظارت کنند»، نظارتی قانونی، مرتب و منظم.<sup>۱۵</sup> آنطور که کریم سنجابی در خاطراتش می‌گوید آبشخور تصور اخیر صحبت‌هایی بود که او در پاریس با خمینی داشت (۱۳۶۸: ۴۳۴).

خمینی پس از بازگشت به ایران هم سعی در تقویت این تصور می‌کرد. همه شنیده بودند که او به زودی به قم خواهد رفت تا در آنجا کار تدریس را از سرگیرد. وی در واقع نیز در روز دهم اسفند ۱۳۵۷ به قم رفت. روزنامه‌ها اعلام کردند که اقامت او در این شهر دائمی خواهد بود. حال اگر کسانی بودند که مردم را از خطر انحصار حکومت توسط روحانیت زنهار می‌دادند<sup>۱۶</sup>، با واکنش افرادی مثل ابوالحسن بنی‌صدر، روبرو می‌شدند، که به قول جانب دیگر باور داشتند و از اینرو هشدار را توهم‌آلود می‌خواندند.<sup>۱۷</sup> اینها، حتی در صف عرفی‌گرایان نسبتاً تندرو، مثل گردانندگان روزنامه *آیندگان* هم پیدا می‌شدند، چنانکه موافقت خمینی با پیشنهادش را موافقتی اصولی می‌خواندند<sup>۱۸</sup> و نه، برخاسته از تصورات او از امکانات و موقعیت در آن زمان. شرکت وسیع روشنفکران و سازمانهای مخالف حکومت دینی در بحث پیشنهادش نشان دیگری از شیوع باور به این نوع موافقت بود.<sup>۱۹</sup>

علت دیگر باور بسیاری به انصراف خمینی از نظریه ولایت فقیه، و یا لااقل از کوشش برای تحقق آن، می‌توانست این واقعیت نیز باشد که او در اولین همه‌پرسی بعد از انقلاب، نه ولایت

فقیه، بلکه جمهوری اسلامی را به رأی مردم گذاشت. در حالی که در کتاب ولایت فقیه، جمهوری را خلاف حکومت اسلامی خوانده بود، زیرا که در جمهوری، مانند مشروطه، تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت است و نه خاص خداوند متعال<sup>۲۰</sup>. او در مصاحبه‌های خود در پاریس نیز، هرگاه که سؤال از شکل حکومت آینده می‌شد، اصطلاح جمهوری اسلامی را به کار می‌برد<sup>۲۱</sup>. خمینی یک ماه پیش از همه‌پرسی مذکور تأکید کرده بود که خود به جمهوری اسلامی رأی خواهد داد<sup>۲۲</sup> و در سخنرانی خود در ۱۵ بهمن ۵۷ در قم هم گفت: «اگر شما حکومت عدل اسلامی می‌خواهید [...] پس به جمهوری اسلامی رأی بدهید»<sup>۲۳</sup>.

رهبران حزب جمهوری اسلامی هم برای ایجاد اطمینان به این که جمهوری اسلامی حقوق اساسی و آزادیهای شخصی افراد را تأمین خواهد کرد هر قوی را که لازم بود می‌دادند. مثلاً حسن آیت در مصاحبه با روزنامه کیهان (۵۷/۱۲/۳) گفت:

در اسلام هیچگاه سراغ نداریم که جلوی اظهار عقیده اشخاص گرفته شده باشد، چه در زمان پیامبر، چه در زمان خلفای اولیه و چه به وسیله ائمه اطهار [...] افراد و گروهها می‌توانند روزنامه داشته باشند، می‌توانند حزب تشکیل بدهند و عقایدشان را تبلیغ کنند، مشروط بر این که هویت خود را پنهان نکنند. با رعایت چنین شرایطی که ریشه در موازین و اصول دموکراسی دارد نه تنها عقاید و احزاب و اجتماعات آزاد خواهد بود بلکه حکومت اسلامی امنیت اینگونه افراد و گروهها را نیز جداً رعایت خواهد کرد.

آیت‌الله بهشتی چند روز بعد این قول را با طرح این نکته تأیید کرد که به نظر او بین اسلام و آزادی یک رابطه اصیل و بنیادی وجود دارد و جمهوری اسلامی به تحقق این رابطه خواهد پرداخت<sup>۲۴</sup>.

عامل اطمینان بخش دیگر، اظهارات آن بخش از روحانیت بود که موافقتی با ولایت فقیه آنطور که منظور خمینی بود، نداشتند. مثل طالقانی که قول نوعی دموکراسی بهتر از دموکراسیهای غربی را می‌داد<sup>۲۵</sup>، یا شریعتمداری که کار مراجع را ارشاد، راهنمایی و مراقبت می‌خواند و اطمینان می‌داد که آنها خود در حکومت شرکت نخواهند کرد (ک. ۵۷/۱۲/۵). سخنانی که شرکت‌کنندگان در تدوین پیشنویس قانون اساسی، قبل از همه‌پرسی فروردین و پیش از انتشار پیشنویس، در باره حکومت آتی بیان می‌کردند نیز تأثیراتی از همینگونه داشت. به طور مثال روزنامه کیهان روز اول اسفند ۵۷ زیر عنوان «رئوس قانون اساسی احتمالی جمهوری دموکراتیک اسلامی» نتیجه گفتگوی خود با چند تن از «دست‌اندرکاران قانون اساسی» را به این صورت نقل کرد:

این قانون مترقی‌ترین قانون اساسی دنیاست و در آن همه آزادیهای ذکر شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر میثاقها و عهدنامه‌های بین‌المللی ملحوظ شده و هیچ نوع محدودیتی برای هیچ گروه فکری و عقیدتی قائل نشده است [...] در قانون اساسی جمهوری اسلامی همه جا زن و مرد از حقوق و امتیازات مساوی برخوردارند و زن حق دارد تا بالاترین مدارج اجتماعی را اشغال نماید و حتی در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند و در صورت انتخاب شدن رئیس جمهوری شود [...] جمهوری



اسلامی هیچ تشابهی با عربستان سعودی نخواهد داشت و اگر اسمش جمهوری اسلامی شده به این دلیل است که مذهب رسمی ایران تشیع است [...]»  
یک نمونه دیگر را می‌توان در سخنان صادق طباطبائی، معاون وزارت کشور دید که چند روز پیش از فراندم فروردین ۱۳۵۸ بیان کرد. هنگامی که می‌خواست به دستور خمینی رئیس قانون اساسی جدید را به اطلاع مردم برساند:

در قانون اساسی جدید ایران حقوق فردی و اجتماعی کلیه افراد و آحاد ملت ایران رعایت شده و اصالت آزادی برای همه افراد و گروهها مورد نظر قرار گرفته شده است [...] حقوق ضایع شده اقلیتهای ملی به آنها پس داده می‌شود. تمام اقلیتهای سیاسی هم مانند مارکسیستها از کلیه آزادیهای سیاسی مانند آزادی بیان، تشکیل اجتماعات و احزاب و عمل برخوردار خواهند بود [...] اصالت رهبری به جمع تفویض شده و جمع از جانب خدا که رهبر واقعی می‌باشد کشور را اداره خواهد کرد (آ. ۵۸/۱/۸).

قولهایی که در اینجا نقل شدند تنها نمونه‌هایی هستند از شمار بسیار زیاد کتمانهای آگاهانه و بدفهمی‌هایی که بعضاً از خوش‌خیالی شنوندگان و خوانندگان قولهای خوب، یا به ظاهر خوب، ناشی می‌شدند. اگر بخواهیم نسبت به درجه کتمانها و علل بدفهمیها آگاهی بیشتری بیابیم باید به بطور مختصر به چند نکته توجه کنیم. اول این که کسانی چون ابوالحسن بنی‌صدر و ابراهیم یزدی، که بویژه در پاریس اطراف خمینی را گرفته بودند، از این طریق که پاسخهای او به خبرنگاران را دنیاپسند می‌کردند کار کتمان را بر او آسانتر می‌ساختند<sup>۲۶</sup>. دوم این که در آن بحبوحه انقلاب دیگر کمتر کسی فرصت تأمل در باره معنای دقیق عبارات و کلماتی را داشت که خمینی در توصیف حکومت مورد نظر خود به کار می‌برد. این نکته از این جهت اهمیت دارد که اگر کسانی دقتی در فهم درست آن حرفها می‌کردند می‌توانستند به معنای پنهان نقشی که او برای فقها در حکومت آینده منظور می‌داشت و شروطی که برای آزادی و برابری و دموکراسی و جمهوری در این حکومت متذکر می‌شد پی ببرند. خمینی کمتر فراموش می‌کرد که تحقق همه این ارزشها را به طور کم و بیش واضح، مشروط به عدم مغایرت و یا حتی مطابقت آنها با احکام و موازین اسلام بکند<sup>۲۷</sup>. سوم این که گروههای مختلف مخاطب، هر یک با دلایل خاص خود، آمادگی برای فهم به مطلوب آن قولها را داشت. یکی به خاطر ارادتی که به دین و عقیدتی که به راستگویی رهبران آن داشت، و دیگری به آن علت که حرکت انقلابی و حکومت برخاسته از آن را مطابق تصویری می‌پنداشت که خود او از روند تاریخ و انقلاب پیدا کرده بود. یک نکته دیگر هم هست که اهمیتش کمتر از نکات دیگر نیست، این که در آن زمان، گوینده هم به امکان قابل تحقق بودن قولهای خود توجه می‌کرد. تحقق ولایت فقیه در فاصله‌ای آنچنان کوتاه پس از پیروزی انقلاب و تسجیل آن به نام قانون اساسی جمهوری اسلامی در آن زمان، هیچ در تصور او نمی‌گنجید<sup>۲۸</sup>. بنابراین، سخن در حد آنچه قابل تحقق می‌دید می‌گفت<sup>۲۹</sup>. ولایت فقیه را در آستین نگاه می‌داشت تا شاید فرصت اظهار و اعمالش فرا برسد.

با انبوهی از این گفته‌ها و شنیده‌ها و دریائی از باورها و خوش‌خیالیها بود که توده انقلابی مردم هفت هفته پس از سرنگونی رژیم شاه به پای صندوق فراندم رفت تا شکل حکومت آینده

را تعیین کند. انتخاب محدود و غرض‌ورزانه بود. توده‌ای که رژیم سلطنتی را سرنگون کرده و مخالفت خود با آن را با این عمل به واضحترین شکل اعلام کرده بود تنها می‌توانست یا رأی به ادامه آن رژیم بدهد یا جمهوری اسلامی را انتخاب کند. شرکت در فرآیند عظیم بود. می‌گویند ۹۸/۲ صاحبان حق رأی به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند، به نظامی که از قانون اساسی و محتوای آن تا آن زمان هیچ اطلاع درستی نداشتند. فرآیند را تنها چند گروه و اقلیتی از صاحبان حق رأی تحریم کردند. از جمله، جبهه دموکراتیک ملی ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، و حزب دموکرات کردستان ایران. در عوض جبهه ملی ایران، حزب ایران، شاخه مائوئیستی بقایای کنفدراسیون ملی دانشجویان ایرانی، حزب توده و روشنفکرانی چون علی‌اصغر صدرحاج سیدجواد در فرآیند شرکت کردند و به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب جمهوری خلق مسلمان نیز با حفظ اعتراض به محدود بودن انتخاب بین دو شق جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی، در فرآیند شرکت کردند و به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند.<sup>۳۰</sup>

### مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان

ابتدا قرار بود برای تدوین قانون اساسی یک مجلس مؤسسان تشکیل شود. خمینی در تاریخ ۱۵ بهمن ۵۷ در حکمی که برای انتصاب مهدی بازرگان به سمت نخست‌وزیری دولت موقت صادر کرد «تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید» را در ردیف وظایف آن دولت بر شمرده بود<sup>۳۱</sup>. پس از این تاریخ هم تشکیل این مجلس را به کرات قول دادند. مثلاً خمینی در روز ۱۹ فروردین ۵۸ در برابر گروهی از کارکنان راه آهن که به ملاقات او رفته بودند وعده این مجلس را داد<sup>۳۲</sup>. پنج روز پس از فرآیند اول نیز وزارت کشور اعلام کرد که انتخابات مجلس مؤسسان تا دو ماه دیگر برگزار خواهد شد<sup>۳۳</sup>. هنگامی که در اواسط هفته دوم اردیبهشت طرح کمیسیون اول قانون اساسی (طرح حبیبی) منتشر شد هنوز هم صحبت از مجلس مؤسسان می‌شد. این وضعیت تا اتمام کار تدوین پیشنویس قانون اساسی ادامه داشت. تنها در این زمان بود که اشارات به انصراف از این مجلس و به این که پیشنویس را مستقیماً به رأی مردم بگذارند به طور علنی آغاز شدند. این پیشنهادی بود که گویا اول بار خمینی داده بود<sup>۳۴</sup>.

نهضت آزادی از نشستی خبر می‌دهد که در روز اول خرداد در خانه خمینی در قم، با شرکت اعضای شورای انقلاب و هیئت دولت تشکیل شده و در آن در باره این پیشنهاد بحث کرده بودند<sup>۳۵</sup>. روحانیان شرکت‌کننده در این نشست همه موافق پیشنهاد بودند. غالب مکلاها اصرار بر تشکیل مجلس مؤسسان کردند، ولی پس از آن که با دلایل طراحان و هواداران فرآیند مستقیم آشنا شدند پیشنهاد ایشان را پذیرفتند<sup>۳۶</sup>.

دلایل موافقان عبارت بودند از: ۱- نیاز عاجل به تسریع روند عادی کردن اوضاع پس از انقلاب، ۲- پیشگیری از خطر استفاده ضد انقلاب از بی‌ثباتی وضع برای حمله به انقلاب، ۳- فوریت تأمین پشتوانه قانونی برای اصلاحات، ۴- و ترس از حضور روشنفکران در مجلس

مؤسسان و استفاده از تریبون آن<sup>۳۷</sup>. موافقان رفراندم مستقیم، تشکیل مجلس مؤسسان و واگذاری کار تدوین نهائی قانون اساسی به آن را موجب عقب انداختن همهٔ این اقدامات ظاهراً درنگ‌ناپذیر می‌دانستند. جالبترین و قانع‌کننده‌ترین دلیل برای مخالفان ولایت فقیه را گویا رفسنجانی، یا او و بهشتی با هم، ارائه دادند. آنها با اشاره به جو مذهبی روز می‌گفتند «ترکیب مجلس مؤسسان ترکیب ارتجاعی و متعصبی از آب در خواهد آمد» که پیشنویس را تصویب نخواهد کرد<sup>۳۸</sup>.

مخالفان رفراندم مستقیم به قولی استناد می‌کردند که برای واگذاری تدوین قانون اساسی به مجلس مؤسسان داده بودند. آنها از یکطرف، احتمالاً، ملاحظهٔ تعداد زیاد گروه‌ها و سازمانهای مُصر بر تشکیل مجلس مؤسسان در بیرون از دایرهٔ شورای انقلاب و هیئت دولت را می‌کردند و از طرف دیگر خود نیز در اصل امیدوار بودند که در چنین مجلسی تعداد بیشتری از موافقان پیشنویس جمع بشوند. اما زنه‌ار رفسنجانی و بهشتی و دلایل دیگر آنها، سرانجام مخالفان رفراندم مستقیم را به قبول یک راه حل میانی، پیشنهاد طالقانی، قانع کرد. راه حل این بود که به جای مجلس مؤسسان با صدها عضو، یک «مجلس بررسی نهائی پیشنویس قانون اساسی» با چهل عضو تشکیل شود که وظیفهٔ آن بررسی نهائی پیشنویس و آماده ساختن آن برای گذاشتن به رأی مردم باشد<sup>۳۹</sup>. ولی اعتراضهای متعدد، به خصوص در بیرون از دایرهٔ شورای انقلاب و هیئت دولت موجب شد که تعداد اعضای مجلس پیشنهادی را به ۷۳ نفر افزایش بدهند<sup>۴۰</sup>.

علاوه بر دلایل فوق، آنچه برای مخالفان ولایت فقیه در شورای انقلاب اهمیت داشت و آنها را به نتیجهٔ کار مجلس پیشنهادی امیدوار می‌کرد، این بود که این مجلس، که بعدها مجلس خبرگان نامیده شد<sup>۴۱</sup>، کاری جز تصویب پیشنویس، دست‌کم در اصول اساسی آن، نداشته باشد. این شرط را «لایحهٔ قانون انتخابات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مصوب شورای انقلاب، به این صورت تأمین می‌کرد که مجلس مورد نظر را تنها به «اظهار نظر نهائی در بارهٔ متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که قبلاً تنظیم و در مراحل مختلف بررسی شده» بود موظف می‌کرد<sup>۴۲</sup>.

علاوه بر این، قول داده بودند که انتخابات این مجلس را طوری ترتیب بدهند که بیش از یک سوم اعضای آن از بین روحانیت نباشد<sup>۴۳</sup>. عامل سوم برای موافقت آنها با این مجلس، تعیین مدت یک ماه به عنوان زمان کار مجلس بررسی نهائی بود. این مدت تنها برای بررسی و تصویب قانونی کفایت می‌کرد که از پیش آماده شده باشد. خیال مخالفان ولایت فقیه در عین حال از این حیث هم راحت شده بود که با تشکیل مجلس بررسی نهائی، دست‌کم تا حدی، وفای به عهد می‌کردند، عهدی که در مورد مجلس مؤسسان داده بودند. لزوم تعجیل در تدوین قانون اساسی به عنوان علت تشکیل مجلس خبرگان، به جای مجلس مؤسسان، دلیلی بود که آنها بعد از تصویب این جایگزینی برای اقلان مخالفان این تصمیم به کار می‌گرفتند. اما خمینی راه دیگری را انتخاب کرد. او اصرار بر تشکیل مجلس مؤسسان را توطئهٔ ضدانقلاب علیه اسلام خواند (ک. ۵۸/۴/۲۵).

## تبلیغات علنی برای ولایت فقیه

پس از آن که پیشنهاد تشکیل مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان تصویب شد نوبت به تبلیغ علنی ولایت فقیه رسید. این کار با نقد پیشنهاد نویس قانون اساسی از این موضع شروع شد<sup>۴۴</sup>. این مرحله با حمله‌ای شدید علیه کسانی آغاز شد که روحانیت را متهم به حرکت در جهت انحصار قدرت می‌کردند. خمینی حتی پیش از انتشار پیشنهاد نویس کسانی را که خواهان جدائی بین اسلام و سیاست، جدائی بین سیاست و روحانیت، یا طرفدار اسلام بدون روحانیت و آزادی خارج از حدود اسلام بودند خائن خوانده بود (ک. ۵۸/۳/۵). اگر او پیش از این تاریخ با کسانی که خواهان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بودند برخوردی احتیاط‌آمیز می‌کرد حالا دیگر آنها را «دشمن ما» می‌نامید (همانجا). آن هم در صورتی که این مهدی‌بازرگان، اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی بود که پیشنهاد انتخاب این عنوان را برای حکومت جدید داده بود. چند روز بعد، خمینی در مقابل جمعی از زنان اهواز همه کسانی را که مخالف قدرت گرفتن روحانیت بودند متهم به طرفداری از کمونیستها کرد و اعلام نمود که «ما می‌خواهیم در این مملکت اسلام و احکام اسلام جریان پیدا کند» (ک. ۵۸/۳/۱۳). او در روز ۲۷ خرداد در دیدار با وعاظ تهران، در ضمن صحیح شمردن «طرح فعلی دولت» یا پیشنهاد نویس، در توضیح علت مخالفت خود با مجلس مؤسسان گفت او می‌خواهد یک قانون اساسی اسلامی ایجاد کند، و اضافه نمود که این کار نیاز به حقوقدانان غربزده ندارد. آنچه لازم است «اسلام‌شناسی روحانی اصیل و بعضی اشخاص که به اسلام آشنا هستند» می‌باشد (ک. ۵۸/۳/۲۸). او با بیان این جمله نشان داد که تمایل او متوجه عضویت چه کسانی در مجلس خبرگان است. دعوت به انتخاب اسلام‌شناسان اصیل موضوعی بود که در سخنرانیهای او پیش از انتخاب مجلس خبرگان تکرار می‌شد<sup>۴۵</sup>.

آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی اعلام کرد که اگر «مسئله اتکای حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه در قانون اساسی روشن نشود» حکومتی که از آن حاصل خواهد شد «بر اساس طاغوت و ظالمانه خواهد بود» (ک. ۵۸/۳/۳۰).

اما تبلیغ مستقیم، وسیع و علنی ولایت فقیه و نقد پیشنهاد نویس به عهده اشخاص و گروههای دیگر گذاشته شده بود، بطوری که گویا این عمل بر اساس یک قرار قبلی انجام می‌گرفت. در اینجا می‌توان تنها چند نمونه از نظرها و نقدهائی را که در این مورد، از جمله، در روزنامه کیهان منعکس شده است نقل کرد. این برنامه تبلیغاتی احتمالاً با سخنانی شروع شد که خمینی در روز ۳۰ خرداد ۱۳۵۸ در مقابل جمعی از وعاظ و علمای خراسان ایراد کرد. او از آنها خواست که به عنوان اسلام‌شناس در باره قانون اساسی اظهار نظر بکنند، زیرا قرار بر بررسی قانون اساسی اسلام است. او علاوه بر این از آقایان و علما خواست که از رفتن به مجلس خبرگان خودداری نکنند و مردم را به انتخاب کسانی برای عضویت در این مجلس دعوت بکنند که «بدانند اسلام یعنی چه»<sup>۴۶</sup>. در روز دوم تیر روزنامه کیهان پیامی از آیت‌الله منتظری منتشر کرد که پیشنهاد نویس را در هشت مورد در بوطه نقد قرار داده بود. از جمله بر مرد بودن رئیس جمهوری و مؤمن بودن او به شیعه جعفری تأکید کرده و ازین که تعداد فقهای شورای نگهبان

کمتر از حقوقدانهای آن باشد اظهار نارضایتی نموده بود. هم او، کمی بیش از دو هفته بعد پیشنویس را به طور مفصلتر و از موضعی در معرض نقد قرار داد که بعد از آن در قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان منعکس شد<sup>۴۷</sup>.

روز چهارم تیر ۱۳۵۸ مجمعی به نام «کنگره مسلمانان منتقد قانون اساسی» در دانشگاه تهران افتتاح شد که در آن سخنرانان، پیشنویس را از آنجهت که برخی از اصول آن «از شرع و دین اسلام دور است» و قوه مقننه مذکور در آن، اصل تخصیص انحصاری قانونگذاری به خدا را مراعات نکرده است مورد انتقاد قرار دادند (ک. ۵۸/۴/۵). در روز ششم تیر روزنامه کیهان نامه‌ای از حجت‌الاسلام سید محمد حسین حسینی تهرانی به امام خمینی را منتشر کرد که در آن پیشنهادهاى متعددی برای اصلاح پیشنویس ارائه شده بود. او از جمله خواستار آن شده بود که «در این جمهوری اسلامی باید تمام ضوابط حکومت اسلام مراعات شود و نام جمهوریت چیزی بر محتوای دولت و حکومت اسلام نیفزاید». او حاکمیت را حق ولی فقیه خوانده و ادغام قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه در وجود ولی فقیه را طلب می‌کرد. نویسنده کتاب سیستمهای حکومتی جهان، خسرو علوی‌زاده، کسی که خودش می‌گفت در زمینه علوم سیاسی مطالعات وسیعی داشت، پیشنهاد کرده بود که «کلیه قوانین مصوب مجلس شورای ملی قبلاً باید به تأیید شورای نگهبان قانون اساسی برسد (ک. ۵۸/۴/۷).

در روز نهم تیر شخصی به نام دکتر فاروق در مقاله‌ای در کیهان نوشت که بهتر آنست که در شورای نگهبان اکثریت با فقها باشد و نقش اساسی در قانونگذاری را به عهده آنها بگذارند. حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای طی سخنان خود در در کنگره فوق‌الذکر، دهم تیرماه، خواستار آن شد که اصل ولایت، که اصل اول مورد قبول حقوق اسلامی است، در قانون اساسی اسلامی «به مورد اجرا درآید» (ک. ۵۸/۴/۱۱). مهندس حسین‌نژاد هم فقدان ولایت فقیه در پیشنویس قانون اساسی را «غفلتی بزرگ» خواند (همانجا).

در روز ۱۸ تیر «اعلامیه گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم» در کیهان منتشر شد که در آن بر لزوم اضافه کردن مقام رهبری به قانون اساسی تقریباً با همان اختیاراتی تأکید شده بود که به تصویب مجلس خبرگان رسید. شش روز بعد در همان روزنامه اعلامیه‌ای از آیت‌الله «عبدالله الشیرازی» چاپ شد که در آن از جمله گفت:

*نظر بر این که حکومت جمهوری اسلامی ایران باید صد در صد اسلامی و کلیه دستورات همواره برای مردم شرعاً واجب‌الاتباع باشد لازم است که تمام مناصب مملکتی، بالخصوص ریاست جمهوری و نخست وزیری و همچنین تمام موارد اصول قانون اساسی و نیز هر قانونی که در دوره‌های دیگر وضع می‌شود با نظر و موافقت فقهای جامع‌الشرایط زمان که دارای مصونیت بوده و این اصل تا زمان ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فدا به قوت خود باقی و تغییرناپذیر خواهد بود.*

آیت‌الله مرعشی (ک. ۵۸/۵/۱) خواهان ذکر اعتبار «ولایت فقیه جامع‌الشرایط» در همه اعصار و حق وتوی مراجع تقلید نسبت به «لوايح مصوبه مجلس شورای ملی» در قانون اساسی شد. در روز ۲۴ تیر هم آیت‌الله صادق روحانی اظهار نظر کرد و گفت:

این پیشنهادی قانون اساسی به نظر ما هیچ نوع تطبیقی با اسلام ندارد [...] بنابراین پیشنهادی را اصلاً نباید به مجلس خبرگان ببرند. (ک. ۵۸/۴/۲۵).

این تقریباً همان کاری بود که شد.

### انتخابات مجلس خبرگان

روی برگرداندن خمینی و اطرافیان او از پیشنهادی و تبلیغات وسیعی که در نقد این سند، از موضع حمایت از ولایت فقیه در این فاصله انجام گرفت نشانه‌هایی روشن برای توضیح هدفی بود که آنها از ۱۲ مرداد ۱۳۵۸، روز انتخاب اعضای مجلس خبرگان، دنبال می‌کردند. آنها برای کسب سرکردگی در مجلس خبرگان از وسایل مختلف استفاده کردند، از جمله بهره‌برداری از نفوذی که روحانیت سیاسی با شرکت در انقلاب و رهبری آن به دست آورده بود. دخالت‌های سوء در انتخابات یک وسیله دیگر بود. در باره این دخالت‌ها نه تنها روزنامه‌های گروه‌های مخالف، بلکه حتی برخی از مطبوعات موافق حکومت نیز گزارشی می‌دادند. طبق این گزارش‌ها، دخالت‌ها به اشکال زیر انجام می‌شدند:

انتشار خبرهای نادرست، مثلاً اینکه آیت‌الله شریعتمداری در انتخابات شرکت می‌کند<sup>۴۸</sup>. تحریف نتایج انتخابات که از جمله به انتخاب دو نامزد شیعی در منطقه سنی‌نشین کردستان منتج شده بود.

تعداد آراء در برخی از استانها بیشتر از تعداد صاحبان حق رأی بود. ارباب نامزدها و هواداران آنها با انجام اعمال خشونت‌آمیز علیه آنها. پر کردن تعرفه‌های آرای بیسوادان به نفع نامزدهای مطلوب خودشان. تبلیغ برای برخی از نامزدها از طریق اعلام اینکه خمینی انتخاب آنها را وظیفه شرعی مؤمنان شمرده است<sup>۴۹</sup>.

صرفنظر از اینگونه دخالت‌ها، استانی کردن انتخابات هم کمک بزرگی به حامیان ولایت فقیه کرد. در هر استان برای هر پانصد هزار رأی‌دهنده، یک نفر انتخاب می‌شد. پیداست که در این سطح و در جو آخوندباوری حاکم در مرداد ۱۳۵۸، احتمال انتخاب شدن نامزدهای طرفدار ولایت فقیه، که اغلب از روحانیان بودند، بیشتر از نامزدهای سازمانها و گروه‌های مخالف ولایت فقیه بود<sup>۵۰</sup>. از طرف دیگر استانی کردن انتخابات خود نتیجه منطقی تبدیل مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان بود، که کاهش تعداد نمایندگان و تحدید فرصت انتخاب شدن برای نامزدهای مخالف را ناگزیر می‌ساخت.

دخالت و تقلب در امر انتخابات، حتی موجب اعتراض برخی از گروه‌هایی شد که در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کرده بودند. سازمان مجاهدین خلق، سازمان جنبش، جاما، ساش و سازمان مسلمانان مبارز از جمله معترضان بودند. آنها اعتراض خود را در یک نامه سرگشاده به خمینی اعلام کردند<sup>۵۱</sup>. مراجع تقلید، آیت‌الله‌ها شریعتمداری، قمی و محلاتی هم در زمره معترضان بودند. آیت‌الله قمی انتخابات خراسان را بی‌اعتبار و تقلب‌های انتخاباتی در آنجا را خیانت خواند (خ. م. ۵۸/۶/۲۸). جامعه حوزه علمی مشهد در تلگرافی به نخست وزیر و

وزیر کشور انتخابات مجلس خبرگان را شبیه انتخابات در زمان شاه شمرد و اشاره به «جنایاتی» کرد که در انتخابات مجلس خبرگان و نحوه برگزاری آن انجام شده بود<sup>۵۲</sup>. آیت‌الله شریعتمداری به علامت اعتراض در انتخابات شرکت نکرد و همصدا با حزب جمهوری خلق مسلمان خواهان ابطال آن شد (خ.م. ۵/۱۱ و ۵۸/۷/۲۹). جبهه دموکراتیک ملی، جبهه ملی، اقلیتهای قومی و برخی از سازمانهای چپ نیز خواهان تحریم انتخابات شدند. دلیل آنها امتناع از تشکیل مجلس مؤسسان و تقلب در انتخابات مجلس خبرگان بود<sup>۵۳</sup>.

به یمن همه این اقدامات، نتیجه انتخابات همان شد که حامیان ولایت فقیه آرزو می‌کردند<sup>۵۴</sup>. از میان ۷۲ نماینده‌ای که اعتبارشان تصویب شد ۵۵ نفر معمم بودند. از اینها، جز چند نفر، بقیه از پیروان «خط امام» بودند. در میان غیرمعممان نیز اکثریت با پیروان همین خط بود. عبدالرحمان قاسملو، نماینده منتخب آذربایجان غربی تنها کسی بود که به علت مخالفت خمینی با حضور او در مجلس خبرگان، به آن مجلس راه نیافت و به تهران نیز نیامد<sup>۵۵</sup>. انتخابات آنچنان مخدوش بود که حتی برخی از حامیان خمینی، مانند فخرالدین حجازی و جعفر شجونی در نامه‌ای به نخست وزیر نوشتند:

*اما چیزی که در نهایت اهمیت و غیرقابل گذشت و اغماض است این است که تشکیل مجلسی با این ترکیب و هیئت یکسان و تعلق آن فقط به یک طبقه توهین بزرگی به تمام جامعه ایران تلقی می‌شود. و این چقدر خطرناک است که انبوه صلاحیتها و صداقتها که به منزله سرمایه بزرگ دوران سازندگی این کشور محسوب می‌شود با این رفتار یکطرفه ظالمانه و حق‌کشی به حال انزوا و کناره‌گیری درآیند. (نهضت آزادی، شماره ۳۸، ۱۳۶۲). ۵۶*

#### تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان

مجلس خبرگانی که به اینصورت به وجود آمد دیگر تمام شرایط لازم برای وارد کردن ولایت فقیه در قانون اساسی را تأمین می‌کرد. توجه به پیشنویس دیگر لزوم چندانی نداشت. می‌توانستند هرگاه که لازم دیدند آن را کنار بگذارند. خمینی در پیامی که به مناسبت افتتاح این مجلس به اعضای آن داد این روش را توصیه کرد:

*با توجه به اسلامی بودن انگیزه و رمز پیروزی انقلاب [...] و چون این یک امر تخصصی است دخالت وکلای محترم دیگر در این اجتهاد و تشخیص احکام شرعی از کتاب و سنت دخالت در تخصص دیگران بدون داشتن صلاحیت و تخصص لازم است. [...] من با کمال تأکید توصیه می‌کنم که اگر بعضی از وکلای مجلس تمایل به مکاتیب غرب یا شرق داشته یا تحت تأثیر افکار انحرافی باشند تمایل خودشان را در قانون اساسی جمهوری اسلامی دخالت ندهند و مسیر انحرافی خود را از این قانون جدا کنند. [...] علمای اسلام حاضر در مجلس اگر ماده‌ای از پیشنویس قانون اساسی و یا پیشنهادهای وارده را مخالف با اسلام دیدند لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غریزه نهراسند (خبرگان، ۴: ۳۱۹ و...)*

مجلس خبرگان، به تبعیت از این توصیه، از همان آغاز کار پیشنهادی را به کنار نهاد. لزوم این عمل را در همان جلسه افتتاحی به طور علنی اعلام کردند. حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای گفت: «هر چیزی که کانالی و معبری باشد و مسدودکننده محیط و محدودکننده افکار و عقاید این جلسه باشد اعم از نظامنامه یا پیشنهادی قانون اساسی هر دو به طور برابر مردود است.» (خبرگان، ۱: ۱۳). این معنی را رئیس جلسه، آیت‌الله حسینعلی منتظری هم در اولین جلسه کاری مجلس تکرار کرد. او گفت ما اگر بخواهیم پیشنهادی را مقیاس کارمان قرار بدهیم «خیلی از اصولش را باید تغییر بدهیم و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.» (خبرگان، ۱: ۳۸). برخی دیگر از نمایندگان هم این نظر را در این جلسه و جلسات بعد تکرار کردند (خبرگان، ۱: ۳۹، ۶۹). بی‌اعتنائی به پیشنهادی و تحقیر آن تا آنجا پیش رفت که یکی از اعضای مجلس، موسی موسوی قهدریجانی، در جلسه هفدهم از این که «بعضی از دوستان اصرار بر تغییر حتی بعضی از اصولی [دارند] که در پیشنهادی قبلی بوده [و] مطلب را کاملاً می‌رساند» اظهار تعجب کرد و افزود: «الان هم برای مردم این اشکال وجود دارد که می‌گویند این اصولی که تصویب می‌شود هیچ رابطه‌ای با آن پیشنهادی قبلی ندارد». پاسخ او را نایب رئیس مجلس، محمدحسین بهشتی داد: «تشکیل این مجلس برای آن نیست که پیشنهادی قبلی با کم و زیاد کردن یک کلمه یا جمله عیناً تصویب بشود.» (خبرگان، ۱: ۴۳۴).

در برخی از اینگونه اظهارات نشانه‌هایی دال بر آن وجود دارد که از ابتداء علاوه بر پیشنهادی طرح‌های کامل یا جزئی دیگری با محتوای ولایت فقهائی هم به مجلس ارائه شده بود<sup>۵۷</sup>. در عمل اینگونه طرحها موافقت بیشتری با تمایل اکثریت بزرگ اعضای مجلس داشتند و مورد قبول آنها در تهیه متن نهائی قانون اساسی قرار گرفتند. پذیرش ولایت فقیه، به صورت تصویب اصول مربوط به این موضوع در جلسات مختلف مجلس عملی شد و در نطق‌های قبل از دستور برخی از نمایندگان مورد حمایت قرار گرفت. محمد کیاوش در جلسه سوم مجلس اظهار امیدواری کرد که ولایت فقیه «طبق دستور خدا و سنت پیامبر اکرم عملاً تحقق یابد» (خبرگان، ۱: ۴۹). عبدالرحمان حیدری در همان جلسه گفت که مجلس «قبل از هر چیز باید توجه کامل به اصل ولایت فقیه جامع‌الشرایط تقلید داشته باشد.» (خبرگان، ۱: ۵۱). محمد مهدی ضیائی اعلام کرد که اسلام «قدرت را دست اعلم و بصیر به اوضاع جهان می‌سپارد» که همان فقیه اعلم می‌باشد (خبرگان، ۱: ۵۸). حسن ربانی املشی خواست که مجلس ولایت فقیه را به کرسی بنشانند «که امری بسیار پر اهمیت است» (خبرگان، ۱: ۶۱). طاهری خرم‌آبادی متذکر شد که ولایت فقیه خواست اکثریت مردم است (خبرگان، ۱: ۶۵). و از این نوع تأییدات بسیار زیاد صورت گرفت.

بحث‌های مجلس خبرگان در ضرورت گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی، با نقد پیشنهادی به خاطر غفلت از این ضرورت، توأم بود. به عنوان نمونه محمد کرمی علت این غفلت را در «عدم شناخت» تدوین‌کنندگان پیشنهادی از «مبانی اسلام» می‌دید. او گفت از اینجهت است که پیشنهادی «پر از انحراف و اغلاط علمی» است (خبرگان، ۱: ۳۹). قبول ولایت فقیه در متن مصوب مجلس خبرگان در جلسات نهم تا یازدهم آن صورت گرفت، یعنی هنگامی که



مذاکره بر سر اصل ۲ قانون اساسی انجام می‌گرفت، اصلی که مبانی ایمانی جمهوری اسلامی را تعیین می‌کند. یکی از این مبانی، اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط است. به قول محمد مهدی ربانی املشی این وظیفه از عهده کسانی که قرآن را به کمک لغتنامه‌ها ترجمه می‌کنند خارج بود (خبرگان، ۱: ۲۰۹). بهشتی اضافه کرد که برای این کار نیاز به اجتهاد اصیل است، زیرا که قانونگذاری و تهیه و تصویب آئیننامه‌ها و روشها «در یک نظام ایدئولوژیک، یعنی در یک نظام مکتبی و در یک جامعه مکتبی نمی‌تواند دور از نظر مکتب و جهتگیری آن صورت بگیرد»، و از آنجا که «البته منبع برای شناخت نظر اسلام، کتاب و سنت است» ما همواره به اجتهاد مستمر برای استنباط آراء و احکام اسلام احتیاج داریم (خبرگان، ۱: ۲۶۱).

ولایت فقیه به بارزترین شکل، در اصل ۵ قانون اساسی منعکس شد. ولی احتمالاً به خاطر پرهیز از ناملایمات، مذاکره درباره آن را بیشتر به صورت غیرعلنی، یعنی در نشست مشترک کمیسیونهای مجلس انجام دادند. در جلسه عمومی مجلس تنها یک موافق و یک مخالف اجازه صحبت درباره این اصل را داشتند<sup>۵۸</sup>. بهشتی به عنوان طراح پیشنهاد، خود به عنوان موافق صحبت کرد. دلایل او همانهایی بودند که هنگام دفاع از اصل دوم ایراد کرده بود:

*اگر قرار است که نظام آینده ما جمهوری اسلامی باشد در اینصورت باید این نظام، رهبری و مرکز ثقل اداره‌اش بر دوش کسی یا کسانی باشد که چه از نظر آگاهی به اسلام و چه از نظر التزام و مقید بودن به وظایف یک مسلمان در تمام وظایف فردی، سیاسی، خانوادگی، اجتماعی الگو و نمونه باشد.*

وی در ادامه گفت که این نظام با جمهوری دموکراتیک فرق دارد، زیرا که در دموکراسی، حکومت و رهبران به خاطر احترام به آرای عمومی ناچار به تبعیت از مردمنده، مردمی که می‌توانند در اکثریت خود به فساد گرایش پیدا کنند. (خبرگان، ۱: ۳۷۹ و). در بحث راجع به اصول ۱۰۷ تا ۱۰۹ قانون اساسی که حول انتخاب رهبر یا شورای رهبری و صفات شخصی رهبر دور می‌زد نیز دلایل معمول در دفاع از ولایت فقیه تکرار شد.

حسن آیت در توضیح اهمیت ولایت فقیه گفت که او نمایندگی در مجلس خبرگان را شاید به این علت پذیرفته است که تا آنجا که در قدرت دارد از این اصل دفاع کند (خبرگان، ۲: ۱۰۹۲). انتخاب رهبر و نقشی که قرار شد در این رابطه به عهده ملت بگذارند، تا آنجا که مربوط به شخص خمینی می‌شد، مشکل چندانی ایجاد نکرد. تنها سئوالی که به طور گذرا مطرح شد این بود که آیا او رئیس جمهور کشور باشد یا رهبری مافوق همه قوای حکومت؟ بدون بحث زیاد رأی به شق دوم دادند. با اینکه بسیاری از نمایندگان بر انتخاب رهبر توسط ملت اصرار می‌کردند و ضرورت این روش را در تأکید بر حق حاکمیت ملت و اهمیت آن در جمهوری اسلامی می‌دیدند، مخالفتی هم با این اصل نداشتند که این انتخاب به طور غیرمستقیم، یعنی توسط یک مجلس خبرگان رهبری انجام بگیرد. محمد فوزی به پیشواز از آئین نامه‌ای که بعدها برای انتخابات نمایندگان این مجلس تدوین شد تأکید کرد که «البته از نقطه نظر شرعی خبرگان افرادی هستند که قدرت علمی آنها در حد اجتهاد باشد یا قریب به اجتهاد [...] با معرفی جامعه روحانیت یا علماء» (خبرگان، ۲: ۱۰۸۷). جایگاه ویژه مجلس خبرگان رهبری در

این مصوبه نیز انعکاس یافت که تعیین آئیننامه انتخاباتی آن نه به عهده پارلمان، بلکه به عهده شورای نگهبان در دور اول و خود مجلس خبرگان رهبری در دوره‌های بعد باشد. علیه این همه امتیاز، دو تن از نمایندگان اعتراض کردند. یکی ابوالحسن بنی‌صدر بود که نمایندگان را از خاصه کردن همه چیزها زنه‌ار داد و گفت: آئیننامه نوشتن و قانون نوشتن که دیگر «از جمله قوانین الهی نیست که بگوئیم فقها فقط می‌توانند بفهمند»، نظامنامه نوشتن کار مجلس شورای ملی است (خبرگان، ۲: ۱۱۰۳).

نمایندگان درباره شرایط و صفات رهبر و یا شورای رهبری و این که او یا آنها باید «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت» را داشته باشند چنان هم‌نظر بودند که بحث و تصویب طرح مربوط به آن بیش از چند دقیقه به طول نینجامید<sup>۵۹</sup>. صحبت درباره مسئله رابطه بین رهبر و سایر مراجع کوتاه بود و منجر به تصمیمی نشد. سؤال را ابوالحسن بنی‌صدر مطرح کرد (خبرگان، ۲: ۱۰۶۶). محمد یزدی گفت: «اینها مقام فقاھتشان محفوظ است، یعنی همان مقام رسالت، یعنی مقام افتاء، یعنی مقام بیان حکم نه مقام تصدی» (خبرگان، ۲: ۱۰۶۹ و). احمد حجتی کرمانی، با پیش‌بینی رقابتهای ممکن آتی بین مراجع تقلید، پیشنهاد ادغام سمت رهبری و رئیس جمهوری در یکدیگر را داد. به قول او بدین ترتیب امام خمینی نخستین رئیس جمهوری خواهد بود، و پس از او آن کس صاحب این مقام می‌شود که موفق به جلب موافقت مراجع تقلید برای انتصاب خود به این سمت گردد. در غیراین صورت مراجعی که به شورای رهبری راه نمی‌یابند همان «نقش گذشته ما را در برابر دولت ایفا خواهند کرد»، یعنی مخالفت دائم با مقام رهبری (خبرگان، ۲: ۱۱۲۴).

در بحث راجع به تعیین اختیارات رهبر، کوشش هواداران ولایت فقیه معطوف به آن بود که بر این اختیارات هرچه بیشتر بیفزایند. در طرح پیشنهادی مربوط به اصل ۵۷، که نسبت بین رهبر و قوای حکومت را تعیین می‌کند، سخن از پنج قوه می‌رفت، بدین ترتیب که «قوه ملت» و «قوه رهبری» را به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه می‌افزود. اما معلوم شد که این پیشنهاد با اعتقاد به انحصار حاکمیت در مقام خداوندی و تفویض آن از طریق ملت به ولی فقیه مغایرت دارد. بحث اصلی در باره این پیشنهاد در بیرون از جلسه عمومی مجلس انجام شد. نتیجه، که در عرض تنها چند دقیقه به تصویب جلسه عمومی رسید، آن شد که به سه قوه مرسوم کفایت کردند و هر سه را در زیر نظارت «ولایت امر و امامت امت» قرار دادند (خبرگان، ۱، ۵۳ و...، ۳، ۱۶۹۷).

به نظر ناصر مکارم شیرازی سرنوشت قانون اساسی به اصل ۱۱۰، یعنی اصلی که اختیارات و وظایف رهبر را برمی‌شمرد، وابسته بود (خبرگان، ۲: ۱۱۱۳). به نظر احمد نوربخش تعیین قدرت رهبر خارج از اختیارات مجلس خبرگان بود: «رهبر باید اختیار تام داشته باشد» (خبرگان، ۲، ۹۷۲، ۱۱۹۲). نوربخش با تأکید به این امر ظاهراً قصد مخالفت غیرمستقیم با ولایت فقیه را داشت. ولی در عوض به تعداد بیش از حد نصاب، نمایندگانی بودند که واقعاً خواهان اختیارات تام برای رهبر می‌شدند. مثل محمد رشیدیان، جواد فاتحی یا عبدالحسین دستغیب. به قول دستغیب معنای تصویب ولایت فقیه آن است که «قدرت در دستش باشد و بتواند بسط عدل بدهد» (خبرگان، ۲، ۱۱۵۸، ۱۰۶۵، ۱۱۱۵). حسن آیت در بحث درباره اختیار

رهبر در امر تعیین فرماندهی کل قوا، هنگامی که سخن از واگذاری تصدی کارهای اداری و تنظیمات لشکری به عهده کارشناسان نظامی رفت، دست به اعتراض زد، زیرا که به نظر او این امر تحدیدی در اختیارات رهبر بود (خبرگان، ۲، ۱۱۱۲).

بسیاری از نمایندگان با این که اختیارات رهبر در ارتباط با رئیس جمهوری محدود به اختیار عزل او باشد مخالف بودند. عبدالرحمان حیدری می‌خواست که انتصاب قطعی رئیس جمهوری، پس از انتخاب او از طرف ملت، با رهبر باشد (خبرگان، ۲، ۱۱۴۱). لطف‌الله صافی کاشانی طالب تعیین رئیس جمهوری توسط رهبر بود (خبرگان، ۲، ۱۱۶۱).

حسینعلی منتظری طرفدار آن بود که کاندیداهای ریاست جمهوری را رهبر تعیین کند. او گفت: اگر تمام ملت هم به یک رئیس جمهوری رأی بدهند «ولی فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری او صحنه نگذارد این برای بنده هیچ ضمانت اجرائی ندارد»، زیرا حکومت او جابرانه خواهد بود (خبرگان، ۲، ۱۱۴۲، ۱۱۸۲).

تعیین نسبت بین حق حاکمیت ملت و ولایت فقیه در قانون اساسی موضوع یکی دیگر از بحثهای مجلس خبرگان بود. تعدادی از نمایندگان سعی در انکار تضاد بین این دو نوع حاکمیت می‌کردند. محمد فوزی معتقد بود که خدا حق حاکمیت خود را، هم به آحاد ملت تفویض کرده است و هم به «افراد» که در یک شرایط خاصی قرار گرفته‌اند و یک خصوصیتی دارند که آن افراد فقهای جامع‌الشرایط هستند. آحاد ملت حق خود را از طریق انتخاب غیرمستقیم فقهای مزبور به رهبری اعمال می‌کنند. غیرمستقیم از آنرو که آحاد ملت، که خود قادر به تشخیص صلاحیت فقها برای رهبری نیستند، انجام این کار را با انتخاب خبرگان، به عهده آنها می‌گذارند. علی‌تهرانی هم منکر تضاد شد و استدلال کرد که مردم با استفاده از حق حاکمیت خود رأی به ولایت فقیه می‌دهند.

محمد یزدی مسئله را از طریق اشاره به این که «حق حاکمیت ذاتی بر اساس آزاد بودن انسان در اسلام در دایره احکام قرار می‌گیرد» حل کرد و اضافه نمود که «این حق الهی از تصدیق نبوت و امامت و ولایت به وجود می‌آید» (خبرگان، ۲، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۷).

حسینعلی منتظری رضایت چندانی با این نحوه حل تضاد نداشت، زیرا به نظر او ولایت فقیه از مقوله حاکمیت ملت به این معنا نیست که ملت هرکسی را که خواست انتخاب کند: «ملت احترام کامل به انتخاب فقیه می‌گذارد، نه حاکمیت ملت به طور اطلاق. حاکمیت ملت غلط است»، زیرا ملت خبرگان را انتخاب می‌کند و خبرگان هم فقیه را (خبرگان، ۲، ۱۰۶۶).

ابوالحسن دستغیب در ضمن تأکید بر حق حاکمیت فقها کارآمد شدن آن را مشروط به موافقت ملت با آن کرد: «حکومت الهی که حکومت امام و ولی امر است وقتی است که اکثریت ملت آن را بخواهند. اگر اکثریت ملت حاضر شدند برای اطاعت آن وقت است که بر ولی امر واجب می‌شود که بیاید میدان و زمام امور را در دست بگیرد» (خبرگان، ۲، ۱۱۵۸). در نظر جعفر سبحانی ولایت فقیه وسیله تأمین حاکمیت ملت بود. دلیل او آن بود که هرگاه که در اجتماع ما یک فقیه مقتدر وجود داشته است او حافظ آزادی و مانع استبداد بوده و به آزادیهای ملت کمک کرده است (خبرگان، ۲، ۱۰۶۳).

## جدال بر سر ولایت فقیه

### نقد ولایت فقیه در مجلس خبرگان

با اکثریتی که فقها در مجلس خبرگان داشتند مخالفت با ولایت فقیه نمی‌توانست تأثیر چندانی در نتیجه کار آن مجلس داشته باشد. در عمل اصول مربوط به این امر با اکثریتی بزرگ به تصویب مجلس رسیدند.<sup>۱</sup> حتی نمایندگان مخالف ولایت فقیه به علل مختلف در جلسات عمومی مجلس پیگیرانه به ابراز موضع خود نپرداختند. برخی تنها هشدار دادند که در تصویب ولایت فقیه نباید از جو بیرون از مجلس غفلت کرد. پیش از آن هاشم صباغیان، وزیر کشور دولت موقت، با پیش‌بینی قصد اکثریت نمایندگان، در پیامی به مناسبت افتتاح مجلس، آنها را از «انحصارطلبی و تفرقه‌گرائیها» در تدوین قانون اساسی منع کرده بود: «اصل را باید بر این گذاشت که دسته و گروهی بر دسته و گروه دیگر امتیاز و برتری سیاسی خاصی نداشته و از قدرت بیشتری برخوردار نباشد» (خبرگان، ۱، ۸ و...). پیش از او بازرگان هم در پیام خود اظهار امیدواری کرده بود که مجلس بررسی قانون اساسی آنچه‌ان قانونی را تدوین کند که «هم حق تاریخ و ملت ایران به نحو احسن در آن ادا شود و هم حق مسلمانان چهار گوشه دنیا» (خبرگان، ۱، ۷ و...). عزت‌الله سبحانی در مذاکره درباره اصل ۲، گفت با ولایت فقیه تنها در صورتی مخالفت است که «مترادف» با عمل حتمی «فقیه در اجرای سیاست و در توزیع قدرت سیاسی در جامعه» باشد. او در دفاع از پیشنهادش گفت که این سند مغایرتی با ولایت فقیه به معنای استخراج احکام و رد فروع بر اصول توسط فقها ندارد و منظور آن از حاکمیت ملی قانونگذاری در احکام شرعی نیست (خبرگان، ۱، ۹۰ و...). بنی‌صدر نیز اعتراض کرد که نمایندگان در حالی تمام روز صحبت از ولایت فقیه می‌کنند که کسی جز امام خمینی جامعیت لازم برای ولی فقیه شدن را ندارد. او گفت در این صورت «باید مجموعه متصدیان قوای حاکمه، فقیه صاحب صلاحیت تلقی شود»<sup>۲</sup>. رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای انتقاد خود در اینمورد را در صحبت در باره اصل ۵ ایراد کرد، که جانشین اصل ۳ پیشنهادش شده بود. اصل ۳ آرای عمومی را مبنای حکومت می‌خواند و اصل ۵، آن را انکار می‌کرد. مقدم مراغه‌ای گفت که اینکار «به صورت فعلی» در شأن مجلس نیست. وی در عین حال موافقت خود با اصل نظریه ولایت فقیه، به معنی حکومت اسلامی را اعلام کرد، ولی اضافه کرد که «اسلام را نباید یک طبقه خاص در

انحصار خود بگیرد. این کار را جامعه قبول نمی‌کند (خبرگان، ۱، ۳۷۳ و...). احمد نوریبخش در نطق پیش از دستور جلسه بیست و دوم مجلس اظهار نگرانی کرد از اینکه اگر ولایت فقیه خدای نکرده بد عمل بکند مردم برای همیشه از اسلام رویگردان بشوند. او توجه مجلس را به این نکته جلب کرد که «علت بزرگ موفقیت رهبر انقلاب در این معنی بود که تکیه بر مردم کرد، به مردم شخصیت و مسئولیت داد». وی افزود: «در قانون اساسی باید کوشش کرد که مسئولیت به مردم داد»، نه به روحانیت (خبرگان، ۱، ۵۵۶ و...).

حمیدالله مرادزهی، نماینده سیستان و بلوچستان، تنها کسی بود که با ولایت فقیه مخالفتی محتوایی و قطعی کرد. او در مذاکره در باره اصل ۵ اعلام کرد که با کل محتوای این اصل کاملاً مخالف است. سپس با اشاره به اینکه آقای مقدم مراغه‌ای، که بنا بود به اسم مخالف صحبت کرده باشد، مخالفتی در محتوا نکرده بود، اجازه صحبت به عنوان مخالف محتوایی خواست، که اجازه نیافت (خبرگان، ۱، ۳۸۲). طالقانی هم با ولایت فقیه به شکلی که در قانون اساسی آمد مخالف بود. گویا او در خارج از جلسه عمومی رأی مخالف داده بود (خ. م، ۵۸/۷/۱). او در گفتگو با علی گلزاده غفوری تعجیل در تدوین قانون اساسی را نادرست شمرد، برای شرکت در جلسات مجلس اظهار بیعلاقگی کرد و گفت که عضویت در آن را به او تحمیل کرده بودند (ک، ۵۸/۶/۳). بنی‌صدر (۱۳۵۸، ۱۹۹ و...) در مقاله‌ای که به مناسبت مرگ طالقانی نوشت نگرانی او از کار مجلس را گزارش داد. او به بنی‌صدر گفته بود «اینها می‌خواهند قانون اساسی را مثل یک قبا برای خودشان ببرند».

در مذاکره در باره اصل ۱۱۰، اصلی که وظایف و اختیارات رهبر را برمی‌شمرد، نیز دو نماینده معمم خود را ناچار به بیان زنه‌ار از زیاده‌رویها دیدند. ناصر مکارم شیرازی این اصل را سرنوشت‌ساز خواند و گفت اگر، به اینصورت، صورتی که بعداً تصویب شد، تصویب بشود آینده انقلاب به خطر خواهد افتاد. دلیل اصلی او غیر عملی بودن این اصل بود. دلیل دوم این بود که «دشمن در داخل و خارج ما را متهم به استبداد می‌کند [...] این بهترین دست‌آویز برای دشمن است. آنها با همین سند خواهند گفت عده‌ای از علمای دینی در مجلس خبرگان نشستند و یک قانون اساسی که پایه‌های حکومت خودشان را تثبیت می‌کرد نوشتند و رفتند». سپس خدا را به شهادت طلبید و مجلسیان را متوجه این امر کرد که اگر مردم امروز چیزی نگویند «اما فردا این قانون را کنار خواهند گذارد» (خبرگان، ۲، ۱۱۱۴ و...). محمدجوادحجتی کرمانی می‌خواست نمایندگان را متوجه «طلایه‌ها و طلایه‌های یک عکس‌العمل منفی» که در جامعه پدیدار شده بود، بکند. او طالب آن بود که ولایت فقیه را طوری اجرا کنند که جامعه بپذیرد. او گفت «ما با نوشتن این قانون اساسی بعضی تحصیلکرده‌ها را ناراضی می‌کنیم. هم اکنون نظریه "دیکتاتوری آخوندی" و "استبداد روحانیت" را در همه‌جا رواج داده‌اند. فردا هم «خیل بی مسکنها، خیل بیکارها، خیل گرسنه‌ها، خیل ناراضیها به این تحصیلکرده‌های ناراضی ملحق می‌شوند» و کار از حد مراد خارج می‌شود. ولایت فقیه مطلوب او آن بود که از اسلام پاسداری می‌کرد و مانع از این می‌شد که اسلام به دست دشمن نابود بشود. خواست مشخص او این بود که شرط رئیس جمهوری منتخب مردم فقاقت باشد، امام خود رئیس جمهوری بشود (خبرگان، ۲، ۱۱۲۲ و...).

## مقاومت در برابر ولایت فقیه خارج از مجلس خبرگان

هشدار که از زبان حجتی کرمانی جاری می‌شد بازتاب موج اعتراضی بود که در بیرون از مجلس خبرگان برخاسته بود و رشد می‌کرد. اعتراض، به انحراف آن مجلس از مفاد پیشنویس و به اقبال آن به ولایت فقیه بود. دامنه موج مخالفت به هیئت دولت هم رسیده و وزرا را وادار به واکنش کرده بود. در جلسه‌ای که برخی از اعضای شورای انقلاب هم در آن شرکت داشتند مسئله را به بحث گذاشتند و با اکثریت رأی وزیران تصمیم به انحلال مجلس خبرگان گرفتند. دلیل این تصمیم، یکی تجاوز مجلس از فرصت یکماهه‌ای بود که از ابتداء برای کار این مجلس مقرر شده بود، و دلیل دیگر انحراف آن بود از پیشنویس. قرار شد که تصمیم را پیش از انتشار به اطلاع خمینی برسانند. به قول ناصر میناچی (۱۳۷۷، ۲۷) شبانه روانه قم شدند و نظر او را جویا شدند. ایشان «با شدت و عصبانیت تمام مخالفت کردند»<sup>۴</sup>. پس دولت نیز از انحلال منصرف شد و کار مجلس خبرگان را به خود آن و پشتیبانش، یعنی رهبر انقلاب، واگذار کرد. مردم از این تصمیم و آنچه بر آن رفت بیخبر ماندند و تنها در روز اول آبان ۵۸، به خاطر سخنانی که خمینی روز قبل در برابر روحانیون غرب تهران ایراد کرده بود، مطلع شدند که گوئی کسانی قصد انحلال مجلس خبرگان را داشتند. خمینی در آنجا به همه طرفداران انحلال، بدون ذکر نام حمله کرده و آنها را به تنفر از اسلام، انحراف از نهضت، خیانت؛ در صورت آگاهی، و جهالت؛ در صورت نادانی متهم کرده بود. او در عین حال گفته بود که «ولایت فقیه چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه همان ولایت رسول است» (ک. ۵۸/۸/۱)<sup>۵</sup>.

مهمترین و شدیدترین اعتراضاتی که از جانب روحانیت علیه شیوه کار مجلس خبرگان و ولایت فقیه، به نحوی که در آن مجلس تصویب شده بود، صورت گرفت از جانب رضا زنجانی، کاظم شریعتمداری و بهاء‌الدین قمی بود. زنجانی پیش‌بینی کرد که «این مجلس خبرگان فتنه‌ها به دنبال خواهد داشت» و انقلابیون را دستخوش انشعاب و اختلاف خواهد کرد (خ. م.، ۵۸/۸/۶). او که مخالف تعجیل در تدوین قانون اساسی بود بهتر آن می‌دید که موقتاً همان قانون اساسی مصوب ۲۵-۱۳۲۴ قمری، با حفظ اصل دوم متمم<sup>۶</sup> و منهای مواد مربوط به سلطنت، را ملاک عمل قرار می‌دادند تا فرصت کافی برای تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود داشته باشد. او استناد به آیه اولوالامر در قرآن را که برای توجیه ولایت فقیه به کار می‌گرفتند نادرست خواند و اطاعت بلاشرط مردم از ولی امر را «به اتفاق مفسرین و متکلمین امامیه در مبحث امامت مخصوص به ائمه هدی علیهم‌الصلوات و السلام» دانست. وی می‌گفت «معقول نیست که خداوند حکیم اختیارات امام معصوم را به غیر معصوم واگذار کند.» به نظر کاظم شریعتمداری هم عجله در کار تدوین قانون اساسی لازم نبود. او هم مانند زنجانی معتقد به اکتفای موقت به قانون اساسی قدیم و اصل دوم متمم آن بود (خ. م.، ۱۵، ۵۸/۷/۲۲). به نظر او ولایت فقیه «تا حدودی که ثابت و محقق است در اعمالی است که متصدی شرعی ندارد و آن اعمال باید صورت بگیرد» (خ. م.، ۵۸/۷/۱). او که «کنترل و مراقبت از قوانین مجلس شورا و آئین‌نامه‌های دولت و ادارات تابعه» را، از نظر عدم مغایرت آنها با شرع، حق فقیه می‌دانست، در عین حال خواهان آن نبود که ولایت فقیه به گونه‌ای تفسیر بشود که با قوانین

دیگر و از جمله با پیشنویس قانون اساسی ناسازگار باشد. وی می‌گفت ریشه قدرت و حکومت در ملت نهفته است زیرا انتخاب همین مجلس خبرگان و انتخاب مجلس شورا و شوراها از طرف مردم، به نحوی که همین مجلس خبرگان تصویب کرده است، دلیل واقعیت حاکمیت است. بنابراین مجلس خبرگان نمی‌تواند اصلی را تصویب کند که مغایر با حاکمیت مردم باشد. در جای دیگر، او ولایت فقیه را، به نحوی که در اصل ۵ مصوب مجلس خبرگان زیر عنوان «ولایت امر و امامت امت» آمده است، کانون تمرکز همه نیروهای تصمیم‌گیرنده در دست یک تن» و نمودار «بی‌اعتنائی به حق تعطیل‌نابردار خلق خدا در اداره جمعی جامعه» خواند (خ. م، ۵۸/۷/۲۹). وی همچنین گفت معنای ولایت امر و امامت امت معلوم نیست، از هیچ اعتبار و مفهوم حقوقی برخوردار نیست و جایی در فقه ندارد. اعتقاد شریعت‌مداری به حاکمیت مردم البته آنچنان نبود که به آنها حق مورد سؤال قرار دادن قوانین مسلم شرع را بدهد و بر این نکته در مصاحبه‌ای که در ۲۰ فروردین ۵۸ در روزنامه آیندگان منتشر شد تأکید کرد.<sup>۷</sup>

بهاء‌الدین قمی ضمن اینکه «حکومت اسلامی بدون ولایت فقهای جامع‌الشرایط» را بی معنی می‌دانست مخالف آن بود که «وسعت ولایت فقیه به مقدار ولایت رسول خدا (ص) و ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه» باشد (خ. م، ۵۸/۷/۱۵).<sup>۸</sup>

در میان احزاب اسلامی حزب جمهوری خلق مسلمان صریحتر از همه مخالفت خود را با ولایت فقیه اعلام کرد. در روزهای نخست اردیبهشت سال ۵۸ برخی از رهبران معمم آن حزب، رهبری مراجع در امور سیاسی را منکر شدند. آنها اعلام کردند که در اینگونه مسائل باید به مشورت با مراجع اکتفا کرد و نظر آنها را تنها در امور فقهی معتبر شمرد.<sup>۹</sup> این حزب حتی با نشان دادن مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان اعلام مخالفت کرد<sup>۱۰</sup> و انتخابات مجلس خبرگان را تحریم نمود. جلسات عمومی هفتگی در خانه این حزب، پیش از تعطیل اجباری آن، مرکزی بود که مخالفان ولایت فقیه دلایل خود علیه کار مجلس خبرگان را اظهار می‌کردند. و هفته نامه خلق مسلمان، ارگان مطبوعاتی این حزب، تبدیل به وسیله انتشار وسیع این دلایل و مواضع شده بود. هادی اسماعیل‌زاده، یکی از اعضای کمیسیون حقوقی این حزب، در جمع‌بندی کار مجلس خبرگان نوشت: «مجلس خبرگان رژیم دیکتاتوری را تصویب کرده است» (خ. م، ۵۸/۸/۲۷). او نتیجه کار آن مجلس را با ستمی مقایسه کرد که بر ریشه نهال حاکمیت ملی ریخته باشند. وی مجلس خبرگان را موجودی ناقص‌الخلقه نامید و مغایرت نتایج کار آن با اصول دموکراسی را جزء به جزء برشمرد.

تحریم رفراندوم قانون اساسی، که در ۱۲ آذر ۱۳۵۸ برگزار شد، نتیجه پیگیرانه این موضع نسبت به کار مجلس خبرگان بود. در اعلامیه‌ای که این حزب به مناسبت پایان کار مجلس خبرگان صادر کرد پس از تذکر موارد تناقض قانون اساسی مصوب آن با حاکمیت ملی، آمده بود که: «علیرغم آن که ظاهراً یک فصل به حاکمیت ملت اختصاص داده شده است ولی این حاکمیت با اختیاراتی که به رهبر یا شورای رهبری تفویض شده است عملاً نقض خواهد گردید» (خ. م، ۵۸/۹/۴).

سازمانهای چپ مذهبی تنها به صورت غیرمستقیم ولایت فقیه را به نقد کشیدند.

مجاهدین خلق، ساش، جنبش، جاما و جنبش مسلمانان مبارز در نامه سرگشاده مشترک خود به خمینی، اکتفاء به ذکر نظام شورائی کردند، که «فرم» مطلوب «حکومتی دولت اسلامی» آنها بود.<sup>۱۱</sup> همین موضع را رهبران سازمان مجاهدین خلق در سخنرانیها و مصاحبه‌های خود اتخاذ کردند.<sup>۱۲</sup> آنها یک هفته پیش از فراندن قانون اساسی هرگونه اخلاص در فراندن را محکوم کردند.<sup>۱۳</sup> حبیب‌الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز در سخنانی که روز ۵۸/۸/۲۴ به مناسبت چهلمین روز فوت آیت‌الله محمود طالقانی ایراد کرد گفت که «ولایت فقیه که به تصویب نمایندگان مجلس رسیده است اکنون ایرادی ندارد»، ولی این تا زمانیست که ولایت در دست خمینی باشد. آنچه بعد از او بوجود خواهد آمد بلا تکلیفی است. در حالیکه اگر حکومت در دست مردم باشد مسائلی از این قبیل پیش نخواهد آمد (ک. ۵۸/۸/۲۹). او چند روز پیش از فراندن قانون اساسی همه تردیدهای خود را به کنار گذاشت و موافقت خود را با قانون مصوب مجلس خبرگان اعلام نمود. دلیل او برای انجام این کار اولویت مبارزه با امپریالیسم و تعدیل تضادهای داخلی بود. در نظر پیمان، این امر نافی تأخیر در تدوین و تصویب قانون اساسی بود. وی امیدوار بود که تغییرات بعدی در قانون اساسی موجب رفع نقائص آن بشود. انتخاب رهبر توسط مجلس شورای ملی، رفع ابهامات از اصول مربوط به شوراها و افزایش اختیارات آنها از جمله تغییرات مطلوب او بود.<sup>۱۴</sup>

دلیلی که پیمان برای شرکت خود در فراندن و موافقت احتیاط‌آمیز با قانون اساسی آورد، به خصوص دادن اولویت به مبارزه با امپریالیسم، عاملی بود که نه تنها سازمانهای اسلامی چپ را به تعلق در بیان خواستههای دموکراتیک خود وادار می‌کرد، بلکه انگیزه حرکت همسوی برخی از سازمانهای چپ غیردینی هم می‌شد. نمونه بارز سازمانهای اخیر، حزب توده بود. مبارزه خمینی با امپریالیسم آمریکا و شعارها و اقدامات پوپولیستی پیروان او در رژیم جدید آنچنان به پسند این حزب در آمده بود که به رغم تمامی ایراداتش به پیشنویس و متن مصوب قانون اساسی، در فراندن شرکت کرد و به قانون اساسی رأی مثبت داد.<sup>۱۵</sup> با اینهمه، تضاد بین نظر افراد و سازمانهای چپ، و قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان آنچنان زیاد بود که نادیده گرفتن اعتراضات خشم‌آلود را ناممکن می‌کرد. یکی از این اعتراضات، نامه حجت‌الاسلام جعفر شجونی، نماینده بعدی مجلس اول، و چند نفر دیگر به خمینی بود. امضاء کنندگان نامه شدیداً به قانون اساسی حمله‌ور شده و تناقضات آتی ناشی از آن را پیش‌بینی کرده بودند. در این نامه آمده بود: اگر به ناچار به فراندن پیشنهادی مقام رهبری رأی مثبت می‌دهیم به خاطر حفظ حق حیات خود «در شرایطی که همه مرعوبند یا مجذوب» می‌باشد. «این نه به آن معناست که ما [با] این قانون که تناقضات از سر و روی آن می‌بارد و حاکمیت ملی و مردمی، که خلاصه خلیفه الهی انسان است، و میراث انقلابی اسلام را پس از قرنهای اینک به مخاطره سقوط و تباهی» می‌اندازد موافق باشیم. «ما قاطعانه پیش‌بینی تناقضات شدیدی را بین گروهها و طبقات مختلف در آتیه‌ای نه چندان دور می‌نمائیم. ما این تناقضات را نه تنها در بین عامه مردم، بلکه بین همان دستگاه که اینک حامل ولایت فقیه گردیده به روشنی احساس می‌کنیم» (نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ۳۷ و...).



موضع نهضت آزادی، به عنوان یک سازمان اسلامی معتدل نیز تقریباً همین بود. این سازمان در اعلامیه‌ای که در روز ۵ آذر ۵۸ صادر کرد مردم را، به رغم کمبودها، نواقص و تناقضات حقوقی، عملی و غیره قانون اساسی به شرکت در فرآیند و دادن رأی مثبت فراخواند و این عمل را به امید تغییرات آتی آن و با «حفظ پیروزیهای به دست آمده و استمرار انقلاب و تحکیم جمهوری اسلامی» و این که قانون ناقص در شرایط بی‌ثباتی سیاسی حاکم بهتر از بی قانونی است توجیه کرد. (نهضت آزادی، ۱۳۶۲ الف: ۲۱۸ و...)

در فاصله سه ماه و نیمی که بین شروع کار مجلس خبرگان و فرآیند قانون اساسی در روز ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ قرار داشت حوادث سیاسی مهمی در ایران رخ دادند که بی‌تأثیر در کار این مجلس نبودند. برخی از این «حوادث» را احتمالاً به همین منظور «ایجاد» کردند. از جمله، مبارزه قهرآمیز بین سازمانهای سیاسی گرد و دولت مرکزی. تضاد بین جنبش خودمختاری طلبانه این سازمانها و گرایش تمرکز و انحصارطلبانه حاکمان جدید علت اصلی این مبارزه بود، که همزمان موجب برخوردهای خشونت‌آمیز در خوزستان و مناطق ترکمن‌نشین شمال نیز شده بود. تظاهرات هواداران آیت‌الله شریعتمداری در روزهای ۲۷ شهریور و ۲۴ مهر همانسال در آذربایجان هم با انگیزه مقاومت در مقابل انحصارطلبیهائی رخ داد که مجلس خبرگان در حال تثبیت آنها در شکل یک قانون اساسی بود<sup>۱۶</sup>. با فوت آیت‌الله طالقانی در روز ۱۸ شهریور ۱۳۵۸ بنیادگرایان تجدیدطلب یکی از ستونهای مقاومت علیه انحصارطلبیهائی روحانیت خط امام را از دست دادند. مرگ او سه روز پیش از تصویب اصل پنجم قانون اساسی رخ داد، اصلی که «ولایت امر و امامت امت» در ایران را به اختصاص فقیه یا فقهایی عادل در زمان غیبت ولی عصر درآورد. طالقانی مخالفت خود با این اصل را از پیش اعلام کرده بود<sup>۱۷</sup>.

اشغال سفارت آمریکا و گروگان گرفتن کارمندان آن موجب شد که بسیاری از سازمانهای چپ‌گرای اسلامی و غیراسلامی صلاح را در تن دادن به رهبری خمینی، که حالا دیگر پیشروی مبارزه ضدامپریالیستی آنها نیز شده بود، ببینند و از مخالفت پیگیر با نحوه تدوین قانون اساسی خودداری کنند. استعفای بازرگان در روز ۱۶ آبان ۵۸، که در نظر آنها نماینده اصلی لیبرالیسم و دوستی با آمریکا شده بود، ایمان آنها به درستی این موضع را تقویت کرد. در این میان تجاوز به حقوق دموکراتیک نیروهای مخالف ادامه داشت. ممنوع کردن انتشار آئیندگان، پر تیراژترین روزنامه وقت، که بیشترین نقدها به ولایت فقیه هم در آن منتشر می‌شد، در روز ۱۶ مرداد، تعطیل ۴۱ روزنامه و مجله دیگر را به دنبال داشت (ک. ۲۹ و ۵۸/۵/۳۰). در روز افتتاح مجلس خبرگان، شخص خمینی هرگونه فعالیت حزب دموکرات کردستان ایران را ممنوع کرد. سه روز بعد دستور مصادره اموال هدایت‌الله متین‌دفتری، دبیر جبهه دموکراتیک ملی صادر شد (ک. ۵۸/۵/۳۱). در همان روز پاسداران انقلاب، به دستور دادستان، دفتر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران را بستند (ک. ۵۸/۶/۱). در کنار این حوادث و اقدامات، فعالیت‌هایی هم برای حمایت مستقیم از مجلس خبرگان جریان داشتند. از جمله، تظاهرات در حمایت از ولایت فقیه و اعتراض به مخالفان آن، طومارنویسی و انتشار مقاله‌ها و رساله‌ها، که در نطق‌های پیش از دستور نمایندگان مجلس خبرگان انعکاس می‌یافتند.

ناطقان خشم خود از انتقادهای بیرون از مجلس را به بیان در می‌آوردند و رضایت خود از تظاهرات موافق را ابراز می‌نمودند.

کار مجلس خبرگان در روز پانزدهم آبان ۵۸، پس از سه بار تمدید فرصت مقرر خاتمه یافت. فراندم قانون اساسی در روزهای ۱۱ و ۱۲ آذر برگزار شد. می‌گویند که ۱۵۷۵۸۹۵۶ نفر از ۲۱ میلیون نفر صاحبان حق رأی در آن شرکت داشتند و ۷۸۵۱۶ نفر از شرکت‌کنندگان رأی مخالف دادند (خبرگان، ۴: ۳۰۷). مقایسه بین تعداد شرکت‌کنندگان در این فراندم و فراندم فروردین همین سال نشان می‌دهد که در فاصله فقط ۹ ماه، بیش از پنج میلیون نفر از شمار کسانی که به دعوت رهبر انقلاب در اینگونه رأی‌گیریها شرکت می‌کردند کاسته شده بود.

### مدافعان ولایت مطلقه فقیه

در مجادلات داخل و خارج از مجلس خبرگان پیرامون ولایت فقیه، گروهی حتی حاضر نبودند محدودیتهای مختصری را که اکثریت آن مجلس برای اختیارات ولی فقیه در نظر گرفته بود بپذیرند. آنها وجود نهادهای «مُد روزی» چون مجلس را نمی‌پذیرفتند، خاصه که این نهادها اختیاراتی هم داشته باشند، اختیاراتی که به نظر آنها باید به ولی فقیه تعلق می‌گرفت. آنها خواهان ولایت مطلقه فقیه بودند، با همه اختیاراتی که خدا به رسول و نماینده خود در روی زمین اعطاء کرده بود. و این را در بحث در باره اصول مختلف قانون اساسی با وضوح و قاطعیت بیان می‌کردند. یکی از طرفداران این نظریه محمد رشیدیان بود، که، همانطور که پیش ازین اشاره شد، مجلس خبرگان را مختار به تعیین اختیارات رهبر نمی‌دانست (خبرگان، ۲: ۱۰۶۵). همکار او حسین خادمی اظهار می‌کرد که نایب امام «واجب‌الاطاعه» است و مجلس شورای ملی جز آن که طرف مشورت فقیه باشد اختیار دیگری ندارد (خبرگان، ۲، ۱۴۳ و...).

در جلسات مجلس مخالفت با پذیرش عناصر غیراسلامی در قانون اساسی یکی از بحثهای مکرر بود. هنگامی که مجلس در باره حاکمیت ملت مذاکره می‌کرد جلال‌الدین فارسی این مفهوم را «اصطلاحی خارجی» خواند که هیچ پایه‌ای در نظام حقوقی اسلامی ندارد و در هیچ آیه و حدیثی نشانی از آن دیده نمی‌شود (خبرگان، ۱، ۵۲۴).

محمد کیاوش نیز متذکر تناقض و تضاد این اصل با ولایت فقیه شد. (خبرگان، ۱، ۵۱۸ و...). جعفر سبحانی که به گمان خود برای رفع این تضاد راه حلی پیدا کرده بود گفت که حاکمیت ملت در طول ولایت فقیه است، چون فقیه توسط مردم اعمال ولایت می‌کند. «این اعمال ولایت را ما می‌گوئیم حاکمیت ملی. مردم به اذن فقیه دارای چنین حاکمیتی خواهند بود» (خبرگان، ۱، ۵۱۵). راه حلی که به نظر محمد حسین بهشتی رسید نیز دارای همین مضمون بود؛ او اختیار تشریح را به ولی فقیه و وظیفه تنفیذ را به ملت واگذار کرد (خبرگان، ۱، ۵۲۴).

بحث درباره منشأ خارجی برخی از مفاهیم قانون اساسی، در مذاکره پیرامون نقش مجلس شورای ملی هم از نو مطرح شد. عبدالله ضیائی‌نیا گفت: «همه می‌دانیم که موضوع پارلمان را به زور به شرع چسباندند». زیرا موضوع پارلمان که وضع قوانین است با شرع توافق

ندارد. وی ضرورت پارلمان را کاملاً منکر نمی‌شد بلکه خواهان پارلمانی با حداقل اعضا بود که به تطبیق امور با احکام الهی بپردازد (خبرگان، ۳، ۱۶۶۸).

آیت‌الله لطف‌الله صافی کاشانی در مذاکره پیرامون اصل ۲۱ که اختصاص به وضعیت زنان در خانواده و اجتماع دارد با دو بند پیشنهادی «ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده» و «اعطای قیمومیت فرزندان به مادران شایسته در صورت نبودن ولی شرعی» مخالفت کرد، زیرا نه تشکیل آن دادگاه حکم شرعی دارد و نه آن قیمومیت مربوط به وظایف دولت می‌شود، چرا که از نظر شرع تعیین قیّم وظیفه مجتهد و یا نایب اوست. تعیین دادستان برای ایفای این وظیفه هم، اگر به صورت مستمر باشد «باز مبنای شرعی ندارد» (خبرگان، ۳، ۱۷۳۸). حسینعلی منتظری هم در تشکیل آن دادگاه همین مشکل را می‌دید و سپردن قیمومیت از طرف دولت به مادر را خلاف شرع می‌دانست، زیرا که می‌توانست مجتهد را از تشخیص این که «غیر مادر بهتر می‌تواند مال بچه را حفظ کند» بازدارد (خبرگان، ۳، ۱۷۴۱).

اصول پیشنهادی مربوط به قوه قضائیه هم، مخالفت حامیان حاکمیت مطلق شرع را بر انگیختند. طبق اصل ۱۶۸ پیشنهادی کمیسیون مربوطه «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی در دادگاه علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد». سیدعلی خامنه‌ای این شرط را مخالف شرع دانست، زیرا بر حسب شرع قاضی مجتهد صادر کننده حکم است و او برای کشف موضوع و صدور حکم نیاز به کسی ندارد، «مگر این که مشاوره باشد» (خبرگان، ۳، ۱۶۷۹). برخی از نمایندگان علنی بودن دادگاهها را هم مغایر با شرع شمردند. حسینعلی رحمانی گفت این اصل ریشه قرآنی و فقهی ندارد. در نتیجه نمی‌توان آن را در قانون اساسی جا داد. اما ضیائی با این تشخیص موافق نبود. او گفت: «آن که ما می‌خواهیم منع شرعی است والا اصل فقه جواز است و اصالت الجواز و اصالت الاباحه»<sup>۱۹</sup>. علاوه بر این، محاکمات در زمان پیامبر هم سری نبود (خبرگان، ۳، ۱۶۲۱ و...). اینگونه مخالفتها راجع به موضوعاتی چون منع شکنجه، تعلیمات نظامی برای زنان، مسائل مالیاتی، امتیاز به اتباع خارجی، حقوق مالی قضا، هویت ملی رهبر و غیره هم صورت می‌گرفت.

اختلاف نظری که بر سر مسئله شورای نگهبان وجود داشت مربوط به ضرورت وجود این نهاد و نقش آن در امر قانونگذاری نبود، بلکه میزان اختیارات و ترکیب اعضای آن مورد اختلاف بود. برخی به همان اختیاراتی که سرانجام به تصویب رسید اکتفاء می‌کردند، و برخی دیگر طالب اختیارات بیشتر برای این شورا بودند و برخی مانند سیدعلی خامنه‌ای مخالف عضویت حقوقدانان در این شورا بودند. دلیل او تعلق حقوقدانان ایران به نظام حقوقی رژیم گذشته بود، که به قول او، ریشه در نظام حقوقی فرانسه و دیگر کشورها داشت و به کار جمهوری اسلامی نمی‌خورد. صافی کاشانی از آن نظر مخالف حضور حقوقدانان در شورای نگهبان بود که فقه اسلام را از همه جهت غنی می‌دانست و مراجعه به حقوقدانان را موجب پیدایش این توهم می‌شمرد «که فقه اسلام ناقص است و مسائلی پیش می‌آید که باید در آن مسائل به حقوق مراجعه کرد» (خبرگان، ۲، ۹۵۱). اکثریت مجلس خبرگان در مورد حق وتوی شورای نگهبان نسبت به مصوبات مجلس همنظر بودند. اما در میان خبرگان، کسانی مانند جلال‌الدین فارسی هم حضور داشتند که

خواهان تشکیل دو مجلس بودند: یکی مجلس متخصصان که «کار برنامه‌ریزی تمام وزارتخانه‌ها و انتخاب مسئولان عمده اجرائی را به عهده دارند»، و دیگر مجلس فقیهان که وظیفه‌اش «قانونشناسی» باید باشد. در نظر فارسی حتی مجلس فقها هم نمی‌توانست قانونگذار باشد، زیرا «حاکمیت و سلطه یا قانونگذاری متعلق به آفریدگار است، و منحصر به وی، و هر که ادعای سلطه قانونگذاری را بنماید یا آن را اعمال کند مشرک است» (خبرگان، ۱، ۷۷). و محمدمهدی ربانی املشی نیز که مقام ولایت را هم بر قوه مجریه و هم بر مقننه، شامل می‌دانست برای مجلس شورا وظیفه دیگری جز مشورت قائل نبود، آن هم تنها برای مجلسی که اعضای آن اهل مشورت و درک و توان «استخراج قوانین موسمی از قوانین اسلامی» باشند (خبرگان، ۱، ۶۲).

دفاع از مطلقیت ولایت فقیه به مناسبت موضوعات مختلف در بیرون از مجلس خبرگان هم انجام می‌گرفت، به ویژه در فاصله بین انتشار پیشنویس قانون اساسی و تشکیل آن مجلس. حقوقدانی به نام غلامحسین رضائاد در نامه مفصلی به سردبیر روزنامه آیندگان نوشت که مجلس قانونگذاری در جمهوری اسلامی عنصری سخت بی‌معنا بوده و حاکمیت ملی امری غیراسلامی است. وی آیات «وشاورهم فی الامر» و «مرهم شوری بینهم» را که در اصل ۳ پیشنویس به منظور تقدیس آرای عمومی به مثابه مبنای حکومت و اداره کشور به وسیله شوراهای منتخب مردم آمده است، بی ارتباط به امر حکومت شمرد و «شور» را محدود به مسائل خصوصی دانست. و اعلام کرد که اگر حاکمیت متعلق به مردم باشد پس به خدا تعلق ندارد، و اگر به خدا تعلق دارد پس مردم به چه حقی می‌توانند نمایندگانی انتخاب کنند که حاکم بر مسلمانان بشوند<sup>۲۰</sup>. محمد صادقی، سرکرده کنگره مسلمانان منتقد قانون اساسی، از جمله خواستار آن بود که مجلس شورا وظیفه‌ای جز اعمال قوانین خدا نداشته باشد و عضویت در آن تنها به فقها و نمایندگان مراجع تقلید تعلق بگیرد (آ). محمدحسین حسینی تهرانی در نامه سرگشاده خود به خمینی اعلام کرد که حکومت و دولت در اسلام بر پایه حق و اعتقاد به حق متکی بوده و اطاعت نه به رأی اکثریت مردم، بلکه منحصر به امر خدا، رسول و اولوالامر تعلق می‌گیرد. او زنهار می‌داد که مبدا جمهوریت چیزی بر محتوای دولت و حکومت اسلام بیفزاید، زیرا حکومت را باید تنها به فقیه جامع‌الشرایط سپرد. او که مخالف تفکیک مقام ولایت از ریاست جمهوری بود می‌خواست که انتخاب ولی فقیه هم، نه به عهده مردم، بلکه به شوراهائی واگذار شود که منتخب «اهل حل و عقد» باشند. او خواهان تصحیح پیشنهاد مربوط به حق حاکمیت ملی به اینصورت بود: «حق حاکمیت ملی اختصاص به رهبران راستین و صادق دارد که دارای مقام علم و فقاہت و تقوا بوده [...] و به مرتبه ولایت رسیده باشند». او خواهان ادغام سه قوه حاکمیت در وجود اولوالامر بود. وی مجلس شورا را فقط برای مشورت لازم می‌دید و می‌خواست که نتایج مشورت در اختیار رئیس جمهوری «که حاکم شرع مطاع است» قرار بگیرد (ک. ۵۸/۴/۶).

## بخش دوم

# ابطال عناصر دموکراتیک قانون اساسی

ابطال عناصر دموکراتیک قانون اساسی در کشورداری به صور زیر انجام شده است:

- ۱ - تمرکز قدرت در ارگان رهبری،
- ۲ - سلب حاکمیت از ارگانهای منتخب مردم،
- ۳ - سرکوب حقوق دموکراتیک مردم،
- ۴ - ایجاد یک دستگاه موازی و غیررسمی حکومتی فرای دستگاههای نامبرده در قانون اساسی.



## تمرکز قدرت در ارگان رهبری

تاریخ جمهوری اسلامی به یک معنا تاریخ تمرکز قدرت تصمیم‌گیری در ارگان رهبری و منتصبان با یا بیواسطه آن است، تمرکزی که از حد مذکور در قانون اساسی فرا رفته و به مطلقیت قدرت نزدیک شده است. این روند هنگامی به اوج خود رسید که خمینی در دی ماه سال ۱۳۶۷ رسماً حکم مطلقیت ولایت فقیه را صادر کرد و اتخاذ تصمیم حتی در امور شرعی را تابع مصلحتی خواند که فقیه حکومت کننده و یا منتصبان او تشخیص می‌دهند. شکل بارز تمرکز قدرت، دخالت ارگان رهبری در همه آن اموریست که در تعیین ماهیت جمهوری اسلامی نقش اساسی دارد. در اینجا روند تحول این دخالت در دو بخش بررسی می‌شود: اول تمرکز قدرت در دست خمینی و دوم تحول این روند در دوران جانشین او.

### قدرت خمینی پیش از تشکیل مجلس اول

روند تمرکز قدرت در دست خمینی که از سالهای چهل آغاز شده بود در ماههایی که منجر به سرنگونی رژیم شاه شد به اوج خود رسید. او به مثابه یک مرجع تقلید که در عین حال موفق به تحصیل نقش رهبری یک جنبش انقلابی، ملی و بنیادگرای دینی نیز شده بود از همان روزهایی که در پاریس اقامت داشت قدرت تصمیم‌گیری را به انحصار خود در آورد. از همان زمان شرکت هرکس دیگر در رهبری جنبش و سپس حکومت از مجرای موافقت او می‌گذشت. اگر کسی تمایل به شرکت در تصمیم‌گیری داشت باید سعی می‌کرد در رأی او نفوذ کند، و یا از او اجازه بگیرد. این روند و این اعمال قدرت فردی پس از بازگشت خمینی به ایران ادامه یافت و همچنان اوج گرفت. این واقعیت را می‌توان هم در رابطه با تصمیمهای او در باره ارگانهای رسمی کشورداری (شورای انقلاب و هیئت دولت) بررسی کرد و هم در ارتباط با احکامی که او مستقل از این دو و بدون مشورت با آنها صادر می‌نمود.

شورای انقلاب که در زمان اقامت او در پاریس در آذرماه ۱۳۵۷ تشکیل شد با تصویب او به وجود آمد. با نظر او بود که ترکیب اعضاء و وظایف و اختیارات آن در مراحل پی در پی انقلاب تعیین شد و دورانش به سر آمد.<sup>۱</sup> دولت موقت را نیز او تعیین کرد و چگونگی ترکیب اعضاء آن و اختیارات و وظایف آنها با دخالت او به انجام رسید.<sup>۲</sup> «در رابطه با رهبری، ایشان

خطوط اصلی سیاست و خط مشی کلی دولت را تعیین می‌نمایند و از ایشان پرسش و درخواست می‌شود که در امور مهم و اساسی دستور بدهند» (بازرگان، ۱۳۶۱: ۲۷) «تمام اعضای هیئت دولت، گاه همراه با اعضای شورای انقلاب، برای ارائه گزارش کار و دریافت دستورات او دست کم هفته‌ای یک بار در قم به حضور می‌رسیدند، و این جدا از ملاقاتهای دیگری بود که هریک از وزرا و یا نخست وزیر به همان منظور با او می‌کردند» (همان، ۴۵). مراجعه به او و کسب تکلیف از او در مسائل شرعی مربوط به قانونگذاری نیز الزام آور بود. بازرگان نمونه‌هایی از مسائلی را بر می‌شمرد که دولت و وزراء راه حل آنها را از او می‌طلبیدند: ملی کردن بانکها، بهره بانکی، اعمال دادگاهها و کمیته‌ها، مناسبات با ابر قدرتها، حوادث گنبد و کردستان، مسائل جنگی، رابطه بین دولت و شورای انقلاب و نظایر آنها. اگر در همه این موارد مقدمات هر اقدام مهم را وزرا، شورای انقلاب یا دیگران فراهم می‌کردند، اما تصمیم نهائی را خمینی می‌گرفت. اگر در برخی از موارد حضور و دخالت وی به چشم نمی‌خورد به خاطر آن بود که او، بنا به ملاحظات شخصی، سیاسی و شرعی، واگذاری تصمیم به دیگران را مصلحت‌آمیزتر می‌دانست. یک نمونه بارز آن اتخاذ تصمیم درباره املاک کشاورزی بود که دهقانان در آستانه و در اثنای انقلاب به تصرف خود در آورده و با این عمل موجد مسئله‌ای شده بودند که حل دهقان‌پسندانه آن با موانع شرعی برخورد می‌کرد. خمینی ابتدا ترجیح داد که حل این مشکل را به آیات علی مشکینی، محمدحسین بهشتی و حسینعلی منتظری واگذار کند، و تنها موقعی خود به قبول اتخاذ تصمیم تن در داد که دیگر چاره‌ای نبود.<sup>۳</sup>

اگر خمینی گاه صلاح خود را در تفویض تصمیم‌گیری به ارگانهای رسمی حکومت می‌دید، در عوض موارد متعدد دیگری نیز بودند که خود به تنهایی و بی توجه به آنها تصمیم می‌گرفت. تشکیل دادگاههای انقلاب، انتخاب قضات آنها و تعیین احکامی که ظاهراً آنها صادر می‌کردند، مثل حکم اعدام سران رژیم سابق در ماههای اول انقلاب، نمونه‌هایی از این نوع تصمیم‌گیریهاست.<sup>۴</sup> اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن کارمندان آن نمونه اقداماتی بود که اگر هم بدون اطلاع او<sup>۵</sup>، و به ابتکار دیگران آغاز می‌شدند، ولی مبتکران با توجه به تمایلات و اشارات او دست به آن می‌زدند. ادامه آن کارها نیز تنها با موافقت او ممکن بود.<sup>۶</sup> اشغال سفارت، که در عین حال به رغم تمایل دولت موقت انجام شد، در تصمیم دولت به استعفا تأثیر کرد، که این نیز خود مطلوب خمینی بود. او دیگر به دولت موقت احتیاجی نداشت. آن دولت آنچه را باید، خواسته و ناخواسته، در جهت اجرای مطلوبات خمینی، انجام داده بود. بستن دانشگاهها، که طلیعه «انقلاب فرهنگی» یا کوشش برای اسلامی کردن دانشگاه بود، نیز با تصویب خمینی به عمل در آمد. گرچه در این مورد هم ممکن است مقدمات تصمیم را دیگران فراهم کرده باشند.<sup>۷</sup> او در نطقی که یک روز پیش از تصرف دانشگاهها توسط «نیروهای مردمی»، در محل اقامت خود در جماران در شمال تهران کرد، علت تعطیل دانشگاهها را وابستگی آنها به استعمار، غربزدگی تربیت شدگانشان و تبدیل شدن آنها به میدان جنگ تبلیغاتی گروههای چپ خواند (ک. ۵۹/۲/۲). شورای انقلاب اعلامیه بستن دانشگاهها را پس از ملاقات با خمینی صادر کرد (ک. ۵۹/۱/۳۱).

در هر حال، احتمال اجرای یک تصمیم، به ابتکار هر کس یا گروه که می‌خواست باشد، تنها هنگامی واقعیت می‌یافت که از موافقت قبلی یا بعدی او برخوردار می‌شد. به این خاطر بود که هر اقدامی را با استناد به فرمان او شروع می‌کردند: «به دستور امام خمینی انجمنهای ولایتی و ایالتی تشکیل می‌شود»، «امام فرمان داد که رادیو و تلویزیون باید مستقل باشد»، «امام دستور داد که برای همه محرومان خانه بسازند»... اینگونه عبارات و نظایر آنها عنوان اصلی خبرهای روزنامه‌ها را تشکیل می‌دادند.

### خمینی و قانون اساسی پس از انتخاب مجلس اول (خرداد ۱۳۵۹)

نقشی را که خمینی در تعیین شکل و محتوای قانون اساسی ایفاء کرد در فصل اول دنبال کردیم. ولی دخالت‌های او در این زمینه به همینجا خاتمه نیافت. او از آن پس نیز در نقش یک قدرت برتر، در قانون اساسی دخالت‌ها کرد، که ذیلاً به اهم آن اشاره خواهد شد.<sup>۸</sup>

اولین اقدام در این زمینه تغییر در تناسب اختیارات قانونگذارانه مجلس و شورای نگهبان بود که منجر به صدور مجوز تصویب قوانین مغایر با احکام اولیه شرع توسط مجلس شد. مجلس اجازه یافت که در صورت تشخیص ضرورت به انجام این کار دست بزند، بدون این که شورای نگهبان بتواند با استناد به مغایرت مزبور مانع تبدیل اینگونه مصوبات به قانون بشود. انگیزه صدور این مجوز لویحی بودند که تصویب آنها از نظر شورای انقلاب و سپس مجلس لازم بود، ولی با مخالفت شورای نگهبان روبرو می‌شدند. تصویب قوانین در جهت تحدید حق مالکیت نسبت به اراضی شهری و زراعی از جمله این اقدامات بود. گریز از آنها به خاطر فشارهای مردم و گرایشهای پوپولیستی سران حکومت در سالهای اول انقلاب ممکن نمی‌نمود، ولی از آنجا که این لویح با مخالفت برخی از مراجع و روحانیون پرنفوذ و شورای نگهبان برخورد کرده و اجرایشان دچار اخلال و توقف شده بود حرکتی لازم بود که راهگشای این مشکل بشود. خمینی مجوز را طی نامه‌ای به مجلس صادر کرد:

[...] آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد، که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد، که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو شود مجازند در تصویب و اجرای آن. و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نماید مجرم شناخته می‌شود و تعقیب قانونی و تعزیر می‌شود. (مجلس، ۱۳۶۱: ۶۶).

این نامه پاسخ به نامه‌ای بود که هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس وقت در تاریخ ۶۰/۷/۱۹ به خمینی نوشته بود. رفسنجانی در این نامه از خمینی درخواست کرده بود که او با «اعمال ولایت و تنفیذ مقام رهبری در باره برخی قوانین که به تصویب مجلس می‌رسد» تعیین تکلیف کند. به عبارت دیگر او می‌خواست که خمینی با استفاده از حقی که نه بر حسب قانون اساسی، بلکه بر اساس نظریه ولایت فقیه به او تعلق می‌گرفت در قانونگذاری دخالت کند. اما



این دخالت مشکل مجلس را حل نکرد، زیرا که شورای نگهبان با اظهار تردید در صلاحیت مجلس در تشخیص موضوع ضرورت باز هم مصوبات آن را با استناد به شرع مردود می‌شناخت. خمینی این بار چاره را در مصالحه بین مجلس و شورای نگهبان جستجو کرد. او در حکم دیگری که در مرداد ۱۳۶۳ صادر کرد، از یک طرف و برای ارضای شورای نگهبان، تصویب قوانین مبتنی بر قاعده ضرورت را مشروط به موافقت دو سوم نمایندگان مجلس با لوایح مورد نظر کرد، و از طرف دیگر، و این بار برای خشنودی مجلس، مقرر داشت که در این صورت مصوبه مجلس دیگر قطعی خواهد بود (ک. ۶۳/۵/۱۵). اما شورای نگهبان باز هم راضی نشد و به مقاومت خود در مقابل تعداد زیادی از مصوبات اساسی مجلس، به سبب آن که آنها را مغایر با شرع می‌دانست، ادامه داد. تداوم این کشمکش سرانجام به آنجا رسید که خمینی با دخالتی دیگر، و این بار پر دامنه‌تر، در قانون اساسی، دست به ایجاد مرجع تشخیص مصلحت نظام در اوایل بهمن ماه سال ۱۳۶۶ زد. او طبق این دستور حق تصمیم‌گیری در موارد اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس را به این مجمع واگذار نمود. علاوه بر این، به آن مجمع اختیار داد که بدون رابطه با مجلس و شورای نگهبان، و بنا به تشخیص خود هر موضوع دیگری را در جلسات خود مطرح کند و درباره آن تصمیم بگیرد.<sup>۹</sup> اعضای مجمع را نیز خمینی خود تعیین کرد.

معیار تصمیمات مجمع تشخیص مصلحت، همانطور که از نام آن استفاده می‌شود، نیز دیگر نه احکام و موازین شرع، بلکه تنها مصلحت نظام شد. مجوز شرعی آن را خمینی خود در نامه‌ای که در روز ۶۶/۱۰/۱۶ به رئیس جمهور وقت، سیدعلی خامنه‌ای نوشت، تعیین کرد. او در این نامه اعلام کرد که حکومت «شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله»، «یکی از احکام اولیه اسلام» و «مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.» حکومت می‌تواند از وقوع هر امر، چه عبادی یا غیر عبادی، در صورتی که جریان آن مخالف مصالح اسلام باشد جلوگیری کند (ک. ۶۶/۱۰/۱۷).

دیدیم که مجمع تشخیص تا این زمان جایی در قانون اساسی جمهوری اسلامی نداشت. مشروعیت ایجاد این مجمع تنها مبتنی بر فرمان خمینی در مقام ولی فقیه و قدرت مطلق و فراقانونی آن، طبق تعریف او از نظریه ولایت فقیه، بود. این یک حکم حکومتی بود که مطابق این تعریف مقدم بر نه تنها مجلس و شورای نگهبان، بلکه خود قانون اساسی بود. مقامی که خمینی به مثابه رهبرانقلاب کسب کرده بود، مانند همه موارد مشابه، به صورت یک عامل جنبی، به تنفیذ آن حکم کمک می‌کرد. بر مبنای همین قدرت بود که خمینی دستور گنجانیدن این مجمع در قانون اساسی را داد. ولی از آنجا که در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هیچ نهادی برای بازنگری و اصلاح آن پیش‌بینی نشده بود، لازم می‌آمد که خمینی این نهاد را نیز با استناد به ولایت مطلقه خود بنا نهد. او حکم تشکیل این نهاد را در تاریخ ۶۸/۲/۴ صادر کرد و اعضای آن را نیز خود منتصب نمود. وی در این حکم شورای بازنگری قانون اساسی را موظف به اصلاح قانون اساسی در پنج مورد کرد، که تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و تعیین ترکیب اعضاء و اختیارات آن یکی از آنها بود (اصل ۱۱۲، ۱۱۰ و ۱۱۱). با تشکیل این مجمع نهادی در قانون اساسی ایجاد شد که اختیاراتش نه تنها از حدود قانون اساسی، بلکه از دایره واجبات و

محرمات شرع هم فراتر می‌رود. در این باره در فصل بعد باز هم صحبت خواهد شد. تفویض قدرت قانونگذاری به مراجعی جز آنچه در قانون اساسی آمده بود محدود به مجمع تشخیص مصلحت نشد. نهاد دیگری که بنا به دستور خمینی ایجاد و صاحب قدرت قانونگذاری شد شورایی عالی انقلاب فرهنگی بود. این شورا در فاصله کوتاهی پس از اشغال و تعطیل دانشگاهها تشکیل شد تا «بر اساس فرهنگ اسلامی» دست به برنامه‌ریزی برای اجرای تحولاتی در نظام آموزشی دانشگاهها و دبیرستانها بزند.<sup>۱۰</sup> در دی ماه ۱۳۶۵ بود که خمینی به این شورا نیز اجازه صدور «ضوابط و قواعد»، مستقل از مجلس را داد. او این مجوز را در اثر تقاضای رئیس جمهور وقت، سیدعلی خامنه‌ای، صادر کرد. خامنه‌ای طی نامه‌ای به خمینی، به تاریخ ۶۵/۱۰/۱۱، خواهان آن شده بود که «مصوبات این شورا دارای اعتباری در حد قانون باشد»<sup>۱۱</sup>. در نتیجه قرار شد که مصوبات این شورا از این پس در کنار دیگر قوانین، آئیننامه‌ها و مصوبات هیئت دولت در روزنامه رسمی جمهوری اسلامی درج شود و شکل رسمی پیدا کند. بعد از این خواهیم دید که شورای نگهبان اعتبار مصوبات این شورا را تا آن حد بالا می‌برد که مخالفت با آنها را دلیل رد مصوبات مجلس می‌شناسد. به دستور خمینی دو سازمان دیگر هم از اختیار قانونگذاری برخوردار شدند. یکی شورایی پشتیبانی جنگ بود و دیگری شورایی بازسازی. اولی برای تجهیز تمام امکانات انسانی و مادی کشور برای پیشبرد کار جنگ به وجود آمد<sup>۱۲</sup>. عمر این سازمان هم مانند علت ایجادش گذرا شد. دومی بر مبنای یک حکم خمینی در شهریور ۱۳۶۷ به وجود آمد تا برنامه بازسازی کشور پس از خاتمه جنگ را تعیین و تصدی کند. ولی به علت مخالفت شدید سازمان برنامه کارش به جایی نرسید.

از تفویض اختیارات قانونگذارانه توسط خمینی، هیئت دولت و قوه قضائی نیز برخوردار شدند. هیئت دولت این اختیار را پس از سه بار رد طرح مصوب مجلس درباره تشدید مجازات محترمان و گرانفروشان در فاصله بین ۹ مرداد تا ۲۹ بهمن ۱۳۶۵ دریافت کرد (مدنی، ۶، ۳۷۹ و...). خمینی برای رفع این مشکل طی حکمی در روز آخر تیر ماه ۱۳۶۶ به دولت اختیار داد که با دست باز و قاطعیت از «تعزیر حکومتی» در جهت اجرای ضوابط و قیمت‌هایی که خود تعیین می‌کرد استفاده کند و برای متخلفان هر مجازاتی را که صلاح می‌داند در نظر بگیرد و به اجرا بگذارد (ک. ۶۶/۵/۱). به قول رفسنجانی رئیس شورایی قضائی، میرکریم موسوی اردبیلی، هم بارها «در طول این ده سال از امام اختیاراتی می‌گرفتند برای این که مسائلمان را حل کنند» (بازنگری، ۱، ۲۴۶).

خمینی با ایجاد نهادهای جدید در دستگاه قانونگذاری و تخصیص حق تعیین اعضای آنها به مقام رهبری بر دامنه اختیارات خود می‌افزود. وابستگی عضویت در این نهادها به رأی رهبر، آنها را تبدیل به وسیله اعمال اراده او می‌کرد. این نقش را نهادهای مذکور در قانون اساسی نیز، تا آنجا که اعضای آن منتصب رهبر بودند، ایفا می‌کردند. شورای نگهبان برجسته‌ترین نمونه این نهادها بود.

### دخالت خمینی در قوه قانونگذاری

خمینی علاوه بر اعمال تغییرات در حوزه قانون اساسی در دایره قانونگذاری عادی نیز تصرف می‌کرد. می‌توان به چند نمونه این دخالتها اکتفا کرد:

دخالت قانونگذارانه او در زمینه قضائی آنقدر زیاد بود که رئیس سابق قوه قضائیه، محمد یزدی، آن را در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی بیرون از حد «مقال» خواند و قول داد که جزوای جداگانه از مجموعه آنها منتشر کند. او نیز به ناچار به ذکر چند نمونه اکتفا کرد:

۱- دخالت در مسئله یکسان کردن تعزیرات که از موارد اختلاف بین قوه قضائیه و مجلس و شورای نگهبان بود، ۲ - تجویز پذیرش قاضی مأذون به جای مجتهد مطلقه که طبق شرع صلاحیت قضاوت تنها از آن اوست. به سبب کمبود این نوع مجتهدان و نیاز به قاضی ناچار شدند که قاضیان مأذون را به این کار بگمارند<sup>۱۳</sup>، ۳ - تشخیص مواردی که تعزیر با شلاق یا سوط می‌تواند انجام بگیرد، ۴ - حل این مسئله که آیا برای قضاوت و صدور حکم تنها یک قاضی کافی است یا تعداد آنها بیشتر باید باشد، ۵ - مشخص کردن موارد امکان فرجام‌خواهی، ۶ - پاسخ به این سؤال که آیا قاچاقچیان را باید به حسب فرد یا گروه و با حکم محارب و مفسد فی الارض مجازات کرد یا نه (ط. ۶۹/۳/۹).

موارد دیگری از دخالت خمینی در اعمال قانونگذاری مربوط به امور قضائی را هم می‌توان مثال آورد. یک مورد انتقال اختیارات و وظایف شورایعالی قضائی به رئیس قوه قضائیه است. این عمل به درخواست آن شورا و پیش از آن که شورای بازنگری قانون اساسی رأی به تثبیت آن در قانون اساسی بدهد انجام گرفت<sup>۱۴</sup>. مورد دیگر تشکیل دادگاه ویژه روحانیت به فرمان خمینی بود. این دادگاه که قانون و اساسنامه آن تازه در تاریخ ۶۹/۴/۲۴ به امضای خامنه‌ای، در سمت رهبری، رسید<sup>۱۵</sup> در فاصله کوتاهی پس از برافتادن رژیم پادشاهی تشکیل شد تا به قول علی فلاحیان، دادستان سابق، «به جرائمی که ارتکاب آن در شأن روحانیت نیست» رسیدگی کند (ک. ۶۶/۴/۱۶).

فرمان هشت ماده‌ای خمینی که در آذر ماه ۱۳۶۱ صادر شد حاوی نکات مهمی در امور قضائی بود، مانند رسیدگی سریع و دقیق به صلاحیت قضات، دادستانها و دادگاهها، ممنوعیت توقیف و احضار اشخاص بدون حکم قاضی، تشکیل هیئتی برای رسیدگی به شکایات مردم و غیره (ک. ۶۱/۹/۲۰). چند ماه پیش از آن او فرمانی دایر بر ابطال کلیه قوانین مغایر با موازین اسلام صادر کرده بود. شورایعالی قضائی به تبعیت از این فرمان به قضات دستور داد که از عمل به اینگونه قوانین خودداری کنند و تا تصویب قوانین جدید، با استفتاء از دفتر امام و یا استناد به تحریر/لوسیله او به صدور حکم بپردازند (ک. ۶۱/۶/۲).

حل مسئله مالکیت ارضی که، همانطور که پیش از این ذکر شد، منجر به تغییر تناسب اختیارات مجلس و شورای نگهبان و سپس تشکیل مجمع تشخیص مصلحت شد، از مسائلی بود که به کرات دخالت خمینی و صدور فرمان از جانب او را ایجاب کرد. یک نمونه از این دخالتها فرمانی بود که او در آذرماه ۱۳۵۹ صادر کرد تا دستور توقف اجرای قانونی را بدهد که شورای انقلاب در فروردین همان سال برای حل مسئله زمینهای متصرفی از جانب دهقانان تصویب کرده بود<sup>۱۶</sup>. تصویب یک قانون کار مبتنی بر تجویز دخالت دولت در تنظیم رابطه بین کارگران و کارفرمایان، به صورتی که دولت و مجلس می‌طلبیدند و به سبب مغایرت با موازین شرعی با مخالفت شورای نگهبان رو به رو می‌شد نیز بدون دخالت خمینی، به نفع موضع مجلس و دولت

ممکن نمی‌شد. (برای توضیح بیشتر نگ. به فصل سوم).

قانونگذاران جدید، دخالت خمینی در تعیین تکلیف قانون تعاونیها را نیز لازم می‌دیدند، به خصوص از آنرو، که هم در منابع شرعی نشانی از این دستاورد نمی‌یافتند و هم خمینی مخالفت شرعی خود را در دوران حکومت سابق با نظام تعاونی اعلام کرده بود (حوزه، ۲۳، ۲۶). از طرف دیگر تعاونیها بایستی نقش اصلی را در تمایز سیستم اقتصادی نظام اسلامی از دیگر نظامها بازی می‌کردند.

قانون اساسی تعاونیها را یکی از سه بخش سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی شمرده و مالکیت تعاونی را یکی از سه نوع مالکیت مورد حمایت نظام خوانده بود (اساسی، ۴۴). اصل ۴۳ همان قانون قول می‌داد که در شکل تعاونی به تأمین شرایط و امکانات کار برای همه خواهد پرداخت (شورا، ۶۲/۱۰/۲۰: ۲۳).

بازرگانی خارجی هم مسئله‌ای بود که دستور خمینی آن را حل کرد. سؤال این بود که آیا بازرگانی خارجی، باید دولتی باشد، یعنی آنطور که قانون اساسی در اصل ۴۴ مقرر داشته بود، و یا غیردولتی، آنگونه که از نظر شورای نگهبان شرعی بود. خمینی دستور داد که در تجارت خارجی در کنار دولت، مردم را هم شرکت بدهند و دولت در آن نظارت بکند<sup>۱۷</sup>. مشروعیت اخذ مالیات هم نیاز به فرمان خمینی داشت. او از علمائی که بر مبنای سنت دیرپای شیعی مهربان یا دست کم مکروه بر پرداخت مالیات می‌زدند و تنها سهم امام و زکات و جزیه را مشروع می‌شمردند (حوزه، ۱۳۶۹: ۳۷-۳۸: ۱۲) پرسید که آیا می‌توان مخارج جنگ را تنها با سهم امام تأمین کرد. او گفت که اخذ مالیات حق حکومت است، حقی که خود یکی از احکام اولیه شرع است<sup>۱۸</sup>.

برای اتخاذ تصمیم در باره مالکیت معادن موجود در ملک اشخاص و حدود تصرف مالک در آنها نیز نیاز به فتوای خمینی بود: «نفت و گاز و معادنی که خارج از حدود عرفی و املاک شخصی است تابع املاک نمی‌باشد». «نفت و گاز اصولاً ملی است و از این رو متعلق به ملت حال و آینده است [...] دولت اسلامی می‌تواند آنها را استخراج نماید. ولی باید قیمت املاک اشخاص و یا اجاره زمین تصرف شده را مانند سایر زمینها بدون محاسبه معادن در قیمت و یا اجاره بپردازد [...]» (ر. ۶۶/۸/۳: ۱۹).

حل برخی از مسائل هنر و ورزش هم منوط به حکم خمینی بود. سؤال ناظر بر کسب تکلیف در مورد نمایشهای تلویزیونی؛ ۱- فیلمهای ایرانی که در آنها زنان بدون رعایت کامل ضوابط حجاب اسلامی بازی می‌کنند، ۲- آن قسمت از بدن ورزشکاران مرد که پوشیده نیست، و ۳- نگاه به این نوع فیلمها و برنامهها. فقها باز هم مخالفت کرده بودند. خمینی در پاسخ فتوا داد که:

نظر نمودن به اینگونه فیلمها و نمایشنامهها اشکال شرعی ندارد و بسیاری از آنها حتی آموزنده است [...] و همینطور فیلمهای ورزشی و همینطور آهنگها اکثراً بی اشکال است [...] لیکن دو نکته باید مراعات شود. اول آن که کسانی که گریم می‌کنند باید محرم باشند و اجنبی حرام است چنین کاری انجام دهد. دوم آن که بینندگان از روی شهوت نگاه نکنند<sup>۲۰</sup>.

فتوای دیگر مربوط به خرید و فروش «آلات مشترکه» می‌شد، آنها که مصرف دوگانه حرام و حلال دارند. خمینی مصرف آنها را مجاز شمرد، در صورتی که موسیقیش مطرب نباشد و شطرنج را به رسم ورزش بازی کنند<sup>۲۱</sup>.

مشکل خاویار هم با دخالت خمینی حل شد. اگر فلسی در روی پوست ماهی خاویار کشف نمی‌کردند این ماهی حرام باقی می‌ماند و مملکت میلیونها دلار درآمد صدور سالیانه خاویار را از دست می‌داد. پس کارشناسان مورد اعتماد را مأمور کشف فلس کردند، و آنها هم در ناحیه دم آن ماهی آنچه را که می‌بایست، رؤیت نمودند. خمینی نیز فتوا داد که «در مورد ماهی مورد سؤال نظر متخصصین مورد اعتماد معتبر است و بر طبق آن عمل بشود»<sup>۲۲</sup>.

فرمانها و فتاوی خمینی بدون این که به تصویب مراجع رسمی قانونگذاری برسد اعتبار قانونی و اجرائی می‌یافتند. به قول حجت‌الاسلام اسدالله بیات، نایب رئیس و عضو کمیسیون قضائی مجلس، اجرای آنها احتیاج به تصویب از طرف مجلس نداشت، و اگر به تصویب مجلس می‌رسید به خاطر دادن شکل رسمی به آنها بود (ک. ۶۹/۸/۲۳). کتاب خمینی، *تحریرالوسیله*، خود یک مبنای تحریر قانون در کمیسیونهای مجلس بود. شورای نگهبان احکام آن را معیار رد یا قبول مصوبات مجلس می‌کرد.

احکامی که خمینی در زمینه قانونگذاری صادر می‌کرد متخذ از اختیارات او در قانون اساسی نبودند. مشروعیت آنها از مقام او به مثابه مرجع دینی و رهبر انقلاب، طبق تعریف و استنباط او از ولایت فقیه، ناشی می‌شد. او در این مقام خود را مافوق قانون اساسی و ارگانهای قانونگذارانه آن می‌دید و بنابراین برای خود یک حق قانونگذاری عالی قائل بود. این دو مقام به او اختیارات نامحدود می‌دادند. حاکمیت خمینی بر اساس این دو منبع قدرت محدود بر دو قوه قضائی و تقنینی نمی‌شد، بلکه قوه اجرائی را نیز در بر می‌گرفت.

### حاکمیت خمینی بر قوه اجرائی

آثار حاکمیت خمینی در زمینه قوه اجرائی گاه تا مرز جزئیات هم پیش می‌رفت<sup>۲۳</sup>. به نمونه‌هایی از این آثار اشاره می‌کنیم:

در زمینه سیاست خارجی خمینی هم مرجع تعیین ضوابط اصلی بود، و هم تدابیر لازم در جهت اجرای آن ضوابط را معین می‌کرد. ضوابط گاه در شعارهایی چون «نه شرقی، نه غربی»، «جنگ جنگ تا پیروزی»، «برائت از کفر»، «مبارزه با استکبار جهانی» و «صدور انقلاب» منعکس می‌شد و گاه در تعیین خصلت و نقش قدرتهای جهانی و منطقه‌ای. یکی به صفت «شیطان بزرگ» متصف می‌شد و دیگری به شیطانی با خطر شاید کمتر. او هم مبارزه با شیطان بزرگ را در رأس تکالیف سیاست خارجی جا می‌داد، و هم معامله با آن را، چنانچه انتظار جلب منفعت از آن را می‌داشت.

سیاست خارجی مورد نظر خمینی مبتنی بر تصورات او از حکومت اسلامی و نقش آرمانی آن در پهنه جهان بود. اعتقاد به جهانشمولی اسلام و انقلاب اسلامی موجب آن می‌شد که او در تعیین سیاست خارجی ایران چشم به گسترش اسلام و انقلاب در این سطح بدوزد. شعار «نه

شرقی نه غربی» تنها بر محور تأمین استقلال برای ایران دور نمی‌زد، بلکه از پندار و اراده اعمال حاکمیت بر قدرتهای جهانی نیز ناشی می‌شد. انگیزه دعوت مسلمانان به برائت از کفر تنها کشیدن مرز بین اسلام و غیراسلام نبود، بلکه در نوردیدن مرزها به قصد سلطه بر کفار را هم منظور می‌داشت. آثار این تصورات را می‌توان در بسیاری از بیانییه‌ها و پیامهای خمینی به روشنی مشاهده کرد. چند نمونه از آنها به نقل از مجله بیان، شماره‌های ۱۶، ۱۸/۱۷، سال ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ نقل می‌شود:

بر هیچ یک از مردم و مسئولین پوشیده نیست که دوام و قوام جمهوری اسلامی ایران بر پایه سیاست نه شرقی و نه غربی استوار است و عدول از این سیاست خیانت به اسلام و مسلمین و باعث زوال عزت و اعتبار و استقلال کشور و ملت ایران خواهد بود [... انشاءالله مردم سلحشور ایران کینه و خشم انقلابی و مقدس خویش را در سینه نگاه داشته و شعله‌های ستم‌سوز آن را علیه شوروی جنایتکار و آمریکای جهانخوار و اذناپ آنان به کار خواهند گرفت تا به لطف خداوند بزرگ پرچم اسلام ناب محمدی - صلی‌الله علیه و سلم - بر بام همه عالم قد بر افرازد و مستضعفان و پا برهنگان و صالحان وارثان زمین گردند...

روشنفکران اسلامی همگی با علم و آگاهی باید راه پر فراز و نشیب دگرگون کردن جهان سرمایه‌داری و کمونیزم را بپیمایند. علما و خطبا و ائمه جمعه بلاد و روشنفکران اسلامی با وحدت و انسجام و احساس مسئولیت و عمل به وظیفه سنگین هدایت و رهبری مردم می‌توانند دنیا را در قبضه نفوذ و حاکمیت قرآن در آورند<sup>۲۴</sup>. ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌المللی مان بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهانخواران بوده و هستیم [...] ما در صدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیزم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته‌ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ نظامی‌ها را که بر این سه پایه استوار گردیده‌اند نابود کنیم و نظام اسلام رسول الله - صلی‌الله علیه و سلم - را در جهان استکبار ترویج نمائیم.

در پیام خمینی به «مهاجرین جنگ» نیز آمده است که «ایجاد حکومت جهانی اسلام» از «اهداف عظیم انقلاب» است (ر. ۶۷/۱/۵).

مهمترین تصمیمات خمینی در زمینه سیاست خارجی مربوط به رابطه ایران با کشورهای اسرائیل، آمریکا و شوروی می‌شد. او تنها چند روز پس از پیروزی انقلاب دستور قطع رابطه با اسرائیل را داد. سفارت آن کشور را به نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین دادند و نابودی اسرائیل را در صف اولویتها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نشاندهند. با این همه از امکان خرید اسلحه از آن کشور در جنگ با عراق غفلت نکردند. از اسرائیل اسلحه خریدند و هنگامی که در آبان ماه ۱۳۶۵ رابطه سه جانبه‌ای که برای خرید اسلحه با اسرائیل و آمریکا ایجاد کرده بودند فاش شد - رفسنجانی در روز ۱۳ آن ماه به این رابطه اقرار کرد - و مجلسیان را به فکر کسب اطلاع از این رابطه انداخت. خشم خمینی بر افروخته شد و این درخواست را خدمت به

دشمن نامید. درخواست‌کنندگان به ناچار طلب پوزش کردند. آنها در نامه‌ای به رئیس مجلس نوشتند: «چون طرح سؤال از وزیر خارجه به تصور این بود که طرح مسئله در مجلس به مصلحت انقلاب و در خط رضای امام امت است پس از اطلاع از نظر امام امت و مصلحت ملت نیاز به سؤال مزبور نمی‌بینیم» (شورا، ۶۵/۹/۲). نامه را در همین جلسه مجلس قرائت کردند و رئیس مجلس به نام مجلس پوزش طلبید و مراتب برائت «اکثریت قریب به اتفاق» اعضا را از این جسارت به زبان آورد<sup>۲۵</sup>.

خمینی برای فیصله‌گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا راه دیگری برگزید. او مصلحت را در این دید که این بار کار را، ظاهراً، به عهده مجلس و وزیر مشاور دولت، بهزاد نبوی، بگذارد. خمینی این تدبیر را احتمالاً بدین سبب برگزید که نتایج گروگانگیری و شرایط پایان آن جایی برای مباحث باقی نمی‌گذاشت<sup>۲۶</sup>. بهتر آن بود که سرزنشها متوجه دیگران شود. سودی که اشغال سفارت و گروگانگیری داشت در سیاست داخلی بود، به این معنا که کمک بزرگی به حذف «لیبرالها» از دایره حکومت کرد و دولت موقت را به کناره‌گیری وادار نمود<sup>۲۷</sup>.

ادامه جنگ با عراق پس از شکست نیروهای مهاجم و عقب‌نشینی آنها از خاک ایران در تابستان ۱۳۶۱ بدون موافقت خمینی ممکن نبود. تصمیم به ادامه جنگ با تصور او از اهمیت این جنگ برای تحقق رسالت جهانی‌اش انطباق داشت. «جنگ ما تنها با صدام نیست، بلکه با تمامی کفر است» (ک. ۶۳/۱/۵). جنگ با تمامی کفر و «دفع فتنه در سراسر جهان» (ک. ۶۳/۹/۲۱) ادامه جنگ با صدام را ملزم می‌ساخت. خمینی با حرکت از این منطق جنگ را یک «نعمت» و «عبادت» می‌شمرد و آن را «لازمه ماهیت و فلسفه وجودی انقلاب اسلامی ایران» می‌خواند<sup>۲۸</sup>. تنها موقعی که معلوم شد دسترسی به هدفها، حتی با سقوط صدام، امکان ناپذیر است و ادامه جنگ از مرز تواناییهای اقتصادی و انسانی کشور و از حدود مصلحت حکومت خارج می‌شود، خمینی حاضر به نوشیدن جام شوکران شکست شد و تن به قبول متارکه و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد داد. این در حالی بود که او هنوز تا چند روز پیش از این اصرار بر ادامه جنگ می‌کرد<sup>۲۹</sup>. خمینی با قبول قطعنامه، مجلس را در مقابل اقدامی کاملاً غیرمترقبه گذاشت. زیرا تازه دو هفته پیش از قبول متارکه بود که مجلس «با الهام از رهنمودها و خط فکری حضرت امام روحی‌الفدا» طرحی را با قید یک فوریت به تصویب رسانده بود و به موجب آن «ادامه جنگ با رژیم متجاوز عراق [را] تا پیروزی کامل» استراتژی جمهوری اسلامی خوانده و تشکیل کمیسیون ویژه‌ای برای تبیین و تدوین این استراتژی را لازم دیده بود (شورا، ۶۷/۴/۱۴). رئیس مجلس که گویا اطمینان چندانی به ذکاوت نمایندگان برای درک معانی ژرف تصمیم خمینی نداشت گفت: «گرچه ما امروز مصالح این اقدام را به روشنی می‌بینیم ولی وقت لازم دارد که در آینده بفهمیم که چه تصمیمی ایشان گرفته‌اند و به چه دلیل ایشان حاضر شده‌اند یکباره اینگونه این حرکت عظیم را به وجود بیاورند، در یک جهتی که غیر از جهت حرکت گذشته ما به صورت ظاهر بود» (شورا، ۶۷/۴/۳۰: ۲۱).

گرچه قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ مطابق اصل ۱۱۰ خود اعلان جنگ و متارکه آن را از جمله اختیارات رهبر می‌شمارد، ولی این شرط را نیز مقرر می‌دارد که او به پیشنهاد شورایی

دفاع در این مورد تصمیم می‌گیرد. اما اختیارات خمینی در عمل محدود به این شرط نمی‌شد. کما این که این شرط را با توجه به این واقعیت، در بازنگری قانون اساسی از اصل ۱۱۰ حذف کردند. گرچه قسمت اعظم حقایق مربوط به جنگ هنوز آشکار نشده است، ولی همین قدر پیداست که دست کم در مورد ادامه جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر در تابستان ۱۳۶۱ تصمیم نهائی را خمینی گرفت. جانشین او چند ماه پس از خاتمه جنگ در پاسخ سؤال جمعی از دانشجویان که «آیا بهتر نبود که جنگ بعد از آزادی خرمشهر خاتمه بیابد؟» گفت: «قبول یا عدم قبول پایان جنگ از اختیارات ولایت فقیه است» (ر. ۶۷/۹/۱۶) ۳۰. این سخن نیز از رفسنجانی است که «امام می‌خواستند جنگ را پیگیری کنند» (سفیری، ۱۳۷۸: ۹۰). این که رأی خمینی در مسئله جنگ از چه درجه نفوذی برخوردار بود را می‌توان از این گفته حجت الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری هم دریافت که «هدف جنگ اطاعت از امام بود» (ر. ۶۷/۱۰/۲۴). یکی از مجاری اعمال نفوذ خمینی در امر جنگ فتواهائی بود که او در وجوب آن و شرایط مشخص شرکت در آن صادر می‌کرد، از جمله در باره عدم لزوم موافقت اولیای نوجوانان برای شرکت آنها در جنگ ۳۱.

در عزل و نصب مقامات عالی دولتی نیز خمینی بیش از اندازه‌ای که قانون اساسی به او اختیار داده بود - و اکثراً با ورود به حوزه اختیارات مجلس - دخالت می‌کرد. نمونه‌های اصلی دخالت‌های او در این زمینه عزل بنی‌صدر و منتظری، انتصاب خامنه‌ای و دفاع از دولت میرحسین موسوی هستند. با این که در عزل بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری مقررات مذکور در اصل ۱۱۰ قانون اساسی مراعات شدند ۳۲، ولی بدون آن که خمینی، پس از تردید بسیار، موافقت خود را با این درخواست سران حزب جمهوری اسلامی اعلام کند عزل صورت نمی‌گرفت. به قول میرحسین موسوی در شورای بازنگری قانون اساسی «مسئله بنی‌صدر را مجلس حل نکرد. به اعتقاد من مسئله [را] قدرت امام حل کرد» (بازنگری، ۱، ۲۶۷). خمینی این کار را هنگامی انجام داد که متوجه اعتماد به نفس غیرقابل انتظار بنی‌صدر شد، اعتمادی که بیش از آن بود که به او اجازه کرنش بدهد. مقاومت در مقابل امام و بی‌ایمانی نسبت به ولایت فقیه اتهاماتی بودند که مخالفان بنی‌صدر در توجیه لزوم عزل او عنوان می‌کردند ۳۳. اصرار بنی‌صدر بر سر تعیین نخست وزیر و وزرا از جمله علل مخالفت سران حزب جمهوری اسلامی با بقای او در مقام ریاست جمهوری بود. جالب این که بنی‌صدر خود از خمینی خواسته بود که حل این اختلاف را به عهده بگیرد ۳۴.

گرچه خمینی به ضعف‌های کابینه عمدتاً هوادار توسعه بخش دولتی و سیاست‌های خلقگرایانه میرحسین موسوی آگاه بود (بازرگان، ۱۳۶۳: ۲۰۱ و...)، ولی در مقابل اقلیت محافظه‌کار بازارپسند در مجلس سوم، و متحدان آن در صف روحانیت، سرسختانه از آن حمایت می‌کرد. او در کشمکش بین نخست وزیر و رئیس جمهوری وقت، سیدعلی خامنه‌ای، بر سر تعیین ترکیب کابینه و نظارت رئیس جمهوری بر آن، هم، بر همین موضع ایستاد ۳۵. در مهر ماه ۱۳۶۴، هنگامی که با انتخاب مجدد خامنه‌ای به ریاست جمهوری مسئله تشکیل کابینه و معرفی نخست وزیر به مجلس دوباره مطرح شد، در نامه‌ای به مخالفان میرحسین موسوی در



مجلس اطلاع داد که دولت آقای موسوی را موفق می‌شمرد و «در حال حاضر تغییر و اصلاح آن را صلاح» نمی‌داند (بی. ۶۴:۹/۷/۲۰). هنگامی که به رغم این نامه، ۷۳ نماینده از دادن رأی اعتماد به کابینه موسوی استنکاف ورزیدند و ۲۶ نماینده هم رأی ممتنع دادند، موجی از خشم علیه این بی‌اعتنائی آشکار به رأی امام از سینه نمایندگان اکثریت بیرون زد. خمینی خود نیز خشم خود را از این تمرد آشکار به زبان آورد (ک. ۶۴/۷/۲۵). پرخاشها آن چنان بود که مخالفان و ممتنعان را ناچار به توجیه عمل خود کرد. گفتند که استنباطشان از دستور امام نه «مولوی» بلکه «ارشادی» بوده است. «مولوی» اگر می‌بود اطاعت می‌کردند و به کابینه رأی اعتماد می‌دادند<sup>۳۶</sup>. خمینی یکبار دیگر در اواخر سال ۱۳۶۷ دفاع از دولت موسوی را لازم دید و حمایت از این دولت را یک وظیفه شرعی خواند و بار دیگر خشم خود را بر سر مخالفان آن فرو ریخت<sup>۳۷</sup>. وقتی که نخست وزیر، که دیگر یارای مقاومت در برابر مخالفان خود را نداشت در شهریور ۱۳۶۷ استعفا داد خمینی توبیخ نامه‌ای به او نوشت و به او فرمان داد که استعفا خود را پس بگیرد. موسوی اطاعت کرد، با ذکر این دلیل که خمینی بهترین تشخیص‌دهنده مصلحت نظام می‌باشد (ر. ۶۷/۶/۱۷). خمینی نمایندگان مجلس را نه تنها به حمایت از موسوی وادار می‌کرد، بلکه انتقاد بر او را هم تقریباً به کلی ممنوع ساخته بود. مخالفان نیز اظهار می‌کردند که ما به فرمان امام ساکت هستیم<sup>۳۸</sup>.

خمینی در انتخاب تک تک وزرا هم دخالت داشت. به قول موسوی اگر دخالت‌های او در مسئله انتخاب وزرا نبود کار «طبیعتاً» به کشمکش می‌کشید (بازنگری، ۱، ۲۶۷). علی‌اکبر ولایتی به توصیه خمینی وزیر امور خارجی شد. در عوض در مجلس با اعتبارنامه مریم بهروزی که از یک انتخابات میان دوره‌ای پیروز درآمده بود مخالفت‌های شدید صورت گرفت، زیرا او از جمله نمایندگانی بود که در دوره دوم مجلس از دادن رأی اعتماد به نخست وزیر موسوی خودداری کرده بود<sup>۳۹</sup>.

برکناری منتظری از قائم‌مقامی رهبر، پس از یک کشمکش دو ساله، در اواخر دی ماه ۱۳۶۶ انجام شد. در این زمان دیگر آشکار بود که منتظری با آن موضع انتقادی و مستقلی که در مقابل برخی از تصمیمات رهبر و برخی از ناهنجاریها و کجرویهای دستگاه حاکم اتخاذ کرده بود از پس حفظ حکومت فقها به نحوی که مطلوب خمینی و اطرافیان نزدیک او باشد بر نمی‌آید. از نامه‌ای که خمینی به مناسبت برکناری منتظری در اواخر فروردین ۱۳۶۸ به مجلس نوشت دو نکته مستفاد می‌شود.

یکی این که مجلس تا آن زمان از جریانی که منجر به این تصمیم شد آگاه نبود، و دیگر این واقعیت که آنچه عنوان استعفای منتظری را داشت عزل به دستور خمینی بود. در آن نامه می‌خوانیم:

شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است [...]. وظیفه شرعی اقتضاء می‌کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیریم. لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم. انشاءالله خواهران و برادران در آینده نزدیک تا اندازه‌ای روشن خواهند شد (شورا، ۶۸/۱/۲۶).

خمینی در حالی دستور به برکناری منتظری داد که انجام این کار طبق اصل ۱۰۷ قانون اساسی متعلق به حوزه اختیار مجلس خبرگان بود. همین مجلس بود که منتظری را در اجلاس دوره‌ای خود در آبان ماه ۱۳۶۴ به سمت قائم‌مقامی برگزیده بود.<sup>۴۰</sup>

نه تنها تصمیم خمینی بر عزل منتظری عملی بر خلاف قانون اساسی بود، بلکه تعیین جانشین او نیز همینطور بود. او با انتخاب خامنه‌ای به دو صورت از حدود اختیارات خود در قانون اساسی تجاوز کرد. یکی این که به موجب اصل ۱۰۷ آن قانون، انتصاب رهبر از اختیارات مجلس خبرگان است. و دیگر این که برای انتصاب خامنه‌ای به این سمت تغییری در اصل ۱۰۹ قانون اساسی لازم می‌شد، یعنی حذف شرط مرجعیت از شرایط احراز مقام رهبری، که آن هم به دستور خمینی انجام شد. خامنه‌ای را، که در آن زمان هنوز لقب حجت‌الاسلامی داشت، تنها به شرط این حذف می‌توانستند بر کرسی رهبری بنشانند. این هر دو کار پیش از آن که شورای بازنگری قانون اساسی شرط مرجعیت را از اصل ۱۰۹ حذف کند انجام گرفت و مجلس خبرگان رهبری با عنوان جدید و تغییراتی که این شورا در اصل ۱۰۷ داده بود به انتصاب خامنه‌ای رأی موافق داد.<sup>۴۱</sup>

تمام شواهدی که تا اینجا در توصیف تمرکز قدرت در دست خمینی ذکر کردیم هنوز برای شرح تمامیت و وسعت قدرت فرمانروائی او کافی نیست. او از موضع رهبری انقلاب و حکومت و مرجعیت دینی هرگاه که لازم می‌دید در هر امری که مورد توجهش قرار می‌گرفت دخالت می‌کرد و تصمیم گیرنده نهائی می‌شد. او مرجع حل اختلاف بین گروهها و جناحهای رقیب در دستگاه حاکمیت بود، تعادل بین قوای چندگانه حکومت و در درون هر یک از این قوا را برقرار می‌کرد<sup>۴۲</sup> و هرگاه لازم می‌دید مانع افراط در تجاوز این قوا به حقوق مردم می‌شد<sup>۴۳</sup>. در عین حال هم او بود که چگونگی رابطه حکومت با نیروهای مخالف را تعیین می‌کرد و فرامین مربوط به تعطیل فعالیت سازمانهای مخالف و مجازات رهبران و اعضای آنها را صادر می‌نمود. او به عنوان مرجع دینی در عین حال مرجع حل همه اختلافات فقهی بود که به امر حکومت مربوط می‌شد. خمینی به اقتضای وسعت دخالت‌هایش به جمع‌آوری اطلاعات می‌پرداخت. گزارشها را از مسئولان مختلف دستگاه حکومتی می‌طلبید و مطالعه می‌کرد، به قول میرحسین موسوی (۱۳۶۹) به رادیوهای داخلی و خارجی گوش می‌داد، برنامه‌های تلویزیونی را مشاهده می‌نمود. مراجعان را در بیت خود می‌پذیرفت و از آنها کسب اطلاعات می‌کرد. خمینی در عین حال، هرگاه که مصلحت اقتضاء می‌کرد، از دخالت در امور چشم می‌پوشید. مرز دخالت را گاهی نیز موانعی از نوع دیگر تعیین می‌کردند: عدم وسائل دسترسی به موضوع و مخاطب امر و مقاومت کسانی که به سبب موقعیت اجتماعی، سیاسی و یا دینی خود قدرت استنکاف از قبول فرمانهای او را داشتند.

تمرکز قدرت در دست خمینی و مقام رهبری مستلزم ایجاد یک دستگاه حکومتی مستقل از دولت رسمی بود. در طول حکومت خمینی در چارچوب این دستگاه نهادهای گوناگونی در شاخه‌های مختلف قانونگذاری، اجرائی، قضائی، اقتصادی، نظامی، اطلاعاتی، امنیتی و تبلیغاتی به وجود آمد. «نهادهای زیر نظر رهبری» که بدین ترتیب یکی پس از دیگری پا به

عرصه وجود گذاشتند زاندهای آن چنان تنومند و مسلط بر دولت رسمی شدند که از این دولت جز موجودی ضعیف دیگر چیزی باقی نماند.

قبل از توصیف این نهادها در آخر این فصل از بخش حاضر به دو نکته دیگر اشاره باید کرد: یکی در باره تقدیس خمینی و دیگری راجع به محدودیت قدرت او.

### بیعت با ولی فقیه

اگر چه تمرکز قوای حکومتی در دست خمینی و یا نفی عملی اصل تفکیک قوا با نص قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ توافق چندانی نداشت، ولی منطبق با روح غالب بر آن قانون، یعنی ولایت مطلقه فقیه، بود، طبق این نظریه ولی فقیه، در نقش جانشین پیامبر و ائمه معصوم، مجری اراده خداوند بر روی زمین است و محدودیتی بر اختیاراتش متصور نیست. حال اگر این روح در هنگام تدوین قانون اساسی آنطور که باید انعکاس نیافت به خاطر ملاحظات بود که انصراف از آنها ممکن نبود. از اینروست که در سال ۱۳۶۸، یعنی آن زمان که چشمپوشی بر این ملاحظات ممکن شد، به فکر رفع این نقیصه افتادند و انجام این مهم را به شورای بازنگری قانون اساسی واگذار کردند. در آنجا شرکت کنندگان به علت آن نقص، اشارات متعدد کردند و بر زدودن آن اصرار فراوان ورزیدند. آیت‌الله ابراهیم امینی «جو حاکم» و «ذهنیت خاص» در زمان تدوین قانون اساسی را مسئول این کوتاهی شمرد (بازنگری، ۱، ۲۹۶). آیت‌الله احمد آذری قمی نیز تقصیر عدم ذکر ولایت فقیه، «آنطور که باید»، در قانون اساسی را به گردن «تأثیر آن زمان» انداخت (بازنگری، ۱، ۶۷۳) و آیت‌الله محمد مؤمن «سرعت عمل ملحوظ در تدوین و تصویب» قانون اساسی را موجد این مشکل خواند (بازنگری، ۱، ۶۵۱). گویندگان همه خواهان رفع مشکل شدند و در توضیح خواست خود موقعیت ولایت فقیه در اسلام را دلیل آوردند. امینی گفت رهبر در واقع «مقام حاکمی مثل پغمبر گرامی اسلام و مثل حضرت علی سلام‌الله علیه» را دارد و حاکمیت او محدود به نظارت نمی‌شود. عبدالله نوری خواهان آن شد که شورا تصمیم نهائی را بگیرد و رهبر را در رأس هرم قرار بدهد (بازنگری، ۱، ۳۰۲). اسدالله بیات پس از اظهار تأسف از ملحوظ نشدن ولایت فقیه در قانون اساسی «واقع قضیه» را بیان کرد و گفت «ولایت فقیه اساس مکتب ما و اساس نظام ما و اساس نظام جمهوری اسلامی است». او توجه به یک نکته اساسی در امر ولایت فقیه را لازم شمرد، با این تأکید که اگر اکنون شورای بازنگری به رفع این نقص دست می‌زند به این معنی نیست که این شورا به ولی فقیه اختیارات می‌دهد. «او اختیارات را دارد». ملاک مشروعیت همه دستگاههای اجرائی، قضائی و قانونگذاری همان ولایت فقیه است (بازنگری، ۱، ۶۶۱).

اسدالله بیات این سخنان را زمانی اظهار کرد که نایب رئیس مجلس نیز بود، یعنی در مقامی بود که قاعدتاً باید از حقوق مجلس دفاع می‌کرد. آنچه او گفت نظر بقیه اعضای شورای بازنگری و دیگر شرکت کنندگان در قدرت حکومتی و بهره‌برداران از آن قدرت نیز بود. دیگرانی هم قبل و بعد از او اینگونه سخنان را به کرات می‌گفتند. آنها در انتخاب تعبدانگیزترین جملات برای اظهار مراتب وفاداری خود به ولایت فقیه یا فقیه حاکم به کار مسابقه داشتند.

برخی از این اظهارات چنین است:

علی اکبر هاشمی رفسنجانی:

ما همه‌مان مشروعیت دخالت‌مان ناشی از اراده امام است [...] ما حق حکومت را در  
ایدئولوژی ما از رهبری ما داریم می‌گیریم. (شورا، ۶۵/۳/۲۰، ۲۰).

محمد مهدی ربانی املشی:

مشروعیت مجلس، وکلا و قوای ثلاثه کشور وقتی است که امام امت آنها را تأیید کند  
و اگر تأیید ایشان نباشد هم مجلس و هم دولت و هم قوه قضائیه مشروعیت و قانونی  
بودن خود را از دست خواهند داد و خود به خود وجود نخواهند داشت. (همانجا،  
۶۴/۷/۲۵، ۱۸).

حسین سلطانی:

برای هر شیعه مسلم است که اطاعت از امام، همراه با امام بودن، تسلیم امام بودن، بر  
سر هر دوراهی با امام بودن وظیفه هر مسلمان است. (همانجا، ۶۴/۷/۳۰، ۱۸).

سید محمد علوی تبار:

مسئله رهبری بزرگترین مسئله اسلام است و قبول تمام طاعات بسته به قبولی و  
بیعت با رهبری است. بیعت عبارت است از واگذاری خویش در مقابل رهبر و هر کس  
غیر از این راه ببیماید و به اصطلاح رشد خودش را بخواهد نشان بدهد نه فقط رشد  
ندارد، بلکه راه ضلالت را پیموده است و موجب لعن و نفرین خدا واقع شده است.  
(همانجا، ۱۹).

هاشم حجازی‌فر:

صرف بیعت کارساز نخواهد بود، بلکه باید به بیعت لباس تبعیت پوشاند. (همانجا،  
۶۸/۹/۲۶، ۱۸).

محمد رضا باهنر:

مشروعیت نظام ما به وجود ولی فقیه بوده و قانون اساسی نیز با امضای رهبر کبیر  
انقلاب مشروعیت پیدا کرده است [همانجا، ۶۷/۸/۱۰، ۲۰].

می‌توان صفحات متعددی را با این نوع گفته‌های نمایندگان مجلس پر کرد. اما صاحبان  
مناصب رسمی و غیررسمی در خارج از مجلس هم در اظهار این نوع نظرات و مراتب اطاعت  
کوتاهی نمی‌کردند. سیدعلی خامنه‌ای در مقام رئیس جمهوری دستور امام را «حجت شرعی»  
می‌خواند (ک. ۶۱/۱۰/۷) در نظر احمد توکلی، وزیر سابق کار، سه قوه حکومت «ابزار اعمال  
ولایت بودند (ر. ۶۸/۱۲/۷). سیدمحمد خاتمی نیز هنگامی که به حکم خمینی سرپرست  
روزنامه کیهان شده بود در «یادداشت روز» آن روزنامه نوشت: «ولایت فقیه اصلی در کنار  
اصول دیگر نیست، بلکه زیر بنا و بنیاد نظامی است که امت اسلامی اینک به سوی آن روان  
است [...] قانون اساسی اگر از این اصل تهی گردد، نظامی اسلامی نخواهد بود [...] این اصل  
اختصاص به یک نسل ندارد. متکی بر نقش تاریخساز و تاریخی رهبری در تاریخ اسلام و جامعه  
ماست». «جای آن در قراردادهای عرفی نیست، بلکه در متن جان انسانهای مسلمان است».

«در این نظام قانون مشروعیت خود را مرهون رهبری است»، و «جمهوری مشروعیت و اعتبار خود را از اصل ولایت فقیه کسب می‌کند.» (ک. ۸ و ۹ / ۱۰ / ۵۹).

همانطور که از این جملات استفاده می‌شود اعتقاد به مرکزیت ولی فقیه، متجسم در قامت خمینی، و اطاعت از او معیار تعلق به اسلام بود. انکار ولایت فقیه نشان از انحراف از اسلام ناب محمدی می‌برد و بر گرویدن به «اسلام آمریکائی» شهادت می‌داد. آنچه در این میان هر روز بی اعتبارتر می‌شد جمهوریت نظام و حاکمیت مردم بود. حالا دیگر این سؤال مطرح می‌شد که حفظ لفظ جمهوری در قانون اساسی و نامیدن حکومت به این نام چه لزومی داشت. سؤال را تنها متعلقان به جناح به اصطلاح محافظه‌کار حکومت مطرح نمی‌کردند. یکی از پرسندگان نخست وزیر وقت، میرحسین موسوی بود که خود به جناح «چپ» طبقه حاکم جدید تعلق داشت. او در شورای بازنگری قانون اساسی این سؤال را به صورت یک فرض عنوان کرد: «اگر ما یک موقعی به این نتیجه برسیم که اسم جمهوری نباشد اسم حکومت اسلامی باشد [...] هیچ گونه ابائی نباید باشد» (بازنگری، ۱، ۲۷۰).

تنها در دوره پس از مرگ خمینی بود که «چپ‌گرایان» حکومت به یاد جمهوریت نظام افتادند و نفع خود را در حفظ آن جستجو کردند. حذف آنها از مقامات عالی حکومت و مراجع اصلی فرمانروائی عامل اصلی گرایش آنها به اینسو شد.

گرچه تمرکز قدرت در دست خمینی حرکتی در جهت انطباق حکومت با روح قانون اساسی، یعنی ولایت مطلقه فقیه، بود، ولی دست‌کم سرعت انجام تمرکز تا حد زیادی ناشی از گرفتار شدن نظام جدید در تضادها و بن‌بستهای قانونگذاری و کشورداری بود. حل آنها، در شرایطی که کسی تن به قبول مکانیسمهای دموکراتیک حل تضادها و اختلافها، حتی در سطح الیگارشی حاکم، نمی‌داد جز از راه توسل به یک مرجع مورد قبول همه جناحها و باندهای سهیم در حکومت ممکن نمی‌شد.

در فصل بعد خواهیم دید که چگونه تضادها و بن‌بستها، و تراکم فزاینده آنها، سران قوای حکومت و متصدیان سطوح پائینتر را وادار به رجوع به خمینی می‌کرد و حل مشکل خود را از او خواستار می‌شدند. این، مکانیسمی شده بود که خود به خود بر قدرت خمینی می‌افزود و تمرکز را تسریع و تشدید می‌کرد.

### اطاعت مشروط از خمینی

به رغم تمامی قدرتی که به موجب نظریه ولایت مطلقه فقیه، موقعیت در رهبری انقلاب و حکومت و قانون اساسی نظراً و عملاً به خمینی تعلق می‌گرفت دایره این قدرت باز هم آن چنان گسترده نبود که سر پیچی از آن به هیچ وجه ممکن نباشد. صرف‌نظر از عملی نبودن برخی از فرمانهای او - مانند فرمان رایگان کردن آب و برق برای مستضعفان یا ساختن خانه برای همه خانواده‌ها در آن زمان - موارد بسیاری هم پیش می‌آمد که گیرندگان و مخاطبان دستورات او، به سبب ناسازگاری آن دستورات با منافع و سلیق خود، به انواع حیل و به معاذیر مختلف از قبول آنها خودداری می‌کردند و مانع اجرای آنها می‌شدند. یکی از حیلی که آنها در

این قبیل مواقع به کار می‌بردند تفسیر فرامین خمینی به صورتی بود که با نظر و مصلحت خود آنها مطابقت داشته باشد. بنابراین آنچه به اجرا در می‌آوردند شکل تغییر یافته دستور بود نه خود آن<sup>۴۴</sup>. امکان سرپیچی از فرمان به نسبت دوری حوزه اجرای آن از مرکز صدور تصمیم هم افزایش می‌یافت، تا آنجا که فرمان، تازه اگر به سطوح پائینی اجرایی می‌رسید، تنفیذش دیگر با هیچ اجباری همراه نبود. سیاستی که خمینی معمولاً برای حفظ تعادل در میان مواضع متضاد صاحبان منافع و قدرت اتخاذ می‌کرد در عین این که به تقویت موضع میانی خود او می‌انجامید این معنی را هم داشت که او ناچار به رعایت این مواضع در تدابیر و تصمیمات خود نیز می‌شد. مخالفت با فرمانهای خمینی گاه به شکل غیرعلنی انجام می‌گرفت و او را به انصراف از تصمیم خود وامی‌داشت<sup>۴۵</sup>، و گاه به صورت علنی، مانند رأی مخالفت و ممتنع به دولت موسوی، به رغم دستوری که خمینی در این مورد صادر کرده بود. گرچه، همانطور که پیش از این اشاره شد توسل به حیل فقهی برای توجیه امتناع لازم می‌آمد، ولی تمرد از دستور صورت می‌گرفت و بر اقتدار صادرکننده آن صدمه می‌زد. آذری قمی که بانی توجیه امتناع از طریق توسل به تقسیم دستورات خمینی به «ارشادی» و «مولوی» بود در یک جا هشت فقره دیگر از موارد تخلف مسئولان از اجرای دستورات خمینی را، به عنوان نمونه، بر شمرده که از آن جمله بود: عدم تشکیل وزارت امر به معروف و نهی از منکر، تعیین مسئولین صدا و سیما توسط رؤسای سه قوه، قطع پخش رادیوئی سخنان پیش از دستور نمایندگان مجلس در صورت تعارض آن با قانون اساسی، واگذاری کار کشاورزی، تجارت و صنعت به مردم. (ر. ۷۰/۲/۲۴). به قول رسول منتخب نیا در دوره دوم مجلس برخی از نمایندگان در بیش از ده مورد در برابر نظریات امام به طور مستقیم و یا غیرمستقیم ایستادند (ک. ۶۶/۸/۱۷).

امتناعی که گاه از قبول دستورات یا توصیه‌های خمینی انجام می‌گرفت نه موجب تحدید قدرت ولایت فقیه به معنی مجموعه ساختاری آن می‌شد و نه به تقویت حاکمیت مردم به معنی دموکراتیک آن می‌انجامید. آن کس که امتناع می‌کرد خود از جمله قدرتمندان و یا کارگزاران حکومتی بود که در زیر عنوان ولایت فقیه بر مردم فرمان می‌راند و به حاکمیت مردم هیچ اعتنائی نمی‌کرد. امتناعی که در خارج از دایره حکومتگران صورت می‌گرفت یا پایه در هرج و مرج حاکم در سطوح زیرین دستگاه اداری کشور داشت و یا ناشی از آن بود که کارگزاران ولایت از وسائل تنفیذ فرمان خود در تمامی زوایای جامعه محروم بودند. امتناع قدرتمندان از دستورات خمینی امتناع و سرپیچی از ولایت فقیه نبود. علاوه بر این، ممتنعان، همانطور که اشاره رفت، توجه و احتیاط می‌کردند که به عمل خود جلوه‌ای موافق با آن دستورات بدهند.

### ولایت خامنه‌ای

انتصاب حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای به مقام ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی درست هنگامی صورت گرفت که شورای بازنگری قانون اساسی به فرمان خمینی تشکیل شده و کار بازنگری را آغاز کرده بود. یکی از وظایف این شورا تدوین و تحریر و تنصیص اختیارات رهبر در قانون اساسی، به همان اندازه و وسعتی بود که خمینی در عمل اعمال می‌کرد. در این زمان

هشت سال از تدوین و تصویب نسخه اول قانون اساسی گذشته و برخی از موانع سیاسی طرح ولایت مطلقه در قانون اساسی از بین رفته بودند. ولایت مطلقه را در عمل اجرا کرده و مردم را با ابعاد آن آشنا ساخته بودند. به نظر می‌رسید که اکنون دیگر وقت آن رسیده باشد که منظور را در متن قانون اساسی نیز جا بدهند و برای آن مشروعیتی قانونی بترانند. آنچه باید انجام می‌شد حذف اصل ۱۱۰ قانون اساسی بود، اصلی که اختیارات ولی فقیه را بر می‌شمرد و با این عمل آنها را محدود می‌کرد. باید رسماً اعلام می‌شد که قانون اساسی را نه تنها اجازه تعیین اختیاراتی که خداوند بر رهبر فقیه تفویض کرده است نیست، بلکه خود این قانون هم مشروعیت خود را مدیون اراده اوست. با این وجود، برای انجام این کار هنوز یک مانع وجود داشت، و مانع دیگری هم در همان ابتدای کار بازنگری بر آن اضافه شد. مانع اول احساس اجبار به رعایت دنیای خارج بود. به این نکته حجت‌الاسلام مؤمن، مخبر «کمیسیون رهبری و مرجع تشخیص» در شورای بازنگری اشاره کرد و آن را علت «تحفظ» در بازنگری اصل ۱۱۰ خواند، به آن نحو که «هم بر سعه اختیارات مقام ولایت» توجه کرده باشد و هم با رعایت «ضابطه‌ای منضبط» در انجام این عمل، بر اختیارات مذکور در آن اصل بیفزاید و در عین حال مانع اعتراض «دنیای امروز» بشود، دنیایی که به جمهوری اسلامی نیش اعتراض می‌زند و آن را متهم به بی ضابطگی می‌کند (بازنگری، ۲: ۶۴۹). مانع دوم آن بود که خمینی تنها دو روز پس از آن که پیشنهادهای کمیسیون مذکور برای توسعه اختیارات ولی فقیه در اصل ۱۱۰ در جلسه عمومی شورا طرح شود فوت کرد و با این حادثه مسئله‌ای به وجود آمد که برای پاسخ آن در شورا اتفاق نظری وجود نداشت. مسئله آن بود که آیا جانشین خمینی هم می‌تواند از همان اندازه اختیارات برخوردار باشد که حضرت امام با آن شخصیت استثنائی؟ پاسخ برخی از اعضای شورا به این پرسش منفی بود. از جمله مهدی کروبی که با افزایش اختیارات در اصل ۱۱۰ مخالفت کرد، زیرا فاصله جانشین خمینی، هرکس که باشد، را با او، «خیلی طولانی» می‌دید (بازنگری، ۲، ۶۵۳). احمد جنتی، سه روز پس از انتصاب خامنه‌ای به جانشینی خمینی، ذکر مطلقیت قدرت فقیه در قانون اساسی را مخالف صلاح اسلام و مسلمین خواند. او گفت نمی‌تواند تصور کند کسی بتواند آن امتیازاتی را پیدا کند که «حضرت امام» واقعاً داشتند. او سپردن «هستی و نیستی یک امت و یک ملت» به یک نفر را، «آن هم در شرایط حاد زمان ما و در تضارب سیاستها و اصطکاکهایی که به وجود می‌آید» صلاح نمی‌دانست. او به صراحت خواهان محدودیت ولی فقیه شد و اعلام کرد که «اگر این محدودیت نباشد» هرج و مرج و بی ضابطگی و عدم اعتماد به وجود می‌آید (بازنگری، ۲، ۶۷۶ و...). هاشمی رفسنجانی هم در همان روز با دادن حق سیاستگزاری به رهبر، آنطور که در پیشنهاد آمده بود مخالفت کرد، زیرا در این صورت «دیگر دولت و مجلس و اینها هیچ کار نمی‌توانند بکنند» (بازنگری، ۲، ۶۷۹). میرحسین موسوی هم مخالفت خود با این اختیار را اعلام کرد و مشکلات سازماندهی اجرای آن را دلیل مخالفت خود آورد (بازنگری، ۲، ۶۹۱). محمد یزدی که نگران از سپردن امت به اختیار ولی فقیه بود - «تا هر کار می‌خواهد بکند، مطابق سلیقه و نظر شخصی خودش» - مخالفت خود با مطلقیت ولایت را با ظرافت بیشتری بیان کرد. او گفت چنانچه ولی فقیه خود اعلام کند که از

طریق قانون و قوای سه گانه برای اجرای امور عمل می‌کند دیگر منافاتی با اطلاق ولایتش پیش نمی‌آید (بازنگری، ۲، ۶۹۴). جنتی حتی تا آنجا پیش رفت که حفظ اصل رهبری در قانون اساسی را در دراز مدت ناممکن خواند. او این نظر را حدود سه هفته پیش از فوت خمینی، و مسلماً با ملاحظه مرگ قابل پیش‌بینی او، ابراز کرده بود (ک. ۶۸/۲/۲۳). احمد آذری قمی نیز حدود یک ماه پیش از تشکیل شورای بازنگری هشدار داد که کسانی هستند که سیمت رهبری را دیگر لازم نمی‌بینند و شورای نگهبان را برای تأمین شرعیت نظام و ولایت فقیه کافی می‌شمارند (ر. ۱۶ و ۶۸/۲/۲۰).

در مقابل مخالفان، کسانی مانند آذری قمی، هم بودند که یا به لحاظ منافع جناحی و یا به علت تعهد نظری به مطلقیت ولایت فقیه، با هر پیشنهادی که دایر بر تحدید اراده ولی فقیه باشد مخالفت می‌کردند. «فلسفه ولی و رهبر و امام برای حکومت اسلامی اصلاً این است که قیدی و بندی نداشته باشد». آذری قمی محدودیت را موجب مفسده‌ای خواند، بیشتر از حد تصور (بازنگری، ۲، ۶۷۳ و...). او در بیرون از شورای بازنگری نیز به تبلیغ نظر خود پرداخت و تخصیص مطلقیت ولایت بر شخص خمینی را نادرست خواند (ر. ۶۸/۴/۶) و اطاعت از خامنه‌ای را بر مراجع تقلید هم واجب شمرد (ر. ۶۸/۴/۱۲).

شورای بازنگری در میان مواضع مذکور راه حل میانه را برگزید. نه «فاصله طولانی» بین شخص خمینی و جانشین او را نادیده گرفت و نه از ضرورت تصریح و تدقیق و مطلقیت ولایت فقیه در قانون اساسی و افزایش اختیارات رهبر در اصول ۵۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۷۶ و ۱۷۷ صرف نظر کرد. فاصله دو شخصیت را هم می‌توانستند با شخصیت خود پر کنند، با امید به نفوذ اراده خود در آراء و شیوه فرمانروائی جانشین. در نتیجه چند فقره از اختیارات مذکور در پیشنهاد کمیسیون «رهبری و مرجع تشخیص را حذف کردند» و به بقیه آنها رأی موافق دادند. اختیارات حذف شده عبارت بودند از: تعیین نماینده در نهادها و ارگانهای دولتی و تعیین اختیارات این نمایندگان، انحلال مجلس شورای اسلامی، عزل رئیس جمهور پس از تأیید مجمع تشخیص مصلحت نظام، یعنی بدون موافقت مجلس و حکم دیوانعالی کشور، آنطور که در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ آمده بود.

اختیارات افزوده عبارت بودند از:

- ۱- «مطلقه» خواندن ولایت امر، در اصل ۵۷،
- ۲- «تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی»، در اصل ۱۱۰،
- ۳- «نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام»، در همان اصل،
- ۴- تخصیص صدور «فرمان همه پرسی»، در همان اصل،
- ۵- عزل همه مقاماتی که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ انتصاب آنها تنها در اختیار رهبر بود،
- ۶- «نصب و عزل و قبول استعفا» عالیترین مقام قوه قضائیه و رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی، طبق اصل ۱۱۰،
- ۷- «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه»، در همان اصل،



- ۸- «حل معضلات نظام، چنانچه از طریق عادی قابل حل نباشند از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام»، در همان اصل،
- ۹- تفویض بعضی از اختیارات و وظایف به اشخاص دیگر، در همان اصل،
- ۱۰- تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، تعیین اعضای ثابت و متغیر آن و تعلیق قطعیت مصوبات آن به موافقت رهبر، طبق اصل ۱۱۲
- ۱۱- مسئول قرار دادن رئیس جمهور در مقابل رهبر، در اصل ۱۲۲،
- ۱۲- قابلیت اجرائی مصوبات شورای عالی امنیت ملی در صورت تائید آنها به وسیله رهبر و حضور دو نماینده او در این شورا، طبق اصل ۱۷۶،
- ۱۳- اختصاص صدور حکم تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی و تعیین «موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی» و پیشنهاد آنها به شورای بازنگری و تعیین ده نفر از اعضای این شورا، طبق اصل ۱۷۷.

در مورد فقره اخیر توجه به این نکته نیز لازم است که بخش اعظم دیگر اعضای شورا را نیز رهبر تعیین می‌کند، یا به طور مستقیم (مانند اعضای شورای نگهبان، اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام) و یا به طور غیرمستقیم (مانند سه نفر از قوه قضائیه). نکته دیگر این که اعمال اختیار رهبر در تعیین سیاستهای کلی نظام مشروط به مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام است. او برای حل معضلات نظام نیز از طریق همان مجمع عمل می‌کند. در تعیین معنای این قید باید متوجه اختیار رهبر در نصب اعضای مجمع نامبرده بود، اختیاری که از اعتبار قید می‌کاهد. در عین حال سابقه کار و ترکیب اعضای مجمع نشان داده است که اعتبار آنها تنها ناشی از انتصابشان به این سمت نبوده است. رهبر در عمل کسانی را به عضویت این مجمع برخوانده است که یا خود دارای اقتدار سیاسی شخصی بوده‌اند و یا به سبب تعلقشان به یک جریان سیاسی بانفوذ اعتبار کسب کرده‌اند.

رهبر جدید برای آن که پا جای پای خمینی بگذارد و موضع برتری نسبت به جناحها و دسته‌های رقیب در طیف حکومتگران به دست آورد در ابتدای کار خود کوشش بسیار کرد، ولی در عمل از عهده این مهم بر نیامد؛ عملاً جانبدار شد و جانب آن جناحها و گروهها و شخصیتهایی را گرفت که در رقابت قدرت برنده گوی سبقت شدند. خامنه‌ای در صف جناح محافظه‌کاران درآمد و به نوبه خود به پیروزی آنها بر جناح رقیب (چپ‌روهایی که سپس اصلاح‌طلب شدند) یاری رساند. برای اتخاذ این موضع علل مختلفی را می‌توان متصور شد، از جمله: گرایش پیشاپیش محافظه‌کارانه خامنه‌ای؛ جاذبه‌ای که از ادامه روند افزایش قدرت محافظه‌کاران حاصل می‌شد و خامنه‌ای را به جانب آنها متمایل می‌نمود. این روند که پیش از فوت خمینی شروع شده بود پس از آن سرعت بیشتری پیدا کرد؛ نیاز خامنه‌ای به کسب حمایت هرچه بیشتر روحانیتی که عمدتاً به محافظه‌کاری می‌گرائید و فرودستی مقام او در صف روحانیت موجب ثبات و افزایش نیاز او به این حمایت شد، به خصوص به خاطر آن که او دعوی مرجعیت هم داشت و محتاج به تائید این ادعا توسط روحانیت بود. محافظه‌کاران نیز به نوبه خود به نیاز او پاسخ مناسب دادند و در حمایت از او سعی بلیغ کردند. نمونه‌ای از چنین

حمایتی را در گفتار آذری قمی در شورای بازنگری و بیرون از آن مجلس مشاهده کردیم. از هم اوست گفتن این که حتی بر مراجع تقلید هم اطاعت مطلق از رأی خامنه‌ای واجب است (ر. ۶۸/۴/۱۲)، یا این که حتی احکام خمینی هم در صورتی هنوز نافذند که به تصدیق خامنه‌ای برسند (ر. ۷۰/۲/۳۱). نمونه دیگر بیانیۀ «جامعۀ روحانیت مبارز» در آستانۀ انتخابات مجلس چهارم است که خامنه‌ای را هم ردیف خمینی می‌شمارد و او را «فقیه‌ی بزرگ، سیاستمداری عالی مقدار، مدیری شایسته و رهبری وارسته» می‌خواند و طالب آن می‌شود که جناح مخالف «عشق به ولایت را تنها بر نوک زبان» نگذارد، آن را «از عمق جان» بپذیرد و در دل جای بدهد (ر. ۷۰/۱۲/۲۸). این عشق جامعۀ روحانیت مبارز در سالهای بعد نیز پایدار ماند و به انواع گوناگون به زبان آمد<sup>۴۷</sup>.

گرایش خامنه‌ای به جناح محافظه کار مانع جناح رقیب از قبول موقعیت او به مثابۀ رهبر و ولی فقیه نشده است. تا زمانی که در اعتقاد برخی از گروهها و شخصیت‌های گوناگون وابسته به این جناح به حقانیت ولایت فقیه و مشروعیت و وجوب حکومت اسلامی و قانون اساسی آن خللی وارد نشده بود آنها نیز موقعیت خامنه‌ای در مقام رهبری نظام را پذیرا می‌شدند و از ذکر مراتب اطاعت خود از او غفلت نمی‌ورزیدند. تنها رویکرد بخشهایی از این جناح به اصلاح‌طلبی و مشاهده موانعی که خامنه‌ای با استفاده از موقعیت خود در نظام در مقابل اصلاحات به وجود آورده است حداکثر موجب ابراز برخی مخالفت‌های علنی با مواضع سیاسی او شده است. یکی از مظاهر «فاصلۀ طولانی» بین خامنه‌ای و خمینی، همانطور که اشاره رفت، موقعیت او در جمع مقامات فقهائی است. او که تا انتصابش به سمت رهبری فقط به عنوان حجت‌الاسلام خوانده می‌شد، نمی‌توانست از همان اعتباری برخوردار باشد که سلف او، در موضع یک مرجع مسلم تقلید داشت. این واقعیت نیز که انتصاب خامنه‌ای به مقام رهبری مشروط به حذف شرط مرجعیت از اصل ۱۰۹ قانون اساسی در شورای بازنگری شد خود به خود موجب کاهش اعتبار او در مقام رهبری نظام می‌شد. بنابر این ناچار به ارتقاء مقام فقهائی رهبر جدید شدند. او را یک شبه به مرتبۀ آیت‌اللهی و پس از آن به مقام مرجعیت رساندند. با این که تعالی برق‌آسای او به مقام مرجعیت مشکل فاصله را در انظار مردم حل نمی‌کرد<sup>۴۸</sup>، پافشاری او بر این موضع و حفظ ظواهر آن لازم بود. از جمله ظواهر این مقام انتشار توضیح المسائل و صدور فتوا در امور مختلف بود<sup>۴۹</sup>. به چند نمونه از فتاوی او توجه کنیم:

اواخر بهمن ماه ۱۳۷۱ استفاده از اعضای بدن کسانی را که دچار مرگ مغزی شده‌اند برای پیوند به بیماران نیازمند مجاز دانست (س. ۷۱/۱۲/۱). در ۲۷ دی ماه ۱۳۷۲ روزنامۀ سلام خبر از فتاوی او به استفتاء کارکنان گمرک مرزی ایران و ارمنستان داد. در این فتوا او دست دادن آن کارکنان با همکاران ارمنی خود در آن طرف مرز و غذا خوردن با آنها را مجاز شمرد، و در عین حال جواز «تناول غذاهای گوشتی»، «که حلیت و طهارت آن موقوف بر تزکیه است» را موکول بر احراز تزکیه کرد. یک هفته بعد، در پاسخ رئیس سازمان بهزیستی کشور صرف زکات و زکات فطره برای کمک به خانواده‌های بی سرپرست را جایز خواند (س. ۷۲/۱۲/۵). در تیر ماه ۱۳۷۳ زدن کراوات و پاپیون برای مردان و موسیقی طرب‌انگیز در مجالس عروسی را غیرمجاز

خواند؛ حتی اگر نوار آن موسیقی از برنامه‌های صدا و سیما ضبط شده باشد (ر. ۷۳/۴/۹). صدور فتوا پس از این تاریخ ادامه یافت و امروزه این کار کامپیوتری هم شده است. هرکس می‌تواند استفتاء خود را از طریق اینترنت به آدرس «پایگاه ولایت در قم» بفرستد و پاسخ خود را از ایشان دریافت کند.

پس از مرگ آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی در ۲۱ آذر ۱۳۷۲ کوشش خامنه‌ای برای احراز مقام مرجعیت رسمی افزایش یافت. اما در آن زمان هنوز آیت‌الله دیگری در حیات بود که پذیرش خامنه‌ای در این مقام را مانع می‌شد. ظاهراً اکثریت روحانیت حاکم هنوز صلاح را در آن می‌دید که این مقام را به آیت‌الله محمدعلی اراکی واگذارد، که مرگش را (۷۳/۹/۹)، به سبب کهولت، نزدیک می‌دید و به همین سبب خطری از جانب او حس نمی‌شد<sup>۵۰</sup>. اما هنوز تمهیدات مقدماتی لازم بود که تردیدها در اصلت مرجعیت رهبر را بر طرف بسازند. یکی از آن تمهیدات اعلام عمومی این موضوع بود که ایشان در بیت خود به منتخبی از طلاب درس خارج می‌دهند. بعد هم اساتید و طلاب حوزه علمیه قم محدود کردن این دروس به یک جمع کوچک را حیف دیدند و خواهان پخش آنها از رادیو و تلویزیون شدند (ر. ۷۳/۱/۲۳). این تمهیدات ولی، هنوز تا آذر ماه ۷۳ به حد کفایت نرسیده بودند. نتیجه آن شد که خامنه‌ای به مرجعیت انحصاری شیعیان در بیرون از مرزهای ایران اکتفاء کرد و رضایت بر آن داد که در داخل ایران مرجعی در کنار دیگر مراجع باشد<sup>۵۱</sup>.

خامنه‌ای هم مانند سلف خود در کلیه امور کشور دخالت کرده است. اختیاراتی که شورای بازنگری قانون اساسی به مقام رهبری داده است به بخشی از این دخالتها صورت قانونی می‌بخشند و بخش دیگر، مستقیم یا با استفاده از «تهدادهای زیر نظر رهبری» انجام می‌گیرند که شکل غیررسمی حکومت و دستگاه دولتی در جمهوری اسلامی است. این اختیارات لزوم دخالت در قانون اساسی، به معنی ایجاد تغییرات مناسب با مطلقیت ولایت فقیه را تا حد زیادی از بین برده است. با وجود این هنوز نمونه‌هایی از دخالت‌های او هست که از حد آن اختیارات نیز تجاوز می‌کنند. بطور مثال، انحلال شورای نظارت بر سازمان صدا و سیما در بهمن ماه ۱۳۷۲ (ر. ۷۲/۱۱/۲۵) با اصل ۱۷۵ قانون اساسی مغایرت دارد. اعلام این که تعیین رئیس جمهوری مشروط به انتصاب او توسط رهبر است با آنچه در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است اختلاف دارد<sup>۵۲</sup>. برخی از دخالت‌های او در کار قوای دیگر، به خصوص قوه قانونگذاری نیز قابل توجهیه با اختیارات افزوده رهبر در اصل ۱۱۰ نیستند. به چند نمونه از این دخالتها پس از این اشاره خواهد شد.

علاوه بر این موارد، رهبر، با قانونی شدن مجمع تشخیص مصلحت و اختیارات آن این امکان را به دست آورده است که از طریق این نهاد و به نام مصلحت نظام هر تغییری را که لازم بداند بر قانون اساسی وارد بسازد. این مجمع، همانطور که در فصل بعدی این بخش خواهیم دید، در این زمینه از انجام هر آنچه لازم دیده کوتاهی نکرده است. به خاطر بیاوریم که اعتبار تصمیمات این مجمع وابسته به موافقت رهبر است. خامنه‌ای هم مانند سلف خود هر گاه که مقتضی مصالح نظام بوده از دخالت مستقیم در قانونگذاری کوتاهی نکرده است. علاوه بر این،

دارای امکان دخالت غیرمستقیم، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و شورای عالی انقلاب فرهنگی، بوده است.

شاید برجسته‌ترین مورد دخالت مستقیم خامنه‌ای در کار قانونگذاری، ممانعت او باشد از تصویب طرح اصلاح قانون مطبوعات در مرداد ماه ۱۳۷۹. وی این اقدام را با ارسال یک نامه به مجلس و با اعلام نامشروع بودن این اصلاح و مغایرت آن با «مصلحت کشور و نظام» به عمل در آورد<sup>۵۳</sup>. دخالتها در تصویب بودجه دولت (۱۳۷۸)، در تصویب طرح حمایت قضائی از بسیجیان مشغول به کار امر به معروف و نهی از منکر (۱۳۷۲)، در تعیین حقوقدانان شورای نگهبان (۱۳۸۰)، در امر انتخاب نمایندگان مجلس (۱۳۷۹)، نمونه‌های دیگری از اینگونه امور هستند. دخالت در امر اخیر با یک حکم حکومتی انجام گرفت. اما، مثال بارز دخالت‌های او، دخالت در انتخابات دوره هفتم مجلس بود (شرق، ۸۳/۱/۲۲، ۵۴).

اختیار نصب و عزل رئیس قوه قضائیه مستقیم‌ترین راه دخالت خامنه‌ای در امور این قوه است. او به علت نقش تعیین‌کننده‌ای که این قوه به خصوص در سالهای اخیر در سرکوب حقوق دموکراتیک منتقدان و مخالفان نظام به عهده گرفته است توجه خاصی به کارویژه‌های اینچنانی این قوه داشته و در حمایت از آن در مقابل معترضان کوشا بوده است. این حمایت، با تأکید بیشتر، شامل دادگاه ویژه روحانیت نیز بوده است، دادگاهی که پیش از ادغام در وزارت دادگستری در خرداد ماه ۱۳۷۸ بر پایه تأیید و تصویب «قانون» و اساسنامه آن توسط او استوار بود<sup>۵۵</sup>.

تعیین سیاست‌های کلی نظام، با مشورت مجمع تشخیص مصلحت نظام اختیاری بود که شورای بازنگری قانون اساسی بر حقوق رهبر افزود. او نیز تمهید مراتب انجام این کار را در اسفند ۱۳۷۵ به عهده همین مجمع گذاشت که از آن پس مجدانه در ایفاء این نقش می‌کوشد و خطوط کلی سیاست در تمامی حوزه‌های فعالیت قوای سه گانه حکومت را تعیین می‌کند. نتیجه کار این مجمع پس از تأیید توسط رهبر به رؤسای قوا ابلاغ می‌شود و قوا موظف به رعایت این خطوط در طرح و اجرای تدابیر خود هستند. این تکلیف شامل برنامه‌های توسعه کشور نیز می‌شود و تخلف از آن جایز نیست<sup>۵۶</sup>.

تعیین سیاست خارجی کشور نیز رسماً در انحصار خامنه‌ای درآمده است، نه تنها به این خاطر که اعتبار تصمیمات ارگان اصلی تعیین سیاست خارجی نظام، یعنی شورای عالی امنیت ملی، به تأیید او وابسته است، بلکه همچنین به علت علاقه وافری که وی به این حوزه سیاست دارد. تعلق ویژه خامنه‌ای در این زمینه متمرکز بر رابطه با آمریکا و اسرائیل است. اوست که بیش از همه شعار دشمنی با آمریکا و مبارزه برای نابودی اسرائیل را سر می‌دهد، هر نوع مذاکره با آمریکا را ممنوع (س. ۷۶/۱۱/۱۶) و اضمحلال آن «امپراطوری» در آینده نزدیک را پیشبینی می‌کند (س. ۷۳/۱۰/۲۸). او که آرزومند خروش جهان اسلام علیه صهیونیسم است دشمنی با این کشور را در سرلوحه سیاست خارجی ایران قرار داده است (ی. ۸۱/۱/۱۷).

تعیین سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی نیز از مطلوبات ویژه خامنه‌ایست. وسیله غیرمستقیم دخالت او در این کار شورای عالی انقلاب فرهنگی است، که گرچه هنوز نهادی بیرون

از حدود قانون اساسی است، به وجود فعالیتش ادامه می‌دهد. خامنه‌ای از طریق تعیین اعضای این شورا، که قدرت قانونگذاری نیز دارد، سیاستهای فرهنگی رژیم را تعیین می‌کند، سیاستهایی که بنیان بر دهشت از به قول خامنه‌ای تهاجم و شیخون فرهنگی دارد و همه توجه آن معطوف به بستن راه بر فعالیتهای فرهنگی نامطلوب رهبر است.

خامنه‌ای نه تنها به مناسبت اختیارات اجرائی قانونی مقام رهبری نظام در حوزه فعالیت قوه اجرائی حکومت دخالت می‌کند، بلکه به اختیارات خود در این زمینه از طریق اعمال نفوذ در کار دولت، از یک سو، و استفاده از نهادهای زیر نظر رهبری، از سوی دیگر، گسترش می‌بخشد. تأثیر او در انتصاب و عزل وزرا، که به بارزترین شکل در مورد عزل وزرای کشور (عبدالله نوری، ۱۳۷۷) و فرهنگ و ارشاد اسلامی (عطاءالله مهاجرانی، ۱۳۷۹) مشاهده شد. نمونه دیگر، دخالت در انتخاب وزرای کابینه اول خاتمی به نحوی است که، آنطور که خاتمی خود می‌گوید، «مخالف نظر مقام رهبری نباشد» (س. ۷۶/۹/۲۵).

خمینی نهادهای زیر نظر رهبری را برای خامنه‌ای به ارث گذاشت. نمایندگیهای امام در دستگاههای اداری کشور، به رغم امتناع شورای بازنگری قانون اساسی از پذیرش آنها در داخل قانون، به حیات خود ادامه می‌دهند و نقش خود را به مثابه اهرمهای دخالت رهبر در امور اجرائی ایفاء می‌کنند.

خامنه‌ای به اقتضای مقام رسمی خود در عرصه‌های گوناگون اندیشه سیاسی، دینی، علمی و فرهنگی اظهار نظر می‌کند و بر اجرای نظرات خود در این زمینه‌ها نیز اصرار می‌ورزد. او نظریات خود را از راه درس و خطابه و نوشتار به پیروان ولایت خود عرضه می‌دارد و او با حرکت از امیال خود قرن آینده را قرن اسلام و دنیا را تشنه اسلام حقیقی می‌خواند (ر. ۷۷/۳/۵). «رهبر معظم انقلاب» زمانی اعلام می‌کند که اسلام ملت ما را به پیشروی در میدان علم، عمل و تأمل در ابتکارات زندگی تبدیل کرده است (ر. ۷۶/۱۱/۱۱)، و نوید می‌دهد که «حرکت انقلاب آنچنان پر شتاب است که دشمنان قادر به متوقف کردن روند رو به تکامل آن نیستند» (ر. ۷۷/۲/۲۶)، و زمانی دیگر پرهیز از هرگونه گرایشهای فمینیستی و جنس ستیزی را بر زنان لازم می‌شمارد (ای. ۸۰/۷/۱۵). وی «مردمسالاری حقیقی‌تر و اصیل‌تر از نظامهای غربی» را از ویژگیهای ممتاز نظام اسلامی می‌خواند اما در عین حال بر مشخص شدن مرز خودیها و غیرخودیها تأکید می‌ورزد (ای. ۸۰/۶/۱۷). و بالاخره اطمینان می‌دهد که مردم با نظام اسلامی مشکلی ندارند (ای. ۸۱/۱۲/۱۴). خامنه‌ای در خطابه‌ها و سخنرانیهای پرشمار خود به طور مرتب درباره مسایل مختلف نظراتی از اینگونه ابراز می‌کند.

خامنه‌ای، همانطور که پیش از این اشاره رفت، موضع میانی بین گرایشها و جناحهای رقیب و متخاصم در درون نظام را نپسندیده و جانبدار بخش «محافظه‌کار» طبقه حاکم، آن هم افراطی‌ترین بخش آن، شده است. مظاهر این جانبداری را می‌توان در آراء و تصمیمات و در دستورات و اقدامات او دنبال کرد. مواضع او در زمینه‌های مورد اشاره در سطور پیشین، ترکیب کسانی که برای ریاست یا عضویت در نهادهای انتصابی مذکور در قانون اساسی و یا «نهادهای زیر نظر رهبری» برمی‌گزینند، دفاعش از غالب تصمیمات شورای نگهبان در برابر مجلس و

دخالت‌های استصوابی آن در انتخابات اعضای ارگانهای منتخب مردم، دفاع از قوه قضائیه و تجاوزات گسترده آن به حقوق اساسی دگراندیشان، مخالفت آشکار او با سیاست اصلاح‌طلبانه خاتمی، حملات مکرر به مطبوعات و روشنفکران، حمایت از نظرسازانی چون آیت‌الله مصباح یزدی که مبلغ خشونت و استبداد دینی هستند، پشتیبانی از نهادهای غیررسمی سرکوب و اقدامات خشونت‌آمیز آنها، از جمله آثار جانبداری پیگیر او از جناح و بخش نامبرده است. موضعی که خامنه‌ای گاه به نفع مجلس و رئیس جمهور اصلاحات اتخاذ می‌کند و اقدامی که گاه، ولی به ندرت، به سود این دو انجام می‌دهد تعدیلی مؤثر در جانبداری محافظه‌کارانه او ایجاد نمی‌کند. تجدید تعدیل شده تفویض اختیار بررسی نهادهای زیر نظر رهبری به مجلس دوره ششم<sup>۵۸</sup>، موافقت با لغو معافیت مالیاتی بنیادها و نهادهای زیر نظر رهبر (ی. ۸۰/۱۰/۱۸)، موافقت با آزادی لقمانیان، نماینده اصلاح طلب مجلس ششم (ی. ۸۰/۱۰/۲۶)، توصیه به نمایندگان مخالف اصلاحات برای موافقت با لایحه بودجه (س. ۷۷/۱۱/۱۴)، حمایت از شخص خاتمی، از جمله به صورت تأیید متدین، عاشق اهل بیت و سالک راه خدا بودن او (ر. ۷۸/۷/۱۰)، قبول، احتمالاً تنها لفظی، اختیار رئیس جمهوری در امر نظارت بر اجرای قانون اساسی (س. ۷۶/۱۲/۱۲)<sup>۵۹</sup>، و یا مخالفت با تخریب دولت، چنانچه «به هیچ دلیل و با هیچ توجیهی» باشد (ی. ۸۱/۶/۶) از مثالهای عمده این نوع اقدامات او هستند.

گرچه خامنه‌ای رسماً به جای خمینی نشست، ولی در عمل هنوز صاحب آن قدرت و اختیاری که وی در دست خود متمرکز کرده بود نشده است. اگر خمینی با همه فرهمندی شخصی و قدرت ممتازی که در نتیجه رهبری انقلاب و مرجعیت دینی تحصیل کرده بود، باز محدود به خواست، گرایش و منافع ذیقدرتان دیگر در حوزه حکومت و دین می‌بود محدودیتی که تاکنون از این جهات بر قدرت خامنه‌ای وارد شده بس وسیعتر بوده است. در دوره خامنه‌ای دیگر او نبوده است که روح اصلی قانون اساسی، یعنی ولایت مطلقه فقیه را نمایندگی می‌کرده است، بلکه این نقش را جمع وسیعی از روحانیان سیاست‌پرداز و متحدان غیرمعمم آنها ایفاء کرده‌اند که در نهادهای گوناگون رسمی و غیررسمی حکومت، مجامع سیاسی و دینی برون حکومتی برنشسته و هرکدام به سهم خود و بنا بر موقعیت خود در نظام تصمیم‌گیری کشوری دخالت مؤثر می‌کنند. در میان آنها خامنه‌ای دیگر تنها یکی از متعلقان به جمع بوده است، کسی که بنا بر اراده آنها در مقام رهبری نشسته است و نه بر مبنای امتیازات شخصی خود و یا موقعیتش در انقلاب و مرجعیت دینی. در دوره او مطلقیت ولایت فقیه مطلقیت قدرت این جمع است و نه شخص او. با این همه اکنون نشانه‌هایی مشاهده می‌شوند که دلالت بر سعی او در ایجاد انحصار در نقش نمایندگی ولایت مطلقه فقیه به نفع خود می‌کنند.

## سلب حاکمیت از ارگانهای منتخب مردم

راههای مختلفی برای سلب حق حاکمیت از مردم هست: ۱- تحدید حق انتخاب شدن در ارگانهای منتخب، ۲- تضییق حق تصمیم‌گیری این ارگانها توسط ارگانهای غیرمنتخب، و ۳- اعمال فشارهای گوناگون بر اعضاء و متصدیان ارگانهای منتخب.

تحدیدها و تضییقها بر مجلس شورای اسلامی، رئیس‌جمهور، مجلس خبرگان رهبری، شورای بازنگری قانون اساسی و شوراهای محلی اعمال می‌شود. در این فصل به شرح این تضییقات می‌پردازیم.

### تحدید حق انتخاب شدن برای مجلس

تحدید حق انتخاب شدن به دو صورت قانونی و غیرقانونی انجام می‌گیرد. قانون انتخابات اینکار را به صورت قانونی انجام می‌دهد. اولین قانون انتخابات جمهوری اسلامی در ۱۳۵۸/۱۱/۱۷ توسط شورای انقلاب تدوین و تصویب شد. این قانون انتخاب شدن را مشروط به قیود مبهم و کشداری چون «عدم اشتها به فساد و نادرستی»، «اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی» و «ابراز وفاداری به قانون اساسی» می‌کرد و علاوه بر آن همه کسانی را که از نزدیکان رژیم حکومتی قبلی به شمار آمده و یا در آن رژیم سمتی داشته‌اند، از نخست‌وزیر گرفته تا اعضای انجمنهای شهر، از حق انتخاب شدن محروم می‌کرد (قوانین، ۱۳۵۸، ۴۹۷ و...). با اصلاحاتی که سالهای بعد در این قانون انجام گرفت دامنه شرطها باز هم وسیعتر و شمار محرومشوندگان افزونتر شد. در سال ۱۳۶۲ شرط «التزام عملی» به «اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی» اضافه شد. ملاکان بزرگی که زمینهای موات را به ثبت داده بودند نیز در کنار محکومان به ارتداد، و حدود شرعی و نیز معتادان به مواد مخدر قرار گرفتند؛ کسانی که به حکم دادگاه مشمول اصل ۴۹ قانون اساسی می‌شدند (از جمله دارندگان ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار و انواع سوءاستفاده‌ها)، و همچنین وابستگان تشکیلاتی به احزاب، سازمانها و گروههای غیرقانونی، محروم از حق انتخاب شدن به حساب آمدند (قوانین، ۱۳۶۲، ۴۹۷ و...). دایره محرومشدگان در این قانون، به آنصورت که به تصویب مجلس رسیده بود، از این هم فراتر می‌رفت. اعضای انجمنهای ده، خانههای انصاف، اتاقهای بازرگانی، اصناف،

انجمنهای فراماسونی و حتی کدخداهای روستاها، در حکومت سابق نیز مشمول این حصر شده بودند (شورا، ۶۲/۱۱/۴، ۲۱؛ ۶۲/۱۱/۹، ۳۲؛ ۶۲/۱۲/۱۰، مدنی، ۴، ۳۳۰). اما شورای نگهبان این محدودیتها را «محروم کردن بیجهت مردم از حق طبیعی انتخاب شدن» خواند و آن را مردود ساخت.

البته آنچه در عمل اجراء می‌شد، گاه از این حد نیز بیرون بود و به محرومیت حتی کسانی منجر می‌شد که خود از کارگزاران رژیم جدید بودند. این واقعیت برخی از نمایندگان منتسب به جناح «چپ» مجلس را در بهمن ۱۳۶۹ وادار به پیشنهاد حذف شرط «التزام عملی به مبانی دین اسلام» از اصلاحیه قانون انتخابات کرد. آنها امکان سوءاستفاده از مبهم بودن این شرط را دلیل این پیشنهاد آوردند. صادق خلخالی در دفاع از این پیشنهاد گفت: «خیلی از فقها هستند که ما دست آنها را می‌بوسیم ولی ولایت فقیه را قبول ندارند»، نمی‌شود گفت که اینها التزام عملی به اسلام ندارند و از انتخاب شدن محرومشان کرد (شورا، ۶۹/۱۱/۱۹، ۲۱ و...). ارائه این پیشنهاد در آستانه انتخاب نمایندگان دوره چهارم مجلس بی علت نبود. علت، کوشش در جهت پیشگیری از مسئله‌ای بود که خطر بروزش در این زمان هر روز بیشتر می‌شد. و آن، رد صلاحیت نامزدان جناح پیشنهاددهنده توسط شورای نگهبان، بود. با این وجود، مغایرت پیشنهاد با اصول مورد توافق همه جناحهای شریک در حکومت بیشتر از آن بود که به پیشنهاد دهندگان اجازه پیگیری مقصود خود را بدهد. حسین شریعتمداری در سرمقاله کیهان، رد «التزام عملی» را به نشستن بر سر شاخه و بریدن بن آن تشبیه کرد (ک، ۶۹/۱۰/۲۴). جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آن را وسیله هموار کردن راه بر لیبرالها، متجاهرین به فسق و عناصر ضد ولایت فقیه خواند (ر. ۶۹/۱۲/۸). در نتیجه پیشنهاددهندگان، پیشنهاد خود را پس گرفتند و به استقبال خطر محتوم رفتند.

محمل خطر، تفسیر دلخواه و به قولی خلاف قانون<sup>۱</sup> شورای نگهبان از اصل ۹۹ قانون اساسی بود، آنجا که قانون به این شورا اختیار نظارت بر انتخابات مجلس، رئیس جمهور، مجلس خبرگان رهبری و همه‌پرسی را می‌دهد. مطابق این تفسیر، منظور قانون اساسی از نظارت، یک «نظارت استصوابی» است، یعنی که عمل مورد نظارت نیاز به تصویب ناظر دارد. به عبارت دیگر صحت انتخابات مادامی که به تصویب شورای نگهبان نرسد تأیید نمی‌شود. و این نظارت، شامل تمام مراحل انتخابات می‌شود، از مقدمات آن گرفته تا اعلام قطعی نام انتخاب شدگان (ر. ۷۰/۵/۳). تصویب صلاحیت داوطلبان انتخابات و نظارت بر صحت انتخابات و شمارش آراء از مهمترین این مراحلند. این تفسیر، که دست شورای نگهبان در ترتیب انتخابات به نحو مطلوب آن شورا را بیش از پیش باز می‌کرد با واکنشهای مختلف جناحها و دسته‌های شریک در قدرت روبرو شد. در حالیکه رهبر تازه‌کار، خامنه‌ای آن را تأیید می‌کرد (وزیر کشور، ک، ۷۰/۱۱/۲۱) سخنگویان جناح «چپ» آن را مردود می‌شمردند. روزنامه سلام نوشت با این تفسیر انتخاب شدن از صورت یک حق در می‌آید و به یک امتیاز تبدیل می‌شود، «امتیازی که در عمل [...] به هرکس که خواستند تعلق می‌گیرد و به هرکس که خواستند اعطا نمی‌شود». در نتیجه وکلای که از این نوع انتخابات بیرون می‌آیند «وکیل تسخیری» هستند (۷۰/۱۲/۱۸).



کشمکش بر سر نظارت استصوابی هیچگاه قطع نشد و در آستانه هر انتخاباتی به اوجی تازه رسید. در حالی که «محافظه‌کاران» با استفاده از اکثریت آرای خود در مجلس چهارم و پنجم و با گنجاندن آن در قانون انتخابات به استحکام قانونی آن دست می‌یازیدند<sup>۲</sup>، مخالفان جز شرح دلایل شرعی و غیرشرعی مخالفت خود با این تفسیر در قالب گزارشها، مقالات و سخنرانیها کار دیگری نمی‌توانستند بکنند<sup>۳</sup>. تنها در دوره ریاست جمهوری خاتمی بود که دولت دست به یک اقدام قانونی به منظور حذف یا دست‌کم تعدیل نظارت استصوابی زد و اینکار را در سال ۱۳۷۷ با ارائه یک لایحه جدید برای اصلاح قانون انتخابات به مجلس دوره پنجم انجام داد. اما این لایحه در مجلس مزبور که اکثر نمایندگان آن متعلق به جمع «محافظه‌کاران» بود مطرح نشد و اینان خود در یک بازنگری جدید در قانون انتخابات مَهر مجدد تأیید بر نظارت استصوابی زدند. این وضع در مجلس ششم تغییر کرد. اکثریت اصلاح‌طلب این مجلس لایحه دولت را که در ۸۱/۶/۱۰ به مجلس ارائه شده بود با تغییراتی نسبتاً اساسی در ۸۱/۱۲/۱۴ به تصویب رساند. این لایحه یکی از دو لایحه اساسی دولت خاتمی بود که به قول خود او حاوی حداقل لوازم موفقیت برنامه اصلاحاتی دولت بودند<sup>۴</sup>. این لایحه، در شکلی که به تصویب مجلس رسید، نظارت استصوابی را حذف می‌کرد و برخلاف روش معمول شورای نگهبان در تعیین صلاحیت داوطلبان نامزدی برای انتخابات، که مبتنی بر لزوم احراز صلاحیت توسط داوطلبان است، اصل را بر صلاحیت آنها می‌گذاشت. لایحه، شورای نگهبان را موظف می‌کرد که در صورت رد صلاحیت داوطلبان، صحت تصمیم خود را با استناد به اطلاعات معتبری که بایستی از مقامات مسئول (وزارت اطلاعات، دادستان کل، سازمان ثبت احوال، اداره تشخیص هویت، و پلیس بین‌الملل) دریافت کند اثبات نماید. لایحه به داوطلبانی که صلاحیتشان رد می‌شد امکان می‌داد که شکایت نزد شعبه ویژه‌ای ببرند که می‌بایست از قاضیان مجرب، در دیوانعالی کشور تشکیل می‌شد. لایحه، تشکیل شعبه دیگری در دیوان مزبور را نیز مقرر می‌داشت که کار آن رسیدگی به شکایات مربوط به ابطال انتخابات بود. وزارت کشور و کسانی که شورای نگهبان انتخابشان را باطل می‌کرد می‌توانستند به این شعبه شکایت کنند. حکم این شعبه، قطعی بود. در این لایحه شرط اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه برای کسب صلاحیت انتخاب شدن حذف شده و جای خود را به اظهار مسلمانی و وفاداری به قانون اساسی در فرم ثبت نام داده بود.

اما همانطور که انتظار می‌رفت شورای نگهبان این لایحه را که در ۳۵ بند؛ شامل ۵۰ مورد، تنظیم شده بود به دلیل مغایرت با قانون اساسی و شرع رد کرد (ت. ملت، ۸۲/۱/۱۱)<sup>۵</sup> و با این عمل تیشه بر ریشه امید خاتمی به تأمین یکی از کمترین شرایط موفقیت اصلاحات مورد نظر وی زد. رد لایحه، نه منجر به استعفای فوری نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس شد و نه کار آن را به همه‌پرسی کشید<sup>۶</sup>. اصلاح‌طلبان ابتداء ترجیح دادند برای جلب موافقت شورای نگهبان دست به تعدیل مفاد لایحه خود بزنند. کوشش نخستین آنها که در تاریخ ۸۲/۴/۲۹ به انتها رسید، هنوز متضمن تعدیلی که موجب رضایت شورای نگهبان بشود نبود. بنابر این شورا آن را در تاریخ ۲۰ مرداد ماه دوباره رد کرد و استعفای حدود ۱۳۰ نماینده و تحصن آنها در مجلس پس

از رد قطعی لایحه هم اثری نداشت. انتخابات مجلس هفتم بر اساس همان قانونی انجام گرفت که در مجلس دوره پنجم اصلاح و تصویب شده بود.

قانون انتخابات حتی پیش از آن که دستخوش استصوابی بودن نظارت بشود و آن را تأیید کند مجوز کافی برای محروم کردن دگرانديشان از حق انتخاب شدن را فراهم می‌کرد. در انتخابات دوره اول مجلس (۱۳۶۳-۱۳۵۹) و انتخابات میان‌دوره‌ای آن، تعداد زیادی از داوطلبان را با استناد به متن مصوب سال ۵۸، به دلیل داشتن تمایلات مارکسیستی از حق انتخاب شدن محروم کردند.<sup>۷</sup> در انتخابات دوره دوم (۱۳۶۷-۱۳۶۳) نوبت به «لیبرال»‌های اسلامی و اعضای نهضت آزادی رسید. اختناق سیاسی در این زمان به آنچنان شدتی رسیده بود که برای این داوطلبان تصور رد صلاحیتشان مشکل نبود. با وجود آن که برخی از آنها در مجلس اول حضور داشتند صلاح خود را اینبار در دوری جستن از این صحنه دیدند (۱/۱/۶۳/۱/۲۹). در نتیجه در مجلس دوم دیگر جایی برای کسی که اعتقاد محکم به ولایت فقیه نداشته باشد باقی نماند. با وجود این فرایند حذف از صف انتخاب شونده‌گان هنوز به پایان نرسیده بود. حالا دیگر نوبت معتقدان به ولایت فقیه رسیده بود. تأمین شرط التزام عملی به اسلام و وفاداری به ولایت فقیه دیگر برای برخورداری از حق انتخاب شدن کفایت نمی‌کرد. شرایط دیگری باید تأمین می‌شد که تعیین آنها به طور فزاینده تابع منافع، سلايق و نظرات فقهی و سیاسی جناح «محافظه‌کار» و نماینده آن، شورای نگهبان، می‌شد. با این وجود فرآیند حذف در انتخابات مجلس سوم (۱۳۷۱-۱۳۶۷) به خاطر اعمال نفوذ خمینی و وجود علی‌اکبر محتشمی‌پور در رأس وزارت کشور پیشرفت چندانی نکرد. شورای نگهبان تنها موفق به رد صلاحیت برخی از سخنگویان تندروتر جناح مخالف شد.<sup>۸</sup> فوت خمینی و افتادن دولت به دست رفسنجانی، دست شورای نگهبان را در انتخابات دوره چهارم مجلس (۱۳۷۱-۱۳۷۵) باز کرد. نتیجه، رد صلاحیت تعداد زیادی از سخنگویان و فعالان جناح رقیب بود، از جمله رد صلاحیت ۴۵ تن از نمایندگان دوره سوم، که بعضاً در هر سه دوره پیش از آن سمت نمایندگی را حفظ کرده بودند، و برخی از وزرای سابق. در بین «رد صلاحیت شدگان» نامهایی چون صادق خلخالی، هادی غفاری، محتشمی‌پور و بهزاد نبوی به چشم می‌خورد.

این نمایش در انتخابات دوره‌های پنجم (۱۳۷۹-۱۳۷۵) و ششم (۱۳۸۳-۱۳۷۹) نیز تکرار شد. مجمع روحانیون مبارز به عنوان اعتراض در انتخابات دوره پنجم شرکت فعال نکرد. به گفته بهزاد نبوی، تا اوائل اسفند ۱۳۷۴ صلاحیت ۵۸ نفر از افراد جناح «چپ» رد شده بود (س، ۷۴/۱۲/۷). در میان رد شدگان نزدیک به ۳۰ نفر نماینده دوره چهارم مجلس بودند (س، ۷۴/۱۱/۲۵؛ ع، م، ۹ و، ۷۴/۱۲/۱۲). در دوره ششم نیز شورای نگهبان صلاحیت کسانی مانند عباس عبدی، هاشم آقاجری، عبدالله نوری، حمیدرضا جلاتی‌پور و شمار دیگری از نامداران جناح اصلاح‌طلب را رد کرد (فتح، ۱۰ و ۷۸/۱۱/۱۱). سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اطلاعیه‌ای به رد صلاحیت بسیاری از کاندیداهای جبهه دوم خرداد، که برخی‌شان از جمله رزمندگان، ایثارگران و متعلقان به خانواده‌های شهدا بودند اعتراض کرد و اعلام نمود که شورای نگهبان با این عمل حتی از مرز تمیز خودی از غیر خودی - که حالا دیگر مورد قبول این

سازمان هم نبود - گذشته است (فتح، ۷۸/۱۱/۱۳)<sup>۹</sup>. البته تعداد کسانی که صلاحیتشان در هر انتخابات، دوره‌ای و میان‌دوره‌ای، رد می‌شد بارها بیشتر از شمار مردودین متعلق به دایره خودیهای دیروزی بود. در انتخابات مجلس چهارم صلاحیت ۷۹۵ نفر از میان ۳۱۵۰ داوطلب رد شد (ک، ۷۱/۱/۱۶). این ارقام، در انتخابات دوره پنجم تعداد ۱۷۴۲ نفر از میان ۵۳۶۵ (س، ۲۸ و ۷۵/۳/۲۹)، در دوره ششم ۵۷۶ نفر از بین ۶۸۵۶ (فتح، ۷۸/۱۱/۲۰). و در دوره هفتم ۲۱۸۵ نفر از میان بیش از ۶۰۰۰ داوطلب بود (ای، ۸۳/۳/۹، اعلام وزیر کشور). شورای نگهبان تلافی امساک خود در دوره ششم را در انتخابات میان دوره‌ای همین مجلس درآورد؛ وقتی که نامزدی ۱۱۱ نفر از میان ۳۵۶ داوطلب را رد کرد. مسئولیت ۳۴ ردی دیگر هم به عهده هیئتهای اجرائی (متعلق به وزارت کشور) بود که به تأیید شورای نگهبان هم رسید (ای، ۸۰/۲/۱۰).

همانطور که اشاره رفت معیار تشخیص صلاحیت در عمل از مرز شرایط مندرج در قانون انتخابات تجاوز می‌کرد. اعضای شورای نگهبان و برخی دیگر از سران جناح «محافظه‌کار» گاه به معیارهای دیگری اشاره می‌کردند. حسن روحانی، دبیر شورایعالی امنیت ملی، می‌خواست نمایندگان مجلس چهارم «صد در صد مطیع رهبر و حامی دولت باشند» (ک، ۷۰/۱۲/۵). خزعلی، عضو شورای نگهبان، کسانی را فاقد صلاحیت خواند که «برخلاف راستای ولایت فقیه که مهمترین نقطه آن رهبری است باشند» (همانجا). خود رهبر هم به پیروانش وعده می‌داد که مخالفان دولت از مجلس بیرون خواهند ماند (ک، ۷۱/۱/۱۰). برای علی‌اکبر ناطق نوری حمایت از رئیس جمهور، هاشمی رفسنجانی، شرط احراز صلاحیت بود (ر، ۷۰/۱۲/۱۲). حرفهایی از اینگونه در هر دوره انتخاباتی، چه پیش و چه پس از سال ۷۰ تکرار می‌شد و به این ترتیب گویندگان مرز خودی از غیرخودی را هر بار از نو تعیین می‌کردند.

در دوره ششم مجلس شورای نگهبان که از خیره‌سری تعداد زیادی از نمایندگان به خشم آمده بود به فکر گسترش نظارت استصوابی خود به دوران پس از انتخاب نیز افتاد. احمد جنتی، دبیر دائمی شورا، نمایندگان را تهدید کرد که «وکالتشان نامحدود نیست تا هر چه دلشان خواست بکنند». او گفت که مخالفت آنها با اسلام و شرع موجب سلب حق وکالتشان خواهد شد (ای، ۷۹/۵/۲۹). گرچه این تهدید تا آخر دوره ششم موجب سلب وکالت کسی نشد ولی فکر آن ثابت مانده است و چه بسا روزی به عمل نیز درآید. یکی از خواستههای ۲۰۴ تن از حجت‌الاسلامها و آیت‌الله‌های استان خوزستان در بیانیه‌ای که در تیر ۱۳۸۲ علیه ۱۳۵ نماینده مجلس صادر کردند، استمراری شدن نظارت شورای نگهبان بر امر نمایندگی و سلب وکالت از نمایندگان، در صورت ارتکاب خطا، بود. عدم تبعیت از ولایت مطلقه فقیه و کرنش «ردیانه» در مقابل کفار تنها دو فقره از تعداد پرشمار گناهایی بود که امضاءکنندگان بیانیه، از جمله علی فلاحیان، وزیر سابق وزارت اطلاعات و سه تن از نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، به نمایندگان نسبت می‌دادند (ت، امروز، ۸۲/۴/۲۱).

شورای نگهبان از ذکر دلایل رد صلاحیت داوطلبان حتی به خود آنها هم خودداری می‌کرد. کوششهای جناح رقیب برای جلوگیری از این تجاوز و وادار کردن شورای نگهبان به اعلام دلایل رد، سالها به جانی نرسید. طرحی که در مجلس پنجم به این منظور تصویب و با مخالفت

شورای نگهبان روبرو شد در مجمع تشخیص مصلحت نظام به طور ناقص و بعضاً مورد تأیید قرار گرفت. مطابق این مصوبه همه مراجع بررسی‌کننده شرایط صلاحیت داوطلبان انتخابات، از جمله شورای نگهبان، موظف به رسیدگی بر اساس قانون و مستند بر دلایل و مدارک معتبر و اعلام کتبی دلایل رد صلاحیت، با ذکر موارد قانونی و مدارک مربوطه به داوطلبان شدند (ت. شورای نگهبان، روزنامه خرد، ۷۸/۸/۲۳)، ولی شورای نگهبان در عمل باز هم از این وظیفه طفره رفت. تاجزاده، رئیس ستاد انتخابات کشور در انتخابات دوره ششم، اعلام کرد «به‌رغم درخواست مکرر داوطلبان رد صلاحیت شده بعضاً حتی مدارک و دلایل رد صلاحیت آنها به اطلاع داوطلبان رسانده نشده است» (فتح، ۷۸/۱۱/۱۳).

شورای نگهبان با این تمهیدات به تدارک انتخابات مجلس هفتم رفت تا مجلسی هرچه مطلوبتر جناح «محافظه‌کار» از آب در بیاورد. از جمله تمهیدات شورای نگهبان در جهت توسعه و تحکیم باز هم بیشتر دخالت در انتخابات، تشکیل دفاتر ثابت نظارت و بازرسی در شهرستانهاست (ی، ۸ و ۸۱/۵/۳۱). تأسیس این دفاتر، به قول یک سخنگوی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، برخلاف همه مقررات تشکیلاتی کشور انجام گرفته است (ت. مجلس، ۸۲/۴/۲۵). این کار به معنی گسترش زمان نظارت حتی در طول دوره هر مجلس، یا نظارت بر کسانی است که شورای نگهبان بر آنها پیشاپیش ظن داوطلبی می‌برد. آنها ناظر «بیطرف» در محل را تبدیل به کارمند تابع شورای نگهبان می‌کنند و او را به تفتیش عقاید در تمام سالهای باقیمانده تا انتخابات بعدی می‌گمارند. مخالفت وزارت کشور با این اقدام مانع اجرای آن نشد (ت. امروز، ۱۶ و ۸۲/۴/۱۹).

اقدام دیگری که شورای نگهبان با استفاده از نظارت استصوابی و عام، در جهت تحدید حق انتخاب شدن، ممانعت از اجرای انتخابات در برخی از حوزه‌ها و ابطال نتایج انتخابات در این یا آن حوزه، و این یا آن صنوق رأی و یا دخالت در آرای یک یا چند نماینده است. علت در اغلب موارد انتظار یا حصول نتیجه نامطلوب از نظر شورای نگهبان است. در انتخابات دوره اول مجلس ابطال شامل ۳۰ شهر شد<sup>۱۰</sup>.

علت اینکه ابطال در دوره دوم محدود به تنها ۱۲ مورد شد عدم شرکت مخالفان ولایت فقیه در انتخابات بود. در دوره سوم بنا به نوشته مجله بیان «اصل بر ابطال حوزه‌ها بود، مگر آن که مدارک و مستنداتی دال بر صحت و سلامت انتخابات حوزه‌ها ارائه می‌گردید». اگر دخالت خمینی نبود وسعت ابطال از حد ۱۵ حوزه فراتر می‌رفت (بیان، ۱۷ و ۱۸، ۱۳۷۱). در دوره چهارم وزیر کشور گفت که به خاطر نظارت کامل شورای نگهبان بر انتخابات، ابطال تنها شامل ۳ حوزه شد (ر، ۷۱/۱/۲۶). این رقم در دوره پنجم به ۱۳ حوزه و در دوره ششم به ده حوزه رسید. بارزترین نمونه در دوره اخیر ابطال ۵۳۲ صندوق یا ۷۲۶ هزار رأی در حوزه انتخاباتی تهران بود که یکی از نتایج آن ورود غلامعلی حداد عادل به جای علیرضا رجائی به مجلس بود (ی، ۷۹/۱۲/۲۸)<sup>۱۱</sup>.

تقلبات انتخاباتی، به شکلی که در رابطه با انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی شرح داده شد، از جمله شگردها برای جلوگیری از ورود غیرخودیها به مجلس است. حجت‌الاسلام

منتخب‌نیا در ارتباط با انتخابات مجلس چهارم ۱۰ مورد تقلب را برشمرد. از جمله، پرونده‌سازی سیاسی و مالی برای داوطلبان، گزینش جانبدارانه اعضای هیئت‌های نظارت، و استفاده یکجانبه از صدا و سیما. منتخب‌نیا به این نتیجه رسید که نتیجه انتخابات پیش از انجام آن مشخص بود (س، ۷۱/۱/۲۷). نماینده بروجن اطلاع داد که در حوزه انتخاباتی او تعداد آرائی که پس از شمردن یک سوم مجموع آنها حاصل شده بود از تعداد مجموع صاحبان حق رأی در آن حوزه بیشتر بود. پاسخ اعتراض مردم را با مسلسل دادند و «تعداد زیادی از آنها را به خاک و خون» کشیدند (س، ۷۱/۱/۲۶).

پس از عبور از همه این موانع، اگر داوطلب حائز رأی کافی باشد و اعتبارنامه او به تصویب مراجع اجرائی و نظارتی انتخابات برسد، هنوز هم نمایندگی او شکل قطعی به خود نگرفته است. خوان دیگر، اخذ رأی اعتماد از دیگر انتخاب‌شدگان است. در این آزمایش نیز در هر دوره مجلس تعدادی از انتخاب‌شدگان مردود می‌شوند. در دوره اول اعتبار نامه ۱۲ منتخب را رد کردند. خسرو قشقائی و احمد مدنی، که هردو از مبارزان علیه رژیم شاه بودند، در زمره مردود شدگان بودند. شخص اخیر در اولین انتخابات ریاست جمهوری بیش از ۴ میلیون رأی آورده بود. تعداد قطعی مردودین در دوره‌های دوم تا ششم به ترتیب ۲، ۳، ۲، ۱ و ۲ مورد بود.

تا اینجا صحبت از تحدید حق انتخاب شدن بود. پس از آن نوبت تحدید حقوق نمایندگان می‌شود. این عمل یک جا به شکل تهدید نمایندگان در درون و بیرون مجلس صورت می‌گیرد و در جای دیگر به صورت محدود ساختن حق قانونگذاری و نظارت آنها، که موضوع بخش بعدی است. جو حاکم در بیرون و درون مجلس هیچگاه مناسب ایفای وظیفه نمایندگی نبوده است. مهدی بازرگان در توصیف این جو در دوره اول مجلس می‌گوید:

*در مجلس شورای اسلامی نیز [...] ارباب، اهانت و اختناق و انحصار به حدی است که نمایندگان اقلیت روزهای اول (در حدود ۵۰ نفر) و بیطرفها که عملاً ممنوع از تشکل و تجمع هستند جرأت اظهار وجود و مخالفت و آنچه منطبق با جریانهای مجاز نباشد نداشته و در صورت تخلف مورد تهدید و توهین در حوزه‌های انتخابیه می‌گردند و در خود پارلمان چنان جو خصومت و ممانعت و جنجال و حمله به پا می‌کنند که امکان صحبت و اظهار نظر، نطق قبل از دستور برای هر نوع اعتراض و ایراد از وکلای مخالف سلب شده است (بازرگان، ۱۳۶۳، ۱۳۶ و...).*

مهدی کروی در مجمع بازنگاری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ به یکی از طرق ارباب در درون مجلس اشاره کرد. او در مخالفت با تفویض اختیار انحلال مجلس به رهبر گفت نیاز به این کار نیست، زیرا صرف‌نظر از این واقعیت که رهبر هرگاه میل به انجام این کار داشته باشد قادر به آن نیز خواهد بود راه دیگری هم برای واداشتن نمایندگان به حرکت «در مسیر رهبر، مردم، انقلاب، نظام، قوه اجرائیه، قوه قضائیه، مجمع مصلحت» وجود دارد. «خیلی ساده است که جوری با آن مجلس برخورد شود [...] که آن نماینده‌ها نتوانند [به] حوزه انتخابیه‌شان بروند». او سپس به قضیه عزل بنی‌صدر اشاره کرد و مخالفت تنی چند از نمایندگان مجلس با آن را شاهد آورد و گفت دیدید که آنها «واقعاً در تهران ماندند و دو سال اصلاً به حوزه انتخابیه

خود نرفتند و محدوده مجلس برایشان زندان شده بود» (بازنگری، ۲، ۶۵۴ و...). ترس نمایندگان دوره سوم را می‌توان از تفاوت بین نتایج رأی‌گیریهای علنی و مخفی دریافت که به گفته علی‌اکبر ناطق نوری بین ۴۰ تا ۵۰ رأی بود (س، ۷۰/۱۲/۱). یکی از عوامل ارباب نمایندگان، گروههای ضربت نظام است که با عناوینی چون انصار حزب‌الله، جامعه‌های اسلامی مختلف، لباس شخصیها و غیره، گاه به گاه بیانیه‌ای در تهدید نمایندگان صادر می‌کنند و آنها را به یاد محدوده عمل خود می‌اندازند.

پیش از این به امضای ۲۰۴ روحانی استان خوزستان اشاره کردم. در آستانه انتخابات مجلس پنجم بود که انصار نامبرده قول شناسائی افراد لیبرال در میان منتخبان، کشاندن آنها به خیابانها و محاکمه انقلابی آنها را دادند (ج./ ۷۵/۱/۲۹). رحیم صفوی، فرمانده سپاه پاسداران در تفسیر تهدیدآمیز کوشش اصلاح‌طلبان برای ورود به مجلس گفت «لیبرالیسم سیاسی در صدد اجرای کودتای آرام پارلمانی است» (ر. ۷۸/۹/۱۵). در روزی که خامنه‌ای با حکم حکومتی خود بر کوشش مجلس ششم در جهت اصلاح قانون مطبوعات خط بطلان کشید جامعه اسلامی اصناف تهران هم دستور تعطیلی بازار و تجمع بازاریان در برابر مجلس را داد تا مبدا نمایندگان به فکر مقاومت بیفتند (ی. ۷۹/۵/۱۸). از این تهدیدها و تدابیر که گاه به کتک زدن نمایندگان هم می‌انجامید مثالهای بیشتری می‌توان آورد. شگردی که به ویژه در دوره ششم مجلس به کار می‌رفت کشاندن نمایندگان نزد دادستان و قاضی و تهدید آنها به عواقب اصلاح طلبی بود. گاه نماینده‌ای را چند بار به دادگاه احضار می‌کردند و حتی کار به محکومیت او نیز می‌کشید. تعداد نمایندگان مشمول احضار در این دوره، احتمالاً، از ۱۴ نفر تجاوز می‌کند. از جمله: بهزاد نبوی، فاطمه حقیقت‌جو، الهه کولائی، علی‌اکبر خوئینیها و داود سلیمانی. این شیوه پس از دوره ششم مجلس هم ادامه یافت. احضار نمایندگان مغایرت کامل با اصل ۸۶ قانون اساسی دارد که با وجود برخی نقائص نمایندگان را مصون از تعقیب یا توقیف به سبب نظرات و آرائی می‌کند که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود اظهار می‌کنند.

بحثی که پیرامون مصونیت نمایندگان در بهمن و اسفند سال ۱۳۷۹ درگرفت و تا چند ماه پس از آن، گاه به گاه، دنبال شد خللی در زیر پا گذاشتن این اصل وارد نساخت. ایجاد سابقه قضائی و محکومیت برای نمایندگان در عین حال به منظور تمهید مدارک برای رد صلاحیت آنها در دوره‌های بعد انجام می‌گیرد. فشار بر نمایندگان گاه موجب استعفای آنها می‌شود. گاهی نیز آنها را از مجلس اخراج می‌کنند. برخی از مستعفیان را می‌توان بعداً در میان زندانیان و یا پناهندگان به کشورهای اروپائی مشاهده کرد. مستعفیان و اخراج‌شدگان دوره اول ۵ نفر و دوره‌های دوم و سوم ۳ و ۱ نفر بودند. صالح‌آبادی (ر. ۷۱/۶/۳۱) و محمدابراهیم اصغرزاده (س. ۷۱/۵/۳۱) نمونه نمایندگانی هستند که کارشان به زندان کشید، و احمد سلامتیان نمونه پناهندگان است.

### تحدید حق قانونگذاری مجلس

همانطور که در فصل اول اشاره رفت قانون اساسی اختیار قانونگذاری مجلس را مشروط به عدم مغایرت آن قوانین با شرع و قانون اساسی می‌کند. تشخیص این امر با شورای نگهبان است.

این شورا از این اختیار در همه دوره‌های مجلس بهره کامل برده و همواره تعداد معتنابهی از مصوبات مجلس را به دلیل مغایرت با شرع و تو کرده است. در مجلس اول از میان ۳۷۰ مصوبه ۱۰۲ مورد آن (۲۷/۵٪) مشمول این اختیار شد. این نسبت در مجلس دوم ۱۱۸ از میان ۳۱۶ (۳۷/۳٪) و در مجلس سوم ۹۶ از بین ۲۴۵ مصوبه (۳۹/۹٪) بود. تعداد ۱۲۸ مصوبه رد شده مجلس چهارم نیز نسبتی در همین حدود را تشکیل می‌داد. در دو سال اول کار مجلس ششم ۷۸ مصوبه مجلس با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد<sup>۱۲</sup>. مخالفت شورای نگهبان گاه متوجه تمامی یک مصوبه و گاه معطوف به برخی مواد و تبصره‌هایی از آنست. در صورت اخیر تعداد موارد مورد مخالفت به نسبت تعداد ماده‌ها و تبصره‌ها افزایش می‌یابد. شورای نگهبان ایرادات به لایحه آئین دادرسی کیفری را خود به ۷۹ فقره تقسیم کرده بود که هر کدام مشتمل بر چند ماده و تبصره می‌شد (مدنی، ۶، ۴۳۵، ۴۵۵ و...). مصوبه‌ای که به مخالفت شورای نگهبان بر خورد می‌کند، اگر مجلس حاضر به تغییر آن به نحو مطلوب شورای نگهبان نباشد و از ارجاع آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز استنکاف بورزد، یا از دستور خارج می‌شود، و یا آن را آنچنان تغییر می‌دهد که مورد قبول شورای نگهبان واقع شود. در حالت اخیر، مصوبه گاه تا چندین بار بین مجلس و شورای نگهبان دست به دست می‌شود<sup>۱۳</sup>. برآیند انطباق مصوبات با خواسته‌های متعدد شورای نگهبان، تغییر گاه تا حدی است که دیگر از محتوای اصلی و اولیه اثر چندانی نمی‌ماند. طرح جرایم سیاسی که به تصویب مجلس ششم رسیده بود تا تاریخ آذر سال ۸۱ به خواست شورای نگهبان دستخوش آنچنان حذفیات و تغییرات محتوایی شد که ناصر قوامی، رئیس کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس، آن را به شیری بی یال و دم و اشکم تشبیه کرد (بی. ۸۱/۹/۲۷). با وجود این شورای نگهبان باز هم راضی نشد و به مخالفت خود ادامه داد (بی. ۸۱/۱۰/۲۱).

بخش زیادی از مصوباتی که با مخالفت شورای نگهبان روبرو می‌شوند از نظر تأثیر در تعیین وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور دارای اهمیت اساسی است. «محسن الف»، حقوقدانی که خود زمانی عضو شورای نگهبان بود، می‌نویسد این شورا در دوره اول از ۶۴ لایحه و طرح که «جنبه اساسی» داشتند ۳۱ مورد را رد کرد (ر. ۶۶/۳/۱۶). این نسبت در دوره‌های بعد نیز کم و بیش بر قرار ماند. مصوبات درباره تنظیم مالکیت ارضی، بازرگانی خارجی، مناسبات بین کارفرما و کارگر، و نظام تعاونی از آن جمله بود. در مجلس ششم لوایح و طرحهای مربوط به تعیین مقررات جرم سیاسی، هیئت منصفه، مطبوعات، شوراها، انتخابات، اختیارات رئیس جمهور و برنامه چهارم توسعه، بخشی از مصوبات مهم مجلس را تشکیل می‌دادند که با مخالفت شورای نگهبان مواجه شدند.

شورای نگهبان نظریات خود درباره مصوبات مجلس را با احساس آشکار برتری قدرتش به اطلاع نمایندگان ملت می‌رساند. مجلس در موارد بسیار نادر از دلایل شورا برای رد مصوبات خود مطلع می‌شود. کسب اطلاع از طریق مراجعه به صورت مذاکرات شورای نگهبان هم ممکن نیست زیرا این شورا از مذاکرات خود صورتی بر نمی‌دارد. آنچه معمول شورا است تنها اعلام مغایرت مصوبات مجلس با شرع یا اصولی از قانون اساسی، در قالب یک عبارت و یا جمله

مختصر است. معمولاً شورا به در خواسته‌های مجلس برای توضیح دلایل مخالفت و مستندات آن وقعی نمی‌گذارد<sup>۱۴</sup>. این وضعیت در تمام دوره‌های مجلس برقرار بوده است. رئیس کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس ششم هم می‌گوید «مشکل اینجاست که شورای نگهبان در رد مصوبات مجلس تنها به کلمه "مغایر" بسنده می‌کند و از علت مغایر بودن مصوبات با قانون اساسی یا شرع سخنی به میان نمی‌آورد» (بی. ۸۱/۹/۲۷). با اینهمه گاه، ولی به ندرت، پیش می‌آید که یکی از اعضا در اثر فشار مخالفان تصمیمات شورا، در قالب مصاحبه یا مقاله‌ای درباره‌ی برخی از دلایل رد برخی از مصوبات مجلس توضیحاتی می‌دهد. مانند هنگامی که محمدرضا مهدوی کنی در باره‌ی لایحه‌ی دولتی شدن بازرگانی خارجی و نظر شورای نگهبان توضیح داد (مدنی، ۲۳۴، ...). یا محمد امامی کاشانی که در مورد واگذاری اراضی مزروعی دلایلی ارائه کرد (ر. ۶۶/۳/۱۹).

اگر در گذشته شورای نگهبان برای رد مصوبات مجلس اتکاء به تشخیص مغایرت آنها با شرع و قانون اساسی می‌کرد در سالهای اخیر معیارهای دیگری هم بر آن افزوده است. از جمله استناد به احکام حکومتی رهبر (یا حتی نظریات او)، و یا مصوبات نهادهای زیر نظر رهبری، مانند شورایی عالی انقلاب فرهنگی یا مجمع تشخیص مصلحت نظام. نمونه‌ی مورد اول رد طرح اصلاح ماده‌ی ۶ قانون مطبوعات بود به استناد حکم حکومتی خامنه‌ای در همان ابتدای کار مجلس ششم که به منظور جلوگیری از کوشش مجلس برای اصلاح قانون مزبور صادر شد (بی. ۸۱/۱۰/۳۰) و مثال مورد دوم رد لایحه‌ی اهداف و ظایف وزارت علوم به استناد مصوبه‌ای است در اینباره توسط شورایی عالی انقلاب فرهنگی<sup>۱۵</sup>.

مجلس از همان ابتدای روبرو شدن با این رفتار دست به اعتراض زد. شدیدترین اعتراض در دوره‌ی اول از طرف رئیس مجلس، هاشمی رفسنجانی ابراز شد. او از شورای نگهبان خواست که پا فراتر از حدود خود نگذارد (ک. ۶۳/۵/۲۲-۲۴). هم او، هنگامی که شورای نگهبان لایحه‌ی تهیه و توزیع کالا را رد کرد اعلام نمود که نتیجه‌ی این کار سلب قدرت از مجلس است (ک. ۶۴/۷/۲۹). رفسنجانی در یک فرصت دیگر در واکنش نسبت به رد مصوبه‌ی مجلس در باره‌ی ایجاد پست وزیر مشاور ادامه‌ی این رویه را «بسیار خطرناک» خواند و اضافه کرد که «شورای نگهبان قرار بود بدون سؤال جواب ندهد» (ک. ۶۳/۵/۲۳).<sup>۱۶</sup> اعتراضات در دوره‌های بعد نیز ادامه یافت<sup>۱۷</sup>. و هنگامی اوج می‌گرفت که جناح «چپ» حکومت در مجلس اکثریت می‌یافت و دست به تصویب طرحها و لوایحی می‌زد که با موضع «محافظه‌کاران» شورای نگهبان مطابقت نداشت. در اینگونه مواقع هرچه مجلس با استناد به ضرورت و مصلحت در جهت نقض احکام اولیه‌ی شرع تصویب می‌کرد شورای نگهبان با استناد به همین احکام آن را مغایر با شرع می‌شمرد و خواهان تغییر آن می‌شد<sup>۱۸</sup>.

در دوره‌ی ششم، یعنی هنگامی که «چپگرایان» حکومتی به اصلاح‌طلبان هوادار توسعه‌ی سیاسی تبدیل شده و با این هویت بار دیگر حائز اکثریت مجلس شدند نزاع مجلس و شورا دیگر بر محور احکام اولیه‌ی نمی‌گردید، اختلاف بر سر تمایل یکی به توسعه‌ی سیاسی به نحو مورد نظر خودش بود و اصرار دیگری بر تحدید هرچه بیشتر آن. استمرار مخالفت‌های شورا با اینگونه مصوبات مجلس برخی از نمایندگان را وامی‌داشت که کار مجلس را بیهوده بشمارند<sup>۱۹</sup>. با



اینهمه مخالفت با شورای نگهبان در مجلس هیچگاه تا آنجا پیش نرفت که ضرورت وجود آن را مورد سؤال قرار دهند. مخالفت با شورا، خاصه با ترکیب اعضا و بیشتر از آن، مخالفت با اظهارنظرهای شورا درباره مصوبات مجلس بود. درباره اعتراضاتی که متوجه دخالت آن در انتخابات می‌شد پیش ازین اشاراتی شد.

اعتراض به شورا را دفاعی که در درون و بیرون مجلس از آن می‌شد جبران می‌کرد. عمید زنجانی که از مفسران «فقه سیاسی» است دفاع خود را از شورا به اینصورت عنوان کرد: «اگر شورای نگهبان از نظام سیاسی جمهوری اسلامی حذف شود نظام مشروعیت الهی و مظهر حاکمیت تشریحی الهی و نهایتاً خصلت توحیدی خود را از دست می‌دهد» (۱۳۶۷-۱۳۶۸، ۱، ۴۱۷). «محسن الف»، که پیش از این ذکرش رفت، از مجلس می‌خواست که در مقابل شورای نگهبان «حالت اطاعت، انقیاد و تسلیم داشته باشد» (ر. ۶۶/۳/۶۱). آیت‌الله منتظری تضعیف آنرا به ضرر انقلاب و اسلام می‌دید (همانجا). از نظر آیت‌الله طاهری شورای نگهبان در مقام «اصیلترین و اساسیترین ارکان حیاتی نظام جمهوری اسلامی [...] مرزبان جاوید مرزهای اسلام و قانون اساسی تا جهانی شدن انقلاب» بود (ک. ۶۳/۳/۱). رفسنجانی، که شرح نارضایتی‌اش از این شورا را خواندیم، آنگاه که دیگر رئیس جمهور شده بود شورای نگهبان را «نعمت برای مجلس» خواند. خمینی نیز در حمایت از این نهاد کوتاهی نمی‌کرد. او در همان زمان که فرمان به تحدید اختیارات آن می‌داد از مجلس می‌خواست مصوبات خود را طوری تدوین کند که با مخالفت شورای نگهبان روبرو نشود، و اگر می‌شود از موارد نادر باشد (ج. ۵ و ۶۱/۱۱/۲۳). جانشین او هم، چه پیش و چه پس از ارتقاء به مقام رهبری، از جمله ثابت قدمترین مدافعان این نهاد بود. او می‌گفت شورای نگهبان «هویت مورد نظر نظام» می‌باشد. و اعلام کرد که وجود یا عدم وجود این نهاد «به معنای وجود و عدم وجود نظام جمهوری اسلامی ایران است» (ای. ۸۰/۷/۱۲). به صف این مدافعان می‌توان تمامی افراد، سازمانها و مطبوعات متعلق به جناح «محافظه‌کار» را افزود. حمایت آنها در کشاکش فشارها و نظرها هنگام ارائه لایحه اصلاح قانون انتخابات به یک اوج تازه رسید.

دخالت شورای نگهبان در نظام تصمیم‌گیری محدود به مصوبات قانونی مجلس نمی‌شود، بلکه به قلمرو آئیننامه‌ها، اساسنامه‌ها، مقررات، مصوبات هیئت دولت و انواع دیگر مصوبات مجلس و دستگاههای اجرایی نیز سرایت می‌کند. شورای نگهبان توجیه این وسعت دخالت را در اصل ۴ قانون اساسی و تفسیر خود از این اصل یافته است. مطابق این اصل:

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها، باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

دخالت در موارد مذکور را مجلسیان و کارگزاران دستگاههای دولتی، به میل یا اکراه، در هر حال می‌پذیرند، چون اعتراضها اگر متکی به قدرتی مافوق قدرت شورای نگهبان نباشد به جایی نمی‌رسد.

شورای نگهبان در موارد بسیاری دست به تفسیر قوانین عادی هم می‌زند. این در حالیست که اصل ۷۳ قانون اساسی این اختیار را تنها به مجلس و سپس به دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین داده است (مدنی، ۶، ۴۲۵ و...). دخالت شورای نگهبان در قلمرو کار دیوان عدالت اداری هم امتداد دارد. حسین مهرپور، عضو سابق حقوقدان آن شورا در سال ۱۳۷۰، از ۵۶ پرونده مورد بررسی و قضاوت در آن دیوان صحبت می‌کند که شورای نگهبان درباره آنها اظهار نظر کرده بود (ر. ۷۰/۱۲/۴)۲۰.

شورای نگهبان به موجب اصل ۹۸ قانون اساسی دارای حق تفسیر این قانون نیز هست و این حق قدرت این شورا را بیش از هر اختیار دیگری افزایش می‌دهد. شورا از این حق استفاده مکرر کرده است. بر مبنای فهرست مدنی (ج. ۴) تعداد این تفسیرها تا سال ۱۳۶۴ بیش از ۹۰ مورد بوده است<sup>۲۱</sup>. تفسیر اصول قانون اساسی دارای همان اعتباری است که آن اصول به خودی خود دارند. اما این اعتبار هنگامی تحصیل می‌شود که تفسیر به تصویب سه چهارم اعضای شورا برسد. تفسیری که از موافقت این اکثریت برخوردار نباشد حکم یک رأی مشورتی را دارد و موجب الزام نمی‌شود. شورای نگهبان هنگامی دست به تفسیر قانون اساسی می‌زند که مورد سؤال قرار بگیرد. دایره سؤال کنندگان مطابق آئیننامه، محدود به هیئت رئیسه مجلس، رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه است. اما شورا در عمل، هم بدون درخواست و بنا بر رأی خود، و هم به درخواست مراجع رده‌های پائینتر حکومت نیز مبادرت به تفسیر می‌کند. بیشتر تفسیرها به روابط بین قوای سه‌گانه حکومت و یا روابط اجزای یک قوه با یکدیگر مربوط می‌شوند. و برخی دیگر از تفسیرها به روابط اقتصادی و تجاری ایران با خارج می‌پردازند. شورای نگهبان با تفسیر قانون اساسی، به آن قانون جهتی می‌دهد که با خواست اعضای آن و جناح «محافظه کار» حکومت انطباق دارد.

علاوه بر رهبر و شورای نگهبان نهاد دیگری هم هست که با دخالت در قانونگذاری به تحدید حق نمایندگان مردم در این امر می‌پردازد و آن مجمع تشخیص مصلحت نظام است. مجمع این کار را از چند مجرا انجام می‌دهد.

اول از طریق اخذ تصمیم در «مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند» (اصل ۱۱۲ قانون اساسی). تصمیمی که مجمع در اینگونه موارد اتخاذ می‌کند یا مطابقت با نظر یکی از دو نهاد مذکور دارد و یا شق ثالثی است که به نظر مجمع اصلح می‌آید. مجمع با اتخاذ چنین موضعی پا به میدان قانونگذاری مستقیم می‌گذارد. در هر حال تصمیماتی که مجمع بر مبنای اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان می‌گیرد بخش کوچکت‌ر مصوبات قانونی آن را تشکیل می‌دهند<sup>۲۲</sup>.

دوم از مجرای تفویض اختیار رهبر در «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست» (اصل ۱۱۰) و یا موارد دیگری که رهبر اتخاذ تصمیم را به مجمع واگذار می‌کند. سوم از راه اتخاذ تصمیم در مورد معضلاتی که نهادهای دیگر وابسته به حکومت حل آنها را، با پرهیز از رجوع به مجلس، از این مجمع درخواست می‌کنند. نمونه‌ای از این مورد، تصویب

افزایش بودجه شورای نگهبان بنا بر درخواست این شورا و به رغم مخالفت مجلس در اسفند سال ۸۱ بود<sup>۲۳</sup>. یک نمونه دیگر از سالهای پیشتر، تصویب قانونی بنا بر درخواست قوه قضائیه بود که برخلاف اصل ۱۶۴ قانون اساسی به رئیس این قوه اختیار می‌دهد قضات را با اتکاء به دلایل اداری از طریق محکمه عالی قضات عزل کند<sup>۲۴</sup>. اگر دخالت مجمع در قانونگذاری بر اساس تفویض اختیاری که رهبر به این نهاد تفویض می‌کند هنوز عملی در محدوده قانون اساسی باشد<sup>۲۵</sup>، قانونگذاری بنا بر درخواست مراجعی از انواع مذکور از این مرز می‌گذرد، به ویژه آن هنگام که اصلی از اصول قانون اساسی را هم آشکارا زیر پا بگذارد.

طریق دیگر تحدید حق قانونگذاری مجلس توسط مجمع، تفسیر، توسعه، تضییق و تجدید نظر در مصوبات مجمع توسط خود این نهاد است. مطابق تفسیری که شورای نگهبان، به درخواست خود مجمع، از قانون اساسی کرده است، مجمع دارای این اختیارات نیست (قوانین، ۴۷۸). با اینهمه مجمع از انجام این کار منصرف نشده است، به ویژه وقتی که مجوز آن را از رهبر گرفته است. نمونه، صدور مجوز تجدید نظر (۸۰/۴/۹) در مصوبه‌ایست که به مجلس اجازه تفحص و تحقیق در نهادهای زیر نظر رهبر می‌دهد (ی،، اطلاعیه مجمع، ۸۰/۴/۱۳).

رهبر جمهوری اسلامی در روزهای آخر اسفند ۱۳۷۵ و نیمه دوم فروردین سال بعد حکمی صادر کرد که ناظر بر افزایش اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. محتوای حکم یکی افزایش اعضای مجمع بود که با در نظر گرفتن موقعیت آنها در ساختار قدرت، نشان از حرکت در جهت مذکور داشت<sup>۲۶</sup>. و دیگر واگذاری تبیین و تعیین سیاستهای کلی نظام و نظارت بر اجرای آن به مجمع، که هر دو به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی از اختیارات رهبر هستند. انتصاب هاشمی رفسنجانی به ریاست مجمع نیز دلیل دیگریست بر صحت این استنباط<sup>۲۷</sup>. در هر حال مجمع از آن پس کار تبیین و تعیین سیاستهای کلی نظام را به عهده گرفت، برای اجرای آن کمیسیونهایی تشکیل داد و نتایج کار آن را به تدریج منتشر کرده است. این سیاستها شامل همه زمینه‌های تصمیم‌گیری حکومتی می‌شود؛ از سیاست نفت و انرژی و امنیت اقتصادی گرفته تا معدن و مسکن و کار و برنامه توسعه. تعیین سیاستها و نظارت بر اجرای آنها، به ویژه وقتی که کار به تدوین آئیننامه اجرائی نظارت رسید صداهای اعتراض را بلندتر کرد. هم از جانب دولت و هم از سوی مجلس، چرا که این دو تعیین سیاست و نظارت بر حسن اجرای آن را حق خود می‌دانند. علی تاجرنیا، نماینده اصلاح‌طلب مجلس، به زبان همکاران خود این کار را مداخله در قانونگذاری و تهی کردن معنا از جمهوریت نظام خواند (ی،، ۸۱/۴/۱۶) و سخنگوی دولت نظارت بردستگاههای اجرائی را حق رئیس جمهور شمرد (ی،، ۸۱/۴/۲۰). با اینهمه مجمع کار تدوین آئیننامه را دنبال کرد. این که مجمع با تعیین سیاستهای کلی نظام تا کجا پیش می‌رود و تا چه اندازه در کار قانونگذاری دخالت می‌کند از رجوع گاه به گاه برخی از وزرا به مجمع هم روشن می‌شود؛ هنگامی که آنها از قانونی کردن برخی از خواستههای خود از طریق دولت و مجلس ناامید می‌شوند به مجمع رجوع می‌کنند. این از موارد دخالت مستقیم، و به قول فقها «ابتدائی» مجمع در قانونگذاری است. این رویه نیز از جمله علل اعتراضات گاه به گاه مجلس به مجمع و دخالت‌هایش در کار قانونگذاری است<sup>۲۸</sup>.

صدای اعتراض، از همان بدو تشکیل مجمع و دخالت در حوزه قانونگذاری برخاست. ابوالقاسم شعله‌سعدی از اینکه مجمع حتی در آن بخش از مصوبات که مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان نیست دست می‌برد و با این عمل مصوبه را مثله می‌کند شکایت داشت و اعتبار قانونی این عمل را مورد سؤال قرار داد (شورا، ۷۰/۸/۲۶، ۱۹). یدالله اسلامی تصویب قانون توسط مجمع را «مغایر با قانون اساسی» خواند (شورا، ۷۰/۹/۱۲، ۲۰ و...). مهدی کروی، رئیس مجلس معترض آن شد که دخالت مجمع در قانونگذاری، مجلس را زیر سؤال می‌برد (ای، ۷۹/۷/۱۸). یک نمونه دیگر اعتراض را هم پیش ازین دیدیم. مجلس ششم برای جلوگیری از دخالت مجمع، تدبیر دیگری اندیشید، و آن خودداری هرچه بیشتر از ارجاع مصوبات خود به مجمع بود. بهای این امتناع تن دادن به تغییر مصوبات مطابق میل شورای نگهبان یعنی بی محتوا کردن آنهاست.

اعتراضات مجلس که سالهای پیش گاه با شکایات برخی از اعضای شورای نگهبان هم همراه می‌شد هیچگاه به نتیجه مطلوب نرسیده است. مجمع به کار خود ادامه می‌دهد، آن هم در جهتی که مطلوب جناح «محافظه‌کار» حکومت است. وزن این جناح در ترکیب اعضای مجمع هر بار که نوبت عوض کردن آنها می‌رسد افزون می‌شود. در آخرین نوبت، اسفند ۱۳۸۰، از جناح مقابل دیگر جز دو سه نفری باقی نماندند. برخی از آنها هم بهتر آن دیده‌اند که در جلسات مجمع شرکت نکنند. هم مصوبات مجمع مؤید سمنگیری به نفع جناح مذکور است و هم آن بخش از مصوبات مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان که مجمع مسکوت می‌گذارد. نمونه، مصوبه مجلس درباره ممنوعیت کاربرد قانون اقدامات تأمینی برای توقیف مطبوعات است که پس از سالها هنوز در مجمع معطل مانده است<sup>۲۹</sup>.

مجمع تشخیص مصلحت نظام به نحو غیررسمی، سالها پیش از آن که خمینی حکم مربوط به مصلحت نظام، و سپس حکم تشکیل نهاد اجرائی آن را صادر بکند به صورت جمعی از مشاوران رهبری وجود داشت که در فراسوی ارکان رسمی حکومت در مورد معضلات نظام و طرق حل آنها تصمیم می‌گرفتند<sup>۳۰</sup>.

یکی دیگر از نهادهای تصمیم‌گیری غیررسمی که پیش از رسمی شدن توسط شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ وجود داشت<sup>۳۱</sup> «شورای عالی امنیت ملی» است. اصل ۱۷۶ قانون اساسی هدف از تشکیل این شورا را «تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی» می‌خواند و اختیارات آن را به صورت زیر شرح می‌دهد:

- ۱- تعیین سیاستهای دفاعی - امنیتی کشور در محدوده سیاستهای کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری.

- ۲- هماهنگ نمودن فعالیتهای سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی - امنیتی.

- ۳- بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی.

این شورا مرکب است از: رؤسای قوای سه گانه حکومت، رئیس ستاد فرماهدی کل نیروهای مسلح، مسئول امور برنامه و بودجه، دو نماینده به انتخاب مقام رهبری، وزرای امور

خارجی، کشور، اطلاعات و بر حسب مورد وزیر مربوطه و عالیترین مقام ارتش و سپاه. مصوبات شورا پس از تأیید رهبر قابل اجرا می‌شود. رأی رهبر در گزینش اعضای این شورا و در نتیجه در ترکیب گرایش سیاسی آن با توجه به نقش او در انتصاب سران نیروهای نظامی، رئیس قوه قضائی و حتی وزیر دولت، تعیین‌کننده است. حوزه اختیارات شورایعالی امنیت ملی چه به آن صورت که در قانون اساسی آمده است و چه به آن اندازه که در عمل اجراء می‌شود گاه از حد اختیارات هیئت دولت فراتر می‌رود، با این تفاوت که شورا بدون اخذ مشروعیت از مجلس یا حتی متعارض با مصوبات آن تصمیم می‌گیرد. یک نمونه از تصمیمهای شورا برای تجدید رابطه با حکومت انگلستان در سال ۱۳۶۷ بود که مغایرت با مصوبه مجلس داشت، از اینرو که مجلس انجام این کار را منوط به پوزش خواهی دولت آن کشور از ملت ایران کرده بود<sup>۳۲</sup>. یکی دیگر از ویژگیهای رابطه بین این شورا و مجلس آنست که شورا، به پیروی از سیاست پنهانکارانه خود اغلب مجلس را از تصمیماتی که می‌گیرد حتی مطلع هم نمی‌کند و این یکی از علل اعتراضات مکرر نمایندگان به شورا است. مطبوعات گاه حتی اجازه درج خبر تشکیل جلسات شورا را هم ندارند (ی. ۸۰/۱۲/۱۹). برخی از اقدامات این شورا مربوط به اموریست که می‌توان تعلق آنها به حوزه اختیارات رسمی آنرا مورد پرسش قرار داد مثل طرح برنامه برای مقابله با «تهاجم فرهنگی» (ر. ۶۹/۶/۲۷ و ۷۰/۸/۲۹) و یا تصمیم‌گیری در امور سیاست خارجی<sup>۳۳</sup>. صدور حکم حصر آیت‌الله منتظری و رفع آن پس از پنج سال (بهمن ۱۳۸۱)، ارجاع تصمیم درباره حوادث دانشجویی به تشکیلات دانشگاهی (دی ۱۳۸۱) دستور عدم انتشار نامه انتقادی و هشدار دهنده ۱۳۵ نماینده مجلس به رهبر در خرداد ۱۳۸۲، و یا عدم انتشار اخبار مربوط به حرکات اعتراضی دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۸۲ نمونه‌های دیگریست. آنچه اختیارات شورا در زمینه‌های مذکور را محدود می‌کند قدرت رهبر و یا نهادهای رسمی و غیررسمی است که قدرت و اختیارات خود را از رهبر می‌گیرند. در سالهای اخیر گاه خبرهایی درباره سرپیچی قوه قضائی از تصمیمات شورا در مطبوعات منتشر شده است، از جمله دستگیری دانشجویان «بعد از تجمعات اخیر» بود که به قول سیاوش کونانی، مدیر کل فرهنگی و اجتماعی وزارت بهداشت و عضو حاضر شورا، بر خلاف تصمیم شورا انجام گرفت (ی. ۸۱/۱۱/۷). نمونه دیگر دستور شورا برای شناسائی و تعقیب حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه تهران در تیر ۱۳۷۸ بود، که به اجرا در نیامد. در زمینه سیاست خارجی هم نمونه‌هایی از خدشه بر اقتدار شورای امنیت وجود دارند. یک عضو شورا در حالیکه ناراضی خود از انتصاب یک فرد متعلق به نیروهای نظامی به سفارت ایران در عراق ابراز می‌کرد نیروهای فشار را مسئول این قبیل خودسریها خواند (ت. امروز، ۸۲/۵/۷). البته باید توجه داشت که قدرت متمردان در این نوع موارد هم تابعی از قدرت رهبر است.

همانطور که اشاره شد، «شورایعالی انقلاب فرهنگی» نیز یکی دیگر از نهادهایی است که به دستور خمینی ایجاد شده و همیشه به کار قانونگذاری در حوزه امور فرهنگی اشتغال داشته است. یکی از زمینه‌های فعالیت قانونگذارانه این شورا در سالهای اخیر اعمال محدودیت در امر استفاده مردم از شبکه‌های اینترنتی بوده است. در شهریور ۱۳۸۰ روزنامه‌ها خبر از تدوین و

تصویب آئیننامه ضوابط واحدهای ارائه‌کننده خدمات اطلاع‌رسانی اینترنتی دادند (ی. ۸۰/۶/۸). در اسفند همان سال خبر مربوط به تدوین و تصویب مقررات برای "کافی‌نت"ها منتشر شد (ی. ۸۰/۱۲/۲۲). در آذر سال بعد دبیر شورا تشکیل یک هیئت سه نفره برای نظارت بر مسائل فنی و آینده اینترنت را به اطلاع مردم رساند (ی. ۸۱/۹/۲۸). در همان روز خامنه‌ای در اظهار خرسندی از کار این نهاد تأکید کرد که «مصوبات شورا باید اجرا شود» (همانجا). ۹ ماه پیش از آن علی مزروعی، نماینده اصلاح‌طلب مجلس ششم، به حاکمیت مصوبات این شورا بر مصوبات مجلس اعتراض کرد و آن را بدعتی خطرناک خواند «که اختیار مجلس را در قانونگذاری خدشه‌دار می‌کند» (ی. ۸۱/۱/۱۹). انگیزه شکایت او اینبار دستبردی بود که شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت با استناد به یک مصوبه شورایی عالی انقلاب فرهنگی به یک مصوبه مجلس، در مورد قانون بودجه سال ۱۳۸۱ زده بودند. با اینهمه کار شورا در توسعه اختیارات خود ادامه یافت. طرفه در مورد این شورا اینست که شورای بازنگری قانون اساسی آن را، بر خلاف مجمع تشخیص مصلحت، رسمیت نبخشید و از اعطای وجهه قانونی به آن خودداری کرد. به تفویض اختیار قانونگذاری به قوه قضائیه نیز، که توسط خمینی انجام می‌گرفت، در فصل پیشین همین بخش اشاره شد. یکی از نمایندگان مجلس، محمد خامنه‌ای، در سال ۱۳۶۲ در مقاله‌ای در مجله مسائلی جمهوری اسلامی ایران (۶۲/۸/۱)، ۱۰، ۵۹، ۶۴) کار قوه قضائیه در این زمینه را ورود به ورطه هولناک تجاوز به حقوق مجلس خواند که به صورت صدور احکامی زیر عنوان «بخشنامه» و «تصویبنامه» انجام می‌گیرد. او شماری از اینگونه احکام را برشمرد که یکی از آنها به ابطال ۱۰ ماده قانون مدنی مربوط می‌شود. دخالت قوه قضائیه در امر قانونگذاری در سالهای اخیر، همانطور که به آن اشاره خواهد شد، بیشتر از پیش، به صورت تخطی از قانون در آمده است که به ویژه در سرکوب مطبوعات و روشنفکران منتقد و مخالف به چشم می‌خورد. موضوع دیگری که باید در ارتباط با تضييق حق قانونگذارانه مجلس توسط شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و قوه قضائیه در نظر گرفت دخالت آنها در تعیین حقوقدانان عضو شورای نگهبان است. مطابق اصل ۹۱ قانون اساسی این اعضاء «به وسیله قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند». معنی منطقی این قاعده اینست که قوه قضائیه در معرفی حقوقدانان اولاً رعایت تمایلات مجلس را می‌کند و ثانیاً تعداد معرفی‌شدگان را آنچنان انتخاب می‌کند که مجلس را امکان‌پذیرش فراهم باشد. در مجلس ششم، قوه قضائیه این رسم را نادیده گرفت و با معرفی حقوقدانانی که قادر به جلب تمایل مجلس نبودند امکان‌پذیرش را از نمایندگان سلب کرد. مجلس مقاومت کرد ولی این مقاومت با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد. کار به دخالت رهبر و مجمع تشخیص کشید. آنها نیز آئیننامه مجلس را آنچنان تغییر دادند که انتخاب اعضای حقوقدان شورای نگهبان با رأی اکثریت نسبی مجلس هم ممکن باشد. در نتیجه، با اینکه ۱۶۲ نماینده به دو حقوقدان مطلوب قوه قضائیه رأی سفید دادند، اما این امر مانع انتصاب آنها به عضویت شورای نگهبان نشد. در فصلهای پیشین این بخش به شمه‌ای از تحدیداتی که از جانب رهبر و مراجع منصوب او بر کار مجلس نمایندگان مردم می‌رود اشاره کردیم. در اینجا می‌توانیم این روند را در زمینه

مناسبات بین مجلس و دولت پی بگیریم. قانون اساسی جمهوری اسلامی مجلس را به اختیاراتی در مقابل دولت مجهز ساخته است که استفاده از آنها در غالب موارد باز هم مشروط به موافقت قدرتهای رسمی و غیررسمی حکومتی مافوق است. مهمترین این اختیارات عبارتست از پرسش، استیضاح و امتناع از ابراز اعتماد به وزیران، که در صورت اخیر به عدم انتخاب یا عزل آنها منجر می‌شود (اصول ۸۷ و، ۱۳۳، ۱۳۵ و...). به موجب این حق، وزیران، چه به صورت جداگانه و چه در شکل جمعی، در مقابل مجلس مسئول هستند. نمایندگان دوره‌های مختلف مجلس از وجوه متفاوت این اختیار به نسبت اهمیت آن استفاده مکرر کرده‌اند. تعداد پرسشها در هر دوره مجلس فراوان و در عین حال متفاوت بوده است. در مجلس اول تا پنجم به ترتیب ۲۴ و ۲۵، ۱۰ و ۲۹ و تا نزدیک به آخر مجلس ششم ۱۲۰ بوده است<sup>۳۴</sup>. افزایش فوق‌العاده پرسشها در دوره ششم، هم نشان از فعالیت بیشتر نمایندگان این دوره می‌دهد و هم دلیلی است بر شدت تنش حاکم بر فضای این مجلس و مناسبات آن با دولت. در هر دوره مجلس تعدادی از وزراء استیضاح می‌شوند، بدون اینکه هر استیضاحی به عزل وزیر بینجامد. نتیجه دو استیضاح دوره اول رأی اعتماد بود. تصمیم در باره استیضاح یک وزیر در دوره دوم به دوره سوم رسید که به عزل او انجامید. در دوره اخیر کار دو وزیر دیگر هم به استیضاح و سپس رأی اعتماد کشید. استیضاح یک وزیر در دوره چهارم با دخالت شورای نگهبان به نتیجه نرسید. یک وزیر مجبور به استعفاء شد و استیضاح دو وزیر دیگر با دخالت رئیس مجلس مسکوت ماند. در دوره پنجم کار سه وزیر به استیضاح کشید. دو تن از آنها ستاره‌های دولت اصلاحات خاتمی بودند؛ وزیر کشور، عبدالله نوری، عزل شد و عطاءالله مهاجرانی، وزیر ارشاد، استعفاء داد. دوره ششم از این جهت نیز با، دست کم شش طرح استیضاح، رکوردشکن است که البته هیچ یک از این استیضاحها به مرحله اجرا نرسید. از جمله، و خاصه به علت دخالتهای رئیس مجلس.

در هر دوره تعدادی از وزرای پیشنهادی رئیس جمهور (یا نخست وزیر پیش از حذف این سمت در سال ۱۳۶۸) موفق به کسب رأی اعتماد از مجلس نشده‌اند. در دوره اول دو نخست وزیر که رؤسای جمهور وقت، ابوالحسن بنی‌صدر و بعد علی خامنه‌ای، به مجلس معرفی کرده بودند، و دیگر بار شش نامزد وزارت چنین سرنوشتی پیدا کردند. در دوره‌های دوم و سوم و چهارم به ترتیب ۸، ۳، ۷ نامزد وزارت رأی اعتماد نگرفتند. وزرای پیشنهادی خاتمی در دو دوره پنجم و ششم با مخالفتی جدی روبرو نشدند. به علت آن بعداً اشاره خواهد شد.

پرسشها، تذکرات، استیضاحها و دادن رأی منفی به وزرا یا نامزدهای وزارت پیش از آنکه نشان از اعتبار مجلس در نظام جمهوری اسلامی داشته باشد حکایت از مبارزه قدرت بین جناحها، گروهها و اشخاصی می‌کند که از مواضع مختلف رسمی و غیررسمی بر مجلس حاکم هستند. مجلس تنها یکی از این مواضع است، ولی نه مهمترین آنها. این واقعیت موجب می‌شود که گرایش و ترکیب اعضای دولت همیشه با آنچه در این دو مورد در میان اکثریت اعضای مجلس وجود دارد همخوانی نداشته باشد. در طول صدارت خمینی بر حکومت حرف آخر در ترکیب هیئت دولت را به رغم همه مخالفتها او می‌زد. دولت میرحسین موسوی با همه مخالفتی که جناح راست مجلس با او داشت به سبب حمایت خمینی پا برجا بود. خمینی با وجود آگاهی

بر ضعف این دولت به خاطر وضعیت جنگی حاکم بر کشور صلاح را در حفظ او می‌دید و به نمایندگان دستور ابراز تمایل به او می‌داد. ۹۹ نماینده‌ای که در سال ۱۳۶۴ به بهانه ارشادی بودن حکم خمینی به دولت موسوی رأی مخالف یا سفید دادند تا سالها بعد در معرض اتهام به مخالفت با حکم ولی فقیه قرار داشتند و از افشای نام خود احتراز می‌کردند<sup>۳۵</sup>. در دوره سوم پس از درگذشت خمینی ترکیب هیئت دولت با گرایش سیاسی اکثریت مجلس مطابقت نداشت. اکثریت «چپگرا»ی این مجلس به ملاحظه تقسیم قدرت در بیرون از مجلس به بسیاری از لوایح دولت رأی موافق می‌دادند. همین عامل بود که سهم آنها در مجلس بعد از به اقلیت رساند. خاتمی که اکثر وزرای دولت خود در مجلس پنجم را تا حدی با توجه به اکثریت «محافظه‌کار» در این مجلس از میان کارگزاران «محافظه‌کار» حکومت انتخاب کرد، این ترکیب را در مجلس اصلاح‌طلبان دوره بعد هم حفظ کرد، ولی اینبار دیگر تنها به ملاحظه قدرت رهبر بود و هم‌پیمانان او در بیرون از مجلس.

مجلس گاه می‌تواند با مخالفت با لوایح دولت و یا با ارائه و تصویب طرحهای قانونی ابراز قدرت بکند. مجلس در هر دوره تعدادی از لوایح دولت را رد کرده یا در آنها، پیش از تصویب، تغییراتی کم و بیش مهم وارد ساخته است. تعداد لوایح رد شده در دوره‌های اول تا سوم به ترتیب ۴۴، ۱۹ و ۲۶ مورد بود. طی ۳۴ ماه اول عمر مجلس دوره چهارم این تعداد به ۲۱ لایحه رسید (س. عبدی، ۷۴/۱۲/۱۵). مجلس پنجم از میان ۸۳ لایحه‌ای که از جانب دولت خاتمی دریافت کرد ۷۴ مورد را تصویب کرد (بهار، ناصری، ۷۹/۳/۹). این تعداد در مجلس دوره ششم تا آخر خرداد ۱۳۸۲ به ۱۱ فقره رسید (ت. مجلس، ۸۲/۵/۳۵). البته باید توجه داشت که در همه دوره‌ها تعداد طرحهای قانونی که قادر به کسب موافقت اکثریت نمایندگان نشده، کمتر از لوایح رد شده نبوده است. تعداد آنها در دوره‌های نامبرده به ترتیب ۲۲، ۵۲، ۱۰۲، ۲۸، ۳۸ و ۵۵ بوده است. این واقعیت مبین اختلاف نظر شخصی و جناحی در میان اعضای مجلس است که به نوبه خود تا حد زیادی اختلاف در سطح وسیعتر حکومت را نیز منعکس می‌کند. تعداد طرحها و نسبت آنها با تعداد لوایح در هر دوره تا اندازه‌ای نماینده تمایل مجلس به ابراز استقلال در مقابل دولت است. یک عامل مهمتر در افزایش تعداد طرحها کوشش اقلیت مجلس برای اظهار وجود در مقابل دولت و اکثریت مجلس است. در این حالت اکثریت مجلس در مقابل طرحهای متعددی که اقلیت پیشنهاد می‌کند می‌ایستد و آنها را رد می‌کند. مجلس در دوره‌های اول و دوم به ترتیب ۷ و ۲ بار دست به تصویب طرحهایی زد که دولت را موظف به ارائه لوایح مطلوب مجلس می‌کرد. اما شورای نگهبان پس از آنکه مجلس طرح الزام دولت جهت ارائه لایحه تضمین خرید محصولات کشاورزی را تصویب کرد به مقابله با مجلس پرداخت و با استناد بر اصل ۷۴ قانون اساسی اختیار اینگونه اقدامات را از آن سلب کرد<sup>۳۶</sup>.

اختیار دیگر مجلس در ارتباط با دولت، حق نظارت بر مصوبات و آئیننامه‌های دولت است. شورای بازنگری قانون اساسی با افزودن جملاتی به اصل ۱۳۸ قانون اساسی دولت را موظف نمود که تصویب نامه‌ها و آئیننامه‌های خود را «ضمن ابلاغ برای اجرا، به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی برساند تا در صورتی که آنها را بر خلاف قوانین بیابد با ذکر دلیل برای تجدید



نظر به هیئت وزیران بفرستد.» افزایش این جمله‌ها به اصل مزبور نتیجه کوششهای مجلس در این جهت بود. این کوششها در سال ۱۳۶۶ صورت قانونی نیز پیدا کرده بود (قوانین، ۱۳۶۸، ۵۸۷). دوسال بعد طرح قانونی دیگری با همین مضمون، ولی با هماهنگی بیشتر با مصوبه شورای بازنگری به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسید (قوانین، ۱۳۶۸، ۷۱۱). این مصوبات به خاطر جلوگیری از تدوین مصوبات و آئیننامه‌ها توسط اجزای دولت بود که گاه به نوعی از محدوده قانون مربوط به آنها فراتر می‌رفت. دولت با این عمل در مضمون مصوبات قوه قانونگذاری تصرف می‌کرد و آنها را به میل خود تغییر می‌داد. مجید انصاری در مذاکرات مجلس درباره یکی از طرحهای پیشگیرنده این عمل گفت:

کراراً دیده می‌شود که در هیئت دولت یا در کمیسیونهای ذیربط در هیئت دولت، آئیننامه‌های اجرائی به گونه‌ای تصویب می‌شود که عملاً خلاف قانون مصوب مجلس است و بعضاً مشاهده می‌شود موضوعی در مجلس رأی نمی‌آورد، اما در آئیننامه اجرائی به گونه‌ای تفسیر و تبیین می‌شود که همان موضوع رأی نیاورده در مجلس به اجرا در می‌آید (شورا، ۶۸/۱۰/۲۶).

قانون اساسی به مجلس «حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور» را داده است. اما استفاده مجلس از این حق، چنانچه خود مجلس در پی آن باشد، اغلب با موانعی برخورد می‌کند که مجلس قدرت رفع آن را ندارد. در نتیجه تحقیقها و تفحصها بیشتر موقعی به مرحله اجراء و گزارش می‌رسد که قدرتهای خارج از مجلس راه دادن به آنرا را به صلاح خود بدانند و یا موقعی که منازعه بین این قدرتها موجبات اجرا را فراهم کرده باشد. البته اجرای تفحص و ارائه گزارش آن به مجلس هنوز به هیچوجه به معنی استنتاج عملی از آن نیست. نتیجه باز هم بستگی به موازنه قدرتها و تنازع بین آنها دارد. این واقعیت در ادوار مختلف مجلس موجب شکایات مکرر از جانب برخی از مجلسیان بوده است. در سال ۱۳۶۶ علی محمد غریبانی، نماینده مجلس شکایت از آن داشت که به نامه‌هایی که مجلس جهت تفحص به دستگاههای حکومتی می‌فرستد حتی پاسخ هم نمی‌دهند (شورا، ۶۶/۴۴/۱۴: ۱۹). هادی خامنه‌ای در شورای بازنگری قانون اساسی سیستم کنترل مجلس بر روی دولت را «اسمی» خواند و گفت علت این نقص محرومیت مجلس از ابزار کنترل است (بازنگری، ۱: ۲۸۷). اللهیاری، رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس به این نتیجه رسید که «مجلس از بُعد نظارتی عملکرد خوبی نداشته است». نایب رئیس همین کمیسیون با او همصدا شد و اعلام کرد که بازوهای نظارتی مجلس عملاً راه به جایی نمی‌برند. در این فضا مجلس در هر دوره مواردی از تخلفات را برای تفحص برگزیده و کار آنرا گاه تا مرحله قرائت برگزیده‌ای از گزارش آن در جلسات علنی پیش برده است. مهمترین تفحصات مجلس ششم، که شاید فعالترین مجالس جمهوری اسلامی در اینمورد باشد، تفحص در کار سازمان صدا و سیما بوده است که تا مرحله قرائت گزارش افشاگرانه آن در مجلس نیز رسید. تفحص در کار این سازمان از اینرو اهمیت ویژه داشت که سازمانی در ردیف نهادهای زیر نظر رهبری است. اجازه تفحص در کار آن منوط به اذن رهبری بود و او این اجازه را داد. برخی از تخلفات صدا و سیما افشا شد. معلوم شد که بار مالی این تخلفات تنها در پنج مورد از ۲۰۰

مورد بالغ بر ۵۲۵ میلیارد تومان می‌باشد (ت. مجلس، ۸۲/۲/۲). ولی آنگاه که نوبت به رسیدگی به این تخلفات در قوه قضائیه رسید، قضیه مسکوت ماند<sup>۳۷</sup>.

در ارزیابی حق تحقیق و تفحص مجلس، به محدودیت عملی مجلس در برخی از حوزه‌های سیاست هم باید توجه داشت. از جمله در حوزه سیاست خارجی، که دیدیم در انحصار رهبر و شورای عالی امنیت ملی است. کوششهایی که گاه مجلسهای قبلی برای ورود به این مناطق ممنوعه می‌کردند یا با بی‌اعتنائی روبرو می‌شد و یا حتی به توبیخ و پوزش می‌انجامید. پیش از این به ماجرای ورود یک هیئت نمایندگی آمریکائی به ریاست مک فارلین به ایران، تقاضای کسب اطلاع از چگونگی این واقعه توسط چند نماینده و واکنش خشمگینانه رهبر اشاره شد. اصل دیگری از قانون اساسی که مجلس را مختار بر نظارت بر کار قوای سه‌گانه می‌کند اصل ۹۰ است. مطابق این اصل:

*هرکس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد می‌تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه و یا قوه قضائیه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در موردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند.*

مجلس اول برای اجرای این اصل، کمیسیونی با همین نام تشکیل داد و طرحی را در تاریخ ۵۹/۱۱/۱ به تصویب رساند که همه مسئولین را مکلف به پاسخگویی به سئوالات آن می‌کرد. پاسخ می‌بایستی قانع‌کننده بوده و در اسرع وقت داده می‌شد (مجلس، ۱۳۶۶: ۹). ولی از آنجا که مسئولان در عمل از ارائه «پاسخ کافی» امتناع می‌کردند مجلس دوم در تاریخ ۶۴/۲/۵ طرح دیگری را تصویب کرد که خودداری از پاسخ را جرم می‌خواند و متخلف را به مجازات حبس از سه ماه تا یک سال و انفصال از خدمت دولت از شش ماه تا یک سال تهدید می‌نمود. علاوه بر این، محاکم صالح قضائی موظف می‌شدند به اینگونه جرایم به صورت فوق‌العاده و خارج از نوبت رسیدگی و بلافاصله پس از اثبات جرم و صدور حکم، اعمال مجازات نمایند (مجلس، ۱۳۶۹، ۱۵۰ و...). ولی از آنجا که این قانون هنوز جای امتناع برای مسئولان باقی می‌گذاشت در تاریخ ۶۵/۸/۲۵ طرح دیگری به تصویب مجلس رسید که اختیارات کمیسیون اصل ۹۰ برای کسب اطلاع از مسئولان را گسترده‌تر می‌کرد (همانجا، ۳۴۲ و).

با همه اینها امتناع مسئولان از دادن پاسخ به سئوالات کمیسیون ادامه یافت و این امر موضوع یک کشمکش مستمر بین کمیسیون و مجلس شد. این واقعیت اسدالله بیات، نماینده مجلس، را وادار کرد که در شورای بازنگری قانون اساسی، نظارت مجلس بر اساس اصل ۹۰ را «بیرنگ و بی‌خاصیت» بخواند (بازنگری، ۱: ۲۶۶).

این بیرنگی و بی‌خاصیتی تا حد زیادی وابسته به مناسبات بین مجلس و قوای دیگر است. پیگیری شکایات توسط کمیسیون اصل ۹۰ بستگی به اراده، قدرت و عزم قوه قضائی دارد. عامل مؤثر دیگر اعتقاد نمایندگان به رأی و حقوق مردم است. هرچه این اعتقاد قویتر باشد توجه به شکایات آنها هم بیشتر می‌شود و اصرار بر پاسخگویی مسئولان مؤکدتر. در یک مرور بر

مجلسهای گذشته می‌توان به این نتیجه رسید که هیچیک از آنها به اندازه مجلس ششم و کمیسیون اصل ۹۰ در رسیدگی به شکایات مردم و پاسخ‌طلبی از مسئولان جدی نبوده است. اکثریت اصلاح‌طلب این مجلس، چه به علت فشار سنگین و دائمی قوه قضائی بر اعضای آن، و چه به علت توجه نسبتاً بیشتر آنها به رأی و حقوق مردم، از ابتدا نیروی قابل توجهی را صرف رسیدگی به شکایات کرد. کمیسیون اصل ۹۰ پیش‌تاز این پیکار بود. اما برخی کمیسیونهای دیگر، مانند کمیسیون امنیت و سیاست خارجی نیز در این جهت فعال و کوشا بودند. علاوه بر این کمیسیونها، باید کمیته‌ها و کمیسیونهای مشترکی را هم اضافه کرد که به مناسبتهای مختلف برای رسیدگی به تجاوزات قوه قضائی به حقوق مردم تشکیل می‌شدند. شکایتهای پرشمار بودند. تعداد آنها تنها در سال ۱۳۸۰ به ۸۷۷۵ مورد رسیده بود (۸۱/۱/۱۸). شکایتهای اغلب از قوه قضائی بود، و اکثر شاکیان افراد و یا خانواده‌های افرادی بودند که به مناسبتهای گوناگون در معرض تجاوزات مستمر دادستانها، قاضیان و مجریان احکام این قوه حکومتی قرار داشتند. اکثر شاکیان از بین فعالان و رهبران جنبش دانشجویی، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، روحانیان و پیشقدمان نیروهای مخالف حکومت و دولت بودند. با اینهمه در این دوره هم شکایتهای و پیگیریهای مجلس به جایی نمی‌رسید. قوه قضائی پشت خود را گرم می‌دید و وقتی به پاسخ طلبیهای مجلس نمی‌گذارد. اگر هم گاهی مسئولی پاسخی به سئوالات مجلس می‌داد باز از سر امتناع و حتی حرمت‌شکنی بود. یکی از اقدامات مجلسیان در این دوره رسیدگی به امور زندانها، ملاقات با زندانیان سیاسی و کوشش در جهت تعطیل بازداشتگاههای غیررسمی بود. جدیت برخی از نمایندگان در دست‌یازیدن به اینگونه اقدامات گاه باعث می‌شد که آنها خود نیز مشمول نقض حقوق از طرف قوه قضائی بشوند، به دادگاه احضارشان بکنند، به مجازاتی محکومشان بسازند که اجرای آن را به روزی که دیگر نماینده نخواهند بود حواله دهند. موضوع دیگری که باید در ارتباط با نقش مجلس مورد ملاحظه قرار بگیرد بی‌اعتنائی به قوانین مصوب در سطوح مختلف حکومت، از بالاترین سطوح تا پائینترین سطح آنست. شکایت نمایندگان از این واقعیت در هیچ دوره‌ای کم نشده است. قانون‌گریزی در سطح حکومت آنچنان متداول بوده است که خاتمی استقرار قانونگرایی را جزو اولویتهای اولین برنامه اصلاحاتی خود قرار داد. البته از آن پس قانونگریزان تجاوزات خود به قانون را به نام قانون انجام می‌دهند. برای این کار، چنانچه لازم ببینند، از انبان قوانین گذشته ماده‌ای بیرون می‌کشند و با تفسیری دلخواه هر آنچه می‌خواهند به نام آن قانون مرتکب می‌شوند. نمونه آن توسل قاضیان به قانون اقدامات تأمینی است، قانونی که در سال ۱۳۳۹ برای جلوگیری از ارتکاب به جنحه و جنایت اشرار تصویب شد، و اکنون آنرا برای سرکوب مطبوعات به کار می‌برند<sup>۳۸</sup>. اگر در گذشته قانونگریزی از خوی جامعه‌ستیزی و خودکامگی حاکمان و زیردستان آنان تغذیه می‌شد حالا دیگر آنرا به نام دین و انقلاب نیز مشروع می‌کنند. می‌گویند آرمانها و اهداف انقلاب مهمتر از قانون است<sup>۳۹</sup> و یا قانون خدا اهم بر قوانین بشری است.

با همه محدودیتی که قانونی و غیرقانونی بر اختیارات قانونگذارانه مجلس وارد کرده‌اند تمجیدی که گاه از اهمیت این نهاد می‌شود ریاکارانه جلوه می‌کند. این حرفها که بیشتر بر زبان

رهبر سابق حکومت جاری می‌شد، مثل اینکه «مجلس شورای اسلامی تنها مرکزی است که تمام قوا باید تابع آن باشند». «مجلس مبداء همه چیزهایی است که در کشور واقع می‌شود». «مجلس محترم شورای اسلامی در رأس همه نهادهاست»<sup>۴۰</sup>. بیشتر برای دلخوش کردن نمایندگان و یا تشویق مردم به شرکت در انتخابات بوده است. یک علت دیگر برای گفتارهایی اینچنینی موقعیت گوینده آن در دستگاه حکومتی است. مثلاً زمانی که هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست مجلس می‌نشست سخن از اهمیت آن می‌گفت و شکوه از تحقیری می‌کرد که شورای نگهبان بر آن روا می‌داشت، ولی از آنگاه که هم او بر کرسی صدارت مجمع تشخیص تکیه می‌زند شکایاتش به جهت دیگری می‌رود. این سخنان ارتباط مسقیمی نیز با گرایشهای سیاسی اکثریت نمایندگان هر دوره دارد. آزمان که رفسنجانی ستایشگر مجلس بود اکثریت نمایندگان آنچنان با او بدقلقی نمی‌کردند که نمایندگان مجلس ششم.

محدود کردن حق قانونگذاری مجلس از اعتقاد فقهای ولایی و اختصاص حق قانونگذاری به خدا و نمایندگان او ریشه می‌گیرد، پیامبر، امامان و فقها دارد. خمینی در انطباق با این اعتقاد در کتاب حکومت اسلامی خود کار ویژه مجلس را محدود به برنامه‌ریزی کرده بود. او در یکی از سخنانش خطاب به نمایندگان، مجلس را «یک مجلس مشورتی» خواند (ک. ۶۴/۷/۲۵). بسیاری از نمایندگان در مجلس خبرگان قانون اساسی خواهان تصریح محدودیت کار ویژه مجلس به همین معنا بودند. (دو نمونه از این موضعگیری را در فصل آخر بخش اول از زبان جلال‌الدین فارسی و ربانی املشی نقل کردیم). اما واقعیت اینست که مجلس جمهوری اسلامی مرجع مشورت هم نیست. طرف مشورت زمامداران این نظام، نزدیکان آنها و مجامع غیررسمی نزدیک به خودشان هستند، و یا نهاد رسمی شده‌ای چون مجمع تشخیص مصلحت نظام. سهم مجلس در هر یک از این مجامع یا نهادها، یا به سبب عضویت رسمی رئیس مجلس در آنهاست و یا به علت نفوذ شخصی او در نظام.

اما مشورت در درون مجلس کاری دائمی است، مشورتی است پیرامون آنچه مجلس واقعاً انجام می‌دهد، یعنی شرکت در تدوین متون قانونی، که به زبان رسمی کاری کارشناسانه است. اما کارشناسی هم، دست‌کم در آن بخش که به تدوین لوایح می‌انجامد بیشتر در وزارتخانه‌ها صورت می‌گیرد. مجلسیان در تدوین طرحهاست که فرصت بیشتری در نمایش توان کارشناسانه خود پیدا می‌کنند. وفور طرحهای رد شده در خود مجلس گاه به علت ضعف مجلس در انجام این کار است. رویکرد مجلس به سازماندهی پژوهش در موضوعات مربوط به محتوای طرحها گویا کمک چندانی به افزایش سطح کارشناسی آن نکرده است. به قول شهباز خانی، نایب رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، کار پژوهشها ناچیز و محدود به همان مطالبی است که از دولت دریافت می‌کند (ت. مجلس، ۸۲/۲/۱۰). صرفنظر از میزان توان کارشناسانه مجلس، شرکت در تغییر لوایح و به ویژه تدوین طرحهای قانونی، اختیاری است که به نمایندگان امکان می‌دهد مقاصد قانونگذارانه خود را ابراز کنند. آنها می‌توانند با استفاده از این اختیار، از طریق پیشنهاد طرحهای قانونی و یا اصلاح و تغییر لوایح، صاحبان قدرت و مردم را از اصلاحاتی آگاه کنند که در صورت موافقت شورای نگهبان اعتبار قانونی می‌یابد و آماده اجرا

می‌شود. اکثریت نمایندگان مجلس ششم برای استفاده از این امکان بسیار کوشش کردند. مصوبات آنها در زمینه تعیین جرم سیاسی، اصلاح قانون انتخابات، تبیین اختیارات رئیس جمهور، حقوق کودک، منع شکنجه، عضویت ایران در کنوانسیون منع تبعیض زنان، اصلاح قانون صدا و سیما، اصلاح قانون گزینش، اصلاح قانون شوراها، و منع ورود نیروهای نظامی به درون دانشگاهها از اهم این کوششهاست. امکان دیگری که مجلس به نمایندگان می‌دهد استفاده از تریبون مجلس برای ابراز نظریاتشان در نطقهای قبل از دستور و در فرصت مذاکره درباره لوایح و طرحهاست. نوشتن نامه‌های سرگشاده به رهبر و یا مراجع دیگر نیز از جمله وسایل دیگری بوده است که به خصوص نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم برای ابراز نظریات خود به کار برده‌اند. استفاده از این فرصتها در شرایط ممنوعیت بیان عقیده می‌تواند غنیمت قابل توجهی باشد.

یکی از امکانات موهومی که در مجلس ششم موضوع بررسی قرار گرفت و به تصویب طرح «راهکارهای انجام همه‌پرسی» به صورت یک تبصره الحاقی به آئیننامه داخلی مجلس منجر شد، استفاده از اصل ۵۹ قانون اساسی بود. این اصل به طور مجازی به مجلس اجازه می‌دهد که «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» «از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم» اعمال قدرت بکند. شرط اول استفاده از این امکان تصویب درخواست مراجعه به آرای عمومی توسط دو سوم مجموع نمایندگان مجلس است. در حالیکه این شرط به تنهایی کفایت تا مراجعه به آرای عمومی دشوار شود، دو شرط دیگر هم هست که بر مشکلات اینکار می‌افزاید. یکی لزوم صدور فرمان همه‌پرسی توسط رهبر طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی است، و دیگری موافقت شورای نگهبان، طبق اصل ۴ و ۹۴ قانون اساسی. بنابراین رد شدن این مصوبه مجلس توسط شورای نگهبان از جمله بدیهیات بود و چنین هم شد. با این وجود نمایندگان اصلاح طلب مدتی به استفاده از این امکان امید بستند، امیدی که به اقدامی بیش از تصویب طرح مذکور نینجامید. فایده گفتگو در این باره تنها آن بود که همه‌پرسی موضوع صحبت عام در بیرون و درون مجلس شد و به شعار مخالفان دولت و حکومت تبدیل گردید.

محدودیت مجلس در حوزه قانونگذاری و حوزه‌های دیگر تصمیم‌گیری، تهدیدها و تحقیرهایی که به صورت مکرر بر نمایندگان وارد می‌شود گاه برخی از آنها را وا می‌دارد که مایوسانه سخن از بیهودگی مجلس بگویند و شکوه از بی‌اثری حضور خود در این ساحت سیاست بنمایند. از جمله اسدالله بیات، نایب رئیس مجلس سوم، بود که در همان زمان مجلس را «بیچاره»، «بیکار» و «بی‌خاصیت» خواند. مایه دلخوشی او دیگر تنها آن بود که مجلس می‌تواند در طرح لایحه بودجه «دق دل خودش را پیاده کند» (بازنگری، ۱، ۲۲۶). واقعیت اینست که دق دل مجلس در این مورد هم، اگر به تصویب شورای نگهبان نمی‌رسید، به منشاء خود باز می‌گشت. نظیر این سخنان را در دوره‌های قبل و بعد از دوره مذکور هم می‌توان شاهد بود. محمد دادفر، نماینده دوره ششم اظهار تأسف از آن کرد که مجلس در کار قانونگذاری و امر سیاستگذاری و برنامه‌ریزی حضور ندارد (ت. / ایران / امروز، ۸۲/۲/۱۶). پیش از او همکارش، احمد پور نجاتی گفته بود که «مجلس ششم در شرایطی نفسگیر و فرساینده به سر

می‌برد. (ی. ۸۰/۱۰/۹). اینها همه در حالیست که جناح «محافظه‌کار» به این مقدار از فشار و تضییق هم رضایت نمی‌دهد. در میان متعلقان به این جناح کم نیستند قدرتمندانی که مجلس را از دیدگاه خود بی‌هوده و مزاحم می‌دانند و صلاح خویش را در انحلال آن می‌جویند<sup>۴۱</sup>. شکل حکومت مطلوب آنها، اگر مجلسی با آن سازگار باشد، شورائی از منتصبان ولی فقیه است.

### تحدید کار رئیس جمهور

رئیس جمهور یکی دیگر از ارکان انتخابی حکومت در جمهوری اسلامی است. ولی شرایط انتخاب و حدود اختیارات او در قانون اساسی اجازه نمی‌دهد که او واقعاً نماینده اراده مردم در تعیین سیاست باشد، به ویژه وقتی که از قدرت شخصی در درون حاکمیت هم برخوردار نباشد. شرایط انتخاب رئیس جمهور اکثریت عظیم مردم را از حق انتخاب شدن محروم می‌کند. اصل ۱۱۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد که «رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی [...] و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور» انتخاب گردد. این شرط حق انتخاب شدن را نه تنها از نیمی از مردم، یعنی زنان سلب می‌کند، بلکه حق همه معتقدان به مذاهب، ادیان و باورهای دیگر را نیز زیر پا می‌گذارد<sup>۴۲</sup>. شرط دیگری که در عمل بر شرط مزبور اضافه شده است قبول ولایت مطلقه فقیه و اطاعت از رهبر است. این همان شرطی است که شورای نگهبان آن را معیار تشخیص صلاحیت داوطلبان شرکت در انتخابات رئیس جمهور می‌سازد و به کمک آن از حضور اکثریت آنها در فهرست نامزدان جلوگیری می‌کند. جدول زیر تعداد محروم شدگان در هر نوبت انتخاب رئیس جمهور را نشان می‌دهد:

سال	داوطلبان	قبول شدگان
۱۳۵۸	۱۲۴	۸
۱۳۶۰	۷۱	۴
۱۳۶۰	۴۵	۴
۱۳۶۴	۵۰	۳
۱۳۶۸	۸۰	۲
۱۳۷۲	۱۲۸	۴
۱۳۷۶	۲۳۸	۴
۱۳۸۰	۸۱۴	۱۰

مآخذ: روزنامه‌ها

انتخاب رئیس جمهور توسط مردم هنوز به معنی رسمیت یافتن مقام او نیست. زیرا طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی تنفیذ مقام او پس از آن صورت می‌گیرد که رهبر «حکم ریاست جمهوری» را «پس از انتخاب مردم» امضاء کند. علاوه بر این رهبر طبق همان اصل حق دارد رئیس جمهور را عزل کند. این که حفظ مقام ریاست جمهوری تا چه اندازه مشروط به اطاعت از رهبر است و امتناع از اطاعت موجب عزل می‌شود را بنی‌صدر، نخستین رئیس جمهور نظام، در

اواخر خرداد ۱۳۶۰ تجربه کرد. اینکه او رأی بیش از ۷۵ در صد شرکت کنندگان در انتخابات را به دست آورده بود، مانع کنارگذاشتن او نشد. به عزل خاتمی هم خیلی کسان در جناح «محافظه‌کار» می‌اندیشیدند<sup>۴۳</sup> و در صورت لزوم این فکر را مجری می‌ساختند. گرچه خاتمی بارها رهبر را مبنا و محور جامعه و نظام خوانده<sup>۴۴</sup> و با او جز به مدارا رفتاری نداشته است اما توجه او به اصلاحات سرچشمه مخالفت محافظه‌کاران است.

اما اختیارات رئیس‌جمهور رسماً نیز بسیار محدود است. با اینکه قانون اساسی او را لقب رئیس‌جمهور داده و با این عمل موجب شبهه ریاست او بر قوه اجرائی کشور شده است، با اینحال در آن بخش از امور اجرائی که قانون اساسی «مستقیماً بر عهده رهبری گذارده» است (اصل ۶۰) اجازه دخالت به او نداده است. او فقط «پس از مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور» است. حالا کفایت فهرست اختیارات رهبر در بخش قوه اجرائی را به یاد آوریم تا بدانیم که از اختیارات این قوه حتی در نص قانون اساسی هم بهره چندانی نصیب رئیس‌جمهور نشده است. تأکید بر نص لازم است، زیرا اختیارات رئیس‌جمهور در عمل، چنانچه صاحب قدرت شخصی در نظام نباشد، از اینهم محدودتر است. برین واقعیت ترکیب هیئت وزرای خاتمی شهادت می‌دهد. او نه تنها در آن زمان که اکثریت مجلس پنجم مخالف او بود، بلکه حتی در دوره مجلس ششم هم به‌رغم اکثریت اصلاح‌طلب آن ناچار بود در انتخاب وزرایش میل رهبر را مراعات کند و کسانی را به عضویت این جمع در آورد که به قول غلام حیدربای، نماینده مجلس، در مبارزه انتخاباتی صراحتاً از رقیب او حمایت کرده بودند (س، ۷۶/۵/۲۲). بهای این کار، به قول علی مزروعی، عدول از برخی شعارهای اصلاحاتی بود (همانجا). بهزاد نبوی در بیان علت قبول این خسران گفت نظر خاتمی در تعیین دولت همواره «بر این بوده است که انتخاب افراد مخالف نظر مقام رهبری نباشد» (س، ۷۶/۵/۲۹). به همین علت در ترکیب دولت در دور دوم ریاست جمهوری خاتمی نیز تغییر عمده‌ای صورت نگرفت. پیش از آن دو تن از وزرای هم‌نظر با رئیس‌جمهور یکی توسط مجلس پنجم عزل شده و دیگری، به میل رهبر، استعفاء داده بود. ثبات کابینه نشان داد که رئیس‌جمهور حتی در آن زمان که از حمایت اکثریت اعضای مجلس هم برخوردار بود باز اختیار و آزادی عمل، طوری که مناسب با برنامه و سیاست او باشد، نداشت.

رئیس‌جمهور طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی در عین حال مسئول اجرای این قانون است. او طبق اصل ۱۲۰ سوگند می‌خورد که پاسدار قانون اساسی باشد. اما اعمال این مسئولیت نیاز به اختیارات و مقدماتی دارد که خارج از دسترس رئیس‌جمهور است. شرط نخست که تدوین و تصویب قانونی مناسب با این مسئولیت باشد تازه در قالب «قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری اسلامی ایران» و تصویب آن در آبان (مجلس) و آذر (شورای نگهبان) سال ۱۳۶۵ تأمین شد. این قانون اعلام می‌کند که رئیس‌جمهور از «طریق نظارت، کسب اطلاع، بازرسی، پیگیری، بررسی و اقدامات لازم مسئول اجرای قانون اساسی می‌باشد» (ماده ۱۳). او می‌تواند «در صورت توقف یا عدم اجرای اصلی از اصول قانون اساسی [...] به نحو مقتضی اقدام» نماید. منظور از «اقدام مقتضی» مطلع کردن بالاترین مقام مسئول مربوطه و

درخواست توضیح علت توقف یا عدم اجرا از او، و ارسال پروندهٔ مربوطه به «مرجع صالح» است. پرونده در صورتی که تخلف به وزراء مربوط باشد به مجلس می‌رود (مادهٔ ۱۴). رئیس جمهور اجازه دارد به قوای سه گانهٔ کشور تذکر و اخطار بدهد (مادهٔ ۱۵، قوانین، ۱۳۶۵، ۳۹۴ و...). مشکل این قانون آنست که نه تعریفی از مرجع صالح می‌کند و نه معلوم می‌سازد که مجلس و یا مرجع صالح باید به چه صورت و با چه وسیله مانع از ادامهٔ تخلف بشوند. بدین ترتیب قانون قابلیت اجرایی ندارد. تخلف مانند سالهای پیش از تصویب این قانون صورت می‌گرفت و به هیچ مکفاتی نمی‌انجامید. به ندرت اتفاق می‌افتاد که رئیس جمهور به مناسبت تخلفی از قانون اساسی به مسئولی تذکری داده باشد. تنها در مجلس پنجم بود که اقلیت اعضای آن به فکر چارهٔ این درد افتادند و دست به تدوین طرحی قانونی زدند که نظر بر تشکیل یک دادگاه عالی صیانت از قانون اساسی داشت. مطابق این طرح اعضای دادگاه توسط رئیس قوه قضائیه و با موافقت رهبر تعیین می‌شدند. هر شخص حقیقی یا حقوقی می‌توانست شکایت نزد این دادگاه ببرد. متخلفان به مجازات حبس محکوم می‌شدند. به در خواست تجدید نظر در حکم دادگاه، یک هیئت عالی تجدید نظر رسیدگی می‌کرد (س. ۷۴/۵/۴).

می‌بینیم که این طرح تکلیف رئیس جمهور را، جز آن که او هم می‌بایست عضو هیئت عالی تجدید نظر باشد، روشن نمی‌کرد. طرح به قوهٔ قضائی رفت (س. ۷۷/۱/۲۲) و در آنجا در فراموشی ماند تا نوبت ریاست جمهوری به خاتمی رسید. او با تشکیل یک «هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی» در همان سال اول ریاست خود قصد داشت با جدیت ایفای تکلیف مزبور را دنبال کند و این اقدام او از همان ابتدای کار با مخالفت انحصارگرایان حکومت، به ویژه قوهٔ قضائی، روبرو شد. از جمله این که رئیس این قوه، آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی، منکر حق رئیس جمهور بر نظارت بر حسن اجرای قانون اساسی شد و مدعی آن حق برای دستگاه زیر فرمان خود گردید. او در پاسخ سخنرانی خاتمی به مناسبت گزارش سالانهٔ هیئت پیگیری، خبر از قصد تشکیل دادگاه قانون اساسی در قوهٔ قضائی را داد، دادگاهی که باید بر اساس تجدید نظر در طرح فوق‌الذکر تشکیل می‌شد (ت. /بیران/ امروز، ۶ و ۷/۹/۷۹). در این میان هیئت پیگیری به کار خود ادامه می‌داد و گزارش کم و بیش کوتاه کار خود را هر سال به اطلاع عموم می‌رساند. در گزارش سال ۸۱ سخن از هزار صفحه مکاتبه می‌رود که این هیئت در اجرای وظایف خود با مسئولان موارد خلاف، و بیش از همه با قوهٔ قضائی، داشته است (س. ۱۵ و ۱۶/۱۰/۸۱).

اما هیئت پیگیری کاری جز تذکر و طلب پاسخ نمی‌توانست بکند. از تذکراتش نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد و مطالباتش گاه حتی بی‌پاسخ می‌ماند. چارهٔ این نقص را رئیس جمهور در تدوین «لایحهٔ اصلاح قانون اختیارات ریاست جمهوری» دید. لایحه روز ۸۱/۶/۳۱ به مجلس رفت تا روند تبدیل شدن به قانون را طی کند. قصد از تدوین این لایحه اصلاح قانون مصوب ۱۳۶۵ بود در جهت ایجاد ضمانت اجرایی برای تشخیص خلاف و تذکرات و اخطارهای رئیس جمهور به متخلفان. لایحه به هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی مشروعیت قانونی می‌بخشید، کلیهٔ دستگاههای حکومتی را به همکاری با آن هیئت، دادن پاسخ به مکاتبات آن و



ارائه کلیه اسناد و مدارک درخواست شده توسط آن موظف می‌ساخت. لایحه رئیس جمهور را مجاز به دستور توقف تصمیمات و اقدامات مخالف با قانون اساسی و ارسال پرونده امر، در صورت عدم رفع تخلف، به مراجع صالح اداری و قضائی می‌کرد. رئیس جمهور می‌توانست در صورت تشخیص مغایرت تصمیمات قضائی با قانون اساسی نقض آن تصمیمات را از شعبه‌ای خاص در دیوانعالی کشور، (که بنا بود از قضات عالی‌رتبه و با حضور سه حقوقدان به انتخاب مجلس و سه حقوقدان به انتخاب هیئت وزیران تشکیل بشود)، در خواست کند. لایحه برای تخلف از قانون اساسی مجازات انفصال محدود یا دائم از خدمات دولتی را در نظر گرفته بود<sup>۴۵</sup>. این لایحه به مجلس رفت و در آنجا با تغییراتی در تاریخ ۸۲/۱/۱۹ تصویب شد. ولی همانطور که انتظار می‌رفت شورای نگهبان آن را مغایر با قانون اساسی خواند و رد کرد (ت. مجلس، ۸۲/۲/۲۰). «محافظه‌کاران» حتی تا آنجا پیش رفتند که منکر حق نظارت بر اجرای قانون اساسی برای رئیس جمهور شدند. بدین ترتیب آنچه برای او از این حق باقی مانده است چیزی نیست جز تذکر و اخطار، بی نتیجه و بی بهره<sup>۴۶</sup>.

کوتاهی قانونی دست رؤسای جمهور در امر ریاست بر قوه اجرائی و در نظارت بر اجرای قانون اساسی در آن زمان که او از تخلفات نسبت به قانون اساسی رنجی نمی‌بردند یا خود از جمله متخلفان بودند، و در آن زمان که رؤسای جمهور کمبود اختیارات قانونی خود را با زیاد بود قدرت شخصی در حکومت جبران می‌کردند موجب مشکل چندانی نمی‌شد. به ویژه تا وقتی که قصد مخالفت با جناح حاکم نمی‌کردند. پیش از خاتمی در بر روی این پاشنه می‌چرخید. رئیس جمهور صاحب قدرت خانگی بود، چندان که محدودیت اختیارات قانونی کمتر موجب ناراحتی او می‌شد. تخلف از قانون اساسی تنها هنگامی موجب رنجش می‌شد که لطمه به قدرت شخصی او می‌زد. او قدرت شخصی را از موقعیتش در شکل تکوین قدرت و تقسیم آن در جمهوری اسلامی به دست آورده بود و برای حفظ و توسعه آن وقعی به مرزهای قانون اساسی نمی‌گذاشت. انتخابات منشاء قدرت او نبود. قدرت او موجب ریاستش می‌شد. قانون انتخابات به این روند صورتی رسمی می‌داد. مشکل هنگامی پیش آمد که خاتمی، در مقام رئیس جمهور، دغدغه قانون اساسی پیدا کرد و در پی آن شد که بر اساس این قانون دست به اصلاحات بزند: بانی مردمسالاری دینی بشود، جامعه مدنی را پرورش بدهد و موجبات آزادی به معنی «فلاح» را فراهم بسازد<sup>۴۷</sup>. خاتمی در عمل دید که نه قانون اساسی به او اجازه اصلاحات می‌دهد و نه ترکیب واقعی قدرت در جمهوری اسلامی. یکی دست او را می‌بندد و دیگری سنگهایی آنچنان بزرگ در مقابل حرکت اصلاحاتی او می‌گذارد که موجد بن‌بست می‌شود.

#### تحدید حق انتخاب رهبر - مجلس خبرگان رهبری

اصول ۵ و اصل ۱۰۷ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ به صورتی که موافق سنت بود به مردم این امکان را می‌داد که به طور غیرمستقیم و به روال سنت در انتخاب رهبر تأثیر بگذارند. مطابق این دو اصل رهبر آن «فقیه عادل، با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر»ی بود که اکثریت مردم رهبری او را پذیرفته باشند. تنها در «صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین

اکثریتی» نبود خبرگان منتخب مردم رهبر یا شورای رهبری را از میان کسانی که دارای «صلاحیت مرجعیت و رهبری» بودند «تعیین و به مردم معرفی» می‌کردند. این دو اصل و همچنین اصل ۱۰۹ به این خاطر که مرجعیت را شرط احراز مقام رهبری قرار می‌داد رابطه‌ای بین نظر مردم و تعیین یا انتخاب رهبر ایجاد می‌کرد، زیرا که در سنت شیعی مرجعیت به آن فقیه‌ی تعلق می‌گیرد که مردم او را به این مقام بشناسند و از او تقلید کنند. این رابطه را در بازنگری قانون اساسی حذف کردند، به این شکل که اولاً انتخاب رهبر را به انحصار مجلس خبرگان رهبری در آوردند، و ثانیاً شرط مرجعیت را از شرایط صفات لازم برای احراز این مقام حذف کردند. علت اصلی، فقدان مرجعی بود که مقبول گردانندگان ولایت فقیه باشد. آیت‌الله منتظری مغضوب شده بود و مراجع دیگر نیز یا خود راضی به قبول چنین سمتی نبودند و یا ناتوان در کسب رضایت گردانندگان حکومت بودند. پس لازم شد که شرط مرجعیت را از شرایط احراز مقام ولایت حذف کنند و «صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» را به جای آن بگذارند. این شرط هم دست آنها را برای انتخاب رهبر جدید باز می‌کرد و هم ادامه انحصار مقام در دست فقها را ضمانت می‌نمود. در شورای بازنگری قانون اساسی در توجیه حذف شرط مرجعیت سخنها گفتند و دلیلها آوردند. ثقیل‌ترین آنها این بود که شرط مرجعیت در مبانی ولایت فقیه از ابتداء وجود نداشته است. گفته شد که خمینی خود در نامه‌ای که در تاریخ ۶۸/۱/۹ به آیت‌الله علی مشکینی، رئیس مجلس بازنگری نوشته بود متذکر این نکته شده و اعلام کرده بود که مجتهدان عادل نیز شایسته احراز مقام رهبری می‌باشند (ط، ۶۸/۳/۲۰).

این ادعا با چند واقعیت مغایرت دارد. اول این که خمینی خود به قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ بدون هیچ ایرادی رأی مثبت داده و بنابرین شرط مرجعیت مندرج در اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹ آن را قبول کرده بود. دوم این که در قانون و آئیننامه انتخابات مجلس خبرگان رهبری، مورخ ۵۹/۷/۱۰، صلاحیت تشخیص «افراد صالح برای مرجعیت و رهبری» از جمله شرایطی بود که نامزدان انتخاب به عضویت در این مجلس باید احراز می‌کردند (قوانین، ۱۳۵۹، ۹۲، ۵۴۲). سوم این که مجلس خبرگان قانون اساسی این شرط را بدون هیچ بحث پذیرفته بود (خبرگان، ۲، ۱۱۰۷). چهارم این که رفسنجانی در مجلس بازنگری قانون اساسی گفت او پیش از «همین اواخر» حرف جدائی رهبری از مرجعیت را هیچگاه از امام نشنیده بود<sup>۴۸</sup>. پنجم آن که خمینی خود در کتاب ولایت فقیه «افضلیت علمی» را که از صفات مرجعیت می‌باشد شرط احراز مقام حاکم شمرده بود (۱۳۶۱، ۵۲). مهمتر از همه اینها موقعیت مرجعیت در نظریه ولایت فقیه است. مرجعیت نتیجه منطقی نظریه‌ای است که مشروعیت انحصار حکومت به فقها را، بر دانش آنها بر شرع استوار می‌سازد. بر این اساس آن که اعلم است حق حاکمیت دارد. اعلمیت نیز شرط مرجعیت است. بر این نکته آن دسته از مفسران قانون اساسی و شارحان ولایت فقیه که به صف پیروان امام تعلق دارند شهادت می‌دهند<sup>۴۹</sup>.

به هر حال در شورای بازنگری مکتب چندانی روی تأکید پیشین و حذف پسین شرط مرجعیت نشد. مهمتر آن بود که در غیاب یک مرجع قابل اعتماد و دست‌آموز، برای حذف شرط

مرجعیت دلیلی بسازند. محمد یزدی با گفتن این که: «امامت [...] یک مسئله است فتوا دادن و بیان حکم‌الله کردن یک مسئله دیگر» بین مرجعیت در امور حکومتی و غیرحکومتی تفریق کرد (بازنگری، ۱، ۱۸۰). آیت‌الله مشکینی اضافه کرد که مرجعیت منوط به اعلی‌ت است، ولی رهبری دارای چنین شرطی نیست (بازنگری، ۱، ۱۸۶ و...). رفسنجانی اشاره کرد به اینکه «معمولاً مراجع در یک سنی به این موقعیت می‌رسند که دیگر آن [سن] با اداره کشور یک مقدار سازگار نیست». دلیل دیگر او این بود که رهبران باید قادر به صدور احکامی باشند که در مقام مرجع از آن می‌پرهیزند. مثال او حکم شطرنج و موسیقی و مالیاتها بود که در احکام خمینی قبل و بعد از رهبر شدن او تغییر کرد (بازنگری، ۱، ۱۹۶ و...).

البته جدائی بین مرجعیت و رهبری چندان بی‌خطر هم نبود. محمدی گیلانی متذکر این احتمال شد که روزی مرجع از رهبر نزد مردم مقبولتر باشد، بین این دو اختلاف افتد و مردم «گرایششان به صیانت و اصابت رأی آن آقا بیشتر» بشود (بازنگری، ۲، ۶۸۴). امینی به امکان سوءاستفاده از مقام مرجعیت اشاره کرد که «یک کسانی که اینها مرجع هستند و واجد شرایط رهبری نیستند یک عده‌ای از طرفدارانشان بخواهند با سر و صدا این را جلو بیندازند» و از او رهبر بسازند (بازنگری، ۲، ۶۵۶). مؤمن دایره سوءاستفاده‌کنندگان احتمالی را توسعه داد «آنها تظاهرات راه می‌اندازند و سر و صدا می‌کنند تا خبرگان منتخب مردم را به قصد انتخاب مرجع مطلوب خود به مقام رهبری در محذور قرار بدهند» (بازنگری، ۲: ۷۰۵).

توجه به این خطرات در شورای بازنگری موجب آن شد که برخی از اعضاء در ترک تلفیق رهبری و مرجعیت دچار تردید شوند و در پی یافتن راههایی برای پیشگیری از ناملایمات محتمل آن برآیند. راهی که به نظر برخی رسید اعطای حق مرجع‌سازی به مجلس خبرگان رهبری بود. عمید زنجانی در تفسیر نامه خمینی به مشکینی گفت که انتخاب یک مجتهد عادل به عنوان رهبر باید طوری صورت بگیرد که او مرجع نیز بشود. او نتیجه گرفت که «بنابراین به نظر می‌رسد که هیچ نگرانی وجود ندارد. مسئله مرجعیت ابتداء برداشته می‌شود، ولی بعد از انتخاب رهبری، خود به خود رهبر منتخب، مرجع می‌شود» (بازنگری، ۱، ۲۰۴). این نکته را آذری قمی با عبارات واضحتری بیان کرد: «مجلس خبرگان می‌تواند به رهبر حکم مرجعیت بدهد، همانطور که می‌تواند این حق را از او پس بگیرد» (ر. ۶۸/۲/۱۱).

اما جاذبه این راه حل آنچنان نبود که شورای بازنگری را به تصریح آن در قانون اساسی وادار بکند. ترجیح دادند حل مسئله مرجعیت رهبر جدید را به مصادر دیگر واگذار کنند. همانطور که گفته شد اینان شرط مرجعیت را حذف کردند و به جای آن شرط «صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» را نشانند. بدین ترتیب جدائی رهبری از مرجعیت مسجل و آن رابطه که می‌توانست به سبب مرجعیت رهبر بین او و مردم وجود داشته باشد منسوخ گردید.

با اینهمه، شیوه انتخاب رهبر در قانون اساسی هنوز به صورتی است که ظاهراً می‌تواند دلیل مدعیان برای دموکراتیک بودن آن بشود. حتی شخصی چون خاتمی بر این دلیل استناد می‌کند. مستند او انتخاب رهبر به وسیله مجلس خبرگان است که اعضای آن، به نظر او، خود

منتخب مردم هستند (اصل ۱۰۷) ۵۰. محمد یزدی همین معنی را در شورای بازنگری با این جمله بیان کرد: «چون خبرگان منتخب مردم هستند و منتخبین مردم او [رهبر] را انتخاب کرده‌اند پس او منتخب مردم است به رهبری» (بازنگری، ۱، ۱۸۵). این ادعا به حقیقت نزدیک می‌بود اگر مردم در انتخاب اعضای مجلس خبرگان آزاد بودند و انحصار بر شرایط نامزدی برای عضویت در آن مجلس حکومت نمی‌کرد. انحصار بر همان اولین قانون انتخابات و آئیننامه داخلی مجلس خبرگان، که به وسیله شورای نگهبان تدوین و به امضای خمینی رسیده بود، حاکم بود. در آنجا احراز صلاحیت نامزدی منوط به پنج شرط بود. یکی از آنها «آشنائی کامل به مبانی اجتهاد با سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه بزرگ در حدی» بود «که بتواند افراد صالح برای مرجعیت و رهبری را تشخیص دهد» ۵۱. شرایط دیگری چون «اشتغال به دیانت»، «نداشتن سوابق سوء سیاسی» را نیز بر این شرط افزوده بودند (قوانین، ۱۳۵۹، ۵۴۲). این شرایط همه دایره واجدان شرایط را به شدیدترین شکل محدود می‌کردند و انتخاب را در انحصار فقهای در می‌آوردند که از نظر سیاسی نیز درخور پسند تشخیص‌دهندگان صلاحیت نامزدان باشند. این قانون تشخیص صلاحیت را منوط به گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه کرده بود. در اصلاحی که در آئیننامه مذکور، دو ماه پیش از انتخابات دوره اول این مجلس در ۶۱/۷/۱۸ صورت گرفت شورای نگهبان رهبر را نیز به دایره تشخیص دهندگان افزود. به علاوه مقرر شد که کسانی که در «مجامع علمی» یا نزد علمای بلاد خویش شهرت به اجتهاد دارند نیاز به ارائه گواهی استادان مزبور نداشته باشند (قوانین، ۱۳۶۱، ۹۲). بهانه انحصار حاکم برین مقررات آن بود که تشخیص صلاحیت رهبر، که در آنزمان هنوز مرجع نیز می‌بایست می‌بود، تنها از عهده اهل فن فقاقت بر می‌آید.

با این قانون اعضای دوره اول مجلس خبرگان را انتخاب کردند. در این دوره بود که مجلس مزبور به قائم‌مقامی منتظری رأی مثبت داد و به برنشانیدن خامنه‌ای، که تا آنزمان هنوز ملقب به حجت‌الاسلام بود، بر تخت رهبری، صحنه گذاشت. در انتخابات دوره دوم که مصادف با تشدید مبارزه بین جناحهای سهیم در قدرت پس از درگذشت خمینی بود شرایط احراز صلاحیت بازهم سختتر و انحصاریتر شد. شورای نگهبان که اینبار از جانب خود مجلس خبرگان مأمور اصلاح قانون انتخابات شده بود امکان اخذ گواهی از مراجع نامقبول یا مجتهدان مشکوک را از بین برد. احمد آذری قمی بی‌پرده گفت که انگیزه این اقدام «جلوگیری از نفوذ عناصر ناباب» به مجلس خبرگان و اخذ گواهی از مدرسین ضدانقلاب یا ساده‌اندیش بود (ر، ۴ و ۶۹/۵/۶). خزعلی توضیح داد که شورای نگهبان از تصویب صلاحیت آخوندهائی که با سیاست کاری ندارند جلوگیری خواهد کرد (ر، ۶۹/۵/۶). اما شورای نگهبان به حذف اینگونه فقها نیز اکتفاء نکرد. اگر در قانون انتخابات مصوب سال ۵۹ و اصلاح مصوب سال ۶۱ آن آشنائی با مبانی اجتهاد برای احراز صلاحیت نامزدی کفایت می‌کرد اکنون داشتن درجه علمی در حد اجتهاد لازم شمرده می‌شد. با اینکه اثبات این شرط به کمک «شواهد و قرائن» ممکن بود، ولی شورای نگهبان بر آزمودن داوطلبان تأکید داشت. آزمون باید به صورت شفاهی و کتبی توسط هیئتی از علمای مورد اعتماد شورای نگهبان انجام می‌گرفت. اتخاذ تصمیم نهائی در باره نتیجه

آزمون با خود شورای نگهبان بود. داوطلبانی که رهبر صلاحیتشان را تأیید می‌کرد از آزمون معاف می‌شدند.

با این قانون، صلاحیت داوطلبان را آزمودند و انتخابات دوره دوم را در مهر سال ۱۳۶۹، به رغم همه اعتراضات جناح مخالف، برگزار کردند. پیش از انتخابات برخی از داوطلبان صلاح خود را در انصراف دیدند، برخی حاضر به شرکت در امتحان صلاحیت نشدند و عاقبت حتی حجج‌الاسلام‌هایی مانند مهدی کروبی، محتشمی‌پور، بیات، سیدحسن موسوی تبریزی، محمد خاتمی، صادق خلخالی، و دیگران هم در زمره مردودین صلاحیت قرار گرفتند. این ماجرا تحت همین شرایط در انتخابات دوره سوم مجلس خبرگان در مهر سال ۱۳۷۷ هم تکرار شد (بیان، ۱۳۶۹، ۲۱). باز هم کسانی یا حاضر به شرکت در امتحان نشدند و یا انصراف از داوطلبی را ترجیح دادند. راه ورود به مجلس حتی برای فقهای چون موسوی خوئینیها، محتشمی‌پور، رسول منتجب‌نیا، هادی خامنه‌ای، محسن کدیور و دیگران بسته ماند. سختگیری شورای نگهبان در تشخیص صلاحیت داوطلبان موجب می‌شود که هر بار در تعداد نسبتاً زیادی از حوزه‌های انتخاباتی بیش از یک داوطلب برای «انتخاب» باقی نماند. در انتخابات دوره دوم تعداد کاندیداهای تأیید شده در برخی از استانها کمتر از نمایندگان مورد نیاز بود. در این دوره مجموعه کاندیداهای تأیید شده ۱۰۹ نفر و تعداد نمایندگان که باید انتخاب می‌شدند ۸۳ نفر بود. در تهران این نسبت ۱۶ به ۱۵ بود (همانجا، ۲۱، ۲۵). در انتخابات دوره سوم تعداد کاندیداها در ده حوزه یا استان با تعداد نمایندگان که قرار بود انتخاب شوند مساوی بود (س، ۷۷/۷/۱۵). در انتخابات میان‌دوره‌ای که مصادف با انتخابات نمایندگان دوره هفتم مجلس بود در اردبیل تنها یک نامزد وجود داشت. ۵۲

قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ تهیه قانون انتخابات و آییننامه داخلی مجلس خبرگان برای دوره اول را به عهده فقهای شورای نگهبان گذارد و تصویب نهائی آن را منوط به موافقت رهبر کرد. این قانون در عین حال مقرر نمود که «از آن پس هرگونه تغییر و تجدید نظر در این قانون در صلاحیت مجلس خبرگان» باشد. شورای بازنگری قانون اساسی با حفظ این عبارات «تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان» را هم به اختیارات آن مجلس افزود. همانطور که اشاره رفت مجلس خبرگان نظارت بر انتخاب اعضای خود در دوره‌های دوم و سوم را نیز در عهده فقهای شورای نگهبان باقی گذاشت. نتیجه این واگذاری و آن قانون انتخابات، که از جمله رهبر را هم در مقام تعیین صلاحیت داوطلبان عضویت قرار می‌دهد، «شبه دور باطل»ی شد که عمید زنجانی هم در شورای بازنگری در رابطه با حق نظارت مجلس خبرگان بر اعمال رهبر به آن اشاره کرد: «صلاحیت خبرگان را فقهای شورای نگهبان تعیین می‌کنند که خود آنها را رهبر تعیین می‌کند. پس به طور غیرمستقیم رهبر می‌تواند در انتخابات خبرگان تأثیری بگذارد که خبرگانی منتخب بشوند که اینها موافق با عملکرد رهبر باشند» (بازنگری، ۳، ۱۲۶۷). پس اگر در انتخاب رهبر بهره‌ای از رعایت رأی مردم وجود می‌داشت آن بهره با تثبیت فقهای شورای نگهبان در مقام نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان و تعیین صلاحیت داوطلبان از بین رفت، به ویژه آن که رهبر از حق تعیین صلاحیت داوطلبان برخوردار شد. به این ترتیب او مجاز به تعیین صلاحیت کسانی شد که قرار است خود او را نصب یا عزل کنند و بر اعمالش ناظر باشند!

نظارت بر اعمال رهبر اختیاری است که قانون اساسی از طریق واگذاری حق عزل او به مجلس خبرگان به این نهاد واگذار کرده است. مطابق اصل ۱۱۱ آن قانون، «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹ گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان» است. با اینکه تشخیص ناتوانی یا نقص و نقض شرایط، تابع استمرار در نظارت بر اعمال و احوال رهبر است مجلس خبرگان از توجه لازم به این کار امتناع کرده است. واقعیت آنست که ایفای این وظیفه از عهده مجلس خبرگان خارج است. یکی به علت وسعت حوزه اختیارات رهبر و میزان دخالت و عملکرد وی و نهادهای وابسته به او، و بعد به سبب فقدان تخصص لازم برای این نظارت در «خبرگان» که تخصصی جز در فقه ندارند. برای نظارت در کار رهبر، مجلس خبرگان، مطابق آئیننامه داخلی خود، در همان دوره اول فعالیتش یک کمیسیون تحقیق ایجاد کرد اما، این کمیسیون وظیفه خود را در عمل جدی نگرفت. شاهد، آیت‌الله امینی، نایب رئیس مجلس خبرگان است. به گفته او این کمیسیون در زمان امام فعال نبود و فعالیتش پس از آن «به نحو چشمگیر افزایش یافت». به قول ایشان، به این ترتیب که ماهی یکبار یک جلسه تشکیل می‌دهد و در باره مسائل سیاسی بحث می‌کند، اگر شبهه‌ای پیش آید با مقام رهبری در میان می‌گذارد و رهبر توضیح می‌دهد. کمیسیون هم در اکثر موارد قانع می‌شود (ر، ۷۷/۷/۷). به گفته محسن کدیور کمیسیون به رهبر قول داده است که در امور سیاسی و نظامی دخالت نکند (س، ۷۷/۷/۲۸). اگر گاهی اقلیت مجلس در جلسه‌ای مانند اجلاس سالانه مجلس خبرگان در سال ۱۳۸۰، پیشنهادی مبنی بر نظارت مستمر بر کار رهبر و افزایش کیفیت کار کمیسیون تحقیق بدهد اکثریت اعضای آن پیشنهاد را رد می‌کنند<sup>۵۳</sup>. تنها در اجلاس سال ۱۳۸۱ بود که این مجلس تصمیمی، نه چندان جدی، در مطابقت با تکلیف نظارت گرفت. طبق این تصمیم هیئت رئیسه می‌تواند از نهادهای زیر نظر رهبری بخواهد که به اجلاس گزارش بدهند.

بی‌علاقگی خبرگان به نظارت بر کار رهبر نتیجه مستقیم چگونگی انتخاب اعضای آن است. فقدان اطلاع اعضاء از موضوع نظارت نیز بی‌تأثیر در این بی‌اعتنائی نیست. کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان دارای ۷ عضو اصلی و ۴ عضو علی‌البدل است. طبق آئین نامه دوره نخستین مجلس مزبور اعضای این کمیسیون بایستی از میان کسانی انتخاب می‌شدند که منصوب و منسوب رهبر نباشند. در دوره دوم این شرط حذف شد، در نتیجه همه اعضای کمیسیون از منصوبان رهبر در مقامات حکومتی بودند، از رئیس قوه قضائی و اعضای شورای نگهبان گرفته تا وزیر اطلاعات (کدیور، ۱۳۷۷). دور باطلی که سخنش رفت بدین ترتیب بسته‌تر شد.

بی‌اعتنائی مجلس خبرگان به وظیفه نظارت در قلمت جلسات آن نیز منعکس است؛ جلساتی که سالی یکبار پشت درهای بسته برگزار می‌شود. شاهد دیگر بر کاهلی این مجلس اینست که هنوز در اجلاس سال ۸۱ خود نیز مشغول تنظیم و ترمیم آئیننامه داخلی بود. تنها اطلاعی که مردم از این جلسات پیدا می‌کنند، خبر مختصر آنست که سالی یکبار در روزنامه‌ها منعکس می‌شود. تنها در اجلاس سال ۱۳۸۱ بود که اکثریت خبرگان ضمن مخالفت با علنی شدن

مذاکرات آن مجلس (ای. ۸۱/۶/۲۳) با حضور نمایندگان مطبوعات در نشست افتتاحی آن مجلس موافقت کردند (ای. ۸۱/۶/۲۳). این کار بعدها نیز تکرار شد.

می‌بینیم که مجلس خبرگان نه به لحاظ شیوه انتخاب اعضایش می‌تواند مدعی نقش نمایندگی مردم بشود و نه توانائی و تمایل کافی برای نظارت بر کار رهبر دارد. اکثریت «محافظه‌کار» این مجلس، به تبعیت از مبانی نظری ولایت فقیه و منافع قشری خود، نه اعتباری برای رأی مردم قائل است و نه انگیزه‌ای برای تمایل به نظارت بر کار رهبر دارد. وقتی کسی، در صورت اعتقاد واقعی به مبانی مزبور، وظیفه خود در مقابل رهبر را نه در انتخاب او، بلکه در "تشخیص" فردی می‌جوید که گویا منصوب خداست<sup>۵۴</sup>، دیگر دلیلی برای نظارت نمی‌بیند. بستگی تام و تمام عضویت در این مجلس به موافقت رهبر، علت دیگر نیست که مانع رشد تمایل به نظارت می‌شود<sup>۵۵</sup>.

### تحدید رأی مردم در انتخاب اعضای شورای بازنگری قانون اساسی

طراحان قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ از اختصاص دادن اصل یا اصولی به ترتیب و چگونگی بازنگری و اصلاح قانون اساسی غافل مانده بودند. در اصل ۱۳۲ آن متن می‌خوانیم که در مدتی که وظایف رئیس جمهور بر عهده شورای موقت ریاست جمهوری است نمی‌توان برای تجدید نظر در قانون اساسی اقدام نمود. این تنها اشاره به بازنگری در این قانون بود. با اینهمه، در سال ۱۳۶۸ به فرمان خمینی بازنگری انجام گرفت. او مجلسی را مأمور این کار کرد و وظایف و اعضای آن را نیز خود تعیین نمود. انگیزه این عمل گذشته از لزوم حذف شرط مرجعیت برای احراز مقام رهبری، نیازی بود که او و مشاوران او داشتند برای رسمی کردن افزایش اختیارات رهبر، حذف سمت نخست وزیری، تبدیل اداره شورائی دستگاههای حکومتی به اداره تک رئیسی و برخی تغییرات دیگر. یکی از این «برخی تغییرات» پیش‌بینی یک شورای بازنگری قانون اساسی بود که به عنوان اصل ۱۷۷ به قانون اساسی اضافه شد.

نقشی که در این اصل برای مردم پیش‌بینی شده، محدود به شرکت در همه‌پرسی و دادن رأی به تغییرات مصوب شورای بازنگری قانون اساسی است. یعنی باز هم مردم، مانند فراندن قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، در مقابل جمعی از مواد و تبصره‌های بیان شده در قالب جملات، عبارات و اصطلاحات حقوقی کم و بیش پیچیده و تفسیرپذیر قرار می‌گیرند و بدون هیچ امکانی برای اظهار نظر در جزئیات به آن رأی مثبت و یا منفی می‌دهند. این خود تحدیدی وسیع در حق مردم در تعیین محتوای قانون اساسی است، تحدیدی که می‌توانست تخفیف بیابد، اگر تغییرات پیشنهاد شده توسط شورائی متشکل از نمایندگان مردم انجام می‌گرفت. ولی اعضای شورای بازنگری در اصل ۱۷۷، نه نماینده مردم، بلکه منصوبانی هستند که رهبر به طور مستقیم و غیرمستقیم تعیین می‌کند. به جز ده نفری که او مستقیماً به عضویت در این شورا می‌گمارد، اعضای شورای نگهبان، اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام، رئیس قوه قضائیه و سه عضو دیگر این قوه نیز کسانی هستند که به طور بیواسطه از طرف رهبر به عضویت در شورای بازنگری منصوب می‌شوند. رؤسای قوای اجرائی و قانونگذاری، پنج نفر از

اعضای مجلس خبرگان رهبری و ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعضای دیگر شورا هستند که رهبر می‌تواند در انتخاب آنها به عضویت در مجالس نامبرده، از طریق شورای نگهبان، دخالت کند. دخالت رهبر در تعیین سه عضو از هیئت وزیران و سه عضو از دانشگاهیان هم با توجه به تجربه سالهای گذشته، غیرمحمتمل نیست. گذشته از تعیین اعضای شورای بازنگری، تشکیل و تعیین وظایف آن نیز تنها در اختیار رهبر است. وی «پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تکمیل قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی» ... «پیشنهاد می‌نماید» (اصل ۱۷۷). مصوبات شورا باید به تصویب و امضای رهبر برسد. شورای بازنگری تقریباً به همان ترتیبی تشکیل می‌شود که خمینی شورای سال ۶۸ را تشکیل داد. تعیین اعضاء و وظایف آن هم به تبعیت از همان قاعده صورت می‌گیرد. این شورا مجاز نیست که هر اصلاح و تغییری را که صلاح می‌داند در قانون اساسی وارد بکند. در آخر اصل ۱۷۷ می‌خوانیم: «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره کشور با اتکاء به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.»

### تحدید کار شوراهای محلی

اداره غیرمتمرکز و شورائی «ایالات و ولایات» از دهها سال پیش از انقلاب ۱۳۵۷ خواست جنبشها و سازمانهای سیاسی ایران، به خصوص در مناطقی بوده است که اکثر ساکنان آنها را اقوام غیرفارسی ایرانی تشکیل می‌داده‌اند. تقریباً همه گروهها و سازمانهای سیاسی شرکت‌کننده در انقلاب ۵۷ نیز خواهان استقرار نظام شورائی به معنی وسیع کلمه و شورائی شدن اداره واحدهای تقسیمات کشوری به معنی خاص آن بودند. در عین حال هر یک از آنها تصور ویژه خود را از این مفهوم و نظام داشت، تصویری که در غالب موارد به انواع ایدئولوژیها، ابهامات و شبهات آغشته بود. شکل مشخص و تجربه شده شوراهای در آستانه انقلاب کمیته‌هایی بود که در بسیاری از استانها، شهرها، محلات، کارخانه‌ها و مساجد به وجود آمده بود و عملیات سازماندهی و اجرائی در سطوح پائینی انقلاب را انجام می‌داد. این شوراهای پس از سقوط رژیم قدیم بعضاً به فعالیت خود ادامه دادند و انتظار داشتند از جانب حکومت جدید به رسمیت شناخته شوند. در مناطق کرد، ترکمن و عرب‌نشین، جنبش شورائی در شهرها و روستاها محبوبیت عمومی یافته بود. در بسیاری از نقاط هم سازمانها و گروههای چپگرای خودمختاری طلب محلی مبتکر ایجاد شوراهای بوده و رهبری آنها را به دست گرفته بودند.

فشار این جنبش شورائی بر سران حکومت اسلامی، شورای انقلاب را واداشت که در ۷ تیر ۱۳۵۸، یعنی مدت کوتاهی پس از انتشار پیشنویس قانون اساسی، قانونی را تصویب نماید که به موجب آن اداره امور، از روستا تا استان به عهده شوراهای منتخب مردم واگذار می‌شد (قوانین، ۱۳۵۸: ۴۸ و...). البته، قبلاً در ۳۰ اردیبهشت همان سال آیت‌الله طالقانی خبر از تشکیل شوراهای به فرمان خمینی داده بود (آیندگان، ۵۸/۲/۱). در حالیکه مجلس خبرگان



سرگرم بحث در باره اصول مربوط به شوراهای در قانون اساسی بود دولت نیز به برگزاری انتخابات شوراهای دست زد. انتخابات انجام گرفت، ولی به ثمری، که ناظر بر استقرار اداره شورائی کشور باشد، نرسید. شوراهای تشکیل نشدند<sup>۵۶</sup>.

در این زمان، جو شورائی حاکم آنچنان پر فشار بود که اعضای مجلس خبرگان را نیز تحت تأثیر قرار داد. آنها نیز صلاح را در آن دیدند که در قانون اساسی دستپخت خود جائی برای شوراهای باز نکنند. بنابراین از پیشنویس قانون اساسی (اصول ۳ و ۴۷) در اینمورد، نه تنها استقبال کردند، بلکه قدمی هم فراتر از آن رفتند به این معنا که ایجاد شورا در واحدهای تولیدی، صنعتی، کشوری، آموزشی، اداری و خدماتی را نیز ضروری شمردند (اصل ۱۰۴). خبرگان به پیروی از جو خلقگرایانه‌ای که در آنزمان حتی بر اقدامات «محافظه‌کاران» مسلط بر مجلس خبرگان هم حاکم بود، به تصویب این اصل رأی موافق دادند، ولی در عین حال تذکر این اصل را نیز فراموش نکردند که «تصمیمات شوراهای نباید مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور باشد» (اصل ۱۰۵). آنها با تصویب اصل ۶ قانون اساسی اعلام کردند که «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید با اتکاء به آرای عمومی اداره شود» و این کار از جمله به صورت انتخاب اعضای شوراهای انجام بگیرد. قانون اساسی یک فصل کامل، مرکب از ۷ اصل را به شوراهای اختصاص داد و در نتیجه واگذاری اداره امور روستاها، بخشها، شهرها، شهرستانها و استانها را «برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی» لازم شمرد (اصل ۱۰۰).

فراموش نباید کرد که شک نسبت به واقعی بودن این روی‌آوری به شوراهای حتی در آنزمان هم وجود داشت. آیت‌الله طالقانی، سه روز پیش از درگذشت خود، این تردید را به زبان آورد و ترس حاکمان از قبول محدودیت قدرت خود توسط شوراهای را دلیل آن شمرد (طالقانی، ۱۳۵۸، ۶۳). حتی انتخابات شوراهای در سال ۱۳۷۸ هم خلل چندانی در صحت پیش‌بینی او وارد نکرد. شاهد، قانون شوراهاست که تصویب آن روند پر ماجرابی دارد:

۲۹ ماه پس از قانون مصوب شورای انقلاب، مجلس شورای اسلامی در تاریخ اول آذر ۱۳۶۱ «قانون تشکیل شوراهای اسلامی کشور» را به تصویب رساند. این قانون که تشکیل شوراهای روستاها، شهرها و دیگر واحدهای تقسیمات کشوری را مقرر می‌داشت (قوانین، ۱۳۶۱، ۱۰۲ و...) و هشت روز بعد به تأیید شورای نگهبان نیز رسید وزارت کشور را موظف می‌کرد که ظرف دو ماه لایحه قانونی اجرای انتخابات شوراهای را تهیه و به مجلس تقدیم کند (تبصره ۲، ماده ۲). علاوه بر این وزارت کشور می‌بایستی ظرف دو ماه پس از تصویب این لایحه، انتخابات را برگزار می‌کرد (ماده ۴). اما وزارت کشور این لایحه را تازه در مهر ۱۳۶۲ به مجلس ارائه داد (ک، ۶۴/۲/۲۱). لایحه و قانون فوق تا بهار ۱۳۶۵ موضوع جدلی طولانی بین موافقان و مخالفان شوراهای در مجلس و دولت شدند. حاصل این جدل تغییراتی جزئی در قانون مصوب آذر ۶۱ بود، تغییراتی که نمی‌توانستند به هیچ صورت تعویق طولانی اجرای آن را توضیح بدهند. قانون تغییر یافته که با عنوان «قانون اصلاح قانون تشکیلات شوراهای اسلامی کشوری و انتخابات شوراهای مزبور» در تاریخ ۶۵/۵/۱ به تصویب شورای نگهبان هم رسید (قوانین، ۱۳۶۵، ۱۹۱).

و... ۹ روز پس از این تاریخ برای اجرا به وزارت کشور ابلاغ شد (ک، ۶۵/۵/۱۱). ولی تدوین آئیننامه اجرائی آن ماهها طول کشید. با اینکه روزنامه‌ها در تاریخ ۶۵/۱۲/۶ ارائه آئیننامه مذکور را به هیئت دولت اعلام کرده بودند تازه یک سال و شش ماه بعد از این تاریخ آئیننامه موضوع بحث سمینار استانداران در نخست وزیری شد. در آنجا نخست وزیر وقت قانون شوراها را ضعیف و اجرای آن را غیرممکن خواند. او خواستار اصلاح آن و یا تدوین قانون جدید شد. با این وجود وزیر کشور چند هفته پس از سمینار مذکور اعلام کرد که وزارت خانه او آماده برای برگزاری انتخابات شوراهاست (ر، ۶۷/۷/۹). انتخابات برگزار نشد. به جای آن وزارت کشور شروع به آموزش دهمدارانی کرد که بایستی به جای دهمداران منتخب شوراهای ناموجود بنشینند و یا در صورت برگزاری انتخابات شوراها انتخاب بشوند. روز ۶۷/۱۱/۲۴ اعلام شد که وزارتخانه نامبرده دهمداران ۸۰۰ دهمداری تازه تأسیس را منصوب نموده است. در این موقع هنوز وزارت کشور همه شهرداران، بخشداران و استانداران را خود تعیین می‌کرد. در اواسط اردیبهشت ۱۳۶۹ کوشش جدیدی برای اصلاح قانون تشکیل شوراها و انتخابات آن انجام گرفت. نتیجه، اصلاحاتی در قانون بود که پس از یکبار رد شدن توسط شورای نگهبان، در تاریخ ۶۹/۹/۱۱ به تصویب نهائی رسید (قونین، ۱۳۶۹، ۵۸۸ و...). اصلاحات باز هم آنچنان نبود که بتواند توجیهی برای تعویق اجرا باشد. با اینهمه هنوز چند ماهی از انجام این اصلاحات نگذشته بود که تنی چند از نمایندگان مجلس متوجه نقایص مربوط به امر نظارت در این قانون شدند. طبق این قانون، نظارت نه بر عهده شورای نگهبان، بلکه مجلس بود. این نمایندگان طرحی با قید دو فوریت برای رفع نواقص مزبور به مجلس آوردند. یک فوریت آن رد شد. ولی تا شروع مذاکرات در باره این طرح (۷۰/۲/۳)، طرح دیگری برای اصلاح پاره‌ای از موارد قانون مربوطه با امضای ۵۴ نماینده به مجلس ارائه شد (شور، ۶۹/۱۲/۲۸) و به سکوت برگزار شد. طرح یک فوریتی به تصویب رسید و قرار شد که وزارت کشور ظرف یک ماه پس از ابلاغ، آئیننامه اجرائی قانون را تهیه کرده و انتخابات را برگزار کند. قبل از این هم، این وزارتخانه مجدداً آمادگی خود را برای برگزاری انتخابات اعلام کرده بود (ک، ۷۰/۲/۲). باز هم انتخابات برگزار نشد. حجت‌الاسلام اشرفی اصفهانی، رئیس کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس در مصاحبه با مجله بیان، ۱۳۷۰، گفت اگر انتخابات شوراها «امسال برگزار نشود به درد ثبت در موزه قانون اساسی می‌خورد».

شورش مردم محلات فقیرنشین مشهد علیه تخریب خانه‌هایشان توسط شهرداری در خرداد ۱۳۷۰ که مصادف با شورشهای دیگری در ابعاد کوچکتر در شیراز، اراک و تهران شده بود زمامداران را باز هم به یاد شوراها انداخت. گروهی از نمایندگان مجلس، تا حل مسئله بغرنج قانون شوراها، به فکر یک راه حل موقت افتادند و طرحی به مجلس آوردند که به موجب آن اداره شهرها، تا انتخابات شوراهای شهر، به عهده هیئتی از «معتمدان شهر» مرکب از امام جمعه، نماینده دادستان عمومی، و نمایندگان سه وزارتخانه گذاشته می‌شد (ر، ۷۱/۶/۱۱). طرح تصویب شد، شورای نگهبان ایراد گرفت، دولت مخالفت کرد و مصوبه اجرا نشد. نماینده دولت ضمن مخالفت با این طرح خبر داد که دولت در حال تدوین لایحه‌ایست برای اصلاح قانون شوراها، که به زودی به انجام خواهد رسید. مجلس بررسی این لایحه را که در تاریخ

۷۱/۱۱/۳ به تصویب هیئت دولت رسیده بود تازه در ۷۳/۳/۳ آغاز کرد. بحث در باره لایحه، تصویب و رد آن توسط مجلس و شورای نگهبان و اصلاح آن تا تصویب نهائی، روندی بود که سرانجام در تاریخ ۷۵/۳/۱ در مجلس پنجم به انتها رسید<sup>۵۷</sup>. اما دو سال باید طول می کشید و دولت خاتمی باید تشکیل می شد تا قدم اول را برای اجرای آن قانون بردارند و انتخابات شوراها را برگزار نمایند. بالاخره انتخابات در ۷ اسفند ۱۳۷۷ در ۷۲۱ شهر، ۲۴ شهرک، و ۳۴۳۰۳ روستا انجام شد.

اینهمه تعویق در تشکیل شوراهای اداره شهرها و روستاها طبیعتاً بی علت نبود. علت اصلی، تضاد بین اداره خودمختار و مشارکت آمیز روستاها، شهرها و استانها توسط خود اهالی از یک طرف و گرایش اقتدارگرا و انحصارطلب زمامداران جمهوری اسلامی از طرف دیگر است. زمامداران به ویژه «محافظه کار»، نه انگیزه‌ای برای واگذاری بخشی از قدرت خود به مردم داشتند و نه مردم را شایسته اداره امور روستاها و شهرهای خود می شمردند. آیت الله طالقانی به این علت در سال ۱۳۵۸ اشاره کرد. پس از او دیگرانی هم گاه در کشمکش بر سر قدرت، تذکراتی به همین مضمون در افشای علل مخالفت رقیبان خود با شوراها می دادند. اشرافی اصفهانی یکی از آنان بود. او در مصاحبه با بیان گفت: «عدم اعتقاد به اصل مشارکت واقعی مردم از اصلیتترین موانع تشکیل شوراهای اسلامی و برگزاری انتخابات آن در گذشته و حال به شمار می آید [...] بعضی از آقایان در هیئت دولت روحشان با شوراها توافق ندارد و موافق با برگزاری انتخابات شوراهای اسلامی کشور شاید نبودند و نیستند. و چون معتقد به شوراها نیستند ظاهراً زیر بار انجام این کار نرفتند». آنها «حاضر نیستند که یک تشکیلاتی موازی با حرکات خودشان ببینند»<sup>۵۸</sup>.

یک علت دیگر برای خودداری از اجرای قانون، برداشت کارگزاران حکومت از مضامین اسلامی است. طبق این برداشت معنی «شورا» در قرآن و سنت نه شرکت شورکنندگان در تصمیم گیری، بلکه فقط در مشورت است. نتیجه مشاورت یک توصیه است، بدون آنکه حاکم مقید به قبول آن باشد. مقصود از مشاوران هم، مردم یا منتخبان آنها نیستند، بلکه «اهل حل و عقد» یا به عبارت دیگر خبرگان منتصب حاکم هستند. این برداشت اساس استدلال مخالفان شورا در مذاکرات مجلس درباره قانون شوراها و اظهار نظرهای گوناگون در مطبوعات بود. فرج-الله واعظی در مذاکرات روز ۶۱/۴/۲۹، درک شورا به مثابه یک نهاد تصمیم گیرنده را درکی برخاسته از عقاید سوسیالیستی خواند که با آنچه در قرآن درباره مشاوره آمده است تفاوت اساسی دارد (شورا، ۲۰) تصور محمد یزدی، رئیس وقت قوه قضائی (ر، ۶۵/۸/۱۲) و خزعلی، عضو شورای نگهبان در آن زمان (۶۸/۲/۲۳) از آیه‌های قرآنی مربوط به این امر، لزوم مشاورت با عقلاء پیش از اتخاذ تصمیم بود. فقیهی، شورا به مثابه نهاد تصمیم گیری را از آنرو مخالف قرآن می خواند که در شورا تصمیمات بر مبنای رأی اکثریت اتخاذ می شود. این در حالیست که در اسلام رأی اکثریت، اگر مغایر با احکام خدا و معصوم باشد، ارزشی ندارد (ط، ۶۸/۶/۱). همین دلیل را حجت الاسلام یحیی سلطانی در سلسله مقالات خود در مجله پاسدار اسلام عرضه کرد. او مغایرت شورا، به صورتی که در قانون اساسی و در نظامهای دموکراتیک استنباط

می‌شود، را بر این دلیل استوار کرد که در اسلام فقط تبعیت از حق مطلوب است (۱۳۶۱، ۲۰، ۵۸ و...). حجت‌الاسلام شکوری (۱۳۶۱، ۲۷۵ و...) مشاورت را تنها در صورتی اسلامی می‌خواند که با مسلمان عاقل، حلیم، ناصح، متقی و مجرب که در عین حال بری از صفاتی چون خُبْن، حرص و بخل باشد انجام بشود. در نظر او حضور مادیگرایان، کاپیتالیستها و مارکسیستها در شورائی که به امور مسلمین می‌پردازد مغایر این شرایط بود. آیت‌الله منتظری در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی، فصل «شورا و مشاورت» (۱۳۷۱-۱۳۶۷، ۳، ۷۷ و...) پس از تذکر اهمیت شور در اسلام به این نتیجه می‌رسد که حاکم موظف به پیروی از نظر مشاوران نیست، زیرا که تصمیم‌گیرنده تنها اوست. منتظری از این فرصت برای انتقاد به نظری که خود در مجلس خبرگان قانون اساسی مبنی بر تجویز رهبری شورائی ابراز کرده بود استفاده می‌کند و پس از نقل این قول از امیرالمؤمنین که «شرکت در حکمرانی به تزلزل و به هم‌ریختگی امور کشیده خواهد شد» نتیجه می‌گیرد که «ظاهراً این شیوه مخالف سیره عقلا و متشرعه است و چیزی نیست که با آن بتوان مردم و کشور را اداره نمود». تفسیر جلال‌الدین مدنی از اصول مربوط به شوراها در قانون اساسی نیز دارای همین مضامین است (۳، ۱۶۲). در نظر او تحقق شورا منوط به حاکمیت امامت است. تصمیم‌گیرنده امام است. خطای از این اصل در بحث شورا از آنجا سرچشمه می‌گیرد که «بسیاری از فعالین این بحث شورا اساساً یا به اسلام کم‌اعتقاد بودند یا در صدد بودند اسلام را با سایر مکاتب تطبیق بدهند و بیشتر متوجه افکار التقاطی بودند»<sup>۵۹</sup>.

در این بحث موافقان شوراها دفاع از این شیوه اداره روستاها و شهرها را با این استدلال توجیه می‌کردند که شوراها محل حاکمیت شرع نبوده و قدرت فقها را محدود نمی‌کند. حبیب هاشمی‌نژاد در مجلس بررسی نهائی پیشنویس قانون اساسی گفت «مسئله شوراها در مسائل غیرحکمی است»، یعنی شوراها تنها در مواردی حق تصمیم‌گیری دارند که شرع جایی برای آن گذاشته باشد (خبرگان، ۱، ۳۳۱). صادق خلخالی نیز دایره تصمیم‌گیری شوراها را محدود به چارچوب احکام اسلامی و حاکمیت فقیه کرد (ک، ۶۵/۲/۲۴). مرتضی رضوی امامت را محور گردش شوراها دانست. او خواهان آنچنان شورائی شد که به مثابه یک نهاد برنامه‌ریزی و اجرائی، و نه یک نهاد قانونگذاری، بین امام و امت واسطه باشد (ک، ۶۵/۲/۲۹). حتی سیدعلی موسوی که شورا را وسیله‌ای برای سپردن سرنوشت اجتماعی مستضعفین به خود آنها و جای تحقق مقام خلیفه الهی انسان می‌دانست تحقق آن را تنها در محدوده ولایت فقیه می‌پذیرفت (۱۳۶۰، ۱۰۱ و...).

با این که نظرات و تصمیماتی که در سالهای پس از تصویب قانون اساسی (۱۳۵۸) درباره مسئله شوراها ابراز و اتخاذ می‌شد همیشه ارتباط مستقیم با شوراها نداشتند، ولی نزدیکی محتوایی آنها با موضوع شوراها رویکرد صاحبان و عاملان آنها به این امر را نیز آشکار می‌کرد. یکی از موارد ناظر بر این رابطه تصمیم شورای بازنگری قانون اساسی در باره حذف شورائی مقام رهبری (اصل ۱۰۷)، ریاست قوه قضائی (اصل ۱۵۷) و سازمان صدا و سیما (اصل ۱۷۵) بود. اگر تا آنزمان طبق قانون اساسی اداره شورائی در این سه حوزه اعمال حکومت، بالقوه

ممکن و یا در عمل معمول بود، شورای بازنگری آن را نسخ کرد و ریاست فردی را جانشین آن نمود. محمد مؤمن در توجیه این اقدام گفت که شورا در شرع سابقه ندارد. شاهد او رهبری فردی امت اسلامی بود، «چه ائمه معصومین سلام‌الله علیهم و چه دیگران» (بازنگری، ۲، ۷۰۶). ابراهیم امینی گفته او را تصدیق کرد و اضافه نمود که آنچه در اسلام سابقه دارد مشورت است (بازنگری، ۲، ۶۵۶). علی‌اکبر خوئینیها ضرورت حذف اداره شورائی در قوه قضائی و دیگر وزارتخانه‌ها را از ائتلاف نیرو و تأخیر در تصمیم‌گیری در این روش استنتاج کرد (بازنگری، ۱، ۲۳۱ و...، ۳۲۱). و این هر دو به خمینی استناد کردند، که دستور حذف از او بود. خوئینیها از قول او گفت: «شورائی کار کردن یعنی نکردن» (همانجا).

در بررسی دقیقتر علل تعویق تشکیل شوراهای دست کم دو موضوع دیگر را هم بایستی مورد توجه قرار داد: اول آمیزش شوراهای اداری محلی با تشکیل شوراهای واحدهای تولیدی و خدماتی اقتصادی و اداری، که حکم ایجاد آنها را، همانطور که اشاره رفت، قانون اساسی هم می‌داد. این آمیزش که موجب ترس صاحبان و متصدیان واحدهای مزبور از دخالت کارکنان و کارگران در اداره آن مؤسسات شده بود مخالفت آنان را با هر چه نام شورا داشت بر می‌انگیخت. اختلاط تبلیغ برای شوراهای با دعاوی سوسیالیستی و شعارهای ضد مالکیت خصوصی بر این ترس می‌افزود. دوم ترس از تجزیه کشور بود. برای بسیاری از مخالفان شوراهای خودمختاری عین خدشه بر تمامیت ارضی کشور بود، به خصوص آن که اولاً مفهوم خودمختاری و نظایر آن برای همه مصداق آشنا و روشنی نداشت، و ثانیاً تبلیغات رژیم گذشته زمینه روانی این ترس را فراهم کرده بود. تندرویهایی برخی از هواداران نظام اداری شورائی نیز این ترس را تقویت می‌کرد.

روند طولانی قانونگذاری در باره شوراهای، صرفنظر از برخی استثنائات، در عین حال یک روند کاستن از اختیارات و افزایش برخی دیگر از انواع محدودیتهای قانونی بر آن بود. از آنجا که نمایش یکایک کاهشها و محدودیتهای در همه گامهای روند قانونگذاری و در همه موارد موجب طول کلام می‌شود ذیلاً به مقایسه برخی از تفاوتها بین اصول مربوطه قانون اساسی با قوانین مصوب شورای انقلاب، در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۷۵ اکتفا می‌کنیم.<sup>۶۰</sup> پیش از آن تذکر این نکته نیز لازمست که محدودیتهای را در همان اصول قانون اساسی هم می‌توان مشاهده کرد.

اصل ۱۰۷ قانون اساسی تشکیل شوراهای را در استانها، شهرستانها، شهرها، بخشها و «نظایر اینها» لازم می‌بیند. اصول ۱۰۱ و ۱۰۲ اختصاص به شورایعالی استانها دارد که اعضای آن را نمایندگان شوراهای استان تشکیل می‌دهند. قانون مصوب ۱۳۷۵ تنها امر به تشکیل شوراهای ده، بخش، شهر و شهرک می‌کند. در قانون مصوب شورای انقلاب حداقل اعضای شوراهای شهر ۷ نفر و حد اکثر ۲۰ نفر است. این تعداد در قانون مصوب ۱۳۷۵ به ۳ و ۱۵ نفر کاهش می‌یابد. یک هدف از این کاهش افزایش امکان کنترل اعضای شوراهاست.

در قانون مصوب شورای انقلاب هیچ شرطی برای احراز صلاحیت نامزدهای عضویت در شوراهای نمی‌بینیم. اما در قانون مصوب ۱۳۶۱ علاوه بر اینکه بر شوراهای صفت اسلامی را می‌چسبانند اعتقاد و تعهد عملی به اسلام، ابراز وفاداری به قانون اساسی، عدم گرایش به احزاب، سازمانها و گروههای غیرقانونی و یا مبتنی بر عقاید التقاطی و غیرالهی، عدم وابستگی

به رژیم سابق، حتی اگر به صورت کدخدای دهی بوده باشد، و عدم اشتها به فساد اخلاق را شرط قبول صلاحیت قرار می‌دهند. در قانون ۱۳۷۵ به این شروط هم بسنده نمی‌کنند و اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه را هم بر آن می‌افزایند.

کاهش اختیارات شوراها در زمینه انتصاب و عزل مجریان، در تصویب یا تعیین سیاستهای مربوط به واحدهای اداری و در نحوه الزام مجریان به اجرای تصمیمات شوراها وقوع می‌یابد. در مورد وظایف شوراها هم خدمت به دولت جای خدمت به مردم را گرفته است. در اصل ۱۰۳ قانون اساسی، استانداران، فرمانداران و بخشداران را دولت تعیین می‌کند. در قوانین مصوب شورای انقلاب و ۱۳۶۱ شورای شهر صاحب حق انتصاب و عزل شهردار است. در قانون مصوب ۱۳۷۵ انتصاب شهردار به پیشنهاد شورا و حکم وزیر یا استاندار صورت می‌گیرد. از قانون مصوب ۱۳۶۱ به بعد توجه قانونگذار بیش از آن که معطوف به شرح اختیارات شوراها باشد بر شمارش وظایف آنها متمرکز است، وظایفی چون انواع همکاریها با مسئولین اجرائی و نهادهای انقلابی. با اینهمه در قانون ۱۳۶۱ هنوز ذکری از وظایف امنیتی و تبلیغی شوراها نشده است. قوانین بعدی این «کمبود» را جبران می‌کنند. از جمله قانون مصوب ۱۳۷۵ که شوراهای اسلامی روستاها را به «همکاری با نیروهای انتظامی جهت برقراری امنیت و نظم عمومی» موظف می‌سازد.

شوراهای منتخب سال ۱۳۷۸ از همان ابتدای فعالیت خود در کنار مشکلات ناشی از بی تجربگی، فشار سیاست‌زدگی عمومی و تضییقات وارده از جانب نیروهای انحصارطلب با محدودیت اختیارات و قلت تعداد اعضای خود، به ویژه در شهرهای بزرگ، روبرو شدند. همه این عوامل موجب کاهش موفقیت این شوراها در ایفای انتظارات جامعه می‌شد. قدمتهایی که مجلس ششم و دولت خاتمی با تدوین و تصویب چند لایحه و طرح برای کاهش محدودیتهای قانونی شوراها از سال ۱۳۷۸ به بعد، به ویژه در آستانه انتخابات دوره دوم شوراها، برداشتند، به رغم همه احتیاط و امساک که در جهت توسعه اختیارات شوراها در آن مرعی شده بود، به جایی نرسید. در نتیجه انتخابات دوره دوم بر اساس همان قانون سال ۱۳۷۵ انجام گرفت و با استقبال بسیار کمی از جانب مردم روبرو شد<sup>۶۱</sup>. از مهمترین اقدامات مذکور طرح اصلاح قانون انتخابات شوراها و اسلامی بود که در تاریخ ۱۳۸۱/۴/۵ به مجلس ارائه شد و در مهرماه همان سال به تصویب رسید. مطابق این مصوبه شوراها بایستی در همه واحدهای تقسیمات کشوری از روستا تا استان تشکیل می‌شد و شورایعالی استان و شوراهای محلی فرعی نیز بر آنها افزوده می‌گردید. مصوبه در برخی از موارد بر اختیارات شوراها می‌افزود و تعداد اعضای آنها را نیز به نحو چشمگیری بالا می‌برد. به طور مثال، قرار بود در تهران تعداد اعضای اصلی به ۱۰۰ نفر و اعضای علی‌البدل به ۲۵ نفر برسد. اما شورای نگهبان این مصوبه را رد کرد. مهمترین علتی که ابراهیم عزیزی، سخنگوی شورای نگهبان برای این کار شمرد «صدور مجوز برای ورود شوراها به امور اجرائی و قانونگذاری و تداخل در امور مجلس و دولت» بود<sup>۶۲</sup>. تغییر مصوبه در جهت ارضای شورای نگهبان چاره‌ساز نشد، زیرا که آن شورا مصوبه را در تاریخ ۸۱/۹/۲۰ برای دومین بار رد کرد.

رد این مصوبه دیگر جای امید برای موفقیت لایحه دولت، که تفاوت چندانی از نظر محتوا با طرح مجلس نداشت، باقی نگذاشت<sup>۶۳</sup>.

دو اقدام جالب توجه دیگر در دوره اول کار شوراها انجام گرفت: یکی ایجاد انجمنهای شورایاری در محلات تهران، که نخستین انتخابات آن در آبان ۱۳۸۰ انجام شد و یک سال بعد تعداد آنها به ۸۷ انجمن رسید (ای. ۸۱/۸/۲۹). هدف از تشکیل این انجمنها، به گفته فاطمه جلائی‌پور، عضو شورای شهر تهران، توسعه همکاری بین شورای شهر، شهرداری و شهروندان ساکن محلات شهر است (ای. ۸۰/۸/۲۶). اقدام دوم تشکیل شورایعالی استانها بود که در قانون مصوب ۱۳۷۵، به رغم حکم قانون اساسی، مورد غفلت قرار گرفته بود. این شورا در نخستین جلسه خود رئیس و اعضای هیئت رئیسه خود را تعیین کرد. رئیس منتخب، محسن بهشتی سرشت، در این جلسه با غلو تمام آغاز کار این شورا را «یک رویداد بزرگ» خواند که با شکلگیری آن «مردم می‌توانند در تمام عرصه‌ها حضور فعال داشته باشند» (ای. ۸۱/۸/۸).

در خاتمه این بخش اشاره‌ای به این واقعیت لازم است که تعویق در تدوین و تصویب قانون شوراها و تأخیر در انتخابات شوراها به معنی امتناع از تشکیل آنها، آنجا که اینکار مقبول حاکمان می‌بود، نمی‌شد. مقبول، وجود شوراهای روستائی بود که در عمل در تمام طول حیات جمهوری اسلامی، به رغم فقدان مشروعیت قانونی، به حیات خود ادامه می‌دادند. تعداد این شوراها تا اواخر آذر ۱۳۶۶ به ۴۰۰۰۰ رسیده بود. شوراهای روستائی، به گفته وزیر جهاد سازندگی ۹۰٪ جمعیت روستائی کشور را در بر می‌گرفتند (ک.، ۶۶/۹/۳۰). تشکیل شوراهای روستائی معلول چند انگیزه متفاوت سیاسی بود. شاید مهمترین آن، خدمات سیاسی‌ای بود که از این شوراها انتظار می‌رفت، مثل مبارزه با فعالیتهای سیاسی مخالفان رژیم در روستا در سالهای اول انقلاب، سربازگیری و کمکهای مادی برای جنگ و شرکت در انواع برنامه‌های سیاسی و مذهبی حکومت در روستا. بنابراین، مصلحتی که تشکیل شوراها در سطح شهر و استان را مانع می‌شد تأسیس هرچه فعالتر آنها را در روستاها ضروری می‌ساخت. شوراهای روستائی در کنترل کامل وزارت کشاورزی، جهاد سازندگی و یا هیئتهای هفت نفره واگذاری زمین بودند<sup>۶۴</sup>.

## سلب حقوق اساسی از شهروندان

وجه دیگر تحدید اختیارات مردم و نمایندگان آنها، به شرحی که در دو فصل اول این بخش آمد تضيیقاتی است که حاکمان جمهوری اسلامی بر حقوق و آزادیهای دموکراتیک شهروندان وارد کرده‌اند. حدود این تضيیقات از آنچه به نام اسلام، آزادی، استقلال و وحدت ملی در قانون اساسی آمده بسیار فراتر رفته است. شرح تمامی ستمی که از این راه بر مردم روا داشته‌اند از حوصله این کار خارج است. به علاوه، درباره این موضوع نوشته‌های فراوانی هست و سازمانهای مدافع حقوق بشر نیز اسناد این تضيیقات را مرتب منتشر می‌کنند. بنابر این در اینجا به شرح چند نمونه از این تضيیقات بسنده می‌شود.

### ممنوعیت احزاب غیرحکومتی

اصل ۲۶ قانون اساسی اعلام می‌کند که «احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». بخش اول این اصل بیان آرزویی است که بخش بزرگی از جامعه شهرنشین ایران از دهها سال پیش از انقلاب برای تحقق آن مبارزه کرده بود. انقلاب، در روزهای نخستین خود این فرصت را به وجود آورد. در فاصله کوتاهی بیش از صد حزب و سازمان سیاسی با گرایشها و نامهای مختلف به وجود آمد<sup>۱</sup> که به تصور پیدایش یک آزادی پایدار دست به فعالیت زدند. اما این آزادی کوتاهتر از آن بود که می‌پنداشتند. نشانه‌های سرکوب آن آزادی در تحمیلاتی که رهبری روحانی انقلاب در همان مراحل پیش از سرنگونی رژیم سلطنتی بر شرکت‌کنندگان در تظاهرات - از جمله به صورت جلوگیری از حمل نمادهای خاص گروههای شرکت‌کننده - وارد می‌کرد نمایان می‌شد. نخستین حمله بزرگ پس از انقلاب زمانی رخ داد که جبهه دموکراتیک ملی با کمک سازمانهای چپ آن زمان تظاهراتی در روز ۲۱ مرداد ۵۸ به منظور اعتراض به تعطیل روزنامه آیندگان (۵۸/۵/۱۷) سازمان داد. حمله به این تظاهرات چند صد هزار نفری با سخنانی آغاز شد که رهبر انقلاب در حضور جمع بزرگی از هواداران خود در شهر قم ایراد کرد. او مهلتی را که تا آن زمان به مخالفان و منتقدان، یا به قول خود به «قشرهای فاسد»، داده بود اشتباه خواند و



اضافه کرد:

اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم [...] به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبهای دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم این زحمتهای پیش نمی‌آمد [...] اگر ما انقلابی بودیم و اجازه نمی‌دادیم اینها اظهار وجود کنند، تمام احزاب را ممنوع می‌کردیم، تمام جبهه‌ها را ممنوع اعلام می‌کردیم و یک حزب و آن حزب‌الله، حزب مستضعفین تشکیل می‌دادیم. و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم.

او سپس وعده داد که از این پس انقلابی عمل کند. در همان سخنرانی از دادستان انقلاب خواست که تمام مجلاتی را که بر «ضد مسیر ملت» و «توطئه‌گر» هستند توقیف و نویسندگان آنها را محاکمه کند و همین کار را با احزاب و رؤسای آنها انجام بدهد (ک، ۵۸/۵/۲۷).

دادستان کل انقلاب، آیت‌الله احمد آذری قمی، این دستور را چهار روز بعد به موقع اجراء گذاشت. ابتدا در مورد جبههٔ دموکراتیک ملی، با صدور حکم دستگیری هدایت‌الله متین‌دفتری، دبیر اول آن جبهه، و توقیف اموال وی (ک، ۵۸/۵/۳۱). البته، پیش از این، یک روز بعد از سخنرانی خمینی، حزب دموکرات کردستان ایران به دستور شورای انقلاب ممنوع اعلام شده بود (ک، ۵۸/۵/۲۸).

گرچه سخنرانی خمینی منظور واقعی او در مورد مطبوعات و احزاب را فاش می‌ساخت، ولی پیامد عملی و فوری آن تنها شامل بارزترین و بهانه‌سازترین مخالفان و تشکلات آنها شد. اجرای کامل دستورات او هنوز نیاز به آمادگی بیشتر شرایط، یا تحکیم مطمئن‌تر پایه‌های حکومت جدید داشت. از تاریخ سخنرانی مزبور تا روزی که نشست عمومی مجلس در ۱۳۵۹/۱۲/۱۲ مذاکره دربارهٔ قانون احزاب را شروع کرد به تدریج احزاب دیگری هم ممنوع اعلام شدند. اجرای این سیاست با حملات متعدد به دفاتر سازمانهای سیاسی، تعطیل مطبوعات، بستن دانشگاهها (۵۹/۱/۳۱)، دستگیری، محاکمه، حبس و قتل تعداد زیادی از مخالفان تندرو آغاز شد و همزمان، نهادهایی همچون کمیته‌های انقلاب، سپاه پاسداران و سازمان بسیج نیز تشکیل شد.

«قانون فعالیت احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده» حاصل مذاکراتی بود که از تاریخ ۱۲ اسفند ۵۹ تا ۱۸ تیر سال بعد در هفت جلسهٔ پلنوم مجلس و پیش از آن در کمیسیون داخلی مجلس بین نمایندگان گرایشهای مختلف انجام شد. این قانون که مشتمل بر ۱۹ ماده و چندین تبصره است بیش از آنکه بازگشای میدان فعالیت آزاد برای احزاب باشد نمایانگر تمایل تصویب‌کنندگان آن برای جلوگیری از فعالیتهای مزبور است. این قانون در مادهٔ ۸ خود فعالیت احزاب را منوط به کسب پروانه از وزارت کشور می‌کند. صدور پروانه توسط کمیسیونی مرکب از نمایندگان دادستان کل

کشور، شورای عالی قضائی، وزارت کشور و دو نماینده به انتخاب مجلس صورت می‌گیرد. وظیفه دیگر این کمیسیون نظارت بر کار احزاب است (ماده ۱۰) که می‌تواند در صورت مشاهده تخلف از قانون به توقیف پروانه (ماده ۱۵) و در خواست انحلال سازمان متخلف از دادگاه بینجامد (ماده ۱۷). این تخلفات هر کدام با عباراتی سخت قابل تفسیر تعریف شده‌اند. مهمترین این تخلفات دهگانه عبارتست از: ۱- هر نوع ارتباط، مبادله اطلاعات، تبانی و مواضعه با سفارتخانه‌ها، نمایندگیها، ارگانهای دولتی و احزاب کشورهای خارجی در هر سطح و به هر صورت که برای استقلال، وحدت ملی و مصالح جمهوری اسلامی ایران مضر باشد، ۲- ایراد تهمت، افتراء و شایعه پراکنی، ۳- نقض وحدت ملی، ۴- تلاش برای ایجاد و تشدید اختلاف میان صفوف ملت، ۵- نقض موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی، ۶- تبلیغات ضداسلامی و پخش کتب و نشریات مضله (ماده ۱۶).

معنی این عبارات هنگامی روشنتر می‌شود که آنها را با اتهامات معمول و روزمره سران و سخنگویان حکومت جدید به سازمانها و احزاب مخالف مقایسه کنیم. این اتهامات را برای توجیه محکومیت متهمان و یا استنکاف از صدور مجوز به کار می‌بردند. و نقش قانون در این میان و در آن احوال تنها این بود که به آنچه در عمل می‌شد مشروعیت ببخشد. آنچه مدافعان قانون در دفاع از آن در مجلس می‌گفتند این منظور را آشکارتر می‌ساخت. حسین هراتی مخالفت خود با دموکراسی، تأکید بر لزوم پرهیز از الگوی غرب، ایراد اتهام روسی یا آمریکائی بودن به احزاب مخالف و ضروری دانستن ممنوعیت فعالیت آنها را موافق با روح قانون اساسی می‌دانست (شورا، ۵۹/۱۲/۱۲، ۲۵). عبدالمجید معادیخواه اعلام کرد که این طرح برای جلوگیری از مخالفانی است که با «چماق زبانی و قلمی و فیزیکی» به مبارزه با رژیم اسلامی پرداخته‌اند (همان، ۲۹). محمدتقی بشارت اضافه کرد که این طرح آزادی را برای همه گروههایی که با ولایت فقیه‌پویان هدف مشترک دارند در نظر گرفته است. او مخالفان را میکرب جامعه خواند و خواهان مراعات «مسائل بهداشتی» در مورد آنها شد (همان، ۳۱). دلیل مرتضی الویری در اثبات ضرورت این قانون زنجیر زدن بر «من شیطانی» انسان بود. در نظر او آزادی اسلامی چیزی جز آزاد گذاردن «من خدائی» نیست (همان، ۲۷). اینها نمونه‌هایی از سخنانی است که نمایندگان در شور اول مجلس درباره طرح آن قانون ایراد کردند. در شور دوم نیز نظراتی از همین نوع ابراز شد. ساوجی، خواهان احتراز از صدور مجوز برای گروههایی شد که خط و مشی ناقص دارند (شورا، ۶۰/۴/۱۷). و حسن آیت پیشنهاد داد که برای جلوگیری از توطئه احزاب و گروهها آنها را ملزم به ارائه فهرست نام همه اعضای خود به کمیسیون ماده ۱۰ بکنند (شورا، ۶۰/۴/۱۸، ۲۹) فضل‌الله صلواتی، خواهان اسامی هواداران نیز شد (همان، ۲۹). در این جلسات پیشنهادی را که دائر بر محاسبه تخلفات موضوع قانون در ذیل اصل ۱۶۸ قانون اساسی بود رد کردند، زیرا در اینصورت تخلفات مشمول جرم سیاسی می‌شد و داوری درباره آنها به دادگاه علنی و هیئت منصفه واگذار می‌شد<sup>۳</sup>. با اینهمه هنوز کسانی بودند که طرح را ضعیف می‌دانستند. احمد توکلی اعلام کرد که «کل طرح هنوز حزب‌اللهی نیست» (همان، ۳۸) و حسن محلاتی به همین علت پیشنهاد مسکوت گذاشتن طرح را داد (شورا، ۵۹/۱۲/۱۳).

ناگفته نماند که مخالفت‌هایی هم از منظری دیگر با این طرح شد، از جانب «لیبرال‌هائی که هنوز در مجلس دوره اول حضور داشتند. محمد محمدی گفت که روح طرح دیکتاتوری است و بر اساس تجسس، کنجکاوی و خودمحموری تنظیم شده است. او پیش‌بینی کرد که دولت برای اجرای این قانون نیازمند به وجود یک ساواک دیگر خواهد شد (شورا، ۵۹/۱۲/۱۲، ۲۶). محمد مجتهد شبستری طرح را ناسازگار با قانون اساسی خواند، زیرا قانون اساسی تشکیل احزاب را منوط به کسب اجازه از یک کمیسیون نمی‌کند (همان، ۲۲). این طرح به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسید و تبدیل به قانون شد. در این هنگام دیگر حتی ابوالحسن بنی‌صدر هم اجازه فعالیت نداشت. او پس از آن که در ۶۰/۳/۳۱ عزل شد به پاریس رفت و در آنجا پناهنده شد. تنها حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت) هنوز اجازه فعالیت مختصر و نامطمئن داشتند. اجازه‌ای که به پاس حمایت و خدمتشان به رژیم اسلامی، موقتاً دریافت کرده بودند. مهلت این اجازه هم به زودی به سرآمد. در فاصله بهمن ۱۳۶۱ تا بهار ۶۲ اقدام به دستگیری سران حزب توده کردند، اتهام اصلی آنها جاسوسی به نفع بیگانگان بود. دادستان کل انقلاب دو هفته پیش از تصویب نهائی طرح قانونی احزاب اطلاعیه‌ای صادر کرده و در آن «حکم اسلام» در مورد «گروهکها» را اعلام کرده بود. مطابق این اطلاعیه هر عضو یا هوادار فعال یکی از «گروهکها»، یا هر کس که مرتکب بر هم زدن آرامش و نظم عمومی، یورش مسلحانه، مخفی کردن اسلحه و مهمات و یا دادن منزل، پول و سایر امکانات به آن سازمانها می‌شد مفسد و یاغی شناخته شده و به سختترین مجازاتها محکوم می‌گردید (پیام انقلاب، ۶۰/۶/۱۴). اتهام دیگری که در این اطلاعیه از قلم افتاده ولی در عمل بهانه اقدام علیه مخالفان می‌شد، ارتداد بود. این اتهام را، از جمله، بر جبهه ملی، نهضت آزادی و بنی‌صدر وارد کردند. این حکم را خمینی در خرداد سال ۶۰ صادر کرد. بهانه، دعوت جبهه ملی بود از مردم برای تظاهراتی در روز ۲۵ خرداد سال ۶۰، به منظور ابراز مخالفت با اجرای احکام مجازات اسلامی. بنی‌صدر و نهضت آزادی هم دعوت را تأیید کرده بودند. حکم ارتداد تنها در صورتی باطل می‌شد که مرتکبان جرم در رادیو و تلویزیون حاضر شده و توبه می‌کردند.<sup>۴</sup>

اطلاعیه دادستان، حکم ارتداد، و سرکوب شدید نیروهای مخالف در اواخر خرداد و اوائل تیر ۱۳۶۰، همه شواهد این واقعیت بودند که حکومت جدید نیاز چندانی به قانون احزاب نداشت. بدون قانون هم آنچه را می‌خواست بر سر مخالفان می‌آورد. حزب توده را هم که پس از تصویب این قانون ممنوع کرد نه با استناد به این قانون، بلکه با استناد به قانون اساسی بود (ط، ۶۲/۲/۱۷). به صورت رسمی هم کسی در صدد اجرای قانون جدید برنیامد. تازه در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۶ بود که روزنامه کیهان خبر ارائه آئیننامه اجرائی آن به هیئت دولت را داد. آئیننامه در آنجا خاک خورد، تا در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۲۸ که وزارت کشور اعلام کرد فرصت مناسب برای اجرای قانون احزاب هنوز فرا نرسیده است. وزیر کشور، محتشمی‌پور، عدم حسن سابقه احزاب در ایران را بهانه این حکم کرد. او در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان اعلام کرد که احزاب در ایران مورد اعتماد ملت نیستند. حتی ملی‌گرایان، چون آنها هم «همیشه پشت به ملت کردند و به اجانب و بیگانگان روی آوردند» (ک، ۶۶/۱۰/۱۲).

این «سوءسابقه» تنها یکی از بهانه‌های حاکمان جدید برای سرکوب احزاب بود. بهانه‌های دیگر، که به زبان دین تعبیر می‌شد این بود که امت واحد اسلام جز بر مبنای کلمه واحد، یعنی خدای واحد، استوار نمی‌تواند باشد. اصرار خمینی بر «وحدت کلمه»، که شعار دائمی او بود، مستند بر این برداشت دینی بود. بر مبنای این کلمه جز یک حزب اجازه فعالیت نمی‌یافت، که آن هم «حزب‌الله بود»، حزبی که از توده امت تشکیل می‌شد، نیازی به تشکیلات نداشت و در صحنه سیاست تنها آنگاه حاضر و فعال می‌شد که رهبر امت او را به صحنه شعار و فعل فرا می‌خواند. برداشت دینی اخیر در انحلال احزاب اسلامی مدافع ولایت فقیه هم بی تأثیر نبود. بسیاری از آنها که در اثنای انقلاب به وجود آمدند کار ویژه و عمده دیگری جز مقابله با سازمانها و احزاب مخالف و شرکت در سرکوب آنها نداشتند. و آنگاه که این وظیفه به انجام رسید دیگر علتی برای ادامه حیاتشان وجود نداشت. در نامه‌ای که علی‌اکبر رفسنجانی و سیدعلی خامنه‌ای در توضیح علت انحلال حزب جمهوری اسلامی به خمینی نوشتند همین را ذکر کردند. آنها احساس می‌کردند که وجود این حزب، اکنون که وظیفه خود را در تثبیت ولایت فقیه انجام داده است، «دیگر آن منافع و فوائد آغاز کار را» ندارد. «به عکس ممکن است تحزب در شرایط کنونی بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف و دودستگی و موجب خدشه در وحدت و انسجام ملت گردد و حتی نیروها را صرف مقابله با یکدیگر و خنثی‌سازی یکدیگر بکند» (ر، ۶۶/۳/۱۲). گرچه این تنها علت انحلال، یا تعطیل، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن حج‌تبه و فدائیان اسلام نبود، ولی همانطور که در این نامه آمده است، از علل عمده بود<sup>۵</sup>.

پس از پایان جنگ ایران و عراق در وضعیت تعطیل و فترت در فعالیتهای حزبی مدافعان ولایت فقیه تغییری به وجود آمد. ابتدا به مناسبت‌های مختلف صحبت از مسئله احزاب را پیش کشیدند. محمد باهنر هنگام معرفی هیئت دولت به مجلس در شهریور ۱۳۶۷، به وزیر کشور انتقاد کرد که چرا اجرای قانون احزاب را به تعویق می‌اندازد (شور، ۶۷/۶/۲۰، ۲۵). قانونی که ۹ ماه پیش از آن، منتظری بر لزوم اجرای آن تأکید کرده بود (ک، ۶۶/۹/۹). با آن که وزیر کشور دو روز بعد از آن اعلام کرده بود که قانون احزاب با تأکیدات آن حضرت اجرا خواهد شد (ک، ۶۶/۹/۱۱)، ولی هرگز اجرا نشد. و حالا وزیر کشور، در جواب باهنر، عدم تشکیل کمیسیون ماده ۱۰ را علت این تعویق خواند و مجلس را مقصر این اهمال دانست (شور، ۶۷/۶/۲۱، ۲۰). مجلس دو هفته بعد با انتخاب نماینده خود در کمیسیون مذکور رفع تقصیر نمود (شور، ۶۷/۷/۵، ۲۷). قرار شد دو ماه بعد، یعنی از دهم دی ماه همان سال ثبت نام برای کسب پروانه فعالیت شروع شود (ک، ۲۷ و ۶۷/۹/۲۸). در همین اثنا شورای عالی امنیت ملی، نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را موظف کرد که کلیه موارد تخلف از قانون احزاب را که ممکن بود از جانب سازمانها و گروههای تازه تأسیس سربرزند به کمیسیون ماده ۱۰ گزارش بدهند تا با متخلفان برخورد قاطعانه بشود. پس از این، شورای عالی امنیت ملی آزادی قریب‌الوقوع کار تشکیلاتی «در راستای اهداف انقلاب و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی و اعتقاد به ولایت فقیه» را نوید داد (ک، ۶۷/۹/۲۹).

مقارن همین ایام بحث درباره لزوم یا عدم لزوم تشکیل احزاب هم آغاز شد.

روزنامه اطلاعات که در شماره ۶۷/۱۰/۱۷ خود نظرات موافق و مخالف را جمع‌بندی کرد نتوانست از ابراز تردید نسبت به لزوم تشکیل واقعی احزاب خودداری کند. ابراهیم اصغرزاده، نماینده مجلس در کمیسیون ماده ۱۰، در بحثی در دانشگاه از تشکیل احزاب دفاع کرد و احزاب را مهندسین جامعه خواند و اعلام کرد که آنها «باید به عنوان یک دستاورد سیاسی بشر برای اداره جامعه پذیرفته» شوند. وی تأکید کرد که وزارت کشور و کمیسیون ماده ۱۰ تصمیم جدی به اجرای قانون گرفته‌اند. صدر، معاون وزارت کشور، به این سؤال که آیا اجرای این قانون به تأمین آزادی‌هایی که باید در جامعه حاکم شود منجر خواهد شد یا خیر پاسخ مثبت داد. عبدالواحد موسوی لاری، یک معاون دیگر همان وزارتخانه، نیز اطمینان داد که احزاب مخالف ولایت فقیه هم اجازه فعالیت خواهند گرفت (ک، ۶۷/۱۰/۶). روزنامه کیهان سه سؤال در مورد احزاب برای خوانندگان خود مطرح کرد و پاسخ آنها را طی سه ماه منعکس نمود. پاسخها غالباً از جانب کارگزاران حکومت بودند. جالبتر از همه پاسخ بهزاد نبوی وزیر سابق صنایع سنگین بود که معتقد به غلبه یک خلاء فکری در مورد چگونگی اداره مملکت شده بود و می‌گفت که تنها احزاب قادر به علاج این نقص هستند. نبوی با اشاره به وجود برداشتهای متفاوت از اسلام خواهان قبول فعالیتهای گروههای اسلامی با ایدئولوژیهای متفاوت شد (ک، ۶۷/۱۱/۲۵). محمد سلامتی، وزیر سابق کشاورزی، به نقشی که احزاب و برخورد اندیشه‌ها می‌توانند در بازسازی پس از جنگ و تحول در جامعه ایفا کنند اشاره کرد. وی گفت احزاب می‌توانند وسیله مشارکت توده مردم در فعالیتهای اجتماعی باشند، از طریق احزاب است که «آزادیهای بیان و قلم می‌تواند پایدارتر باقی مانده و مسیر تکامل بخش را طی نماید» (ک، ۶۷/۱۱/۱۳). عباس عبدی، نماینده دادستان کل کشور، از قول منتظری نقل کرد که «با تشکیل احزاب در کشور مخالفین سوژه‌ای علیه انقلاب اسلامی نخواهند داشت». خود او تعدد افکار و تکرر تشکیلاتی را برای تحکیم وحدت ملی لازم شمرد و رأی به عینیت این مفاهیم داد (ک، ۶۷/۱۰/۲۶). عبدالمجید شرع‌پسند، نماینده مجلس هم وجود احزاب را موجب رشد و بالندگی جامعه خواند و اضافه کرد «جامعه‌ای که در آن برخورد افکار نباشد جامعه مرده‌ای است» (همانجا). در این مجادله، مخالفان فعالیت احزاب هم کوتاه نمی‌آمدند و دلایل خود را تکرار می‌کردند. هدایت‌الله آقائی، نماینده مجلس، گفت «تحمیل احزاب برای مردم کشورهای توسعه نیافته یک نمایش مضحک برای نشان دادن قیافه دموکراسی است». او افزود که «سیستم ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی با تعاریف موجود و متداول با فعالیت جدی و مؤثر احزاب همخوانی ندارد»، زیرا که در این تعریف «اصل بر اطاعت محض در مواضع و رفتار سیاسی و اجتماعی است» (۶۸/۱/۳۱). علت مخالفت جمارانی این بود که «احزاب می‌خواهند به قدرت برسند» (ک، ۶۷/۱۱/۱۹).

رفسنجانی در جلسه روز ۶۸/۲/۱۲ شورای بازنگری قانون اساسی، انحلال حزب جمهوری اسلامی را بهانه مخالفت خود کرد. او گفت اگر بنا بود در ایران حزبی موفق بشود همان حزب بود که «بهترین چهره‌های کشور در این حزب بودند» و امام آن را بارها تأیید کرده بود «ما دیدیم که این حزب به کجا رسید که نتوانست وظیفه‌اش را انجام بدهد» و نتیجه گرفت که «شخصیتهای مؤثر کشور [دیگر] به این آسانی تن به حزب نمی‌دهند» (بازنگری، ۱، ۲۵۰).

روزنامهٔ رسالت هم که در تعدادی از شماره‌های اسفند ۱۳۶۷ خود جایی برای بحث احزاب باز کرده بود در یک جمع‌بندی وجود چهار موضع مختلف در این باره را تشخیص داد: ۱ - اعتقاد به نظام تک حزبی، ۲ - اعتقاد به آزادی مطلق احزاب، ۳ - نفی مطلق احزاب، و ۴ - آزادی احزاب در چهارچوب مشخص نظام جمهوری اسلامی. به تشخیص این روزنامه، دیدگاه اول و دوم بر عکس مواضع سوم و چهارم طرفدار چندانی نداشتند. دیدگاه سوم در بخش قابل توجهی از صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران انقلاب طرفدار داشت. رسالت خود دیدگاه چهارم را پذیرفت و اضافه کرد که تحزب در معنی غربی آن مترادف با قبول رأی اکثریت است، در حالیکه در یک نظام ایدئولوژیک رأی اکثریت ارزشی ندارد و در آنجا ارزش با ایدئولوژی است (۶۷/۱۲/۱۰).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود علت آن وعده‌ها و طرح این بحث در آن موقعیت و در آن زمان است. به نظر نگارنده، چند عامل می‌تواند مؤثر باشد. اول اینکه وعده‌ها و بحثها، همه در پایان جنگ مطرح شد. در آن زمان جنگ دیگر به مثابه بهانهٔ سرکوب مخالفتها و به نام لزوم حفظ وحدت ملی در یک موقعیت اضطراری کارساز نبود، به ویژه آنکه جنگ با نوشیدن جام زهر شکست به پایان رسیده و موجب تزلزل در اعتقاد به رهبری شده بود. علاوه بر این، رهبری، مسئولیت شکست، تنها در جنگ را نداشت، بلکه بایستی پاسخ بحران در حوزه‌های دیگر کشورداری را نیز می‌داد. بنابر این رهبری، حتی موقتاً، دیگر نمی‌توانست به همان شدت پیشین، بر ضرورت وحدت کلمهٔ خود اصرار ورزد و کلام دیگران را نشنیده بگیرد. صدای سرخوردگان و معترضان بلند شده بود.

عامل دوم نیازی بود که برخی از سران حکومت به شرکت مردم در سازندگی بعد از جنگ احساس می‌کردند. خرابیهای ناشی از جنگ و غفلت از سازندگی در آن دوران هشت ساله آنچنان زیاد بود که رهبران خود را عاجز از ترمیم آنها می‌دیدند و حال که جلب شرکت مردم در سازندگی لازم بود بایستی دریچه‌ای هم به روی آنها می‌گشودند و نویدهایی هم می‌دادند. یکی از این نویدها وعدهٔ تشکیل احزاب بود. به قول مسئول بخش داخلی روزنامهٔ رسالت «آنچه امروز تحت عنوان آزادی فعالیت احزاب مطرح گردیده دقیقاً در زمانی ظاهر گردید که بار تصمیم‌گیری آنچنان افزایش یافته که از ظرفیت دست‌اندرکاران موجود خارج است» (۶۷/۱۲/۱۰). وعدهٔ بازکردن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌های خصوصی داخلی و خارجی هم نوید آزادی احزاب را همراهی می‌کرد. حتی صادق خلخالی هم توصیه می‌کرد که کارها را به بخش خصوصی واگذار کنند (ر، ۶۷/۸/۱۴). محمدصادق حائری شیرازی بطلان نظر دولتی کردن امور را ثابت شده می‌خواند (ر، ۶۷/۱۰/۵)، و حسینعلی منتظری توصیه می‌کرد که کشاورزی، صنعت و تجارت را به مردم واگذار کنند (ر، ۶۷/۱۱/۲۹). در طرح برنامهٔ اول توسعه هم تأکید بر نقش بخش خصوصی می‌شد.

عامل سوم، آگاهی سران حکومت از این واقعیت بود که دیگر انکار اختلافات درونی رژیم و ادعای گردآمدن همهٔ گروهها و جناحهای مخالف در یک حزب واحد بی‌تشکیلات، فایده‌ای نداشت. این اختلافات پیش از پایان جنگ، به خصوص در ارتباط با انتخابات مجلس سوم، در

اوائل سال ۶۷، موجد آنچنان جو خصمانه‌ای شده بود که فرج‌الله افرازیده، نماینده مجلس، آن را «جهنم اعصاب» خواند (ر، ۶۶/۱۲/۵). انشعاب در «جامعه روحانیت مبارز» در اواخر فروردین سال ۶۷ و تشکیل «مجمع روحانیون مبارز» یکی از نتایج همین اختلافات بود. پیش از آن رفسنجانی به وجود دو جناح قدرتمند در داخل حزب جمهوری اسلامی اذعان کرده بود. او گفته بود «این دو جناح در واقع نمایندگان دو حزب بدون تشکیلات و سازماندهی می‌باشند. ولی هنگام طرح مسائلشان همچون دو حزب می‌باشند» (ک، ۶۶/۸/۲۵). بدین معنا انشعاب روحانیون مبارز قدمی در جهت ایجاد تشکیلات برای جناح به اصطلاح چپ حاکمیت بود و بیشتر از همه، متعلقان به این جناح بودند که به ایجاد تشکیلات مستقل برای خود علاقه داشتند. در بحث درباره لزوم ایجاد احزاب و اجرای قانون مزبور هم ابتکار و فعالیت اصلی با سخنگویان همین جناح بود. با اینکه در تمام طول جنگ سرکردگی حکومت در دولت، مجلس و بسیاری از نهادهای انقلاب، در دست این جناح بود ولی حالا برخی شواهد نشان از کاهش قدرت ایشان داشت. شکست جنگ بیشتر به حساب آنها گذاشته می‌شد؛ جناح مخالف در اشغال مواضع قدرت به موفقیت‌هایی نائل شده بود؛ فوت خمینی به عنوان حامی این جناح قابل پیش‌بینی شده بود. بنابراین اینان باید برای مقابله با این روند خود را آماده می‌کردند؛ باید تمایزات خود را با جناح مخالف آشکارتر می‌ساختند، به جمع‌آوری صفوف خود دست می‌زدند، به هویت خود لباس تشکیلاتی می‌پوشاندند و سازمانهای سیاسی ویژه خود را ایجاد می‌کردند. بحث درباره لزوم اجرای قانون احزاب از این نیاز سرچشمه می‌گرفت.

در این مرحله هیچیک از شرکت‌کنندگان وابسته به جناحهای حکومتی در بحث درباره احزاب سخنی از دادن اجازه فعالیت به نیروهای سیاسی غیرخودی نمی‌گفتند. سخنی اگر در مورد مخالفان بود در تأیید سرکوب آنها بود. در عمل، تنها سازمانهایی که هنوز در دایره‌ای محدود و با تحمل مشکلات بسیار اجازه نفس کشیدن را داشتند «نهضت آزادی ایران» بود و سازمان همپیوند آن «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران». محمدی ریشهری نهضت آزادی را بدتر از منافقین می‌خواند (ک، ۶۷/۱۱/۲۵). سرمقاله روزنامه رسالت آنها را منتسب به لیبرالیسم می‌کرد و به این بهانه در طرد آنها شرکت می‌کرد (۶۷/۱۲/۸). جنتی با اشاره به موضع اخیری که خمینی علیه لیبرالها اتخاذ کرده بود پایان کار آنها را اعلام می‌نمود (ر، ۶۷/۱۲/۱۱). خمینی گفته بود که تا او زنده است نهضت آزادی به حکومت نخواهد رسید. وی در ضمن، موافقت خود با تشکیل دولت موقت به ریاست بازرگان را اشتباه خوانده بود (ک، ۶۷/۱۲/۴). محتشمی‌پور نیز از این گفته نتیجه گرفته بود که پس لیبرالها دیگر حق تشکیل حزب ندارند (ر، ۶۷/۱۲/۷).

ولی لیبرالها پیش از آن هم از این حق محروم بودند، گرچه نه به آن شدت که دیگر مخالفان سیاسی. در حالی که مهر تعطیل بر آخرین حزب غیرفقهای، همانگونه که پیش از این اشاره شد، در اردیبهشت سال ۱۳۶۲ زده شد، نهضت آزادی، به عنوان حزبی که رهبران آن، هم در ترکیب شورای انقلاب سهم قابل، و هم در تشکیل دولت موقت بعد از انقلاب نقش غالب را داشتند هنوز تا چند سال بعد از حداقلی از آزادی فعالیت برخوردار بود. هنوز اجازه داشت در

سطح داخلی تشکیلات «پیک نهضت» را منتشر کند، صاحب دفتری باشد، مواضع خود را درباره مسائل سیاسی روز در قالب جزوات و بیانیه‌های داخلی اعلام بنماید، جلساتی در حد تجمع اعضاء برگزار کند و کنگره‌های خود را تشکیل بدهد. یکی از اقدامات نهضت، شرکت در تشکیل «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» در اسفند ۱۳۶۴ با همکاری سران جبهه ملی بود، که پیش از این بدان اشاره شد. این جمعیت نیز در همان سطح فعالیت‌هایی از همان نوع داشت، از جمله انتشار یک «خبرنامه» داخلی. ولی این حداقل، تا سال ۱۳۶۷، به قول خود سازمان نهضت آزادی، در پنج مرحله آنچنان کاهش یافت که نهضت آزادی ناچار شد به خمینی نامه بنویسد و فعالیت‌ها در آن حد را حیاتی «خفیف و خائنه» بخواند (۶۷/۷/۲). نهضت در نامه خود اضافه کرده بود چنانچه در این وضع تغییری رخ ندهد ناگزیر تن به یک «تعطیل شرافتمندانه» خواهد داد. در نامه پنج مرحله از محدودیت‌ها و فشارهای گوناگونی را که بر نهضت آزادی و جمعیت دفاع تحمیل کرده بودند ذکر شده بود؛ از ایجاد مزاحمت در جلسات سازمان در دفتر آن گرفته تا دستگیری هشتاد تن از اعضای نهضت، اشغال دفتر و توقیف اموال و اسناد آن، از محرومیت شغلی اعضا گرفته تا اتهام ارتداد و مزدوری بیگانگان و جاسوسی برای دشمنان. (نامه نهضت آزادی به «مقام محترم رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران»).

این که محدودیت‌های اعمال شده بر نهضت آزادی و جمعیت دفاع هنوز به حد اشباع نرسیده بود تا حدی احتمالاً به خاطر ملاحظه‌ای بود که خمینی نسبت به، مخصوصاً، بازرگان داشت به خاطر نقش او در جنبش اسلام سیاسی در سالهای پیش از انقلاب و سهم او در پیروزی آن انقلاب. وارثان خمینی به این نوع ملاحظات پایبند نبودند و اولین فرصت برای وارد ساختن ضربه‌ای محکمتر بر دو سازمان نامبرده در اردیبهشت سال ۱۳۶۹، یازده ماه پس از فوت خمینی دست داد. فرصت را نامه‌ای ایجاد کرد که ۹۰ نفر از اعضای دو سازمان نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، به رئیس جمهور وقت نوشتند و در آن به شدت اوضاع حاکم بر کشور را مورد انتقاد قرار دادند. در این نامه خرابیها، تزییقات و ستمهایی را که «ده سال حکومت مطلقه انحصار، اختناق، انحراف» بر ملت ایران روا داشته بود برشمردند و از مسئولان حکومت خواستار پایان دادن به این وضع و بازگرداندن حقوق قانونی مردم به آنها و آزادی مطبوعات و احزاب و تأمین شرایط استقرار حاکمیت قانونی ملت شدند. واکنش حاکمان به این نامه آمیزه‌ای از تمام انواع آزارها و فشارها بود، از هتاکی و ضرب و شتم گرفته تا شکنجه، زندان انفرادی، نمایش توبه‌های تلویزیونی و محکومیت‌های طولانی.<sup>۷</sup>

در ملاقاتی که در روز ۷۰/۹/۱۸ بین مسئولان نهضت آزادی و گالیندوئل، رئیس هیئت اعزامی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به ایران دست داد آنها وضعیت سازمان خود در یک سال گذشته را اینطور توصیف کردند:

موانع و محدودیت‌ها و مزاحمت‌ها به قوت خود باقی بوده و از جهاتی شدت نیز یافته است. دفتر و آرشیو و وسایل نهضت آزادی کماکان در توقیف است. چهار نفر از اعضای فعال و مؤثر نهضت در زندانند و آزادشدگان موقت نیز در ممنوعیت و تهدید به سر می‌برند [...]. بنابراین نهضت آزادی عملاً و اجباراً حالت توقیف و تعطیل داشته، جز در دایره بسیار



محدودی اجازه حیات و حرکت ندارد و آنچه درباره آزادی و امنیت احزاب مخالف، به ویژه نهضت آزادی و شرکت در انتخابات گفته می‌شود کذب محض است.

در این گفتگو اعضای نهضت اطلاع دادند که آنها پس از دعوت عمومی از طرف دولت برای ثبت احزاب و گروهها و تحصیل پروانه فعالیت از وزارت کشور، اوراق و مدارک لازم را به کمیسیون مسئول امور احزاب تسلیم کرده و متقاضی پروانه فعالیت شده‌اند ولی پاسخی دریافت ننموده‌اند.<sup>۸</sup> روز ۲۳ آبان ۱۳۷۱ خبرگزاری فرانسه اعلام کرد که کمیسیون مربوطه، تقاضای نهضت آزادی برای دریافت پروانه را رد کرده است.<sup>۹</sup>

با این وجود کار نهضت آزادی هنوز به پایان نرسیده بود. به قول بازرگان، نهضت در همان شرایط به کار خود ادامه می‌داد. مثلاً به صورت ادامه اظهار نظر درباره رابطه بین دین و حکومت یا پیرامون مسائل سیاسی روز، به صورت نامزد شدن برای نمایندگی مجلس و اعتراض علیه رد صلاحیت نامزدهای خود، به شکل اعتراض به بدرفتاری با اعضای نهضت و پی گرفتن کار تحصیل پروانه فعالیت.

این فعالیتها پس از فوت بازرگان در ۷۳/۱۰/۳۰ نیز کم و بیش ادامه یافت و پس از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶، بیشتر هم شد از جمله به صورت تلاش برای دریافت پروانه فعالیت از کمیسیون ماده ۱۰. تغییر ترکیب اعضای کمیسیون بعد از انتخاب خاتمی و پس از کسب اکثریت کرسیهای مجلس ششم توسط اصلاح طلبان - به خاطر بیاوریم که اعضای این کمیسیون را نمایندگان سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تعیین می‌کنند - موجب امیدی برای موفقیت شده بود. اما این امید را دادگاه انقلاب در تاریخ ۸۱/۵/۶ با اعلام انحلال نهضت آزادی و «تشکلهای وابسته و همسو» نقش بر آب کرد. پیش از آن ۴۱ نفر از اعضای این سازمان و وابستگان به گروههای موسوم به ملی - مذهبی دستگیر شده بودند و بر آنها همان رفته بود که ۱۲ سال پیش از آن؛ دستگیری، شکنجه، زندان انفرادی طولانی، نمایش تلویزیونی، محاکمات فرمایشی مخفی و محکومیتهای بعضاً طولانی، و در مواردی تا ده سال و یازده سال محرومیت از تمام حقوق اجتماعی<sup>۱۰</sup>. آنچه بر سر نهضت آزادی و «تشکلهای همسو»ی آن آمد کمترین ستمی بود که بر مخالفان بیرون از حکومت روا می‌شد. سازمانهای دیگر یا به مهاجرت و یا به دست کشیدن از هر نوع فعالیت در داخل ناچار شدند. اعضا و هواداران آنها در داخل یا گرفتار زندان شدند و یا طعمه اعدامهای انفرادی و دستجمعی که در تابستان و پائیز سال ۱۳۶۷ با اعدام هزاران نفر از زندانیان سیاسی به نقطه اوج خود رسید. گروهی نیز به قیمت دوری از میهن و پذیرش پیامدهای سیاسی، اجتماعی و روانی آن، به کشورهای دیگر پناهنده شدند. ولی دست دراز دستگاه ترور حکومتی به خارج هم رسید و جان دهها نفر از پناهندگان را گرفت.

پس، بحث درباره لزوم تشکیل احزاب، همانطور که گفته شد، برای مخالفان نبود؛ بحثی بود بین گرایشها و جناحهای مختلف درون حکومت. نتیجه‌ای هم اگر داشت به صورت تجدید فعالیت سازمانهای حکومتی قبلی و یا ایجاد سازمانهای حکومتی جدید بود. سازمان مجاهدین/انقلاب اسلامی در تاریخ ۷۰/۷/۱ مجوز رسمی دریافت کرد و فعالیت مجدد خود را سه ماه بعد

از آن آغاز نمود. پیش از آن در سال ۱۳۶۸ جمعیت مؤتلفه اسلامی دست به همین اقدام زده بود. جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز در صحنه حضور داشتند. تشکلهای همسوی هریک از دو جناح «محافظه‌کار» (جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی، جامعه زینب، انصار حزب‌الله، جامعه اسلامی دانشجویان و غیره) و سازمانهای به اصطلاح چپ مثل انجمن اسلامی دانشجویان، انجمن اسلامی دانشگاهیان و غیره، نیز هر کدام به شیوه خاص خود فعالیتهای جدیدی را آغاز کردند. تعداد آنها در بهمن ۱۳۷۳ به ۳۸ سازمان رسیده بود<sup>۱۱</sup>.

البته این سازمانها غالباً حزب به معنی واقعی کلمه نبودند؛ سازمانهایی بودند متشکل از صاحبان منصب و منفعت در دستگاههای رسمی و غیررسمی عریض و طویل حکومتی، که برای حفظ و گسترش امتیازات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود گرد هم آمده بودند، سازمانهایی بدون پایه قابل توجه در میان طبقات و قشرهای مردم، بدون گرایش به عضوگیری وسیع و بنابراین بدون تشکیلاتی که فعالیت اعضاء و رابطه آنان با سطوح رهبری را سازمان بدهد. برخی از این سازمانها تنها برای یک هدف خاص، غالباً شرکت در انتخابات مجلس، تشکیل می‌شدند و پس از تحصیل هدف از صحنه بیرون می‌رفتند. رابطه بین این سازمانها، صرفنظر از رقابتهای درون جناحی، از یکطرف بر محور همسوئی جناحی سازمان می‌یافت، و از طرف دیگر بر اساس محاصره در امتداد مبارزه حذفی بین جناحهای حکومتی. مبارزه حذفی بر محور اخراج هرچه وسیعتر رقیب از مواضع قدرت و منفعت در حکومت می‌گشت. جناحهای حکومتی از همان ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی به این مبارزه مشغول بودند. خمینی تا آن هنگام که می‌زیست سعی می‌کرد تناسب و تعادل در تقسیم امتیازات و قدرت بین جناحهای حکومت رعایت شود. پس از فوت او این مبارزه شدت گرفت. پیروزی نصیب جناح «محافظه‌کار» شد و سران این جناح مواضع قدرت را یک به یک از دست رقیب خارج کردند. کار به جایی رسید که مجمع روحانیون مبارز ناچار دست از فعالیت برداشت. خبر آنرا محتشمی‌پور در اردیبهشت ۱۳۷۲ اعلام کرد (س، ۷۲/۲/۲۶). خود او هم در پایان همین سال ممنوع‌الخروج شد (س، ۷۲/۱۲/۵). پیروزی جناح «محافظه‌کار» فرصتی برای ظهور آشکارتر اختلافات در درون این جناح به وجود آورد. آنها که سنتی‌تر بودند موقع را برای اعمال فشار بر آنها که علاقه بیشتری به نوگرایی اقتصادی داشتند و به میانه‌روان شهرت یافتند مناسب دیدند. جمعیت مؤتلفه و همسویانش زبان نقد را بر رئیس جمهور، رفسنجانی، گشودند و دامنه خردگیری بر سیاستهای او را گسترده کردند. این روند طرف مقابل را وادار به واکنش کرد. شکل غائی و بارز آن، حرکتی در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس، دی ۱۳۷۴، بود<sup>۱۲</sup> که در خرداد ۱۳۷۷ به تشکیل «حزب کارگزاران سازندگی» انجامید. در انتخابات این دوره مجلس سازمانهای جناح «چپ» حکومتی نیز شرکت کردند. در همین زمان مجمع روحانیون مبارز هم دوباره فعال شد. فعالیت آنها به ثمر نشست و به اتفاق میانه‌روان موفق به ایجاد اقلیتی نیرومند در مجلس پنجم شدند. حزب کارگزاران سازندگی نمونه‌ای از تعداد پرشمار احزابی بود که به دنبال تحولات سیاسی در نیمه اول سالهای هفتاد تشکیل شدند. انحصارطلبی محافظه‌کاران همسو با جمعیت مؤتلفه، که زیر شعار حمایت از ولایت مطلقه فقیه انجام می‌گرفت و به اخراج رقیبان از مواضع قدرت

می‌انجامید موجب روی آوردن شکست‌خوردگان به نوعی از اصلاح‌طلبی و جمهوریخواهی می‌شد که با قبول محتاطانه برداشتهای روشنفکرانه از دین همراه بود. سخنانی که در اینموقع برخی از متعلقان به این طیف درباره مردمسالاری، آزادی و توسعه سیاسی می‌گفتند با آنچه در سالهای پیش در همین زمینه بر زبان و قلم آنها جاری می‌شد تفاوت آشکار داشت. حرکتی اصلاح‌طلبانه با شعار مردمسالاری دینی به وجود آمده بود که درست به همین علت می‌توانست از استقبال مردم برخوردار شود. این شعار در برنامه انتخاباتی خاتمی از جمله به صورت وعده آزادی احزاب منعکس شد و در پیروزی حیرت‌آور او در دوم خرداد ۱۳۷۶ تأثیر گذاشت. وزیر کشور کابینه او، عبدالله نوری، گفت که حضور حماسی مردم در انتخابات دوم خرداد فرصت مناسبی برای توسعه سیاسی و تحزب‌گرایی فراهم کرده است (س، ۷۶/۱۰).

هم او آمادگی دولت برای صدور مجوز فعالیت برای احزاب را اعلام کرد (س، ۷۷/۳/۴).

اصلاح‌طلبان حتی به فکر اصلاح قانون احزاب افتادند. آنها گامهای اول در اینسو را پس از پیروزی در مجلس ششم برداشتند. محسن آرمین، نماینده جدید مجلس در کمیسیون ماده ۱۰ اعلام کرد که «قانون فعلی احزاب نیازمند تجدید نظر و بازنگری جدی است». او خبر داد که این امر در دستور کار کمیسیون امنیت ملی مجلس قرار دارد و اعلام کرد که وزارت کشور هم در اینباره مطالعات جدی را شروع کرده و قول همکاری با مجلس را داده است (ای، ۷۹/۶/۲۲).

در عمل نیز صدور مجوز برای احزاب جدید تسریع شد. محمد جواد حق‌شناس، مدیر کل سیاسی وزارت کشور در اواخر تیر ۱۳۸۰ در یک مصاحبه مطبوعاتی از صدور مجوز برای ۱۴۶ «گروه، حزب و تشکل سیاسی» خبر داد و آنرا با خوشحالی با تعداد تنها ۳۶ سازمانی که تا خرداد ۱۳۷۶ به کسب مجوز نائل شده بودند مقایسه کرد (ای، ۸۰/۴/۳۱). در همین سال خانه احزاب را تشکیل دادند که وظیفه ایجاد وفاق در بین احزاب و ارائه تسهیلات به آنها را به عهده گرفت<sup>۱۳</sup>. ولی آنچه در عمل صورت نگرفت وفاق بود. افزایش مجوزها نه موجب پیدایش احزاب واقعی شد و نه آزادی سازمانهای سیاسی جدید را به بار آورد.

حرکتی که با انتخاب خاتمی در جهت آزادی شروع شد به زودی از نفس افتاد. سرنوشت احزاب به سرنوشت اصلاح‌طلبی حکومتی پیوست. صرفنظر از این که سازمانهای سیاسی مخالف غیرحکومتی باز هم از مجوز و پروانه محروم ماندند، فشارها و تضيیقاتی که بر آنها وارد می‌شد افزایش نیز یافت. قتل رهبران حزب ملت / ایران، پروانه اسکندری و داریوش فروهر در آذر ۱۳۷۷، و محدودیت و آزار فزاینده بر گروههای ملی - مذهبی و نهضت آزادی، شواهد این افزایش بود. احزاب اصلاح‌طلب حکومتی، اعم از قدیمی یا نوساخته، هم از این آزارها بی‌نصیب نماندند. ترور سعید حجاریان (اسفند ۷۸)، حکم اعدام هاشم آقاجری (آبان ۸۱)، حبس آمیخته به شکنجه عباس عبدی، اکبر گنجی، حسن یوسفی اشکوری، علی افشاری و دهها نفر دیگر، پرونده‌سازیهایی پی در پی برای رهبران و فعالان حزب مشارکت / اسلامی، سازمان مجاهدین / انقلاب / اسلامی و انجمنهای اسلامی دانشجویان (تحکیم وحدت)، تعطیل ارگانهای مطبوعاتی و اینترنتی آنها، دستگیری، حبس و شکنجه فعالان دانشجویی، تنها نمونه‌هایی از آنست. محافظه‌کاران قدرتمند با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری از پای نشستند. موقعیت آنها در درون حکومت

محکمتر از آن بود که با این باد دچار تزلزل شود. ضربه‌ای که آنها بر اصلاح‌طلبان حکومتی وارد ساختند نصیب سازمانهای سیاسی این جناح نیز شد. از بازنگری در قانون احزاب هم خبری نشد. به فرض که بازنگری در مجلس به انجام می‌رسید و مجلس لایحه‌ای یا طرحی با این مضمون را تصویب می‌کرد، رد آن مصوبه توسط شورای نگهبان محتمل بود<sup>۱۴</sup>.

### سرکوب مطبوعات

سخنی که در بخش پیشین از خمینی درباره احزاب نقل کردیم مطبوعات را هم شامل می‌شد. عاملان، در اجرای تهدیدی که او می‌کرد تعجیل کردند و در مرداد ۱۳۵۸ اولین ضربه را وارد کردند. بعد از *آیندگان* ۲۲ نشریه یکجا طعمه توقیف شد.

از این زمان تا هنگامی که *میزان*، *جبهه ملی*، *انقلاب اسلامی*، یعنی روزنامه‌های نهضت آزادی، *جبهه ملی* و *بنی‌صدر* را هم تعطیل کردند بیش از دو سال نکشید. دیگر روزنامه‌های باقی‌مانده که حرف *جبهه مخالف* را بگوید. از ۴۴۴ روزنامه و مجله‌ای که سال اول انقلاب منتشر می‌شد تا چند سال بعد حتی نیمی نیز باقی‌ماند. در پایان سال ۶۶ تنها ۱۲۱ روزنامه و مجله جواز انتشار داشت (Iran Research Group، ۲۱، ۴ و...). به قول وزارت ارشاد، مملکت اسلامی در اوان انقلاب با صدها نشریه رنگارنگ روبرو شد که صد البته جای مطبوعات اسلامی در میان آنها خالی بود. اما «حرکت توفنده اسلامی به راستی که مطبوعات طاغوتی را شکست و دیگر [...] از این بابت خطری جدی متوجه نظام اسلامی نگشت» (۱، ۱۱).

ضربه‌ای که در این سالها بر مطبوعات مستقل وارد شد از دو قانون مطبوعات ناشی می‌شد. یکی قانونی که شورای انقلاب در ۵۸/۵/۲۳ تصویب کرد، و دیگری در طرح قانونی مصوب مجلس و شورای نگهبان در تاریخ ۶۴/۱۲/۲۶ و دو روز بعد از آن. یکی در ماههای اول انقلاب و دیگری هنگامی که حکومت فقها تثبیت شده بود. با این که قانون مصوب شورای انقلاب (*قوانین*، ۱۳۵۸، ۹۶ و...) نیز خالی از تمایلات سرکوبگرانه نبود، ولی در مقایسه با قانون مصوب سال ۶۴ معتدل بود. کمیسیونی که در قانون اول تنها مسئول صدور مجوز برای مطبوعات بود در قانون دوم به هیئت نظارت دائم بر کار آنها تبدیل شد. در ترکیب اعضای این کمیسیون سهم نمایندگان مطبوعات از دو به یک کاهش یافت. قرار شد که نماینده دانشگاهها را نه رئیس دانشگاه، بلکه وزیر فرهنگ و آموزش عالی تعیین کند. به قانون سال ۶۴ سه فصل جدید اضافه کردند. یک فصل اختصاص به تعیین رسالت مطبوعات دارد. از جمله به صورت پیشبرد اهداف قانون اساسی جمهوری اسلامی، «تلاش برای نفی مرزبندیهای کاذب و تفرقه‌انگیز و قرار ندادن اقشار مختلف جامعه در مقابل یکدیگر»، «مبارزه با مظاهر فرهنگ استعماری [...] و ترویج و تبلیغ فرهنگ اصیل اسلامی»، و «حفظ و تحکیم سیاست نه شرقی و نه غربی». فصل دیگر که به نام حقوق مطبوعات است، بیشتر صرف تحدید آن حقوق شده است، زیرا مطبوعات را به «رعایت موازین اسلامی» و «پرهیز از توهین، تحقیر و تخریب» موظف می‌کند. فصل سوم که حدود مطبوعات را تعیین می‌کند، شامل همه آن کنشهایی است که می‌توان بر آنها نام الحاد داد، مخالف موازین اسلامی شمردشان و یا در آنها ترویج مطالبی را دید که «به اساس جمهوری

اسلامی لطمه وارد» می‌کنند. ممنوعیت اشاعهٔ فحشا و منکرات، نفی تبلیغ و ترویج اسراف و تبذیر، ایجاد اختلاف بین اقشار جامعه و نظایر اینها هم از موضوعات همین فصل هستند. در حالیکه ۸ ماده از قانون مصوب ۱۳۵۸ به ترکیب و وظایف هیئت منصفه اختصاص داشت - که وظیفهٔ آن تشخیص تخلف و تجویز یا عدم تجویز تخفیف در مجازات است - قانون مصوب ۱۳۶۴ تنها در یک ماده به این موضوع می‌پردازد، آن هم تنها با این محتوا که رسیدگی به جرایم مطبوعات در دادگاهی با شرکت هیئت منصفه انجام می‌شود. فشار بر مطبوعات در زمانی که مجلس دربارهٔ طرح قانونی ۱۳۶۴ بحث می‌کرد آنچنان سنگین بود که برخی از نمایندگان وجود آن قانون را غیرضروری و یا حتی مغایر با واقعیتی می‌شمردند که خود سخت‌تر از مفاد آن طرح بود. محمدعلی‌هادی نجف‌آبادی گفت «مشکل مطبوعات در حال حاضر مشکل قانونی نیست»، مشکل خودسانسوری است، «مشکل این است که [...] ما تحمل انتقاد نداریم». او مشکل مطبوعات را با مشکل مجلس مقایسه کرد، که در آنجا هم هر کسی که بخواهد حرفی بزند باید «هزار فکر»، یعنی ملاحظه، بکند (شور، ۶۴/۱۰/۲۷، ۳۰ و...). همکار او، علی پناهنده، به ناراحتی مردم از این مطبوعات و سانسوری که بر آنها تحمیل می‌شود اشاره کرد: «حالا یا خودشان سانسور می‌کنند، یا کسی سانسور می‌کند» (همانجا، ۳۲). مخالف دیگر محمد خاتمی، وزیر ارشاد وقت بود. مخالفت او به علت مبهم بودن مفاهیمی بود که در متن طرح قانونی به کار رفته بود و به قول او «راه را برای اعمال سلیقه و اجتهاد افراد در عمل به قانون باز» می‌گذاشت. او ترجیح می‌داد «که اشتباه و گاه بی‌انصافی یک نقد و یک نظریه و یک اعتراض را تحمل» بکند، «ولی در مقابل آن حق اظهار نظر و آزادی بیان در جامعهٔ ما در چارچوب اصول مصون و محفوظ بماند» (شور، ۶۴/۱۰/۳۰، ۲۲ و...).

این وضعیت تا فوت خمینی ادامه داشت و تنها پس از آن بود که تخفیفی مختصر ولی ناپایدار در آن پدید آمد. بانی این تخفیف، وزیر ارشاد، محمد خاتمی بود. نتیجه، از جمله، افزایش تعداد روزنامه‌ها از ۱۰ به ۱۹ و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها از ۹۲ به ۱۳۸ در فاصلهٔ بین ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۹ بود (ط، ۶۹/۱۲/۷). به قول معاون مطبوعاتی آن وزارتخانه تعداد نشریات تا آذر سال ۱۳۷۱ به ۳۶۹ فقره رسید (س، ۷۱/۹/۳). برخی از مجلات تازه با مسئولیت و همکاری نویسندگانی منتشر می‌شد که بی‌علاقه بودن آنها به حکومت اسلامی برای مسئولان وزارت ارشاد هم آشکار بود. به رغم همهٔ سانسوری که بر اینها هنوز وارد می‌شد، مطالب این نشریات از جمله مظاهر آن پدیده‌ای بود که سران و سخنگویان انحصارطلب رژیم آنرا «توطئهٔ فرهنگی» می‌نامیدند. دشمنی آنها با این نشریات نیز بعضاً به همین سبب بود. و این دشمنی را با انواع وسائل اعمال می‌کردند. از جمله با کمک روزنامه‌ها و مجلاتی که در اختیار آنها بود. کیهان<sup>۱۵</sup>، جمهوری اسلامی، رسالت، سوره، و پانزده خرداد حملات علیه نشریات به قول خودشان غریزه، و سیاست مطبوعاتی وزارت ارشاد را رهبری می‌کردند. مخصوصاً کیهان که تقریباً هیچ روزی از پاشیدن زهر علیه مجله‌های مستقل خودداری نمی‌کرد. این روزنامه در شمارهٔ ۶۹/۱۲/۸ خود ضمن اشاره به «خطر لیبرالیسم و غریبزدگی که اخیراً در مطبوعات نفوذ کرده است» اظهار امیدواری کرد که به زودی «این دمل چرکین» را بیشتر بزنند و کلکش را بکنند. رسالت از «مردم»

خواست برای مقابله با توطئه فرهنگی مطبوعات منتظر هیئت منصفه نشینند (۷۰/۷/۱) و مدرسین و طلاب حوزه عمیه قم در یک گردهمایی خواهان تجدید نظر در انتخاب مسئول فرهنگی کشور شدند. خانواده‌های شهدای مشهد هم طالب تعطیل ۲۰ نشریه و تصفیه در وزارت ارشاد گردیدند (ک، ۷۱/۲/۱).

فشارها سر انجام به ثمر نشست و دوران کاهش سانسور پایان یافت. خاتمی به این علت و به علت بی‌اعتنائی مسئولان بالاتر به این امور، از پست وزارت ارشاد استعفا داد (س، ۷۱/۴/۲۷). پیش از آن مجله گردون در ۷۰/۷/۱۸ به خاطر تصویر قابل تفسیری که روی جلد خود منتشر کرده بود توقیف شده بود. در اردیبهشت همان سال با انفجار بمبی در دفتر مجله دنیای سخن موجب تعطیل، گرچه موقت آن، شده بودند. مجله علمی *فازاد* در روز ۷۱/۱/۲۷ به علت چاپ یک کاریکاتور «مشکوک» مورد هجوم حزب‌الله قرار گرفته و تعطیل شده بود. در دی ماه سال بعد عباس عبدی، سردبیر روزنامه سلام را در یک دادگاه مخفی به یک سال زندان محکوم ساختند (س، ۴، ۱۳، ۱۶، ۱۸ و ۷۲/۱۰/۲۲). تعطیل *آوای شمال*، *فکور*، و *تکاپو*، لغو امتیاز حوادث، جهان اسلام، و اندیشه آزاد، و توقیف پیام دانشجو از جمله اقدامات دیگری بود که در این مرحله، تا انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، بیوقفه تکرار می‌شد. حمله به دفاتر نشریات مخالف، احضار و بازداشت روزنامه‌نگاران، تذکرات و تهدیدهای بیوقفه به مسئولان نشریات، امتناع از تحویل کاغذ به قیمت یارانه‌ای به آنها، ممانعت از پخش نشریات و البته سانسور بی‌امان از انواع دیگر فشار بر مطبوعات بود. از آن هنگام نیز که تن به حضور هیئت منصفه در دادگاه دادند، اعضای این هیئت را آنچنان ترکیب کردند که ظن بیطرفی بر آنها بیهوده باشد. آخوندها احمد آذری قمی، راستی، خزعلی، شرعی، حسینیان، عباسعلی عمید زنجانی، سیدرضا تقوی و غیرمعممین غفوری‌فرد، مرتضی نبوی، حبیب‌الله عسگر اولادی، و غلامحسین الهام، از معروفترین این اعضا بودند (ر، ۷۳/۵/۹، ۷۴/۵/۱۲، ۷۴/۷/۱۶).

یکی دیگر از مؤلفه‌های سیاست مطبوعاتی در این مرحله امتناع از صدور مجوز بود. به عنوان نمونه در سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ تنها به ترتیب ۶۹، ۷۰، ۱۰۵ و ۱۱۶ مجوز صادر شد. این رقم در سال ۱۳۷۶ یعنی سال انتخاب خاتمی به ۲۸۱ رسید و از آن پس با دو استثناء (سالهای ۷۷ و ۷۹) باز هم بیشتر شد. تعداد مجوزهای صادره در سال ۱۳۸۱ به ۴۴۵ مورد رسید (عیسی سحرخیز)<sup>۱۷</sup>. افزایش تعداد مجوزها در دوره ریاست جمهوری خاتمی تا سال ۷۹ با افزایش تعداد روزنامه‌ها و مجلاتی که - صرفنظر از طول مدت انتشار - واقعاً منتشر شد همراه بود. این رقم در سال ۱۳۷۶ به ۷۹۹ و در سال ۱۳۷۹ به ۱۰۱۸ مورد رسید. این روند از آن پس متوقف نشد و در سال ۱۳۸۱ رقم ۱۳۱۲ را پشت سر گذاشت (همانجا). افزایش دیگر در شمارگان نشریات بازتاب یافت که میانگین آن از روزانه ۱/۲ میلیون نسخه پیش از دوم خرداد ۷۶، به ۳/۴ میلیون در بهار سال ۱۳۷۹ رسید که نقطه اوج شمارگان مطبوعات بود. اما حمله‌ای که در اردیبهشت همین سال بار دیگر به مطبوعات آغاز کردند ورق را برگرداند. در این سال کار حدود ۵۰ نشریه، از جمله ۲۰ روزنامه، به توقیف کشید (همانجا). رقم توقیفیها، از قول مصطفی کواکبیان، مدیر مسئول روزنامه مردمسالاری، تا مرداد ۱۳۸۲ به ۱۰۸ نشریه رسید (ت. امروز،

۸۲/۵/۱۸). در نتیجه شمارگان نشریات هم رو به کاهش گذاشت و به ۲/۲ میلیون نسخه در روز رسید. اگر کاهش بیش از این نشد به علت افزایش تعداد زیاد مجلات ورزشی، خانوادگی و عامه‌پسند در همین مدت بود (همانجا). کار سرکوب مطبوعات که پیش از ریاست خاتمی با تقدم تصدی در دست وزارت ارشاد، انجام می‌گرفت پس از آن به عهده قوه قضائیه واگذار شد. و این قوه تنها به توقیف نشریات نامطلوب اکتفا نمی‌کند. احضار پی در پی مسئولان نشریات، کشیدن آنها به دادگاههای فرمایشی، حبس و شکنجه مجازاتهای دیگریست که به حکم قاضی سرکوب بر آنها تحمیل می‌شود. در میان قربانیان این قوه کمتر نشریه یا مدیر مسئول و یا نویسنده‌ای پیدا می‌شود که شهرت به لائیک بودن داشته باشد. آنها اغلب یا متعلق به طیف اصلاح‌طلبان حکومتی‌اند یا روشنفکران دینی<sup>۱۸</sup>.

یکی از اقدامات جناح «محافظه‌کار» در جهت سرکوب باز هم بیشتر مطبوعات تغییر قانون مطبوعات بود. گامهای اول در اینکار را به صورت کوشش در تدوین یک طرح قانونی در سال ۱۳۷۴ برداشتند (س.، ۷۴/۳/۲۵). اما تصویب نهائی آن تا پایان فروردین ۱۳۷۹، یعنی تا نزدیک به انتهای کار مجلس پنجم به طول انجامید. تغییرات متوجه چند موضوع در قانون مصوب ۱۳۶۴ بود: ۱- دو عضو بر تعداد اعضای هیئت نظارت افزودند، آنهم یکی از سازمان تبلیغات اسلامی و دیگری از اساتید حوزه علمیه قم به انتخاب شورایی عالی آن حوزه، ۲- تعدادی از جرایم مذکور در مواد ۶، ۲۴ و ۲۵ قانون مصوب سال ۶۴ را از شمول جرایم مطبوعاتی خارج کرده و در زمره جرایم امنیتی درآوردند و رسیدگی به آنها را به عهده دادگاه انقلاب گذاشتند. ۳- تعیین اعضای هیئت منصفه به عهده جمعی واگذار شد که اکثریت آن با «محافظه‌کاران» است. ۴- به هیئت نظارت اختیار توقیف مطبوعات را دادند. ۵- بر تعداد مسئولان جرم افزودند و نویسندگان مطبوعات را نیز شامل آن کردند. ۶- مطبوعات را به اطاعت از تصمیمات شورایی عالی امنیت ملی موظف ساختند<sup>۱۹</sup>. این تغییرات دست حاکمان را در تجاوز به آزادی مطبوعات بیش از پیش باز کرد. این تغییرات را در اواخر کار مجلس پنجم انجام دادند، هنگامی که حدود یک سال و نیم از ریاست جمهوری خاتمی می‌گذشت، نسیم تازه‌ای بر مطبوعات اصلاح‌طلب می‌وزید و شور و شوقی در روان مسئولان، نویسندگان و خوانندگان آنها پیدا شده بود. نتیجه انتخابات مجلس ششم موجب اضطراب «محافظه‌کاران» شد. برخی از اصلاح‌طلبان پیروزمند پیشاپیش قول اصلاح قانون مطبوعات را داده بودند و اکنون نوبت وفای به این قول رسیده بود.

اصلاح‌طلبان مجلس ششم در کار اصلاح قانون مطبوعات نه درنگ کردند و نه اکتفاء به الغاء تغییرات وارد شده بر آن در مجلس پنجم، آنطور که یک عضو روحانیون مبارز، مجید انصاری، پیشنهاد کرده بود (ای.، ۷۹/۴/۲۵). طرحی که آنها تهیه کردند نظر بر اصلاحاتی فراتر از آن داشت: اطاعت مطبوعات از مصوبات شورای امنیت ملی را حذف می‌کرد، ممنوعیت انتشار مطالب علیه قانون اساسی را ملغی می‌ساخت، استعلام از مراجع ذیصلاح برای بررسی صلاحیت متقاضی و مدیر مسئول نشریات را از عهده هیئت نظارت خارج می‌کرد، مسئولیت مقالات و مطالب مندرج در نشریات را محدود به مدیر مسئول می‌کرد، شرایط کسب مجوز و اشتغال به

حرفه روزنامه‌نگاری را تسهیل می‌کرد، محدودیت جغرافیائی نشریات را از میان برمی‌داشت، و ترکیب اعضای هیئت نظارت را، از جمله از طریق حذف عضو سازمان تبلیغات اسلامی و افزایش یک عضو از میان روزنامه‌نگاران، تغییر می‌داد (ای، ۷۹/۴/۲۵). البته همه اینها هم برای رفع نواقص قانون مطبوعات کافی نبود، ولی اصلاح جزئی آن را ممکن می‌ساخت. کلیات این طرح با امضای ۱۰۶ نماینده با قید یک فوریت تصویب شد، ولی هنگامی که رسیدگی نهائی آن در روز ۸۲/۵/۱۶ در دستور کار مجلس قرار گرفت رهبر جمهوری اسلامی مداخله کرد. او رأی بر نامشروع بودن طرح داد و تصویب آن را مغایر با مصلحت نظام شمرد. رئیس مجلس نیز اطاعت کرد و طرح را از دستور خارج ساخت و در پاسخ اعتراض نمایندگان گفت که این یک حکم حکومتی است. معنای ولایت فقیه همین است. «تعیین سیاستهای کلان نظام طبق قانون اساسی بر عهده رهبری است و ایشان مصلحت را اینگونه دیده‌اند» (ای، ۷۹/۵/۱۷).

حکم حکومتی در عین حال حکم بیهودگی کار مجلس بود. از آن پس دیگر هر گامی که اصلاح‌طلبان مجلس برداشتند تا شاید تخفیفی جزئی در فشار بر مطبوعات وارد سازند بی نتیجه بود. یکی از این کوششهای مجلس تصویب طرحی به نفع روزنامه‌نگاران بود، برای اینکه محاکمه آنها نیز در دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه انجام بگیرد. شورای نگهبان این مصوبه را با استناد به حکم حکومتی مذکور رد کرد. این عمل ۱۲۰ تن از نمایندگان را وادار به استعلام از مقام رهبری کرد. سؤال این بود که آیا ایشان، با توجه به گذشت چند سال از آن حکم، «همچنان بر عدم تغییر قانون معتقد» هستند؟ (ت. فارا، ۸۲/۸/۲۴). پاسخی اگر داده شده هنوز نامعلوم است. اقدام دیگر مجلس تفسیر قانون اقدامات تأمینی بود که برای جلوگیری از سوءاستفاده از آن قانون علیه مطبوعات انجام گرفت. این تفسیر، همانطور که در فصل پیش اشاره رفت، با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد و در قعر بایگانی مجمع تشخیص مصلحت ناپدید گشت.

طرفه آن که مجمع تشخیص مصلحت، همزمان با جلوگیری از کوششهای مجلس برای اصلاح قانون مطبوعات، هیئتی را به کار تدوین سیاستهای کلی نظام در مورد مطبوعات گمارد. این هیئت از مرداد ۱۳۸۰ به بعد، چهارده جلسه تشکیل داد (ت. امروز، ۸۲/۵/۲۱). نتیجه‌اش را می‌توان تصور کرد.

سرکوب مطبوعات، ایجاد محدودیت در آزادی دیگر رسانه‌های جمعی را هم در پی داشت. صدا و سیما که همیشه در انحصار حکومتگران «محافظه‌کار» بوده است. بعد ویدئو، و رسانه‌های قابل دریافت از طریق ماهواره‌ها مورد تهاجم قرار گرفت. بر دیوار شهرها نوشتند: «ویدئو یعنی دعوت فاحشه‌های غرب و شرق به خانه» (س، ۷۰/۸/۲۰). خامنه‌ای آنرا یکی از ابزارهای ترویج ابتدال و فساد اخلاقی خواند (س، ۷۱/۹/۲۱). ولی آنگاه که در جلوگیری از نشر آن عاجز ماندند، سعی در کنترل آن از راه تولید ویدئوهای اسلامی کردند. نوبت ماهواره رسید. کیهان آنرا وسیله تهاجم فرهنگی گسترده غرب علیه آسیائیه‌ها خواند (۷۰/۱۲/۲۲). محمدجواد لاریجانی گفت علت ممنوعیت آن بدآموزی و وقت‌گیری است (ر، ۷۳/۳/۲). علما علیه آن فتواها دادند (ر، ۷۳/۵/۱۷ و...). جمع‌آوری آنتنها از برنامه‌های مستمر نیروهای انتظامی شد.



ایجاد اختلال در دریافت فرستنده‌ها، از تازه‌ترین ترفندها برای مسدود ساختن «شبیه‌خون فرهنگی» از این طریق است. اینترنت از همانزمان که به ایران راه یافت با انواع ممنوعیتها و محدودیتها مواجه بود. حاکمان در سالهای اخیر گرفتار تارنماهای اینترنتی شده‌اند و مشغول به تمهید وسائل و تعبیه قوانین برای مسدود کردن راه ورود پیامها و خبرهای اینترنتی به درون خانه‌ها. در این زمینه، شورایی انقلاب فرهنگی پیشقدم شد و «مقررات و ضوابط شبکه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای را در جلسه ۱۶ آبان ۱۳۸۰ خود تصویب کرد<sup>۲۰</sup>. قوه قضائیه هم بیکار ننشست، گروهی کارشناس را مأمور بررسی ابعاد مختلف جرایم رایانه‌ای ساخت که لایحه‌ای مناسب برای مجازات مجرمان تدوین کنند. عبدالنبی نمازی، دادستان کل کشور، گفت تا روشن شدن نتیجه کار این گروه، محاکمه متخلفان با استناد به قانون مطبوعات انجام خواهد گرفت (ت. *ایران امروز*، ۸۲/۲/۷). «فیلترینگ» [صافی‌گذاری بر] تارنماها این اقدامات را مشایعت می‌کند و هر روز توسعه بیشتری می‌یابد.

### امتناع از تصویب طرح جرم سیاسی و منع شکنجه

ممنوعیت احزاب مخالف و سرکوب مطبوعات انتقادی یا مخالف همانطور که از طبیعت عمل بر می‌خیزد با پیگرد، بازداشت، شکنجه، و در موارد بسیار، اعدام روزنامه‌نگاران، نویسندگان و فعالان سیاسی، یعنی کارکنان و گردانندگان مطبوعات و احزاب همراه بوده است. ممنوعیت و سرکوب البته محدود به این نوع کسان نمی‌شود. دیدیم که حتی نمایندگان مجلس نیز از پایمال شدن حقوق اساسی خود معاف نبودند. سانسور از کنار روحانیون منتقد نیز نمی‌گذرد. اسناد و مدارک و نوشتار درباره اینگونه بیدادگریها آنچنان فراوان است که به تکرار آنها در این نوشته نیازی نیست. تجاوزات در دوره ریاست خاتمی و اکثریت اصلاح‌طلبان در مجلس نه تنها تخفیف نیافتند، بلکه در مواردی تشدید نیز شدند. اعتراضات و افشاگریهای اصلاح‌طلبان نه تنها مؤثر نشدند، بلکه حقوق شهروندی خود آنها نیز در معرض تجاوز قرار گرفت. کوششهای مجلس ششم برای تحدید بیدادگریها از طریق قانونگذاری، همانطور که انتظار می‌رفت، با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد و بی‌نتیجه ماند. در اینجا اشاره به دو اقدام اکثریت مجلس ششم در این زمینه لازم است. یکی اقدام درباره طرح قانونی تعیین جرم سیاسی و نحوه رسیدگی به آن بود، و دیگری ممنوع ساختن شکنجه.

طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری انجام می‌گیرد.» با اینکه در همین اصل تعیین اختیارات هیئت منصفه و تعریف جرم سیاسی به عهده قانونگذار گذاشته شده است، نهادهای قانونگذاری جمهوری اسلامی، تا مجلس ششم، میلی به تدوین آن قانون از خود نشان ندادند. مجلس ششم در همان ماههای اول فعالیت خود به این کار روی آورد. کلیات طرحی که به امضای ۵۸ نماینده رسیده بود در تاریخ ۷۹/۹/۱۵ به تصویب کمیسیون مشترک امنیت و حقوقی مجلس و در اوائل خرداد سال بعد به تصویب جلسه عمومی مجلس رسید. رسیدگی نهائی نیز در اواخر همان ماه خرداد و اوائل ماه بعد انجام شد و طرح به تصویب رسید. اما،

روزنامه/یران خبر رد طرح توسط شورای نگهبان را در روز ۸۰/۴/۷ منتشر کرد. یک هفته بعد حبیب‌الله عسگرآولادی، دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی، گفت «طرح جرم سیاسی اعلام جنگ با قانون اساسی و اسلامیت نظام است» (ای، ۸۰/۴/۱۴). او با این حرف نتیجه کوششهایی را که مجلس برای جلب موافقت شورای نگهبان از طریق تعدیل طرح قانونی خود انجام می‌داد، از پیش روشن ساخت. در فصل پیش، از قول ناصر قوامی، رئیس کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس، دیدیم که طرح تعدیل شده و به شیر بی یال و دم و اشکم شباهت یافته بود (ای، ۸۱/۹/۲۷) ولی شورای نگهبان به آن هم رضایت نداد.

هدف اصلاح‌طلبان از ارائه این طرح، گذشته از تعریف جرم سیاسی و مصادیق آن، ممانعت قانونی از محاکمه متهمان به جرایم سیاسی در دادگاههای غیرعلنی و بدون حضور هیئت منصفه بود، روشی که تبدیل به عمل عادی دادگاههای جمهوری اسلامی شده است. دادگاهها، اگر وقتی به قانون می‌گذاشتند، به صورت استناد، مثلاً به قانون اقدامات تأمینی و یا قانون مجازات اسلامی، بخش تعزیرات، بود. با این که موادی از قانون اخیر (روزنامه رسمی، ۷۵/۴/۴) اختصاص به جرایمی دارد که موضوع طرح قانونی مورد بحث ما نیز هست، ولی در آنجا نه از ماهیت سیاسی آن جرایم سخنی می‌رود و نه صحبتی از ضرورت وجود هیئت منصفه برای داوری درباره آنها می‌شود.

نکته مهم دیگر در طرح قانونی مذکور توجه به انگیزه اعمالی (فعل یا ترک فعل) است که مصداق جرم سیاسی واقع می‌شود. زیرا تذکر سیاسی بودن انگیزه آن اعمال است که آنها را از اعمال نوع دیگر منفک می‌سازد و برخوردی متمایز با آنها را ضروری می‌کند.<sup>۲۱</sup>

خبر فعالیت نمایندگان مجلس ششم برای تدوین طرح «ممنوعیت شکنجه و اجرای اصل ۳۸ قانون اساسی» در مطبوعات، تا آنجا که نگارنده می‌داند، بار اول در آبان ۱۳۸۰ منعکس شد (ای، ۸۰/۸/۳۰). اصل ۳۸ مذکور اعمال «هرگونه شکنجه برای اقرار و یا کسب اطلاع» را ممنوع می‌کند و متخلفان از این حکم را مستحق مجازاتی می‌شمرد که بایستی توسط قانون مشخص بشود. تدوین و تصویب قانون منع شکنجه هم از جمله قوانینی بود که بایستی به دستور قانون اساسی به تعجیل برگزار می‌شد، ولی به روال معمول اجرای این دستور را هم به تعویق انداخته بودند؛ و حالا این نمایندگان مجلس ششم بودند که قصد جلوگیری از شکنجه توسط این طرح را داشتند. این طرح که اشکال مختلف شکنجه و آزار بدنی و روانی متهمان را برمی‌شمارد و ممنوع می‌سازد و اقرار حاصل از عدم توجه به این ممنوعیت را بی‌اعتبار می‌خواند پیش از ارائه رسمی به مجلس به امضای ۱۷۵ نماینده رسیده بود (ای، ۸۰/۹/۸). تصویب طرح در مجلس، با اینهمه امضا، همان اندازه مسلم بود که رد آن توسط شورای نگهبان. طرح در تاریخ ۸۱/۲/۱۸ به تصویب مجلس رسید (ت. خانه ملت). شورای نگهبان آن را رد کرد. مجلس باز هم به فکر جلب رضایت شورای نگهبان افتاد. در نتیجه مصوبه خود را آنچنان تعدیل کرد که به گفته محسن آرمین، نماینده مجلس: «به سرانجام نرسد بهتر از این است که مجلس شکنجه را قانونی کند» (ای، ۸۱/۸/۱). سرانجام، طرح را پس از یک ماه مسکوت گذاشتن دوباره با تعدیلاتی به تصویب رساندند (ای، ۲۴ و ۸۱/۹/۲۵). ولی شورای نگهبان باز هم رضایت نداد.

آخرین بار که خبر رد آن رسید در روز ۸۲/۶/۱۹ بود. دو ماه بعد مجلس چاره‌ای دیگر نیافت جز آن که آنرا به مجمع تشخیص مصلحت نظام بفرستد (ت. *خانه ملت*). البته، مجلس، ناامید از تصویب این طرح، در اسفند سال ۸۱ دست به آزمایش راهی دیگر هم زده بود. ۱۰۷ نماینده طرحی را امضا کرده بودند که «الحاق ایران به کنوانسیون منع شکنجه» را، که در دسامبر سال ۱۹۸۴ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده بود، ضروری می‌ساخت<sup>۲۲</sup>. طرح در اردیبهشت سال ۸۱ تصویب شد. خبر تصویب آن در تارنمای *امروز* در تاریخ ۸۲/۵/۷ منعکس شد. خبر رد آن هنوز نرسیده است. اگر در دو مورد فوق امتناع از تصویب قانون راه را برای سلب حقوق شهروندان باز می‌کند موارد دیگری وجود دارد که قانون خود این نقش را ایفاء می‌کند. از دیدگاه اسناد جهانی حقوق بشر بخشهایی از «قانون مجازات اسلامی» مصداق این واقعیت است.

### تحدید حق انتخاب محل اقامت و شغل

اصل ۳۳ قانون اساسی اعلام می‌کند که «هیچکس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد نظرش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.» شاهد اصلی تخلف از این اصل در جمهوری اسلامی، با یا بدون قانون، مجبور ساختن صدها هزار، یا شاید بیش از یک میلیون ایرانی به ترک میهن و پناهندگی به کشورهای دیگر است. اجبار را با فشار سیاسی و فرهنگی عملی کرده‌اند. ابتدا هر کس که بیم جان یا آزادی خود را داشت مجبور به فرار شد، و پس از آن هرکس که قادر به تحمل فشارهای فرهنگی رژیم جدید نبود، اگر توانست، جلای وطن کرد. آنهایی هم که به هر علت ترک محل اقامت خود نکرده‌اند، تن به مهاجرتی درونی داده‌اند، به شیوه‌ای دوگانه زندگی روزمره خود را سپری می‌کنند. در خیابان نقابی مطابق فرمان به چهره می‌زنند و در خلوت خانه خود و در ذهن خود آن فکر و آن کار دیگر می‌کنند.

سلب حق انتخاب محل اقامت در اکثریت احوال با سلب حق انتخاب شغل توأم بوده است. آن کس که ناگزیر به ترک وطن شده، شغل خود را هم از دست می‌دهد. سلب حق اشتغال را با «پاکسازی» ادارات، دانشگاهها، مدرسه‌ها، کارخانه‌ها و کارگاهها بلافاصله بعد از سرنگونی رژیم گذشته آغاز کردند. ابتدا هرکس را که با آن رژیم «همکاری» می‌کرد از شغل خود محروم کردند. سپس نوبت به شرکت‌کنندگان در انقلاب رسید، آن بخش از انقلابیونی که تعهد به ولایت فقیه نمی‌دادند و تسلیم خودکامگیهای حکومتگران جدید نمی‌شدند. تا سال ۱۳۶۳، به قول نخست وزیر وقت ده هزار پست مدیریت جدید خالی شده بود (ک، ۶۳/۳/۲). وزیر فرهنگ و آموزش عالی تعداد استادان از دست رفته، از زمان بستن دانشگاهها در اردیبهشت سال ۵۹، را ۳۵۰۰ نفر اعلام کرد. این رقم به حساب رفسنجانی در سال ۶۵ به ۵۰۰۰ هزار نفر رسیده بود (ک، ۶۵/۷/۱۲)<sup>۲۳</sup>.

تازه پس از خاتمه جنگ و در پیوند با برنامه بازسازی خرابیها بود که سران رژیم متوجه خلایقی شدند که از پاکسازیها و مهاجرتها حاصل شده بود و به فکر چاره افتادند. عیسی

کلانتری، وزیر کشاورزی، فقدان نیروی متخصص و کارآمد و عدم استفاده از دانش آنها را «یکی از بزرگترین علل عقب ماندگی کشور» خواند (ر، ۶۸/۱۲/۴). وزیر صنایع سنگین مشکل اساسی صنعت ایران را در ضعف آگاهیهای علمی، سازماندهی و مدیریت مشاهده کرد (ر، ۶۹/۱۱/۲۹). همکار او، وزیر صنایع سبک، «مهمترین و بزرگترین مشکل صنعت کشور را کمبود نیروی انسانی متخصص و آموزش دیده» شمرد (ک، ۷۰/۴/۲۷). کشف تعداد متخصصان ایرانی در خارج از کشور پیامد این توجه بود. روزنامه‌ها آمار دادند، از جمله رسالت، که تعداد متخصصان ایرانی، تنها در آمریکا ۲۴۰ هزار نفر است (۶۸/۲/۲۱). کیهان هم چند ماه بعد (۶۸/۷/۱۸) رقم دیگری را ذکر کرد.

قدم بعدی، دعوت از متخصصان برای بازگشت به وطن با الفاظ مسالمت‌آمیز و وعده‌های جذاب بود. وزیر مسکن اعلام کرد که در سال جاری به کلیه کارشناسان زمین واگذار خواهد شد (ر، ۶۹/۲/۱۳). رفسنجانی گفت حتی «ضدانقلابیون» هم، اگر توبه کنند، می‌توانند به کشور بازگردند (ر، ۷۰/۲/۱۱). رفتار نمایندگان دولت در سفارتخانه‌ها و کنسولگریها هم از خشونت و بی‌ادبی رو به ملایمت و نزاکت برگرداند. اینها البته نتیجه تجدیدنظر میانه‌روان رژیم در رفتارشان با کارشناسان مهاجر و تبعیدی بود. دیگران در همان حال به ترور مخالفان در خارج ادامه می‌دادند و از تکرار شرایط دافع برای استخدام کارشناسان غیرخودی خودداری نمی‌کردند. سیدعلی خامنه‌ای خواهان قبول انقلاب «از بن دندان» توسط آن عناصری شد که به کار گرفتنشان در دانشگاهها ضروری شده بود (ک، ۶۸/۹/۲۲). هم او در یک فرصت دیگر خواست که آنان در دانشگاهها تنها به کار تدریس بپردازند و در مدیریت آن هیچ دخالتی نکنند (ر، ۶۹/۸/۲). احمد جنتی، در نماز جمعه، اعلام کرد که لیبرالها، نویسندگان و هنرمندان فراری نمی‌توانند به اسم آزادی جایی در این کشور داشته باشند (ک، ۷۱/۲/۱۹). برنده این اختلاف نظر البته «محافظه‌کاران» بودند. آنها به سیاست دفع ادامه دادند. حذف «غیرخودی»ها از مشاغل و مناصب شعار و سیاست آنها بود، که هنوز هم ادامه دارد. دیدیم که دایره غیرخودی هم قابل گسترش بود، «خودی»های دیروز را هم در بر می‌گرفت.

پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخاب رئیس جمهور و مجلس بار دیگر صحبت از بازگشت ایرانیان به وطن مطرح شد. سرمایه‌های ظاهراً کلان آنها و وجود هزاران متخصص ایرانی در خارج از کشور دعوت آنها به بازگشت را ضروری‌تر ساخته بود. خاتمی حتی اعلام کرد که «شأن تمدنی و تاریخی ایران بدون مشارکت و بازگشت متخصصان و فرهیختگان دور از وطن به دست نخواهد آمد» (ری، ۷۹/۴/۲۷). مجلس و دولت قول رفع موانع قانونی و امنیتی بازگشت را بارها تکرار کردند. ارقام شمار هموطنان مقیم خارج و سرمایه‌های آنها را هرچه بزرگتر گرفتند تا شاید موجب نرمش ممانعت‌سازان بشود. ولی آنچه در عمل صورت گرفت استمرار ممانعتها بود و این واقعیت که در روند مهاجرت وقفه‌ای پیدا نشد ۲۴.

برای پاکسازیها بعضاً مستند قانونی نیز می‌ساختند. یکی از اولین اقدامات در این زمینه تصویب «لایحه قانونی مربوط به پاکسازی و ایجاد محیط مساعد برای رشد نهادهای انقلاب در وزارتخانه‌ها و دانشگاهها و بانکها و مؤسسات و شرکتهای دولتی» در ۵۸/۶/۱۳ توسط شورای

انقلاب بود که نه تنها «کارکنانی که با ساواک همکاری داشته‌اند» را شامل می‌شد، بلکه کسانی که «اشتهار به فساد اخلاق و نادرستی» داشتند را هم به زیر تیغ می‌کشید (قوانین، ۱۳۵۸، ۱۳۱ و...). سه ماه بعد «لایحه قانونی منع استخدام کسانی که متدین به یکی از ادیان اسلام، زرتشتی، کلیمی و عیسوی نیستند در نیروهای مسلح» را تصویب کردند که خصوصاً بهائیان را مد نظر داشت (قوانین، ۱۳۵۸: ۲۶۵). در مهر سال ۱۳۶۰ نوبت به مجلس و شورای نگهبان رسید که قانون مفصل بازسازی نیروی انسانی وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی را به تصویب برسانند (قوانین، ۱۳۶۰، ۷۷ و...). بازسازی به معنی اخراج کارکنانی بود که مرتکب جرایمی نظیر فعالیت به نفع گروه‌های ممنوع و یا دست زدن به اعمال مغایر با مصالح نظام شده بودند. قانونگذاری در این زمینه ادامه یافت و هر بار گروه دیگری از «غیرخودی»ها را در بر گرفت. در این میان واژه‌ها را نیز تغییر دادند. «گزینش» جای پاکسازی را گرفت. این تغییر دلالت بر پایان برنامه پاکسازی می‌کرد.

نوبت ثبت قانونی ضوابط گزینش رسیده بود، ضوابطی که از ابتدا در پس هر پاکسازی، در استخدام کارکنان جدید مرعی می‌داشتند. در شهریور ۱۳۷۴ «قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش» را تصویب کردند، که علاوه بر تعیین «ضوابط عمومی گزینش اخلاقی، اعتقادی و سیاسی» معلمان و کارکنان بنای دستگاه مفصلی از گزینشگران را نیز ترتیب می‌داد. اعتقاد و التزام به ولایت فقیه یکی از هفت ضابطه مذکور در این قانون بود. رئیس جمهور، هیئت عالی گزینش و هیئتهای مرکزی و هسته‌های گزینش اجزای این دستگاه را تشکیل می‌دادند (قوانین، ۱۳۷۴، ۴۵۵ و...). از آنجا که دامنه مشمولان این قانون محدود بود، مجلس پنجم و همزادش، شورای نگهبان، آنرا در اردیبهشت سال بعد به همه کارکنان تسری دادند. تا آن زمان به قول رئیس هیئت عالی گزینش، محمد حسینی، در سطح کشور ۴۰۰ هسته گزینشی ایجاد شده بود (ای، ۸/۱۱/۸۱).

نوبت به مجلس ششم و دولت خاتمی رسید. در اینجا با یک نمونه دیگر از تلاشهای اصلاح‌طلبان برخورد می‌کنیم که با مقاومت شورای نگهبان عاقل ماند و اتخاذ تصمیم درباره آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام واگذار شد. قدم اول اصلاح‌طلبان تدوین طرح قانونی لغو قانون گزینش، مصوب سال ۷۴ و قانون تسری آن بود که، با این شدت، مخالفت حتی بخشی از اصلاح‌طلبان را نیز برانگیخت (ای، ۸۰/۱/۲۹). در صدد اصلاح قانون برآمدند. مجلس طرح اصلاح شده را در شهریور همان سال تصویب کرد (ای، ۸۰/۶/۷). با اینکه طرح مصوب با آنچه طراحان لغو قانون گزینش منظور می‌داشتند فاصله‌ای بسیار داشت، شورای نگهبان آنرا مغایر با شرع خواند و باطل کرد. تعدیلات مجلس در طرح مصوب کارساز نشد. شورای نگهبان مخالفت خود را تکرار کرد. با اینکه برخی از اصلاح‌طلبان از ارجاع مصوبه به مجمع تشخیص اکراه داشتند<sup>۲۵</sup>، اینکار هم انجام شد. روزنامه *ایران* در ۸۱/۱۰/۱۱ خبر داد که مجمع تشخیص مصلحت تعیین تکلیف طرح را موکول به دریافت نظر دولت و مدیریت گزینش کرده و آن را به کمیسیون اقتصاد کلان و اداری خود فرستاده است. نتیجه تا اواخر فروردین سال ۸۳ معلوم نشد<sup>۲۶</sup>.

## فرسایش حق برابری مردم

یکی از شاخصهای اصلی حکومت در جمهوری اسلامی اعمال انواع تبعیضات نسبت به اقلیتهای دینی، قومی و همچنین زنان است. تبعیضات از متن قانون اساسی شروع می‌شوند و در بقیه امور کشور ادامه می‌یابند. به اشاراتی مختصر به هر یک از این تبعیضات بسنده می‌شود.

**الف: نابرابری اقلیتهای دینی و عقیدتی:** تضییق حق برابری آحاد مردم در بطن قانون اساسی وضع شده است. اعلام اسلامیت جمهوری حق برابری را نه تنها از غیرمسلمانان، بلکه حتی از مسلمانان غیرشیعه و از شیعیان غیرمعتقد به ولایت فقیه نیز سلب می‌کند. جمهوری اسلامی حکومت فقهای شیعی دوازده امامی معتقد به ولایت فقیه است. ملت این حکومت، بدون این که برخوردار از حقوق ملت باشد، ملت شیعه اثنی‌عشری ولایت فقهائی است، یا به عبارت دقیقتر، امت این شاخه از این مذهب است.

در این قانون مذاهب سنت «دارای احترام کامل» (اصل ۱۳)، و ادیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی ادیان شناخته شده است (اصل ۱۴). در قانون اساسی، ادیان دیگر، یا بیدینی، نه محترم است و نه به رسمیت شناخته شده، چه رسد به این که پیروان آن صاحب حقی باشند. قید عدم مغایرت با موازین و احکام اسلامی که در این قانون بر استفاده از حقوق اساسی و دموکراتیک (حق قانونگذاری، تشکیل احزاب و اجتماعات، حق آزادی بیان در نشریات و مطبوعات، انتخاب شغل) گذارده شده است، قیدی است بر حقوق پیروان دیگر ادیان و بیدینان. اختصاص مناصب حکومتی در این قانون به مسلمانان، به خصوص به فقهای شیعی، سالب حق دیگر اعضای ملت در تحصیل این مناصب است. اختصاص یک نماینده در مجلس برای پیروان هر یک از ادیان شناخته شده (اصل ۶۴) نافی این حرف نیست، زیرا آنها نماینده در مجلسی می‌شوند که حق اتخاذ هیچ تصمیم مغایر با احکام و موازین اسلام را ندارد. تأثیر رأی آنها در تصویب لوایح یا طرحهائی که به علل شرعی با مخالفت شورای نگهبان روبرو می‌شود، با این عمل از بین می‌رود. تنها در اینگونه موارد است که رأی آنان هموزن رأی نمایندگان مسلمان همنظر آنها می‌شود، یعنی بی‌اعتباری. نفی برابری حقوق آحاد مردم در قانون اساسی هیچ خدشه‌ای به برابری وظایف آنها نمی‌زند، همه باید مالیات بدهند، همه باید خدمت سربازی بکنند و همه باید در دفاع از «سرزمین اسلامی» جانبازی بنمایند. تصرف حکومت در ثروت و منافع ملی، تصرف در ثروت و منافع آنها نیز هست.

نقض برابری در قانون اساسی، در تبعیض در زمینه قوانین عادی ادامه می‌یابد. مثال بارز آن در قانون مجازات اسلامی انعکاس یافته است. ماده ۲۰۷ این قانون قتل مسلمان را مستوجب قصاص قتل می‌شمرد. ولی نه در این ماده، و نه در هیچ جای دیگر، به قصاص قتل غیرمسلمان توسط مسلمان اشاره‌ای نشده است. قصاص قتل، مجازات قتل کافر ذمی توسط کافر ذمی هم هست (ماده ۲۱۰)، ولی هیچ جا سخنی از قصاص قتل کافر غیرذمی و مجازات آن نمی‌رود. مطابق ماده ۲۲۶ «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد». به موجب بند ج، تبصره ۲، ماده ۲۹۵، اگر در دادگاه ثابت بشود که

مقتول مهدورالدم، یعنی به عبارت ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی، شرعاً «مستحق کشتن» نبوده است، «قتل به منزله خطای شبه عمد» تلقی می‌شود (قوانین، ۱۳۷۰، ۶۲۲، ۶۳۲). مثالهای دیگر را می‌توان در همه قوانینی مشاهده کرد که مانند قانون احزاب، مطبوعات، گزینش و غیره حق فعالیت سیاسی و آزادی بیان دگراندیشان را با ذکر قیدهای نظیر عدم مغایرت با اسلام نابود می‌سازند. در قانون مطبوعات حتی صحبت از ارتداد و کیفر آنست، آن هم به رغم آنکه در قانون مجازات اسلامی حکمی برای ارتداد تعیین نشده است. در ماده ۲۶ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ آمده است که اهانت به دین مبین اسلام، در صورتی که به ارتداد بینجامد، مشمول حکم ارتداد می‌شود (قوانین، ۱۳۶۴، ۶۷۲) ۲۷.

از حیطة قانون به حوزه عمل که پا بگذاریم با انواع دیگری از تبعیضات برخورد می‌کنیم، که مبتنی بر قانون نیست. شرح آنها را در اسناد سازمانهای دفاع از حقوق بشر، در گزارشهای ناظران سازمان ملل متحد، و در نتایج تحقیقات پژوهشگران می‌توانیم به اختصار و یا به تفصیل مطالعه کنیم ۲۸. ممنوعیت تبلیغات دینی، از جمله به صورت تحدید حق انتشار کتابهای دینی، تعطیل اماکن مذهبی و یا ممانعت از ایجاد آنها حتی برای اهل تسنن، کنترل مدارس اقلیتهای دینی، از جمله به صورت گماشتن مدیران مسلمان بر آنها، وادار ساختن اغذیه‌فروشیهای اقلیتهای دینی به مشخص کردن دین صاحبانشان با نصب علائم مخصوص، محرومیت از استخدام در ارتش و دادگستری و تحصیل سمتهای دولتی، محرومیت از تحصیل در سطوح تخصصی و فوق تخصصی دانشگاهها، رفتار تبعیض‌آمیز در دادگاهها، و تحمیل حجاب اسلامی بر زنان غیرمسلمان نمونه‌هایی از این تبعیضات هستند. در میان اقلیتهای دینی بیشترین اجحافات بر بهائیان وارد می‌شود، دینشان را به رسمیت نمی‌شناسند و از تعقیب و بازداشت و، گاه، قتلشان خودداری نمی‌کنند ۲۹. مصادره اموال بهائیان نیز از جمله فشارهایی است که بر آنها تحمیل شده است (کاپیتورن، ۱۳۸۱، ۱۸).

تبعیض و اجحاف بر اقلیتهای مذهبی موجب مهاجرت بخش بزرگی از آنها از ایران شده است. در نتیجه تعداد مسیحیان و یهودیهای ایران بین سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۴ از ۲۳۰۸۵۱ نفر به حد اکثر ۱۴۲۰۰۰ نفر کاهش یافت ۳۰. دلیلی وجود ندارد که روند مهاجرت در سالهای بعد رو به کاهش گذاشته باشد. این دلیل می‌توانست به صورت تغییر در قوانین، سیاستها و رفتارهای تبعیض‌آمیز در سالهای پس از انتخاب خاتمی به وجود آمده باشد. ولی کوششهای دولت خاتمی و مجلس ششم در این جهت، از شعار «ایران برای همه ایرانیان» و سر دادن آن در مواقع انتخابات تأثیر چندانی در اصلاح واقعیت نداشته است. سال ۱۹۹۷ اجبار نصب علامت خاص بر اغذیه‌فروشیها را ملغی ساختند (sanasarian، ۸۷). لزوم ذکر تعلق دینی هنگام ثبت ازدواج را، که مانع ثبت و عواقب حقوقی و خطرات کیفری ناشی از آن می‌شد را هم برداشتند (کاپیتورن، ۱۳۸۰، ۲۰). یک سال بعد، کاپیتورن گزارش می‌دهد که به دستور رئیس جمهور یک «کمیته ملی اعتدالی حقوق اقلیتهای مذهبی» تشکیل شده است که قرار است مسائل آنها را بررسی و حل کند (۱۳۸۱، ۱۸).

مجلس ششم هم دو اقدام انجام داد:

یکی تصویب طرحی مبنی بر تعیین دیه برای قتل پیروان اقلیتهای دینی به میزان دیه قتل مسلمانان در سوم آبان و بیست و ششم اسفند ۱۳۸۱، که شورای نگهبان دو بار آن را به علت مغایرت با شرع رد کرد (م، ۸۲/۱/۲۶). و دیگری تدوین طرحی مبنی بر حذف بند ج، تبصره ۲، ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی، که به امضای تعداد زیادی از اصلاح طلبان «رادیکال» مجلس رسید. تا کنون اطلاعی از نتیجه این طرح در دست نیست.

اما مقوله بیدینان با این دو نوع تبعیض نیز متفاوت است، چنانچه فرد، زاده شده در خانواده‌ای مسلمان باشد مشمول حکم ارتداد می‌شود. در عمل از این حکم بیشتر در فرستگاهی استفاده می‌کنند که بتوانند بهره‌ای سیاسی از آن ببرند. در اینصورت دیگر لازم نیست که محکوم واقعاً ترک دین کرده باشد. حکم ارتداد بر هاشم آغا جری و تعیین مجازات اعدام برای او در آبان ۱۳۸۱ نمونه‌ای از صدور چنین حکمی برای یک روشنفکر اسلامی بود.

در خرداد ۱۳۶۰ خمینی سران جبهه ملی را به علت مخالفت آنها با وضع قانون قصاص به صدور حکم ارتداد تهدید کرد (ک، ۶۰/۳/۲۶). هم او این حکم را در زمان خاتمه جنگ بر سلمان رشدی روا شمرد و قتل او را واجب دانست. حکم این ارتداد را با بحثهایی که گاه درباره آن می‌کنند زنده نگاه می‌دارند. نویسنده مقاله‌ای در شماره‌های ۴۱ و ۴۲ مجله حوزه، هر کس را که آگاهانه و با علل و انگیزه نفسانی و سیاسی «چیزی را که موجب انکار دین است در گفتار و یا کردار خویش ظاهر سازد» سزاوار حکم ارتداد خواند (۱۳۶۹، ۴۲، ۵۹). این «چیز» از نظر احمد آذری قمی قلم و قدم زدن علیه ولایت فقیه بود (ر، ۷۰/۶/۱۲) ۳۱.

**ب: نابرابری اقلیتهای قومی:** تا اینجا به نابرابری حقوق اقلیتهای دینی پرداختیم. اما تبعیض شامل حقوق اقلیتهای قومی نیز می‌شود. آنجا که، مانند سنی مذهببان کرد، دین و قوم در هم می‌آمیزند تبعیض مضاعف می‌شود. نفی برابری قومی بیش از هر چیز به شکل تحدید استقلال فرهنگی اقوام غیرفارس، به ویژه به صورت ممانعت از آموزش به زبان خود آنها در مدارس انجام می‌گیرد. نقض این حق از قانون اساسی شروع می‌شود، جائی که «استفاده از زبانهای محلی» را تنها «در مطبوعات و رسانه‌های گروهی» مجاز می‌شمرد و در مدارس تنها به «تدریس ادبیات» آن زبانها، در کنار زبان فارسی، اجازه می‌دهد (اصل ۱۵). تبعیض در حوزه اقتصاد هم وقوع می‌یابد. بارزترین پیامد آن فقر بیشتر در اغلب مناطقی است که زیستگاه اقلیتهای قومی است. در کشوری که سرمایه و ثروت بیشتر دولتی است، بایستی علت عمده این فقر نسبی را در کوتاهی دولت در تقسیم عادلانه ثروت و سرمایه جستجو کرد.

نوع دیگر نقض حقوق اقلیتهای قومی ماهیت سیاسی دارد، به این معنی که حکومت از واگذاری اداره مناطق محل سکونت اقلیتهای قومی به خود آنها خودداری می‌ورزد و مبارزه راه تأمین این حق را سرکوب می‌کند.

ولی سرکوب مبارزان و تضییق حقوق تنها شامل اقلیتهای قومی نمی‌شود. فارسها نیز در معرض این سرکوب قرار دارند. تبعیض و سرکوب از خصلت ضددموکراتیک حکومت ناشی می‌شود، که بدون هیچ تبعیضی اعمال می‌گردد. راه حلی که قانون اساسی برای حل مسئله اخیر، به



صورت تشکیل شوراها، ارائه می‌دهد، همانطور که دیدیم، به خاطر این واقعیت که در خود این قانون اداره استانها، شهرها و غیره توسط دولت مرکزی رجحان دارد، پاسخگوی مسئله نیست. تازه، دیدیم که در تدوین و تصویب قانون اجرائی شوراها چه تعللها ورزیدند، چه خستها در تعیین اختیارات شوراها از خود نشان دادند و چه موانع در راه اصلاح آن قانون ایجاد کردند. قانون شوراها، هرچه هست، در دوره ریاست جمهوری خاتمی به اجراء در آمد. اجرای آن، از جمله مناطق محل سکونت اقوام، اختیاراتی هرچند محدود به آنها داده است. دولت خاتمی اقداماتی هم در جهت توسعه استفاده از زبانهای محلی در رسانه‌های عمومی و مطبوعات انجام داد از جمله تدریس ادبیات کُردی و ترکی آذربایجانی که در برخی از دانشگاهها در این دوره شروع شد<sup>۳۲</sup>. ولی از اینجا تا قبول تدریس زبانهای اقوام غیرفارس در مدارس هنوز فاصله بزرگی است، مفروش با تبعیض.

پ: نابرابری زنان: تبعیض در حقوق زنان نیز از همان قانون اساسی شروع می‌شود. اصل ۱۹ که از تساوی «حقوقی مردم ایران از هر قوم و قبیله» و «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها» سخن می‌راند، تساوی زن و مرد را مسکوت می‌گذارد.

در اصل ۲۰، جایی که زنان نیز به حساب می‌آیند، نظر بر یکسانی آنها با مردان در برخورداری از «حمایت قانون» است و بر اینکه آنها نیز مانند مردان «از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند». تناقض موجود در این اصل را می‌توان با مراجعه به مذاکرات مجلس بررسی نهائی پیشنهادی قانون اساسی درباره آن روشن ساخت. در آنجا عبارت موجود در پیشنهادی قانون اساسی را، که ناظر بر تساوی زن و مرد «در برابر قانون» بود درست به همین علت که زن و مرد در اسلام فقاهتی از حقوق برابر بهره‌مند نیستند به کنار گذاشته و برابری را به برخورداری از «حمایت قانون» محدود ساختند، یعنی از قانونی که منکر برابری است.

میرابوالفضل موسوی تبریزی مثال احکام دیه را آورد که دلیل کافی برای نابرابری زن و مرد در اسلام است (خبرگان، ۱، ۶۱۶). مظهر دیگر نابرابری در قانون اساسی، اختصاص مناصب حکومتی به مردان است که به شکل بارز در تذکر تعلق پست ریاست جمهوری به «رجال» انعکاس می‌یابد، و نیز تلویحاً، در اختصاص مقامات رهبری، قضائی و غیره هم به مردان. گرچه در موارد اخیر تصریحی در اختصاص نشده، ولی چه موازین اسلام فقهای و چه واقعیت حکومت دلیل کافی برای این اختصاص است.

تضییق حقوق زنان در جمهوری اسلامی در سه زمینه مختلف، بیش از هر مورد دیگر اعمال می‌شود: قانون، شغل و اجتماع.

تبعیضات در محدوده قوانین اجرائی آنچنان زیاد است که شرح آن، دست‌کم، به فصلی جداگانه نیاز دارد. در اینجا به ذکر مواردی از آن اکتفاء می‌کنم و مطالعه تفصیلی آنها را، از جمله، به سه کتاب خانم مهرانگیز کار حواله می‌دهم که در فهرست مآخذ آمده است. قانون مجازات اسلامی (فصل قصاص و دیه، شهادت)، قضاوت، تعیین سن بلوغ دختران و پیامدهای

آن در امر ازدواج و مسئولیت جزائی، اختصاص ریاست خانواده به مرد و تبعات آن از جمله در مورد حق خروج زنان از کشور، تعیین محل اقامت در کشور، تحصیل و قبول شغل، تعدد زوجات، حق طلاق، ارث، حضانت، نفقه، تابعیت، قیمومیت، روابط جنسی و غیره. تبعیضات در زمینه‌های مذکور، تا آنجا که به حقوق مدنی مربوط می‌شوند، در دوران پیش از انقلاب هم اعمال می‌شدند. حرکتی را که در جهت اصلاح آن، از جمله به صورت قانون حمایت خانواده، تازه شروع شده بود در جمهوری اسلامی بدو متوقف کردند، ولی فشار زنان، به شرحی که خواهد آمد، ادامه توقف را ناممکن ساخت. آنچه در جمهوری اسلامی، بخصوص در زمینه قوانین، بیش از هر اقدام دیگری تبعیض را تشدید کرد، استقرار مجدد قانون مجازات اسلامی است که نقض آن را نظام قضائی ایران در سال ۱۳۰۴ آغاز و سپس در سال ۱۳۵۲ به اتمام رسانده بود (محمد ضیمران/عبادی، ۳۸ و...).

اخراج زنان از خدمات اداری و دولتی یکی از اولین اقدامات مسئولان در جمهوری اسلامی بود، که دامنه‌اش تا دانشگاهها نیز کشیده شد. طبق اظهارات مسئول مسائل زنان در وزارت کشور، تا اواسط اردیبهشت سال ۱۳۷۲ تعداد زنان شاغل سالانه به میزان ۲٪ کاهش می‌یافت (س، ۷۲/۲/۱۵). در دانشگاهها، دست‌کم تا آبان سال ۱۳۷۲ تحصیل در بسیاری از رشته‌ها را بر زنان ممنوع کردند<sup>۳۳</sup>. طبق خبری در مجله زن، در اواسط سال ۱۳۷۰ وزارت فرهنگ و آموزش عالی تحصیل زنان را در ۹۷ رشته دانشگاهی ممنوع و در ۲۲ رشته دیگر محدود کرد (کیهان لندن، ۷۰/۶/۲۱). در نامه‌ای از همین وزارتخانه به مجله زن روز تأکید شده بود که فارغ‌التحصیلان زن دانشگاهها بهتر است دانش خود را در خانه‌داری و تربیت کودک به کار ببرند<sup>۳۴</sup>. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در اواسط سال ۱۳۷۱ در گزارش از تصمیم شورایی انقلاب فرهنگی، رشته‌های تحصیلی مجاز برای زنان را با ذکر مشاغل مربوط به آنها برشمرد که محدود بودند به رشته‌ها و مشاغل مربوط به امور خانواده، و مشاغلی که مطلوب شرع مقدس است و حرفه‌هایی که «با ساختمان روحی و جسمی زنان تناسب دارد». علاوه بر این شورای مزبور توصیه کرده بود که در زمینه‌های داروسازی، مددکاری، علوم آزمایشگاهی، مهندسی الکترونیک و غیره در شرایط مساوی کار به زنان داده شود (ر، ۷۱/۵/۲۸). قضاوت را که از همان اول کار بر زنان ممنوع کردند. در آن زمان تنها زن قاضی در ایران، یعنی شیرین عبادی را از مسند قضاوت پائین آوردند و به پذیرش یک شغل اداری مجبور کردند<sup>۳۵</sup>.

ممنوعیتها و محدودیت‌های شغلی نتیجه تمایل مردسالارانه حاکمان جدید به دور نگاه داشتن زنان از حیطه‌های زندگی اجتماعی است. نتایج دیگر آن اصرار بر جدائی بین مردان و زنان در اماکن عمومی مانند مدرسه‌ها، پارکها، میدانهای ورزشی، رستورانها، ایجاد فاصله بین زنان و مردان نامحرم حتی در خانه‌ها و خیابانها، تحمیل حجاب و پوششهای زشت و تیره بر زنان و بالاخره مجازات هر عملی است که این جدائی را نقض کند. انواع مقررات، آئیننامه‌ها و بخشنامه‌ها، انواع سازمانهای مراقبت و انواع مجازاتهای سخت و تحقیرآمیز تصویب و تأیید شده است تا تخلف از جدائی را مانع شوند، و در صورت وقوع به کیفر برسانند. در فراسوی مقررات رسمی به دسته‌های نهی از منکر نیز اجازه داده‌اند که خودسرانه و به هر وسیله از وقوع آنچه

خود جرم و خلاف می‌دانند جلوگیری کنند و به تأدیبات خاطیان بپردازند. بدحجابی را خدمت به امپریالیسم با هدف براندازی رژیم می‌خوانند و این اتهام ساختگی را بهانه سرکوب حق زنان در آزادی انتخاب پوشش خود می‌سازند (ط، ۶۱/۱۲/۱۸، ۶۲/۱/۸).

تضییق حقوق زنان در جمهوری اسلامی از ابتدا به سه مانع برخورد کرد، که در عمل موجب برخی کاهشها در تبعیض شد:

۱- نیاز جمهوری اسلامی به کار زنان در بخشهایی که سیاست جداسازی زن و مرد وجود زنان را الزام آور می‌کرد. زنان برای مدارس دخترانه، درمان زنان بیمار و نیز برای کار در بخشهای انتظامی، امنیتی و نظامی لازم بودند، پس، ناگزیر پذیرفته شدند. نیاز به حقوقدانان زن در امر قضاوت نیز موجب شد که عاقبت تن به گماردن آنها، دست‌کم به سمت دادیار، بدهند. آیت‌الله محمد یزدی در سال ۱۳۷۷ خبر فعالیت ۹۹ زن در منصب قضاوت را داد، که منظورش دادیاری بود (س، ۷۷/۵/۱۰).

۲- نیاز جمهوری اسلامی به نیروی توده زنان و بسیج این نیرو برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود، موجب کشاندن زنان به میدان سیاست شد. یکی از نتایج ناخواسته بسیج زنان آگاهی یافتن نسبی آنها به نیروی اجتماعی و سیاسی خود و استفاده از آن برای تحمیل کاهش در امر تبعیض بود. آگاهی نسبی اینگونه زنان به تدریج در اشکالی از حرکت‌های اجتماعی کم و بیش مستقل تظاهر کرد و به تشکیل انجمنهای زنان مسلمان، انتشار نشریات ویژه زنان مسلمان، سازماندهی فعالیتهای ورزشی و برگزاری اجتماعات و کنگره‌های خاص آنها منجر شد<sup>۳۶</sup>. اگر به این واقعیت توجه کنیم که خمینی در سال ۱۳۴۱ یکی از مخالفان دادن حق رأی به زنان بود<sup>۳۷</sup> می‌توانیم بپذیریم که بین قبول این حق در جمهوری اسلامی از یکطرف و بسیج زنان در انقلاب و سالهای بعد از آن از طرف دیگر رابطه‌ای علی وجود داشته است. یک نمونه دیگر، عقب‌نشینی اضطراری جمهوری فقها در امر قانون طلاق به شرحی است که در فصل سوم این کتاب خواهد آمد. در همین زمینه کاهش دیگری در تبعیض به وجود آمد. مجلس در سال ۱۳۷۳ با اصلاحی در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به زنان اجازه درخواست طلاق از دادگاه با استناد به عنوان «عسر و حرج» داد (ی، ۸۱/۶/۲۴).

۳- عامل سوم، جنبش عمومی زنان است که در پی برخی تحولات ساختاری سالهای اخیر در سطح اقتصاد، جامعه، آموزش، فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی جامعه به وجود آمده و در جهت مخالفت عملی و نظری با تصورات و تحمیلات تبعیض‌آمیز نظام اسلامی حرکت می‌کند. رشد اقتصاد مدرن که با رشد نیاز به کار زنان همگام است، نیاز خانواده‌ها به درآمد حاصل از کار زنان، توسعه زندگی شهری، گسترش قشر متوسط مدرن، افزایش بر خورداری زنان از آموزش در همه سطوح، افزایش آگاهی زنان و مردان به حقوق زن و رسوخ این آگاهی در رفتار مردان و زنان واقعیاتی را به وجود آورده است که نه با تصورات فقها از نقش زن در جامعه انطباق دارد و نه در مقابل فشارهای حقوقی آنان نابود می‌شود.

نتیجه عملی این سه عامل افزایش حضور زنان در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی و رشد فرهنگی مناسب با آنست. افزایش نسبی شاغلان زن در رشته‌های مختلف اقتصادی با درجات

متفاوت تخصص<sup>۳۸</sup>، افزایش زنان مدرسه و دانشگاه دیده، گسترش فعالیت زنان در حوزه‌های هنری، علمی، پژوهشی و روزنامه‌نگاری، گسترش دامنه تخطی از شیوه‌های رفتاری مطلوب حکومتگران و بی‌اعتنائی به مقررات پوششی آنها تا حد ممکن، توسعه قبول ارزشهای مدرن در تعریف جایگاه زن در جامعه و در رابطه او با جنس مخالف، نشانه‌های این حضور است.

تأثیر این تحولات در حوزه قانونگذاری به صورت کوشش در جهت اصلاح برخی از قوانین تبعیض‌آمیز نمایان شد. پیش ازین به اصلاح قانون طلاق در مورد عسر و حرج در سال ۱۳۷۳ اشاره شد. ولی از آنجا که در آن قانون اصلاحی، مصادیق «عسر و حرج» تعریف نشده بود مجلس ششم در سال ۱۳۸۰ سعی در جبران این کاستی کرد و عسر و حرج را با شمارش ۹ مورد کم و بیش مشخص ساخت. شورای نگهبان مصوبه را رد کرد. کار به مجمع تشخیص مصلحت کشید و مجمع با حذف و ادغام برخی بندها به مصوبه اعتبار قانونی داد.

یک تلاش دیگر مجلس ششم در شهریور ۱۳۸۱ به صورت گسترش مصادیق نفقه در مواد ۱۱۰۷، ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ قانون مدنی به نفع زنان بود (ای، ۸۱/۶/۲۴، ت. مجلس، فهرست مصوبات). در دی سال ۱۳۸۰ طرحی به مجلس ارائه شد که حضانت فرزندان پسر را نیز تا سن هفت سالگی در اختیار مادر قرار می‌داد. با رد این طرح توسط شورای نگهبان اتخاذ تصمیم به مجمع تشخیص واگذار شد. مجمع آنرا در سال ۱۳۸۲ با تغییراتی در جهت موافق با نظر شورای نگهبان تصویب کرد. از اقدامات دیگر مجلس ششم یکی هم لغو شرط تأهل، برای زنان، از قانون اعزام دانشجویان به خارج بود. کوشش نمایندگان دوره‌های پیشین برای لغو این قانون، که در دوره دوم مجلس تصویب شده بود تا مجلس ششم به نتیجه نرسیده بود. طرح افزایش سن ازدواج دختران به پانزده سال، طرح لغو شرط تأهل برای زنانی که مایل به تأسیس مدارس غیرانتفاعی هستند، طرح تعیین اجرت‌المثل برای کار زنان در خانه، طرح موظف کردن دولت به پرداخت دیه قصاص مرد قاتل<sup>۳۹</sup>، از دیگر اقدامات اصلاح‌طلبان در این مجلس است (فهرست طرح و مصوبات، ت. خانه ملت).

اما هیچیک از این اقدامات به اندازه لایحه الحاق ایران به کنوانسیون جهانی رفع تبعیض از زنان موجب اعتراض «محافظه‌کاران» و فقهای آنها نشد. ارسال این لایحه به مجلس در تاریخ ۸۰/۱۰/۱۸ اعلام شد. ابتدا رئیس مجلس آن را به «علت برخی از اشکالات شرعی» از دستور خارج کرد. که این عمل با اعتراض، به خصوص، نمایندگان زن در مجلس روبرو شد. مخالفان لایحه هم تمام قوای خود را بر ضد آن بسیج کردند. ائمه جمعه علیه آن خطبه‌ها خواندند (ت. امروز، ۸۲/۵/۱۸)، اجلاس شورای خبرگان رهبری در ذم آن بیانیه صادر کرد (توحیدی، ۲۲)، حسین نوری همدانی علیه آن اعلامیه داد (ت. گفتمان، ۸۲/۶/۱۵)، ناصر مکارم شیرازی مخالفت خود را بر مغایرت بندهائی از کنوانسیون مزبور با شرع استوار کرد (ت. امروز، ۸۲/۵/۹). اما، این خطبه‌ها و بیانیه‌ها و نظایر آن مؤثر نشدند، تا نوبت به شورای نگهبان رسید که لایحه را، پس از تصویب آن در مجلس در روز ۸۲/۵/۱، مغایر شرع بخواند و در روز ۸۲/۵/۱۵ آن را رد کند (ت. خانه ملت). این در حالی بود که لایحه خود امکان عدم اجرای مفاد کنوانسیون در صورت مغایرت با شرع را متذکر شده بود<sup>۴۰</sup>.

می‌بینم که حتی اگر تمام کوشش‌های مجلس ششم و دولت همنوای آن در رابطه با حقوق زنان تبدیل به قانون می‌شدند باز هم تأثیر زیادی در رفع تبعیض و کاهش تضییق حقوق زن در جمهوری اسلامی نمی‌داشتند. تازه اینها همه، صحبت در زمینه قانون است. عرصه دیگر نقض حقوق زنان، عرصه هنجارها، عاداتها و اعتقادات تبعیض‌آمیزی است که ریشه در نظام مردسالاری و تقدسی دارد که برداشتهای فقهی اسلامی به این نظام اعطاء می‌کنند.

### توجیهات نظری سرکوب

حاکمان جمهوری اسلامی و نظریه‌پردازان آنها سعی بر آن داشته‌اند که سرکوب حقوق اساسی و دموکراتیک مردم را با ارائه نظریاتی درباره حکومت و ولایت توجیه کنند. آنها، در خدمت این هدف، انبوهی از نوشته‌ها پیرامون حقانیت ولایت فقیه و در تقبیح «سکولاریسم»، «اومانیزم»، «پلورالیسم»، «لیبرالیسم» و دموکراسی تولید کرده‌اند. از آنرو که شرح و نقد همه آنها در حوصله این کار نمی‌گنجد به نمونه‌هایی در سالهای مختلف اشاره‌ای کوتاه می‌کنم، و بررسی مفصل آنها را به فرصتی دیگر وامی‌گذارم.

جالب آنست که توجیهات در اثبات حقانیت ولایت فقیه اغلب با نفی سلطه انسان بر انسان، و تائید استقلال و اصالت فرد آغاز می‌شود. محمدتقی مصباح یزدی تذکر این نکته را لازم می‌داند که «از دیدگاه اسلام هیچ انسانی خود به خود حق فرمانروائی بر دیگری ندارد، هر چند فرمانی صحیح و عادلانه صادر کند» (ط، ۷۱/۹/۱۰). عمید زنجانی، نویسنده کتاب سه جلدی فقه سیاسی می‌گوید: «در جهانبینی اسلام حق آزادی و اختیار در همه حال برای فرد به عنوان حق غیرقابل سلب ثابت و محفوظ است» (۱، ۵۳۷). عمید زنجانی در تأکید بر اصالت فرد تا آنجا پیش می‌رود که انکار وجود ذاتی به نام جامعه را لازم می‌شمارد «کل به معنی واحد واقعی که واحدها در آن منحل شده باشند و وجود ندارد و جامعه چیزی جز همان افراد عینی منسجم شده نیست» (همانجا).

هرچه در این رویکرد بر نفی تسلط انسان بر انسان بیشتر تأکید می‌شود رأی بر بندگی و تعبد مطلق انسان در مقابل خدا بیانی صریحتر پیدا می‌کند. سلطه انسان بر انسان از آنرو باطل است که حق سلطنت تنها به خدا تعلق دارد. مصباح یزدی حق فرمانروائی انسان را از آنرو منکر می‌شود که به نظر او «تنها کسی که خود به خود حق حاکمیت مطلق و تصرف در همه کس و همه چیز را دارد خدای متعال است» (همانجا). در این نظریه رابطه انسان با خدا را پرستش و تبعیت در یکطرف و کوشش در جهت تکامل به سوی خدا، در طرف دیگر تعریف می‌کند. تکامل تنها با «تقید و تعهد و التزام انسان به اطاعت فرمان خدا [...] و نفی مطلق غیرخدا» ممکن می‌شود. در اینجا نفی اطاعت از غیرخدا، یا «طاغوت»، عین آزادی است (طباطبائی، ۱۳۴۸، ۱۰۴). آزادی اسلامی آزادی برای تکامل در راه خدا، رهائی از هوسها و تسلیم در برابر حاکمیت تشریحی الهی است (عمید زنجانی، ۱، ۵۵۳). اما حاکمیت خدا همان ولایت فقیه است. ولی فقیه نماینده خدا در روی زمین و مجری اراده اوست. پس اطاعت از ولی فقیه اطاعت از اوست. اما از آنجا که فقیه به سبب علم به اراده خدا و به موجب تقوا و عدالت آمیخته در

سرشت او از جانب خدا به حکومت منصوب شده است، تبعیت از او به معنی قبول سلطه انسان بر انسان نیست، بلکه پذیرش حاکمیت مطلق خداست. از اینرو ولایت فقیه را نمی‌توان از نوع حکومت‌های انسان بر انسان، مانند دموکراسی یا استبداد، دانست. در اینجا نقش انسان در نظام ولایت فقیه با مفهوم قبول تعریف می‌شود؛ قبول انتصابی که از جانب خدا صورت گرفته است. بر پایه این مقدمه است که نظریه‌پردازان ولایت فقیه نسبت بین حکومت خود و رأی مردم را تعیین می‌کنند. مشروعیت ولایت فقیه نه از رأی مردم، بلکه از اراده خدا ناشی می‌شود. وظیفه مردم قبول ولایت است و نپذیرفتن آن گناه است. ولی از آنجا که کارآمد بودن این حکومت منوط به قبول آن از طرف مردم نیز هست، پس کوشش در جهت تأمین این شرط لازم می‌آید. نقص این نظریه از جمله در آنست که نظریه‌پردازان ولایت فقیه تا زمانی که به موافقت مردم با حکومت خود اطمینان دارند بر اهمیت این شرط تأکید می‌کنند، در مطابقت با آن شورا و مجلس و انتخابات را مقبول می‌دارند و به واگذاری اداره برخی از امور به نمایندگان منتخب مردم رضایت می‌دهند. ولی به مجردی که مقبولیت را از دست می‌دهند، دیگر نه تنها از قبول پیامد و ضرورت رأی مردم امتناع می‌ورزند، بلکه در صدد ابطال شرط هم بر می‌آیند. حالا دیگر شرط، نه قبول توسط مردم، بلکه توان دفاع است. از گفته‌های مصباح یزدی است که وقتی حکومت اسلامی تشکیل شد تا هنگامی که آنقدر حامی دارد که بتواند از خود دفاع کند باید باقی بماند (۱۳۷۹).

یکی از کسانی که در سالهای آخر دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ حمایت از ولایت فقیه و نتایج آن در حوزه آزادیهای اساسی و حقوق دموکراتیک مردم را با احتجاج علیه آزادی و مبانی فلسفی - سیاسی آن، اومانیسیم و لیبرالیسم می‌آمیخت غیرمعممی به نام شهریار زرشناس بود. او آزادی «در فرهنگ اومانستی» را «نقطه مقابل آزادی در فرهنگ دینی» می‌شمرد به این دلیل که: «آزادی در فرهنگ اومانستی بر مبنای بُعد از حضرت حق و قطع تعلق دینی تعریف می‌شود [در حالی که] آزادی در قلمرو تفکر دینی در پیروی کامل از تعالیم دینی و قرب به حضرت حق» تحقق می‌یابد. «در یکی آزادی به معنی اسارت و بندگی نفس اماره و آزادی شیطانی و در دیگری آزادی به معنای بندگی حق و وارستگی از اسارت مادی و دنیوی است». ایراد دیگر او به مفهوم آزادی اومانستی «خود محوری و دایرمداری بشر و نفی ولایت الهی» بود. «این همان آزادی است که در قالب نظامها و رژیمهای سیاسی و اجتماعی مبتنی بر دموکراسی محقق شده است». در حالیکه «صورت سیاسی آزادی در قلمرو اسلامی ذیل نظام ولایت فقیه معنا می‌یابد و از اساس با معنا و تعریف حریم و آزادی لیبرالی تفاوت دارد». آنجا که هدف آزادی اومانستی تأمین غلبه نفس اماره و تبعات آن است هدف آزادی در قلمرو تفکر اسلامی هدایت و تربیت و تهذیب باطن و ظاهر انسانهاست «تا به سعادت و فلاح رهنمون شوند». یکی از نتایجی که زرشناس از این رویکرد می‌گرفت هشدار به روشنفکران دینی و غیردینی بود. او از آنها می‌خواست که در قلمرو ولایت فقیه بیهوده به دنبال آزادیهای لیبرالی نگردند، زیرا «انقلاب اسلامی ایران بر مبنای اندیشه دموکراسی و مبانی نظری اومانستی تحقق نیافته است که بخواهد به معنای لیبرالی آزادی را در جامعه حاکم نماید» (۱۳۷۱، ۵۱-۴۳). در

مقاله‌ای دیگر از همین نویسنده می‌خوانیم: «حقیقت آزادی جز از طریق ولایت تحقق نمی‌یابد و شأن سیاسی - اجتماعی آزادی در جامعه نیز از طریق تبعیت از ولایت فقیه (به عنوان مظهر سیاسی اصل ولایت) محقق می‌گردد». نویسنده نتیجه می‌گیرد که ستیز با ولایت فقیه مخالفت با آزادی و ترویج اسارت و استبداد است. جامعه‌ای که مبتنی بر نظام ولایت فقیه است «حقیقتاً آزاد است» (ک، ۷۱/۱/۲۶).

یک نمونه دیگر از برخورد نظری با مسئله آزادی را می‌توان در سلسله مقالاتی دنبال کرد که در شماره‌های ۳۱ تا ۴۲ مجله حوزه، فروردین/اردیبهشت ۶۸ تا بهمن/اسفند ۶۹، زیر عنوان «آزادی عقیده» منتشر شد<sup>۴۱</sup>. نویسنده یا نویسندگان آن حدود آزادی عقیده و بیان را با تفکیک بین مسلمانان و نامسلمانان تعیین می‌کنند. آزادی بیان برای مسلمانان در تمام مسائل اسلامی هست، مشروط به آنکه به انکار دین منتهی نگردد. انکار، در صورتی که آگاهانه و با عقل و انگیزه‌های نفسانی و سیاسی انجام بگیرد و به ظهور در گفتار و کردار در آید، ارتداد حاصل می‌شود. ارتداد مستحق مجازات است. مجازات از آنروست که به «تحقیر و نابودی دین»، «تضعیف عقاید اسلامی»، ایجاد «جنگ روانی» در جامعه، «در گیربهای مذهبی»، «سهل‌انگاری در انتخاب دین» و «خطر نفوذ دشمنان اسلام» منجر می‌شود. غیرمسلمانان هم از آزادی عقیده برخوردارند، مشروط بر آنکه افکار و عقاید آنها سلامت جامعه را تهدید نکنند، سخن آنها آلوده به ریا و نفاق و حاوی توهین به مقدسات و هتک افراد نباشد و اسرار را افشا نکند. آنها آزادند در صورتی که دست به توطئه نزنند، دنبال اغراض سیاسی فاسد نروند، هوای مخالفت و کینه‌توزی در سر نپروراند و از مقررات و تعهدات سرپیچی نکنند. آنها در اظهار عقیده خود در جایی آزادند که برای مسلمانان امکان پاسخگویی فراهم باشد. حفظ شرط اخیر برای جلوگیری از نفوذ عقاید ناصواب در ذهن مسلمانان و ایجاد شبهه در ایمان آنهاست. مقاله مزبور، مقاله دیگری را به دنبال دارد که با عنوان «آزادی تفکر» در شماره‌های ۲۴ تا ۳۰ (بهمن/اسفند ۶۶ تا بهمن/اسفند ۶۷) همین مجله درج شد. محتوای اصلی این مقاله اتکاء بر نظریاتی دارد که مرتضی مطهری در پائیز سال ۱۳۴۸ در دو سخنرانی ایراد کرده بود. بهتر است برای آشنائی با این نظرات، به گفته‌های مطهری رجوع کنیم تا با نظرات هر دو طرف درباره این موضوع آشنا شویم. مطهری به نحوی مصنوع بین فکر و عقیده تفاوت می‌گذارد. در حالیکه او آزادی بدون مرز را برای تفکر مجاز می‌شمرد، آزادی عقیده را تنها در صورتی مجاز می‌داند که حاصل تفکر باشد. محدودیت اخیر به زعم او بدین سبب است که عقیده تنها از تفکر نشأت نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند ریشه در دل‌بستگی نیز داشته باشد. و از آنجا که دل‌بستگی امری عاطفی است و عاطفه دست و پای تفکر را می‌بندد هر عقیده‌ای را نمی‌توان آزاد گذاشت. از عقیده در صورتی که حاصل تفکر نباشد بت‌پرستی زاده می‌شود، که خود مانع هدایت انسان در راه ترقی و تکامل است. از اینرو بوده است که حضرت ابراهیم، برخلاف ملکه انگلستان، که به پاس عقیده هندیان هنگام ورود به معبد آنها کفش از پای در آورد، به عقیده بنی‌اسرائیل احترام نگذاشت و دست به شکستن بت‌های آنها زد. از اینروست که اعلامیه جهانی حقوق بشر نقص دارد. نقص آن احترام به همه عقاید است.

اما آزادی که مطهری برای تفکر قائل است از چه روست؟ از آنروست که به نظر او تفکر ضرورتاً به دین می‌رسد. انسان اگر فکر کند خود به اسلام می‌رسد. پس «تفکر نه تنها آزاد، بلکه واجب است». مشکل اینست که اگر تفکر به اسلام نرسد چه می‌شود؟ پاسخ مطهری، با آن مقدمات، واضح است. مشکل در اسلام نیست، بلکه در آلودگی آن تفکری است که به اسلام نرسیده است، در آلودگی آن به عاطفه. به نظر مطهری علت تفکری که به اسلام نمی‌رسد «جز بیماری چیز دیگری نیست»<sup>۴۲</sup>. علاج بیماری هم بجز دفع آن نیست، دفع تفکر باطل، تفکر نرسیده به اسلام، یعنی به آن مرجعی که وسایل دفع را دارد، و به نام اسلام، با حبس و توقیف علاج عقاید آلوده به عاطفه را می‌کند.

اگر در دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ مخالفت با حقوق اساسی و دموکراتیک مردم بیشتر زیر عناوین معطوف به توجیه ولایت فقیه، نقد مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و رد دموکراسی انجام می‌گرفت، در سالهای اخیر همین عمل به نام تعارض با عناوین دیگری چون پلورالیسم، اومانیزم و سکولاریسم انجام می‌گیرد. این تحول ناشی از ضرورت پاسخگوئی به چالش نظریه پردازان ولایت فقیه، توسط روشنفکران دینی است، که حالا دیگر علم مخالفت با مراجع تقلید دیروزین خود برافراشته‌اند. در این چالش و پژواک آن، مفهوم کثرت‌گرایی (پلورالیسم) را شاید بیشتر از هر مفهوم دیگر به کار می‌برند. آنها همه از اعتقاد به حقیقت اسلام، وحدت آن حقیقت و حقانیت انحصاری و مطلق برداشت خود از آن حقیقت سخن می‌گویند. جوادی آملی تنوع ادیان را ناصواب می‌داند، زیرا به زعم او دین برای تربیت انسان است و از آنجا که انسان یک حقیقت واحد است دین هم باید واحد باشد. معهداً او به نوعی مسالمت با کفار، به شرط آن که آنها قصد براندازی نظام اسلامی را نداشته باشند رأی مثبت می‌دهد (۱۳۷۹). او هم، مانند همه موارد مشابه، توضیح نمی‌دهد که منظور از قصد براندازی چیست و معیارهای تشخیص آن کدام است. می‌توان اطمینان داشت که او حق تشخیص قصد را در انحصار خود نگاه می‌دارد. آملی در جای دیگر برداشتهای گوناگون از دین را تنها به شرطی قابل تحمل می‌خواند که برداشت‌کننده متخصص باشد، نظر او با نظر دیگر متخصصان دین در بسیاری از اصول و معانی مشترک باشد و به صورت روشمند در خدمت شریعت قرار بگیرد (۱۳۸۰). محمدتقی مصباح یزدی خطاب به کسانی که با اتکای به «گرایش پوزیتیویستی» از او می‌خواهند که از مطلق کردن رأی خود پرهیز کند می‌گوید «ما بر حفظ ارزشهایی که مطلق هستند استوار خواهیم ماند». ارزشهای اسلامی مطلق است و ما «اصرار داریم که دیدگاههای اسلامی ما مطلق است و تنها همین دیدگاههای مطلق اسلامی صحیح و حق هستند» (۱۳۸۰). پیش ازین او در جای دیگر پلورالیسم را، در حین حفظ اعتقاد به برحق بودن اسلام مورد نظر خودش، در دایره ادیان الهی قابل پذیرش خوانده بود. دایره محدود است به: «بین دو فرقه از یک مذهب، بین دو مذهب از یک دین و بین دو دین الهی» (۱۳۷۸). مراعات این محدودیت و معنای آن را در قانون اساسی هم دیدیم، آنجا که تنها سخن از ادیان شناخته شده می‌رود و پیروان ادیان دیگر و بیدینان از صف محترمان خارج می‌شوند. در سالهای اخیر روزنامه‌ها از متن سخنرانیهای مصباح یزدی، این فیلسوف ولایت فقیه مطلق، جملاتی مکرر نقل می‌کنند که رویکرد او به مسئله تسامح را



آشکارتر می‌کند. «شعار تسهیل و تسامح یک شعار زهرآگین دروغ برای مبارزه با اسلام است [...] طرح تساهل و تسامح به عنوان یک ارزش و مطرح کردن خشونت به عنوان ضدارزش [...] برای از بین بردن غیرت، همیت و تعصب دینی مردم از حربه‌های تهاجم فرهنگی است» (ای، ۷۹/۹/۶). «اگر خون یک میلیون نفر هم ریخته شد نگذاریم دین اسلام به خطر بیفتد» (ای، ۷۹/۷/۱۴). حسن معلمی در مجله‌ای که صاحب امتیاز آن همین مصباح یزدی است؛ فصلنامه معرفت، از این که خاستگاه پلورالیسم، غرب و تفکرات غربی است به این نتیجه می‌رسد که پس این رویکرد در فرهنگ اسلامی زمینه و جایگاهی ندارد و طرح آن در این زمینه صرفاً مقلدانه است. نفی سکولاریسم وجه دیگری از دستگاه احتجاجی نظریه‌پردازان ولایی برای توجیه سرکوب حقوق اساسی و دموکراتیک مردم است. همانطور که با رد اومانیسیم ولی فقیه را در محور عالم و حکومت قرار می‌دهند و با مخالفت با پلورالیسم برداشتهای غیرخودی از دین و واقعیت را غیرمجاز می‌سازند، با تکفیر سکولاریسم بهانه‌ای می‌تراشند برای انحصار قدرت در حکومت، به نام دین. محمدحسن قدردان فراملکی پس از شمارش عناصر ارزشی واقعی و ابداعی سکولاریسم، دموکراسی، عقلگرایی، علم‌پرستی، لیبرالیسم، بیدینی و نوگرایی، آنرا به این دلیل با اسلام ناسازگار می‌خواند که این دین حاکمیت را از آن خدا و، همانطور که در قانون اساسی آمده است، از آن حاکم عالم و متقی منتخب خبرگان می‌داند. علی‌اکبر رشاد، مانند اغلب همفکران خود، سکولاریسم را خاص دنیای غرب و اصول و ارزشهای فرهنگی آن خطه عالم می‌خواند و تفاوت‌های اساسی بین اسلام و مسیحیت را نافی حضور آن در اسلام می‌شمرد<sup>۴۳</sup>. محسن غروی‌ان هم در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «نقدی بر اومانیسیم، سیانتیسم و سکولاریسم» در روزنامه رسالت، سکولاریسم را مترادف با بیدینی می‌خواند و به نام «صریح آیات قرآن» دولت و حکومت متناسب با آنرا «خلاف اسلام و قرآن» می‌داند. «اسلام و قرآن، جامعه، دولت و امت سکولار را بر نمی‌تابد».

فصل ختام همه احتجاجات نظریه‌پردازان ولایت فقهائی با اومانیسیم، سکولاریسم، پلورالیسم و دموکراسی، مخالفت با آزادی به معنای متناسب با این رویکردها به نظام ارزشی و ساختاری جامعه و حکومت است. مخالفتها غالباً زیر عنوان مبارزه با لیبرالیسم صورت می‌گیرد. پیش از آن دیدیم که چگونه شخصی مانند زرشناس نزدیکی به خدا را بهانه نفی آزادی می‌ساخت و طباطبائی معنای آزادی را به اطاعت از غیرخدا کاهش می‌داد. در پیوند با همینگونه نظریات می‌توان سه استدلال را در رد آزادی لیبرالی، در این منابع پیدا کرد:

۱- آزادی لیبرالی، یعنی بی‌بند و باری، که امری مخالف با اخلاق و سنن انسانی است. تقی دژکام در بررسی «آزادی از نگاه امام خمینی» بر این مضمون تأکید می‌کند (ک، ۱۳ و ۷۰/۳/۲۲). آزادی در این معنا «پایه در حداکثر تمتع و بهره‌برداری از مادیات و لذایذ» دارد و «روح انسانیت و ملکات فاضله را در انسان» می‌کشد، «او را تا سرحد حیوانات تنزل داده و از تکاملی که ناموس خلقت برای آن در نظر گرفته باز می‌دارد» (طباطبائی، ۱۳۴۸، ۱۰۰ و...). آزادی لیبرالی انسان را «دائماً زیر فشار مرئی و نامرئی جاذبه‌های جنسی قرار» می‌دهد و از این راه خود سالب آزادی می‌شود. بهشتی آزادی در غرب را شاهد این مدعا می‌داند (نگ: ر، ۹۱/۹/۲۹).

۲- آزادی لیبرالی دروغ است، از آن جهت که آزادی همه نیست، بلکه آزادی سرمایه‌داران و وسیله حفظ و توجیه سرمایه‌داری است (پیشین). این آزادی به سبب استعمار جوامع دیگر و غرب به وجود آمده و زاینده امپریالیسم است.

۳- آزادی لیبرالی از وحی غافل و تنها به عقل متکی است. «از این نظر لیبرالیسم چیز بد و خطرناکی است. انسان را از یکی از متعالی‌ترین سرچشمه‌های خیر و برکت، یعنی وحی خداوندی و نبوت انبیاء [...] دور می‌کند» (بهشتی).

تذکر چند نکته در ارزیابی این نقدها بر آزادی لیبرالی حائز اهمیت است. یکی اینکه، تسلط یک نظام اخلاقی پدرسالارانه، محافظه‌کارانه، ریائی، پنهانکارانه و ایدئولوژیک یعنی نقدی است که فضیلت را در قید و بند می‌بیند، تظاهر به پرهیز از مادیات و لذایذ زندگی را توصیه می‌کند، به نام ملکات فاضله نامعلوم پهنه محدودیتها را می‌گسترده، پرده اختفاء بر تمایلات سرکوفته جنسی می‌کشاند و آزادی را به نام تکاملی که گویا در ناموس خلقت نهفته است فدا می‌کند. دوم این که نقائص دموکراسی و آزادی در غرب را بهانه سرکوب کامل آزادی در حیطة فرمانروائی حکومت اسلامی می‌سازد. سوم این که با کشیدن پای وحی به حوزه حکومت راه را برای سلطه خودکامانه مفسران وحی بر مردم باز می‌کند. شاهد این نتیجه‌گیریه حکومت فقها در جمهوری اسلامی است که در دو و نیم دهه تسلط خود بساط محافظه‌کاری، پدرسالاری، ربا، قید و بند، ممنوعیت، ایدئولوژی‌زدگی، جنسیت‌گرایی و خودکامگی را از پیشینیان خود نیز فراختر ساخته است. تا اینجا توجه ما بیشتر به چگونگی رویکرد جناح «محافظه‌کار» حکومت به توجیه نظام حاکم بود. اما گرایش اصلاح‌طلبان حکومت به این امر بستگی به درجه تعلق خاطر آنها به حکومت دینی دارد، به اینکه آنها تا چه اندازه دل‌بسته به ولایت فقیه، شکل تعریف شده آن در قانون اساسی و در واقعیت حکومت هستند. به طور کلی می‌توان، بر مبنای کردار و اظهارات گفتاری و نوشتاری آنها به این نتیجه رسید که آنها هرچه متعهدتر به حکومت دینی، ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه باشند، نزدیکتر به قبول مواضعی می‌شوند که رقبای «محافظه‌کار» آنها در برابر دموکراسی و مبانی ارزشی و نظری آن (اومانیسم، سکولاریسم، پلورالیسم و لیبرالیسم) اتخاذ می‌کنند. در عمل، دوری و نزدیکی آنها به مواضع مذکور، اصلاح‌طلبان حکومتی را به طیفی بعضاً نامتجانس تبدیل کرده است که در یک سر آن حامیان ولایت مطلقه فقیه قرار دارند و در سر دیگر آنهائی که مایل به محدود کردن اختیارات رهبر در حدی پائینتر از حد تعریف شده در قانون اساسی هستند. موضع خاتمی در میانه این دو قطب قرار دارد. او در حالیکه می‌خواهد رأی موافق به دموکراسی و ارزشهای بنیادی آن داده باشد، دموکراسی را محدود به شرع می‌کند، دمامحوری و در نتیجه فقیه‌محوری را ناظر بر انسان‌محوری می‌سازد، آزادی را به نام فلاح و رستگاری محدود می‌خواهد، در سکولاریسم سرچشمه فساد را می‌بیند و به درک لیبرالیسم از آزادی ایراد می‌گیرد که تنها یک آزادی بیرونی است، به رستگاری و فلاح روی نمی‌آورد، عطف به هوا و هوس دارد و عاری از نظم الهی است. حد این آزادی تنها قرار داد بین انسانهاست. (شیرازی، ۱۳۸۲).



## حکومت فقها

### انحصار مقامات حکومتی

کارگزاران ولایت مطلق فقیه با امحای عناصر دموکراتیک قانون اساسی موفقیت‌های بسیاری در انطباق شکل و نحوه واقعی حکومت با آنچه خود «روح قانون اساسی» می‌نامند به دست آورده‌اند. آنها با حذف و سرکوب نیروهای مخالف ولایت فقیه و به حاشیه راندن حتی آن بخش از پیروان و موافقان این نوع حکومت که با گرایشهای افراطی مسلط در این نظریه برخوردی انتقادی داشتند قدرت را تا آنجا که در شرایط جامعه ما قابل تحقق است، در انحصار خود درآوردند. یکی از صور بیرونی این انحصار، اشغال غالب مقامات حساس و مراکز مهم تصمیم‌گیری توسط روحانیت سیاسی و واگذاری بقیه مقامات به متحدان غیرمعمم خود است. این روند با اشغال غالب مناصب در شورای انقلاب شروع شد و تا انحصار ریاست همه قوای حکومتی و همه پستهای رسمی و غیررسمی اداری ادامه یافت. طولی نکشید تا میرکریم موسوی اردبیلی، در مقام ریاست دیوانعالی کشور بگوید که:

«الان روحانیت در ارگانهای انقلابی، شهربانی، ژاندارمری، قوه قضائیه، مقننه و وزارت و ریاست جمهوری در رأس کار است» (ک، ۶۳/۲/۵). دامنه این انحصار تا سطح مقامات و پستها در ادارات استانها و شهرستانها، شهرها و بخشها هم گسترده شد. وزیر جهاد سازندگی در سال ۱۳۶۵ این مورد را در پیوند با وزارتخانه خود تصدیق کرد: الان در تمام مراکز استانها و شهرستانها و بخشها روحانیت حضور دارد (ک، ۶۵/۹/۶).

علاقه روحانیت سیاسی به اشغال مقامات و پستهای حکومتی آنچنان شدید بود که اغلب جایی برای دیگران باقی نمی‌گذاشت و اگر چنین نشده به خاطر چند مانع کم و بیش چاره ناپذیر بوده است، از جمله: ۱- فقدان کارشناسی لازم، که اگر هم در موارد بسیار مانع چندان مؤثری نبوده است، ولی معلمان را از تصرف برخی از سمتهای تخصصی‌تر تا اندازه‌ای باز داشته است. البته برای رفع این مانع تلاشهایی می‌کنند. یکی سپردن اینگونه سمتها به متخصصان متعهد، دست‌پرونده و یا خویشاوند و مطیع است، و دیگر کوشش حوزه‌های علمیه است برای پرورش کارشناسانی که قادر به احراز دست‌کم بخشی از این سمتها باشند. حوزه‌ها بیشترین موفقیت در این زمینه را در تربیت قاضی به دست آورده‌اند، که مطمح نظر ویژه آنهاست. ۲-

تعداد نسبتاً کم معلمان، که به رغم ازدیاد بیسابقه آنان در سالهای پس از انقلاب باز هم کفاف اشغال همه مقامات و پستهای حکومتی را نمی‌دهد، خاصه این که بخشی از روحانیون حاضر به قبول اینگونه سمتها نیستند. ۳- قبح افراط در اشغال همه مقامات توسط روحانیت. ۴- ملاحظه تمایل برخی از غیرمعلمان به داشتن مقامات خوب. ولی شرط لازم در اینگونه موارد کارکرد این کسان مطابق «موازن» و «مجار» اسلام است.<sup>۱</sup>

در نظر گرفتن این تمایل از جمله علل سپردن مقام وزارت به سران نهضت آزادی ایران و جبهه ملی بلافاصله پس از سقوط رژیم شاه شد. دیدیم که چگونه نامبردگان در این آزمایش مردود شدند و به ناچار کناره‌گیری کردند. شکل جدیدتر این تمایل در سالهای اخیر در میان قشرهای فن‌سالار، دیوانسالار و به خصوص نظامی - امنیتی حکومت پیدا شده است که در جهت کسب سهم بیشتر از مقام و قدرت و شرکت وسیعتر در نهادهای تصمیم‌گیرنده اصلی تلاش می‌کنند.

روحانیت حاکم برای توجیه انحصار قدرت، فضائی را به خود نسبت می‌دهد که از دایره فقاقت خارج می‌شود. از جمله این فضائل نقش، گویا، بنیادی او در انقلاب و پیروزی آنست. خمینی می‌گوید «روحانی بود که قیام کرد» (۱۳۶۶، ۳، ب ۳۷۹). هم او روحانیت را با اسلام مساوی می‌شمارد و بر مبنای این ادعا مخالفان روحانیت را به مخالفت با اسلام متهم می‌سازد.<sup>۲</sup> «امروز توهین و تضعیف روحانیت ضربه به استقلال و آزادی اسلام است» (همانجا). ولی مردم حامی روحانیت هستند. به آنها عقیده دارند و وقتی آنها چیزی بگویند «مردم گوش می‌کنند» (همانجا، ۳۷۸، ۳). و خامنه‌ای معتقد است که «انقلاب بدون حوزه هیچ بود» (ر، ۶۹/۹/۱۱).

### وسایل تأمین قدرت

تحقق انحصار قدرت، تثبیت و توسعه آن و اجرای کارکردهای لازم برای تأمین این اهداف کاری نبود که تنها به وسیله دستگاه حکومتی به ارث رسیده از نظام پیشین ممکن باشد. بایستی علاوه بر تصفیه آن دستگاه و انطباق آن با امیال حاکمان جدید نهادها و ارگانهای حکومتی تازه‌ای هم ایجاد می‌کردند که در درجه اول و به طور مستقیم در خدمت این هدف باشد. این نهادها و ارگانها را می‌توان به دستگاههای: ۱- امنیتی و اطلاعاتی، ۲- قضائی، ۳- تبلیغاتی، ۴- نظارتی و ۵- اقتصادی و مالی تقسیم کرد.

اینها همه علاوه بر آن ارگانهای هستند که در چارچوب قانون اساسی در جهت تحکیم و تثبیت ولایت فقها عمل می‌کنند مانند شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری، قوه قضائیه و مجمع تشخیص مصلحت نظام. در زیر به نام و کارکرد برخی از نهادها و دستگاههای نامبرده اشاره می‌کنیم. توجه داشته باشیم که دسترسی به اطلاعات دقیق در غالب این موارد کاری شاید غیرممکن است. تذکر این نکته هم لازم است که تقسیم‌بندی برحسب کارکرد اصلی آنها و با آگاهی به این واقعیت انجام می‌گیرد که هر یک از آنها کارکردهای دیگری را هم به عهده دارند.

**الف: دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی:** تمایل رهبر انقلاب از ابتدای کسب قدرت معطوف بر آن بود که تمامی مردم را دعوت به ارائه خدمات اطلاعاتی و امنیتی به حکومت بکند. در آن زمان بسیاری از کسان به این دعوت پاسخ مثبت می‌دادند. جاسوسی و خبرچینی شیوع زیاد یافته بود و گروه‌های مختلف مدافع حکومت جدید دست به این کار می‌زدند. حتی حزب توده نیز در این زمینه فعال شد. برای اجرای این «خدمت» سازمان‌های گوناگون ساختند.

در سال ۱۳۶۲ از مجموع همه آنها، وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی برخاست، و یک مجتهد را هم به عنوان وزیر، در رأس آن گماردند تا ضامن «عدالت اسلامی» در این کار خطیر باشد. قرار شد همه سازمانها و وزارتخانه‌ها اطلاعات خود را در اختیار آن قرار بدهند و این وزارتخانه تعیین‌کننده خط مشی بقیه دستگاه‌های اطلاعاتی باشد (قوانین، ۱۳۶۲، ۶، ۳، و...، ۳۵۵). شرط تجمع کارهای اطلاعاتی در این وزارتخانه مدتی کم و بیش تأمین بود. ولی «محافظه‌کاران»، به خصوص پس از تشکیل دولت خاتمی و تنزل نظارت خود بر وزارت اطلاعات، دست به جبران مافات زدند و دستگاه‌های اطلاعاتی خاص خود را در سپاه و قوه قضائیه تشکیل دادند. اعتراضات اصلاح‌طلبان، که خود بعضاً در معرض تهدید این دستگاهها بودند، طبیعتاً، به جایی نرسید<sup>۴</sup>.

مهمترین نهاد امنیتی نظام، سپاه پاسداران است که خود در این میان به ارتشی با نیروهای زمینی، هوایی و دریائی تبدیل شده است. با این وجود بخش اصلی فعالیت آن پس از پایان جنگ ایران و عراق صرف مبارزه با نیروهای مخالف در درون و بیرون نظام می‌شود. با وجود آنکه قدرت نظامی فزاینده این نهاد موجب وقوف هرچه بیشتر سران آن به اهمیت سیاسی خود شده است، هنوز در خدمت روحانیت «محافظه‌کار» است. فرماندهان سپاه در سالهای پس از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری بارها علیه او و جناح اصلاح‌طلب مجلس موضع گرفته<sup>۵</sup> و در سرکوب خشونت‌آمیز حرکت‌های مردمی، و به طور مشخص دانشجویی، شرکت مستقیم و غیرمستقیم کرده‌اند. سپاه در اجرای کار خود غالباً از نیروهای بسیج مردمی استفاده می‌کند که علاوه بر این، در مبارزه با به اصطلاح منکرات و تهاجم فرهنگی نیز نقش نیروی ضربتی رژیم را بر عهده دارد<sup>۶</sup>. به گفته حسین هراتی، معاون وزارت آموزش و پرورش، بخش بزرگی از اعضای بسیج را دانش‌آموزان تشکیل می‌دهند (س، ۷۱/۷/۱۵). علاوه بر این بسیجیان در همه مراکز آموزشی، دانشگاهی، اداری و اقتصادی حضور دارند. درباره تعداد اعضای بسیج در مقاطع مختلف ارقام غالباً غلوآمیزی ذکر شده است. یحیی صفوی در اردیبهشت سال ۱۳۷۹ اعلام کرد که تا سال بعد تعداد بسیجیان به ۱۰ میلیون نفر خواهد رسید (ی، ۷۹/۹/۲).

این در حالی است که چهار سال پیش از آن سردار صادق حیدرخانی در گفتگو با روزنامه سلام (۷۴/۵/۲۹) تصدیق کرده بود که «دیگر آن شور و حال سابق در پایگاهها و نواحی بسیج شهری دیده نمی‌شود» و تعدادی از پایگاهها در مساجد رو به تعطیل گذاشته‌اند. ظاهراً پس از خرداد ۷۶ تقویت این نیرو را لازم دیدند. رئیس قوه قضائیه نتیجه را در اردیبهشت سال ۸۰ رضایت‌آمیز خواند. او گفت بسیج که «یک نهاد پربرکت و پرقدرت در کشور است» تا آن زمان

«وظیفه حفظ و حراست از نظام در مقابله با تجاوزات دشمنان» را «به نحو شایسته به انجام رسانده» بود (ای، ۸۰/۲/۲۴).

در سالهای پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، از آمیزش سپاه، نیروی بسیج، نیروهای انتظامی و حزب الله، طیفی با نامهای لباس شخصیها، انصار حزب الله، ثارالله، ناصحین، خواهران زینب و نظایر آنها بیرون آمده که وظیفه‌اشان تهاجم به تجمعات دانشجویان، روشنفکران و دیگر مخالفان و منتقدان حکومت، و ضرب و شتم، بازداشت و شکنجه شرکت‌کنندگان در آن تجمعات و در نهایت ترور دگراندیشان است. نام «لباس شخصیها» از تیر سال ۱۳۷۹ بر سر زبانها افتاد و از آن پس تبدیل به نماد اصلی نیروی سرکوبگری شد که از حمایت کامل سران حکومت برخوردار است. با اینکه به قول عبدالله رمضان‌زاده، سخنگوی هیئت وزیران، «شناسائی کامل لباس شخصیها توسط دستگاههای امنیتی و انتظامی انجام شده است» (ای، ۸۱/۸/۳۰) ولی هیچ نیروئی مایل و یا قادر به جلوگیری از تجاوزات آنها نیست<sup>۷</sup>. در همین رابطه باید از ستادی در وزارت اطلاعات نام برد که به دنبال «قتلهای زنجیره‌ای» در سال ۱۳۷۸ از پرده اختفا بیرون آمد و معلوم شد که پیش از آن هم دهها تن از منتقدان و روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی را در داخل و خارج از ایران به قتل رسانده و یا قصد کشتن آنها را کرده بود. گفته می‌شود که پس از افشای نام برخی از اعضای این ستاد و دستگیری آنها در دولت خاتمی بقیه اعضای آن هنوز در بخشهای دیگر حکومت، به خصوص در قوه قضائی و دستگاه صدا و سیما به کار خود ادامه می‌دهند. خودداری دستگاه قضائی از رسیدگی پیگیر و شفاف به مسئله قتلهای زنجیره‌ای، امتناع آن دستگاه از تعقیب آمران اصلی قتلها و ادامه سیاست سرکوب شواهدی است بر درستی این اظهارات و دلیلی بر صحت این نظر که بین اعضای این نیرو و سران رژیم رابطه‌ای بسیار نزدیک وجود دارد، آنچنان که از جمله به صورت قبول عملی اقدامات آنها تظاهر خارجی پیدا می‌کند.

یکی دیگر از نهادهای حکومتی سرکوب، نیروی انتظامی است که در کنار فعالیتهای انتظامی در روستاها، شهرها و راهها، به طور اختصاصی در جمع‌آوری اطلاعات درباره نیروهای منتقد و مخالف و سرکوب آنها نیز شرکت دارد. یک بخش از فعالیت این نیرو معطوف به مبارزه با تهاجم فرهنگی، یا به عبارت دیگر، تضییق آزادی مردم در زندگی شخصی است. نظارت آمرانه و اطلاعاتی بر اماکن عمومی (کافه‌ها و رستورانها، فروشگاهها و نظایر آن) توسط سازمان اماکن صورت می‌گیرد که در درون نیروهای انتظامی سازمان دارد. این نهاد در سال ۱۳۷۱ از ادغام کمیته‌های انقلاب، شهربانی و ژاندارمری به وجود آمد و سریعاً گسترش یافت. فعالیتهای سرکوبگرانه این نهاد بیشتر حاصل پذیرش کارکردهای کمیته انقلاب است که در اثنای انقلاب به وجود آمد و پس از طی یک روند تصفیه درونی به کار مقابله قهرآمیز با دگراندیشان گرفته شد.

یکی دیگر از سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی، وابسته به وزارت اطلاعات، دستگاه حراست است که در تمام سازمانها، ادارات و کارگاههای دولتی حضور دارد و مأمور ممانعت از بروز نظریات، رفتارها و فعالیتهای نامطلوب از نظر حاکمیت است.

ب: **دستگاه‌های قضائی:** مجازات منتقدان و مخالفان در ابتدا به طور عمده توسط دو دادگاه انجام می‌گرفت: دادگاه انقلاب اسلامی و دادگاه ویژه روحانیت. اما در سال‌های اخیر بخش‌هایی از دستگاه قوه قضائی هم در این زمینه فعال شده‌اند.

دادگاه انقلاب و شعبات آن در نتیجه تحول کار حکام شرع در اوایل انقلاب شکل گرفت و با تصویب «قانون حدود و صلاحیت دادرها و دادگاه‌های انقلاب» در سال ۱۳۶۲ (قوانین، ۱۳۶۲، ۹) رسماً به دادگستری ملحق شد. صدور حکم اعدام و حبس هزاران مخالف و منتقد نظام یا اجزای آن از آغاز حکومت فقها تا امروز، بخش اصلی کارنامه فعالیت این نهاد را تشکیل می‌دهد.

تاریخ تشکیل دادگاه‌های ویژه روحانیت را می‌توان از ماه‌های اول بعد از انقلاب دنبال کرد. خمینی، در روز ۲۱ مهر ۱۳۵۸ طی سخنانی خطاب به دادستان و قضات کشور به لزوم تشکیل چنین دادگاه‌هایی اشاره کرد (ک، ۵۸/۷/۲۱). ولی از آن تاریخ تا هنگامی که حکم تشکیل رسمی آن در خرداد ۱۳۶۶ توسط خمینی صادر شد چند سالی طول کشید (ک، ۶۶/۴/۱۶). شاهد حجم و سرعت کار این دادگاه‌ها تشکیل ۷۰۰ پرونده برای به اصطلاح «روحانی‌نماها»، تا اسفند ۱۳۶۶، بود (ر، ۶۶/۱۲/۱۹). محمدی ریشه‌ری، رئیس کل این دادگاه‌ها در گزارشی که درباره کارنامه آنها در بهمن ۱۳۶۸ ارائه داد از صدور ۲۸۶ حکم محکومیت صحبت کرد، که ۱۴ مورد آن حکم اعدام بود. چند ماه بعد جان‌نشین او، رازینی، اعلام کرد که دادگاه ویژه روحانیت ماهانه به ۵۰ پرونده رسیدگی می‌کند (ک، ۶۹/۴/۳۱). در سال‌های اخیر روحانیون نامداری چون عبدالله نوری، محسن کدیور و حسن یوسفی اشکوری از جمله قربانیان احکام سیاسی این دادگاه‌ها بوده‌اند. دادگاه‌های ویژه روحانیت متعلق به مجموعه نهادهای زیر نظر رهبری است.

مشروعیت این نهادها نه از قانون اساسی، بلکه از حکم ولی فقیه حاصل می‌شود. بخش اصلاح‌طلب نظام در راستای نقد دوگانگی حکومت گاه معترض وجود آنها می‌شود<sup>۸</sup>. مجلس پنجم در واکنش نسبت به این اعتراضات در حاشیه اصلاح آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب اقدام به ادغام این دادگاه‌ها در وزارت دادگستری کرد (ر، ۷۹/۹/۲۴).

همانطور که اشاره رفت در سال‌های اخیر، برای جبران خسارتی که در اثر انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و تسلط اصلاح‌طلبان بر مجلس ششم بر «محافظه‌کاران» وارد آمد، قوه قضائیه فعالیت خود علیه مخالفان و منتقدان نظام را تشدید کرد و بخش‌هایی از محاکم خود را مأمور تعقیب و مجازات پیگیرانه‌تر آنها نمود. توقیف بیش از صد نشریه، دستگیری، شکنجه و محکومیت تعداد زیادی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان، سیاست‌پردازان و حتی نمایندگان مجلس حاصل فعالیت مجدانه این بخش‌هاست.

پ: **دستگاه‌های نظارتی:** مهمترین دستگاه نظارتی که بیرون از چهارچوب قانون اساسی فعالیت می‌کند دستگاه نمایندگان امام است. نمایندگان امام که تقریباً بطور کامل از میان روحانیون هستند به نمایندگی از دستگاه رهبری در همه مراکز اداری، آموزشی، امنیتی و نظامی نظارتی آمرانه

دارند. میزان حکمفرمائی آنها چنان است که به قول بازرگان (۱۳۶۳، ۱۲۲) «همه کاره‌اند». شاهد دیگر برای قدرت این نمایندگان مخالفت‌هایی است که در شورای بازرگری قانون اساسی با انضمام این دستگاه به قانون اساسی صورت گرفت. دلیل مخالفت میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت، این بود که انجام این کار به معنی «واقعاً فلج کامل کشور» خواهد بود، زیرا این که ما یک نفر مدیر بگذاریم و یک نفر پهلوی دستش که تکان نخورد و یا از او بترسد به معنی آن خواهد بود که «روحیهٔ جیونی را ما در حقیقت در مدیریت خودمان دمیده‌ایم [...] نمایندهٔ رهبر هم هیچ موقع به حد خود در دستگاه اجرائی قانع نخواهد شد (بازنگری، ۲، ۶۹۲). موسوی اردبیلی هم در همان شورا نمایندگان امام را مخل مدیریت خواند (بازنگری، ۲، ۶۸۷). پیش از او رفسنجانی مخالفت خود با دادن رسمیت قانونی به این دستگاه را اعلام کرده بود، با این استدلال که نمایندگان امام در هر ارگان مدیران واقعی‌اند، و این کار «تضعیف مدیرهاست، لوث کردن مدیریت است» (بازنگری، ۲، ۶۸۰). پیشنهاد رد شد، ولی نمایندگان امام باقی ماندند. قدرت آنها تابع میزان قدرت رهبر و نوسانات آن است.

یک سازمان اطلاعاتی جدید، دفاتر نظارت و بازرسی شورای نگهبان هستند که از ابتدای سال ۱۳۸۲ برای جمع‌آوری اطلاعات علیه نامزدهای احتمالی نمایندگی مجلس در استانها و شهرستانها به وجود آمده و بهانه‌های لازم برای رد صلاحیت آن نامزدها را فراهم می‌کنند.<sup>۹</sup> کار ائمهٔ جمعه علاوه بر تبلیغ، دخالت در ادارهٔ امور شهرها و استانهاست و این کار را هم به نام رهبر انجام می‌دهند، زیرا منصوب او هستند. دخالت آنان در محل مأموریتشان همیشه موجب شکایات بسیار فرمانداران و دیگر مدیران دولت بوده است. قدرت این ائمهٔ آنچنان زیاد است که وقتی نخست وزیر کشور به فکر توصیهٔ مسالمت بین آنها و استانداران می‌افتاد ناگزیر از مأموران خود می‌خواست که با امامان جمعه کنار بیایند.<sup>۱۰</sup> در مقابل او حسینعلی منتظری در سمینار سراسری ائمهٔ جمعه به «آقایان» هشدار می‌داد: «اینطور نباشد که آقایان بخواهند تمام کارها و جریانها در اختیار آنها باشد» (ک، ۶۵/۳/۲۶). اعتراض به دخالت ائمهٔ جمعه گاهی به درون مجلس نیز کشیده می‌شد. مثلاً، فرج‌الله افرازیده، نمایندهٔ مجلس در نطق پیش از دستور خود پس از اعتراض به دخالت‌های ائمهٔ جمعه و اشاره به تعداد کم شرکت‌کنندگان در نماز جمعه پیشنهاد تهیهٔ شرح وظایف برای محدود کردن این دخالتها داد (شورا، ۶۸/۸/۳۰). ائمهٔ جمعه علاوه بر نظارت و دخالت و تبلیغ وظایف دیگری هم دارند، مثل تجسس در امور مردم از طریق مساجد، سازماندهی تجاوزات به مجامع منتقدان و دخالت در انتخابات مجلس. تعیین ائمهٔ جمعه توسط یک دبیرخانهٔ مرکزی و موافقت رهبر صورت می‌گیرد. وظیفهٔ دیگر این دبیرخانه تعیین موضوع خطبه‌های امامان جمعه در هر هفته و به هر مناسبت است. تسلط جناح «محافظه‌کار» حکومت بر مدیریت این دبیرخانه موجب شده است که این دبیرخانه را به ستادی برای مبارزه با اصلاح‌طلبان حکومت تبدیل کنند و هر هفته از زبان امامان جمعه تبلیغات وسیعی علیه مخالفان خود راه بیندازند.

می‌توان سازمان‌هایی چون ستاد جهاد دانشگاهی، انجمنها و جوامع اسلامی، شوراهای اسلامی کار، دستگاه گزینش و هیئتهای منصفهٔ مطبوعات را نیز جزو دستگاههای نظارتی نظام



محسوب کرد. نظارتی که توسط آنها صورت می‌گیرد معطوف بر جلوگیری از حضور و فعالیت دگراندیشان در حوزه‌های عملکرد این سازمانها و اختصاص انحصاری فعالیت به اعضای خود است. یکی مانع ورود نظریات و صاحب‌نظران نامطلوب به صحنه آموزش دانشگاهی می‌شود، و دیگری فعالیتهای دانشجویی و دانش‌آموزی را در انحصار خودیها در می‌آورد. شوراهاى اسلامى کار مانع تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری و کارمندی است، نام دستگاه گزینش معرف کارکرد ویژه آنست و هیئتهای منصفه مأمور امضای حکم توقیف مطبوعات هستند. البته منکر آن نیستیم که این نوع نهادها می‌توانند، پس از تشکیل و تحت تأثیر پویسهای درونی خود از عملکرد صرفاً مأموریتی خود فاصله بگیرند و قدمهایی در نمایندگی نقطه نظرها و منافع گروهی بردارند که نام خود را از آن می‌گیرند. نمونه بارز این امکان تحولی است که در انجمنهای اسلامی دانشجویی در سالهای اخیر صورت گرفته است.

ت: **دستگاههای تبلیغاتی:** سازمان تبلیغات اسلامی مهمترین نهاد تبلیغاتی حکومت فقها در بیرون از دستگاه رسمی دولت است. این سازمان در اول تیر ۱۳۶۰ به نام «شورای تبلیغات اسلامی» تشکیل شد و از نیمه فروردین ۱۳۶۸ به نام فعلی خوانده شد. فعالیت آن در سالهای جنگ عمدتاً معطوف به تبلیغ در جبهه و پشت جبهه بود. این سازمان تا سال ۱۳۷۳ نه تنها در داخل ایران، بلکه در سطح جهانی نیز، به صورت انتشار نشریاتی به پنج زبان و تشکیل کنگره‌های بین‌المللی، فعال بود. در این سال با تشکیل سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، به عنوان یکی از ادارات تابع وزارت ارشاد - حوزه فعالیت‌های بین‌المللی - از سازمان تبلیغات مجزا شد. در نتیجه سازمان تبلیغات اسلامی تنها مسئولیت امور فرهنگی و تبلیغی در داخل کشور را بر عهده گرفت. بنا بر اساسنامه، وظایف گسترده‌ای برای این سازمان تبلیغاتی تعیین شده است: توسعه فرهنگ قرآنی، انتشارات و مطبوعات، مراسم و بزرگداشتها، آموزشهای دینی و معارف اسلامی، برگزاری کنفرانسها، نمایشگاهها و جشنواره‌های اسلامی، گسترش هنر اصیل و متعهد، و رواج پژوهشهای تبلیغی و دینی.

در راستای نیل به این اهداف، سازمان، برنامه‌های بسیاری را در دست تهیه و تولید داشته است که از جمله می‌توان به فعالیت در عرصه چاپ و نشر و نظارت بر عملکرد مؤسساتی نظیر *امیرکبیر، مرکز چاپ و نشر، چاپ و نشر بین‌الملل* و حوزه هنری اشاره کرد. این سازمان همچنین، نشریات گوناگونی از قبیل *تهران تایمز، سوره، مهر، صائر، تهران امروز*، و... منتشر کرده است.

در دوره‌های اخیر سازمان تبلیغات اسلامی اقدام به راه‌اندازی تارنماهای اینترنتی هم کرده است از قبیل *خبرگزاری مهر*، و تبیان. طرح سازماندهی مبلغان از راه شناسایی و توجیه و آموزش، طرح گسترش روحانیون مستقر در دهستانها و مراکز بخشها، طرح بسیج فرهنگی، طرح میثاق، طرح اوقات فراغت، چاپ و نشر قرآن، برگزاری کلاسهای آموزشی معارف اسلامی و مراسم به مناسبت‌های مختلف در وزارتخانه‌ها، برگزاری مسابقات فرهنگی - هنری - عقیدتی، ارتباط با هیئتها و تشکلهای مذهبی، تشکیل کتابخانه و نمایشگاه، مشاوره قرآنی، مسابقات

مطلع‌الفجر، طرح پیام‌آوران محرم، طرح پیام‌آوران لیل‌القدر و طرح هجرت، از فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی دیگر این سازمان است.<sup>۱۱</sup>

یک نهاد تبلیغاتی دیگر هم هست متشکل از مأموران سازمان سیاسی - عقیدتی که در همه سطوح اداری، نظامی و انتظامی فعالیت می‌کند. بخشی از اعضای این سازمان ملایان هستند. موحدی قمی، سرپرست این سازمان در ارتش، تعداد مأموران این سازمان در ارتش را در سال ۱۳۷۳ سه هزار نفر اعلام کرده بود که از این عده ۲۲۰ نفر معمم بودند. هم او این تعداد را «بسیار کم و محدود» می‌داند (ر، ۷۳/۱/۲۸). کوشش برای رفع این کمبود تا سال ۱۳۷۶ آنچنان موفقیت‌آمیز بود که تعداد ملایان را به ۱۰۰۰ نفر رساند<sup>۱۲</sup>. وظیفه مأموران سیاسی - عقیدتی در کنار تبلیغ اسلام ولایت فقهائی، تفحص و کاوش در عقاید و رفتار کارکنان و کارمندان حوزه مأموریت و گزارش آن به مقامات اطلاعاتی است.

صرفنظر از این دو سازمان که برای تبلیغ ایجاد شده‌اند تعداد زیادی مؤسسات و بنیادهای آموزشی، دینی و مطبوعاتی دیگر نیز به وجود آمده‌اند که وظیفه‌شان تبلیغ دیدگاه ولایت فقهائی در میان آموزش‌دیدگان و مخاطبان است. به طور نمونه می‌توان در کنار حوزه‌های علمیه به نامهایی چون *دانشگاه پیام نور*، *مرکز آموزش و پژوهش امام خمینی*، *بنیاد فرهنگی باقرالعلوم*، *مؤسسه آموزش عالی غیردولتی الزهرا*، *مجمع جهانی اهل‌البیت* و *مجله‌هایی چون پاسدار اسلام*، *فصلنامه معرفت*، *فصلنامه موعود*، *حوزه*، و *کتاب نقد* اشاره کرد. به اینها باید تارنماهای اینترنتی، مانند *گویا* (این تارنما را که به این صورت gooyaa نوشته می‌شود نباید با تارنمای گویا (gooya) اشتباه کرد)، *دریچه*، *بازتاب* و غیره، را هم اضافه کرد که تعدادشان کم و زیاد می‌شود. یک نقش مهم تبلیغاتی به عهده روزنامه‌هایی چون *کیهان*، *جمهوری اسلامی*، *رسالت*، *جام جم*، *همشهری*، *اطلاعات* و... است که زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی به انتشار دیدگاههای سیاسی فقهای حاکم و پیروان آنها می‌پردازند و مبارزه علیه منتقدان و مخالفان رژیم را پیش می‌برند.

در فهرست دستگاههای تبلیغاتی حکومت فقها نام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان صدا و سیما را نباید فراموش کرد. اولی سازمان عظیمی است که در کنار سانسور، تکلیف هدایت فرهنگ جامعه در جهت اسلام حکومتی را به عهده دارد و دومی، همانطور که از نامش بر می‌آید، صدا و سیما حکومت است.

مجموعه دیگری که در شمارش دستگاههای تبلیغاتی نظام باید ذکر گردد سازمانهای سیاسی متعدد اسلامی هستند تحت عناوین حزب، جمعیت، هیئت، مجمع و... گرچه کارکرد این سازمانها بر محور افزایش سهم اعضای آنها در قدرت حکومتی می‌چرخد، ولی کار تبلیغاتی نیز بخش مهمی از فعالیتشان را تشکیل می‌دهد.

**ث: دستگاههای اقتصادی:** دستگاههای اقتصادی خدمتگزار حکومت فقها و متحدان آن سه نوع است. اول بنیادهای متعلق به حکومت که زیر نظر رهبر قرار دارند. دوم موقوفات زیر نظر حکومت، و سوم بنیادهای شرکتهای بازرگانی و تولیدی، خدماتی، تعاونیهای اعتباری و

صندوقهای قرض الحسنه خصوصی که همگی به طرق مختلف از کیسه حکومت سهم می‌برند و به اصطلاح رانت‌خوار آن هستند.

کارکرد ویژه دستگاههای نوع اول و تا اندازه‌ای نوع دوم گذاشتن سرمایه‌ها و اموال عمومی و وقفی در اختیار سیاستهای سران حکومت و منافع وابستگان به آنست. با این که آنها سهم بزرگی از دارائی و سرمایه حکومتی و ملی ایران را در اختیار دارند تابع نظارت مجلس و دولت و معیارهای اقتصادی و مالی آن نیستند<sup>۱۳</sup>.

مهمترین مؤسسات نوع اول بیشک بنیاد مستضعفان است که در تاریخ ۷۹/۳/۵ به دستور رهبر انقلاب تشکیل شد و در سال ۱۳۶۸ به بنیاد مستضعفان و جانبازان تغییر نام داد. در این سال نظارت این بنیاد در هماهنگی با تبدیل ولایت فقیه به ولایت مطلقه فقیه، از دولت به رهبر منتقل شد. بنابر این رئیس و هیئت امنای آن را رهبر منصوب می‌کند و بنیاد در مقابل او مسئول است. دارائی اولیه این بنیاد که از مصادره، توقیف و اشکال دیگر تصرف در اموال شاه و خانواده‌اش و وابستگان به رژیم سلطنتی گذشته تحصیل شده است، در سال ۱۳۶۱ مشتمل بود بر ۲۸۳۵ واحد تولیدی، فرهنگی، معدنی، ساختمانی، خدماتی و ملکی در بخشهای مختلف اقتصادی (اسدی، ۳۲). در سالهای بعد تغییراتی در دارائی بنیاد و ترکیب آن به وجود آمد. در اواسط دهه هفتاد حدسیات درباره تعداد واقعی شرکتها بین ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ نوسان می‌کرد. ارزش آن شرکتها بالغ بر ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار می‌شد و گویا ۷۰۰ هزار کارگر و کارمند در این مجموعه به کار اشتغال داشتند<sup>۱۴</sup>. با اینهمه این بنیاد نه تنها از پرداخت مالیات به دولت خودداری می‌کند، بلکه هر سال در بودجه دولت سهمی هم به مخارج و جبران زیانهای بنیاد<sup>۱۵</sup> اختصاص می‌یابد<sup>۱۶</sup>. یکی از تلاشهای مداوم این مؤسسه پوشاندن پرده ضخیمی از ابهام بر فعالیتهای اقتصادی و مالی خود می‌باشد. حتی کوشش مجلس پنجم در کشف این راز نیمه‌کاره ماند و پیگیری نشد. می‌توان پذیرفت که یک علت این پنهانکاری دستبردهایی است که مدیران بنیاد، هم به نفع فعالیتهای مخفی بنیاد و هم به نفع خودشان، به اموال آن می‌زنند (اسدی، ۳۵ و...).

یکی دیگر از بنیادهای زیر نظر مقام رهبری بنیاد شهید است. این بنیاد هم به حکم خمینی در اسفند ۱۳۵۸ تأسیس شد. گرچه دارائی این بنیاد به پای بنیاد مستضعفان و جانبازان نمی‌رسد، ولی این نیز دستگاهی است در بردارنده تعداد بسیاری از مؤسسات اقتصادی در زمینه‌های گوناگون تولیدی، خدماتی و غیره. تعداد آنها در سال ۱۳۶۳ به ۱۴۱ می‌رسید<sup>۱۷</sup>. بنیاد شهید علاوه بر در کار کمک به خانواده شهدا فعالیت وسیعی در زمینه‌های تبلیغاتی و فرهنگی به عهده دارد. هزینه این بنیاد در سال ۱۳۷۹، برای فعالیتهای پشتیبانی، به اضافه هزینه‌های اداری آن بر ۱۰۷۸ میلیارد ریال بالغ شد (اسدی، ۳۶). این بنیاد هم، بدون این که مسئولیتی در مقابل مجلس و دولت داشته باشد از بودجه سالانه کشور سهم می‌برد. این سهم در سال ۱۳۷۳ بالغ بر ۵/۳۹۸ میلیارد ریال بود (Maloney، ۲۱۶). در سال ۱۳۷۱ سرپرستی این بنیاد، که تا آنزمان به عهده حجت‌الاسلام کربوبی بود، به دستور رهبر به حجت‌الاسلام رحیمیان واگذار شد که یکی از سرسختان جناح «محافظه‌کار» است. در سال ۱۳۸۱ دولت

خاتمی برای ادغام این بنیاد با بنیاد مستضعفان و جانبازان و ستاد امور مهاجران جنگ تحمیلی کوششی کرد که تا به حال به جایی نرسیده است.

کمیته امداد/امام نام یکی دیگر از بنیادهای زیر نظر رهبر است. این کمیته در اسفند ۱۳۵۷ به دستور خمینی برای کمک به فقیران و محرومان، به خصوص در روستاها، تأسیس شد. هم او حبیب‌الله عسگر اولادی، پیشکسوت هیئتهای مؤتلفه، را به سمت سرپرست این بنیاد انتصاب کرد، هنوز هم این سمت در اختیار اوست. مخارج این بنیاد از درآمد دارائیهای صادرهای آن (املاک، شرکتهای تولیدی و خدماتی)، صدقات، موقوفات و یارانههای فزاینده دولتی تامین می‌شود<sup>۱۸</sup>. کمیته امداد/امام دایره فعالیتهای خود را از سال تأسیس به بعد مرتباً افزایش داده است. در دهمین سال انقلاب دارای ۱۱۰ شعبه در سرتاسر ایران بود و خدمات آن ۱/۵ میلیون نفر را در بر می‌گرفت (ر، ۶۷/۳/۱۹). در همین سال طرح شهید رجایی را برای کمک به سالمندان محروم به اجرا درآورد. از خدمات این طرح در ظرف یک سال بیش از ۴۵۰ هزار سالمند با مبلغ ۱۴/۶ میلیارد ریال برخوردار شدند (ر، ۶۸/۶/۸). دامنه فعالیت این کمیته از مرزهای ایران فراتر رفته و به افغانستان، آذربایجان، فلسطین، تاجیکستان، لبنان و حتی کوزوو هم رسیده است. کمیته امداد امام با سازمان بهزیستی و تأمین اجتماعی (که اخیراً تبدیل به وزارتخانه شده است) رقابت دارد.

بنیاد ۱۵ خرداد هم از نهادهای زیر نظر رهبری است. این نهاد در ۱۵ خرداد ۱۳۶۰ به دستور خمینی تشکیل شد. هدف اسمی از تشکیل آن، مانند بنیادهای نامبرده دیگر، کمک به محرومان، نیازمندان، جانبازان و دیگر گروههای دست‌پرورده حکومتی است، کمکی که با کار تبلیغی در خدمت نظام فقهائی درآمیخته است. بنیان مالی این بنیاد را نیز گذشته از اموال عمومی، یارانه‌های تشکیل می‌دهد که دولت هر سال در اختیار آن می‌گذارد. این نهاد نیز طی این سالها حجم دارائیهها و دامنه فعالیتهای خود را گسترش بسیار داده است. این بنیاد، به سرپرستی حس صانعی، در سال ۱۳۶۸ با تعیین یک جایزه ۲ میلیون دلاری برای قتل سلمان رشدی شهرتی جهانی یافت، شهرتی با کیفیتی در خور موضوع جایزه.

در یک بررسی وسیعتر می‌توان نتیجه گرفت که تمام این واحدهای تولیدی، تجاری و خدماتی دولتی به مثابه دستگاههای اقتصادی، در تأمین استقلال حکومت نقش دارند و به تثبیت این نظام کمک می‌کنند. یک پدیده جالب در این میان سازمانهای اقتصادی نیروهای مسلح، و پیش از دولت خاتمی وزارت اطلاعات، است که هم به تقویت این نیروها، از جمله، در مقابل دولت یاری می‌رساند<sup>۱۹</sup> و هم منبعی است برای بهره‌برداریهای خصوصی سران این نیروها.

در بررسی نوع دوم و از میان تعداد بیشمار موقوفات، بنیاد آستان قدس رضوی را باید نام برد که دارای ثروت و دامنه فعالیتهای اقتصادی عظیمی در سراسر کشور است، ثروت و فعالیتی که پس از انقلاب باز هم گسترده‌تر و عظیمتر شده است. بودجه سالانه آستان قدس را در سال ۱۳۷۹ در حدود ۲ میلیارد دلار حدس می‌زدند (Maloney، ۱۳۷۹: ۸۸، ۲۰۰۰، ۲۰۷ و...).

موقوفه بودن آن تأثیری در این واقعیت ندارد که حکومت نظارت خود را بر آن، مانند همه

موقوفات دیگر مستقر ساخته و آن را به خدمت خود در آورده است.<sup>۲۰</sup> با استفاده از همین موقعیت است که سرپرست این موقوفه را هم رهبر منصوب می‌کند. سرپرست این بنیاد یکی از روحانیون با نفوذ محافظه‌کار، عباس واعظ طبسی، در عین حال نماینده رهبر در استان خراسان، عضو مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز هست. در کنار این نهاد می‌توان به بنیاد شاه عبدالعظیم نیز اشاره کرد که البته از نظر دارائی و حجم فعالیت به پای آستان قدس نمی‌رسد. سرپرست آن همان اولین وزیر اول اطلاعات، محمدی ریشه‌ری است، با انتصاب از جانب رهبر.

مهمترین مؤسسه متعلق به نوع سوم دستگاههای اقتصادی حکومت فقها، شاید سازمان اقتصاد اسلامی باشد. این سازمان در سال ۱۳۵۸ از ترکیب صندوقهای قرض‌الحسنه‌ای به وجود آمد که تا آموغ تشکيل شده بودند. تعداد صندوقها پس از آن رشد کرد و در سال ۱۳۶۶ به ۸۰۰ واحد رسید. دامنه فعالیت این سازمان بتدریج از ارائه وامهای بدون بهره گسترده‌تر شد و به میدان انواع دیگر فعالیتهای اقتصادی وارد شد. گفته می‌شود که این سازمان در سال مذکور، ۲٪ نقدینگی بخش خصوصی اقتصاد، یا ۲۵۰ میلیارد ریال پول در اختیار داشت.<sup>۲۱</sup> روند رشد صندوقها و حوزه فعالیت آنها در سالهای بعد باز هم ادامه یافت تا آنجا که به گفته طهماسب مظاهری، وزیر امور اقتصادی و دارائی خاتمی، به خطری جدی برای اقتصاد کشور تبدیل شدند. خطر این نهاد و برخی دیگر از مؤسسات اعتباری از «صدمه زدن به ارزش پول ملی»، «رقابت ناسالم با نظام رسمی بانکداری و اعتباری کشور» و «زمینه‌سازی برای فساد و تطهیر پول» ناشی می‌شود. تعداد هر یک از این تخلفات در اسفند ۱۳۸۰ به «هزاران» رسیده بود (ای، ۸۰/۱۰/۲۵). گزارشهای تخلفات این مؤسسات به بانک مرکزی و وزارت امور اقتصادی و دارائی (ای، ۸۱/۱۲/۱۰) آنچنان زیاد شده بود که دولت درصدد اعمال نظارت بانک مرکزی بر کار آنها برآمد (ای، ۸۱/۱۰/۲۶). این که این تصمیم موفقیتی داشته است یا نه معلوم نیست. باید به قدرت حامیان و ذینفعان صندوقها توجه داشت و سراغ اینان را باید در میان سران هیئتهای (اخیراً حزب) مؤتلفه اسلامی گرفت.

شمار دستگاههای اقتصادی نوع سوم بسیار زیاد است و شناخت آنها، اگر هم در شرایط حاضر ممکن باشد، تنها از عهده طرحهای پژوهشی پر هزینه بر می‌آید. سراغ آنها را می‌توان، به جز صندوقها و تعاونیهای اعتباری، از جمله در بنیادهای آموزشی، سازمانهای تبلیغاتی و ظاهراً خیریه‌ای، بیهیهای آقایان، شرکتهای متعلق به آقازاده‌ها و کارگزاران حکومت گرفت. یک عامل دشوارکننده شناخت این دستگاهها تلاش آنها برای زیستن در بخش سایه‌ای اقتصاد است.<sup>۲۲</sup> و اگر حرف آنها گهگاه بر سر زبانها می‌افتد بیشتر به علت تمایل رقبا در افشای آنهاست، که این نیز همیشه آمیخته با انگیزه‌های سیاسی است. یک نمونه از این افشاگریها موقعی رخ داد که روزنامه رسالت تخلفات بنیاد الهادی، متعلق به هادی غفاری را رو کرد (۲/۱۲، ۲/۲۰، ۳/۳/۶۹). نمونه دیگر اطلاعاتی است که همین روزنامه درباره بنیاد رجاء و رابطه آن با اسدالله بیات، نایب رئیس مجلس سوم منتشر کرد (ر، ۴/۴، ۲/۳ و ۶۹/۲/۲۰). البته تعداد این قبیل افشاگریها زیاد نیست. در سالهای اخیر گاهی خبر از «شبه مافیا در بخش نفت» می‌آید که وزیر مربوطه

موجب انتشار آن شده است<sup>۲۳</sup>. یکبار خبر وجود دهها اسکله خصوصی برای قاچاق را دادند (ا،، ۸۰/۱۲/۳۰)، بدون آنکه به هویت بانیان آنها اشاره‌ای بکنند. از نیمه دوم سال ۸۰، تا مدتی، گاه اخبار پرونده شهرام جزایری ستونهای روزنامه‌ها را پر می‌کرد (ا،، ۸۰/۵/۱۱، و ۸۰/۱۰/۲۳). روز ۸۰/۱۱/۱۵ روزنامه *ایران* از قول سخنگوی دولت خبر داد که وزارت اطلاعات از پیگیری این پرونده کنار گذاشته شده است. طبق گزارش همان روزنامه در تاریخ ۸۱/۸/۲۸ دادگاه جزایری را محکوم کرد. بعد تقاضای استیناف شد و پرونده به دیار خفا رفت. نامبرده در فاصله‌ای کمتر از ده سال به میلیاردها تومان ثروت رسیده و بخشی از آن را بین کارگزاران نظام پخش کرده بود (ا،، ۸۰/۱۱/۱: ۸ و...). در این پرونده جای پای برخی از آقازاده‌ها و بعضی از اعضای شبکه مافیائی قدرت/ ثروت نیز پیدا شده است (همانجا). چند سال پیش، فرج‌الله افزایده، نماینده دوره سوم مجلس، در مورد این شبکه گفته بود: اینها کسانی هستند که «در لباس مقدس روحانیت پس از پیروزی انقلاب دارای سمت و مقامی شده‌اند، سپس مبادرت به تأسیس بنیاد یا کارخانه یا شرکت نموده‌اند و اموال عمومی را بدان اختصاص داده‌اند» (م.م. ۶۸/۸/۳۰، ۱۹). در همین زمان، پرونده بنیاد نبوت هم به صفحات روزنامه‌ها راه یافت. سرپرست این بنیاد، موسوی قمی را تا آبان ۱۳۶۸ دوبار به اعدام محکوم کردند (ک،، ۶۸/۷/۱۳). یکبار از قول محمدی گیلانی نوشتند که او به دو سال حبس محکوم شده است (نیمروز). روزنامه کیهان درباره این بنیاد، با عراق، نوشت که تشکیلاتی وسیعتر از دولت دارد (۶۷/۵/۱۳). برخی از سران دولت، نمایندگان مجلس و امامان جمعه در آن شریک بودند (ک،، ۶۷/۵/۱۴). میزان این خبرها، با وجود قلت، بیشتر از آنست که در حوصله این کتاب بگنجد.

پیش از این گفتیم که هر یک از دستگاههای اقتصادی به نوعی از قدرت و ثروت حکومت بهره می‌برند و به نوبه خود در حمایت از آن می‌کوشند. بین سرپرستان، رؤسا، مدیران، متصدیان، امناء و شرکای این مؤسسات در بسیاری از موارد با کارگزاران دولت اینهمانی موجود است. آنها هم در اینجا شریک و مدیر و رئیسند و هم در آنجا صاحب مقام و منصب. و آنجا که اینهمانی نیست جایش را خویشاوندی و آقازادگی و همبستگی محفلی پر می‌کند. راههای استفاده این دستگاهها از امکانات حکومت متعدد است. از تفاوت نرخ ارز گرفته تا امتیازهای بازرگانی، قاچاق، معافیت مالیاتی و نظایر آن. به طور کلی می‌توان گفت هر جا که در دستگاه دولت امکانی برای بهره‌برداری اقتصادی و مالی وجود داشته باشد، معبر سودجوئی این بنیادها، شرکتها و... نیز هست.

## بخش سوم

# سرگذشت عناصر شرعی قانون اساسی

سرکوب عناصر دموکراتیک قانون اساسی در عمل بایستی راه اسلامی کردن کامل نظام و نظام حقوقی آن را می‌گشود، تا کمال اسلام فقها به منصب ظهور برسد و «بهترین و کاملترین» راه حلها برای همه مسایل موجود به اجرا درآید. حاکمان جدید، ضرورت ولایت فقیه را با استناد به ادعای کمال شرع و دانش فقها بر آن توجیه می‌کردند، و حالا که قدرت حکومتی را در انحصار خود در آورده بودند می‌بایستی در عمل صحت این ادعا را ثابت می‌نمودند. علت اصرار آنها بر لغو قوانین باقیمانده از دوران «طاغوت» ناظر بر همین هدف بود.



## پذیرش اجتناب ناپذیر قوانین غیر شرعی

### اصرار در اجرای احکام شرعی

گرچه قانون اساسی، آنجا که تصویب قوانین و مقررات را مشروط به عدم مغایرت با شرع می‌سازد، در بیان منظور خود از شرع واژه‌های مختلف «احکام»، «موازین»، «اساس» و «مبانی» اسلام را به کار می‌برد بی آن که از این اصطلاحات تعریفی به دست دهد و روشن کند که کدامیک از آنها را منظور نظر دارد<sup>۱</sup>، ولی سخنگویان نظام در غالب موارد، هرگاه که در پی تصریح هویت اسلامی حکومت خود برمی‌آیند و بر مشروعیت آن اصرار می‌ورزند تکیه بر احکام و اجرای آنها می‌کنند. پیش از انقلاب هم، مثلاً در کتاب حکومت اسلامی، همه سخن خمینی از احکام و یا قوانین بود. یک زیر فصل کتاب عنوان «ضرورت استمرار اجرای احکام» را دارد. در آنجا صحبت از اجرای احکام تا ابد است و چنین می‌خوانیم: «قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکان» نیستند و خلاف چنین اعتقادی «برخلاف ضروریات اعتقادی است» (۲۵ و...). او در یک جا حکومت اسلامی را «حکومت قانون الهی» تعریف می‌کند (۴۷) و در جای دیگر وظیفه حاکم را اجرای «حدّ» خدا می‌خواند که از احکام مجازات اسلامی است. در این کتاب، دلیل لزوم اجرای احکام کامل بودن آنها ذکر می‌شود: «خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم صل‌الله علیه و سلم [...] برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان، پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آن که به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همانطور که برای وظایف عبادی قانون دارد برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد» (۱۰).

تأکید بر اجرای احکام اسلامی، مثل یک ترجیع‌بند، در سخنان او در سالهای نخستین انقلاب تکرار می‌شد. در فصل اول شاهد پیام او به مجلس خبرگان قانون اساسی و هشدار او به نمایندگان آن مجلس بودیم، که «قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صد در صد بر اساس اسلام باشد»، و حتی نباید «یک ماده [آن] هم برخلاف احکام اسلام» باشد. او همین مضمون را در پیام به نمایندگان دوره اول مجلس شورای اسلامی در روز افتتاح آن مجلس هم تکرار کرد و نمایندگان را از تصویب قوانینی که با «احکام مقدس اسلام» مغایرت داشته باشد برحذر داشت (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۰: ۲۶). هم او در نیمه خرداد سال ۱۳۵۸ خطاب به



زنان شهر اهواز گفت که جمهوری اسلامی بدون قوانین اسلامی معنی ندارد: ما «می‌خواهیم تمام شئون مملکت ما در آن احکام اسلامی باشد» (ک، ۵۸/۶/۳).

می‌دانیم که قانون اساسی هم اجرای احکام و موازین اسلامی را لازم می‌شمارد و قانونگذاری را مشروط به عدم مغایرت با آنها می‌کند. اما در این فصل خواهیم دید که مراعات این شرط، در عمل با چنان موانع اجتناب‌ناپذیری روبرو شد که چشمپوشی از آن را الزام‌آور کرد. در واقع از همان ابتدا معلوم شد که احکام اسلامی کفاف مقتضیات قانونگذاری در کشوری نظیر ایران را نمی‌کند. قبول بخش اعظم قوانین دوران پیش از انقلاب آغاز شد.

### مشکل قوانین دوران «طاغوت»

برخی از حاکمان جدید، حتی پیش از تسخیر قدرت حکومتی و در کشاکش انقلاب دست به اجرای احکام اسلامی زدند. هجوم به نوشابه‌فروشیها و درهم‌کوبیدن بساط آنها از جمله عوارض تظاهرات خیابانی در آلمان بود. بلافاصله پس از کسب قدرت، حکام شرع صدور احکام شلاق و اعدام و مصادره را با استناد به احکام افساد در ارض، بغی، غصب و غیره آغاز کردند. تحمیل رسمی حجاب اسلامی با حکم خمینی در روز ۵۷/۱۲/۱۵ شروع شد<sup>۲</sup>. بر موسیقی و شطرنج هم بر همین مبنا مهر ممنوعیت زدند<sup>۳</sup> و برنامه‌های تفریحی و شادی‌بخش نیز از صفحات تلویزیون محو شد.

اما اسلامی کردن قوانین موجود را، به صورت قدری منظمتر، با قوانینی آغاز کردند که تفاوتشان با احکام اسلامی روشنتر بود، مثل قوانین مجازات. برخی از این قوانین برای قضات دادگستری مشکلاتی ایجاد کرده بود. قاضیان در برابر این پرسش قرار گرفته بودند که آیا بایستی بر مبنای قوانین گذشته قضاوت کنند و یا بنا بر تصمیم خود متوسل به احکام اسلامی مندرج در کتابهای فقهی بشوند. یکی از اقدامات در جهت رفع این مشکل، نامه‌ای بود که شورایعالی قضائی در ۶۰/۱۱/۲۵ به شورای نگهبان نوشت و نظر این مرجع را در باره اینکه آیا شورایعالی قضائی باید همه قوانین، تصویب‌نامه‌ها و آئیننامه‌های غیراسلامی باقیمانده از دوره قبل را ملغی کرده و به محاکم دستور قضاوت بر مبنای موازین اسلامی بدهد یا نه، جویا شد. در همین نامه شورایعالی قضائی اعلام آمادگی کرد برای اینکه آن موازین را از فتاوی خمینی استخراج، و آنها را به دادگاههای انقلاب و دادرها و دادگاههای دیگر ابلاغ کند. «به این ترتیب تا تصویب لوایح قانونی در مجلس شورای اسلامی جلوی اجرای احکام خلاف اسلام گرفته» می‌شد (مدنی، ۴: ۴۶، ۴۰۹).

پاسخ شورای نگهبان منفی و حاوی این تذکر بود که اقدام به این عمل بیرون از دایره اختیارات شورایعالی قضائی بوده و تشخیص وضعیت قوانین موجود و نسبت آنها با شرع اختصاص به شورای نگهبان دارد. بنابراین لازم می‌آید که «قوانین و مقرراتی را که در مراجع قضائی اجرا می‌گردد و شورایعالی قضائی آنها را مخالف موازین اسلامی می‌داند جهت بررسی و تشخیص مطابقت یا مخالفت با موازین اسلامی برای فقهای شورای نگهبان ارسال» دارند (همانجا).

با وجود این که انگیزه شورای نگهبان در دادن چنین پاسخی بیش از همه، پافشاری بر اختیارات خود بود، ولی چنانچه در آن زمان دست به لغو همه قوانین گذشته می‌زدند نتیجه‌ای جز هرج و مرج و خلاء قانونی نمی‌توانست داشته باشد (همانجا). مخالفت شورای نگهبان با پیشنهاد شورای عالی قضائی همراه با مقاومت‌هایی که همانموقع در دادگستری علیه اسلامی کردن قوانین مجازات انجام می‌گرفت موجب تعویق در اسلامی کردن کل قوانین و رسمیت بخشیدن به اجرای قوانین مجازات اسلامی شد. اما این تعویق موجب نارضایتی شدید خمینی شد. در اواسط سال ۱۳۶۱، هنگامی که بار دیگر خشم او از این تعویق موجب نارضایتی شدید خمینی شد. در کشور دستور داد که: «تمام قوانینی که در زمان طاغوت بوده است و بر خلاف شرع بوده است تمام باید دور ریخته بشود» و از آنها خواست به جای آن قوانین، به قوانین شرع عمل کنند و خود نیز مسئولیت این کار را به عهده گرفت. در عین حال اعلام کرد که دیگر به هیچوجه عذر اجرای قوانین «طاغوت» را قبول نمی‌کند. او از قضاوت خواست که توی دهن هرکسی بزنند که خواهان قضاوت مطابق آن قوانین باشد. او در همینجا به شورای نگهبان و شورای عالی قضائی دستور داد «بخشنامه بکنند و همه جا بگویند [...] که این قوانین سابق که مخالف شرع بوده نباید عمل بشود و اگر کسی عمل بکند مجرم است» (ک، ۶۱/۶/۱).

فرمان خمینی، به زعم روزنامه‌های دولتی شده، فرمان «انقلاب قضائی» بود. شورای عالی قضائی اطاعت کرد و بخشنامه داد که «کلیه قوانین گذشته که بر خلاف اسلام باشد ملغی و کان لم یکن» هستند، قضاوت را اجتناب از قضاوت بر مبنای آنها لازم است و در صورت تخلف مجازات خواهند شد، آنها بایستی «تا ابلاغ قوانین مصوبه مجلس شورای اسلامی در تمام مواردی که تشخیص دهند قوانین موجود برخلاف شرع اسلام است با استناد به منابع معتبر فقهی یا فتوای معتبر حکم قضیه را صادر کنند»، آنها می‌توانند با شورای عالی قضائی یا دفتر استفتاء حضرت امام دام ظلّه العالی تماس بگیرند تا به وظیفه خود آگاه و آن را ملاک عمل قرار دهند (ک، ۶۱/۶/۲). در پی همین فرمان و بخشنامه بود که مجلس هم به حرکت افتاد و چهار روز بعد از صدور آن، «قانون حدود و قصاص» و مقررات آن را تصویب کرد (قوانین، ۱۳۶۱، ۴۲ و...).

اقدام فوری دیگر مجلس تصویب ماده واحده‌ای در ۶۱/۶/۱۴ بود، که «کلیه وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و یا مؤسسات و نهادهائی که شمول قانون به آنها مستلزم ذکر نام است» را موظف می‌کرد «ظرف مدت ده روز کلیه قوانین مورد عمل را به شورای نگهبان ارسال دارند تا شورای نگهبان به ترتیب اهمیت و حداکثر ظرف مدت شش ماه نسبت به مغایرت قوانین با احکام اسلامی اظهار نظر نماید». اما شورای نگهبان این مصوبه را هم مغایر با اختیارات قانونی خود دید و ضمن رد آن اعلام کرد که «کماکان در اجرای مسئولیت شرعی و قانونی خود در بررسی و تشخیص قوانین مخالف موازین اسلامی کمال همکاری با مسئولین را معمول خواهد داشت» (مدنی، ۴: ۲۷۱). ردیه شورای نگهبان شامل یک بخشنامه دیگر شورای عالی قضائی نیز شد. شورای نگهبان در نامه مورخ ۶۱/۷/۱۷ خود به شورای عالی قضائی اعلام کرد که اجرای قوانین موجود مادام که مخالفت آنها با موازین اسلامی اعلام نگردیده «موقتاً» بلا مانع است (مهرپور، ۱۳۷۱: ۳: ۲۰۸).

یک اقدام دیگر مجلس اول برای اسلامی کردن قوانین موجود، در اواخر کار خود، تشکیل یک کمیسیون ویژه برای بررسی قوانین مصوب شورای انقلاب بود. این کمیسیون در سال اول دوره دوم مجلس هم به حیات خود ادامه داد و سپس منحل شد. حاصل کار دو ساله آن، بررسی دو قانون مربوط به «نظام صنفی» و «حفاظت و توسعه صنایع ایران» و نیز تهیه طرحی قانونی و ارائه آن به مجلس بود (مجلس، ۱۳۶۳، ۱۸۰، ۱۳۶۴ الف: ۱۰۴).

با اینکه شورای نگهبان تشخیص نسبت قوانین و انواع دیگر مصوبات موجود با موازین و احکام اسلامی را حق خود می‌دانست<sup>۵</sup>، ولی رسماً هنگامی می‌توانست در این زمینه فعال بشود که یا مجلس از طریق اصلاح آن قوانین این امکان را برای شورا فراهم می‌کرد و یا دستگاههای دیگر حکومتی با سئوالات مشخص به آن شورا رجوع می‌نمودند. خود شورا یکبار در ۶/۵/۶۴ ابتکار عمل را در دست گرفت. بدین ترتیب که در ارتباط با اظهار نظر خود درباره «لایحه تشکیل دادگاههای یک و دو» (مصوب ۶۴/۴/۱۶) از مجلس خواست که «اگر لوایح و طرحهای قوانین دوره طاغوت به طور ضمنی تأیید می‌گردد کل مواد آن قوانین از سوی تقدیم‌کننده لایحه یا طرح، قبل از تقدیم به مجلس شورای اسلامی بررسی شود و سپس در موقع طرح در مجلس محترم نیز کل مواد آن قوانین بر همین اساس مورد بررسی و شور قرار بگیرد، تا هم مفاسد آن قوانین رفع و هم قوانین صحیح شرعی به جای آنها بر قرار شود». طرح این خواست از آنجهت لازم شده بود که مجلس با تصویب لایحه‌ای به طور ضمنی قانون موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ را تأیید می‌کرد. در حالی که شورای نگهبان خود، آن قانون را مغایر شرع می‌دانست (مدنی، ۴: ۳۸۹ و...).

اسلامی کردن قوانین و دیگر مصوبات دوره «طاغوت» در عمل حاصل چندانی نداشت. در جلد سوم کتاب «مجموعه نظریات شورای نگهبان» که به وسیله حسین مهرپور، عضو سابق آن شورا «تدوین و نگارش» یافته است سخن تنها از حدود ۱۸ مورد می‌رود که شورای نگهبان در طول ۱۲ سال، بنا بر درخواست شورایعالی قضائی و یا دیگر دستگاههای حکومتی، حکم بر مغایرت کلی یا جزئی مصوبه یا قانونی از آن دوره را با موازین شرعی داده است.<sup>۶</sup> اغلب این موارد مربوط است به امور قضائی به طور کلی و احکام مجازات اسلامی به طور اخص. در چند مورد هم موضوع، مغایرت مسائل مربوط به مالکیت و ربا با شرع است. جالب آن که برخی از مصوباتی که به خاطر نظر شورای نگهبان ابتدا مردود شد بعدها، همانطور که خواهیم دید، به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا شورای نگهبان رسید. جالبترین مورد مربوط به قانون اصلاحات ارضی دوران «طاغوت» است. در نامه‌ای که شورای نگهبان در تاریخ ۶۳/۴/۲۱ به وزارت کشاورزی نوشت خواهان لغو سریع دستورالعملی شد که ناظر بر ادامه و استمرار آن قانون بود، زیرا که شورای نگهبان آن را «مغایر با موازین شرعی» می‌دانست (مدنی، ۴: ۴۴۴ و...). اما قانون مذکور نه تنها لغو نشد، بلکه جمهوری اسلامی تن به اصلاحاتی داد که در محتوا حتی از مرز آن قانون فراتر رفت (Schirazi، ۱۹۹۳).

منظور از کم بودن حاصل تلاشهای شورای نگهبان این نیست که تغییرات در قوانین و انواع دیگر مصوبات دوران گذشته در این ۱۲ سال و بعد از آن محدود به همین مقدار بود.

واقعیت اینست که در هر نظامی، تغییر و اصلاح قوانین و مصوبات گذشته به سبب تغییر نظرات و تحول موضوعات امری مستمر و اجتناب‌ناپذیر است. نظام قانونگذاری در جمهوری اسلامی هم از این قاعده مستثنی نبوده و در طول حیات خود تغییرات زیادی در قوانین مربوط به قبل و بعد از انقلاب وارد کرده است. بنابراین تغییرات، به طور کلی مورد نظر نیست، بلکه صحبت از تغییراتی است که به سبب مغایرت قوانین و مصوبات با شرع و تمایل به اسلامی کردن آنها ایجاد شده است.

اگر مروری بر انواع مختلف برخورد نظام قانونگذاری جمهوری اسلامی با قوانین دوره «طاغوت» بیندازیم با پنج حالت مختلف روبرو خواهیم شد:

۱- قوانین گذشته خود ماهیت اسلامی داشته است، پس آنها را همانگونه که بود یا بدون تغییر زیاد پذیرفتند.

۲- بعضی از قوانینی را که مغایر با شرع دیدند کلاً یا جزئاً تغییر دادند.

۳- قوانینی را که پیش از انقلاب مغایر با اسلام می‌خواندند پس از انقلاب صحیح دانستند.

۴- قوانینی که ظاهراً آنها را اسلامی کردند، یا اسلامی کردن آنها آنچنان مشکل‌آفرین شد که ناچار مسکوتشان گذاشتند.

۵- قوانینی که هیچ نسبتی با اسلام و موازین آن نداشت، ولی، به علت نیاز و بدون هیچ تغییری، آنها را قبول کردند.

قانون مدنی از قوانین نوع اول است که بر مبنای احکام فقهی در فاصله بین ۱۳۰۷ تا ۱۳۳۴ تدوین شده بود. پس از انقلاب گاه اصلاحاتی در برخی از مواد و تبصره‌های آن وارد کردند، ولی به ترکیب اصلی آن دست نزدند. از میان قوانین مغایر با شرع می‌توان در قانون اصلاحات ارضی بخش مربوط به واگذاری املاک موقوفات به زارعان به صورت اجاره ۹۹ ساله را ذکر کرد. این بخش از آن قانون روحانیت را خوش نمی‌آمد. ازینرو بلافاصله بعد از انقلاب حکم لغو آن را صادر کردند (Schirazi, ۱۹۸۸, ۱۹۹۳). نمونه دیگر، حکم مربوط به خسارت تأخیر در تأدیة وامهای بانکها بود. شورای نگهبان آن را با استناد به منع ربا در اسلام باطل کرد، ولی در مجمع تشخیص مصلحت نظام تصویب شد (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱۸۹ و...). نمونه اخیر مصداق نوع سوم قوانین هم می‌تواند باشد. نمونه بارزتر نوع سوم حق رأی زنان است که پیش از انقلاب، از طرف روحانیون، حتی در حد حق انتخاب کردن هم خلاف شرع تلقی می‌شد و پس از انقلاب، همراه با حق انتخاب شدن مشروع شد. نمونه قوانین نوع چهارم قانون عملیات بانکی است که می‌خواستند آنرا با حذف ربا اسلامی کنند، ولی تنها موفق شدند واژه «ربا» را به «کارمزد» یا «جایزه» و گذاشتن واژه «تسهیلات» به جای وام شدند. درباره انواع چهارگانه فوق باز هم صحبت خواهد شد. ولی در همینجا به قوانین نوع پنجم می‌پردازیم.

### قوانین بیگانه با شرع

برای آشنائی با حجم قوانین نوع پنجم کفایت مقایسه‌ای بکنیم بین مجموعه احکام اسلامی، و مجموعه قوانینی که هر سال توسط وزارت دادگستری منتشر می‌شود. این مقایسه

هم دلالت بر تفاوت کمی بین این دو مجموعه دارد و هم بر تفاوت مهمتری که مربوط به دایره موضوعات هر یک از آنهاست. به عنوان یک نمونه از مجموعه نوع اول به کتابهای *تحریرالوسیله* و *توضیح المسائل* خمینی رجوع می‌کنیم. در حالیکه کتاب اخیر راهنمای مقلدان عادی آن مرجع تقلید در امور شرعی است کتاب چهار جلدی اول هم مرجعی برای قاضیان و قانونگذاران در انجام تکالیف آنهاست و هم وسیله‌ای برای سخنگویان نظام برای اثبات صحت نظریات فقهی خود در موارد لازم.<sup>۸</sup>

*تحریرالوسیله* که تألیف خمینی در سالهای پس از ۱۳۴۳ و در تبعید است در مجموع حاوی پاسخ به ۴۳۹۷ «مسئله» است که در ۳۵ «کتاب» و تعداد زیادتری «فصل» و «گفتار» تنظیم شده است. هر «مسئله» پاسخ به سئوالیست پیرامون مشکلات مشخص یا ذهنی مؤمنان مقلد در زمینه‌های مختلف عبادی، اقتصادی، جنسی، اجتماعی و نظایر آنها. از مجموع پاسخها حدود ۱۸٪ مربوط به طهارت و نماز است. اگر پاسخ به مسائل حج، خمس، زکات و وقف را نیز بر آنها بیفزائیم نسبت مجموع پاسخهای متعلق به بخش عبادات به ۳۴٪ می‌رسد.<sup>۹</sup> ۶۲۱ پاسخ اختصاص به مسائل مجازات اسلامی (حدود، قصاص و دیات) دارد که مساوی با ۱۴٪ مجموع پاسخهاست. به استثنای مسائل مربوط به دفاع (۱۵ مسئله)، امر به معروف و نهی از منکر (۱۲۹ مسئله یا حدود ۳٪)، احکام اهل‌الذمه (۴۴ مسئله)، مستحدثات (۱۰۵ یا حدود ۲٪) و مشترکات (۳۵ مسئله)، بقیه پاسخها گرد مسائلی است متعلق به حوزه حقوق مدنی. ۱۸ مسئله از باب مستحدثات مربوط به نماز و روزه است. از آنچه محتوای حقوق مدنی را می‌سازد حدود ۱۰٪ به نکاح و طلاق و ۲۱٪ به معاملات و برخی دیگر از مناسبات اقتصادی بین اشخاص، مثل رهن، ضمان، حواله، وکالت، اقرار و غیره، اختصاص دارد. اگر بخواهیم همه پاسخهای مربوط به حقوق عمومی، یا حوزه دخالت حکومت، را بشماریم به رقم ۱۱۱۶ پاسخ (حدود ۲۵٪) می‌رسیم. این در صورتیست که پاسخ به مسائل امر به معروف و نهی از منکر، دفاع، مشترکات، اهل ذمه، قضا، شهادت، حدود، قصاص، دیات و خمس را هم به حساب این نوع پاسخها بگذاریم. ولی باید در نظر داشته باشیم که جمع این نوع پاسخها در زیر فصل حقوق عمومی از ادعاهائی است که به خاطر توجیه ولایت فقیه مطرح شده است.

در سنت فقهی این مسائل را بعضاً در باب عبادات (خمس، امر به معروف و نهی از منکر) و بعضاً در جمع حقوق خصوصی می‌آوردند. مسائل قصاص و دیات نظر بر «حق» انتقام و «خونبها»ی متعلق به اولیای دم و مصدومان دارد، و شهادت و اقرار قضایائی است که در محاکم شرع و نه حکومتی مطرح می‌شده است.<sup>۱۰</sup>

حتی اگر آن بخش از ۲۵٪ پاسخهای مذکور در *تحریرالوسیله* را که تعلقش به حقوق عمومی برایمان مورد سؤال است، به این بخش نسبت بدهیم و خصلت کهنگی و قدیمی بودن آنها را هم موقتاً در نظر نگیریم باز هم به این نتیجه می‌رسیم که این قوانین به هیچوجه قادر به پاسخگویی به نیازهای حقوقی یک جامعه امروزی، هر چقدر هم کم توسعه، نیست. این جامعه حتی در بخش مربوط به حقوق مدنی به رغم همه قیدی که شرع بر پای آن بسته است، پیشرفتهائی کرده و قوانینی را مدون ساخته که از حدود فقه اسلامی بس فراتر رفته است. چه

رسد به بخش حقوق عمومی. در اینجا تفاوت بین نظام حقوقی کشور و محتوای کتابی چون *تحریرالوسیله* آنچنان عظیم است که مقایسه را بیهوده می‌سازد.

در فصل اول دیدیم که جمهوری اسلامی حتی برای تدوین قانون اساسی خود تا چه اندازه نیازمند وام گرفتن از نظامهای حقوقی مدرن شده است. در حوزه حقوق اداری، استخدامی، کار، مالی و بین‌المللی، وضع حقوق اسلامی حتی نامتناسبتر از اینهاست.<sup>۱۱</sup>

کاستیهای فقه اسلامی هنگام تشکیل حکومت جدید آنقدر گسترده بود که نظریه‌پرازان حکومت هم مجبور به اقرار شدند. هر چه طول عمر این حکومت بیشتر شد اقرارها هم بیشتر، و وسیعتر شد. بهشتی در همان مجلس خبرگان قانون اساسی اقرار کرد که «خیلی از مسائل و قوانین و آئیننامه‌ها، مثل آئیننامه ترافیک نص شرعی ندارند». او در عین حال اعلام کرد که چاره این کمبود را در مصلحت باید جست و به اقتضای آن قانون وضع کرد (خبرگان، ۲: ۹۱۱). چند سال بعد نویسنده‌ای ناشناس، مقاله‌ای با عنوان «چشمداشتی از مجلس سوم» مشکلات قانونی را با کوهی سر به فلک کشیده مقایسه کرد و آنها را ناشی از فردی بودن فقه شمرد، فقهی که پیش از انقلاب در انزوا می‌زیسته است (حوزه، ش. ۲۵، ۳۰، ۱۳۶۷). در سرمقاله شماره ۲۳ همان مجله می‌خوانیم که حتی اصولیون هم «ملکه اجتهاد و استنباط را از محدوده اعمال فردی و احکام شخصی خارج نساختند و از حوزه بایدها و نبایدهای انفرادی بیرون نبردند. اگر فقیهانی در وادی حکومتی و اداره اجتماع کاوش کرده و رنجی به جان خریده‌اند جز اندکی انگشت شمار از مرز احکام کلی و اصلی اثبات یا رد حکومت، پیشتر نرفتند» (حوزه، ش. ۲۳، ۱۳۶۶، ۶۶). محمد خاتمی نیز در سال ۱۳۷۰ «مشکل دیگر ما» را در آن دید که اسلام قرن‌ها از صحنه زندگی دور بوده است و [...] در آن مواردی که به نظم اجتماعی و رابطه بین انسانها بر می‌گردد دچار خلاء هستیم» (ک.، ۷۰/۳/۹). آذری قمی هم با وجود همه اصرارش در اثبات «استغنا فقه» مجبور شد به نقایص آن اقرار کند و از عدم توجه آن به شرایط زمان و مکان، بی‌اعتنائی به مسائل اجرایی و کمبودهای بسیار آن در مسائل حکومتی اظهار ناخشنودی بنماید (ر.، ۲۸-۲/۳۱ و ۲-۶۸/۳/۹).

بنابراین به مجردی که فقها حکومت خود را ایجاد کرده و در پی آن شدند که بر اندام آن لباسی قانونی بپوشانند، چاره‌ای ندیدند جز آنکه نظامات قانونی بیگانه با شرع، قوانین، مصوبات، آئیننامه‌ها و... را بپذیرند و حکومت خود را مقید به قوانینی بکنند که به قول خودشان در دوره سلطنت طاغوت وضع شده بود، قوانینی که به هر حال زاده زندگی تحول یافته جامعه ایران بر مبنای الگوهای دنیای مدرن بود. اگر قبول قوانین قبلی ابتدا با این تصور همراه بود که به زودی آنها را با قوانین اسلامی تعویض می‌کنند، بطالت آن تصور، همانطور که اشاره رفت، خیلی زود آشکار شد.

بیشک در تاریخ اسلام این بار اول نیست که متولیان شرع عرفیات را به تصریح و به تقریر می‌پذیرند و بر آن رنگ دین می‌زنند. حتی قسمت اعظم احکام در آیات قرآن احکام امضاییه است، یعنی که برخاسته از عرف جامعه عرب در آن زمان است. شارع بر آنها مهر قبول زده و راه ورودشان را در کتاب مقدس باز کرده است.<sup>۱۲</sup> نظایر امضاء در سنت پیامبر نیز فراوان است.

سنت امضای عرفیات پس از او نیز ادامه یافت. هر جا که سپاه عرب بر سرزمینی غیر عرب مسلط شد و حکومت بر مردم آن را به نام اسلام متصرف گردید ناچار به قبول عرفیات آن مردم شد و بر آنها رنگ اسلام زد. حاصل، به قول ناصر کاتوزیان (۱۳۶۹، ۱۱۵)، آن شد که «بخش مهمی از حقوق اسلام (امضائی) است، یعنی عادات و رسوم متداول مردم و احکام ادیان سابق را امضاء و تأیید کرده است»<sup>۱۳</sup>.

البته، امضاء محدود به عادات و رسوم نبوده، بلکه شامل بسیاری از روشهای اجتهادی نیز می‌شده است که از حقوق یهودی و رومی اقتباس شده بوده است<sup>۱۴</sup>.

در اینجا پرسش اینست که یک حکومت فقهائی جدید تا چه اندازه می‌تواند قوانین برخاسته از منابع غیراسلامی را در درون خود جا بدهد بدون اینکه اصالت و هویت خود را از دست بدهد. اگر آنچه در گذشته اتفاق افتاد ظاهراً صدمه‌ای به هویت فقه اسلامی نزد، به این خاطر بود که روند ادغام و جذب عرف قرن‌ها به طول انجامید و از انظار آگاه مخفی ماند، ولی فقهای جمهوری اسلامی چنین فرصتی نداشتند. آنها مجبور شدند یک شبه چنان حجمی از قوانین و مقررات جدید را بپذیرند که از اندازه همه احکام شرعی موروثی آنها چندین بار بیشتر است. و این واقعیت برای فقها مشکلی رفع ناشدنی است. فقها از انطباق قوانین «طاغوتی» با دم و دستگاه فقهی خود عاجز ماندند و به ناچار، همانطور که بهشتی گفت و بعداً خواهیم دید به مصلحت و حکم حکومتی روی آوردند.

یک وسیله مناسب برای سنجش توان نوگرایی و ادغام و جذب متناسب با حفظ هویت فقه اسلامی، بررسی مبحث مستحدثات در کتابهای فقهی دوران جدید است. پیش از این متذکر شدیم که در *تحریر الوسیله* خمینی ۱۰۵ مسئله یا ۲/۵٪ مسایل آن کتاب در زیر این عنوان آمده است. مسائل مطرح شده در این مبحث شامل بیمه، سفته، سرقفلی، بانکداری، بلیت بخت آزمائی، تلقیح مصنوعی، تشریح و ترقیع، تغییر جنسیت، رادیو و تلویزیون و امثال آنها، نماز و روزه در هواپیما، در قطبهای زمین و زندگی در کرات دیگر می‌شود. به هر کدام بین ۶ تا ۱۸ پاسخ تعلق می‌گیرد. علاوه برین در لابلای فصلها و گفتارهای دیگر این کتاب گاه به اثراتی از نفوذ زندگی جدید برمی‌خوریم، البته بسیار نادر و کم‌رنگ، طوری که به خصلت کهنه آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. آنچه در این بررسی به چشم می‌خورد اول فقدان مسائل بسیاریست که در یک زندگی امروزی نیاز به تنظیم قانون دارد<sup>۱۵</sup>. دوم اختصار است که در پرداخت آن مسایل پیچیده مرعی شده است، هر کدام در چند جمله، یعنی فاقد توان طرح مسئله و حل آن. سوم حالت مشروط و تحریماتی پاسخهاست، تحریمها و شرطهائی که در عمل غالباً غیرقابل تنفیذ است. بلیت بخت آزمائی حکم تحریم می‌گیرد، رادیو و تلویزیون بیشتر موضوع تحریم و حد اکثر استفاده مشروط است، استفاده از سفته و بانک منوط به حذف سود ربائی از آنهاست، شرایط تجویز سرقفلی غیرواقعی است، تلقیح مصنوعی مشروط به ازدواج است، تشریح میت مسلمان جایز نیست، و نظایر آن. چهارم، غرابی است که در برخی از آنها دیده می‌شود. مانند مسئله بلوغ بچه‌های یکساله در کرات دیگر، یا ازدواج با موجودات آن کرات. پاسخ اینگونه سئوالها یا حاصل اشتغال خیالبافانه، ساده‌لوحانه و جاه‌طلبانه فقیه به این موضوعات است و یا

ناشی از شیطنت کسانی که سئوالهایی از این دست را از او کرده‌اند. پنجم این که پاسخهای داده شده به برخی از این موضوعات فاقد ادله شرعی است، به نحوی که فقیه قادر به استناد به هیچیک از منابع شرع، قرآن، سنت، اجماع و عقل قطعی برای توجیه پذیرش آنها نیست. یک مثال در این مورد مسائل بیمه است که در فقه مصطلح نه سابقه‌ای دارد و نه حکمی<sup>۱۶</sup>.

محدودیت کمی و کیفی و موضوعی احکام مستحدثه و مشکل اجتهاد در وضع آنها ازین واقعیت نیز ناشی می‌شود که منابع شرع (قرآن، سنت، اجماع و عقل) امکان چندانی برای قابل پذیرش کردن موضوعات جدید به فقه نمی‌دهد. آنچه از دو منبع اول می‌توان با رعایت قواعد فقه استخراج کرد در هر حال محدود به موضوعاتی است که حضور و وقوع آنها در وقت خود، واقعی بوده و بنابراین مورد نظر صادرکنندگان احکام، نظرها و مواضع قرار گرفته است. اجماع در صورتی که کاشف رأی معصوم باشد مورد توافق فقهای شیعی قرار می‌گیرد. می‌ماند عقل که کارکرد آن هم عمدتاً محدود به کشف احکام قرآن و سنت، طبق قواعد معین است. قواعد مذکور عبارتست از وجوب مقدمه، تضاد، ترتب و اجتماع امر و نهی. کارکرد عقل در قاعده اول وصول به این نتیجه است که عملی که مقدمه فعل واجب باشد خود واجب می‌شود، در قاعده دوم از وجوب یک فعل به حرمت فعل متضاد با آن می‌رسد، در قاعده سوم حکم بر انتخاب فریضه مهمتر، در حالت وجود همزمان دو فریضه واجب، می‌دهد و در قاعده چهارم تکلیف کسی را روشن می‌کند که برای انجام یک فریضه واجب ناچار به ارتکاب یک فعل حرام می‌شود. همانطور که می‌بینیم در همه این موارد کار ویژه عقل محدود به استنباط حکم شرع بر مبنای حکم دیگری از همان منبع می‌باشد.

در فقه شیعه مجال دیگری به عقل داده‌اند و آن اختصاص به موقعی دارد که فقها در کشف حکم شرع مردد و بلا تکلیف می‌مانند. در این حالت به تبعیت از قاعده ملازمه عقل و شرع، حکم لازم به مدد عقل صادر می‌شود<sup>۱۷</sup>. ولی حتی در این حالت هم عقل از استقلال برخوردار نیست، بلکه مقید به مراعات «اصول عملیه» ای است که «اصول فقه» برای آن تعیین کرده است. اصولی مانند براءت، احتیاط، تخیر و استصحاب. اولی به معنی معافیت از ذمه و تکلیف است، دومی عمل به احتیاط یا فعلی را لازم می‌سازد که فکر می‌کنیم می‌تواند واجب باشد، سومی عامل را مختار به انتخاب بین دو فعل می‌کند و چهارمی مصدق آن فعل یا حالتی است که قبلاً وجود داشته است<sup>۱۸</sup>.

به این ترتیب قیود و محدودیتهایی که هم برای پذیرفتن اعتبار ضمنی عقل در فقه، و هم قواعد و اصولی که بر کارکرد آن تحمیل می‌کنند<sup>۱۹</sup> توان انطباق و پاسخگویی به «مقتضیات زمان و مکان» را محدود می‌سازد. در عمل هم اقدام مؤثری در این جهت صورت نگرفته است، نه قبل از انقلاب و نه بعد از آن. کاستی مسائل مستحدثه در کتب فقهی پیش از انقلاب دلیل اول صحت این تشخیص است. پس از انقلاب هم بیشتر آنچه در حوزه قانونگذاری شد تکیه و ابتناء نه بر ادله شرعیه، بلکه بر مصلحت نظام، یا به عبارت بهتر مصلحت حاکمان، داشت. اما استناد بر مصلحت خود امری خلاف سنت شیعی است. در بخش آخر این فصل به توضیح این خلاف بودن خواهیم پرداخت.



## شرعی کردن غیر شرعیها

مراجع قانونگذاری در جمهوری اسلامی تاکنون کوهی از قوانین به تصویب کرده‌اند که چه از نظر تعداد و چه از دیدگاه موضوعی کمتر نسبتی بین آنها و منابع شرعی می‌توان یافت، حتی در کتب فقهی، مانند تحریرالوسیله، نیز کمتر نشانی از آنها پیدا می‌شود. از تعداد قوانین بیشتر، آئیننامه‌های اجرائی، مصوبات، اساسنامه‌ها، مقررات و نظایر آنهاست که نسبتشان با شرع ازینهم مبهمتر است. آنها در مجموع به تنظیم مسائل آن جامعه‌ای می‌پردازند که از جهات متعدد با جوامع شبانی، زراعتی و تجاری قدیم، یعنی جوامعی که منشاء شرع است، تفاوت ماهوی دارد. تنها در دوره قانونگذاری شورای انقلاب ۱۰۲۲ لایحه قانونی به تصویب رسید که بین شرع با تعداد بسیار کمی از آنها می‌توان رابطه‌ای یافت. این تشخیص در مورد مصوبات ادوار مختلف مجلس نیز صدق می‌کند. اگر شورای نگهبان نسبت به قوانین مصوب شورای انقلاب، بر خلاف آنچه منظور بود، جز در چند مورد نظری ابراز نکرده است، و اگر همان شورا تاکنون میان اکثریت غالب مصوبات مجلس و شرع مغایرتی ندیده است اصولاً به دلیل فقدان رابطه بین آن مصوبات و شرع بوده است. ۲۰. نفس این امر که شورای نگهبان، در موافقت با قانون اساسی، بین مغایرت مصوبات مجلس با شرع و مغایرت آنها با قانون اساسی تفکیک می‌کند دلیل آنست که نمی‌توان مصوبات مجلس را تنها با معیارهای شرعی آزمود.

ظاهراً یکی از فنونی که برای توجیه این کمبود نسبت و رابطه پیدا کرده‌اند طرح این نظریه است که هرچه در جمهوری اسلامی به تصویب ارکان قانونگذاری برسد خود به خود اعتبار شرعی پیدا می‌کند. شرعی بودن آنها در صورت انطباقشان بر منابع شرع امری محرز است، ولی حتی آن بخش از مصوبات هم که فاقد این شرط می‌باشد به سبب آن که برخاسته از اراده حکومت اسلامی است از نظر شرع معتبر است. همینکه مصوبات مزبور «حکم حکومتی» است به آنها اعتبار شرعی می‌بخشد. آیت‌الله منتظری در توضیح این نظر در مجلس بررسی نهائی پیشنویس قانون اساسی گفت: «ما دو جور احکام داریم. یک حکم قرآنی و فقهی که از روایات استفاده شده [...] و یکی دیگر احکامی است که حکومتی است، به این معنی که حاکم در یک منطقه خاص به واسطه تطبیق کلیات [شرع] بر مصادیق حکم می‌کند». مثلاً بر مبنای «نظم امرکم» قوانین رانندگی را تصویب می‌کند. «این حکم حکومتی است و اگر این حکم از طرف حاکم شرع باشد حکومتش برای ما لازم‌الاتباع است». بسیاری از قوانینی که از مجلس می‌گذرد نیز از این سنخ است و به مجردی که به تصدیق فقهای شورای نگهبان برسد ارزش قانونی شرعی پیدا می‌کند (خبرگان، ۲، ۱۰۸۳). مدنی پس از نقل کامل این قسمت از گفتار منتظری به این نتیجه می‌رسد که مصوبات مجلس در اثر ترکیب مجلس و شورای نگهبان و اعضای منتخب رهبر در آن، جنبه شرعی پیدا می‌کند، زیرا که بین قوانین با ولی فقیه و امام رابطه برقرار می‌شود (۲: ۱۷۸) ۲۱.

نکته جالبتر آنست که قبول مصوباتی که فاقد رابطه شرعی است آسانترین فصل قانونگذاری در جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد. آنجا که شرع ساکت است وضع قانون نیز بی سر و صدا و یا با جدالی بس خفیف به انجام می‌رسد. جدالها معمولاً هنگامی رخ می‌دهد و

یا شدت می‌یابد که شورای نگهبان رابطه‌ای بین مصوبات مجلس و موازین شرع پیدا می‌کند. در این موارد کار قانونگذاری یا لنگ می‌ماند و یا به درازا می‌کشد. چرا که اگر بین مجلس و شورای نگهبان توافقی هم حاصل بشود به ضرر مصوبه مجلس است. مجلس مجبور می‌شود لایحه یا طرح قانونی مصوب خود را آنچنان رقیق بسازد که از محتوای اولیه دیگر اثر چندانی در آن یافت نشود.

استناد شورای نگهبان به موازین شرعی، برای رد مصوبات مجلس، گاه با انگیزه سیاسی انجام می‌گیرد. تعلق آشکار اعضای این شورا به جناح «محافظه‌کاران» و رسالتی که این نهاد در دفاع از مواضع این جناح برای خود قائل است موجب تمایل آن به استفاده ابزاری از شرع شده است، به ویژه از آن هنگام که اصلاح‌طلبان در مجلس حائز اکثریت شدند. در این حالت رابطه و نسبت بین مصوبه و شرع باز هم گنگتر می‌شود و رد کردن مصوبه به صورت بارزتری شکل بهانه به خود می‌گیرد. نمونه‌اش را در آنجا دیدیم که شورای نگهبان حتی نظریات رهبر را، با یا بدون استناد به این که حکم حکومتی است، وسیله رد مصوبات مجلس قرار می‌داد. شکل دیگر برخورد ابزاری به شرع هنگامی پیش می‌آید که مقتضیات حکومت و یا منافع حکومتگران برائت از موازین شرع را لازم می‌سازد. از آنجا که برائت آشکار نامقبول است در این موارد متوسل به حیل شرعی می‌شوند. بخشهای بعدی این فصل اختصاص به شرح این تمهیدات دارد.

## برائت از شرع از طریق توسل به قاعده ضرورت

یکی از راههایی که به طور رسمی برای رفع موانع شرعی در قانونگذاری مورد استفاده قرار می‌گرفت استناد به قاعده ضرورت در فقه اسلامی بود. مطابق این قاعده می‌توان در حالت ضرورت از اجرای یک «حکم اولیه» شرعی اجتناب کرد یا مرتکب فعلی شد که شرعاً حرام است. «الضرورات تبیح المحظورات» عبارتی است که این قاعده را بیان می‌کند. سند شرعی اصلی این قاعده آیاتی در قرآن است که به مؤمنان اجازه ارتکاب به فعل حرام می‌دهد. در آیه ۱۷۳، سوره ۲، پس از صدور حکم حرام بر خوردن مردار و خون و گوشت خوک، و هر چه که به اسم غیر خدا کشته باشند، می‌خوانیم «پس هرکس که به خوردن آنها محتاج شود در صورتی که به آن تمایل نداشته و از اندازه سد رمق نیز تجاوز نکند گناهی بر او نخواهد بود که به قدر احتیاج صرف کند»<sup>۱</sup>. همانطور که این آیه تصریح می‌کند تجویز مبادرت به فعل حرام مشروط به مقدماتی است: اولاً عامل میل به انجام آن نداشته باشد، و ثانیاً حد آن محدود به رفع ضرورت باشد. به همین علت قاعده دیگری بر قاعده ضرورت اضافه می‌کنند که عبارتست از «الضرورات تنقذ بقدرها». حکمی که فعل حرام را طبق قاعده ضرورت مجاز می‌سازد «حکم ثانویه» نام دارد. ثانوی بودن آن از نسبت آن با حکم اولیه‌ای ناشی می‌شود که از واجبات یا محرّمات است و تنها به شروطی که ذکر شد موقتاً قابل تعطیل می‌شود. توسل به احکام ثانویه را ضرورت، و به قولی همه عناوین ثانویه مثل اضطرار، عسر، حرج و ضرر ممکن می‌سازد<sup>۲</sup>.

توسل به این قاعده برای تصویب قوانینی که از نظر شرع غیرمجاز است، از همان ابتدای کار، یا از همان زمان که شورای انقلاب به قانونگذاری دست زد، شروع شد. به ویژه تصویب آن قوانینی که تغییر در عناوین مالکیت خصوصی را منظور می‌داشت تنها با استناد به قاعده ضرورت ممکن بود، زیرا آن تغییرات مغایر با قاعده شرعی تسلیط، یا تقدس مالکیت خصوصی بود.

برای شناخت بیشتر، نمونه‌هایی از مهمترین موارد توسل به این قاعده، موضوعات آن، و دلایلی که به منظور توجیه آن عنوان می‌کردند، مقاومتی که از جانب متولیان شرع در مقابل این تلاشها انجام می‌گرفت، و نتایجی که حاصل می‌شد، را شرح می‌دهیم. جدال بر سر قانون اراضی شهری یکی از این موارد است.

## قاعده ضرورت و قانون اراضی شهری

اولین بار که در جمهوری اسلامی قانونی در لغو یا تحدید مالکیت انواع زمینهای شهری و واگذاری آنها به نیازمندان تصویب شد در ۵۸/۴/۱۱ بود. شورای انقلاب با تصویب این قانون به کسانی که «طبق موازین رژیم سابق» مالک اراضی وسیع موات شده بودند دستور داد تا «ظرف مدت معینی» نسبت به آبادی آنها اقدام کنند، در غیر اینصورت اراضی آنها به تصرف دولت در می‌آمد. در حالی که مهلت این گروه از مالکان در واقع نامعین بود، کسانی که زمین را برای سکونت شخصی خود تهیه کرده و فاقد خانه مسکونی بودند حداقل سه سال برای آبادانی آن فرصت داشتند (قوانین، ۱۳۵۸، ۶۰ و...). از آنجا که محتوای این قانون حتی در نظر تصویب کنندگان آن هم بیش از اندازه رقیق بود نزدیک دو ماه بعد اصلاحیه‌ای بر آن افزودند که طبق آن زمینهای مواتی که مساحتشان بیش از نیاز شخص مالک برای سکونت خود بود بلافاصله به تملک دولت در می‌آمد (قوانین، ۱۳۵۸: ۹۵). توجیه لزوم این قانون به شرحی که در مقدمه آن آمده است در درجه اول این بود که در اسلام اراضی موات به مالکیت شخص در نمی‌آید. در سال ۱۳۵۸ اظهار این که «اسناد مالکیتی که رژیم سابق برای زمینهای موات در داخل محدوده شهری یا خارج آن صادر کرده» است «برخلاف موازین اسلام» می‌باشد هنوز ادعائی نبود که با مخالفت متولیان شرع روبرو بشود. برای همین هم در مقدمه مزبور در توجیه قانون به «مصلحت مردم» نیز توسل جستند تا دلیل دیگری هم برای ضرورت امر ارائه داده باشند. با این وجود متشرعان از مخالفت غافل نماندند. با اینکه خود قانون مخالفت نماینده آنان، یعنی شورای نگهبان را برنیا نگیخته بود، ولی این غفلت با آئیننامه اجرائی آن، که در تاریخ ۵۸/۶/۷ به تصویب هیئت دولت رسید، جبران شد (قوانین، ۱۳۵۸: ۳۱ و...). آئیننامه مزبور معیارهایی برای تعیین موات بودن زمینها وضع کرده بود که به هیچوجه با موازین شرع انطباق نداشت. در حالی که در فقه، موات به زمینی می‌گویند که هیچ سابقه عمران نداشته باشد<sup>۳</sup>. آئیننامه صفت موات را به زمینی هم که قبلاً به صورت خانه در آمده و سپس متروک شده بود، اطلاق می‌کرد. علاوه بر این زمینی هم که کمتر از سه چهارم آن زیر کشت زراعی بود، یا زمینی هم که مساحت زیر بنای ساختمان موجود در آن کمتر از یک چهارم مساحت کل زمین و یا کمتر از یک طبقه کامل مسقف و قابل بهره‌برداری بود نیز مشمول این تعریف می‌شد. موضوع دیگری که در آئیننامه بر قانون اضافه شده بود، و با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد، معیارهای آن برای تعیین تکلیف اراضی موقوفی شهری بود. در آنجا تغییر در وضعیت موقوفات عام را موکول به اجازه دولت کرده بودند. چون این ماده اجازه دخالت در کار موقوفات را به مرجعی جز متولی یا واقف آنها می‌داد خلاف شرع بود.

مخالفت‌های شرعی با این آئیننامه بالاخره به بازنگری مفصل قانون و حذف برخی از علل مخالفت، در دو سال بعد منجر شد. طرح قانون اراضی شهری که در تاریخ ۶۰/۵/۱۸ به تصویب مجلس رسید اراضی موات را از اراضی بایر جدا کرد و برای هرکدام حکمی خاص مقرر نمود. قرار شد اسناد مالکیت اراضی موات، یا آن اراضی را که هیچ سابقه عمران نداشت باطل کنند و زمین را، به استثنای آنچه در قانون سال ۵۸ هم مستثنی شده بود، در مالکیت دولت در آورند

(ماده ۴). اراضی بایر را مطابق شرع بر دو نوع تقسیم کردند. زمینهایی که صاحبشان نامعلوم بود متعلق به دولت شد (ماده ۶) و آنهایی که مالک مشخص و معلوم داشت مشمول قرار ماده ۷ این قانون شد. این مالکان می‌توانستند تا حداکثر هزار متر مربع زمین را یا خود، طبق ضوابط شهرداری، آباد کنند و یا آنرا به دولت بفروشند. آنچه زاید بر این اندازه بود بایستی به قیمت تعیین شده توسط دولت، به دولت واگذار می‌شد (ماده ۷ و ۸). به موجب تبصره ۲ این قانون، طرح قانونی زمینهای غیرموات وقفی به صورتی که واقف تعیین کرده بود باقی می‌ماند و تنها در صورتی که قصد واگذاری آنرا می‌کردند می‌بایستی از مقررات وضع شده توسط وزارت مسکن پیروی می‌کردند (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱، ۶۹ و...).

با وجود همه توجهاتی که در این طرح به عدم مغایرت با شرع شده بود<sup>۴</sup> شورای نگهبان بر آن مهر خلاف شرع زد و آنرا رد کرد. پیش از این برخی از نمایندگان مجلس هم به همین دلیل با آن مصوبه مخالفت کرده بودند. حجت‌الاسلام هاشمی سبحانی محدودیتهایی را که این طرح بر مالکیت قائل می‌شد مخالف «قانون» اسلامی «الناس مسلطون علی اموالهم و نفسهم» [مردم بر مال و نفس خود مسلط هستند] و آزادی انسان خواند و معترض آن شد که «بخواهیم ملکیت زمینی را که "روی اسباب شرعی" حاصل شده باشد مخدوش یا محدود کنیم، مالک آنرا مجبور به فروش آن بسازیم و اختیار قیمت آنرا از دست مالک بگیریم». به نظر او «اصلاً خود لغو مالکیت خلاف قانون ضروری همه ادیان، بلکه اسلام» بود (شورا، ۵۹/۹/۳۰). حجت‌الاسلام واعظی در شور دوم طرح، ذکر اراضی بایر شهری در ذیل اراضی موات را مغایر شرع خواند (شورا، ۶۰/۵/۶: ۱۰) و در مخالفت با هرگونه مجوز سلب مالکیت بر زمین، دایر یا بایر، به حدیث «حرّمه مال المسلم کحرّمه دمه» [خداوند مال مسلمان را همچنان که خون او را حرام کرد] استناد کرد (شورا، ۶۰/۵/۱۲: ۱۴). حجت‌الاسلام فخرالدین موسوی گفت که تحدید مالکیت همان کاریست که بعثیها در عراق می‌کنند. «پس اگر ما آمدیم مالکیت را محدود کردیم، به تمام معنی، به سوی کمونیستی می‌رود، اما محدود باشد، به سوی عفلق و بعثی می‌رود» (شورا، ۶۰/۵/۶: ۳۴).

برخی از نمایندگان مقررات طرح در مورد زمینهای وقفی را نیز مغایر شرع خواندند. عسگرآولادی نقص کلی طرح را در آن می‌دید که موقوفات را مستثنی نکرده بود (شورا، ۵۹/۹/۳۰، ۲۶). با اینکه مخالفان طرح در مجلس در اقلیت بودند ولی برخی مانند حجت‌الاسلام واعظی، مطمئن بودند که شورای نگهبان این طرح را به دلیل مغایرت با شرع رد خواهد کرد (شورا، ۵۹/۹/۳۰، ۲۷). موافقان طرح هم شکی در موافقت آن با شرع نداشتند. دلیل حجت‌الاسلام مصطفی تبریزی آن بود که مالکیت زمین، حتی اگر در اثر احیاء حاصل شده باشد، در صورتی شرعی است که در نظام اسلامی تحصیل شده باشد. در صورتی که ما تا به حال در نظام طاغوتی بوده‌ایم. بنابراین «تمام کسانی که مالک شده‌اند، و مالک زمینهای بزرگ شده‌اند، اینها با شیوه‌های غیراسلامی عمل کرده‌اند» (شورا، ۵۹/۹/۳۰، ۲۷). محمدی تنها نکته غیرشرعی در طرح را در آن می‌دید که بخشی از زمینهای مستکبرین را هنوز در دست آنها باقی می‌گذارد. در حالی که آنان با روش غیرشرعی مالک آن زمینها شده‌اند (همانجا، ۲۸). حداقل انتظار او این

بود که «نه تنها زمینهای اینها را بگیرند، بلکه برای مدت دراز آنها را به کوره‌های آجرپزی هم بفرستند که آنجا مزه تلخ نداشتن را بچشند» (شورا، ۶۰/۵/۶، ۳۸).

اکثریت نمایندگان موضعی میانه اتخاذ کردند. آنها به مغایرت شرعی تحدید مالکیت کلاً، یا مواردی که مورد شمول طرح بود اذعان داشتند، ولی می‌خواستند که اینکار با استناد به قاعده ضرورت انجام بگیرد. به نظر حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، طرح، «احکام عناوین ثانویه» و به طور اخص قاعده «لاضرار» را مورد توجه قرار داده و مالکیت اراضی را تا حدی که مضر بر اجتماع نباشد پذیرفته بود. احمد کاشانی در شرح مضرات مالکیت بیش ازین مقدار به تجربه دوران پیش از انقلاب اشاره کرد و تورم‌زا بودن سرمایه‌گذاری در امر ساختمان، در آنزمان، را شاهد گفته خود آورد. این کار مشکل مسکن طبقات پائین شهر را حل نکرد. به نظر او حل مشکل تنها با تحدید مالکیت اراضی و گذاشتن آنها در اختیار دولت ممکن می‌شد (شورا، ۶۰/۵/۵، ۱۷ و...). احمد توکلی به رغم آنکه به واعظی در تذکر نامحدود بودن مالکیت در اسلام حق می‌داد، آنرا مشروط هم می‌کرد: «یکی از شرایط مالکیت اینستکه اگر جامعه مسلمین اضطراری داشت [...] ولی امر می‌تواند به خاطر اضطرار بعضی محدودیتها را ایجاد کند». وی از جمله دلایلی که برای وجود حالت اضطرار برشمرد بورس‌بازی در زمین بود، که او راه دیگری برای جلوگیری از آن نمی‌شناخت، جز آنچه طرح منظور کرده بود (شورا، ۶۰/۵/۶، ۳۲ و). وزیر مسکن، گنابادی، هم موارد دیگر وقوع ضرورت را ذکر کرد: سه میلیون کسری مسکن، عدم کفایت بودجه دولت برای خرید زمین مسکن، و این واقعیت که نداشتن مسکن موجب عدم تشکیل خانواده و انحرافات جنسی می‌شود (همانجا، ۳۷ و...).

با اینکه برخی از مخالفان طرح با توسل به قاعده ضرورت در این مورد مخالفتی نداشتند، ولی حق انجام این کار را از مجلس سلب و به ولی فقیه می‌دادند. از جمله، حجت‌الاسلام عباسی‌فرد گفت: «این مجلس نه حاکم بر مسلمین است، نه ولایت بر این جامعه و مسلمین دارد. وظیفه ولایت فقیه را این مجلس نمی‌تواند انجام بدهد». او اضافه کرد که ولی فقیه هم نه کتباً و نه شفاهاً اجازه این کار را به مجلس نداده است (همانجا، ۴۶).

حجت‌الاسلام ابوترابی‌فرد هم همین مطلب را با تفکیک بین حکم و قانون بیان کرد: در حالی که وضع قانون کار مجلس است، صدور حکم به ولایت فقیه اختصاص دارد. حکم می‌تواند، به اندازه و در زمان محدود، در تعارض با احکام اولیه درآید، ولی قانون را این حق نیست. نامبرده چاره کار را در واگذاری حق صدور حکم به مجلس می‌دید. تنها در اینصورت بود که شورای نگهبان نمی‌توانست علم مخالفت بر افرازد. زیرا «شورای نگهبان اگر بخواهد حکم مجلس را بر طرف کند در حقیقت با شأن ولایت فقیه مخالفت کرده است»، که آن نیز ممکن نیست (شورا، ۶۰/۵/۱۴، ۱۰).

با وجود همه مخالفتها، طرح با استناد به قاعده ضرورت به تصویب مجلس رسید. استناد به اصول ۴۵، ۴۷ و ۴۹ قانون اساسی از توجیهاات دیگر تصویب آن بود. آنچه، طبق طرح، ضرورت را ایجاد می‌کرد، نیاز عمومی به مسکن، اهمیت حل مسئله اراضی شهری و ضرورت امتثال حکم فقیه جامع‌الشرایط، یا رهبر بود. معنای استناد به حکم رهبر، رفتن به پیشواز

اعطای اختیار قانونگذاری از طرف رهبر به مجلس با استناد به ضرورت بود، اختیاری که تازه دو ماه پس از تاریخ تصویب طرح (۶۰/۵/۵) به صورت کتبی واگذار شد. تا آن هنگام شورای نگهبان هنوز می‌توانست مصوبات مجلس را با استناد به شرع رد کند. این شورا در نامه ۶۰/۵/۱۹ به ریاست مجلس، دلایل مخالفت خود را به این شرح بیان کرد:

قسمتهائی از ماده ۷ و ۸ و تبصره‌های آنها و ماده ۱۰ که با اراضی بایر و دایر ارتباط دارد مغایر با آیه کریمه "تکلو اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض" و حدیث شریف "لا یحل مال امری مسلم الا عن طیب نفسه" و قاعده مسلمة "الناس مسلطون علی اموالهم" می‌باشد و به اکثریت آرای فقها رد شد.

تبصره ۲ ماده ۹ نیز به موجب «الوقف علی حسب ما یقفها اهلها» تائید نگردید.

به مفاد ماده ۷ قبلاً اشاره شد. ماده ۸ مالکان زمینهای دایر و بایر شرعی را موظف می‌کرد که زمینهای خود را، در صورت نیاز دولت یا شهرداریها، به قیمتی که دولت تقویم می‌کند به آنها بفروشند، یا در صورتی که مساحت زمین بیش از ۳ هزار متر باشد مابه‌ازای آنها از زمینهای دولتی در نقاط دیگر دریافت کنند. به مسئله موقوفات پیش از این اشاره‌ای شد. ایراد دیگر به ماده ۱۱ بود، که تصمیم در موارد اختلاف بین مالک و دولت را، نه به مقامات صالح قضائی، بلکه به یک کمیسیون دولتی واگذار می‌کرد. تبصره ماده ۴ نیز از اینجهت خلاف شرع خوانده شد که به دولت حق مالکیت زمینهای موات گرفته شده از اشخاص را می‌داد، و نه اختیار زمینها را، برای اینکه آنها را به اشخاص نیازمند واگذار کند. ایراد شورای نگهبان در ماده ۱۳ به نوع مجازات (جریمه نقدی و حبس) تصرف و تجاوز به اراضی شهری متعلق به دولت و شهرداریها وارد می‌شد، که مغایر با مجازاتهای مورد قبول شرع بود. شورای نگهبان به این دلایل مصوبه را رد کرد و برای اصلاح به مجلس پس فرستاد (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱، ۶۸ و...).

معنی رد طرح به دلایل شرعی آن بود که دولت بایستی از ادامه برنامه‌ای که با اجرای آن، با استناد به قانون مصوب شورای انقلاب، تا آزمان ۵۰۰ هزار متر مربع زمین را در اختیار مدارس و خدمات عمومی قرار داده بود (شورا، ۵۹/۹/۳۰: ۲۹) چشم می‌پوشید و از تخصیص میلیونها متر مربع دیگر تنها به دلیل غیرشرعی بودن این اقدامات صرفنظر می‌کرد. اما، دولتی که با چهره انقلابی بر سر کار آمده و به مردم وعده مسکن داده بود و دعوی جلوگیری از زمینخواری را داشت نمی‌توانست به این آسانی خُلف وعده کند. به نظر می‌رسید که علاج کار را باید در همان توسل به قاعده ضرورت بجویند که اختیار توسل به آن در دست رهبر بود. پس او می‌بایست این اختیار را به مجلس تفویض می‌کرد. قرار بر آن شد که رفسنجانی، رئیس مجلس، نامه‌ای به رهبر بنویسد و رهبر هم در پاسخ با تفویض این اختیار به مجلس موافقت کند. نامه در تاریخ ۶۰/۷/۵ با نثری زشت نوشته شد:

محضر شریف حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی و رضوان الله تعالی علیه، چنان که محضر مبارک مستحضر است قسمتی از قوانین که در مجلس شورای اسلامی به تصویب می‌رسد به لحاظ تنظیمات کلی امور و ضرورت حفظ مصالح یا دفع مفاسد که بر حسب احکام ثانویه به طور موقت باید اجرا شود و در متن واقع مربوط به

اجرای احکام و سیاستهای اسلام و جهاتی است که شارع مقدس راضی به ترک آنها نمی‌باشد و در رابطه با اینگونه قوانین به اعمال ولایت و تنفیذ مقام رهبری که طبق قانون اساسی همه قوای سه‌گانه را تحت نظر دارند احتیاج پیدا می‌شود. علیهذا تقاضا دارد مجلس شورای اسلامی را در این موضوع مساعدت و ارشاد فرمائید.

پاسخ را هم خمینی به همان صورت که قرار بود نوشت و اختیار لازم را به مجلس داد. متن آنرا در فصل اول بخش دوم نقل کردیم. مجلس نیز به خیال آن که مسئله حل شده است بر مبنای این اجازه طرح را با تغییراتی اندک که در واقع برای دلخوشی شورای نگهبان منظور شده بود در روز ۶۰/۹/۱۷ دوباره تصویب کرد. مهمترین تغییرات عبارت بود از: تبدیل مقدمه طرح به یک ماده جداگانه با ذکر محدود بودن زمان اجرای قانون به مدت پنج سال، اجازه شکایت از رأی کمیسیون تشخیص وضعیت زمین (موات یا نه) توسط مالکان در یک دادگاه صالح، تبدیل مجازاتهای منظور شده در ماده ۱۳ به «پرداخت ضرر و زیان وارده طبق نظر کارشناس رسمی دادگستری». (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱، ۷۴ و...).

اما نه این تغییرات و نه آن اجازه مانع دفاع شورای نگهبان از سنگر شرع نشد. شورا ردیه بعدی را در روز ۶۰/۱۰/۳ به اطلاع مجلس رساند. دلیل ارائه شده این بود که ضرورت مسکن در همه شهرها و شهرکها نه آنچنان وجود دارد که «رفع ید از احکام اولیه» را در همه جا لازم بسازد، و نه در همه جا آنچنان یکسان است که بتوان به منظور «تحدید اعمال مالکیت و رفع ید از احکام اولیه» به «تعین ضوابط یکسان و متحدالشکل پرداخت». پس «ابعاد تشخیص در رابطه با این قانون کلی» به طور کامل رعایت نشده است. در ضمن شورا برای دفع اتهام مخالفت با اجازه امام تذکر این نکته را لازم دیده بود که «مفهوم این عدم تأیید رد تشخیص مجلس شورای اسلامی و نفی وجود ضرورت در امر مسکن و عدم لزوم اعمال ولایت در آن نیست». اختیاری که امام به مجلس داده است مقبول می‌باشد.

بنابراین توپ دوباره به میدان مجلس افتاد. اما تغییراتی که اینبار مجلس در طرح وارد کرد بسیار کمتر از آن بود که شورای نگهبان انتظار داشت. به نظر می‌رسد فشارهایی در بیرون از مجلس بر شورای نگهبان وارد می‌شد تا به کم نیز رضایت دهد و بیش ازین در نگهبانی شرع اصرار نرزد. آنچه در نهایت به تصویب شورای نگهبان هم رسید شامل تغییراتی بود که چندان به موضوع ضرورت مربوط نمی‌شد. در ماده ۱، در برشماری موجبات ضرورت، «سوق سرمایه‌ها به بخشهای تولیدی زیربنایی» هم اضافه شد. یکی از موضوعات مورد اختلاف در مجلس این بود که در تقویم زمین توسط دولت کسر ارزش ناشی از خدمات عمومی را حذف کردند. در حالی که گروهی از نمایندگان با تذکر نقشی که خدمات عمومی، مانند خیابان‌کشی، دسترسی به آب و تلفن و نظایر آن در تعیین قیمت زمین دارد خواستار کسر ارزش این خدمات عمومی در تقویم زمین بودند، گروه دیگر اشاره به جواز بهره‌برداری از «قیمت سوقیه» در شرع می‌کردند و با کسر ارزش خدمات مخالفت می‌نمودند (شورا، ۶۰/۵/۶: ۵۵). مجلس که ابتدا به نفع گروه اول رأی داده بود بعداً حاضر به گذشت شد. تغییر دیگر در مورد تشخیص موات بودن زمین وارد شد، به صورت رسیدگی خارج از نوبت در دادگاه به شکایت مالک. قرار اراضی مشاع هم تغییر



کرد. در حالی که پیشتر زمین در دست هر یک از شرکا، در صورتی که تحت تکفل یکدیگر نباشند، تا حد نصاب مذکور در ماده ۷ باقی می‌ماند، حالا شرط تکفل از همسر ساقط می‌شد، به نحوی که حد نصاب به او هم تعلق می‌گرفت. طرح به اینصورت در ۶۰/۱۲/۲۷ در مجلس و چند روز بعد در شورای نگهبان به تصویب رسید (قوانین، ۱۳۶۰، ۱۹۵ و...).

بدین ترتیب با تصویب قانون اراضی شهری، سه سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به حکم ضرورت و برای مدت پنج سال حکم اولیه اسلامی ناظر بر مقدس بودن مالکیت خصوصی را معوق کردند. اما تعیین مهلت برای توجیه توسل به قاعده ضرورت بی‌معنا بود، ازینرو که قانون، بازگرداندن حق مالکیت به صاحبان زمین پس از انقضای مدت پنج سال را نه منظور کرده بود و نه می‌توانست منظور کند. زمینی که طبق این قانون به اختیار دولت در می‌آمد برای همیشه از مالکیت صاحب آن خارج می‌شد. حالت پیش از اجرای قانون دیگر بازگشتنی نبود. تعیین مهلت تنها در صورتی، آنهم تا اندازه‌ای محدود، معنائی موافق با شرایط این قاعده پیدا می‌کرد که در مدت مذکور دولت موفق به سلب مالکیت از همه صاحبان زمینهای مشمول قانون نمی‌شد. به قول ایثاری، نماینده وزارت مسکن، این قانون به اجرا در آمد و نتیجه آن تا سال ۱۳۶۵، هنگامی که مسئله تمدید آن در مجلس مطرح شد، عبارت بود از: انجام تشخیص وضعیت زمین روی ۵۲۹ میلیون متر مربع، واگذاری ۸۶/۲ میلیون متر مربع تا سال ۱۳۶۴، شکایات مکرر علیه کمیسیون. که دادگاه در ۵۴٪ مورد رأی علیه کمیسیون داده بود (شورا، ۶۵/۱۲/۵، ۳۶ و...).

باید یادآوری کرد که در سال ۱۳۶۲ وزارت مسکن یکبار دیگر هم در رابطه با این قانون ناچار به تجاوز به احکام اولیه شرع شد و در نتیجه مخالفت شورای نگهبان را برانگیخت. مسئله مربوط به تفسیر مواد ۱۹، ۱۴، ۱۵ و تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون می‌شد. طبق اصل ۷۳ قانون اساسی تفسیر قوانین در صلاحیت مجلس است. اولین اختلاف نظری که در اینمورد پیش آمد این بود که آیا تفسیرات قوانین عادی هم باید به تصویب شورای نگهبان برسد یا خیر؟ پاسخ شورا طبیعتاً مثبت بود، به این دلیل که «تفسیر قوانین عادی [...] متضمن رفع اجمال و ابهام و تضييق یا توسعه قانون است». بنابراین باید روشن باشد که تشخیص تصرفها با شرع و قانون اساسی انطباق دارد یا خیر. در اینمورد مجلس تمکین کرد. اما مسئله اصلی این بود که مجلس در تفسیر مواد مذکور در واقع تصرف در قانونی می‌کرد که با استناد به قاعده ضرورت تصویب شده بود. پس، تفسیرها هم بایستی با اتکاء به همین قاعده توجیه می‌شد. مثلاً، مجلس در تفسیر تبصره ۲ ماده ۱۰ واگذاری زمین وقفی به افراد را مشروط به کسب مجوز از وزارت مسکن کرده بود، و در تفسیر ماده ۹ نیاز متقاضیان بدون مسکن به زمین را به نیاز دولت یا شهرداریها، به عنوان علت فروش زمینهای دایر و بایر افزوده بود. یکی از پیامدهای این تفسیرات توسعه باز هم بیشتر زمینهای بود که مشمول مقررات قانون اراضی شهری می‌شد. بحث بر سر این تفسیرها بین مجلس و شورای نگهبان شش ماه به طول انجامید و شش نامه بین این دو نهاد رد و بدل شد. مجلس در آخرین نامه خود به شورای نگهبان اطلاع داد که تفسیر مواد ۱۴، ۱۵ و تبصره ۲ ماده ۱۰ را با استناد به قاعده ضرورت، با دو سوم مجموع آرای نمایندگان

تصویب کرده است. شورای نگهبان به ناچار آنرا پذیرفت. ولی تفسیر ماده ۹ را به علت عدم کسب این حد نصاب رد کرد (مدنی، ۴: ۳۰۶ و...).

صحبت از حد نصاب دو سوم آراء در اینجا، اشاره به تذکری دارد که مختصراً در فصل اول بخش دوم آمده است. تفویض اختیار تصویب قانون بر مبنای قاعده ضرورت به مجلس و اینکه مجلس بتواند تنها با یک اکثریت مطلق احکام اولیه شرع را تعطیل کند، مسئله‌ای نبود که شورای نگهبان و متشرعان حوزه‌های علمیه بتوانند آنرا به سادگی و به صرف تبعیت از امام بپذیرند. آیت‌الله احمد جنتی، عضو دائمی شورای نگهبان و سخنگوی همفکران خود در بیرون از شور، نارضایتی از این تصمیم را علناً بیان کرد. اعتراض او متوجه این واقعیت نیز بود که استناد به قاعده ضرورت توسط مجلسی صورت می‌گرفت که بخشی از اعضای آن دارای هیچ تخصصی در امر شریعت نبودند (ط، ۶۳/۳/۱۲).

فشار شورای نگهبان و حامیان شریعتمدار آن در بیرون از دایره حکومت سرانجام خمینی را وادار به عقب‌نشینی کرد. او در روز ۶۱/۱۱/۱۴ در سخنانی خطاب به نمایندگان مجلس از آنان خواست که در تشخیص ضرورت طوری عمل کنند که مورد توافق شورای نگهبان باشد. یکی از مشخصات این «طور» آن بود که از آن پس رأی به تشخیص ضرورت و تصویب قانون بر مبنای آن، نیاز به موافقت دو سوم نمایندگان داشته باشد. با اینکه با این دستور تصویب قوانین مغایر با موازین شرع مشکلتر می‌شد، ولی، همانطور که دیدیم، هنوز غیرممکن نبود.

نمونه دیگر از موارد توسل به قاعده ضرورت، وقتی پیش آمد که مهلت مذکور در قانون مصوب سال ۱۳۶۰ در مورد اراضی شهری نزدیک به انقضاء بود. در حالیکه دولت و نمایندگان حامی آن هنوز مایل به استمرار اجرای آن قانون، یعنی سلب مالکیت از صاحبان اراضی شهری و یا تحدید آن بودند. پس لایحه‌ای به مجلس آوردند که دست آنها را در اجرای مقصودشان بسیار بازتر می‌کرد. آنها امید داشتند که لایحه را اینبار بدون ذکر مهلت به تصویب برسانند. دولت خواهان رفع قید مهلت بود، زیرا به تجربه دریافته بود که «سیاست‌گذاری در امر مسکن و تحقق اصل ۳۱ قانون اساسی مستلزم تنظیم مقررات دائمی است». اما این خواست و بخشی دیگر از مفاد لایحه آنچنان مغایر با شرع بود که اکثریت مجلس حاضر به قبول آن نشد. رئیس مجلس در پیش درآمد طرح لایحه در جلسه عمومی اعلام کرد که بخشهایی از آن تنها به عنوان حکم ثانویه و نه به صورت دائم قابل طرح و تصویب می‌باشد. تصویب لایحه در شور اول هم تنها به این شرط ممکن شد که در شور دوم موارد ناظر بر ضرورت آن به عنوان حکم ثانویه، مهلت‌دار، و با رأی دو سوم نمایندگان قابل تصویب باشد. این شرط در همان جلسه از طرف رئیس مجلس اعلام شد. (شور، ۶۵/۱۲/۵، ۲۰ و...)

در شور دوم جدال بر سر ضرورت یا عدم آن از نو سرگرفت. سؤال این بود که نیازی که دولت، برای ایجاد تأسیسات شهری و مسکن، به زمین دارد تا چه اندازه، در کجا و تا چه موقع سلب مالکیت از صاحبان اراضی بایر و دایر در شهرها را مشروع می‌سازد (ماده ۹). استدلالها تکراری بود. حجت‌الاسلام فهمیم کرمانی در انگیزه دولت برای سلب مالکیت و تجاوز به احکام اولیه اظهار تردید کرد و پرسید که چرا از طریق دعوت و استمداد و اتکاء به وجدان اسلامی

زمینداران از آنها درخواست نمی‌شود که زمینهای خود را در اختیار بگذارند، تا احکام اولیه هم فسخ نشود. ابوطالب محمودی به کتاب تفسیر علامه طباطبائی استناد کرد که منظور از اضطرار را احتیاج و لزوم ندانسته و دست بردن در مال مردم به صرف گرسنگی را جایز نشمده است. تنها خطر مرگ است که اضطرار را موجب می‌شود. شخص تنها در صورتی که خود را به تقصیر در حالت اضطرار در نیاورده باشد می‌تواند به فعل حرام دست بزند. حجت‌الاسلام خلخالی کارشناسانه جواب داد که «اضطرار فقط مرگ نیست. اگر مال کسی را نخورد ممکن است کور شود، یا زخم روده بگیرد و یا ده سال فلج بشود». رئیس مجلس به حمایت او برخاست و اضافه کرد که انفجار مسائل اجتماعی هم موجب اضطرار می‌شود (شورا، ۶۶/۱/۱۶، ۲۸ و...). اقلیتی هم در مجلس بود که مانند پنج سال پیش همه انواع مالکیت خصوصی ارضی را زیر سؤال شرعی می‌برد و خلع ید از آنرا با استناد به احکام تملک غیرشرعی لازم می‌شمرد.

تعمیم ضرورت یکی از مسائل مورد جدال در این شور بود. پس لایحه را به نوعی تغییر دادند که قانون تنها در شهرهایی که ضرورت موجود است قابل اجرا باشد. مشکل بعدی تعیین اینگونه شهرها و تعداد آنها بود. با دو سوم آراء روی ۳۲ شهر به توافق رسیدند. لایحه در تاریخ ۶۶/۲/۸ به تصویب مجلس رسید. ولی همانطور که انتظار می‌رفت شورای نگهبان ده بند از آن را مغایر شرع خواند و خواهان تغییر آن شد.

مهمترین ایراد، از نظر من، متوجه ماده ۹ بود. شورای نگهبان با اشاره به اینکه وجود ضرورت در این ماده مورد شک قرار گرفته است ضرورت را منکر شد. چرا که ماده مزبور تملک زمینهای دایر و بایر اشخاص را منوط به عدم کفایت زمینهای موات دولتی و تشخیص این وضعیت توسط سازمان زمینهای شهری کرده بود. در نتیجه مجلس ماده را تغییر داد و با رأی دو سوم نمایندگان تصویب شد که دولت زمینهای دایر و بایر را همزمان با زمینهای موات دولتی به تملک درآورد. مورد ضروری را هم نه کمیسیون نامبرده، بلکه خود مجلس تشخیص بدهد (۶۶/۴/۱۶، ۲۳ و...).

ایراد شرعی دیگر شورای نگهبان معطوف به آن بود که چرا لایحه کلیه اراضی بایر شهری بدون صاحب را ملک دولت خوانده است، در حالیکه طبق شرع اسلام زمین بدون صاحب نه به دولت، بلکه به حکومت اسلامی، به عبارت دیگر به ولی فقیه، تعلق می‌گیرد. پس این حق امام و نمایندگان او و حکام شرع است که در آن به نفع مستضعفان و فقرا تصرف کنند. مجلس خواست این ایراد را با جایگزین کردن واژه دولت با حکومت حل کند، ولی شورای نگهبان جز به تعویض با واژگان ولایت فقیه رضایت نداد. مجلس به ناچار تمکین کرد (شورا، ۶۶/۴/۱۶: ۲۱ و...). جالب است که شورای نگهبان با تأخیر به فکر تفکیک دو مفهوم دولت و حکومت اسلامی افتاد، زیرا در قانون مصوب ۱۳۶۰ در همین مورد، واژه دولت به کار رفته بود، بدون اینکه با مخالفت شورای نگهبان روبرو بشود.<sup>۵</sup>

مسئله مورد اختلاف دیگر، موقوفات بود. در سال ۶۰ شورای نگهبان واگذاری زمینهای موقوفی را به شرط اجازه وزارت مسکن پذیرفته بود، ولی حالا آن را مغایر با شرع می‌دانست (شورا، ۶۶/۴/۲۱: ۲۱). مجلس قبول کرد که به جای وزارت مسکن ولی فقیه را بنشانند.

مورد سوم مربوط می‌شد به زمینهای بنیادهائی که طبق قانون مصوب ۱۳۶۰ با موافقت شورای نگهبان در اختیار وزارت مسکن قرار داده شده بود و حالا مهر مغایرت با شرع می‌خورد. مغایرت در آن بود که امام زمینهای بنیاد مستضعفان را در اختیار این بنیاد گذاشته بود، بنابراین تنها امام می‌توانست درباره آن تصمیم بگیرد. زمینهای بنیادهای دیگر هم شامل همین مسئله بود (شورا، ۶۶/۴/۲۱: ۲۲ و...). در اینمورد هم مجلس کوتاه آمد.

شورای نگهبان در چند مورد دیگر هم رأی به مغایرت داد: ممنوعیت افراز و تقسیم اراضی بایر توسط مالک، گرفتن بخشی از زمین مالک به عنوان مالیات و قطعیت حکم اولیه دادگاه در صورت شکایت مالک از رأی کمیسیون تشخیص موات. در همه این موارد مجلس بنا به تمایل شورای نگهبان لایحه را تغییر داد (شورا، ۶۶/۴/۲۱). با اینهمه شورا راضی نشد و لایحه را به مجلس بازگرداند، اینبار با هفت ایراد. مسئولیت استفاده از قاعده ضرورت در ماده ۹ را هم به علت آنکه با رأی دو سوم نمایندگان تصویب نشده بود به گردن مجلس انداخت. مجلس باز هم تمکین کرد. ولی ماده ۹ و تبصره‌هایش به هر حال تصویب شده بود و به موجب آن دولت مجاز بود که باز هم برای پنج سال، برخلاف شرع، در اراضی شهری غیردولتی، غیرموات و بدون صاحب تصرف کند. ۳۲ شهر بزرگ، به جز مشهد، مشمول قانون شدند (قوانین، ۱۳۶۶: ۵۳۱ و...). ۲۸ شهر جنگزده را هم در سال ۶۸ با طرحی که در مجلس با دو سوم آراء تصویب شد بر آن افزودند، با هدف بازگرداندن مهاجرین جنگی به شهرهای خود و نیاز آنها به زمین مسکونی، جذب نیروهائی که باید در بازسازی این شهرها شرکت کنند و عدم کفایت زمینهای دولتی برای ارضای این نیازها (۲۷ و ۶۸/۴/۲۸: ۲۵ و...، ۲۰ و...).

مهلت مقرر در قانون مصوب سال ۶۸ در سال ۷۱ منقضی شد و اقدامی هم برای تمدید آن صورت نگرفت. تنها در تاریخ ۷۱/۲/۶ روزنامه‌ها خبر دادند که مجمع تشخیص مصلحت نظام یک مهلت سه ماهه برای اعتراض به تشخیص وزارت مسکن درباره اراضی موات به مالکان آنها داده است (کیهان). در اینزمان دیگر استناد به قاعده ضرورت لازم نبود. جای آنرا مصلحت نظام گرفته بود.

### قاعده ضرورت و واگذاری زمینهای زراعی

قانون «نحوه واگذاری اراضی در جمهوری اسلامی» که چندین سال پی در پی در معرض توجه ویژه قانونگذاران بود، بعد از کشمکشهای بسیار و تنها با استناد به قاعده ضرورت و به صورت تصرف غیرشرعی در شرایط این قاعده به تصویب رسید. مختصری از آن کشمکشها را نقل می‌کنیم؟ انگیزه اصلی تصویب و اجرای این قانون این واقعیت بود که گروه بزرگی از دهقانان بی زمین و کم زمین در گرماگرم انقلاب دست به تصرف حدود ۸۰۰ هزار هکتار زمین زراعی متعلق به مالکان بزرگ و متوسط زدند و خواهان قانونی کردن تملک این زمینها به نفع خود بودند. بخشی از اینها دهقانانی بودند که از اصلاحات ارضی اجرا شده در سالهای ۴۰ و اوایل سالهای ۵۰ سهمی نبرده بودند و حالا می‌خواستند از فرصت انقلاب برای جبران گذشته استفاده بکنند. و حالا، حکومت اسلامی، که مدعی نمایندگی مستضعفان بود، یا باید به خواست

خلاف شرع دهقانان پاسخ مثبت می‌داد یا به ندای شرع. تا آنزمان که زمام امور دولت و وزارت کشاورزی هنوز کم و بیش در اختیار بازرگان و وزرایش بود سعی می‌شد مسئله به نحوی حل شود که به تقدس مالکیت خصوصی صدمه‌ای وارد نشود و قانونی که دولت موقت در تاریخ ۵۸/۶/۲۵ به تصویب شورای انقلاب رساند تا اندازه‌ای این شرط را تأمین می‌کرد. طبق این قانون مالکیت زمینهای دایر، صرفنظر از نحوه پیدایش آن، دست‌نخورده باقی می‌ماند. مالکان زمینهای بایر (طبق تعریف این قانون: زمینهایی که پنج سال متوالی بدون عذر موجه دایر نباشد) سه سال مهلت داشتند تا زمین خود را دایر کنند. در غیرینصورت زمین در اختیار دولت درمی‌آمد و به دهقانان واگذار می‌شد. در این قانون از مالکان زمینهای موات خلع ید می‌کردند و این زمینها را به دهقانان واگذار می‌نمودند. زمینهای مصادره شده و ابستگان به رژیم سابق نیز به تملک دولت درمی‌آمد (قوانین، ۱۳۵۸: ۱۸۸ و...).

اما این قانون نیاز دهقانان مورد بحث و حامیان پوپولیست یا عدالت‌طلب آنها را به هیچ رو برآورده نمی‌کرد. بنابراین تندروان حکومت، که پس از سقوط دولت موقت سهمشان در قدرت افزایش یافته بود، در صدد رفع این نقص برآمدند. اولین طرح قانونی که به اهتمام آنها در ۵۸/۱۰/۸ به تصویب شورای انقلاب رسید با تصور آنها از چگونگی حل مسئله انطباق کامل داشت. ولی قدرت تندروان، چه در داخل حکومت و چه در پیرامون آن برای اجرای این قانون کافی نبود. مقاومت حامیان شرع و مالکیت خصوصی آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد. در نتیجه، شورای انقلاب در فاصله بین ۸ دی ۵۸ و ۲۷ فروردین ۱۳۵۹ چهار بار مجبور به اصلاح طرح مذکور شد و هر بار وسعت و شدت تحدید در حقوق مالکان زمین راکاهش داد. آخرین اصلاح، زمینهای موات و مراتع را به طور کامل دولتی می‌کرد و برای مالکان زمینهای دایر، به نسبت آن که خود کشاورز باشند یا خیر، زمین به اندازه دو یا سه برابر عرف محل (سه برابر زمین لازم برای تأمین معاش یک خانواده دهقانی) باقی می‌گذاشت. آنها هم به این شرط که مالک وسیله دیگری برای تأمین معاش خانواده خود نداشته باشد. مازاد زمین، در همان محل، به دهقانانی واگذار می‌شد که راه دیگری برای تأمین معاش خود نمی‌داشتند. شرطی که درین مورد ضرورت را ایجاد می‌کرد وجود چنین دهقانانی در محل بود. مالکان در ازای آنچه بدین ترتیب از دست می‌دادند مبلغی معادل حق نسق حاصل از دایر کردن زمین، بعد از کسر بدهیهای مالیاتی خود، دریافت می‌کردند. مالکان زمینهای بایر هم می‌توانستند به اندازه‌ای که برای صاحبان زمینهای دایر مقرر شده بود، به شرط دایر کردن زمین، سهمی برای خود نگاه دارند. در غیر اینصورت زمینشان در اختیار دولت در می‌آمد. زمین دامداریها از این قاعده مستثنی بود. اراضی زیر کشت مکانیزه هم، اگر تقسیم آنها موجب کاهش بارآوری زمین می‌شد مستثنی بود (قوانین، ۱۳۵۹: ۱۳ و...).

توجیه شرعی این لوایح چهارگانه با عباراتی کم و بیش صریح با استناد به قاعده ضرورت انجام گرفته بود: «مقتضیات ولایت»، «نیازهای جامعه»، لزوم «خودکفائی» در تولید کشاورزی و ضرورت «تأمین معاش دهقانان». خلع ید از مالکان زمینهای بایر و دایر در صورتی باید انجام می‌گرفت که زمینهای موات و مصادره‌ای برای واگذاری به دهقانان کفاف نیاز را نکند. مالکان در صورتی خلع ید می‌شدند که دهقانان راه دیگری برای تأمین معاش خود نداشته باشند.

مقاومت در برابر طرحهای قانونی چهارگانه و بی‌اعتنائی آشکاری که در آنها نسبت به موازین شرع به عمل آمده بود چنان شدید بود که رهبر انقلاب را در مهر ماه همان سال به صدور فرمان توقف در اجرای بند مربوط به اراضی دایر قانون مصوب فروردین (بند ج)، مجبور کرد. در رأس آنها که مخالفتها را به زبان شرع بیان می‌کردند مراجع تقلیدی چون آیات گلپایگانی، قمی و روحانی قرار داشتند. بدین ترتیب مرحله تندروری در اصلاحات ارضی اسلامی به پایان رسید. ولی مسئله اصلی هنوز حل نشده بود و مبارزه دهقانان برای حفظ اراضی تصرف شده ادامه داشت. آزمایش بعدی برای حل مسئله در دوره اول مجلس در قالب طرحی انجام گرفت که صراحتاً به قاعده ضرورت و اختیاری که خمینی در این رابطه به مجلس داده بود استناد می‌کرد. نتیجه تصویب طرح در ۷ دی ۱۳۶۱ بود. این طرح در مقایسه با قانون فروردین ۱۳۵۹ نرمش بیشتری در مقابل مالکان اراضی دایر و بایر نشان می‌داد: دولت را به ارائه کمکه‌های مالی و فنی به مالکان اراضی بایر به منظور دایر کردن زمینشان موظف می‌کرد، حد نصاب زمین دایری که برای مالکان آن باقی می‌ماند را از سه به چهار برابر عرف محل افزایش می‌داد، مالکان را، در صورتی که موفق به عقد قرارداد مزارعه با دهقانان، می‌شدند، از شمول قانون معاف می‌ساخت و به وراثت مالک در واگذاری زمین، در صورت نیازمندی، تقدم می‌داد. مراعات شرایط قاعده ضرورت موجب شده بود که برای اجرای طرح مهلتی پنج ساله در نظر بگیرند و خلع ید و واگذاری زمینهای دایر و بایر را به بعد از واگذاری اراضی موات، متروک و مصادره شده و احراز عدم کفایت آنها موکول کنند. مستند وجود ضرورت، لزوم خودکفائی ایران در تولیدات کشاورزی، رفع فقر، جلوگیری از مهاجرت روستائینان و اهداف ذکرشده در اصول ۳، ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی بود. موافقان طرح در مذاکرات مجلس مکرراً بر دلایل مذکور استناد می‌کردند. تدروها چند قدم جلوتر می‌رفتند و مشروعیت مالکیت خصوصی زمین را با اشاره به تاریخ پیدایش آن و با ارائه تفسیرهای خود از قواعد اسلامی «لاضرار» یا «عطله» به کلی منکر می‌شدند. آنها معتقد بودند که اسلام قائل نه به حق مالکیت، بلکه حق تصرف خصوصی است، آن هم تنها در صورتی که توسط کار شخص و به اندازه حاصل کار شخصی به دست آمده باشد. مخالفان همه این دلایل و استنادات را رد می‌کردند. به زعم آنها تقسیم زمین باروری آنرا کاهش می‌داد، خود کفائی را به تأخیر می‌انداخت و مانع مهاجرت نمی‌شد. در نظر آنها آنچه ضرورت داشت افزایش تولید بود و نه تحدید حق مالکیت خصوصی. افزایش تولید هم تنها با احیای اراضی موات و یا کاربرد وسائل فنی و مالی تأمین می‌شد. شورای نگهبان هم به چند دلیل تصویب طرح مزبور با استناد به قاعده ضرورت و اختیار مجلس در تشخیص ضرورت را خلاف شرع شمرد و طرح را رد کرد: اول این که برای واگذاری زمینهای موات، دولتی و مصادره‌ای نیازی به استناد به ضرورت وجود نداشت.<sup>۷</sup> ثانیاً ضرورت واگذاری اراضی بایر و دایر تنها زمانی قابل تشخیص می‌شد که عدم کفایت واگذاری زمین به اشکال دیگر در عمل معلوم شده باشد. ثالثاً، و مهمتر از همه، این که «نظام جمهوری اسلامی را نمی‌توان به کمک احکام ثانویه و ضرورت‌های موقت و عناوین و قیودی که در فرمان امام مذکور است» مبتنی ساخت (مدنی، ۴: ۲۷۴).

نظریه شورای نگهبان طرح را از اعتبار انداخت و موجب آن شد که کوشش بعدی برای حل مسئله ارضی تا سال ۱۳۶۴ به تعویق بیفتد. زمینهای صادره شده هم همچنان در تصرف دهقانان باقی ماند. دولت با اجازه خمینی تصرف را به صورت موقت می پذیرفت و اجازه آنرا هر سال تمدید می کرد و این زمینها را به همین علت اراضی کشت موقت می نامیدند. در این مدت واگذاری اراضی موات و دولتی همچنان ادامه داشت.

طرحی که در خرداد سال ۶۴ در مجلس موضوع بحث و مذاکره شد با در نظر گرفتن ایرادات شورای نگهبان به طرح سال ۶۲، و پس از مشورت با آیت الله منتظری و میانجیگری آیت الله محمد یزدی تهیه شده بود. هدف اصلی این طرح دیگر نه یک اصلاحات ارضی نسبتاً فراگیر، بلکه به طور عمده تعیین تکلیف اراضی کشت موقت بود. طرح مقرر می کرد که زمینهای که تا تاریخ ۵۹/۱۲/۲۹ (در کردستان ۶۳/۱۲/۲۹) به تصرف دهقانان درآمده بود، مشروط بر آن که تصرف کنندگان کم زمین و یا بی زمین، ساکن محل و فاقد وسایل دیگر تأمین معاش باشند، به آنها واگذار شود. در غیر اینصورت زمین به مالک آن بر می گشت و اگر مالک خود کشاورز می بود و وسایل دیگری برای تأمین معاش نداشت زمین خود را بعضاً پس می گرفت و اگر زمینهای دایر دیگری هم داشت که به تصرف دهقانان درنیامده بود نیز در مالکیت او باقی می ماند. آنچه نصیب مالک اصلی زمین می شد «قیمت عادلانه» زمین پس از کسر بدهیهای شرعی و قانونی بود. در مورد مالکیت زمینهای بایر، در صورتی که مالک در عرض یک سال خود دست به عمران آنها می زد، یا بدین منظور به مزارعه یا اجاره واگذارشان می کرد، هیچ محدودیتی وارد نمی شد. در غیر اینصورت دولت زمین او را به «قیمت عادلانه» می فروخت و وجوه حاصل را به او می داد. این طرح با دو سوم آرای نمایندگان تصویب شد. با این وجود شورای نگهبان آن را در ۶۴/۳/۱۲ رد کرد. ردیه به اضافه دلایل شرعی حاوی یک دلیل آئیننامه ای هم بود، اینکه طرح را نه به عنوان اصلاحیه طرح دی ۱۳۶۱، بلکه به عنوان یک طرح جدید تصویب کرده بودند، آنها پس از طی تمام مراحل آئیننامه ای معمول برای تصویب یک طرح در مجلس (مدنی، ۲۷۸).

مسئله اصلی هنوز عدم اثبات وجود ضرورت بود. با این وجود شورای نگهبان اینبار حاضر بود «وجود ضرورت» را در مورد زمینهای کشت موقت بپذیرد. بر پایه همین آمادگی سرانجام حدود یک سال و نیم بعد طرحی به تصویب دو سوم آرای مجلس، و موافقت شورای نگهبان رسید که اختصاص به تعیین تکلیف این اراضی داشت. حل مسئله به همان صورتی در نظر گرفته شده بود که در طرح سال ۶۴ آمده بود. اضافاتش به نفع مالکان بود. اگر آنها می توانستند با متصرفان از طریق عقد اجاره، مزارعه یا هر نحوه شرعی دیگری، کنار بیابند زمین خود را حفظ می کردند. اعتبار طرح به استناد قاعده ضرورت محدود به سه سال بود. ضرورتی که تصویب طرح را موجب شد سیاسی بود. پس دادن زمینهای کشت موقت موجب اختلال در نظام جمهوری اسلامی می شد و آنرا دچار اضطراب و عسر می کرد (شورا، ۶۵/۸/۱: ۲۵، ۲۸). این تصمیم در کردستان بهانه به دست «ضد انقلاب» می داد تا به جمهوری اسلامی اتهام هواداری از «فئودال»ها را بزند. علاوه برین امتناع از واگذاشتن زمین به دهقانان بیشماری که در جنگ

شرکت کرده و ادامه آنرا با شرکت خود ممکن ساخته بودند امکان نداشت چرا که می‌توانست موجب پشت کردن آنها به جبهه بشود. پس این سؤال باقی می‌ماند که چه می‌شد اگر امام و نخست وزیر و مجلس، که در چند سال گذشته این همه وعده واگذاری زمین به دهقانان داده بودند، آنها را ناامید می‌ساختند، نتیجه آن برای جنگ چه می‌شد (شورا، ۶۵/۲/۲۹: ۲۱ و...، ۶۵/۷/۲۹: ۲۹ و...).

به این دلیل شورای نگهبان هم تن به براءت از حکم اولیه مقدس بودن مالکیت خصوصی داد. در عین حال معلوم شد که استناد به قاعده ضرورت ظرفیتی بیش ازین ندارد. شورای نگهبان موفق شده بود زمینهای دایر و بایر خارج از میزان تصرف شده توسط دهقانان را از شمول قانون خارج کند. ولی این استثناء دیری نپائید. با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام مرجع ابطال تردیدهای شورای نگهبان به وجود آمد. مجمع در اواسط مرداد ۱۳۶۷ به سراغ اراضی بایر رفت. تصمیمی که بر پایه رأی این مجمع اعتبار قانونی یافت به دولت اجازه می‌داد اراضی بایر را، در صورتی که مالکان از عمران آنها در طول یک سال باز هم اعراض می‌کردند، و یا از فروش، یا مزارعه و یا اجاره آن باز می‌ماندند از مالکیت آنها خارج کند و برای واگذاری به دهقانان در اختیار خود بگیرد. آنچه برای مالکان می‌ماند «قیمت عادلانه» زمین پس از کسر بدهیهای شرعی و قانونی بود (قوانین، ۱۳۶۷، ۶۰۴ و...).

با اینکه مهلت اجرای قانون مصوب ۱۳۶۵ محدود به ۳ سال بود خلع ید و واگذاری تا اواخر بهمن ۱۳۷۲ هنوز به پایان نرسیده بود. طبق یک گزارش وزارت کشاورزی تا ششم این ماه ۶۷۷۳۰۴ هکتار زمین کشت موقت به دهقانان واگذار شده بود. علاوه برین ۸۱۹۵۹ هکتار از انواع دیگر زمین را واگذار کرده بودند (ر. ۷۲/۱۱/۶). بنابراین حد براءت از حکم اولیه شرع در مورد مالکیت خصوصی زمین تا این زمان در همین حدود دور می‌زد.

### قاعده ضرورت در قانون اجاره

بخشهایی از «طرح قانونی روابط موجر و مستأجر» هم با استناد به قاعده ضرورت تصویب شد. مقصود اولیه از تدوین آن اسلامی کردن قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ بود. طرح بیش از یک سال مسکوت ماند و در تاریخ ۲۲ و ۲۴ فروردین ۶۱ در شور اول و در روزهای ۱۳ تا ۲۰ دی همان سال در شور دوم موضوع مذاکرات مجلس بود. در تأکید بر اسلامی بودن کامل طرح سخنان بسیار گفته شد. محمد خامنه‌ای توضیح داد که طرح در کمیسیون قضائی مجلس، که تعداد زیادی فقیه در آن شرکت داشتند، تدوین شده است. موسوی تبریزی حکایت از زحمات آن کمیسیون کرد تا طرح «حداکثر ملاحظه مسائل شرعی» را کرده باشد. در نتیجه طرح در برگیرنده «همان مسایلی است که در کتب فقهی ما از زمان مرحوم سیدمرتضی تا زماننا هذا معروف و مسلم است». وی اظهار رضایت و شادمانی می‌کرد که نمایندگان در این مسائل بحمدالله اختلاف ندارند (شورا، ۶۱/۱/۲۲ و...).

از جمله دلایل موسوی برای توضیح «اسلامیت» طرح این بود که برخلاف قانون ۱۳۵۶، مبحث رهن و بیع شرط، که در اسلام با اجاره فرق دارد، از این طرح همانطور حذف شده بود



که «تعدیل»، یا امکان تغییر اجاره بها از طریق رجوع به دادگاه. اسلامی بودن حذف تعدیل به این معنا بود که تعیین اجاره بها را به امر بین موجر و مستأجر تبدیل می‌کرد و دخالت مراجع ثالث [یعنی دولت] را در آن مانع می‌شد. زیرا از نظر شرع، عقد اجاره، مانند عقود دیگر، تنها مربوط به طرفین عقد بود. محمد خامنه‌ای در دفاع از این حذف از نمایندگان خواستار این شد که بگویند منظور از تصویب یک طرح چیست: «آیا این اسلام است و آن فقه مدون مسلم» که «باید تحکیم شود، یا آنچه ما تصور می‌کنیم که بهترین است، و دفاع از مستضعفین». او توضیح داد که از مسلمات اسلام در مبحث اجاره اینست که سلطه مالک را به رسمیت بشناسیم، و اگر دفاع از حقوق مستضعفین لازم است به صورت دیگری این کار را انجام بدهیم. مدت اجاره در قرار داد باید تعیین شود و به محضی که سر رسید اجاره تمام است. «المؤمنون عند شروطهم»، «المؤمن و اذا وعده وفا». اینها قواعد فقهی است و رعایتشان واجب. مدافع دیگر آیت‌الله موحدی ساوجی بود. مخاطب او نمایندگان بودند که از تصویب طرح، به علت آنکه با حذف مرجع ثالث از عقد امکان حمایت دولت از مستأجر را از بین می‌برد زنده می‌دادند. او به گفتگوهای خود با اعضای شورای نگهبان استناد کرد و اینکه آنها گفته بودند: «آقا شما بیائید یکبار امتحان بکنید [...] آزمایش قوانین اسلامی را به مرحله عمل بگذارید، ببینید که آیا مفسده‌ای ایجاد می‌کند» یا نه. شاهد صحت این گفتار از نظر ساوجی رابطه بین موجران و طلاب حوزه علمیه قم بود، که طبق قوانین شرعی سامان داشت و به هیچ مشکلی بر نمی‌خورد؛ طلاب به محض سرآمدن مدت اجاره آماده قبول تخلیه یا عقد یک قرارداد جدید با شرایط جدید می‌شوند. پس لازم نیست که ما در اینجا باز هم به عناوین ثانویه رجوع کنیم. بیائیم در رابطه با این طرح مالک و مستأجر احکام شرعی را اجرا کنیم. «ببینیم چه از کار در می‌آید» (شور، ۶۱/۱/۲۴، ۱۸).

تأکید بر خصلت کاملاً شرعی این طرح با آگاهی به تضاد واضح آن با طرحهایی قانونی بود که شورای انقلاب دو سال و نیم پیش در گرماگرم شور انقلاب در همین رابطه تصویب کرده بود. طبق یکی از آن طرحها (۵۸/۸/۷)، با استناد به قانون مصوب ۱۳۵۶ اجاره بهای قریب به کلیه خانه‌های استیجاری مسکونی بایستی به میزان ۲۰٪ کاهش می‌یافت. چند هفته پس از آن شورای انقلاب تصویب کرده بود که دادگاهها در موارد اختلاف نظر در امر تعدیل اجاره بها نه شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی بانک مرکزی، بلکه «نرخ عادلانه روز» مبتنی بر نظر کارشناسان را معیار رأی خود بسازند (قوانین، ۱۳۵۸، ۲۴۴ و...).

در مقابل این مصوبات، طرح اسلامی شده کمیسیون قضائی مجلس آنچنان مستأجر را از حمایت دولت محروم می‌کرد و آنچنان با شعار حمایت از مستضعفان مغایرت داشت که مخالفان پیشنهاد مسکوت گذاشتن آنرا دادند. به نظر مرتضی الویری این طرح حتی بدتر از قانون مصوب ۱۳۵۶ بود (شور، ۶۱/۱/۲۴: ۱۸). اعظم طالقانی سؤال کرد که کجای این طرح به نفع مستضعفان است، و پاسخ شرعی طراحان آن به مستأجرانی که در اثر تصویب آن مجبور به تخلیه مسکن خود می‌شوند چیست؟ (همانجا، ۱۹). مخالفان تذکر دادند که به محض تصویب این طرح «اکثریت قریب به اتفاق مالکین [...] درخواست تخلیه خواهند کرد» (همانجا،

۱۸). افزایش اجاره‌بها و مراجعه به دادگاه، و غیره، خطرات دیگری بود که به قول معاون وزارت دادگستری از تصویب طرح حاصل می‌شد (همانجا، ۲۱ و...).

با وجود همه مخالفتها طرح در شور اول تصویب شد. موافقان وعده داده بودند که در شور دوم طرح را به نفع مستأجران تعدیل خواهند کرد. ولی تعدیلاتی که انجام دادند مخالفت شورای نگهبان را برانگیخت. به نظر شورا طرح مصوب مجلس در ۱۰ مورد با شرع مغایرت داشت، از جمله در ماده ۹، که به دادگاهها اجازه می‌داد در مواردی که تخلیه ملک موجب عسر و حرج مستأجر می‌شود به او مهلتی مناسب بدهد. در تبصره این ماده شورایعالی قضائی موظف شده بود با تشکیل یک دادگاه ویژه در کلیه احکام تخلیه‌ای که هنوز اجرا نشده بود تجدید نظر کند و به مستأجرانی که به علت عدم پرداخت اجاره‌بها مضمول حکم تخلیه شده بودند مهلتی مناسب بدهد. ماده ۱۴ طرح به وزارت مسکن اجازه می‌داد با در نظر گرفتن مشکلات مسکن در شهرها و ضرورت تثبیت اجاره بها برای مدت ۵ سال «اجاره بهای واحدهای مسکونی را با توجه به سطح زیر بنا و کیفیت ساختمان و نوع بنا و مقتضیات محلی و منطقه‌ای تعیین و اعلام نماید». تشخیص این که ضرورت در کدام شهر وجود دارد، به موجب تبصره ۱ همین ماده به عهده شورایعالی قضائی گذاشته بود. بنا بر تبصره ۲، مستأجر می‌توانست از دادگاه درخواست استرداد اجاره بهای مضاف بر قیمت تعیین شده را بکند. به موجب تبصره ۳ اگر مالک از اجاره دادن ملک خود بدون عذر موجه امتناع می‌نمود هیئتی از نمایندگان دادستان و فرماندار و اداره مسکن محل اجازه داشتند به نیابت او واحد مسکونی را اجاره بدهند و بهای دریافتی را به حساب او واریز کنند (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱: ۳۰۷ و...).

ایراد شورای نگهبان به ماده ۹ این بود که نه ملاحظه عسر و حرج موجر را می‌کرد و نه رعایت اینرا که در صورت وجود مسکن دیگر تخلیه موجب حرج برای مستأجر نمی‌شد. یکی از ایرادات ماده ۱۴ این بود که مجلس تشخیص ضرورت را به عهده شورایعالی قضائی گذاشته بود، در صورتی که خمینی اختیار تشخیص را تنها به مجلس داده بود. اشکال وارد بر تبصره ۳ ماده ۱۴ «همان اشکال و ایراد وارد به اصل ماده و تبصره ۱ آن» بود، به اضافه اینکه «در موارد امتناع از اجاره حاکم شرع به عنوان ولایت بر ممتنع باید عمل نماید و عمل هیئت مذکور شرعی نمی‌باشد».

نظیر همین ایرادها را پیش ازین مخالفان طرح در حین مذاکرات در مجلس ابراز کرده بودند. یک نماینده انتقاد به تعمیم ملحوظ در طرح داشت. نماینده‌ای دیگر از عدم توجه به عسر مالکان شکایت کرد و کوشید توجه مجلس را به این جلب کند که در صورت تصویب و اجرای طرح، با هجوم شاکیان به دادگاهها روبرو می‌شوند. وزیر دادگستری از قول رئیس دادگاههای صلح تهران از کسانی که منکر وجود عسر و حرج مستأجران می‌شدند دعوت کرد تا نیم ساعت، یک ساعت به یکی از این دادگاهها بروند و ببینند این مسئله چه مشکلاتی را به وجود آورده است (شورا، ۱۴/۱۰/۶۱، ۲۱ و...، ۳۱). هنگام بحث درباره ماده ۱۴ فرج‌الله واعظی با اشاره به چندین حدیث از «رسول گرامی» به دفاع از شرع برخاست. او دخالت دولت در امور معاملاتی را موجب سلب آزادی مردم و انکار خردمندی معامله‌گران خواند: «کسی که معامله

می‌کند ناچار عقل دارد. اگر دید گران است نمی‌خرد». خلخالی در پاسخ او گفت: وقتی دولت اسلامی شد و ما آنرا قبول کردیم که اسلامی است «می‌تواند به فتوای علمای مشهور شعر و قیمت تعیین کند». محمد یزدی گفت شک دارد که عدم تصویب ماده مزبور، باعث ضرر امت اسلامی شود. زواره‌ای پاسخ داد که «امروز در تهران و شهرهای بزرگ به خصوص در شهر تهران مسئله مسکن، گرانی اجاره بها در حدی است که توان مردم متوسط را هم نسبت به پرداخت اجاره بها سلب کرده است» به نظر او تثبیت اجاره بها در این شهرها برای مدتی لازم بود. درچه‌زاده امیدوار بود که تصویب این ماده توزیع عادلانه مسکن را تا حدودی ممکن سازد. آقامحمدی این امید را بی‌اساس خواند. به نظر او تصویب ماده ۱۴ مردم را به ارتکاب گناه و تخلف از مقررات اسلامی وامی‌داشت. مجید انصاری در پاسخ او گفت اگر اینطور باشد قرآن هم مقدمه گناه خواهد بود، چون قرآن مجید هم مقرراتی آورده که اگر از آن اطاعت نشود مردم گناه می‌کنند. «بنابراین اصلاً انبیاء، نعوذبالله، زمینه ابتلای مردم به گناه را فراهم آورده‌اند» (شورا، ۲۰/۱۰/۱۹ و...).

مخالفت شورای نگهبان مجلس را به اصلاح طرح وادار کرد تا شاید رضایت آن نهاد فراهم شود. تصویب شد که در تشخیص ضرورت، عسر و حرج مالک هم مرعی شود و احراز عسر و حرج مستأجر مشروط به کمبود مسکن باشد. در تصحیح تبصره ماده ۱۴ مناطق وقوع مصادیق ضرورت را محدود به مراکز استانها و چند شهر دیگر کردند. بدین ترتیب مسئله ارجاع حق تشخیص به شورای عالی قضائی حل شد. در اصلاح تبصره ۳ همان ماده شرط موقتی بودن اجرای حکم ثانویه از طریق محدود ساختن آن به پنج سال مراعات شد (شورا، ۶۱/۱۲/۱۶، ۱۸ و...).

اصلاحات مورد نظر شورای نگهبان در موارد دیگر هم مورد توجه مجلس قرار گرفت. با اینهمه شورا پافشاری را در مورد مفاد تبصره ۳ ماده ۱۴ هنوز لازم می‌دید. شورا وجود هیئت مذکور در این تبصره را مخل شرع دانست. مجلس تمکین کرد و به جای این هیئت، حاکم شرع را، به نمایندگی از جانب ولایت فقیه نشانند. سرانجام و به این ترتیب قانون روابط موجر و مستأجر تصویب شد (شورا، ۶۲/۲/۱۲، ۲۵، قوانین، ۱۳۶۲، ۱۲ و...).

در سالهای بعد هم دولت و مجلس هرگاه در صدد افزودن اصلاحیه یا الحاقیه‌ای به این قانون برمی‌آمدند باز متوسل به قاعده ضرورت می‌شدند. یکبار در تاریخ ۶۴/۶/۲۶ مجلس در یک ماده واحده تبصره‌ای به ماده ۹ قانون افزود که به موجب آن دادگاهها مکلف به خودداری از صدور حکم تخلیه اماکن آموزشی می‌شدند، اگر، حکم تخلیه این اماکن را دچار عسر و حرج می‌کرد. این تبصره با دو سوم آراء به تصویب رسید، ولی از آنجا که محدودیت زمانی اجرای آن ذکر نشده بود شورای نگهبان آنرا رد کرد. مجلس کوتاه آمد و مدت اجرای مصوبه را به پنج سال محدود کرد. علت تصویب این الحاقیه این بود که در چند ماه قبل از آن، تعداد زیادی مدرسه، به حکم دادگاه، تخلیه شده بود (شورا، ۲۴ و ۱۳۶۴/۶/۲۶، ۳۲ و...، ۲۰ و...).

بار دیگر در سال ۶۵ گسترش دامنه عمل ماده ۹ مورد بحث قرار گرفت تا همچنین شامل اماکنی بشود که دولت برای اسکان مهاجرین جنگ و رزمندگان اجاره کرده بود. از آنجا که تخلیه این اماکن موجب عسر و حرج ساکنان آن می‌شد توسعه را بر حسب قاعده ضرورت برای

مدت پنج سال تصویب کردند. ظاهراً شورای نگهبان واکنشی نسبت به این مصوبه از خود نشان نداد (شور، ۶۵/۷/۴)<sup>۸</sup>. بار سوم در سال ۶۹ مجلس دو تبصره دیگر به ماده ۹ اضافه کرد که به موجب آن امکان صدور حکم تخلیه اماکن مورد استفاده مهاجرین جنگ، به همان علت عسر و حرج و غیره، برای دو سال دیگر به تعویق می‌افتاد. این بار نیز به علت عدم اظهار نظر شورای نگهبان در موعد مقرر تصویب شد. (قوانین، ۱۳۶۹: ۴۱۷). امتناع مجدد شورای نگهبان از اظهار نظر درباره این ملحقات به احتمال قوی ناشی از آگاهی به عدم توانایی خود در جلوگیری از برائت از احکام اولیه شرع در اینموارد بود. با اینهمه مقاومت شورای نگهبان در یک مورد دیگر هم موفقیت‌آمیز بود، زمانی که مجلس و دولت سعی در تعمیم مقررات ماده ۹ این قانون بر اماکن کسب و پیشه با استناد به قاعده ضرورت کردند، شورای نگهبان مصوبه آنها را رد کرد. در نتیجه مقررات قانون مصوب ۱۳۵۶ در این مورد به قوت خود باقی ماند. مطابق این قانون تخلیه این نوع اماکن بعد از سرآمدن مدت قرارداد تابع شرایطی بود «که طبعاً گفته می‌شود با موازین شرع موافقت ندارد» (مهرپور، ۱۳۷۱، ۲، ۱۶۱).

### قاعده ضرورت و قانون تأمین و توزیع کالا

جالبترین نکته، از نظر این مطالعه، در مورد لایحه قانون تأمین و توزیع کالا اینست که این بار شورای نگهبان خود توصیه کرد که از قاعده ضرورت برای تصویب آن استفاده کنند، ولی دولت از پذیرش آن توصیه خودداری و از طرح لایحه در مجلس صرف‌نظر کرد، بدون اینکه از اجرای آن در عمل، به رغم همه موارد مغایرت آن با شرع، خودداری کند<sup>۹</sup>.

روند قانونگذاری در اینموارد به این صورت بود: در روز ۱۳۶۲/۱/۳۱ مجلس قانونی را تصویب کرد که به موجب آن دولت موظف می‌شد در ظرف سه ماه لایحه‌ای قانونی به منظور تنظیم امر تهیه و توزیع کالا تهیه کند. تدوین لایحه طبق معمول بیشتر از سه ماه طول کشید، و آنرا در روز ۲۵ دی به مجلس تقدیم کردند. بررسی و مذاکره درباره آن هم با تأخیر انجام گرفت، و سرانجام تصویب نهائی آن در مجلس در ۶۴/۱/۲۲ تحقق یافت. این مصوبه مسئولیت تهیه و توزیع کالاهای تجاری را به عهده وزارت بازرگانی می‌گذاشت (ماده ۲). کالاها به سه دسته اساسی، ضروری و عادی تقسیم می‌شد (ماده ۴) و دخالت دولت در تهیه و توزیع آنها به نسبت معکوس به این ترتیب افزایش می‌یافت که دولت در مورد کالاهای عادی کمترین دخالت و در مورد کالاهای اساسی بیشترین دخالت اقدام را بنماید. این دخالت می‌توانست در حالات بحرانی و اضطرار تا مرحله خرده‌فروشی کالاهای اساسی پیش رود. و در صورتی که مصالح کشور ایجاب می‌کرد دولت مختار بود درباره ذخیره‌سازی، قیمت‌گذاری و توزیع کالاها و تولیدات داخلی تصمیم بگیرد. تشخیص مصلحت کار به عهده وزارت بازرگانی بود و تأمین و توزیع کالاهای تخصصی، مثل دارو، همچنان زیر نظر این وزارتخانه باقی می‌ماند. وزارت مزبور سهم دولت، بخش خصوصی و تعاونی در تهیه و توزیع کالاهای ضروری را، در صورت کمبود، تعیین می‌کرد (ماده ۵). طبق ماده ۳ این لایحه، همین وزارتخانه موظف می‌شد میزان مصرف و ذخیره‌سازی کالاهای اساسی و ضروری را تعیین و برای تغییر الگوی مصرف و جلوگیری از

اسراف و تبذیر و تجمل‌گرایی ضوابط و سیاست‌های لازم را اتخاذ کند و به اجرا بگذارد و دستگاه‌های مسئول توزیع را به نسبت نوع کالا با مشورت نماینده صنف مشخص کند (شورا، ۲۰ و ۶۴/۱/۲۱، ۱۹ و...).

این ترتیبات و همچنین واگذاری تهیه و توزیع حجم بزرگتری از کالاها به عهده دولت، مخالفت شورای نگهبان را برانگیخت. ایرادات شورا بدین قرار بود: لایحه به صورت دائمی و «نه فقط برای وقت ضرورت و بحرانی نظام» مسئولیت توزیع کالاها را به عهده دولت گذاشته، توزیع برخی از کالاها را به انحصار دولت در آورده، به دولت امکان تأسیس واحدهای تأمین و توزیع کالا را داده، وزارت بازرگانی را مسئول تشخیص مصلحت در مورد توزیع واردات و تولیدات داخلی ساخته، و با این تمهیدات در مسیر سلب اختیار از مردم و تحدید بی‌جهت آزادی شغلی افراد حرکت کرده و با سپردن سررشته همه نظام توزیع کالا به دست دولت، دولت را تبدیل به یک کارفرمای بزرگ کرده است. «لذا لایحه با این صورت و محتوا [...] با اصل ۳۳ و ۴۳ قانون اساسی مغایر است و از لحاظ شرعی نیز به نظر اکثریت فقها با موازین شرع انطباق ندارد» (مدنی، ۴، ۳۶۷ و...).

با این که شورای نگهبان آمادگی خود را برای قبول لایحه به شرط رعایت موازین قاعده ضرورت<sup>۱۰</sup> اعلام کرده بود دولت نپذیرفت و برای جلوگیری از تعدیل لایحه آنرا در تاریخ ۶۴/۷/۲۸ از مجلس پس گرفت. با این اقدام دولت می‌توانست به اجرای آنچه معمول بود، یعنی دخالت عملی در امر تهیه و توزیع کالا ادامه دهد. وسعت این دخالت، به گفته مخر کمیسیون بازرگانی مجلس، در زمان طرح شور دوم لایحه در مجلس، بیشتر از آن بود که در لایحه منظور شده بود<sup>۱۱</sup>. بعد ازین دخالت دولت باقی ماند و افزایش هم یافت. نماینده اصناف تهران در آبان سال ۶۵ با کمی اغراق، در وصف این وضع گفت: کنترل تجارت به وسیله دولت تا حد خرده فروشی رشد کرده و می‌رود که به سطح صد در صد برای هر نوع کالا برسد (ر، ۶۵/۸/۲۸).

دخالت دولت در امر تجارت جلوه دیگری از گرایشهای دولت‌گرایانه حاکم در بخش بالای حکومت‌کنندگان، تا زمان فوت خمینی، بود. عاملان این گرایش اسلامی بودن آنرا با تفاسیر خاص خود از منابع اسلامی توجیه می‌کردند. عامل دیگری این گرایش را تقویت می‌کرد کمبود عمومی کالاها و نیاز به نظارت بر تهیه و توزیع آنها در آن حالت بحرانی و جنگ‌زدگی بود. در این شرایط دولت می‌توانست سیاست خود را حتی نزد کسانی چون خمینی و منتظری که میل به عدم دخالت دولت در کار بازار داشتند موجه جلوه دهد (الف، ۶۶/۳/۱۸).

تعدیل تسلط دولت بر نظام تهیه و توزیع کالا عملاً موقوف به پایان کار دولت میرحسین موسوی در سال ۱۳۶۸ گردید. بعد از این تاریخ بود که دولت رفسنجانی متمایل به تخفیف دولت‌گرایی در حکومت شد و گامهایی در جهت اعمال سیاست اقتصادی بازارمحور و خصوصی سازی برداشت و در موافقت با همین سیاست بود که وزرای دولت او گاه از تسلط دولت بر اقتصاد انتقاد می‌کردند و گرایش خود به تقویت بخش خصوصی را به زبان می‌آوردند. در تیر ماه ۱۳۶۹ وزیر بازرگانی اعلام کرد که دولت توزیع کالاها را به اصناف واگذار می‌کند (ک، ۶۹/۴/۱۷). دو ماه بعد معاون او قول بیرون آمدن ۹۰۰ رقم کالا از زیر کنترل شبکه توزیع

دولتی را داد (ر، ۶۹/۶/۵). و در اول اسفند ۶۹ گفته شد که شورایی عالی اداری انحلال مراکز تهیه و توزیع دولتی کالا را تصویب کرده است (ر). و چند ماه بعد رئیس بانک مرکزی اجرای این تصمیم را به اطلاع مطبوعات رساند (ر، ۷۰/۷/۲۱). تکرار این خبرها نشان از مقاومت سخت ذینفعان در مقابل این سیاست می‌داد. آنچه در هر حال، در عمل انجام گرفت کمتر به انتقال تجارت به بخش خصوصی به معنی دقیق کلمه شباهت دارد. تفاوت را می‌توان در این واقعیت مشاهده کرد که در اینجا عاملان بخش خصوصی به طور عمده همان صاحبان مقامات و نفوذ در حکومت هستند.

امتناع دولت از تصویب لایحه تهیه و توزیع کالا بر مبنای احکام ثانویه، در هر حال به معنی اجرای موضوع آن بر اساس احکام اولیه نبود، زیرا آنچه احکام نوع اخیر، دست کم به تعبیر فقه مصطلح، می‌پذیرند نه دولتی شدن بازرگانی است و نه، آنطور که می‌گویند، مافیائی شدن آن.

### قاعده ضرورت و لایحه بازرگانی خارجی

لایحه دولتی کردن بازرگانی خارجی سرگذشتی همانند لایحه تهیه و توزیع کالاها داشت. در این مورد هم شورای نگهبان با تصویب لایحه بر اساس احکام ثانویه موافق بود، ولی دولت از پذیرش این شرط استنکاف ورزید. در نتیجه لایحه به تصویب نرسید، ولی بازرگانی خارجی دولتی شد و دولتی هم باقی ماند تا زمانی که نفوذ دولت‌گرایان قدیم در حکومت کاهش یافت.<sup>۱۲</sup> در این مورد هم امتناع از قبول توصیه شورای نگهبان، به علتی که پیش ازین ذکر شد، منجر به اجرای امر بر مبنای احکام اولیه شرع نگردید.

اصل ۴۴ قانون اساسی، آنجا که به تقسیم فعالیت‌های مختلف اقتصادی بین بخش‌های دولتی، خصوصی و تعاونی می‌پردازد، بازرگانی خارجی را صریحاً در انحصار دولت قرار می‌دهد و به این ترتیب این عمل خلاف شرع مشروعیت قانونی پیدا می‌کند. این اقدام در زمان تدوین قانون اساسی و جو انقلابی حاکم ظاهراً اجتناب‌ناپذیر بود.<sup>۱۳</sup> روند تدوین لایحه دولتی کردن بازرگانی خارجی با تصویب طرحی قانونی توسط مجلس در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۶ شروع شد که دولت را به تهیه یک لایحه با این مضمون در ظرف دوماه موظف می‌کرد. طرح به تصویب شورای نگهبان هم رسید و اعتبار قانونی پیدا کرد (مجلس، ۱۳۶۷: ۱۹). لایحه در روز ۶۰/۲/۳۰ به مجلس تقدیم شد و در شور دوم در اردیبهشت سال ۶۱ تصویب شد.

ماده ۱ لایحه مزبور دولت را موظف می‌کرد که به منظور اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی واحدهای سازمانی لازم برای دولتی کردن تجارت خارجی را ایجاد کند. ماده ۲ لایحه با استناد به یک آیه قرآن که «خداوند کافران را بر مسلمانان مسلط نمی‌کند» و شعار «نه شرقی، نه غربی» دولتی کردن را توجیه می‌کرد و مقرر می‌داشت که خط مشی بازرگانی خارجی کشور و مقررات صادرات و واردات باید به نحوی تنظیم بشود که مانع «سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بیگانگان بر مسلمانان» گردد، از «اتکای کشور به یک قطب اقتصادی - سیاسی» جهانی جلوگیری کند، به تجارت با ملل مسلمان جهان اولویت بدهد، از انجام معاملات حرام

اجتناب بورزد، حامی تولیدات داخلی باشد، میل به تجمل و تنوع‌طلبی در مصرف را بکاهد، معرف یک الگوی مصرفی اسلامی باشد، موجبات عدم اتکای صادرات کشور بر یک کالا را فراهم سازد، موجب گسترش صادرات و بهبود کمی و کیفی آن بشود و مابین صادرات و واردات موازنه برقرار بسازد. دستور دیگر لایحه، ایجاد شبکه‌ای از مراکز، دفاتر و شرکتهای خدمات بازرگانی بود که بایستی بتواند جانشین آن مراکز تهیه و توزیع کالا شود که بر طرح قانونی مصوب شورای انقلاب (۵۹/۲/۲۰) مبتنی بود (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱، ۱۶۱ و صم ۱۵ تا ۲۱ فروردین ۶۱).

طرفداران این لایحه، مثل همهٔ موارد دیگر، سعی بر اثبات انطباق مفاد آن با شرع داشتند و در انجام این مقصود از جمله به آیه‌ای استناد می‌کردند که پیش ازین نقل شد. معصومی، مخبر کمیسیون بازرگانی مجلس، در تفسیر آن آیه گفت: تجارت خارجی «کانال سلطهٔ کفار بر مسلمین در گذشته» بوده است و خواهان مسدود کردن این کانال شد، زیرا «خداوند هرگز سلطهٔ کفار بر مسلمین را نمی‌پذیرد». او سپس به *تحریرالوسيله* متوسل شد، جایی که حکم به وجوب اجتناب از تجارت خارجی می‌شود، در مواردی که این تجارت در بردارندهٔ خطر استیلا سیاسی یا غیرسیاسی اجانب بر حیطةٔ اسلام و سرزمینهای مسلمانان است. معصومی از سخنان خود نتیجه گرفت که پس «دولتی کردن تجارت خارجی برخاسته از عمق مکتب ماست و ما این را به عنوان حکم الله می‌خواهیم پیاده کنیم». طبق این نظر، تجارت خارجی تنها در صورتی که در دست بخش خصوصی می‌ماند موجب خطرات برشمرده می‌شد و علت هم توجه بازرگانان به سود و غفلتشان از مصالح سیاسی و عمومی کشور مسلمین و اسلام است (شورا، ۶۰/۹/۵، ۲۰ و...).

مخالفان لایحه هم از اتکای دلایل خود بر دین کوتاه نمی‌آمدند. واعظی با استناد به منابع شرع توضیح می‌داد که «در اسلام تجارت برای مسلمانها همیشه آزاد بوده و یکی از نعمتهای ارزندهٔ الهی است». بنابراین برداشتهای دیگران «برخلاف موازین اسلامی است». به نظر او *تحریرالوسيله* دولتی کردن تجارت خارجی نیست، بلکه اجتناب از استیلا کفار است، که باید منظور نظر چه دولت و چه ملت باشد. طاهری، یکی دیگر از مخالفان لایحه، تصویب آنرا تنها در صورتی ممکن می‌شمرد که بر اساس احکام ثانویه انجام بگیرد و در نتیجه مشروط به مدت معلوم باشد. به نظر او و همفکرانش تحصیل مقاصد سیاسی لایحه از طریق اعمال نظارت دولت بر تجارت خارجی هم ممکن می‌شد. بنابراین انحصاری کردن آن در دست دولت لازم نبود (همانجا).

با این که مخالفان لایحه منکر این نمی‌شدند که اصل ۴۴ قانون اساسی حکم بر دولتی کردن تجارت خارجی داده است، ولی در عین حال با اشاره به عباراتی از همین اصل، لزوم اجرای آن را مورد تردید قرار می‌دادند، زیرا اصل ۴۴ حمایت از مالکیت در بخش خصوصی را هم، در کنار دو بخش دولتی، تعاونی، در صورتی که «از محدودهٔ قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعهٔ اقتصادی کشور گردد و مایهٔ زیان جامعه نشود» لازم می‌شمرد. اکثریت شورای نگهبان هم که با استناد بر «موازین شرعی» با واگذاری کل امور صادرات و واردات به

اداره مستقیم و منحصر دولت مخالفت می‌ورزیدند کل لایحه را رد کردند. ایراد این شورا به مواد مربوط به هماهنگی و نظارت بر امر توزیع هم می‌شد، بخصوص از اینجهت که این تصمیمات موارد غیرضروری را هم در برمی‌گرفت. علاوه برین شورا «انطباق ماده ۲۸ با موازین شرعی» را هم تائید نکرد «بالخصوص از جهت این که نحوه خریداری و توزیع عمده شامل مورد عدم رضایت صاحب جنس» می‌شد. اشاره این جمله زمخت به خریداری تمام یا قسمتی از کالاهای متعلق به واردکنندگان غیردولتی است، کالاهائی که تجار پیش از تشکیل مراکز دولتی و واگذاری تصدی کامل واردات به عهده آنها وارد کرده بودند (مدنی، ۴: ۲۳۱ و...).

آنجا که نمایندگان مخالف لایحه در احتجاج با اصل ۴۴ قانون اساسی مشکل داشتند دست شورای نگهبان بسته نبود. زیرا اصل ۴ قانون اساسی به شورای نگهبان اجازه قضاوت درباره «اطلاق یا عموم» اصول قانون اساسی با موازین شرع را هم می‌دهد. در استناد به این اصل، آیت‌الله مهدوی کنی، عضو شورای نگهبان، چند ماه پس از تصویب لایحه در مجلس در نامه‌ای به مطبوعات نوشت: شورای نگهبان می‌تواند «هر اصلی از قانون اساسی که اطلاق یا عمومش بر خلاف موازین اسلامی باشد» را رد کند (همانجا، ک، ۱۱/۹/۶۱: ۱۴).

در این نامه مهدوی کنی نظر مخالف خود را درباره یکی دیگر از استدلال‌ات مدافعان لایحه هم بیان کرد. استدلال آنها این بود که چون ارز حاصل از فروش نفت متعلق به دولت است دولت می‌تواند از حق مالکیت خود در تصرف در آن ارز هرطور که خواست استفاده کند، مثلاً از اینکه آنها در دسترس بخش خصوصی برای واردات کالا قرار دهد خودداری بورزد. حامیان این استدلال حتی موفق به دریافت فتوایی از خمینی شده بودند که به موجب آن ارز حاصل از فروش نفت «متعلق به دولت و مالکیت دولت اسلامی» بود و بایستی «صرف اداره کشور و مصالح ملت» می‌شد. این فتوا را خمینی در ۶۱/۸/۷ در پاسخ استفتاء محسن نوربخش، رئیس بانک مرکزی، صادر کرد (ک، ۹/۹/۶۱). به نظر مهدوی کنی مالکیت ارز نمی‌توانست مجوز انحصار تجارت خارجی در دست دولت باشد. مجوز انحصار اقتضای مصالح عمومی و ضرورت‌های اجتماعی است. دولت اسلامی بدون رعایت این اقتضاء و مصالح عمومی نمی‌تواند بخش خصوصی را مطلقاً از شرکت در تجارت خارجی محروم کند. حتی انحصار صادرات نفت و در نتیجه واردات وابسته به این بخش هم، که نتیجه درآمد ارزی است، برخلاف موازین اسلامی است، مگر شرایط اقتصاد و مصالح عمومی آنرا اقتضاء کند.

واکنش مجلس در مقابل رذیه شورای نگهبان بسیار تند بود، و تلاش برای یافتن یک راه حل، بطور جدی جریان داشت. اصلاح اجتناب‌ناپذیر لایحه بار اول در تاریخ ۶۳/۲/۲ در مجلس تصویب شد، ولی موافقت شورای نگهبان را جلب نکرد. بار دوم حتی عنوان لایحه به «لایحه فعالیت در انجام بازرگانی خارجی» تغییر یافت، ولی باز موجبات رضایت شورای نگهبان را فراهم نکرد. اصلاح و امتناع یکبار دیگر تکرار شد.

پس از آن دیگر نه مجلس حرکتی در جهت اصلاح لایحه کرد و نه دولت از انحصار در تجارت خارجی دست برداشت. این وضعیت همچنان ادامه یافت تا روزنامه‌ها در روز ۶۷/۳/۱۸ خبر ارجاع لایحه به مجمع تشخیص مصلحت نظام را منتشر کردند. مجمع هم ظاهراً آن را



بایگانی کرد<sup>۱۵</sup> اما تجارت خارجی و رابطه آن با دولت به همان راهی رفت که لایحه تأمین و توزیع کالا.

تجارت خارجی را به تدریج از انحصار دولت خارج کردند، ولی به انحصار بنیادها و مجامع و بقیه سازمانهای رانت‌خواری درآوردند که زیر نظر رهبر و یا در اطراف او مشغول بهره‌برداری اقتصادی از قدرت سیاسی خود در حکومت هستند.

گفتیم که شورای نگهبان در نظریه خود درباره این لایحه مجلس را به تصویب آن بر اساس احکام ثانویه فراخواند. در آنجا می‌خوانیم: «چنانچه مباشرت مستقیم و منحصر دولت در کل امور بازرگانی خارجی یا بخشی از آن ضرورت داشته باشد طبق فرمان حضرت امام مدظله باید به تصویب دو ثلث نمایندگان محترم برسد». با اینکه تحصیل این اکثریت در مجلس دشوار نبود مجلس ترجیح داد که ازین وسیله استفاده نکند. ظاهراً دولتی کردن تجارت خارجی برای طرفداران آن در مجلس آن دوره آنچنان منطبق با مواضع ایدئولوژیک یا منافع مالی آنها بود که حاضر نبودند اجرای آنرا مشروط به مقررات احکام ثانویه، یعنی محدودیت زمانی بکنند. آنها در عمل آنچه را که می‌خواستند انجام می‌دادند و مخالفت شورای نگهبان تا چند سالی مانع کارشان نمی‌شد. به همین دلیل اصلاحاتی هم که هر بار در لایحه وارد می‌کردند آنقدر نبود که تخفیف چشمگیری در مفاد لایحه بدهد. از اینرو در آخرین اظهار نظر شورای نگهبان هنوز به این جمله برمی‌خوریم که «لایحه آنجا که تخصیص ارز برای واردات را بین سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تنظیم می‌کند سهم بخش دولتی را از حد متعارف بیشتر می‌گیرد و به حد انحصار و شبه انحصار می‌رساند» (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱، ۱۷۸).

#### قاعده ضرورت در قانون تشدید مجازات محتکران و گرانفروشان

قانون دیگری که مفاد اصلی آن با توسل به عناوین ثانویه تصویب شد قانون مجازات محتکران و گرانفروشان بود. با اینکه مجلس طرح مربوط به این قانون را در تاریخ ۶۵/۵/۹ تصویب کرد رفع ایرادات مکرری که شورای نگهبان به آن می‌گرفت تقریباً ۲۱ ماه طول کشید. در این فاصله مصوبه مزبور چهار بار بین مجلس و شورای نگهبان رفت و آمد کرد.

پیش از تهیه این طرح دولت جمهوری اسلامی مبارزه عملی با احتکار و گرانفروشی را با اعمال مجازاتهای گوناگون به دفعات آزمایش کرده و با شکست روبرو شده بود. با اینکه دولت در عمل بر تهیه و توزیع کالا نظارت می‌کرد نرخ تورم همواره با اعداد دو رقمی اعلام می‌شد. از نظر دولت علت تورم، گرانفروشی بخش خصوصی بود. این یک توضیح سنتی بود که دولت اسلامی از پیشینیان «طاغوتی» خود به ارث گرفته بود. رژیم سابق آخرین قانون تشدید مجازات گرانفروشان را در سال ۱۳۵۳ به تصویب رسانده و به اجرا گذاشته بود. حالا مسئولان حکومت اسلامی می‌رفتند تا بار دیگر این اقدام بیهوده را بیازمایند و توجیهی قانونی برای تشدید فشار بر کاسبکاران و پیشه‌وران بتراشند. مانع این کار، مقاومت شورای نگهبان بود.

اعضای کمیسیون قضائی مجلس اشکالات شرعی این طرح را خوب می‌شناختند، برای همین هم پیش از بررسی آن در جلسه عمومی در رفع آن کوشش کردند. آنها کمیسیونی سه

نفره را مأمور کردند تا با رجوع به «کتب فقهی و علمای فعلی [...] راجع به احتکار و گرانفروشی طرح جامعی را تهیه ببیند». در مورد احتکار مشکل این بود که کتب فقهی این عمل را تنها در ارتباط با شش کالا (گندم، جو، کشمش، خرما، روغن و زیتون) ممنوع می‌ساختند و بعضی از اینها در ترکیب مواد غذایی معمول در ایران دارای اهمیت چندانی نبود. بنابراین ممنوعیت احتکار آنها مشکلی را حل نمی‌کرد. با اینکه برخی از فقها، مانند آیت‌الله منتظری، مخالفتی با افزایش تعداد کالاهای مشمول حرمت شرعی احتکار نداشتند، برخی دیگر، حتی خود خمینی، این کار را درست نمی‌دانستند<sup>۱۶</sup>. بنابراین باید راه دیگری پیدا می‌کردند که مغایرت چندانی با شرع نداشته باشد. به جستجوی حيله شدند و آن را بدین ترتیب یافتند که نخست احتکار در شش کالای نامبرده را در ماده ۱ و ۲ طرح ممنوع کردند و مجازات‌هایی سخت برای عاملان در نظر گرفتند، و سپس مرتکبان به این عمل در مورد کالاهای دیگر را هم به این دلیل که عملشان در حکم احتکار است مستحق همان مجازات شمردند. این حيله در ماده ۳ طرح با این عبارت تعبیر شده است: «هر کس کالاهای زیاده بر مصرف سالانه خود را که مورد احتیاج ضروری عامه است به قصد افزایش قیمت یا امتناع از فروش به دولت و مردم پنهان نماید در حکم محتکر است و مجازات محتکر را خواهد داشت» (شور، ۶۵/۵/۹، ۲۰). به عبارت ظاهراً شرع‌پسند دیگر، آنچه عامل این عمل می‌کند خودِ احتکار نیست، ولی چون در «حکم احتکار» است ممنوع می‌باشد.

این حيله فقهی، به رغم همه هنری که کمیسیون نامبرده در ابداع آن به کار برد، در مجلس مقبولیت عام نیافت. برخی از نمایندگان که پیش‌بینی می‌کردند شورای نگهبان این حيله را به علت مغایرت با شرع رد خواهد کرد، پیشنهاد کردند مشکل ماده ۳ را با استناد به قاعده ضرورت و با رأی دو سوم نمایندگان حل کنند. رئیس مجلس گفت که شورای نگهبان هم همین توصیه را کرده بود. این پیشنهاد نهایتاً قبول شد. برای اجرای ماده پنج مهلتی سه ساله تعیین گردید. قرار شد که احتکار در مورد هر کالا هنگامی موجب مجازات بشود که دولت نیاز عمومی و ضروری به آنرا اعلام کرده باشد. شورای نگهبان هم مصوبه را با این شرط پذیرفت که مربوط به کالاهائی بشود که از مصرف سالانه عامل بیشتر باشد (مدنی، ۶، ۳۷۹ و...).

باید گفت که اگر مشکل این طرح محدود به ماده ۳ بود در همان مجلس به صورتی که آمد حل می‌شد. ولی مشکل شرعی طرح بیشتر به مجازات‌هایی مربوط می‌شد که برای محتکران و گرانفروشان در نظر گرفته بود. همانطور که پیش ازین هم اشاره شد تعیین انواع مجازات و حدود آنها یکی از مشکلات قانونگذاری در جمهوری اسلامی بود که حل آن جز با برائت از شرع ممکن نمی‌شد. (توضیح این مسئله در بخش «تعزیرات حکومتی» همین فصل خواهد آمد).

قانون تشدید مجازات محتکران و گرانفروشان به نحوی که سرانجام در تاریخ ۶۷/۲/۴ به تأیید نهائی شورای نگهبان رسید (قوانین، ۱۳۶۷، ۱۵۲ و) نتوانست نیاز دولت به مجازات عاملان این دو عمل قبیح را ارضاء کند. مطبوعات در همان روزهای اول مذاکره درباره طرح آن قانون، قابلیت آن برای مبارزه با احتکار را مورد تردید قرار دادند (ک، ۶۵/۵/۲۶). کوششهای بعدی برای حل مسئله از طریق تصویب قوانین شدیدتر باز هم بی‌نتیجه ماند. دولت اسلامی

راهی برای حل مسئله تورم پیدا نکرد و در این مورد هم، مانند موارد بسیار دیگر از عهده اجرای مواعید خود برنیامد.

توسل به قاعده ضرورت برای برائت از احکام اولیه، در موارد کم اهمیت‌تری هم انجام گرفت. از جمله در مورد «لایحه اجازه به کارگماردن متخصصین رشته پزشکی خارجی به وزارت بهداشتی» که در ۶۰/۹/۲۹ در مجلس تصویب شد. این لایحه اجازه استخدام پزشکان خارجی را برای مواقع ضروری صادر می‌کرد و در عین حال متذکر می‌شد که اولویت در استخدام را به پزشکان مسلمان می‌دهد. مدت اعتبار مصوبه به خاطر رعایت قاعده ضرورت محدود به دو سال بود و تشخیص ضرورت به عهده وزارت بهداشتی گذاشته شده بود. یکی از علل رد لایحه توسط شورای نگهبان همین واگذاری تشخیص بود، چرا که شامل ضرورت‌های غیر «فعلی» هم می‌شد. به علاوه، لایحه با اصل ۸۲ قانون اساسی هم مغایرت داشت، اصلی که استخدام کارشناسان خارجی را تنها در موارد ضرورت [فعلی] اجازه می‌دهد (مدنی، ۴، ۲۱۰).

نمونه دیگر مربوط به کوشش دولت و مجلس به استفاده از عناوین ثانویه در جهت موظف کردن پزشکان و وابستگان به حرفه پزشکی و پیراپزشکی به خدمت یک ماهه در جبهه جنگ بود. شورای نگهبان این لایحه را، که در روز ۶۱/۸/۱۷ به تصویب مجلس رسیده بود، به علت عدم توجه آن به شرط محدودیت زمانی و مکانی مصداق آن رد کرد و مجلس را مجبور نمود که مدت اعتبار مصوبه را محدود به زمان جنگ بکند (همانجا، ۳۶۶). اگرچه در مورد اخیر حق تعیین محل اقامت و شغل افراد دچار تحدید می‌شد، ولی از آنجا که لایحه محدودیت زمانی را مراعات می‌کرد دست‌کم به این شرط استفاده از قاعده ضرورت وفادار می‌ماند. البته این تذکر در صورتی بجاست که فرض را بر قبول حقوق اساسی مذکور در قاموس احکام اولیه مورد قبول شرع قرار بدهیم.

### ترک توسل به قاعده ضرورت

همانطور که در این مرور کوتاه مشاهده شد نظام جمهوری اسلامی، به محضی که به کار قانونگذاری دست زد، در موارد بسیار خود را ناچار به ترک احکام اولیه شرع دید. در دو مورد از مثالهای مذکور در این بخش دیدیم که تصمیم بر محور مالکیت خصوصی ارضی دور می‌زد، که نه تنها در نظام اقتصادی - اجتماعی ایران هنوز از اهمیت بزرگی برخوردار است، بلکه در نظام فقهی نیز نقشی مرکزی دارد. در نظریات اقتصادی نظریه‌پردازان شیعی، اعم از معمم و غیرمعمم، که در دو دهه منتهی به انقلاب و چند سال بعد از آن طرح می‌شد، نیز مالکیت خصوصی ارضی همین اهمیت را حائز است.<sup>۱۷</sup>

با اینکه موافقان تحدید مالکیت ارضی و تصویب لوایح مربوط به این امر هم در دفاع از موضع خود به منابع اسلامی و تفسیر خود از آن منابع استناد می‌کردند، ولی موضع شورای نگهبان آشکارا از اعتبار بیشتری برخوردار بود، زیرا که هم به سنن دیرین فقه تکیه می‌کرد و هم از حمایت غالب فقهای حاضر در حوزه‌ها برخوردار بود. بر اساس این موضع مالکیت خصوصی فردی در نظر شرع محترم بود و احترام به آنرا برخی از احکام و قواعد اولیه دین

واجب می‌دانست. قبول مالکیت خصوصی حکمی اولیه بود که محدودیت قطعی آن جز با استناد و به واسطه احکام واجبات و محرّمات شرعی دیگر، مانند غصب و معاملات حرام، مجاز نبود.

با این وجود در دوره‌ای کوتاه از عمر جمهوری اسلامی اکثریتی از حکومتگران لازم دیدند که به مقتضای جو انقلابی سالهای نخستین، یا به پیروی از منافع سیاسی و یا استنباط خود از اسلام بر «ساحت مقدس» مالکیت خصوصی حمله ببرند و در محدود ساختن و یا بعضاً حتی در انکار آن اصرار بورزند. تا زمانی که شورای نگهبان تأسیس نشده و قانونگذاری در اختیار شورای انقلاب و یا رهبر جمهوری اسلامی بود برای اجرای این قصد مانع قانونی وجود نداشت. ولی از آن زمان که شورای نامبرده تشکیل شد و مقاومت خود در مقابل اینگونه اقدامات را آغاز کرد برای طرفداران محدودیت مالکیت چاره‌ای جز این نماند که هم تحدید را به همان نحو که پیش از این نیز انجام می‌دادند ادامه دهند و هم برای توجیه قانونی آن متوسل به عناوین ثانویه بشوند. در حالی که اقدامات عملی آنها مساوی با برائت آشکار از احکام اولیه بود کوشش آنها برای توسل به قاعده ضرورت شکل صوری به خود می‌گرفت، از آنرو که در حاصل آن، مراعات شرایط قاعده ضرورت به چشم نمی‌خورد. با اینکه اجرای مصوبات از نظر مدت محدود بود، ولی مدت را، هر جا که لازم بود و هر قدر که لازم می‌دیدند تمدید می‌کردند. یک شرط دیگر قاعده ضرورت که متروک می‌شد ممنوعیت میل به فعل حرام، یا ابطال حق مالکیت، بود. در حالی که هم دهقانان متصرف شدیداً مایل به کسب عنوان مالکیت بر زمین بودند و هم نیروهای سیاسی مشوق دهقانان که سعی در قانونی ساختن خواست آنها داشتند. اما از آنجا که توسل به این عناوین برای تجاوز به حریم مالکیت خصوصی برای بسیاری از حکومتگران هم قانع‌کننده نبود برخی از آنها سعی در افزایش اعتبار این عناوین کردند. از جمله با گفتن اینکه عناوین ثانویه و احکام مربوط به آنها همان اندازه اعتبار شرعی دارد که احکام اولیه، زیرا شارع هر دو یکی است. اوست که پس از وضع احکام اولیه احکام ترک آنها را نیز وضع کرده است. یکی از بانیان این توجیه آذری قمی بود. او نوشت هر دوگونه حکم «مهمترین عنصر رژیم الهی» است (ر، ۷/۵/۷۱)

با این که وجود عناوین و احکام ثانویه در منابع شرع قابل انکار نیست، ولی حکم بر تساوی اهمیت آنها با ارزش عناوین و احکام اولیه یک مغلطه آشکار است. و اقعیت این است که نظام حقوقی اسلامی، مانند هر نظام حقوقی دیگری، در ضمن وضع احکام، به اضطرار، عسر و ضرورت نیز توجه داشته و ترک احکام در این حالات را استثناً اجازه داده است. در عین حال شرع اسلام هم، مانند هر نظام حقوقی دیگر، برای جلوگیری از سوء استفاده از این تجویز، ترک احکام در حالات مزبور را مشروط به حدودی مشخص (مانند عدم تمایل به فعل حرام، میزان ارتکاب به آن فعل و محدودیت مدت ارتکاب) کرده است. تعیین این حدود خود برین واقعیت دلالت دارد که در هیچ نظام حقوقی ارزش حکم اصلی و حکم استثناء به یک اندازه نیست. شورای نگهبان در نظریه خود درباره قانون واگذاری اراضی مزروعی در دی سال ۱۳۶۱ برین نکته به اینصورت تأکید ورزید که گفت نظام جمهوری اسلامی را نمی‌توان بر عناوین ثانویه مستقر ساخت. منتظری هم پس از گفتن آن که «احکام اسلام هم احکام اولیه و هم احکام

ثانویه است» اضافه نمود «ولی اساس را احکام اولیه تشکیل می‌دهند» (نقل از امامی کاشانی، ک.، ۶۶/۳/۱۹). بنابراین یک دولت اسلامی هنگام قانونگذاری در موضوعی به اهمیت مالکیت، نمی‌تواند اینکار را بر اساس احکام ثانویه انجام بدهد.

از آنجا که نگهبانان شرع و احکام اولیه آن قادر به انکار فشارهای اجتماعی و مصالح حکومتی که توسل به احکام ثانویه را ضروری می‌ساخت نبودند انتقادات خود را متوجه افراط در استفاده از این احکام کردند. شورای نگهبان در ۶۴/۴/۴ در نامه‌ای به خمینی از اینکه مجلس دوره دوم، مانند دوره قبل، دست به تصویب قوانین خلاف شرع بزند و «به عنوان ضرورت هر حلالی را حرام و هر حرامی را حلال و قانونی اعلام» کند اظهار نگرانی کرد و نسبت به «خطر تصویب ضرورتها بر اساس جو سازیها و اعمال نفوذ افرادی ذینفوذ در مجلس و مکتب‌گرائیها» هشدار داد (مهرپور، س.، ۷۱/۹/۱۱). منتظری هم که از افراط در استناد به ضرورت بیمناک بود گفت: «اگر ما هر چیزی را بخواهیم به عنوان ضرورت مطرح کنیم این اهانت است به فقه اسلام و احکام الله» (نقل از امامی کاشانی، ک.، ۶۶/۳/۱۹). آیت‌الله العظمی گلپایگانی ناراحتی خود از این امور را در شکایت از کارهای خلاف شرع در جمهوری اسلامی بیان و اظهار امیدواری کرد که در آینده «به احکام اولیه اسلام مقید باشند» و «نه به احکامی که خود بندگان خدا بخواهند به عنوان ضرورت بگویند این حکم خداست» (ک.، ۶۴/۵/۲۶).

مهرپور، حقوقدان، که مدتی عضو شورای نگهبان بود، در مورد علل اجتماعی این افراط می‌گفت «مجلس با دید کلی مصلحت‌سنجی برای جامعه و رعایت حال مستضعفان و محرومان و با عنایت به نظر کلی ظلم‌ستیزی و عدالتخواهی اسلام و مبارزه‌اش با کتز و تکاثر ثروت و استثمار و بهره‌کشی از ضعفا مثلاً در زمینه اقتصادی مقرراتی تنظیم و تصویب می‌کرد». و در عین حال اضافه می‌نمود که شورای نگهبان هم آن مصوبات «را در قالب قواعد و قوانین شناخته شده فقهی می‌ریخت و با آنها می‌سنجید و با مبانی فقهی که در دست داشت در بسیاری از موارد حداقل با اطلاق و کلیت مقررات، بدینجهت که با موازین فقهی انطباق ندارد و گاه با اصول قانون اساسی مغایرت دارد مخالفت می‌نمود» (س.، ۷۱/۹/۱۱). اگر مهرپور قید اسلام را از بخش اول توضیحات خود بر می‌داشت می‌توانست به راحتی بگوید که معیار مجلس در قانونگذاری ملاحظات اجتماعی بود، در حالی که شورای نگهبان بر اساس موازین فقهی عمل می‌کرد. ولی از آنجا که قرار بر امتناع مجلس از توجه به اسلام نبود، قانون را به نام احکام ثانویه تصویب می‌کردند. سئوالی هم که مهرپور بی پاسخ می‌گذاشت این بود که کدام یک از دو شق مورد نظر او اسلامی‌تر بود: رعایت حال مستضعفان و محرومان یا موازین فقهی؟

از آنجا که شورای نگهبان در تفویض اختیار تشخیص ضرورت به مجلس تحدید اختیارات خود را می‌دید شکایت نزد خمینی می‌برد (همانجا). گرچه خمینی منکر این برداشت می‌شد، ولی واضح بود که وقتی شورای نگهبان نتوانسته است در مورد برخی از اساسی‌ترین مصوبات مجلس جانب شرع را آنطور که باید نگاهدارد بخش بزرگی از اختیارات خود را از دست داده است. ازینرو شورا، که تا مدتی هنوز حاضر به قبول این خلع ید نبود نارضایتی خود را با طرح

ایرادات به شیوه استناد مجلس به قاعده ضرورت منعکس می‌ساخت. تحدید اختیارات شورای نگهبان تحدید ملاحظه شرع در قانونگذاری و شکل آشکار برائت از احکام اولیه اسلام بود. پیش از این دیدیم که چگونه آیت‌الله آذری قمی با حکم بر تساوی ارزش بین احکام اولیه و ثانویه شرع سعی در توجیه توسل به احکام اخیر در قانونگذاری می‌کرد. حجت‌الاسلام قدیری، مسئول پاسخ به استفتائات در بیت امام اینکار را به صورت دیگری انجام می‌داد. او منکر دوگانگی احکام می‌شد «اعتقاد ما بر این است که همه احکام شرعیه تعلق به عناوین موضوعات خود دارد و تماماً احکام اولیه هستند [...] هیچگاه دو حکم به موضوعی [واحد] تعلق ندارد تا یکی اولی و دیگری ثانوی باشد» (پ./، دی ۱۳۶۰، ۳۰ و...). نوع دیگر رفع تضاد بین دو نوع حکم را حجت‌الاسلام موسوی تبریزی هنگام بحث درباره اراضی مزروعی مطرح کرد. او گفت وقتی قاعده الناس مسلطون علی اموالهم در هنگام ضرورت اعتبار خود را از دست می‌دهد، دیگر مبین حکم اولیه نیست. اگر در اینمورد از ملک کسی خلع ید بشود دیگر یک حکم اولیه منسوخ نشده است، بلکه حکم اولیه در اینمورد ناظر بر خلع ید است (شورا، ۶۱/۱۲/۱۱). او درباره نتیجه این استنباط توضیحی نداد، و اینکه آیا به نظر او مجلس بدین ترتیب در موضع صدور احکام شرعی قرار نمی‌گرفت؟

جناح دولتگرایی حاکم در مجلس و دولت که بانی همه لوایح و طرحهای محدودکننده حق مالکیت بود در اصل هیچ تمایلی به توسل به قاعده ضرورت نداشت. آنها یا بدون توجه به آنچه در شرع آمده است مقصود خود را در پیشنویس طرحها و لوایح مورد نظر تنظیم می‌کردند یا اگر استناد به منابع شرعی را لازم می‌دیدند با چنان تفسیرها و استنباطاتی به آن مبادرت می‌کردند که با مقصودشان مطابقت داشته باشد. استناد این جناح به احکام ثانویه به خاطر مقاومت‌های شورای نگهبان بود. از طرف دیگر شورای نگهبان از اینکه مجلس برای پیشبرد مقصود خود متوسل به این احکام می‌شد راضی نبود. هم از اینرو که احکام اولیه شرع را برای حل مسائل قانونگذاری کافی می‌دانست. و هم از اینرو که حق استفاده از آنها را در انحصار خود می‌دانست. آیت‌الله امامی کاشانی، می‌گفت اگر نیازی به تشخیص ضرورت باشد ما خود آنرا در نظرمان دخالت می‌دهیم (ک، ۶۶/۳/۱۹).

عدم تمایل جناح دولتگرا به استناد به قاعده ضرورت درین واقعیت هم منعکس می‌شد که همواره حد ضرورت را زیاده‌تر از آنکه به نظر شورای نگهبان واقعی بود، جلوه می‌داد. این جناح با حرکت از گرایش ظاهراً عدالتخواهانه - به قول شورای نگهبان «مکتبی» - خود علاقه چندانی به تعیین دقیق حد ضرورت و مدت آن نمی‌کرد و تنها در اثر فشار شورای نگهبان بود که تن به این کار می‌داد. این پذیرش گاه محدود به ملاحظه آن در متن قانون می‌شد، به این معنا که قدرت اجرایی در عمل از حدود تعیین شده در قانون فراتر می‌رفت. معنای محدودیت زمانی مذکور در قانون یا آنطور عوض می‌شد که هنگام اصلاح قانون تمدید می‌شد، یا بدین شکل که اجرای قانون در مدت تعیین شده می‌توانست کل موضوع آنرا منتفی کند. علاوه برین حق مالکیتی که در اثر اجرای قانون باطل می‌شد، پس از انقضای مدت به مالک بر نمی‌گشت. دلایلی که برای اثبات ضرورت می‌آوردند دارای بار قوی ایدئولوژیک بود.

برای حل هر کدام از مسائلی که علت توسل به قاعده ضرورت می‌شد راههای دیگری جز آنچه بانیان طرحها و لوایح پیشنهاد می‌کردند قابل تصور بود. برخی از نمایندگان به این راهها اشاره می‌کردند. این که در نهایت چه راهی انتخاب می‌شد بستگی به ملاحظات و منافع اکثریت رأی دهندگان در مجلس داشت. از میان دلایلی که برای اثبات وجود ضرورت ذکر می‌شد «مقتضیات حکومت» یا «مصالح نظام» شورای نگهبان را بیشتر قانع می‌کرد و در مقابل این استدلال بود که شورای نگهبان عاقبت تسلیم می‌شد. اما قدرت توجیهی این استدلال از تجویز استفاده از قاعده ضرورت بس فراتر می‌رفت. توضیح این موضوع را به بخشهای بعدی این فصل موکول می‌کنیم.

از اواخر سال ۱۳۶۶، که خمینی حکم بر قانونگذاری بر اساس مصلحت نظام داد، فصل نیاز به استناد به قاعده نه چندان کارساز ضرورت به پایان رسید و برائت از شرع گسترش یافت. اگر از آن پس گاهی سخن از استناد به این قاعده می‌رفت دیگر برای تصویب قانون مشخصی نبود.

تجدید اختیارات شورای نگهبان از راه تفویض اختیار تشخیص ضرورت به مجلس در عین حال یک تجدید نظر در قانون اساسی هم بود. در حالی که این قانون شورای نگهبان را مسئول محافظت از شرع می‌کرد، این حکم، شورای نگهبان را در بخشی از اختیاراتی که برای انجام این تکلیف لازم بود محدود می‌ساخت.

## برائت از شرع به کمک «شرط ضمن عقد»

حیله دیگری که فقها در سالهای اول حاکمیت، به منظور حل مشکلات قانونگذاری به کار گرفتند و منجر به برائت از احکام اولیه شرع شد توسل به قاعده «شرط ضمن عقد» بود، یعنی قبول شرط یا شروطی الزامی، ولی غیرمندرج، در عقود شرعی، توسط عاقدان. تعیین شروط ضمن عقد هنگامی ضروری می‌شود که شروط مزبور در خود عقد به آنصورت که شرع تنصیب کرده است وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر شرایطی است اضافه بر شرایط مندرج در عقود شرعی. بنابراین شرع وضع شروطی را در ضمن عقدهای شرعی مجاز می‌داند، ولی در عین حال برای تعیین این شروط مقرراتی در نظر گرفته و تخلف از آنها را ممنوع کرده است. قانون مدنی چند نوع شرط ضمن عقد را باطل اعلام کرده است: شروطی که: ۱- اجرائشان نامقدور باشد، ۲- متضمن نفع و فایده نباشد، ۳- غیرمشروع باشد، ۴- خلاف مقتضای عقد باشد، و ۵- مجهول باشد (مواد ۲۳۳، ۲۳۴). علیرضا فیض در کتاب *مبادی فقه و اصول* (۱۶۷) سه نوع شرط را باطل می‌شمرد: ۱- هر شرطی که مخالف کتاب باشد، ۲- هر شرطی که حلالی را حرام و حرامی را حلال کند، و ۳- هر شرطی که با محتوای عقد منافات داشته باشد، مثل این که مالی را بفروشیم مشروط بر اینکه خریدار مالک آن نشود. خمینی در *تحریرالوسیله* (۳، ۵۳۹) در شرح شروط مذکور در عقد ازدواج می‌نویسد شروطی که مخالف مشروع باشد باطل است. از جمله شروط باطل یکی هم تحمیل آنها به طرفین عقد توسط شخص ثالث است.

علت توسل دولت و مجلس به قاعده شرط ضمن عقد، منع شرعی تصویب برخی از مقررات در برخی از قوانین بود. در اینگونه موارد راه حل را در اطلاق عنوان شرط ضمن عقد به آن مقررات می‌جستند. ولی از آنجا که وضع مقررات مورد نظر به صورتی انجام می‌گرفت که با مقررات شرعی شرط ضمن عقد انطباق نداشت با مقاومت شورای نگهبان روبرو می‌شد. مخالفت شورای نگهبان استفاده از این قاعده را محدود می‌کرد، به طوری که دولت و مجلس ناچار در پی راههای دیگر چاره می‌رفتند و سعی در تنفیذ منظور خود با توسل به حیل دیگر می‌کردند. با اینکه استفاده از قاعده شرط ضمن عقد کمتر به نتیجه مطلوب می‌رسید شرح دو مورد از آن در یک بخش جداگانه در این کتاب از آنرو لازم می‌آید که نشاندهنده نمونه دیگری از کوششهای بی‌ثمر برای اسلامی کردن قوانین است.



## شرط ضمن عقد در قانون کار

بارزترین نمونه تمسک به شرط ضمن عقد کوششهایی است که قانونگذاران جمهوری اسلامی طی ده سال برای تدوین و تصویب قانون کار اسلامی کردند تا بتوانند آنرا جایگزین قانون کاری بکنند که در سال ۱۳۳۷ در رژیم «طاغوت» به تصویب رسیده بود. ناصری، مخبر کمیسیون کار و امور استخدامی مجلس، در توضیح این منظور هنگام معرفی لایحه کار در مجلس گفت: «از آنجائی که در نظام طاغوت همه قوانین برای بهره‌کشی و استثمار تدوین شده و قانون کار قبلی هم مستثنی از این [حکم] کلی نبود [...] باید درین رابطه کاری می‌شد و [مجلس] قانون کار [ای] متناسب با جمهوری اسلامی [...] تدوین می‌کرد (شورا، ۶۵/۷/۲۷، ۳۰). نخستین کوشش برای تدوین یک قانون کار اسلامی در دولت میرحسین موسوی و زمانی که احمد توکلی وزیر کار بود انجام گرفت.

نتیجه، پیشنویسی بود که توکلی در روز ۶۱/۹/۳۰ در یک مصاحبه مطبوعاتی در اختیار افکار عمومی گذاشت. تهیه این پیشنویس از جمله اقدامات دولت موسوی بود برای تعیین مرزهای فعالیت بخشهای خصوصی، دولتی و تعاونی در قالب لوایح جداگانه. قصد او این بود که هم فرمان اصل ۴۴ قانون اساسی را به اجرا درآورد و هم پیش از تصویب اولین قانون برنامه پنج ساله توسعه در جمهوری اسلامی، ضوابط و قلمروی سه بخش نامبرده را با وضوح هرچه تمامتر مشخص کند. اولین حاصل این کوشش لایحه نحوه فعالیت و حدود بخش خصوصی بود که به مجلس هم رسید ولی پس از شور دوم، به خاطر مشکلات شرعی و غیرشرعی فراوانی که داشت پس گرفته شد.<sup>۱</sup>

توکلی در مصاحبه یادشده، از تلاشهایی که در جهت اسلامی بودن پیشنویس کرده بودند صحبت کرد از جمله اینکه چه ملاقاتهایی با آقایان علما داشتند، و اینکه خود او به «خدمت امام مشرف» شده بود، و «خود ایشان تأکید کرده بودند که «قانون کار را با حضور فقهای اسلامی بنویسند». دیگر اینکه بعد از تدوین پیشنویس لایحه آنرا در حضور نمایندگان امام در شورای اقتصاد مرور کرده و تغییراتی در آن وارد نموده بودند. «مرحله بعدی مشورت با فقهای شورای نگهبان بود». آقایان ضمن تأیید روش تدوین نکات لازم را تذکر داده و نظرات خود را در بعضی از موارد اعلام کرده بودند. پیشنویس «همچنین خدمت حضرت آیت‌الله منتظری [...] و برادر عزیزمان حضرت خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و بعضی دیگر آقایان نیز برده شد» و نتیجه قانونی از آب در آمد که «مبتنی بر نظرات امام و فتوای فقهای مشهور اسلام است». مهمتر اینکه اتکای پیشنویس بر احکام مربوط به مسائل مستحدثه نیست، بلکه پایه در فقه سنتی، به ویژه احکام اجاره در آن فقه دارد (ک، ۶۱/۱۰/۱).<sup>۲</sup>

نگاهی به پیشنویس صحت حرفهای توکلی را مبنی بر تلاش بسیار برای اتکای آن بر شرع، به خصوص در باب اجاره، کاملاً تأیید می‌کند. پیشنویس به‌رغم تعلق موضوع به دنیای مدرن، و بنابراین به حوزه مسائل مستحدثه، روحی کاملاً فقهی و سنتی داشت. نشانه‌های آنرا می‌توان هم در برخی از اصطلاحات مورد استفاده پیشنویس، مانند «اجرت»، «حیازت» و «خيارات شرعی»، مشاهده کرد و هم در مضمون بسیاری از مواد و تبصره‌های آن. بنابراین

روشن بود که این پیشنویس از یک محیط کارگری - صنعتی جدید نبود، بلکه از دنیائی بود که در آن ارزشهای حاصل از راه حیاتِ مباحات به «کارپذیر» یا «صاحبکار» تعلق می‌گرفت. قصد طراحان پیشنویس تنظیم قانونی است که تعیین تقریباً همهٔ شرایط کار (نوع، ساعت، مزد، مرخصی، اخراج، کار زنان و کودکان و غیره) را به عقد قراردادی وابگذارند که تنها بین «صاحبکار» و «کارپذیر» بسته می‌شود. بنابراین قرارداد متعلق به حوزهٔ حقوق خصوصی است، و این خصلت حتی آنجا که مربوط به تنظیم کار گروهی است حفظ می‌شود. دولت را در آن هیچ دخالتی نیست. درست به همین علت است که نویسندگان پیشنویس آنرا در انطباق کامل با شرع می‌بینند.

به رغم تلاش طراحان پیشنویس در جای دادن طرح خود در حوزهٔ حقوق خصوصی، آنها نتوانستند از دخالت دولت در رابطهٔ صاحبکار و کارپذیر پرهیز کنند. دست یازیدن به چنین پرهیزی بیگانگی طرح با واقعیت موجود را افزونتر می‌کرد. مثلاً، مجبور شدند تعیین ساعات کار در مورد کارهای سخت و زبان‌آور را به عهدهٔ آئیننامه‌هایی بگذارند که می‌بایستی به تصویب هیئت وزیران می‌رسید (مادهٔ ۴۵). ناچار بودند تعیین حداقل اجرت را نیز در «صورت ضرورت» و برای «مدت محدود» منوط به پیشنهاد وزارت کار و تأیید و تصویب رهبر کنند (مادهٔ ۴۶). نظارت فنی و بهداشتی و بازرسی کار هم می‌بایستی توسط نمایندگان دولت انجام می‌گرفت (مادهٔ ۸۰ و...). همچنان که نمایندگان دولت حق دخالت در حل اختلاف بین کارپذیر و صاحبکار (مادهٔ ۹۰ و...) و اشتغال اتباع بیگانه را هم داشتند (مادهٔ ۱۰۰ و...).

تکیهٔ پیشنویس به طور عمده بر باب اجاره در شرع بود، به اینصورت که قرارداد کار را نوعی عقد اجاره می‌دانست که در آن موضوع عقد، یا نیروی کار، برای مدت معین و انجام کار معین در ازای اجرت معین به صاحبکار اجاره داده می‌شد «اجرت عبارت است از وجه نقد یا هر گونه چیز دیگری که مالیت داشته و در مقابل کار به کارپذیر داده می‌شود» (مادهٔ ۳۰).

اجارهٔ نیروی کار در فقه بیسابقه نیست. کتاب اجاره در *تحریرالوسیله*، دو نوع اجاره را از یکدیگر تفکیک می‌کند: یکی «متعلق به اعیانی است که مملوک است از قبیل حیوان یا خانه» و دیگری «متعلق به انسان است. مانند این که شخص آزاد خویش را برای کاری اجیر نماید [...] در مقابل اجرتی که قرار داده می‌شود». کتاب سپس مقرراتی برای «تملیک کار» وضع می‌کند که بازتابندهٔ مناسبات انسانی در اجتماعی است که خاستگاه این فقه بوده است. مثل مقررات فسخ اجارهٔ بچه توسط خود او (مسئلهٔ ۱۲)، یا اجارهٔ اجیر به دو شخص و برای دو کار (۲۷ تا ۲۹، ۳۱)، یا اجاره کردن زن برای شیر دادن (۳۲). با این وجود بیشتر مسئله‌های این کتاب در باب اجاره، به اجارهٔ اعیان و حیوان تعلق دارد. بنابراین بنای پیشنویس قانون کار بر عقد اجاره تا اندازه‌ای یک عمل بدیع بود، که البته، آنطور که بنیان آن انتظار داشتند، مقبول نشد.

در این پیشنویس از شروط ضمن عقد برای تنظیم برخی از مسایل، به نحوی که انطباق با شرع داشته باشد، استفاده شده بود. از جمله اینکه این شروط مابین صاحبکار و کارپذیر وضع می‌شود و دولت در آن دخالت نمی‌کند. در مادهٔ ۲۲ می‌خوانیم: «کارپذیر می‌تواند ضمن قرارداد

کار با صاحبکار شرط نماید که او را از نظر عمر، بیماری، حوادث و از کارافتادگی و بازنشستگی بیمه نماید». همانطور که می‌بینیم در این شرط هیچ اجباری از جانب دولت و قانونگذار اعمال نشده است بلکه سخن از اینست که قرارداد در صورت امتناع صاحبکار از قبول این شروط تحقق نمی‌یابد. در واقع، کارپذیر می‌تواند این شرطها را بگذارد ولی پذیرش آن در اختیار صاحبکار است. ذکر این مسئله در پیشنویس، حتی اگر شکل قانونی می‌یافت، باز به معنی دخالت دولت در قرارداد نبود، زیرا به دولت اجازهٔ تحمیل این شرط به کار فرما را نمی‌داد. این شرط و نظایر آن از آنجهت ضمنی محسوب می‌شود که در عقد شرعی جای ندارد.

اما این پیشنویس کاملاً شرعی آنچنان مورد اعتراض کارگران و حامیان صوری و واقعی آنها قرار گرفت که حتی به تصویب هیئت دولت هم نرسید؛ به صورت لایحه هم در نیامد و به مجلس هم نرفت. اعتراضات همه متوجه این واقعیت بود که پیشنویس تحقق همهٔ مقررات ناظر بر حمایت از «کارپذیران» را به صورت شرط ضمن عقد تنظیم، و در واقع مشروط به قبول آن توسط کارفرمایان کرده بود. بی‌اعتنائی پیشنویس به حقوق کارپذیران به حدی بود که به قول مخبر کمیسیون کار مجلس از قانون دورهٔ طاغوت هم به مراتب فراتر می‌رفت.<sup>۴</sup>

مسئولان باید طرح دیگری ارائه می‌دادند. این طرح بایستی، حاوی همهٔ امتیازاتی می‌بود که قوانین کار جدید در سطح جهانی به کارگران می‌دهد و در ضمن، از موازین شرع هم عدول نمی‌کرد. تأمین این دو شرط کار آسانی نبود. در نتیجه با اینکه بین آذر ۱۳۶۱ تا شهریور ۱۳۶۵ سه لایحهٔ دیگر تدوین کردند، کار هیچکدام حتی به آنجا نرسید که در جلسهٔ عمومی مجلس مطرح بشود. محمد سلامتی، وزیر کار، در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ کیهان در ۶۵/۸/۱۷، دربارهٔ مشکل شرعی تدوین لایحهٔ لازم گفت که وزارتخانهٔ او ابتدا در پی تدوین لایحه بر اساس قاعدهٔ ضرورت رفته بود. انگیزهٔ توسل به این قاعده، عدم امکان تحمیل شرایط حمایتی از کارگران به کارفرمایان بر اساس احکام اولیه بود. زیرا چنین کاری با «اصل توافق طرفین»، آنطور که احکام اولیه می‌طلبید سازش نداشت. اما توسل به قاعدهٔ ضرورت هم دو اشکال عمده داشت: یکی عدم امکان تفویض امتیازات به کارگران به صورت موقت، آنطور که قاعدهٔ مزبور اقتضاء می‌کند، و دیگر آنکه احتمال تأمین دو سوم آراء برای تصویب غالب مواد یک لایحهٔ قانون کار، که مشتمل بر ۱۹۸ ماده و تعداد زیادی تبصره است، بسیار کم بود. بنابراین از توسل به قاعدهٔ ضرورت صرفنظر کردند.

از جملهٔ راههای دیگری که برای حل مسئله به نظر اعضای کمیسیون رسید یکی هم استناد به باب مشارکت در فقه بود، به این معنی که به جای دو، سه طرف را در قرارداد کار به عنوان شریک ملحوظ می‌کردند: کارگر، کارفرما و دولت. دولت به علت تسهیلاتی که به صورت مادی و خدماتی (راه، تلفن، آب و غیره) برای کارفرما تهیه می‌کرد شریک سوم می‌شد، و سهمی که از این شرکت می‌برد همان امتیازاتی بود که کارفرما بایستی به کارگران می‌داد. امتیاز این راه حل به تصور وزارت کار این بود که مبتنی بر احکام اولیه بود. ولی این استدلال ظاهراً کسی را قانع نکرد. شاید به این علت که از نظر شرع «شرکت ابدان» مجاز نیست.<sup>۵</sup> پس این راه هم رفتنی نبود. می‌ماند التجاء به قاعدهٔ شرط ضمن عقد. سلامتی گفت که در استفاده

از این مفر هفت مشکل وجود داشت و نتیجه گرفت که «تلقی کردن قانون کار به عنوان شروط الزامی ضمن عقد [...] راهی اساسی و مؤثر برای تنظیم درست روابط کار به نظر نمی‌رسد». دلایل ذکر شده بیشتر ناظر بر مشکلات اجرایی بود. اعمال شروط ضمن عقد در قانون کار تنها به صورت تحمیل مقررات حمایت از کارگران به کارفرما ممکن می‌شد و این جز از طریق تهدید به محرومیت کارفرما از خدمات دولتی، در صورت استنکاف از قبول آن شرایط، ممکن نمی‌شد. ولی اینکار عملاً قابلیت اجرایی نداشت. مجموعه این مشکلات موجب شد لایحه‌ای که سرانجام در مجلس مطرح شد و در ۶۵/۷/۲۷ در شور اول به تصویب رسید فاقد استناد به شرع بود. تصویب چنین لایحه‌ای ضرورتاً مخالفت شورای نگهبان را برمی‌انگیخت. پس نمایندگان در فاصله شور اول و دوم لایحه، که تقریباً یک سال به طول انجامید، به این نتیجه رسیدند که لایحه، بدون توسل به شرط ضمن عقد، شانس تصویب ندارد. بنابراین بحث در اینبار از نو سر گرفت. شورای نگهبان مشروعیت استناد به این قاعده را جداً رد می‌کرد. دلایل موافقان در حالتی که حتی خود آنها هم اعتقادی چندانی به درستی آن نداشتند در دژ مقاومت نگهبانان شرع اثری نمی‌کرد. پس رجوع به خمینی کردند. او یکبار در سال ۱۳۶۴ در رابطه با همین لایحه در پاسخ نمایندگان مجلس با استناد به قاعده شرط ضمن عقد موافقت کرده بود. نظر او این بود که:

*دولت می‌تواند در مقابل رعایت شرایط خود و قانون مواد اولیه و یا سایر امکانات متعلق به خود را به صاحبان صنایع بدهد، و به عکس، در صورت عدم قبول شرایط آمده در قانون از سوی صاحبان صنایع می‌تواند مواد اولیه و یا سایر امکانات متعلق به دولت را در اختیار آنها قرار ندهد (ک، مصاحبه با وزیر کار، ۶۶/۹/۱۷).*

اما در آزمون قدرت کلام خمینی هم موجب درهم شکستن مقاومت شورای نگهبان نشد. شورا با تحدید دایره نفوذ حکم رهبر به واحدهای جدیدالتأسیس و مستثنی ساختن واحدهای موجود، آن حکم را از اعتبار انداخته بود (همانجا). حالا نوبت به وزیر کار جدید، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، رسیده بود که سؤال آزمون را با محکم کاری بیشتر و شمولی فراتر تکرار کند. او در استفتائی از خمینی پرسید:

*آیا می‌توان برای واحدهائی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند آب، برق، تلفن، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحاء استفاده می‌نمایند، اعم از اینکه این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد یا به تازگی به عمل آید در ازای این استفاده شروط الزامی را مقرر نمود؟*

پاسخ خمینی مطابق میل وزیر کار بود:

*در هر صورت، چه گذشته و چه حال دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید (همانجا). این فتوا حدود سه هفته بعد از روزی صادر شد که شور دوم لایحه از تصویب مجلس گذشته بود. لایحه تصویب شده با تمام تفصیل خود استناد به شروط ضمن عقد می‌کرد. ماده یک آن استناد را به این صورت تعبیر کرده بود: «کلیه کارفرمایان، کارگران، کارگاهها، مؤسسات*

تولیدی، صنعتی، خدماتی و کشاورزی که به هر نحو از امکانات دولتی مثل ارز، مواد اولیه و اعتبارات بانکی استفاده می‌نمایند مکلف به تبعیت از این قانون می‌باشند». مصوبه، مجازات متخلفان از تکالیف مقرر را هم به صورت حبس و شلاق و جریمه نقدی در فصل جداگانه‌ای تعیین کرده بود (م.م. ۱۷/۹ و ۶۶/۸/۲۰).

فتوای خمینی، که قبل از اظهار نظر شورای نگهبان درباره لایحه مصوبه صادر شد شور و شوق اعضای هیئت دولت را برانگیخت و امیدهای ایجاد کرد که گاه در گفته‌های آنها منعکس می‌شد. وزیر کار پس از شکایت از شورای نگهبان و اینکه آن شورا هر مصوبه‌ای را که نشان از دخالت دولت داشته باشد رد می‌کند و با این عمل کارکرد دولت را محدود به نظارت می‌نماید، اطمینان داد که ابعاد شمول فتوای خمینی، گرچه در ارتباط با لایحه کار صادر شده است، اما چنان وسیع است که «راهنمای کامل و جامعی برای دولت اسلامی در آینده برای تمامی امور خواهد بود»، طوریکه «هر وقت دولت بخواهد در امور اجتماعی دخالت بکند با این فتوای بزرگ امام می‌تواند به دخالت خود مشروعیت ببخشد». او اظهار امیدواری کرد که «از این به بعد به سادگی مجموعه مواد قانونی (منجمله قانون کار) و مقررات دولتی می‌تواند به عنوان شروط الزامی ضمن عقد قرار گیرد» و بدون مشکل مشروعیت به تصویب و اجرا گذاشته بشود. این فتوا، از نظر همان وزیر، دولت را از توسل به احکام ثانویه هم بی‌نیاز می‌کرد، یا اینکه استفاده از آنرا «منحصر به موارد بسیار نادر» می‌نمود (ک.، ۶۶/۹/۱۷).

فتوای خمینی و تفسیر سخاوتمندان‌های که وزیر کار، به نمایندگی از همه همفکران خود از آن کرد شورای نگهبان را چنان متحیرساخت که معترضان و برای درک واضحتر مضمون آن، ناچار به نوشتن نامه‌ای به خمینی شد. در این نامه شورا ابتدا اظهار تعجب می‌کند از اینکه از فتوا «بعضی از اشخاص استظهار نموده‌اند که دولت می‌تواند هرگونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی، و غیره را با استفاده از این اختیار جایگزین نظامات اصلی و مستقیم اسلام قرار دهد و خدمات و امکاناتی را که منحصر به او شده است و مردم در استفاده از آنها مضطر یا شبه مضطر می‌باشند وسیله اعمال سیاستهای عام و کلی بنماید و افعال و تروک مباحه شرعی را تحریم یا الزام نماید».

شورا ضمن اینکه استفاده از «شروع مشروط» در روابط شخصی و یا در روابطی که دولت در آن از امکانات خدماتی منحصرانه برخوردار نیست را غیرقابل تردید می‌شمرد، نگرانی خود را از این که «نظامات اسلام، از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله، و سایر روابط به تدریج عملاً منع و در خطر تعویق و تغییر قرار بگیرد» اعلام کرد و در مورد «این اشخاص [...] که] می‌خواهند در برقرار کردن هرگونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند» به خمینی هشدار داد. اما این هشدار در خمینی مؤثر نشد. او در پاسخ طرف مفسران مشکوک را گرفت و نوشت که دولت می‌تواند «حتی بدون قید و شرط» هم در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند «قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد». این «اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد» (حوزه، ۱۳۶۶، ۲۳، ۳۰ و...).

فتوای خمینی به هر حال مانع مخالفت شورای نگهبان با لایحه کار نشد. شورا سه روز پس از صدور آن نامه‌ای به مجلس نوشت و در آن مغایرت بیش از صد ماده و تبصره لایحه با شرع و قانون اساسی را گوشزد کرد. در مقدمه نامه جمله‌هایی آمده است که مضمون آنها حتی برای وزارت کار هم متناقض و مبهم بود. عین جمله‌ها چنین است:

مقدمتاً لازم به تذکر است ایراداتی که از لحاظ موازین شرعی بر این قانون وارد شده است بر اساس استظهار از ماده ۱ آنست که به عنوان الزام قانونی، اشخاص مذکور را مکلف به تبعیت از این قانون نموده است. لذا بررسی و اظهار نظر در سایر موارد و به طور مستقیم و بدون ارتباط با ماده مذکور انجام شده. بدیهی است چنانچه با فتوای حضرت امام خمینی مدظله‌العالی مجلس شورای اسلامی اصلاحاتی به عمل آورد شورای نگهبان با توجه به فتوای معظم له بررسی و اظهار نظر خواهد نمود؟

معنی این جملات با در نظر گرفتن سیر رفت و آمد لایحه بین شورای نگهبان و مجلس و مذاکرات آنها با یکدیگر اینست: ۱- شورای نگهبان در لایحه اشکالات شرعی زیادی می‌دید، ۲- حاضر بود با استناد به فتوای خمینی از آنها بگذرد، ۳- ولی این کار را در صورتی انجام می‌داد که مجلس اصلاحاتی در لایحه بکند، و ۴- شورای نگهبان احتمالاً از آنرو خواهان برخی اصلاحات بود که نمی‌خواست یکسره تمکین کرده باشد.

ایرادات شرعی شورای نگهبان به لایحه به قول سلامتی، معاون پارلمانی وزارت کار، «مبتنی بر اصل توافق طرفین در عقد قرارداد کار و عدم دخالت عنصر ثالث مثل دولت» بود. مثلاً در مورد ماده ۳۶ که نحوه پرداخت مزد را تعیین می‌کرد (شورا، ۶۶/۷/۱۴، ۲۶) ایراد شورای نگهبان آن بود که «الزام کارگر و کارفرما به شرایط و اموری که در ضمن قرارداد کار مقرر نکرده باشند، و یا اطلاق قرارداد موجب آن نشده باشد، شرعی نیست». مثال دیگر مغایرت شرعی بود که شورا در الزام مدت قرارداد کار طبق آئیننامه و قانون می‌دید. آنچه در اینمورد شرعی بود تعیین مدت توسط طرفین قرارداد حسب مورد بود. شورا عین همین مغایرت را در موارد مربوط به تعیین مقررات مرخصی، حداقل مزد، شرایط کار زنان و کودکان هم می‌دید و خواهان اصلاح آن بود (ک، ۶۶/۱۰/۱۶).

فتوای مورخ ۶۶/۹/۱۶ خمینی در تأیید استفاده از شرط ضمن عقد در قانونگذاری تقریباً همزمان با چند فتوای دیگر او صادر شد که در واقع نیاز به قاعده مزبور را رفع می‌کرد. شرح آن فتاوی بعداً خواهد آمد. درینجا همین اشاره کفایت که اوج این تأیید و تغییر در نامه‌ای انعکاس یافت که خمینی در تاریخ ۶۶/۱۰/۱۶ به حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای، رئیس جمهوری وقت نوشت. او در آن نامه حکومت را «شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آل و سلم» خواند و آنرا «یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج» دانست و اضافه کرد که حاکم می‌تواند با استناد به مصالح کشور و اسلام همه احکام فرعیه اسلام را تعطیل کند. در این نامه اختیارات حکومت به حد اختیارات مطلقه رسول اسلام رسید و دولت اجازه گرفت تا هر شرطی را که بخواهد در قانون کار یا هر قانون دیگر، مغایر یا غیرمغایر با احکام شرعی، تنفیذ کند.

با این نامه دیگر نیازی به استناد به قاعده شرط ضمن عقد برای تصویب لایحه کار نبود. بنابراین مجلس می‌توانست استناد به این قاعده را از لایحه حذف کند. ولی تحقق این منظور هنوز مسئله لایحه را حل نمی‌کرد. موارد مغایرت آن با شرع بیش از آن بود که با این اقدام حل شود. شورای نگهبان بر رفع آن مغایرت‌ها اصرار داشت و مجلس هم مایل به قبول این اجبار نبود. مجلس امید به مجمع تازه تأسیس تشخیص مصلحت نظام بست و لایحه را به آن ارجاع داد (ک، ۶۷/۶/۹). ولی از آنجا که واکنش مجمع مطابق میل مجلس نبود به ناچار مذاکره درباره موارد مغایرت را در کمیسیون کار مجلس، اینبار باحضور نماینده شورای نگهبان، محمد یزدی، از سر گرفتند. مذاکرات ظاهراً به نتیجه رسید. مخبر کمیسیون نامبرده خبر رفع «کل اشکالات و ابهاماتی که شورای نگهبان به این قانون داشته» را داد و از مجلس خواست که لایحه را مطابق این توافق اصلاح و تصویب کند (شورا، ۶۸/۶/۲۸، ۲۲).

از جمله توافقات بین آن کمیسیون و نماینده شورای نگهبان یکی هم حذف شرط ضمن عقد از ماده ۱ لایحه بود، به نحوی که کارفرمایان به این علت که از خدمات دولتی استفاده می‌کردند به قبول حقوق کارگران مکلف نمی‌شدند، بلکه قانون رعایت این تکلیف را بر آنها واجب می‌کرد. یزدی در توجیه قبول چنین لایحه‌ای گویا دو دلیل آورده بود: اول این که قانونگذاری، بنا بر فتوای خمینی، حالا دیگر حق حکومت است. بنابراین دیگر نه لازم است که لایحه مستند به شرط ضمن عقد بشود و نه اینکه تنها شامل آن کسان یا مؤسساتی بشود که از خدمات دولتی استفاده می‌کنند. دوم این که قانونی که بدین ترتیب تصویب می‌شد از جمله احکام امضائی می‌بود (همانجا، ۲۳). درباره این نوع احکام در فصل اول این بخش توضیح داده شد. این احکام ناظر بر هنجارهای عرفی است که پیش از قبول توسط شارع وجود خارجی داشته است. شارع با امضای خود به آنها اعتبار شرعی می‌دهد.

استدلال اول یزدی مستند به فتوایی بود که خمینی در نامه خود به خامنه‌ای صادر کرده بود. استدلال دوم او نمایانگر کوششی بود در جهت یافتن جایی در شرعیات برای توجیه یک قانون مغایر با شرع. اما استناد به احکام امضائیه، همانطور که پیش ازین هم یکبار اشاره شد، در نظام قانونگذاری جمهوری اسلامی چندان متداول نشد در حالی که در عمل، این نظام غالباً کاری جز این نمی‌کند. اما علت متداول نشدن این امر یکی می‌تواند آن باشد که اقرار به امضائی بودن آن احکام خود دلیلی بر فقر درونی این نظام است، و دیگر اینکه فقهای حاکم، در اطلاق اعتبار شرعی به آن احکام متفق‌القول نیستند. در صورتی که در شرعی خواندن اوامر، منهیات و تکفیراتی که با انگیزه سیاسی ابراز می‌کنند هر اختلاف و تردیدی را کنار می‌گذارند.

مجلس، تصحیحات مورد توافق کمیسیون را انجام داد ولی نتیجه باز هم شورای نگهبان را راضی نکرد. شورا این بار ۳۲ ایراد شرعی و ۳۳ ایراد مبتنی بر قانون اساسی بر آن وارد کرد (قاضی‌زاده، ک، ۶۸/۸/۱۷). پس چاره‌ای نماند جز ارسال مجدد آن به مجمع تشخیص مصلحت. خبرش را آیت‌الله جنتی در نماز جمعه داد (ک، ۶۸/۹/۳). در اینجا بحث روی لایحه ده ماه به طول انجامید و سرانجام در تاریخ ۶۹/۸/۲۹ به تصویب مجمع رسید و اعتبار قانونی یافت. اعتبار قانون دیگر نه موازین شرعی مورد نظر شورای نگهبان، بلکه مصلحت نظام بود.

قانونی که بدین ترتیب به وجود آمد شباهت بسیار با قانون «طاغوت» مصوب سال ۱۳۳۷ و قوانین کار معمول در بسیاری از کشورهای جهان دارد. تدوین‌کنندگان قانون این منابع را در نظر گرفته‌اند و به قول مخبر کمیسیون کار مجلس، از آنها بسیار وام گرفته‌اند (ک، ۶۸/۱۱/۲۴). تفاوت بارزی که در این قانون با قانون کار ۱۳۳۷، به چشم می‌خورد، همانطور که حسین اعرابی نیز دیده است، در امتیازات بیشتری است که قانون جدید به کارگران می‌دهد. لحن قانون جدید نیز کارگرسندتر است. کارگر نه به دستور، بلکه به درخواست کارفرما برای او کار می‌کند. وسائل ایاب و ذهاب و مسایل احتمالی آن در تعریف کارگاه آمده است، طوری که اگر در رفت و آمد به کارگاه حادثه ناگواری برای کارگران رخ بدهد مشمول مقررات حادثه در حین کار می‌شود. شرایط اخراج کارگران در قانون جدید سخت‌تر شده است، مدت کار از ۴۸ ساعت به ۴۴ ساعت در هفته کاهش یافته است، مرخصی استحقاقی سالانه از ۱۲ روز به یک ماه تبدیل شده است، و مرخصی بارداری و زایمان را از ۱۰ هفته به ۹۰ روز رسانده‌اند.

حال اگر قانونگذاران جمهوری اسلامی امتیازات بیشتری را که در قانون مصوب ۱۳۶۹ به کارگران داده‌اند به حساب اسلامی بودن قانون خود بگذارند باید به یک سؤال پاسخ بدهند، اینکه تا چه اندازه شرایط اقتصادی و اجتماعی، بهداشتی، بیمه‌ای، و تربیتی حاکم بر جامعه تحقق آنهمه امتیاز را ممکن می‌ساخت؟ اگر روشن شود که شرایط مذکور موجود نبوده و هنوز هم موجود نیست، چه نتیجه‌ای می‌توان درباره خصلت اسلامی قانون گرفت. آیا اسلامی بودن آن در دادن قولهای بی‌اساس و خیالبافانه خلاصه نمی‌شود؟ واقعیت اینست که فشار در جهت کاهش امتیازات مذکور از همان روز تصویب قانون آغاز شد. در تاریخ ۷۲/۹/۶ روزنامه سلام خبر داد که سازمان بودجه و برنامه پیشنهاد تصویب ماده‌ای در چهارچوب قانون بودجه داده است که طبق آن مزد کارگران نه بر حسب ساعات، بلکه مقدار کار حساب می‌شود. در تاریخ ۷۸/۱۲/۱۹ قانونی وضع شد که کارگاههایی را که مجموع کارکنان آنها پنج نفر یا کمتر هستند از مقررات قانون کار معاف می‌کند. روزنامه *ایران* در تاریخ ۸۱/۱۰/۲۵ خبر داد که شورایی عالی کار پیشنهاد داده است که صاحبان کارگاههای ده نفره و کمتر از اجرای ۳۰ ماده از قانون کار معاف شوند. معافیتها اغلب شامل امتیازاتی است که قانون به کارگران داده است. در نظر علیرضا محجوب، دبیرکل خانه کارگر، فشار علیه قانون کار در سال ۱۳۸۲ چنان شدید بود که می‌توانست موجب «قیام علیه قانون کار» بشود (ت. بنیاد کار، ۸۲/۸/۲۸). مخالفان دخالت دولت در مناسبات بین کارفرمایان و کارگران هنوز در جهت حذف این عامل از این مناسبات کوشش می‌کنند.

دو مورد دیگر استفاده از شرط ضمن عقد در حوزه مسایل کار وجود دارد که شایسته تذکر است. یکی «لایحه معافیت از پرداخت سهم بیمه کارفرمایانی که حداکثر پنج نفر کارگر دارند» است. این لایحه به صورت یک ماده واحده ابتدا در تاریخ ۶۱/۱۱/۱۱ با حضور اعضای شورای نگهبان به تصویب مجلس رسید. به موجب آن، کارفرمایان کلیه کارگاههای تولیدی و صنعتی و فنی را که از خدمات دولتی استفاده می‌کنند و تعداد کارگرانشان ۵ نفر و کمتر است از پرداخت سهم کارفرما در حق بیمه کارگران معاف می‌کند. (شورا، ۶۱/۱۱/۱۱، ۱۶). جمله



بعدی ماده واحد تکلیف صاحبان کارگاههای بزرگتر را معین می‌کند، ولی با این عبارت که آنها «حق بیمه را خواهند پرداخت»، البته به شرطی که از خدمات دولتی استفاده نکنند. طبق تبصره ۱ ماده واحد معافیت کارفرمایان نوع اخیر تنها در صورتی ممکن می‌شود که از خدمات دولتی استفاده نکنند. دلیل شرعی دولت و مجلس برای ارائه و دفاع از لایحه شرط ضمن عقد، خدمات دولتی بود ولی تعدادی از نمایندگان در همان جلسه مجلس به مغایرت آن با شرع اشاره کردند. اشاره‌ها بیشتر معطوف به اجباری بودن شرط بود. جالب آنست که شورای نگهبان به شرط حذف تبصره مذکور با لایحه موافقت کرد. یک علت دیگر موافقت احتمالاً آن بود که ماده اصلی لایحه برای کارفرمایان بزرگتر وظیفه‌ای ایجاد نمی‌کرد. در اینموارد لایحه از صیغه «خواهند پرداخت» استفاده می‌کند، که متضمن الزام نیست (قوانین، ۱۳۶۱: ۱۹۴).

مورد دوم مربوط به بیمه بیکاری کارگران بود. لایحه بیمه بیکاری که در تاریخ ۷ و ۱۲ اسفند ۶۵ در شور دوم به تصویب مجلس رسید کارفرمایان را موظف به قبول تعهداتی در ارتباط با بیمه بیکاری کارگران می‌کرد. آنها می‌بایستی حق بیمه را به طور کامل می‌پرداختند و امکانات استخدامی خود را به مراکز خدمات اشتغال اطلاع می‌دادند. شورای نگهبان، همانطور که انتظار می‌رفت، لایحه را به علت تحمیل تعهدات و الزامات بر مؤسسات و شرکتهای غیردولتی مغایر موازین شرع خواند و خواهان مستثنی کردن آنها از موضوع مصوبه و یا منظور کردن بیمه به صورت شرط ضمن عقد بین طرفین قرارداد شد. اما اقدام مجلس برای جلب رضایت شورای نگهبان چندان مطابقتی با خواست آن شورا نداشت. اولاً کارگران را هم موظف به بیمه کرد، ولی بدون الزام آنها به پرداخت حق بیمه، و ثانیاً شرط ضمن عقد را هم وارد لایحه نمود، ولی نه به صورت قرار بین طرفین، بلکه به صورتی که می‌شناسیم: یا قبول شرط توسط کارفرما و یا محرومیت از خدمات دولتی. تذکر مخالفان، که این تغییرات مغایرت با شرع را رفع نمی‌کند، مؤثر نشد (مم، ۶۶/۳/۲۴: ۲۵). با این وجود شورای نگهبان دیگر مخالفتی نکرد و دخالت دولت در تنفیذ شرط ضمن عقد را پذیرفت. در نتیجه لایحه به صورت قانون درآمد (قوانین، ۱۳۶۶، ۲۲۱ و...).

### شرط ضمن عقد در قانون ازدواج و طلاق

در بخش دوم اشاره شد که شرع اسلامی به تبعیت از خصلت مردسالارانه خود تبعیضات زیادی نسبت به زنان از جمله در زمینه حقوق ازدواج، طلاق، نفقه و حضانت روا می‌دارد. پیش از انقلاب و تا سال ۱۳۴۶ مواضع شرع در این امور تقریباً به طور کامل در قانون مدنی تثبیت شده بود. در این سال با تصویب قانون «حمایت از خانواده» تعدیلاتی در این بخش از قانون مدنی به نفع زنان ایجاد شد. از جمله اینکه طلاق، مشروط به موافقت دادگاه شد، با این قانون، زن نیز می‌توانست با رجوع به دادگاه خواستار صدور حکم طلاق بشود، دادگاه می‌توانست به شرط موافقت طرفین یا تشخیص ناسازگاری بین آنها حکم طلاق صادر کند. علاوه بر موارد مذکور، در قانون مدنی چند حالت دیگر هم بود که زن می‌توانست تقاضای طلاق کند: حبس مرد به مدت پنج سال، ابتلای او به هرگونه اعتیاد مضر برای اساس زندگی خانوادگی، اختیار

همسر جدید بدون رضایت زوجه، ارتکاب جرمی که مغایر حیثیت خانواده و شئون طرف دیگر باشد. در قانون مدنی تقاضای طلاق از طرف زن، تنها در صورت امتناع مرد از دادن نفقه، سوء معاشرت به حد تحمل‌ناپذیر کردن زندگی مشترک، ابتلای مرد به امراض مسریه و صعب‌العلاج، و یا، پرداختن پول و مالی به شوهر ممکن بود. جالب آنکه حکومت «طاغوت» هم به خاطر پرهیز از مغایرت این امکانات با شرع متوسل به قاعده شرط ضمن عقد شده بود. امکان تقاضای طلاق در موارد مذکور «به صورت شرایط ضمن‌العقد در ورقة عقد ازدواج قید و در این موارد وکالت بلاعزل زن برای اجرای طلاق تصریح» می‌شد. امکان توسل به شرط ضمن عقد در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی پیش‌بینی شده بود به این شکل که طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند. در این حالت «زن وکیل در توکیل» مرد می‌شد و «پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه» می‌ساخت. این قانون، تعدد زوجات را هم مشروط به اجازه دادگاه می‌کرد. دادگاه هم موظف بود اجازه را تنها پس از تحقیق از زوجة فعلی، احراز توانائی مالی مرد و قدرت او برای اجرای عدالت صادر کند (حمیدی، حجتی اشرفی). در آنزمان روحانیت با قانون حمایت خانواده به شدت مخالفت کرد و علیه آن فتاوی متعدد صادر نمود. نمونه‌ای از آن در توضیح‌المسائل خمینی در ذیل مسئله ۲۸۳۶ آمده است:

قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام اسلام و بر هم زدن قانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیرقانونی و شرعی گذشته است بر خلاف احکام اسلام [است]، و امرکننده و رأی‌دهنده از نظر شرع و قانون مجرم هستند، و زنهایی که به امر محکمه طلاق داده می‌شوند طلاق آنها باطل و زنها شوهردار هستند، که اگر شوهر کنند زناکارند، و کسی که دانسته آنها را بگیرد زناکار است، و مستحق حد شرعی، و اولادهای آنها اولاد غیرشرعی، و ارث نمی‌برند، و سایر احکام اولاد زنا بر آنها جاری است، چه محکمه مستقیماً طلاق بدهد یا امر دهد طلاق دهند و شوهر را الزام کنند به طلاق.

با چنین فتوایی شکی نبود که یکی از نخستین اقدامات قانونگذارانه رژیم جدید ابطال آن قانون باشد. در روز ۷ اسفند ۵۷ روزنامه کیهان خبر داد که دفتر امام در پاسخ نامه‌ای از یک کارمند بازنشسته وزارت دادگستری دستور توقف اجرای قانون حمایت از خانواده را داده است. در اواسط مرداد سال بعد احمد صدرحاج‌سید جواد، وزیر کشور، در گزارش ملاقات خود با خمینی این خبر را تکرار کرد و اضافه نمود که دادگاهها از آن پس در مسائل مربوط به اختلافات خانوادگی، طلاق و غیره بر اساس شرع قضاوت می‌کنند (ک، ۵۸/۵/۱۸). دو ماه پس از این مصاحبه شورای انقلاب با تصویب یک طرح قانونی درباره «دادگاههای مدنی خاص» اعلام کرد که امر در «موارد طلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر گردیده» است (قوانین، ۱۳۵۸، ۱۸۰).

گرچه مقررات قانون حمایت خانواده با احکام شرع مغایرت داشت، ولی انطباق آن با تصورات و منافع زنان، حتی زنانی که در آنزمان خمینی را می‌پرستیدند بیشتر و مهمتر بود.

زنان که در اثر شرکت در انقلاب به موقعیت اجتماعی و وزن سیاسی خود آشنائی مختصری پیدا کرده و اعتماد به نفسی یافته بودند دیگر نمی‌توانستند این تصمیمات را بپذیرند. پس خواهان بازگرفتن آن امتیازات شدند. فشار آنها به تدریج آنچنان قوت گرفت که خمینی ناچار به عقب‌نشینی شد. او به خواست زنانی که در روز هفتم آبان ۵۸ برای شکایت از سلب حق طلاق از زنان به خانه او در قم رفته بودند تمکین کرد و حق طلاق بر مبنای شرط ضمن عقد را به زنان باز پس داد. عین عباراتی که او به زبان ویژه خود بیان کرد چنین بود:

در ضمن عقد و نکاح اگر [زنان] شرط کنند که وکیل باشند در طلاق به صورت مطلق، یعنی هر موقع که دلشان خواست طلاق بگیرند و به صورت مشروط، یعنی اگر مرد بد رفتاری کرد یا مثلاً زن دیگری گرفت، زن وکیل باشد که خود را طلاق دهد دیگر هیچ اشکالی برای خانمها پیش نمی‌آید و می‌توانند خود را طلاق بدهند (ک، ۵۸/۸/۸).

ولی از آنجا که این فتوا عطف به ماسبق نمی‌شد رضایت کامل زنان را تأمین نکرد و آنها از مبارزه دست برداشتند. خمینی چند روز بعد در حضور خانواده شه‌دای ۱۵ خرداد گفت زنهایی که چنین شرطی را ضمن عقد نکرده‌اند هم می‌توانند با رجوع به فقیه طلاق بگیرند. او اضافه کرد که فقها دارای این اختیار هستند (ک، ۵۸/۸/۱۲). اما این توضیح هم زنان را راضی نکرد. آنان به فشار خود آنقدر ادامه دادند تا سرانجام حکومت اسلامی مجبور به بازگشت، گرچه غیررسمی، به قانون حمایت خانواده شد. به گفته آیت‌الله موسوی بجنوردی، عضو شورایی عالی قضائی، وزارت دادگستری در سال ۱۳۶۱ قبول کرد که قانون مدنی به زنان ظلم می‌کند و باید بازنگری بشود. بازنگری ابتدا به صورت پذیرش ۱۲ شرط ضمن عقد ازدواج، انجام گرفت. محضرداران موظف شدند این شروط را برای داوطلبان ازدواج توضیح بدهند و امکان گنجاندن همه یا بخشی از آنها در قبالة نکاح را به آنها گوشزد بکنند. این دوازده شرط همه در قانون حمایت خانواده آمده بود. به اضافه یک شرط دیگر مبنی بر اینکه اگر زوجه خواهان طلاق نباشد و «طبق تشخیص دادگاه تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار» وی نباشد زوج موظف است تا نصف دارائی موجود خود را که در ایام زناشوئی با او به دست آورده، یا معادل آنرا، طبق نظر دادگاه بلا عوض به زوجه منتقل نماید<sup>۷</sup>. در این قانون، اشکال این بود که نه شوهران موظف به قبول آن شرایط بودند و نه محضرداران مجبور بودند حتماً آنرا در سند ازدواج بگنجانند. قضات نیز مختار بودند که رأی خود را نه برین اساس، بلکه بر احکام شرع استوار بسازند. این واقعیت بارها در روزنامه‌های اسلامی هم منعکس شد. مثل مصاحبه سرپرست دادگاه مدنی خاص، حجت‌الاسلام شریفی، با روزنامه رسالت در ۷۱/۹/۲۸. او گفت در برخی موارد دادگاهها شرایط ضمن عقد مندرج در سند ازدواج را رعایت نمی‌کنند، زیرا مقررات مربوط به صلاحیت آنها این امکان را نمی‌دهد. در مصاحبه‌ای دیگر، با مشاور خانواده، حسین فردوس، صحبت از بد رفتاری مردها با زنان در هنگام طلاق می‌شود، آنچنان که زنان از اجرای همه آن شروط چشم می‌پوشند (مجله/اطلاعات هفتگی، ۷۱/۵/۱۶).

این کاستیها و پافشاری زنان در اصلاح آن سرانجام حاکمان را وادار به اتخاذ تدابیری در جهت رفع نواقص قانون کرد. افزایش مستمر آمار طلاق هم فشار مضاعفی بود بر مسئولان

حکومت در جهت اصلاح آن. حسین هراتی، نماینده مجلس، می‌گفت در سال ۱۳۶۴ آمار طلاق به بیش از دو برابر پیش از انقلاب رسیده بود. مردان هنوز می‌توانستند هرگاه که بخواهند، بدون مراجعه به دادگاه همسران خود را طلاق بدهند. تنها ۱۵٪ احکام طلاق توسط دادگاههای مدنی خاص صادر می‌شد (شورا، ۷۰/۸/۲۸). به قول گوهرالشریعه دستغیب نماینده مجلس، بعضی از دادگاهها حتی اجازه حرف زدن به زنها نمی‌دادند (همانجا، ۲۶). علاوه بر نامبرندگان، برخی دیگر از نمایندگان نیز در مذاکرات مجلس درباره «طرح قانونی اصلاح قانون طلاق» از اینگونه دلایل برای دفاع از آن استفاده می‌کردند. آنها طلاق را «ابغض‌الاشیاء» و بدترین مکروهات می‌شمردند و خواهان قانونی کردن شروط ضمن عقد، همانطور که در طرح آمده بود، می‌شدند. این نمایندگان برای اثبات شرعی بودن خواست خود استناد به تصدیق طرح از جانب حجج اسلام عمیدی زنجانی، بیات، سلیمی و حقی می‌کردند (شورا، ۶۸/۸/۲۸، ۲۲ و... و ۷۰/۷/۳، ۲۳ و...). از طرف دیگر ارائه این طرح به مجلس و بحثهای مربوط به آن متشرعان سختگیر را هم به میدان آورد تا مخالفت خود را با هر تغییری در حکم شرعی طلاق ابراز کنند. مقاومت آنها نقش اساسی در تأخیر تصویب و اجرای این قانون داشت، چرا که اولاً تدوین و ارائه طرح به مجلس تازه ده سال پس از تأسیس جمهوری اسلامی انجام شد، و ثانیاً بین تصویب آن در شور اول و دوم نزدیک به ۲۲ ماه فاصله افتاد. تصویب طرح در مجلس مخالفت شورای نگهبان را هم در پی داشت. شورا در طرح مصوب، ماده‌ای مغایر با شرع کشف کرد: «چنانچه مرد به ناحق و به دور از انصاف مصمم به طلاق شود به حکم دادگاه اجرت‌المثل کارهائی که شرعاً به عهده وی [زن] نبوده و در سالیان زندگی مشترک انجام داده است از طرف زوج به زوجه پرداخت می‌گردد.» شورا خواهان حذف این ماده بود. ولی مجلس نپذیرفت و مصوبه خود را برای اتخاذ تصمیم به مجمع تشخیص مصلحت نظام فرستاد.

واگذاری تصمیم به مجمع تشخیص به معنی آن بود که مسئله از طریق شرع حل‌شدنی نیست و مصلحت نظام باید مشکل را بگشاید. روز ۷۱/۹/۱۶ روزنامه‌ها خبر دادند که مجمع «قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق» را در روز ۷۱/۸/۲۸ تصویب کرده بود. مصوبه مجمع که شامل یک ماده واحده و شش تبصره است مانند قانون حمایت خانواده دوران «طاعت»، اجازه صدور حکم طلاق را منحصر به دادگاه، آنهاهم پس از احراز عدم امکان سازش بین زن و شوهر می‌کند. تبصره ۲ مقرر می‌دارد که دادگاه بایستی در حکم خود کلیه شروط ضمن عقد و مطالب مندرج در سند ازدواج را مرعی بدارد و در مورد صلاحیت سرپرستی فرزندان تعیین تکلیف بنماید. تبصره ۶ دادگاه را موظف می‌کند که «پس از طلاق در صورت خواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهائی که شرعاً به عهده وی نبوده است» بدو از طریق مصالحه نسبت به تأمین آن خواست اقدام نماید و در صورت عدم امکان مصالحه «چنانچه ضمن عقد یا عقد خارج لازم در خصوص امور مالی شرطی شده باشد طبق آن عمل» کند. دادگاه موظف است «در غیر اینصورت هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و نیز طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد» مبلغی را برای زوجه تعیین نماید. مقدار آن مبلغ بستگی دارد به اینکه زن آن کارها را به قصد تبرع (بدون توقع پاداش) انجام

داده باشد یا نه. در صورت عدم قصد تبرع اجرت‌المثل زحمات خود را می‌گیرد وگرنه مبلغی بابت بخشش دریافت می‌کند (شور، ۷۱/۹/۱۶). قانون امتیازات دیگری هم به زنان می‌دهد که هیچیک را شرع پیش‌بینی نکرده است، حضور یک مشاور زن در دادگاه یکی از آنهاست. تصویب این قانون به عبارتی صدور حکم براءت برای قانون "خلاف شرع" حمایت خانواده دوران «طاغوت» بود. بدین ترتیب قانون ۱۳۷۱ زنان و مردانی را که طبق قانون ۱۳۴۶ طلاق گرفته، دوباره ازدواج کرده و بنا بر فتوای خمینی، در آنزمان، زانی و زانیه محسوب می‌شدند، از این اتهام مبرا می‌کرد. با اینکه قانون جدید در مقایسه با مقررات قانون مدنی موجب بهبود مختصری در وضعیت حقوقی زنان می‌شد، ولی باز هم، تبعیضات کلی بین حقوق زن و مرد را از بین نمی‌برد. تأثیرات مفید این اصلاحات آنچنان کم بود که روزنامه‌ای مثل *رسالت*، سخنگوی علنی «محافظه‌کاران» رژیم، هم گاه ناراضی‌تیهایی را منعکس می‌کرد. از جمله مقاله‌ای از خانم آغابگم نیک‌منش که می‌گفت «... مرحمت فرموده ما را مس کنید» (۷۲/۴/۱۴)، یا مصاحبه‌ای با قاضی دادگاههای مدنی خاص، عبدالعلی ناصح، که نتیجه اصلاح قانون طلاق را منفی و مشکل‌آفرین خواند (۱۶ و ۷۲/۵/۳۰). اصلاحات بعدی نیز تغییر چندانی در این وضع ایجاد نکرد. آخرین تغییرات در سال ۱۳۸۱ به صورت اصلاح برخی از مواد قانون مدنی بود که مواردی از عسر و حرج زنان را که به آنان امکان تقاضای طلاق از دادگاه می‌دهد مشخص می‌سازد. حاصل همه این اقدامات اینست که هنوز، مرد هرگاه که بخواهد می‌تواند با پرداخت حقوق مالی زن (مهریه، نفقه، اجرت‌المثل) همسر خود را طلاق بدهد، ولی زن مجبور است برای کسب اجازه طلاق از دادگاه، مصادیق عسر و حرج خود را ثابت کند (ای. ۸۱/۶/۲۴).<sup>۸</sup>

#### معانی شرط ضمن عقد در حکومت اسلامی

آنچه در توسل به قاعده شرط ضمن عقد مغایر با شرع محسوب می‌شد در درجه اول دخالت دادن دولت، به مثابه یک فرد ثالث، در قرارداد کار یا عقد ازدواج بود. از نظر شرع این قراردادهای و عقود در حوزه حقوق خصوصی است و دخالت دولت در آنها پذیرفته نیست. نگهبانان شرع حتی در شرایط جدید، یعنی آنگاه که قرار است شرع اساس حکومت باشد وفاداری خود را به این سنت و به ماهیت خصوصی بودن شرع حفظ می‌کنند و علم مخالفت با هرگونه دخالت دولت در آنها بر می‌افرازند. برای آنها پذیرش این که شرع بایستی مبنای حقوقی دولتی را تشکیل بدهد که در عین حال دعوی نمایندگی مردم، یعنی طرفین قراردادهای و عقود را دارد مشکل است. آنها نمی‌توانند قبول کنند که مردم، یا عاملان و عاقدان قراردادهای و عقود می‌توانند به دخالت دولت در روابط دو جانبه خود رأی مثبت بدهند. دولت به معنایی که آنها در سنت خود می‌شناسند یا غاصب است، بنابراین هیچ اجازه‌ای برای دخالت در حوزه حقوق خصوصی «الناس» ندارد، یا امام و نماینده او، ولی فقیه است، که خلیفه خداست. تنها اوست که به عنوان یک عنصر ثالث حق دخالت از جمله در قراردادهای و عقود را دارد. شورای نگهبان با این برداشت، هر جا که با مصوبه‌ای ناظر بر دخالت دولت در قراردادهای و عقود روبرو می‌شد آنرا به دلیل مغایرت با شرع رد می‌کرد، و اگر گاهی چشم از مغایرت می‌پوشاند و رأی موافق به

مصوبه‌ای از این نوع می‌داد، یا در اثر فشارهای خارجی و ملاحظات سیاسی بود، یا در نتیجه تردیدهای خود در آنچه شرع اقتضاء می‌کند. مقابل شورا، دولت و مجلس بودند که هرگاه اصرار در تصویب طرح یا لایحه‌ای می‌داشتند و با مخالفت شورای نگهبان مواجه می‌شدند، ملاحظه شرع را کنار می‌گذاشتند و راه دیگری برای پیشبرد مقصود خود می‌جستند، یا متوسل به مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌شدند که چون مشاور نایب امام و نماینده حکومت به تفکیک از دولت است، و با موافقت ولی فقیه رأی می‌دهد، مخالفت شورای نگهبان را بی‌اثر می‌کند. گاهی هم کافی بود که رنگی شرعی بر صورت مصوبه‌ای غیرشرعی بزنند تا بتوانند تصمیم خود را توجیه کنند.

مورد دیگر از استناد غیرشرعی مصوبات مجلس به قاعده شرط ضمن عقد در آنجا رخ می‌داد که شروط ضمنی تصویب شده با مقررات سنتی عقود مورد نظر مغایرت داشت. مثال بارز شروط ضمن عقد تصویب شده در مسئله طلاق است که با حق انحصاری و شرعی مردان در امر طلاق مغایرت دارد. ولی دیدیم که در این مورد هم، مانند مورد قاعده ضرورت، تصمیم نهائی را نه بر اساس ملاحظات شرعی، بلکه برای مصلحت نظام گرفتند.

## احکام حکومتی در برائت از شرع

### «کتاب تعزیرات»

مجازات اسلامی طبق قانون بر چهار نوع است: قصاص، دیه، حد و تعزیرات. جمهوری اسلامی در هر کدام از این موارد با انواع مشکلات فقهی و عملی مواجه بوده است و این مشکلات حکومت را به مسامحه در اجرای احکام شرع وادار کرده است. از آنجا که بررسی همه این مشکلات و انحرافات در حوصله این کتاب نمی‌گنجد آن را محدود به بخش تعزیرات می‌کنیم. انتخاب این بخش از دو نظر موجه است. یکی اینکه جمهوری اسلامی با قانونگذاری در «کتاب تعزیرات» وارد حوزه‌ای می‌شود که سابقاً کمتر مورد توجه فقها بوده است، و دوم، اینکه موضوع آن به حقوق عمومی، و به خصوص سیاسی، مربوط می‌شود. کم توجهی به این موضوع در سنت فقه، و اجباری که تصدی امر حکومت برای جبران این کاستی ایجاد کرده موجب مشکلاتی شده که حل آنها بدون انحراف از شرع غیرممکن بوده است.

گفتیم که سنت فقه شیعی به تعزیرات توجه چندانی نکرده است. مثلاً در *تحریرالوسیله* جای تعزیرات به کلی خالی است. در حالیکه مسائل مربوط به سه نوع دیگر مجازاتهای اسلامی صفحاتی چند را به خود اختصاص داده است. یک شاهد قدیمی‌تر کتاب چهار جلدی *شرایع الاسلام* نوشته محقق حلی است، که باب تعزیرات را در سه صفحه برگزار می‌کند، آنهم تنها در تعزیر «وطی با بهایم و مرده‌ها» (۴، ۱۹۰۰)، ولی ۹۴ صفحه را به مسائل قصاص و دیه و حد اختصاص داده است.

صرفنظر از این واقعیت که خود نشانی واضح از کاستیهای فقه در پاسخ دادن به نیازهای حقوقی حکومت است، کوشش در جبران این کمبود هم مواجه با مشکلاتی شده است که به نوبه خود انحراف بیشتری از شرع را الزام‌آور کرده است. اشکال اول با تعیین کمیت مجازات توسط دولت ظهور کرد. در حالیکه شرع تعیین حد تعزیر را به عهده حاکم شرع می‌گذارد<sup>۱</sup> دولت و مجلس در همه مصوبات مربوط به این موضوع میزان تعزیر را خود تعیین می‌کردند. در نتیجه مصوبات آنها با مخالفت شورای نگهبان مواجه می‌شد. انگیزه دولت و مجلس در تعیین حد تعزیر حل اختلاف زیاد بین مجازاتهایی بود که قاضیان برای جرایم مساوی یا همانند تعیین می‌کردند و با این عمل موجب اعتراضات پی در پی می‌شدند. اما شورای نگهبان توجهی به این

مشکل نداشت و نگرهبانی از شرع را واجبتر می‌شمرد. اشکال شرعی دوم این بود که مجلس در تعیین میزان مجازات شلاق از حدود شرع خارج می‌شد. در حالی که طبق موازین شرع تعداد ضربات از ضربات منظور در مجازات حد، یعنی ۷۵ ضربه، نباید تجاوز کند.<sup>۲</sup> مشکل دیگر عدم توجه مجلس به جنبه تأدیبی تعزیرات بود. در حالیکه شرع به قاضی اجازه تعیین حد مجازات به نسبت اثر تأدیبی آنرا می‌دهد<sup>۳</sup>، مجلس با تعیین میزان مجازات، از اعطای این اختیار به قاضی امتناع می‌ورزید. مشکل شرعی دیگری هم که موجب مخالفت شورای نگهبان می‌شد تعیین حبس و جریمه نقدی برای جرایم مربوط به مبحث تعزیرات بود، در صورتی که مجازات شرعی در این مورد محدود به شلاق و سوط (تازیانه) است. حل مشکلات دوم تا چهارم نیازی به سعی زیاد نداشت اما حل مشکل اول به درازا کشید و سرانجام تنها با براءت از شرع ممکن شد. کشمکش بین مجلس و شورای نگهبان با تصویب بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی در کمیسیون امور قضائی مجلس در تاریخ ۲۵/۲/۶۲ شروع شد. پیش ازین شورای نگهبان در ارتباط با لایحه حدود و قصاص و مقررات آن در تاریخ ۳۰/۵/۶۱ غیرشرعی بودن تعیین میزان تعزیر در قانون و مخالفت خود را با آن اعلام کرده و با این عمل کشمکشی را آغاز کرده بود که در آن نه تنها مجلس، بلکه رئیس قوه قضائیه هم شرکت داشت (مهرپور، ۱۳۷۴، ۱۰۶ و...). در تاریخ ۲۶/۵/۶۲ مجلس لایحه مورد نظر را بدون حل مسئله با شورای نگهبان و با استناد به این که آن شورا نظر خود را در مهلت مقرر اظهار نکرده است تصویب کرد و برای اجرا به دولت ابلاغ نمود.<sup>۴</sup> نظر شورای نگهبان که تازه در ۲۱/۱۰/۶۲ به مجلس اعلام شد شامل ۴۲ مورد خلاف بود که هر کدام نمایانگر تعدادی اشکال شرعی به ماده‌ها و تبصره‌ها و بندهای مصوبه می‌شد. ماده‌ای از مجموع ۱۵۹ ماده لایحه مصوبه نبود که در چند مورد محکوم به مغایرت با شرع نشده باشد.

اما ایراد اصلی شورای نگهبان این بود که «چون در تعزیرات نظر حاکم [شرع] در تعیین نوع و مقدار تعزیرات و عفو از مجرم شرعاً معتبر است و تعیین مقدار خاص در بعضی موارد موجب تعطیل تعزیر مناسب و لازم و در بعضی موارد موجب ظلم بر مجرم می‌گردد، لذا اینگونه تعیین کردنها نیز مغایر با موازین شرعی است و باید لایحه از این جهت هم اصلاح شود و با این اصلاح قسمتی از ایراداتی که در بندهای قبل به آن اشاره شده است مرتفع می‌شود» (مهرپور، ۱۳۷۱، ۱، ۴۰۵ و...).

به رغم همه این ایرادات «کتاب تعزیرات» در قانون مجازات اسلامی با وجود مغایرت‌های فراوان با شرع به مدت پنج سال به طور آزمایشی به اجرا در آمد. نتیجه آزمایش هرچه بود، مهلت را تمدید نکردند.<sup>۵</sup> به جای آن تغییراتی در «کتاب تعزیرات» آغاز شد که تازه در ۶/۳/۷۵ با تأیید شورای نگهبان اعتبار قانونی یافت. نگاهی به نتیجه نهائی کشمکش نشان می‌دهد که تنها موردی که از ایرادات چهارگانه شورای نگهبان رعایت شد قبول حد مجازات شلاق در سطح ۷۴ ضربه است. آن هم با یک استثناء در مجازات «روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تقبیل یا مضاجعه» (بوسیدن و همخوابگی) زن و مردی که «بین آنها علقه زوجیت نباشد». مجازات این عمل ۹۹ ضربه شلاق است. علاوه بر این میزان مجازات‌ها در همه



موارد بین دو حداقل و حداکثر تعیین شده است، نوع مجازات در غالب موارد حبس است، البته جریمه نقدی نیز از قلم نیفتاده است.<sup>۶</sup>

در فاصله بین مرداد ۶۲ و تیر ۷۵ هرگاه لایحه‌ای که متضمن تعزیرات بود به تصویب مجلس می‌رسید با همین اعتراضات از طرف شورای نگهبان برخورد می‌کرد. می‌توان «لایحه تشدید مجازات مرتکبین ارتشا و اختلاس و کلاهبرداری»، مصوب ۶۴/۶/۲۷ در مجلس را شاهد آورد. لایحه برای کسانی که مرتکب جرایمی مانند کلاهبرداری و تقلب اقتصادی می‌شوند مجازات «حبس از یک تا هفت سال و پرداخت جزای نقدی» را در نظر گرفته بود. شورای نگهبان این تصمیم را مغایر موازین شرعی دید و رد کرد به این دلیل که «امر تعیین تعزیر نوعاً و مقداراً با حاکم است و باید به مآدون‌الحد باشد». این ایراد به چند ماده دیگر از این لایحه نیز وارد بود و در نظریه شورای نگهبان مذکور شد (مدنی، ۴، ۳۹۴ و...). نمونه دیگر ارتباط با بخش حدود و قصاص قانون مجازات اسلامی دارد. در آنجا نیز شورای نگهبان با مشخص کردن میزان مجازاتهای تعزیری در لایحه به علت «تعیین مقدار تعزیر» مخالفت کرد. در نتیجه مجلس ناچار شد به جای تعیین مقدار مجازات به ذکر اینکه مجرم تعزیر می‌شود اکتفا کند (مدنی، ۴، ۲۵۵).

### تعزیرات حکومتی

عنوان «تعزیرات حکومتی» حیلۀ دیگری بود برای دفع موانع شرعی قانونگذاری که طرح آن در ارتباط با طرح «تشدید مجازات محتکران و گرانفروشان» صورت گرفت. ما درباره این لایحه تا آنجا که مربوط به توسل به قاعده ضرورت می‌شد در فصل دوم این بخش توضیحاتی دادیم. قصد بنیان این طرح، همانطور که از عنوان آن مستفاد می‌شود، تعیین و اجرای مجازاتهای هر چه سختتر برای محتکران و گرانفروشان در شرایط سخت اقتصادی آن زمان بود. یکی از لوازم اینکار تعیین حد مجازات در قانون بود، به نحوی که هم متخلفان را پیشاپیش تهدید کند و هم در صورت ارتکاب جرم ایشان را واقعاً کیفر بدهد. طرح برای تأمین این دو هدف مجازات شلاق تا ۷۵ ضربه و جریمه نقدی تا ده برابر قیمت کالا را در نظر گرفته بود. در مذاکره درباره این لایحه معلوم شد که کمیسیون قضائی مجلس مخالفت شورای نگهبان را پیش‌بینی کرده و برای پیشگیری از آن در نامه‌ای با دو سؤال، از خمینی طلب مساعدت کرده بود. سؤال اول این بود: آیا

حبس، نفی بلد، تعطیل محل کسب، منع از ادامه خدمت در ادارات دولتی، جریمه مالی و به طور کلی هر تنبیهی که به نظر برسد موجب تنبه و خودداری از ارتکاب جرائم می‌گردد جایز است به عنوان تعزیر تعیین شود، یا تعزیرات به مجازاتهای منصوص باید اکتفا کرد؟ پاسخ این سؤال هم ظاهراً جانب شرع را حفظ می‌کرد و هم راه را برای براءت از آن با پاسخ به سؤال اساسی‌تر و عامتر دوم باز می‌کرد:

در تعزیرات شرعیه احتیاط این است که به مجازاتهای منصوص اکتفا شود، مگر آنکه جنبه عمومی داشته باشد. مثل احتکار و گرانفروشی که با مقررات حکومتی داخل در مسئله دوم می‌باشد.

سؤال دوم این بود:

برای اداره امور کشور قوانینی در مجلس تصویب می‌شود، مانند قاچاق گمرکات، تخلفات رانندگی، قوانین شهرداری و به طور کلی احکام سلطانیه. و برای اینکه مردم به این قوانین عمل بکنند برای متخلفین مجازاتهایی در قانون تعیین می‌کنند. آیا مجازاتها از باب تعزیر شرعی است؟ و احکام شرعی تعزیرات از نظر کم و کیف بر اینها باز است یا قسم دیگر است و از تعزیرات جدا هستند. و اگر موجب خلاف نباشد باید به آنها عمل کرد؟ پاسخ خمینی کوتاه بود و کاملاً مطابق میل سؤال کننده: «در احکام سلطانیه که خارج است از تعزیرات شرعیه در حکم اولی است»<sup>۷</sup>.

همانطور که می‌بینیم خمینی در اینجا برای حل مسئله شرع و قانون، تعزیرات را به دو نوع تقسیم کرد. یکی تعزیراتی که نه موضوع طرح بود و نه مانند لایحه احتکار و گرانفروشی جنبه عمومی داشت. در این مورد نامشخص وفاداری به شرع و حفظ جانب آن ممکن بود. ولی در آنجا که مسئله جنبه عمومی پیدا می‌کرد، یعنی به مسایل حکومتی مربوط می‌شد و یا به قانونگذاری برای خلافها و جرایمی که شامل احکام سنتی شرع نیست، دیگر جایی برای تعزیرات منصوص باقی نمی‌ماند. در اینجا دیگر پای حکومت در میان بود و مقتضیات آن. آنچه لازم بود «تعزیرات حکومتی» و یا به عبارت دیگر احکام سلطانیه بود. ولی از آنجا که توسل به این تمهید بی‌نیاز از یک توجیه شرعی مقبول نبود احکام سلطانیه به مقام «حکم اولی» ارتقاء می‌یافت.

سؤال و پاسخ هر دو به صورتی بیان شده بود که نه تنها مسئله مجازات گرانفروشان و محتکران، بلکه قانونگذاری در زمینه بقیه مسایل «سلطانیه» را هم حل می‌کرد. ولی شورای نگهبان هنوز دست از مخالفت بر نمی‌داشت. در طرح مجلس هنوز مواردی تعزیراتی وجود داشت که مغایرتش با موازین شرعی مشوق استقامت شورا می‌شد. اینکه چرا در تعیین مجازات ملاحظه مراتب «موعظه» و «توبیخ» و «تهدید» را نکرده و بیواسطه حکم به شلاق و حبس داده بودند یکی از این موارد بود (مدنی، ۶، ۳۷۹ و...). مجموعه اصلاحاتی که مجلس در اثر مخالفت‌های شورای نگهبان در طرح تشدید مجازات به عمل آورد شدت مجازاتها را چنان کاهش داد که دیگر هیچ محتکر و گرانفروشی را از آن باکی نمی‌توانست باشد. در نتیجه دولت ترجیح داد حل مسئله را از مجمع تشخیص مصلحت بطلبد. پاسخ مثبت بود. مجمع در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۳ «قانون تعزیرات حکومتی» را تصویب کرد، آنچنان که آرزوی همه طالبان مجازاتهای سخت برای گرانفروشان و محتکران را بر می‌آورد. مجازاتهای منظور شده در این قانون همه از نظر میزان مشخص و از نوعی است که در سؤال کمیسیون قضائی مجلس از خمینی برشمرده شده بود. البته در آن از شلاق خبری نیست (قوانین، ۱۳۶۷، ۸۱۰ و...).

با پاسخهای خمینی به سئوالات دوگانه مجلس و با تصویب قانون تعزیرات حکومتی در مجمع تشخیص، مفهوم جدیدی وارد نظام قانونگذاری جمهوری اسلامی شد که گرچه هنوز عنوان تعزیرات را به دوش می‌کشد، ولی صفت حکومتی آن دلیل ماهیت غیرشرعی آنست. تعزیرات حکومتی با حضور خود در قاموس قانونگذاری نظام بر تعزیرات شرعی مهر باطل می‌زند

و آنرا به صفحات کتابهای فقهی باز می‌گرداند. از این پس یک بخش از قوانینی که مجازاتی، خارج از حیطه قصاص، حدود و دیه، را برای جرمی در نظر می‌گیرد زیر عنوان تعزیرات حکومتی ظاهر می‌شود. از آن جمله است «قانون تعزیرات حکومتی امور بهداشتی و درمانی» که در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۳ به تصویب مجمع تشخیص مصلحت رسید (قوانین، ۱۳۶۷: ۸۲۴ و...). همین مجمع در تاریخ ۶۹/۹/۳۷ تصمیم گرفت رسیدگی به کلیه امور قضائی تعزیرات حکومتی که تا آن زمان در قوه مجریه مستقر بود به قوه قضائیه انتقال بیابد (قوانین، ۱۳۶۹: ۶۷۷)۸.

## حکم حکومتی

از بررسی نظریات شورای نگهبان درباره طرحها و لوایحی که موضوع گزارش این فصل بوده است می‌توان نتیجه گرفت که آنچه در اصل مخالفت شورا، از موضع شرع، را بر می‌انگیخت دخالت دولت در مناسبات اجتماعی مردم بود، چه آنجا که دخالت در امر مالکیت ارضی، ملکی و روابط کارفرما و کارگر و زن و شوهر صورت می‌گرفت و چه در مورد مسائل کیفری، که از نظر شرع مصطلح باز هم موضوع حقوق خصوصی است. دایره مخالفت‌های شورای نگهبان با اینگونه دخالتها وسیعتر و متنوعتر از نمونه‌هایی است که تا به حال در این فصل مورد اشاره قرار گرفته است. از اینرو لازم می‌آید پیش از گذار به بررسی چگونگی حل این مسئله به چند نمونه دیگر نیز نظری، گرچه کوتاه، بیندازیم:۹

در تاریخ ۶۰/۷/۲۷ شورای نگهبان تفسیر مجلس از «لایحه قانونی ادامه عملیات شهرک تعاونی دانشگاه» را که در تاریخ ۵۸/۱۲/۲۵ به تصویب شورای انقلاب رسیده بود مغایر با شرع خواند و رد کرد، به این دلیل که آن تفسیر موجب سلب «حقوق اشخاص حقوقی یا حقیقی»، یعنی کسانی که ساختمان شهرک را به عهده داشتند، بدون جلب رضایت آنها می‌شد. موضوع لایحه، اجازه به وزارت مسکن و شهرسازی به ادامه عملیات ساختمانی بود. لایحه به وزارتخانه مزبور اجازه می‌داد عملیات انجام شده تا آنزمان را پس از ارزیابی «تصاحب» کند. و بنا بر تفسیر مجلس، منظور قانون از تصاحب، تملک بود (مدنی، ۴، ۲۰۶، و، قوانین، ۱۳۵۸، ۶۱۱).

در ۶۰/۱۲/۴ مجلس تصمیم گرفت تعهدی را که فارغ‌التحصیلان و دانشجویان بورس گرفته برای کار در دانشگاه داده بودند، تبدیل به خدمت در وزارتخانه‌ها، مؤسسات و ارگانهای دیگر دولتی بکند، چون استخدامشان در دانشگاه امکانپذیر نبود. شورای نگهبان این تصمیم را مغایر با شرع خواند، به این دلیل که تصمیم‌گیرنده به لزوم توافق اشخاص مورد نظر با انتقال توجه نکرده بود و این غفلت موجب لطمه به حقوق شخصی آنان می‌شد (مدنی، ۴، ۲۲۴ و...).

«لایحه قانونی معادن» که در تاریخ ۶۲/۲/۲۶ به تصویب مجلس رسید معادن را دولتی می‌کرد و بهره‌برداری از معادن را، حتی اگر واقع در املاک شخصی یا موقوفاتی بود منوط به اجازه از دولت می‌ساخت. نظر شورای نگهبان این بود که شمول این مصوبه بر معادن واقع در املاک شخصی و موقوفی و معادنی که برای تأمین حوائج شخصی متعارف مورد استفاده قرار می‌گیرد مغایر شرع است. حل مسئله نهایتاً به دخالت خمینی کشید که در فتوائی استفاده از معادن واقع در زمین شخصی را محدود به مقدار عرف کرد و معادنی چون نفت و گاز را، حتی

اگر در ملک اشخاص باشد، از تبعیت ملکیت شخصی خارج ساخت «دولت اسلامی می‌تواند آنها را استخراج کند. ولی باید قیمت املاک اشخاص و یا اجاره زمین تصرف شده» را بپردازد (همانجا، ۲۳۹ و...).

شورای نگهبان «طرح قانونی توزیع عادلانه آب» را که در ۶۱/۳/۱۷ به تصویب مجلس رسیده بود به این دلیل مغایر شرع خواند که مالک چاه را موظف به فروش مازاد مصرف خود می‌نمود. به نظر شورا این تکلیف تنها در صورت وجود ضرورت و برای مدت محدود قابل اعمال بود. شورا علاوه بر این ارجاع داوری به دستگاههای اجرایی، در صورت اختلاف بین دولت و مالک آب، را مغایر شرع می‌دانست و این کار را منحصر به دادگاههای صالح می‌نمود (همانجا، ۲۴۵ و...).

در ۶۱/۱۰/۲۰ مجلس لایحه مصادره اموال فراریان به خارج از کشور را به اتهام ضدانقلابی بودن تصویب کرد. به نظر شورای نگهبان این تصمیم مغایر با شرع بود، چرا که «متواری بودن از کشور و اقامت در خارج شرعاً موضوع احکامی که در لایحه ذکر شد نمی‌باشد» (همانجا، ۳۲۲ و...).

در «طرح قانونی خدمت وظیفه عمومی» مصوب ۶۲/۱۰/۵ کارفرمایان بخش خصوصی را موظف کرده بودند که سربازان را پس از خاتمه خدمت به کار خود اعاده بدهند. ایراد شرعی شورای نگهبان این بود که در صورت فقدان این شرط در قرارداد بین کارگر و کارفرما شخص اخیر را نمی‌توان به اجرای آن وادار کرد (همانجا، ۳۲۲ و...).

در «لایحه مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن»، مصوب ۶۵/۳/۲۲ این سمت به وزارت کشاورزی واگذار شده بود. شورای نگهبان نظر بر مغایرت آن با شرع داد و خواهان ارجاع آن به دادگاههای صالح شد (همانجا، ۳۷۱ و...).

مخالفت شورای نگهبان با دخالت دولت در امور مذکور صرفنظر از انگیزه‌های به اصطلاح طبقاتی آن متکی بر موضع شرع نسبت به همین امور بود. در واقع با حرکت از موضع شرع بود که شورای نگهبان جانب مالکیت خصوصی و مالکان را می‌گرفت و با تهدید و تحدید آنها توسط دولت و یا دخالت دولت در عقود مدنی مخالفت می‌کرد.

پیشتر به این واقعیت که شرع شیعی خود را به طور عمده با حقوق خصوصی مشغول کرده است اشاره شد. گفتیم که در نگاه شرع مصطلح حتی مجازاتهای اسلامی هم تعلق به حوزه امور غیردولتی دارد. علت اصلی کاستی توجه شرع شیعی به حقوق عمومی موضع نظری و عملی سنتی آن در امر حکومت است. فقهای شیعه، هم به علت اینکه حکومت مانع دخالت آنها در امور مذکور می‌شد و هم به این دلیل که فقها خود حکومت را حق امام و بنابراین پادشاهان را غاصب این حق می‌دانستند توجهی به حقوق حکومتی نمی‌کردند. این ارزیابی را نویسندگان مجله حوزه در مقدمه‌ای که در سال ۱۳۶۶ بر فتاوی آن زمان خمینی نوشتند تأیید می‌کنند. در آنجا (۲۲، ۲۳) می‌خوانیم:

فقهای شیعی «ملکه اجتهاد و استنباط را از محدوده اعمال فردی و احکام شخصی خارج نساختند و از حوزه باید و نبایدهای انفرادی بیرون نبردند. و اگر فقیهانی در وادی احکام حکومتی و اداره اجتماع کاوش کرده و رنجی به جان خریدند جز اندکی انگشت‌شمار از

مرز احکام کلی و اصل اثبات یا رد حکومت پیشتر نرفتند و به تفریع فروع حکومت نپرداختند.»

بنابر این سابقه، یا کم توجهی شرع به حقوق عمومی و تمرکز بر حقوق خصوصی و دفاع از مالکیت خصوصی، شورای نگهبان در داوری درباره مصوبات مجلس جز این نمی‌توانست که هر جا با دخالت دولت در حوزه حقوق خصوصی مواجه می‌شد آنرا مغایر با موازین شرعی ببیند و مخالفت خود را اعلام کند. بنابراین شورای نگهبان ناخودآگاه تابع رفتار آن فقہائی می‌شد که حکومت واقعی را از آن امام غایب می‌دانستند. حکومت حقی بود که توسط دولت غصب شده بود. در نظر آنها مرجعی که حق تحدید حقوق شخصی را داشت ولی فقیه بود، و اکنون، در مقام ریاست حکومت، نایب امام غایب بود. نمونه‌هایی از قبول این نظریه را در بررسی مصوبات مجلس در همین فصل مشاهده کردیم. در این تصور مبهم، دولت، مرکب از مجلس و هیئت وزرا، هنوز به عنوان غاصب در معرض اتهام قرار داشت، و از اینرو مجاز به دخالت در امور خصوصی مردم نبود. پایبندی شورای نگهبان در قید سنت شرع مانع از درک موقعیت فعلی خود، به مثابه عضوی از دستگاه دولت می‌شد. حتی اینکه دولت موجود نه در عرض حکومت، بلکه در ذیل آن قرار داشت مشکل را رفع نمی‌کرد. شورا ازین موضع به سختی می‌توانست هم نگهبان شرع باشد و هم با دخالت دولت در امور مربوط به حقوق خصوصی افراد موافقت کند. با اینکه شرایط تغییر کرده و دولت اسلامی تشکیل شده بود شورای نگهبان هنوز بر موضع حقوق خصوصی پافشاری می‌کرد. واقعیت دیگری که کار شورای نگهبان را مشکل می‌کرد این بود که جمهوری اسلامی در یک جامعه بسیار متفاوت با آن جامعه‌ای ایجاد شده بود که خاستگاه تاریخی شرع را تشکیل می‌داد. در حالیکه شرع بر اساس جامعه‌ای مبتنی بر روابط و ساختارهای نسبتاً ساده اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده و در پی پاسخگوئی به مسایل حقوقی - خصوصی این جامعه بود اکنون شورای نگهبان بایستی بر پایه همین دستگاه درباره مقتضیات قانونی یک جامعه بسیار پیچیده امروز تصمیم بگیرد. انتظار ایفای این نقش از شورای نگهبان در حالیکه «حوزه‌های علمیه» هنوز قادر به هضم مناسبات جدید اجتماعی در دستگاه فقهی خود نشده بودند، و در حالیکه خود شورا هنوز جایی برای دولت «تصرف کرده خود» در این دستگاه پیدا نکرده و پاسخی واقع‌بینانه به مسئله نسبت بین شرع و قانون نداده بودند بیهوده بود. هنوز حجت‌الاسلامهائی مثلاً در مجلس بودند، مانند واعظی، که نیاز به قانون را با استناد به کفایت ادعائی شرع منکر می‌شدند و *تحریر الوسیله* خمینی را برای تأمین همه مسائل حقوقی کافی می‌دانستند (م، ۶۱/۱/۲۶، ۱۷ و). یا مانند عباسی فرد، نماینده‌ای که می‌پرسید اگر بر اساس قانون دادگاه رأی به تقاضای طلاق توسط مرد نداد، ولی مرد با تکیه به حق شرعی خود زن را مطلقه کرد چه می‌شود؟ «آیا زن مطلقه هست یا نه؟» پاسخ خود او روشن بود. «بلی قطعاً مطلقه است» (م، ۶۸/۸/۲۸، ۲۲).

همانطور که در فصل دوم دیدیم مقاومت شورای نگهبان از یکطرف و کوشش هرچه بیشتر دولت و مجلس برای گشودن راههای قانونی دخالت دولت در ساحت عمومی جامعه از طرف دیگر اختلافات بسیاری در امر قانونگذاری ایجاد می‌کرد. تعویق تصویب قوانین در اثر رفت

و آمده‌های مصوبات بین مجلس و شورای نگهبان، رقیق شدن محتوایی قوانین به علت تغییرات متعدد در طرحها و لوایح به خواست شورای نگهبان، انصراف از قانون به خاطر امتناع مجلس یا دولت از قبول تغییرات مطلوب شورا و اجرای قانون به رغم عدم تصویب آن، از جمله این اختلالات بود. در فصل دوم به نمودار آماری این اختلالات اشاره کردیم و با نسبت مصوبات با ردیه‌ها، دفعات ردیه‌ها و سردرگمی مصوبات بین مجلس و شورای نگهبان آشنا شدیم. و دیدیم که ردیه‌های شورای نگهبان موجب نارضایتی و گاه خشم دولت و مجلس، خاصه اعضای دولت‌نگرای این دو نهاد، می‌شد و آنها را وادار می‌کرد شکایت نزد خمینی ببرند و از او بخواهند که برای حل مشکل دخالت بکند. دیدیم که خمینی چگونه، چه با توصیه‌های جداگانه به طرفین کشمکش، و چه با توسیع و تحدید اختیارات این و آن سعی در حل مسئله می‌کرد. به عدم کفایت راه حلها اشاره کردیم و تلاشهای خمینی را تا شانزدهم دی ۱۳۶۶، روزی که آن نامه مشهور را به خامنه‌ای نوشت، دنبال نمودیم. این نامه واکنشی بود در مقابل استنباط خامنه‌ای از فتاوی خمینی در رابطه با شرط ضمن عقد در قانون کار. خامنه‌ای در نماز جمعه روز ۶۶/۱۰/۱۱ گفته بود که منظور خمینی از اعتبار شرطهای قابل تنفیذ در قانون کار «هر شرطی نیست. آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است و نه فراتر از آن». خمینی این تعبیر را به کلی نادرست خواند و خطاب به خامنه‌ای نوشت:

*از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آل و سلم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیة الهیه تقدم دارد صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنچه اینجانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیارات است به کلی بر خلاف گفته اینجانب است. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعیة الهیه است باید عرض حکومت الهیه و ولایت مفوضه به نبی اسلام [...] یک پدیده بی‌معنا و بی‌محتوا باشد [...] باید عرض کنم حکومت [...] یکی از احکام اولیة اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که دفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یکجانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند (ک، ۶۶/۱۰/۱۷).*

نکات عمده این نامه را می‌توان به ترتیب زیر جمع‌بندی کرد: ۱- حکومت یکی از احکام اولیة اسلام است و بر جمیع «احکام فرعیه»، مانند نماز و روزه و حج تقدم دارد، به این معنی که می‌تواند آنها را تعطیل کند.

۲ - اختیارات این حکومت مطلق است. مطلقیت آن از مطلقیت حکومت الهیه ناشی می‌شود که به نبی اکرم و پس از او امامان و فقها مفوض شده است.<sup>۱۰</sup>

۳ - اختیارات مطلق حکومت به او اجازه می‌دهد «احکام فرعیة اسلام» را مادام که مغایر با مصالح اسلام و کشور باشد تعطیل کند.

آنچه در این نامه دربارهٔ موقتی بودن تعطیل احکام گفته می‌شود همیشه قابلیت اجرائی ندارد. مسجدی که به خاطر تعریض خیابان خراب می‌شود دیگر قابل ساختن در همان مکان نیست. ملکی را که برای تملیک غیر مصادره می‌کنند دوباره به صاحبش بر نمی‌گردانند.

خمینی با این نامه به صورت نظری دست حکومت را باز کرد و به حکومت اجازه داد هر جا که مصلحتش اقتضا کند خود را از قید «احکام فرعیه» یا آن موازین شرعی‌ای که مبنای ردیه‌های شورای نگهبان را تشکیل می‌دهد رها سازد. آنچه این اجازه را توجیه می‌کرد اسلامی بودن حکومت بود. اسلامی بودن حکومت جواز مشروعیت احکام آن بود. حکومت برای اثبات اسلامی بودن خود دیگر نیازی به قبول قیود «احکام فرعیه» نداشت.

البته در این توجیه یک سؤال بی پاسخ می‌ماند: دلیل اسلامی بودن حکومت چیست؟ اگر دلیل اسلامی بودن اجرای احکام است پس چگونه حکومتی که خود را مجاز به تعطیل آنها می‌داند می‌تواند هنوز ادعای اسلامی بودن بکند.

با این نامه مفهوم «حکم حکومتی» که پیش از آن نیز گاه، ولی به ندرت، مصرف می‌شد بر سر زبانها افتاد. حکم حکومتی آن شد که می‌تواند بر اساس مصلحت نظام و بر مبنای رأی بر اولی بودن حکومت در شرع، هر حکم دیگری را، چه شرعی و چه غیرشرعی از حیز اعتبار بپندارد. به این معنی همهٔ دخالت‌های خمینی در قلمروی قوای حکومت مصادق حکم حکومتی بود. او بود که می‌توانست با صدور یک فتوا و یا فرمان ملاحظاتی شرعی شورای نگهبان را باطل بسازد و یا در فراز قانون اساسی اختیارات این یا آن ارگان حکومتی را بیفزاید و یا بکاهد. با این وجود از آنجا که تا دی ۱۳۶۶ هنوز حتی خود خمینی هم حکومت را رسماً و صراحتاً از اهم احکام اولیهٔ اسلام نخوانده بود، آنها هم به این معنی که مجاز به تعطیل احکام شرع بشود، سخن چندانی هم در باب حکم حکومتی از کسی شنیده نمی‌شد. حال با طرح صریح مفهوم حکم حکومتی نوبت آن شد که مفسران حکومتی دست به توضیح و توجیه و شرح تفاوت آن با احکام ثانویه و اولیه بزنند و در اسلامی بودن و اهمیت آن قلمفرسائی کنند. فعالتر از همه باز هم آیت‌الله آذری قمی بود. حکم حکومتی عنوان مقاله‌ای بود که در چند شمارهٔ روزنامهٔ رسالت (از ۶۶/۱۰/۱۶ به بعد) انتشار یافت. با اینهمه تازگی مسئله و طرح وسیع آن در مطبوعات ابهاماتی را نیز باخود همراه می‌آورد، که هم در این مقاله و هم در نظرات دیگری که در اینباره ابراز شد به چشم می‌خورد. یکی از ابهامات مربوط می‌شد به تعیین مرجع صدور حکم حکومتی، اینکه آیا این مرجع حکومت در مجموع اجزای آنست یا تنها شخص و یا مقام ولی فقیه. در حالیکه موافقان تحدید اختیارات رهبر مایل به تعلق حکم حکومتی به حکومت به آن معنی هستند که در برگیرندهٔ همهٔ قوای حکومتی باشد<sup>۱۱</sup>، طرفداران مطلقیت قدرت ولی فقیه آنرا ویژهٔ رهبر می‌دانند. نظر شورای نگهبان نیز همین است. این نظری است که هنوز نیز

«محافظة کاران» حکومت متعصبانه از آن حمایت می‌کنند، حتی بخش محافظه‌کار اصلاح‌طلب به رهبری مهدی کروی و محمد خاتمی. ابهام دیگر، همانطور که اشاره رفت، به مدت اعتبار حکم حکومتی و رابطه آن با احکام اولیه مربوط می‌شود. در حالیکه متشرعین تأکید بر موقتی بودن تعطیل احکام اولیه توسط حکم حکومتی می‌کنند، دیگران ترجیح می‌دهند بدون پاسخ از کنار این مسئله بگذرند و یا حکم حکومتی را، آنطور که منظور خمینی بود، اهم احکام شرع به حساب آورند، طوری که اعمالش عین رعایت شرع باشد و نه نافی آن.



## نقش مصلحت نظام در برائت از احکام

همانطور که اشاره شد حکم حکومتی مبتنی بر مصلحت حکومت و نظام است. بنابراین هرگاه مصلحت نظام اقتضاء کند می‌توان با صدور حکم حکومتی قانون وضع کرد، حتی اگر وضع و اجرای آن قانون تعطیل حکمی از احکام اسلامی را الزام‌آور کند. توسل به دلیل مصلحت که در تاریخ حکومت‌های اسلامی سابقه‌ای مستمر داشته و در فقه اسلامی ذیل عنوان مصالح مرسله و استصلاح راه یافته و مقبول غالب مذاهب اهل سنت بوده است در مذهب شیعه یک بدعت است. آیت‌الله محمد ابراهیم جناتی درباره‌ی علت مخالفت فقهای شیعه با مصالح مرسله می‌نویسد «پذیرش آن متضمن مفاسد زیاد است. اعتراف به نقص در تشریح، ایجاد امکان برای برخاستن آرای متعدد و متشکک در یک عصر واحد و این که مصالح مرسل از اظهر ظن و گمانهائی است که در فقه اسلامی اعتقاد به آن ممنوع شمرده شده است از جمله این مفاسدند». علت مخالفت فقهای شیعه با استصلاح نیز دلایلی از همین‌گونه است. به قول جناتی «آنان بر این اعتقادند که تمام اصول احکام و قوانین کلی آن در زمینه‌های مختلف عبادی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، علمی، سیاسی، اخلاقی، کیفری و ... به ما رسیده است و لذا برای شناخت احکام حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه نیازی به این منابع نداریم»<sup>۱</sup>. این مخالفت به اعصار گذشته محدود نبود، بلکه پس از آن نیز ادامه یافت. تصدیق این قول را از بیان محمد صادق شریعتی در ارتباط با حکم حکومتی و ولایت فقیه می‌خوانیم، آنجا که او قبول جعل حکم حکومتی را خاص فقهای می‌شمرد که رأی به حقانیت ولایت مطلقه فقیه می‌دهند (۴۹).<sup>۲</sup>

مخالفتها به هر دلیل که باشد برای فقیه‌ی که اکنون دیگر بر مسند حکومت نشسته است و ناچار به پاسخگویی به مقتضیات حقوقی حکومت است نمی‌تواند اعتبار داشته باشد. اقتضای حکومت، یعنی همان عاملی که بسیاری از فقهای اهل سنت را به قبول جعل حکم بر مبنای مصالح مرسله و استصلاح وادار می‌کرد (محمصانی، ۱۶۰ و...) اکنون به سراغ فقهای حاکم شیعی مذهب نیز آمده و آنها وادار به صدور حکم حکومتی حتی به قیمت تعطیل احکام اولیه می‌کند. عسری که دست یازیدن به این دو امر سابقاً مردود را هرچه ناگزیرتر می‌کرد از توسعه فزاینده منطقه الفراغ<sup>۳</sup> و گسترش و فشار مسائلی ناشی می‌شد که مستحدثات یک جامعه در عصر جدید را تشکیل می‌دهد. اجبار، همانطور که دیدیم، خمینی را به یاد حکم حکومتی و

مصلحت انداخت و او را متوجه سهم بزرگی کرد که این مفاهیم می‌توانست در حل مشکلات قانونگذاری داشته باشد. حکم تطهیر و وجوبش صادر شد و مفسران نیز وظیفه نوشتن توجیهات شرعی آنرا به عهده گرفتند. این کار را مثلاً مجله حوزه به صورت یک چشم‌انداز به تاریخ نظریات مذاهب درباره مصلحت و موارد کاربرد آن در افعال و اقوال ائمه هدی انجام داد. نتیجه آنکه پیامبر و امام علی «این اسلوب را در انحصار خود ندانسته و دیگران را از آن برحذر نکرده» بودند.<sup>۴</sup> این کار را آذری قمی نیز طی مقالات متعددی در روزنامه رسالت انجام داد. او از این قول خمینی شاهد گرفت که «مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم» (۶۷/۱/۱۵). او عبارت «همه چیز فدای مصلحت نظام» را برای عنوان آخرین مقاله خود درباره این موضوع انتخاب کرد (۶۸/۱/۲۰). اینگونه توجیهات‌نویسی از آن پس نیز گاه تکرار می‌شد. از جمله در کتاب بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام از محمد صادق شریعتی. او در این کتاب ضمن تأکید بر اینکه حکم حکومتی مبتنی بر مصلحت است، حق فقیه در صدور آنرا منتج از حق رسول و ائمه هدی در این امر می‌شمارد: «در منابع شیعی حاکمیت خداوند در ولایت بر مردم پس از رسول اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) نیابتاً به فقهای عادل [...] تفویض شده است. حکم ناشی از ولایت فقیه، حکم الله محسوب شده و تبعیت از او اطاعت از خداوند و مخالفتش عصیان خداوند شمرده شده است» (۱۱۶). حجت‌الاسلام صرامی نیز، گرچه از اطلاق صفت حکم الهی به حکم ولی فقیه پرهیز می‌کند و از ذکر فقدان جایگاه مصلحت در «فقه مدون شیعه» غافل نمی‌ماند ولی با تفکیک بین «فقه مدون» و «فقه‌الحکومه» و قرار دادن مصلحت در جایگاه اخیر متصور ارائه راه حلی برای مشروع ساختن مصلحت‌اندیشی می‌شود.

#### مجمع تشخیص مصلحت نظام

نخستین حکم حکومتی که خمینی پس از نامه یادشده‌اش به خامنه‌ای صادر کرد حکم بر تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. نمایشنامه تشکیل آنرا اینطور تنظیم کرده بودند که ابتدا سران سه قوه، به اضافه احمد خمینی، نامه‌ای به تاریخ ۶۶/۱۱/۱۴ به خمینی بنویسند و در آن، پس از اشاره به اشکالات ناشی از طول روند قانونگذاری و پس از تذکر این که در سایه اظهارات اخیر او این مشکلات «از لحاظ نظری» بر طرف شده است از او بپرسند که آیا «جناب‌عالی در صدد تعیین مرجعی هستید که در صورت حل نشدن اختلاف مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس یا قانون اساسی با تشخیص مصلحت نظام و جامعه حکم حکومتی را بیان نماید» (مهرپور، س، ۷۱، ۹/۱۸، بشیری، ۴۲ و...). قدم بعدی پاسخ مثبت خمینی بود که سه روز بعد نوشته شد:

گرچه به نظر اینجانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند احتیاج به این مرحله نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد مجمعی مرکب از فقهای شورای نگهبان و حضرات حجج‌اسلام خامنه‌ای،

هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها و جناب آقای میرحسین موسوی و وزیر مربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید، و پس از مشورت‌های لازم رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع مورد عمل قرار بگیرد. احمد در مجمع شرکت می‌نماید. (بازنگری، ۲: ۸۴۶).

مجمع بر اساس این حکم تشکیل شد و یکی از اولین اقدامات آن تدوین آئیننامه برای کار خود بود، که اختیارات مجمع را هم تعیین می‌کرد؛ ابتدا در حدی که در نامه خمینی آمده بود. اما خمینی در نظری که نسبت به این آئیننامه ابراز داشت بر اختیارات مجمع افزود، تا جایی که هرچه را اکثریت مجمع قابل طرح می‌دانست می‌توانست مطرح بکند و درباره آن تصمیم بگیرد (مؤمن، بازنگری، ۲، ۸۵۶). با این حکم، مجمع در همان ابتدای تشکیل خود تبدیل به یک نهاد قانونگذاری مستقل از مجلس و شورای نگهبان شد. این واقعه طبیعتاً نه مقبول مجلس بود و نه شورای نگهبان. از آنجا که مجمع اختیارات مجلس و شورای نگهبان را محدود می‌کرد این هر دو دست به اعتراض زدند. نتیجه، حکم سومی بود که خمینی (۶۷/۱۰/۸) در این مورد صادر کرد، حکمی که محدوده اختیارات مجمع را به صورت اول در آورد (مهرپور، ۱۳۷۱، ۳، ۴ - ۱۳۷۴، ۴۶ و...).

تشکیل مجمع خارج از حدود قانون اساسی و تنها با استناد بر حکم ولی فقیه صورت گرفت. این شرایط تا بازنگری قانون اساسی در تابستان ۱۳۶۷ ادامه یافت. در شورای بازنگری قانون اساسی، اختلافات بر سر لزوم وجود مجمع و اختیارات آن دو باره مطرح شد. رفسنجانی در توضیح چرایی تشکیل مجمع و استقرار کار آن بر اساس مصلحت، اشاره به شکست توسل به قاعده ضرورت در قانونگذاری کرد. او گفت موقتی بودن مصوبات مبتنی بر این قاعده، لزوم کسب دو سوم آراء برای آن و مخالفت‌های پی در پی شورای نگهبان موجب آن شکست شده است. او همچنین تذکر داد که خود این شورا هم در موارد بسیار مصوبات مجلس را بر اساس مصلحت رد می‌کرد «موارد زیادی دارند که من می‌دانم دنبال بهانه می‌گشتند چون مصلحت نمی‌دانستند این حکم بشود» (بازنگری، ۳، ۱۵۳۷). موسوی خوئینی‌ها گفت کار قانونگذاری اصلاً یعنی مصلحت‌اندیشی و مجلس هم کاری جز این نمی‌کند (همانجا، ۱۵۳۶). پیش ازین، در یک نشست دیگر شورای بازنگری قانون اساسی، محمد یزدی توضیح داده بود که معنی متیقن مصلحت‌اندیشی اینست که «ما به دلیل ضرورت و به دلیل مصلحت می‌خواهیم از مرزها بگذریم. می‌خواهیم از یک قانون شرعی یا از یک قانون اساسی بگذریم. یعنی یک خلاف شرع را مرتکب بشویم و یک خلاف قانون را مرتکب بشویم» (بازنگری، ۲، ۸۳۸).

اینها تذکراتی بود که رفسنجانی، خوئینی‌ها و یزدی در مخالفت با پیشنهاد امامی کاشانی می‌دادند. کاشانی می‌خواست کار مجمع تشخیص را به عهده شورای نگهبان بگذارند و مجمع را منحل بکنند. او می‌گفت اگر شورای نگهبان تا امروز بر اساس احکام ثانویه و حکم حکومتی و ولایت فقیه راجع به مصوبات مجلس اظهار نظر نکرده به خاطر آن بوده که وظیفه خود را بررسی مصوبات مجلس بر اساس احکام اولیه می‌دانسته، ولی حال که خمینی در وصیتنامه

خود از شورا خواسته با توجه به ضروریات کشور، در احکام ثانویه و احکام مربوط به ولایت فقیه نظر بدهد این وظیفه مجمع باید به عهده شورا واگذار شود.<sup>۵</sup> پیشنهاد امامی کاشانی که در عین حال بیانگر نارضایتی شورای نگهبان از مجمع تشخیص بود رد شد. سخنگویان مجلس هم از کار مجمع شکایت داشتند. نارضایتی آنها از استقلال مجمع در قانونگذاری بود. شکایت را اسدالله بیات و نجفقلی حبیبی ابراز کردند (بازنگری، ۱، ۸۴۲). موسوی اردبیلی و مؤمن نیز از آنها حمایت کردند (بازنگری، ۱، ۸۴۶، ۸۵۳). اعتراض آنان ظاهراً مؤثر شد. شورا در تبیین اختیارات مجمع تشخیص در قالب اصل ۱۱۲ قانون اساسی اختیار قانونگذاری مستقل را از آن سلب کرد. ولی همانطور که در فصل اول و دوم بخش دوم توضیح دادیم این عمل مانع از آن نشد که مجمع از آن پس هم به قانونگذاری مستقل ادامه بدهد. مجوز آنهم اختیاری بود که در بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است، آنجا که رهبر «از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» به «حل معضلات نظام» می‌پردازد.

قانونگذاری بر اساس تشخیص مصلحت نظام و در مجاورت رهبر، مجمع را نیز، مانند خود رهبر، در موقعیتی قرار می‌دهد که مافوق شرع و قانون اساسی است. نهادی که حق تعطیل احکام شرع را داشته باشد، باک از تعطیل اصول قانون اساسی نیز ندارد.

با اینکه شورای بازنگری قانون اساسی تعیین اعضای مجمع را به عهده رهبر گذاشت، ولی خامنه‌ای ابتدا ترکیب منظور در فرمان خمینی را، در ارتباط با عضویت اشخاص حقوقی (اعضای شورای نگهبان، سران سه قوه، رئیس کمیسیون مجلس و وزیر مربوط به موضوع تصمیم) حفظ کرد. اما برخلاف خمینی، توجهی به حفظ تعادل بین جناحهای قدرت در این ترکیب ننمود، طوری که اعضای فعلی مجمع (منتصب در اواخر اسفند ۱۳۸۰) جز چند استثناء همگی به جناح به اصطلاح محافظه‌کار تعلق دارند. تغییر مهم دیگری که به دستور خامنه‌ای در اسفند ۱۳۷۵، یعنی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، در ترکیب اعضای مجمع ایجاد شد افزایش اعضای آن به سه برابر و برگماری هاشمی رفسنجانی به ریاست مجمع، که تا آنزمان به عهده ریاست جمهوری بود.

در همین فرصت خامنه‌ای اختیارات تازه‌ای هم به مجمع تفویض کرد. مثل سنجش کمبودها و امکانات، تعیین سیاستهای کلی نظام، پیگیری و مطالبه تحقق آن سیاستها و نظارت بر اوضاع کشور. گرچه قرار بر آن شد که مجمع در ایفای این اختیارات به مثابه مستشار عالی رهبر عمل بکند، ولی موقعیت شخصی کسی که به ریاست مجمع انتصاب شد معلوم می‌کرد که مشاورت تعریف دقیق اختیارات مجمع نبود.<sup>۶</sup>

حداقل انتظار سران رژیم از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت آن بود که حلال همه مشکلات قانونگذاری باشد. رفسنجانی در همان روزی که نامه خمینی به خامنه‌ای منتشر شد با احساسی آکنده از شوق پیروزی از اعضای شورای نگهبان خواست تا دست از مقابله با نظریات امام بردارند، زیرا که با فرمان امام دیگر راه کجروپها و زهدفروشپها مسدود شده و دیگر کسی را مجال آن نخواهد بود که به نام اسلام مانع اجرای وظایف دولت بشود (ک، ۱۶/۱۰/۶۶). موسوی اردبیلی به نوبه خود امیدوار شد که از این پس دیگر «همه مسائل» حل خواهد شد. او گفت

فرمان اخیر خمینی و فرمانهای دیگری که او با مضمون مشابه در ماههای پیش صادر کرده بود از تمام دستاوردهای انقلاب مهمتر است (ک،، ۶۶/۱۰/۲۸). موسوی نخست وزیر هم از فرط شوق به راه افراط افتاد و گفت فرمان خمینی به دولت امکان آنرا می‌دهد که بر همه مسائل و مشکلات دنیا فائق آید (ک،، ۶۶/۱۰/۲۰). وزیر کشور نیز خوشحال شد که این فرمان جامعه مسلمین را از بن‌بست بیرون خواهد آورد (ک،، ۶۶/۱۱/۲۳). شورای نگهبان هم قول داد که بر اساسی فتاوی خمینی به تجدید نظر درباره مصوبات رد شده خواهد پرداخت (همانجا). همه خوشحال بودند که مشکل قانونگذاری برای همیشه از میان برداشته شده است.

ولی اینطور نشد. درست است که مجمع در طول فعالیت رسمی خود بارها به اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان بر اساس مصلحت‌اندیشی و با برائت از شرع و گاه از قانون اساسی فیصله داده است، ولی مشکلات بسیاری هنوز باقی مانده است:

۱ - ناخشنودی مجلس از اختیارات قانونگذارانه مجمع و تمایل آن به پرهیز هرچه بیشتر از افزایش این اختیارات از طریق امتناع از ارجاع مصوبات رد شده خود به مجمع، موجب آن شده است که مجلس یا دولت از تصویب بخشی از طرحها و لوایح خود صرف‌نظر کرده و آنها را مسکوت بگذارند یا مسترد بدارند.

۲ - اگر مجلس مایل به مسکوت گذاشتن طرحی نباشد و یا دولت نخواهد از تصویب لایحه‌ای چشمپوشی کند چاره‌ای نمی‌ماند جزین که به خواسته‌های شورای نگهبان تن در بدهند، گاه تا آنجا که از محتوای اولیه طرح یا لایحه دیگر اثری نمی‌ماند. باید توجه داشت که تشکیل مجمع تأثیر قابل ملاحظه‌ای در فعالیت شورای نگهبان و ردیه‌نویسی بر مصوبات مجلس نگذاشته است. شورا صرف‌نظر از تمایل غالب در مجلس، در هر دوره بر تعداد زیادی از مصوبات آن مهر مغایرت با شرع زده و آنها را به مجلس باز گردانده است.

۳ - مجمع که خود دارای یک گرایش سیاسی «محافظه‌کارانه» می‌باشد، چنانچه مصلحت را نه در تأیید مصوبات مجلس ببیند و نه در قبول ایرادات شورای نگهبان، و خود نیز تمایلی به تغییر آنها نداشته باشد آنها را مسکوت می‌گذارد. این عمل مخصوصاً در مورد مصوبات مجلس ششم به کرات رخ داده است.

۴ - واقعیت اخیر این پرسش را هم موجه می‌سازد که مصلحتی که معیار تصمیمات مجمع است مصلحت کدام مرجع است، مصلحت عامه مردم که نمی‌تواند باشد، زیرا در اینصورت شرط آنست که مردم خود در تعیین آن مصلحت شرکت داشته باشند. مصلحت کل نظام هم نیست، زیرا که در درون نظام وفاق کافی برای تأمین این شرط وجود ندارد. پس مصلحت مجمع، مصلحت جناح حاکم در نظام است، جناح «محافظه‌کاران».

باوجود همه این مشکلات، اینهم یک واقعیت است که مجمع در طول حیات خود مرجع حل تعداد زیادی از معضلات قانونگذاری نظام بر اساس مصلحت‌اندیشی بوده است. مجمع غالب طرحها و لوایحی را که تکلیفشان بر اساس قاعده ضرورت و بر پایه شرط ضمن عقد یا تعزیرات حکومتی روشن نبود بر اساس مصلحت تصویب کرد. بعد از آن نیز به این کار ادامه داد و به طرحها و لوایح بسیاری که حکم خلاف شرع گرفته بود و یا با قانون اساسی مغایرت داشت بر همین مبنا اعتبار

قانونی بخشید. اهمیت برخی از آنها نیز کمتر از طرحها و لوایحی که شرح دادیم نبوده است. در این میان نقش فقهای شورای نگهبان از همه جالبتر است، آنها در جلسه شورا که می‌نشینند بر اساس شرع قضاوت می‌کنند و حکم مغایرت بر مصوبات مجلس صادر می‌نمایند، ولی در جلسه مجمع که حضور می‌یابند رأی موافق به همان مصوبات می‌دهند، اینبار بر اساس مصلحت نظام<sup>۷</sup>.

**الف: مصلحت در عمل:** فتاوی دی ماه خمینی که منجر به تبدیل رسمی مجمع تشخیص مصلحت به مرکز و محور نمادهای قانونگذاری شد نباید موجب این تصور شود که تمسک به این ابزار را از سال ۱۳۶۷ آغاز کردند یا اینکه پیش از آن همه تصمیمات را بر اساس موازین شرع می‌گرفتند. بر عکس، آنچه در این تاریخ رخ داد رسمیت بخشیدن به تمسک به مصلحت و اقدام برای نهادینه کردن آن در قالب مجمع تشخیص مصلحت و کارویژه آن بود. با نگاهی به روند تصمیم‌گیریها در جمهوری اسلامی می‌توان به این نتیجه رسید که از همان ابتدا معیار اصلی، چه در حوزه خاص قانونگذاری و چه در زمینه عام کشورداری، مصلحت نظام یا زمامداران آن بوده است.

حتی این که عنوان این نظام در نهایت به چه شکلی درآید، جمهوری اسلامی یا ولایت فقیه، ولایت فقیه یا ولایت مطلقه فقیه، تصمیمی بود که بر مبنای مصلحت‌اندیشی اتخاذ شد<sup>۸</sup>. بر همین اساس بود که گذار از قانونگذاری بر مبنای احکام اولیه، به قانونگذاری بر مبنای قاعده ضرورت، شرط ضمن عقد، تعزیرات حکومتی و سرانجام بر مبنای مصلحت صورت گرفت. کار اعتلای مصلحت نظام و زمامداران آن سرانجام به جایی رسیده است که می‌توان سؤال کرد که آیا حتی آنجا که دست‌کم برخی از زمامداران نظام بر اجرای برخی از احکام شرع اصرار متعصبانه می‌ورزند، انگیزه‌شان مصلحت‌اندیشی نیست؟

تمسک به مصلحت و حکم حکومتی در قانونگذاری از ابتدای کار، در شورای انقلاب، شروع شد. انعکاس آنرا در متن برخی از طرحهای قانونی مصوب این شورا می‌توان مشاهده کرد. مثلاً در قوانین معطوف به تحدید مالکیت ارضی. یکی قانون مصوب ۵۸/۱۲/۸ بود که به دولت، «چنانچه مصلحت جامعه اقتضا کند»، اجازه مصادره زمینهای آباد را می‌داد (قوانین، ۱۳۵۸، ۵۴۶ و...)، و دیگری قانون اصلاحی قانون مصوب ۵۸/۱۲/۲۸ که «مقتضای ولایت حاکم» را مبنای مقرراتی قرار داده بود که برای زمینهای بایر در نظر گرفته بودند (همانجا، ۶۱ و...).

آیت‌الله بهشتی نقش مصلحت جامعه اسلامی در تصویب اصلاحیه همین قانون را در اردیبهشت ۱۳۵۹ متذکر شد و ولی فقیه را صاحب اختیار دخالت در حق مالکیت بر این مبنا دانست (ط، ۵۹/۱/۲۵)؛ و آیت‌الله مشکینی اضافه کرد که چنانچه «مصلح جامعه» اقتضاء کند، ولی فقیه می‌تواند زمین هر کسی را که از طریق احیای آن و مطابق با قوانین شرع مالک آن شده است از او بگیرد. (ط، ۵۹/۱/۱۴).

**ب: مصلحت در امور اقتصادی:** قانون مالیاتهای مستقیم نمونه دیگری برای تمسک به مصلحت بمنظور توجیه یک قانون مغایر با شرع است، قانونی که با تعویقات مکرر تازه در اسفند ۱۳۶۶ تصویب شد. با

تصویب این قانون هم آنچه از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی در عمل رواج داشت رسمیت قانونی یافت و هم تجدید نظر در اصلی انجام گرفت که از قرون گذشته تا آنزمان در فقه شیعه الزام شرعی داشت<sup>۹</sup>. منظور استتکاف از پرداخت مالیات به حکومت، به ویژه حکومت جائر است. قرن‌ها بود که عموم فقهای شیعه تنها خمس، زکات، جزیه و کفارات را مجاز می‌شمردند. خمس تنها به معدن، جواهرات، تجارت، پیشه و صنعت، مال حلال آمیخته با مال حرام و غنائم، و یا زمینهایی که اهل ذمه از غیرمسلمان می‌خریدند، تعلق می‌گرفت، که بایستی به امامان یا فقها، به نیابت امامان، پرداخت می‌شد.

زکات را تنها صاحبان شتر، گوسفند و گاو، تحت شرایطی، و تولیدکنندگان گندم، جو، مویز و صاحبان سکه‌های طلا و نقره بایستی می‌پرداختند، آن هم به فقرا. جزیه مالیات سرانه اهل ذمه به امامان یا حاکم شرع بود (خمینی، ۶۹ - ۱۳۶۶، ۲، ۵ و...، ۷۹ و...). غیر ازین، خراج، مالیات بر زمینهای داری بود که بدون جنگ به دست مسلمین افتاده بود. فقهای شیعه حق دریافت این مالیات را از حکومت جائر سلب می‌کردند و به حاکم عادل روا می‌دانستند (مدرسی طباطبائی، ۷۲، ۲ و...).

در *تحریرالوسیله* خمینی جز اینها سخن دیگری نمی‌رود. در آنجا خدمت به حاکم جائر و انجام دادن آنچه او به عهده کارمند می‌گذارد، از قبیل جمع‌آوری خراج و زکات ممنوع است، به خصوص وقتی که این خدمات و موضوع آنها، مانند اخذ «ده یک و گمرکی و غیر اینها از اقسام نو درآمد ظلم» فی‌نفسه نامشروع باشد (۲، ۳۵۹). هم او در کتاب *ولایت فقیه* می‌نویسد: «اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند باید با همین مالیاتهایی که داریم، یعنی خمس و زکات، که البته مالیات اخیر زیاد نیست، جزیه و خراجات (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود» (۲۹). ولی حالا حکومت اسلامی را تشکیل داده بودند و برای اداره آن نیاز به منابع مالی داشتند. در آمد نفت هم آنچنان نبود که گریز از اخذ مالیات را ممکن بسازد. خمس را که علما می‌گرفتند؛ جزیه که گرفتنش دیگر خوشایند نمی‌توانست باشد؛ با خراج بر زمینهای ملی کشاورزی هم مسئله حل نمی‌شد. چاره‌ای نبود جز مشروع ساختن مالیاتها و عوارض دیگری که تا آنزمان شرعاً ممنوع بود. به قول حجت‌الاسلام رضوی «در طول قرن‌ها همیشه گفته بودیم هر نوع کمک مالی به حکومت حرام است و هر وجوهی که حکومت از مردم بگیرد بدعت است، اکنون می‌خواهند همین بدعت را با عنوان ثانوی جایز کنند» (ط، ۶۲/۱۰/۲۸). ولی این کار چندان ساده نبود. اختلاف نظرها در همان مجلس خبرگان قانون اساسی، وقتی که نوبت به مسئله مالیاتها، یا موضوع اصل ۵۱ قانون اساسی، رسید بروز کرد. سؤال کردند که منظور از مالیات چیست، جای خمس و زکات در این رابطه کجاست. فاتحی خواهان پرداخت اجباری آنها شد. نتیجه آن شد که حل مشکل را با تصویب اینکه «هیچ نوع مالیات وضع نمی‌شود مگر به موجب قانون» به عقب بیندازند (خبرگان، ۳، ۱۴۱۰ و...). در بیرون از مجلس خبرگان هم همین روش را ترجیح دادند. مشگینی اقدام به این مهم را به موقعی حواله کرد که اصلاحات اداری اسلامی انجام می‌گیرد. او گفت: تا آنموقع به دستور امام و بر مبنای حکم ولایت همان مالیاتهای عرفی اخذ خواهد شد (ک، ۵۹/۱۱/۱۴).

تا طرح لایحه مالیاتهای مستقیم در مجلس در آذر ۱۳۶۳، این نهاد تصمیمات زیادی درباره وضع یا اصلاح نظام مالیاتی کشور اتخاذ کرد و با اینکه هیچیک از آنها هم موافقتی با شرع نداشت با مخالفت آشکار شورای نگهبان مواجه نشد. در بحثی که در شور اول لایحه نامبرده در مجلس و بیرون از آن درگرفت سه موضع مختلف قابل تمیز بود:

۱- آنها که مالیاتهای عرفی را شرعی نمی‌دانستند و خمس و زکات را برای اداره کشور کافی می‌شمردند. ۲- آنها که مالیاتهای عرفی را برای اداره کشور لازم می‌دانستند، ولی معتقد بودند که این مالیاتها را تنها با استناد به ضرورت و احکام ثانویه می‌توان تجویز کرد. ۳- آنهائی که وضع مالیاتهای عرفی را از جمله اختیارات ولی فقیه می‌شمردند و می‌گفتند او می‌تواند بنا بر مصلحت نظام اسلامی هر مالیاتی را که مقتضی بداند بر مسلمین وضع کند. حجت‌الاسلام عباس رحیمی که طرفدار نظر اول بود با اشاره به مقدمه لایحه که مدعی تنظیم آن بر اساس «الهام از احکام دین مبین اسلام» بود می‌خواست بداند که «کجای اسلام اینگونه نظام مالیاتی را تصویب کرده است». او تأکید می‌کرد که «در اسلام گرفتن مال مردم حرام است»؛ نمی‌شود از مؤمنین هم خمس گرفت هم مالیات (م، ۶۳/۹/۲۷: ۲۴ و). حجت‌الاسلام آخوندی لایحه را خطرناک خواند و گفت «خطرش برای انقلاب از آمریکا و شوروی بیشتر است» (شور، ۶۳/۹/۲۹: ۲۳). آذری قمی از آنرو با لایحه مخالفت کرد که می‌خواستند آنرا بدون استناد به قاعده ضرورت تصویب کنند. او از تحریر الوسیله خمینی نقل کرد که «مالیات را جز در مورد ضرورت حرام دانسته» بود<sup>۱۰</sup>. نظر شورای نگهبان هم که توسط امامی کاشانی ابراز شد همین بود (ک، ۶۳/۱۰/۲).

اما حامیان لایحه با برائت از شرع پایه استدلال خود را بر عقل می‌گذاشتند. آنها می‌گفتند دولت اسلامی هم مانند هر دولت دیگر بدون مالیات از عهده ایفای وظایف اقتصادی، سیاسی، خدماتی و مالی خود بر نمی‌آید. و کوتاهی در این امور هم حکومت را به خطر می‌اندازد و ثباتش را نابود می‌سازد. با توجه به همین ضرورت بود که رئیس مجلس در ابتدای شور اول لایحه، نمایندگان را متوجه سرنوشت‌ساز بودن آن کرد (شور، ۶۳/۹/۲۷: ۲۱). خزاعی، مخبر کمیسیون اقتصاد و امور مالی، توضیح داد که «تا دنیا دنیاست با این وضعی که ما مشاهده می‌کنیم طبیعتاً نظام مالیاتی باید در جامعه استوار باشد» (همانجا، ۲). حجت‌الاسلام بیات، که بعدها کتابی هم درباره منابع مالی دولت اسلامی نوشت، از در دیگر وارد شد و تکیه دفاع خود از لایحه را بر این استدلال قرار داد که مالیات از احکام اولیه شرع و حکمی حکومتی است، به این دلیل که حضرت علی هم در دوران حکومت خود از صاحبان نوعی از اسبها مالیات می‌گرفت، مالیاتی که نه به حساب خمس گذاشته می‌شد و نه زکات.

دلیل دیگر او حکم امام خمینی در اخذ مالیات بود (همانجا، ۲۸ و ...). همین حکم بود که حرف آخر شد و تصویب لایحه را ممکن گردانید. حجت‌الاسلام حسینی شاهرودی، مخبر بعدی کمیسیون مزبور چند سال بعد در مصاحبه‌ای با روزنامه رسالت (۶۶/۱۱/۳) گفت در همانزمان از امام درباره مالیات استفسار کردند و او گفت: مالیات جزو قوانین اولیه حکومت است<sup>۱۱</sup>. با این وجود بیش از سه سال وقت لازم بود تا لایحه در شور دوم در سوم اسفند ۱۳۶۶



به تصویب نهائی مجلس برسد. با این حال شورای نگهبان این قانون را تصویب نکرد، بلکه ترجیح داد که درباره آن سکوت کند (مجلس، ۱۳۶۹، ۱۸)۱۲.

نمونه دیگر برای استناد به مصلحت در امر تصمیم‌گیری درباره یک مسئله مهم اقتصادی، یعنی نظام بانکداری اسلامی است. نخستین اقدام در این زمینه کوشش برای حذف ربا بود. ولی نتیجه فقط آن بود که مفهوم ربا را حذف و به جای آن اصطلاحاتی چون کارمزد، سود قطعی، سود مورد انتظار و علی‌الحساب نشانند و به جای واژه وام لغت تسهیلات را انتخاب کردند. ولی این تمهیدات هیچ تغییری در اصل موضوع نداد. حذف اصطلاح ربا در قانون بودجه سال ۱۳۵۸ شروع شد. مجلس در شهریور ۱۳۶۲ «قانون عملیات بانکی بدون ربا» را تصویب کرد. طبق این قانون هدف از ایجاد نظام بانکداری اسلامی دادن وام و اعتبار بدون بهره و اداره سپرده‌های مشتریان به همین شرط بود (قوانین، ۱۳۶۲، ۳۳۵، و). پنج سال بعد حجت‌الاسلام ساوجی در مجلس مسئله‌ای را مطرح کرد مبنی بر اینکه بانکها عملاً بین ۸ تا ۱۰ درصد سود می‌گیرند (شورا، ۶۸/۸/۵). سود سپرده‌ها در سال ۱۳۶۹ تا ۱۳٪ افزایش یافته بود (ک، ۶۹/۴/۱۳).

آیت‌الله جنتی در سال ۱۳۷۱ در کنگره بزرگ حزب‌الله درباره بانکداری ابراز نارضایتی از موارد خلاف اسلام در کار بانکها کرد. کنگره در قطعنامه خود خواستار حذف ربا شد (ر، ۷۱/۶/۶). در همان موقع اقتصاددان اسلامی، علی صادقی تهرانی، اعلام کرد که شرایط برای اجرای حذف ربا فراهم نیست (ط، ۷۱/۶/۲۹). ادامه نارضایتیها در سالهای بعد نشان می‌داد که همچنان ربا را می‌گیرند و از پرداخت بهره به سپرده‌ها خودداری نمی‌کنند. یکی از آخرین شکایتها از آن آیت‌الله مصباح یزدی بود که در نماز جمعه ۸۲/۴/۱۸ ابراز کرد و و نظام اسلامی را «رباخوارترین نظام عالم» خواند (همشهری، ۸۲/۴/۱۹).

پ: **مصلحت در امور سیاسی:** یکی از مهمترین تصمیمات مبتنی بر مصلحت نظام، در حوزه امور سیاسی انتصاب خامنه‌ای به مقام رهبر جمهوری اسلامی یا ولی فقیه بود. در اینباره در فصلهای ۱ و ۲ بخش دوم توضیحاتی دادیم. در اینجا این نکته را به خاطر می‌آوریم که مصلحتی که موجب انتصاب خامنه‌ای به این سمت شد هم یک اصل قانون اساسی را زیر پا گذاشت و هم نظریه‌ای را که اساس آن اصل بود. منظور شرط مرجعیت برای احراز مقام رهبری است که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی پیش از بازنگری آن مورد تأکید قرار گرفته بود. حذف این شرط خدشه مستقیم به یکی از اصول محوری نظریه ولایت فقیه بود که به موجب آن ولایت خاص افضل مراجع می‌باشد. به حکم مصلحت و به ناچار این خدشه را پذیرفتند، زیرا در آنزمان مرجعی را که از نظر سیاسی مناسب این مقام باشد نیافتند. توجیه شرعی انتصاب هم به مصلحت انجام شد. باز هم آذری قمی بود که پیشنهاد شد. در سلسله مقالاتی که او بدین منظور در زیر عناوین «مصلحت نظام»، «مصلحت نظام و عزل و نصبها»، «مصلحت نظام و انتقادات» و «همه چیز فدای مصلحت نظام» در روزنامه رسالت منتشر کرد توضیح داد که چرا مصلحت عزل و نصبها را اقتضاء می‌کرد و چگونه تصمیم‌گیری بر مبنای مصلحت‌اندیشی ریشه در سنت پیامبر و امیرالمؤمنین دارد.

نتیجه اینکه «همه مسائل نظام و مسئولیتهای آن، حتی مقام رهبری، باید با توجه به همین مصلحت‌نگری که از سوی ولی فقیه انجام می‌گیرد باشد». در نظر او اهمیت وجود حکومت آنچنان بود که حتی اگر در رأس آن یک کافر فاسق هم قرار می‌گرفت مؤمنان موظف به اطاعت از او بودند (ر، ۱۴ تا ۶۸/۱/۲۰).

نمونه‌های دیگر برای مصلحت‌نگری در گستره سیاست را می‌توان از حوزه سیاست خارجی برگزید. در یک دید کلی می‌توانیم شاهد یک گذار تدریجی، ولی البته پر تضاد، کند و ناهموار باشیم از نظریه‌های معطوف بر صدور انقلاب، غرب‌ستیزی، اتحاد امت اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی در سر تا سر دارالاسلام، یا حتی جهان و نفی ملی‌گرایی، به یک سیاست خارجی مبتنی بر پذیرش هرچند دردناک محدودیتهای استراتژیک/منطقه‌ای و تنگناهای اقتصادی و نظامی در بخشهایی از هیئت حاکمه. می‌توان حتی بخشی از تضادها و ناهمواریهای موجود در این روند را نیز ناشی از ملاحظه مصلحتها دید، مثلاً ملاحظه لزوم وجود یک دشمن خارجی برای حفظ نظام و ایجاد مشروعیت برای سیطره حاکمان.

ت: مصلحت‌اندیشی در حوزه فرهنگی و تفریحاتی: مصلحت‌نگری موجب چشمپوشی کم و بیش حکومت در مقابل ارتکاب مردم به برخی از اعمال شرعاً منکر و حرام نیز بوده است. یک نمونه آن تحریم موسیقی است که در ابتدای کار حکومت فقها سختگیرانه اعمال شد، و در سالهای بعد به تدریج تخفیف یافت. در *تحریر الوسیله* (۲، ۳۵۱)، حکم موسیقی بر اجتناب مطلق است:

*انجام دادن و شنیدن غنا و کسب کردن با آن حرام است. و غنا تنها زیبا کردن صدا نیست، بلکه عبارت از کشیدن و برگرداندن صدا با کیفیت خاص است که طرب‌آور و مناسب مجالس لهو و محافل طرب و آلات لهو و ادوات موسیقی باشد. و بین استعمال آن در کلام حق، مانند قرائت قرآن و دعا و مرثیه و بین غیر آن از شعر یا نثر فرقی نیست. بلکه اگر آنرا در چیزی که خداوند متعال به آن اطاعت می‌شود استعمال کند عقابش مضاعف می‌گردد. البته گاهی غنای زنان آوازه‌خوان در عروسیها استثناء می‌شود. و آن بعید نیست. و احتیاط ترک نشود که به زفاف عروس و مجلسی که جلوتر یا بعد از آن عروسی گرفته می‌شود اکتفاء شود. نه هر مجلسی. بلکه احوط این است که مطلقاً اجتناب شود.*

در جای دیگری از همان کتاب (۴۸۵،۴) شنیدن آواز و نظایر آن از رادیو و دستگاههای ضبط صوت هم حکم حرام دارد. در *توضیح المسائل خمینی* هم می‌خوانیم که خرید و فروش آلات موسیقی از جمله محرّمات است (۲۲۳).

اولین اقدام فقهای حاکم در تحریم موسیقی حذف آن از رسانه‌های گروهی، بستن آموزشگاههای موسیقی، ممنوع ساختن فروش سازها و بدرفتاری با موسیقیدانان، نوازندگان و خوانندگان بود. بعد از آن نوبت جلوگیری از ورود و دیدن و شنیدن نوارهای صوتی و صوتی/تصویری و کوشش برای کشف و ضبط آنها شد، تا آنجا که نیروهای انتظامی گاه به گاه در

گزارش موفقیت‌های خود تعداد نوارهای ضبط شده را هم آمار می‌دادند. اما این اقدامات ثمر چندانی نداشت. شنیدن موسیقی مطلوب‌تر و شایع‌تر از آن بود که بتوان مانع آن شد. از طرف دیگر برخی از حکومتگران به فوائد موسیقی برای کارهای تبلیغاتی رژیم پی برده و در نتیجه لازم دیدند که در تحریم آن تخفیف‌هایی را بپذیرا شوند. تخفیف، البته، جز به اجازه رهبر ممکن نبود. از او استفتاء کردند که «وقتی آلات لهوو لعب استفاده‌های مشروع از قبیل نواختن سرودها را دارد آیا خرید و فروش آن بی اشکال است؟». و او جواب داد: «خرید و فروش آلات مشترکه به قصد منافع محصله آن اشکال ندارد»<sup>۱۳</sup>. این فتوا در سال ۱۳۶۷ صادر شد. ولی پیش از آنهم یک عضو شورای سرپرستی صدا و سیما، حجت‌السلام فردوسی‌پور، طی استفتائی از خمینی خواسته بود که درباره «پخش آهنگ‌های موسیقی از صدا و سیما» که با مخالفت کسانی از امت حزب‌الله روبرو شده است نظر بدهد. خمینی در پاسخ نوشته بود که «آهنگها اکثراً بی اشکال است»<sup>۱۴</sup>.

نتیجه تجویز موسیقی و پخش آن در سطح محدود بود. محدودیت مثلاً به آنصورت که تنها موسیقی که طرب‌آور نباشد از این اجازه برخوردار می‌شد. آذری قمی در اینمورد هم فعال شد و مقالاتی در توجیه رفع ممنوعیت نوشت:

*اگر ولی مسلمین مصلحت جامعه را در جواز موسیقی تشخیص دهد و برای او روشن باشد که اگر آنرا جایز نشمرد مردم به رادیوی بیگانه و ضدانقلاب روی می‌آورند و از صدای جمهوری اسلامی منصرف می‌شوند و در نتیجه تحت تأثیر تبلیغات سوء و مسموم دشمن قرار می‌گیرند، و بر عکس اگر فعلاً آنرا جایز بشمارد تبلیغات صحیح اسلامی آنان را تحت تأثیر قرار میدهد و به سوی قوانین و دستورهای اسلام تمایل بیشتر پیدا می‌کنند، اگر چه گاهی به علت شنیدن موسیقی مرتکب حرام می‌شوند. در چنین وضعی، چنانچه حکم رهبر مطلق باشد و دارای وقت معینی نباشد بهتر است (ر، ۶۶/۱۰/۲۳).*

همین شخص یک سال و نیم پیش از این تاریخ در جواب کسانی که پخش موسیقی در صدا و سیما را مجاز می‌شمردند نوشته بود: «موسیقی در رساله امام حرام است و ضابطه آن نیز مشخص می‌باشد» (ر، ۶۵/۴/۵). این که مصلحت‌نگری چه شگفتیهائی می‌تواند ایجاد کند را می‌توان از خبر ملاقات سران سه قوه با رهبر انقلاب، از قول احمد خمینی، دریافت. در آنجا رفسنجانی از خمینی پرسیده بود: «شما که این موسیقی را قبلاً حرام می‌دانستید چرا حالا اشکال نمی‌کنید؟». او پاسخ داده بود: «اگر موسیقی به فرض در رادیوی عربستان پخش بشود من آنرا حرام می‌دانم» (ک، ۶۹/۴/۶). احتمالاً به این علت که در آنجا حکومت «طاغوتی» است و مخالفت با هر آنچه آن حکومت جایز می‌شمرد به مصلحت مسلمین است. با اینهمه هنوز بسیاری از علماء به دلایل شرعی با مجاز کردن موسیقی مخالف هستند. صدای آنها پس از فوت خمینی بلندتر شد و بر گردانندگان امور فرهنگی کشور سنگینی کرد. ترس از افزایش قدرت آنان و لغو تسهیلات مبتنی بر فتوای خمینی بود که وزیر ارشاد وقت، محمد خاتمی را وادار کرد در استعفانامه خود بنویسد: «من پیشتر گفته‌ام که مخالفت با نظرات امام از موسیقی آغاز می‌شود، ولی به همینجا ختم نخواهد شد» (س، ۷۱/۴/۲۷).

یکی از مخالفان، حجت‌الاسلام محمد قدیری، عضو دفتر فتاوی خمینی بود که در همان روزهای اول بعد از صدور فتاوی خمینی درباره آلات مشترک به او توصیه کرده بود ساحت قدیس خود را از اینگونه مسایل به دور بدارد و فتوا را نشر ندهد.<sup>۱۵</sup> بنا به گفته آذری قمی در سال ۱۳۷۰ در میان فقها و کارگزاران حکومت سه موضع مختلف درباره پخش موسیقی وجود داشت: اول آنهایی که در اجراء و نمایش و تشویق موسیقی راه افراط می‌رفتند و حتی به نوازندگانی کارت مجوز می‌دادند که سابقاً در محاکم شرع محکوم به شلاق شده بودند. دوم، بعضی از متدینین و انقلابیون که هرچه را موسیقی نام دارد یا صوتی که در آن ترجیع به کار گرفته شده باشد ولی طرب‌آور نباشد و در تبلیغ فرهنگ اسلام مؤثر باشد حرام می‌دانند. اینها «اصلاً در متن اسلام بایی برای سیاست باز نمی‌کنند». و سوم، موضع خود او، که آنرا شرح نمی‌دهد، ولی پیداست که ناظر بر جواز موسیقی به شرط مصلحت نظام بود (ر، ۱۰ و ۷۰/۷/۱۷).

پس از این تاریخ، به رغم ادامه این اختلافات<sup>۱۶</sup> تأثیر مصلحت‌نگری افزایش یافته است. حالا دیگر نوعی از موسیقی پاپ هم مجوز دریافت می‌کند، آهنگ موسیقی غیرمجاز در خیابانها و رستورانها طنین‌انداز است، موسیقی در برنامه جشنواره‌ها جا افتاده است و حتی دسته ارکستر به خارج می‌فرستند.

در دو فتاوی خمینی درباره موسیقی دو حرام دیگر هم جواز حلال پیدا کردند. اولی بازی شطرنج بود. سؤال شده بود که «اگر شطرنج آلت قمار بودن خود را به طور کلی از دست داده باشد و چون امروز تنها به عنوان یک ورزش فکری از آن استفاده گردد بازی با آن چه صورتی دارد؟» خمینی پاسخ داده بود که «بر فرض مذکور، اگر برد و باختی در کار نباشد اشکال ندارد.» با وجود آنکه این پاسخ را قرنهای پیش هم می‌توانستند بدهند شطرنج تا اینموقع حرام بود. روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۵۹/۹/۲۷ استفتائی از خمینی را درباره جواز شطرنج منتشر کرده بود، همراه با پاسخ آن: «بسمه تعالی ممنوع است.»

دوم بازی زنان در فیلم و نیز لباس ورزشکاران بود. در نامه فردوسی‌پور و نامه دیگری از محمد هاشمی، مدیر عامل صدا و سیما، از حکم نمایش زنان بازیگر در فیلمهای سینمایی و برنامه‌های نمایشی پرسیده بودند، که «حسب موضوع بعضاً از ضوابط کامل پوشش اسلامی در چهره و گردن و موی سر برخوردار نیستند، و همچنین قسمتی در بدن کشتی‌گیران و فوتبالیستها و غیره، که پوشیده نیست.» خمینی جواب داده بود که «نظر نمودن به آنگونه فیلمها و نمایشنامه‌ها هیچیک اشکال شرعی ندارد و بسیاری از آنها آموزنده است و پخش آنها اشکال ندارد و همینطور فیلمهای ورزشی» مشروط به اینکه اولاً «کسانی که گریم می‌کنند باید محرم باشند و اجنبی حرام است چنین کاری انجام دهد. دوم آنکه بینندگان از روی شهوت نگاه نکنند» (ر، ۶۶/۱۰/۱).

ث: مصلحت در نظام قضائی: همانطور که تسخیر حکومت، قبول یک دستگاه حکومتی بدون سابقه فقهی را ضروری می‌ساخت این هر دو پذیرش، یک نظام قضائی جدید را هم الزام‌آور می‌کرد که اثر و پیشینه‌ای در فقه شیعی نداشت<sup>۱۷</sup>.

این نظام در روند نوسازی جامعه ایران پس از انقلاب مشروطیت به وجود آمده و به رغم همه کاستیهایش ریشه ستبر دوانده و دیگر قابل نهشتن نبود. این اجبار از یکطرف و کوشش نگهبانان شرع برای اسلامی کردن امر قضاء در ۲۵ سال گذشته از طرف دیگر مشکلات عظیمی را موجد شده است که حل آنها جز از راه تمسک به مصلحت ممکن نیست. برای توضیح بهتر این، به قول سعید امیرارجمند «انقلاب قضائی» (egal revolution) <sup>۱۸</sup> باید ببینیم که پیشترها مشخصات قضاوت در فقه شیعی و عمل فقها چگونه بوده است. من این توضیح را با اقتباس از نامبرده انجام می‌دهم و خود چند نکته بر آن می‌افزایم. قضاء در فقه شیعه قانون فقیه (jurist's law) است که با قانون قضائی (judge law) تفاوت دارد. در حالیکه اولی بیشتر به طرح مسائل قضا در کتب فقهی می‌پردازد، توجه دومی بیشتر معطوف به وجوه گوناگون قضاوت است. در حالیکه اولی توجه چندانی به اداره امور قضائی ندارد، این عمل بخشی از مضمون دومی را تشکیل می‌دهد. در حالی که مسایل حقوق عمومی بخش اصلی محتوای دومی را می‌سازد اولی به طور عمده متمرکز بر قضاء در مسایل حقوق خصوصی است. حتی آنجا که قضای فقیهان به مسائل جزائی می‌پردازد آنها را، اگر به حق الله (حدود) نسبت ندهد، به مثابه حقوق شخصی (حق الناس) می‌نگرد و در حالت اخیر به دنبال حل آن در رابطه بین طرفین دعوا می‌رود. در حالیکه قانون فقیه عاری از آئین دادرسی است، وجود این آئین در قانون قضائی یکی از مسلمات است. در حالیکه اولی قانون در یک فضای غیرحکومتی است دومی قانونی متعلق به یک نظام قضائی جای گرفته در درون یک دستگاه حکومتی است.

حال اگر در گذشته قانون فقیه قادر به ادامه زیست در درون کتابها و یا حداکثر در محاکم شرع بود حفظ این حالت با تشکیل حکومت اسلامی دیگر ممکن نبود. گذر از قانون فقهائی به قانون حکومتی دیگر اجتناب‌ناپذیر شده بود. کشف حکم قضائی به عنوان فعالیت خاص فقها باید جای خود را به وضع قوانین و تنظیم آنها می‌داد. فقه شیعه بایستی آنچنان گسترش می‌یافت که حقوق عمومی و جزائی و آئینهای دادرسی مدرن را به طور کامل در بر بگیرد. حقوق شیعی می‌بایستی برای خود جایی در یک سازمان قضائی مبتنی بر الگوی نظام حقوقی جدید می‌یافت که از حکومت گذشته به ارث گرفته بود. حقوق شیعی بایستی از شکل نیافتگی سازمانی در می‌آمد و آماده پذیرش یک سازمانیافتگی عقلانی و بوروکراتیک می‌شد. این حقوق می‌بایستی صورت غالباً شخصی خود را ترک می‌کرد و تن به یک ساز و کار غیر شخصی کارآمد می‌داد که به جای تکیه بر اقرار و سوگند و شهادت اتکاء به ادله غیرشخصی و مدارک بکند. پذیرش این گذار، که اگر به صورت کامل انجام می‌گرفت مصداق انقلاب حقوقی مورد نظر امیرارجمند بود، کار ساده‌ای نیست. آنچه هم تاکنون انجام گرفته است نتیجه کشمکش بین شورای نگهبان و آن بخش از کارگزاران حکومت بوده است که به ضرورت این گذار آگاهی بیشتری داشته‌اند.

یک نمونه برجسته این کشمکش بر سر گذار را می‌توان با مطالعه روند پذیرش تشکیلات جدید دادگستری از یکسو و تلاش برای اسلامی کردن آن از سوی دیگر دنبال کرد. اسلامی کردن این تشکیلات در صورتی ممکن می‌شد که دستگاه دادگستری و تشکیلات قضائی را به

کلی منحل کرده و کار قضاء را به حیاط بیرونی بیوت مجتهدان باز می‌گرداندند. انحلال دادرها و لغو رسم تجدید نظر در احکام قضات از جمله اقدامات دیگری بود که بایستی درین راستا انجام می‌شد. از آنجا که این اقدامات کاملاً غیرممکن بود، ناچار به قبول اسلامی کردن دستگاه قضائی شدند. نتیجه، ایجاد یک نظام قضائی التقاطی بود که ثمری جز نابسامانی و بحران نداشت. اولین اقدام در اینجهت توسط شورای انقلاب با تصویب «لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی» در تاریخ ۵۸/۶/۲۰ انجام گرفت. به این ترتیب شورای انقلاب نخستین قدم در راه التقاط را با تصویب مقرراتی برای سازمان قضائی و تشکیلات دادگاهی برداشت. یک مرحله‌ای کردن رسیدگی مهمترین امتیازی بود که در این قانون به احکام قضای اسلامی داده شد (قوانین، ۱۳۵۸، ۲۰۰ و). همانطور که می‌دانیم در زمان تصویب این قانون شورای نگهبان وجود نداشت. بنابراین مخالفتی هم نشد. ولی فرصت مخالفت در سالهای بعد در قالب واکنش شورا نسبت به اقدامات مختلف در جهت تجدید سازماندهی در دستگاه قضائی پیش آمد. از جمله موقعی که کمیسیون قضائی مجلس، در آبان سال ۱۳۶۶، لایحه‌ای را که شورایی‌عالی قضائی به منظور اسلامی کردن نظام دادرسی کیفری با عنوان «اصلاح قوانین آئین دادرسی کیفری و اصلاحات و ملحقات آن» در تاریخ ۶۳/۱۱/۲۵ به مجلس ارائه داده بود، تصویب کرد. شورای نگهبان در این لایحه بیش از هفتاد اشکال شرعی پیدا کرد. اما اوج موفقیت در اسلامی کردن در زمینه تشکیلاتی در سال ۱۳۷۳ حاصل شد، زمانی که مجلس چهارم در تاریخ ۱۵ تیر این سال با رضایت شورای نگهبان قانون «دادگاههای عمومی و انقلاب» را تصویب کرد که حذف دادرها و دادگاههای تخصصی از جمله مقررات اسلامی آن قانون بود.

با تصویب این قانون قاضی هم اجازه قضاوت داشت و هم می‌توانست قضاوت خود را مبتنی بر بازپرسی و دادرسی بسازد که خود او، یا یک قاضی تحقیق، زیر نظر او، انجام داده بود. وی در عین حال اختیار داشت که در همه امور قضائی از جزائی گرفته تا حقوقی قضاوت کند. تنها در صورتیکه رئیس قوه قضائیه صلاح می‌دید می‌توانست دعاوی کیفری، حقوقی و شخصی را به قاضیان با تجربه و متبحر بسپارد. اما اجرای این قانون نظام قضائی حکومت اسلامی را دچار چنان بحرانی ساخت که هنگامی که آیت‌الله شاهرودی در اواخر مرداد ۱۳۷۸ به ریاست قوه قضائیه منتصب شد قوه قضائیه را به ویرانه‌ای تشبیه کرد. او در همان زمان قول داد که در جهت احیای دادرها و تخصصی شدن دادگاهها اقدام کند (ر، ۷۸/۵/۲۴). این کار با ارائه «لایحه اصلاح پاره‌ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» به مجلس در فروردین ۱۳۸۰ انجام گرفت. در این لایحه قوه قضائی پس از شمارش برخی از عواقب ناهنجار حاصل از اجرای قانون مصوب ۱۳۷۳ قصد خود از اصلاح آنرا به صورت تأسیس مجدد دادرها، تخصصی کردن دادگاهها و قبول مقررات تجدید نظر، به نحوی که پیش از انقلاب معمول، بود اعلام می‌کند. لایحه در تاریخ ۸۰/۹/۶ در شور دوم به تصویب مجلس رسید، ولی با مخالفت شورای نگهبان به خاطر اشکالات شرعی مواجه شد. بدین ترتیب چرخه رفت و آمد بین مجلس و شورای نگهبان از سر گرفته شد و تا اواخر مهر ماه ۱۳۸۱ ادامه یافت. اگر شورای نگهبان با این آخرین تلاش مجلس مخالفت نکرد و مصوبه آن به مجمع تشخیص مصلحت نرفت ظاهراً به

علت حکم حکومتی بود که رئیس قوه قضائیه به نیابت از جانب ولی فقیه صادر کرد. (رضائی، ت. مجلس، ثبت ۲۲۰). در نتیجه قانون ۱۳۷۳ ملغی شد و تشکیلات دادگاهها به حالتی که ذکر شد بازگشت.

یکی دیگر از نمونه‌های کوشش برای اسلامی کردن نظام قضائی مربوط به تجدید نظر در احکام قضاات است. طبق نظر شورای نگهبان تجدید نظر تنها در سه مورد مجوز شرعی دارد. موارد را عیناً از «قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری» مصوب شهریور ۱۳۶۱ نقل می‌کنیم: ۱ - جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش برخلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است. ۲ - جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خود بشود. ۳ - جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشای حکم را در موضوع پرونده نداشته است» (قوانین، ۱۳۶۱، ۳۵ و...). شورای نگهبان در تاریخ ۶۲/۴/۵ در پاسخ سؤال شورایعالی قضائی درباره حکم شرعی تجدید نظر اعلام کرد: «تجدید نظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد جایز نیست». این پاسخ موجب صدور حکم انحلال کلیه دادگاههای تجدید نظر از جانب شورایعالی قضائی شد و در نتیجه آشفتنگی عظیمی در دستگاه دادگستری پدید آمد به طوری که پس از چند روز ناچار به فسخ حکم انحلال شدند. با این وجود تا حل مسئله تجدید نظر هنوز سالها وقت لازم بود. راه حل، بازگشت به مقررات پیش از انقلاب بود. انعکاس آنرا می‌توان در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ دید، جایی که در کنار سه شرط شرعی امکان تجدید نظر، موارد متعدد دیگری برای درخواست تجدید نظر از جانب صاحبان دعوا در نظر گرفته شده است<sup>۱۹</sup>.

نمونه‌های توسل به مصلحت در زمینه امور قضائی بیشتر از آنست که ذکر همه آنها در حوصله این کار باشد. قبول نهاد وکالت از طرف متهمان و یا اصحاب دعوا، پذیرش مرور زمان در تعقیب جرم، قبول هیئتهای منصفه در قانون مطبوعات، سپردن امر خطیر قضاوت به دست طلاب نامأذون به جای مجتهدان و پذیرش زنان حقوقدان در سمت دادیاری از جمله بدعتهای دیگریست که در امور مربوط به آئین دادرسی و تشکیلات دادگاهی وقوع یافته است. مهمتر از اینها قبول یک دستگاه مبتنی بر دیوانسالاری و سلسله مراتب قضائی است که به رغم حضور صدها قاضی معمم در آن شباهتی با مقررات فقه شیعی در امور قضاء ندارد. به بدعتها و مصلحت‌گراییها در زمینه مذکور باید رویکردی از همین نوع در حوزه قوانین جزائی و کیفری را نیز اضافه کرد.

به قانون مجازات اسلامی، بخش تعزیرات و تعزیرات حکومتی پیش از این پرداختیم. نمونه‌های دیگر را می‌توان در بخشهای دیگر قانون مجازات اسلامی مشاهده کرد. با اینکه جمهوری اسلامی با اعمال مجازاتهای اسلامی بیشترین موفقیت در اسلامی کردن قوانین را داشته است، ولی مغایرتهای مهمی که در اینموارد با نصوص شرعی در قانون مجازات اسلامی به چشم می‌خورد همه ریشه در مصلحت‌اندیشی داشته است. پس طرح این سؤال چندان بی

اساس نیست که تا چه اندازه تأکید فوق‌العاده حاکمان جمهوری اسلامی بر تصویب و اعمال قانون مجازات‌های اسلامی پایه در مصلحت‌اندیشی داشته است. یک نمونه اخیر در تأثیر مصلحت‌اندیشی در تجدید نظر در این قوانین مربوط به مجازات سنگسار است که در اثر فشار از جانب کشورهای خارجی قرار شد مجازات دیگری را به جایش بنشانند.<sup>۲۰</sup>

و اما مصلحت‌گرایی در زمینه امور قضائی بیشتر و بارزتر از هر جا در بی‌اعتنائی قوه قضائیه و غالب دادستانها و قضات آن به قوانین شرعی و غیرشرعی است، آنجا که ایراد اتهام به بی‌تقصیران می‌کنند و دستور کیفر آنها را صادر می‌کنند. با اینکه اعمال این شیوه در امر تعقیب و مجازات مخالفان سیاسی حکومت و دولت به صورت آشکارتر و چشمگیرتری انجام می‌گیرد، ولی به هیچوجه منحصر به این نوع کسان نیست. در بیشتر موارد، این حرص مال است که در امور غیرسیاسی بی‌اعتنائی به قانون و شرع را موجب می‌شود.<sup>۲۱</sup>

نکته دیگری که درباره مصلحت‌نگری در قانونگذاری و تصمیم‌گیری باید گفت اینست که مصلحتی که در همه موارد، مبنای عمل قرار می‌گیرد نه مصلحت مردم، بلکه مصلحت حاکمان و در موارد جزئی مصلحت قاضیان است. مصلحت مردم در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که مردم خود در تشخیص آن و در تعیین تصمیمات ناظر بر آن شرکت و دخالت داشته باشند.

### معیارهای شورای نگهبان

تا اینجا شاهد بودیم که چگونه قانونگذاران و حاکمان نظام با توسل تصنعی به عناوین ثانویه و یا تمسک ابداعی به مصالح مرسله از احکام و قواعد شرع برائت کرده و با این اعمال سعی در یافتن راه خروج از بن بست در وضع قانون و اتخاذ تصمیم کرده‌اند. حالا سؤال دیگری مطرح می‌شود، اینکه وقتی شورای نگهبان مصوبه‌ای را مغایر با شرع می‌شمارد، بر اساس کدامین معیار یا معیارها به اظهار این نظر می‌پردازد. پاسخ این سؤال روشنائی بیشتری بر رابطه بین جمهوری اسلامی و دین و شرعیات آن خواهد انداخت.

در فصل دوم بخش دوم اشاره کردیم که شورای نگهبان جز در موارد استثنائی علل تشخیص مغایرت این و آن مصوبه با شرع را بیان نمی‌کند. به ندرت اتفاق می‌افتد که در نظریه‌ای ذکری از یک قاعده شرعی یا یکی از منابع اصلی (قرآن یا حدیث) شده باشد. در برخی از موارد، به قول مدنی، شورا تنها اشاره‌ای موجز به سمت و سوی اصلاحاتی می‌کند که مجلس بایستی در مصوبه خود وارد بسازد.

دیدیم که اصرار نمایندگان مجلس و توصیه منتظری هم، آنزمان که او هنوز قائم مقام خمینی بود، اثر چندانی نبخشید، و شورا، جز در همان موارد استثنائی، از شرح ادله شرعی مخالفت‌های خود امتناع ورزید. البته شواهدی برای توضیح برخی از دلایل در مذاکرات بین شورا و کمیسیونها و ریاست مجلس و یا شورا و ولی فقیه وجود دارد، ولی قاعده همان تذکرات کتبی در نظریات شورا است. دسترسی به ادله شورا از راه رجوع به صورت مذاکرات جلسات آن نیز ممکن نیست، زیرا شورا از این جلسات صورتی برنمی‌دارد.<sup>۲۲</sup> تلاشهای مجلس ششم برای موظف کردن شورا به برگزاری جلسات خود به صورت علنی هم به جایی نرسیده است.



با اینهمه نظریات شورای نگهبان<sup>۲۳</sup>، دو نکته را آشکار می‌کند. یکی اینکه شورا در ذکر معیارهای خود نه از احکام شرع، بلکه از موازین آن نام می‌برد. دوم آنکه ماهیت این موازین در اغلب موارد معلوم نیست. البته، همانطور که می‌دانیم در سالهای اخیر یک معیار دیگر هم بر ابزار سنجش شورای نگهبان اضافه شده است، که همان نظر و حکم رهبر و نهادهای منتصب اوست. واقعیت اینست که در نظریات شورای نگهبان به ندرت با جمله‌ای برخورد می‌کنیم که دلالت بر مغایرت مصوبه‌ای با احکام شرعی بکند<sup>۲۴</sup>. حتی اگر تصور کنیم که در برخی از موارد منظور از موازین همان احکام بوده است یا مواردی هست که اجازه تشخیص مغایرت با احکام معین را هم می‌دهد باز این سؤال باقی می‌ماند که علت عدم استناد به احکام چیست. فقدان حکم لازم برای سنجش رابطه مصوبات با شرع یا ابهام موازین که دست شورای نگهبان را در سنجش بازتر می‌گذارد؟ پاسخ می‌تواند هر دو باشد. شورا موازین شرع را معیار سنجش می‌دارد چون برخلاف ادعای نظریه‌پردازان ولایت فقیه، احکام شرع محدودتر از آنست که پاسخگوی مسائل قانونگذاری و کشورداری در ایران باشد. شورا تکیه بر موازین می‌کند چون می‌تواند آنها را به میل خود تفسیر کند، یا بسازد.

شورای نگهبان تشخیص مغایرت با شرع را با عباراتی نظیر «با موازین شرعی مغایرت دارد»، «شرعی نیست»، «با موازین شرعی مخالف است» بیان می‌کند. گاهی نیز با عبارت «با موازین شرعی انطباق ندارد» برخورد می‌کنیم. تفاوتی اساسی است بین گفتن این که مصوبه‌ای با موازین شرعی مغایر است یا انطباق ندارد. در حالیکه استفاده از عبارت عدم مغایرت دلیل آگاهی بر وجود مصوباتی است که هیچ مطابقتی با شرع ندارد. انتظار این مطابقت، مشروط به داشتن یقین به وجود کمال در اصل، یعنی در شرع است یعنی باید یقین داشت که شرع آنچنان کامل است که می‌توان مطابقت یا عدم مطابقت هر مصوبه‌ای را با آن سنجید. اما ظاهراً حتی شورای نگهبان هم معتقد به این کمال نیست، زیرا در غالب موارد رأی به عدم مغایرت می‌دهد و نه عدم انطباق. در بسیاری از موارد، آنجا که از عبارت عدم انطباق استفاده می‌شود پیداست که منظور نه معنی دقیق این کلمه، بلکه همان عدم مغایرت است (مدنی، ۴، ۱۷۴). دیگران هم انتظار انطباق ندارند. آیت‌الله محمد یزدی این نکته را در شورای بازنگری قانون اساسی بیان کرد و گفت وظیفه شورای نگهبان تنها اینست که ببیند مصوبات مجلس مخالف شرع نباشد «حتی مطابقت هم لازم نیست [...] لازم نیست که اثبات کند موافق شرع» است (بازنگری، ۲، ۸۳۸).

به نظر می‌رسد که آگاهی بانیان قانون اساسی بر این موضوع که خواست مطابقت با احکام و موازین شرع به مثابه شرط مشروعیت مصوبات، واقعگرایانه نیست، و یا لاقلاً تردید ایشان در این امر، آنها را هم وادار کرده باشد مسئله را در ابهام نگهدارند. آنها در اصول مختلف قانون اساسی هم از واژه‌های احکام و موازین و هم از عبارت عدم مغایرت و عدم مطابقت و یا نظایر این دو استفاده کرده‌اند. اصل ۴ می‌خواهد که کلیه قوانین و مقررات و غیره «بر اساس موازین اسلامی» باشد. اصل ۷۲ از وضع قوانینی که «با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد» منع می‌کند. اصل ۹۱ وظیفه شورای نگهبان را «پاسداری از

احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها» می‌داند. اصل ۹۴ مقرر می‌کند که شورا مصوبات مجلس را «از نظر انطباق با موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد». اصل ۹۶ تشخیص «عدم مغایرت» مصوبات مجلس با «احکام اسلام» را به عهده اکثریت فقهای شورای نگهبان می‌گذارد. به تعبیر عمید زنجانی هر جا که قانون اساسی صحبت از موازین می‌کند خواهان انطباق مصوبات با آنهاست، و هر جا که احکام را موضوع پاسداری قرار می‌دهد منظور عدم مغایرت است. انطباق مصوبات با احکام نمی‌تواند منظور باشد «زیرا چه بسا قوانین و مقررات جدیدی که مغایر با احکام اسلام نیست ولی به دلیل عدم وجود موضوع و زمینه برای آن قوانین در اسلام سابقه قانونی نداشته و در شرع حکم مشابهی در آن مورد پیدا نشود. مانند قوانین مربوط به امور هواپیمائی و اختراعات و رانندگی و نظایر آنها». ولی در عین حال «کلیه قوانین مربوط به این مسائل با قواعد کلی فقه و اصول عملیه قابل تطبیق می‌باشد»، همینطور با «اصول عقلیه» (۱، ۳۹۵ و...). بدین ترتیب عمید زنجانی هم اطمینان دارد که شورای نگهبان مفاهیم احکام و موازین را به صورت مترادف به کار نمی‌برد و انتظار مطابقت مصوبات با احکام را ندارد. شورا از موازین مراقبت می‌کند. ولی انتظار شورا در این مورد هم همان عدم مغایرت است. همانطور که اشاره رفت در نظریات شورا کمتر با عبارت عدم انطباق برخورد می‌کنیم. می‌ماند تعیین موازین که سخت موضوع ابهام و اختلاف است.<sup>۲۵</sup>

اختلاف بر سر موازین اسلامی حتی در میان فقهای شورای نگهبان هم امری عادیست. با در نظر گرفتن همین واقعیت بوده است که قانون اساسی نه اجماع، بلکه اکثریت آرای فقها را شرط تصویب نظریه‌شان قرار داده است. اما تشخیص عدم مغایرت مصوبات با موازین شرع، که قرار است نماینده اراده خداوند باشد، بر اساس رأی اکثریت امریست که با مخالفت بسیاری از علمای شیعه مواجه شده است. از جمله علامه محمدحسین طباطبائی که تعیین احکام ثابت و متغییر اسلام بر این مبنا را مردود می‌شمارد، زیرا حق را واقعیتی می‌داند که استنباط آن به وسیله اکثریت الزامی ندارد (۱۳۴۸، ۴۵ و...؟، ۲۵، ۳۱). به قول خمینی یکی از وجوه امتیاز حکومت اسلامی بر انواع دیگر حکومت آنست که در حکومت اسلامی تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت آنها نیست<sup>۲۶</sup>. آیت‌الله محمدحسین نائینی که در مقابله با شیخ فضل‌الله نوری از مشروعیت رأی اکثریت دفاع می‌کند، دفاع را محدود به احکامی می‌کند که در شریعت اسلام موجود نیست (۸۰ و...)<sup>۲۷</sup>. تردیدناپذیر بودن احکام خدا اجازه سنجش آنها بر مبنای رأی اکثریت را نمی‌دهد<sup>۲۸</sup>. ولی از آنجا که در قانونگذاری امکان پافشاری بر این اصل موجود نیست و قانونگذاری را هم نمی‌توان فرو گذاشت، پس چاره‌ای جز چشمپوشی از این اصل نمی‌ماند. حتی این واقعیت که در اصول فقه امکان فقدان احکام یا اختلاف بر سر آنها، به خصوص در واقعات مستحدثه، منظور شده است، و حتی این فرض که می‌توان به کمک کلیات و اصول فقه احکام لازم را استنباط کرد تغییری در صحت این تشخیص نمی‌دهد. زیرا گرچه فقها امکان اشتباه و اختلاف در اجتهاد را می‌پذیرند، ولی قاعدتاً حاضر به قبول این واقعیت نیستند که حاصل این روش آنقدر غیریقینی است که تعیین آن در اغلب موارد تنها بر اساس رأی اکثریت

ممکن می‌شود. این یک واقعیت است که نظریات فقهای شورای نگهبان در خصوص نسبت مصوبات با شرع غالباً اتکاء بر رأی اکثریت آنها دارد و نه اجماع آنها<sup>۲۹</sup>.

اختلاف آرای اعضای شورای نگهبان بر سر موازین و نسبت مصوبات با این اختلافات یکطرفه واقعیت است و اختلاف فقهای بیرون از شورای نگهبان با آرای این نهاد یکطرفه دیگر. به نمونه‌هایی از این اختلاف در رابطه با شرح قوانین اشاره شد. همینطور به اختلافی که درین موارد بین شورای نگهبان و رهبر جمهوری اسلامی پیش می‌آمد. در یک مطالعه گسترده‌تر شواهد دیگری از این اختلافات را می‌توان برشمرد. اختلافات نه تنها ناشی از تفسیرپذیری موازین است، بلکه برخورد مصلحتی متوسلان به موازین هم باعث اختلاف می‌شود. برای جلوگیری از عوارض این اختلافات در امر قانونگذاری بود که هاشمی رفسنجانی در شهریور سال ۱۳۸۲ خبر داد که قصد دارند یک شورای فتوا ایجاد کنند، طوری که شورای نگهبان دیگر نه بر مبنای رأی خود، بلکه بر اساس رأی شورای فتوا به بررسی مصوبات مجلس بپردازد. او گفت که در این زمینه کارهایی در حوزه‌های علمیه در حال انجام است و از مدیریت حوزه‌ها خواست که پی این کار را بگیرند و اقدام کنند (ت. امروز، ۸۲/۶/۲۶).

تشکیل مجمع تشخیص مصلحت و امکان قانونگذاری بر این مبنا مانع از آن نشده است که شورای نگهبان به رد بخش معتناهایی از مصوبات مجلس به علت مغایرت آنها با شرع ادامه بدهد. تفاوت عمده با پیش از تشکیل این مجمع اینست که مجلس دیگر ملزم به قبول ایرادات شورا در همه موارد نیست. مجلس می‌تواند مصوبه خود را با امید به تصویب آن توسط مجمع به این نهاد بفرستد. اینکار را برخی دیگر از مقامات حکومتی هم می‌کنند، به این طریق که خواست خود را مستقیماً به مجمع می‌فرستند و تصویب آنرا هم از این مرجع دریافت می‌کنند. تصمیم در هر دوای این موارد نه دیگر بر اساس موازین، که در تولیت شورای نگهبان است، بلکه بر اساس مصلحت اتخاذ می‌شود. اینجاست که با اهمیت و شأن مصلحت در فقه شیعه آشنا می‌شویم. از طرف دیگر، ارسال مصوبات به مجمع همیشه به نفع مجلس نیست، چه به لحاظ امکان اختلاف نظر بین مجلس و مجمع، و چه به علت اینکه تکرار رجوع به مجمع موجب تقویت قدرت قانونگذاری مجمع به ضرر مجلس می‌شود. بنابراین، برای مجلس چاره‌ای نمی‌ماند جزین که یا مصوبه خود را مسکوت بگذارد و یا با تمکین به ایرادات شرعی شورای نگهبان آنرا تغییر بدهد.

در اینجا سؤال اینست که معنی این تمکین و قبول ایرادات شورای نگهبان چیست. آیا این عمل دلالت بر رعایت شرع در مصوبات نمی‌کند؟ آنچه بدین ترتیب انجام می‌گیرد نافی براءت از شرع، آنطور که در این فصل عنوان شده است نیست؟ پاسخ را می‌توان در چند نکته خلاصه کرد:

۱ - پرسش و پاسخ محدود به مصوباتی است که به اینصورت به نتیجه می‌رسد و قانونی می‌شود. پس همه آن مصوباتی که با استناد به عناوین ثانویه و مصلحت نظام، تعزیرات و حکم حکومتی و شرط ضمن عقد به تصویب رسیده است، به طوری که شرح داده شد، حکم خود را دارد.

۲ - در غالب مواردی که مجلس تن به پذیرش ایرادات شرعی شورای نگهبان داده است، اختلاف بر محور مصوباتی دور می‌زده که از نظر تعیین ماهیت نظام فاقد اهمیت است.

۳ - در برخی از موارد رعایت موازین شرعی در مصوبات به علت ملاحظهٔ مصلحت نظام صورت می‌گیرد. اولاً حکومتی که خود را اسلامی می‌شمرد و نیاز به قبولاندن این ادعا به مردمی دارد که باید از آن حمایت کنند نمی‌تواند از همهٔ نشانه‌های اسلامی بودن خود صرف‌نظر کند. و اینرا هم باید در نظر داشت که بین تصویب برخی از قوانین و اجرای آنها تفاوتی وجود دارد که باز هم ملاحظهٔ مصلحت موجد آنست. این رعایت مصلحت است که نوسان بین سختگیرها و مسامحتها در اجرای مقررات مثلاً حجاب اسلامی را موجب می‌شود.

۴ - توجه به این نکته لازم است که در مواردی، تمکین مجلس در مقابل رأی شورای نگهبان، به معنی انصراف از تصویب لایحه، طرح، ماده یا تبصره‌ای است که از نظر مجلس عین شریعت است. بنابراین نتیجه را لزوماً موازین شرعی تعیین نمی‌کند که خود همیشه موضوع اختلاف بین فقها بوده است، تعیین‌کننده قدرتی است که قانون اساسی به شورای نگهبان اعطاء کرده است. در اینجا اشارهٔ مجدد به این واقعیت نیز لازم می‌شود که انگیزهٔ بسیاری از ایرادات شورای نگهبان نه ملاحظات شرعی، بلکه ملاحظات قدرت‌پرستانهٔ خود و نیز مصالح و منافع جناح «محافظه‌کار» رژیم است.

۵ - دیدیم که به خصوص در سالهای اخیر شورای نگهبان رأی و نظر رهبر در امور مختلف را معیار رد شرعی برخی از مصوبات مجلس قرار داده و گاه مجلس را وادار به تمکین کرده است. یک نمونه، قانون مطبوعات بود، آنطور که دیدیم. در این قضیه هیچ معلوم نشد که شرعی بودن رأی رهبر بر کدام مبنا استوار است. آیا این ادعا که او نمایندهٔ معصوم و رئیس حکومت اسلامی است برای اثبات این شرط کفایت می‌کند؟ می‌دانیم که مخالفت با این ادعا در بین فقها بسیار زیاد است. حکومت هم زمانی می‌تواند اسلامی بودن خود را ثابت بکند که تکیه بر اجرای احکام شرعی داشته باشد و نه بر مصلحت نظام. رد لایحهٔ پیوست ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان نمونهٔ دیگریست از خصلت بهانه‌جویانهٔ شورای نگهبان. شورا این لایحه را به علت مغایرت آن با مخالفت خمینی با حق رأی زنان در سال ۱۳۴۱ رد کرد (ت. / امروز، ۸۲/۱۲/۲۱). در حالی که خمینی پس از انقلاب در اینباره موضع دیگری اتخاذ کرده بود.

## بحران حوزه و فقه

سرانجام مشکلات برخاسته از اتکای کشورداری و قانونگذاری بر شرع موجب شد بحثهای گسترده‌ای درباره کاستیهای شرع، فقه، حوزه‌های علمیه و نظام مبتنی بر این سه نهاد در میان اهالی حوزه و فقها و روشنفکران مذهبی درگیرد و آنها را وادار به جستجوی راههای برونرفت از بحرانی بسازد که در اثر آن مشکلات ایجاد شده بود. گرچه این بحث از چندین دهه پیش از انقلاب و به خصوص از سالهای چهل به این طرف به جریان افتاده بود ولی تجربه حکومت فقهائی و عوارض بحرانی ناشی از آن لازم بود تا دامنه آنرا به نسبتی بیسابقه بگستراند و عمق و حدت آن را روشن کند.

شرکت‌کنندگان در این مباحث را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

۱ - فقهای غیرسیاسی و سنت‌گرا که به کار فقه، به روش دیرپای قرون گذشته ادامه می‌دهند و از دخالت همگنان خود در کار حکومت کردن ناراضی هستند. مواضع این کسان را می‌توان با رجوع به نوشته‌های فقهی خودشان دریافت و یا با مطالعه آنچه گروههای دیگر درباره آنان می‌گویند و نسبتهایی که به آنان می‌دهند.

۲ - فقهای سیاسی مخالف ولایت فقیه، به معنی ریاست و صدارت فقها بر کار حکومت، و قبول آن در حد تصدی امور حسبیه در یک حکومت غیردینی. نماینده بارز این فقها آیت‌الله کاظم شریعتمداری بود که دیدیم او را خلع لباس و به حبس در خانه‌اش محکوم کردند.

۳ - فقهای سیاسی محافظه‌کار که یا هیچ اعتقادی به وجود بحران ندارند و یا اگر اشکالی در کار فقه، حکومت و قانونگذاری می‌بینند رفع آنرا در اصرار بیشتر بر فقه مصطلح و احکام اولیه می‌بینند. این گروه مدافعان و پشتیبانان اصلی ولایت مطلقه فقیه و بهره‌مندان درجه اول از این حکومتند. اصرار آنها برای تکیه بر پایه شرع بعضاً ناشی از مواضع سیاسی انحصار و اقتدارطلبانه آنهاست. در مقایسه با فقهای گروه اول متعلقان به این گروه نوگرا هستند. اما نوگرایی آنها در حدی است که به کار توجیه ولایت فقیه و نتایج آن در امر کشورداری و قانونگذاری می‌خورد.

۴ - فقهای سیاسی ولایت فقهائی اصلاح‌طلب که مدافعان اصلی مصلحت‌اندیشی در حل مسائل حکومتی و خواهان انطباق وسیعتر شرع و اجتهاد با مقتضیات عصر جدید و یا استنباط

خود از آن هستند. برخی از این گروه در اثر تجدید نظری که در سالهای اخیر در موضع سیاسی خود کرده‌اند به تصور امکان آشتی بین ولایت فقیه و جمهوریت، «مردمسالاری دینی» را شعار فعالیت نظری و عملی خود ساخته‌اند.

۵ - روشنفکران مذهبی که با حفظ فاصله با حکومت فقها و یا خروج از دایره حاکمان، و با ترک فهم فقه‌ای از اسلام دست به نواندیشی دینی از منظر حکمت و کلام مدرن زده‌اند و با گامهای مشخص به سوی قبول دموکراسی و جدائی دین از حکومت حرکت کرده‌اند. هریک از این گروهها نظریات تصریحی یا تلویحی خود درباره مشکلات مورد بحث درین فصل را به صورت مجموعه‌ای از گفته‌ها و نوشته‌ها، در قالب کتابها، رساله‌ها، مقالات، روزنامه‌ها، مجله‌ها و تارنماهای اینترنتی منتشر کرده است. انبوه همه این اظهارنظرها، صرفنظر از محتوا، اکنون آنچنان وسعت و حجمی یافته است که بررسی و انعکاس همه آن در قالب بخشی از یک فصل در یک کتاب از دایره امکان بیرون است. این واقعیت مرا مجبور به رویکردی گزینشی، به این معنا کرده است که بررسی ادبیات مربوط به گروه پنجم، و بخشی از گروه چهارم را به فرصتی دیگر محول بسازم و کار خود را در این کتاب منحصر به نظریات دو گروه سوم و بخشی از گروه چهارم بکنم<sup>۱</sup>. تمرکز بر نظریات این دو از اینرو نیز منطقی به نظر می‌رسد که متوجه رویکرد شرعی و فقهائی به مشکلات کشورداری و قانونگذاری و راههائی است که آفرینندگان همین مشکلات برای حل آن در نظر گرفته‌اند. در سطور بعد خواهیم دید که اطلاعات و انتقاداتی که موضوع سخن خواهد بود متعلق به این دو گروه و به ویژه بخش فقه‌پیشه گروه چهارم است.

#### آگاهی به کاستیهای فقه

مهمترین کاستی مورد نظر شرکت‌کنندگان در بحث همانست که درین نوشته برهان تشخیص نارسائی فقه برای پاسخگویی به مسائل کشورداری و قانونگذاری بود. این کاستی، همانطور که پیش ازین نیز ذکر شد، بعضاً از فردی و خصوصی بودن احکام شرع ناشی می‌شود. نویسندگان مقاله‌ای زیر عنوان «فتاوی امام تحولی دیگر در فقه شیعه»، در مجله حوزه<sup>۲</sup> در سال ۱۳۶۶، به این موضوع اقرار کرده‌اند: آنها متأسف از آن هستند که در فقه موروثی «ملکة اجتهاد و استنباط» از محدوده «اعمال فردی و احکام شخصی» بیرون نرفته و آنهائی که در وادی احکام حکومتی و اداره اجتماع کاوش کرده‌اند «جز اندکی انگشت‌شمار» نبوده‌اند. تازه این کسان اندک هم تنها به اثبات یا رد حکومت پرداخته و «به تفریع فروع حکومت» توجهی نکرده‌اند (۲۲، ۲۳). در یک شماره دیگر همین مجله در نوشته‌ای زیر عنوان «بانگ رحیل» می‌خوانیم: فقه‌پیشه شیعه در طول تاریخ فقه‌پیشه مغلوب بود.

فقه‌های ما به دور از سیاست و مدیریت جامعه بودند و در برداشتهای فقهی خود فرد مؤمن را مجرد از اجتماع و حکومت در نظر می‌گرفتند. این ویژگی نه تنها در فقه، که در بخش زیادی از روایات ما نیز موجود است. این واقعیت حتی در آنجا که فقه به مسایل مالی (خمس، زکات و انفال) می‌پردازد نیز به چشم می‌خورد. «دقت در کتب مالی فقه شیعه نشان می‌دهد که این فقه

برای یک سیستم اداره اجتماع تدوین نگاشته است و در آن اثر حکومت و حاکمیت بسیار کم رنگ است» (۱۳۶۷، الف، ۱۱).

کاستی دیگر فقه را آیت الله محمد جناتی در تمرکز توجه آن به عبادات می بیند. به نظر او اگر یک سوم از بررسیهای که در باب طهارت و نماز انجام شده است در مورد ابواب دیگر انجام می گرفت تمام نارسائیهای موهوم از بین می رفت. نارسائیها از آنرو موهوم است که نه از نقص ذاتی فقه، بلکه از کم کاری فقها سرچشمه گرفته است (۱۳۶۵، الف، ۱۳). او در جایی دیگر از «نا همگونی اباحت فقه و مشکلات نوین صحبت می کند و تأسف می خورد از اینکه «چگونه دایره تفقه به شناخت احکام فرعی عبادی و معاملات و عقود و ایقاعات محدود گردید» (۱۳۶۹، ۱۹). از نظر حجت الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی سوءفهم دین از جمله نواقص فقه است. رسوم احکام خرافی و غیراجماعی، مانند منع گفتگو با زنان، منع ورود آنان به ادارات و مشاغل، شرکت آنها در انتخابات، منع موسیقی، و ریش تراشیدن مردان نمونه‌هایی از بدفهمیهای رایج در فقه، از نظر اوست (ط، ۷۰/۱۲/۴).

کاستیهای فقه در جمهوری فقها نیز ادامه یافته است. محمد خاتمی در سال ۱۳۷۰ این واقعیت را خلاء فقه از نقطه نظر حقوق حکومتی نامید (س، ۷۰/۲/۱۱). در مقاله «بانک رحیل»، که ذکرش پیش ازین رفت، می خوانیم «مشکل اساسی "فقاہت" معاصر گریز از حوادث است و پرهیز از مشکلات تمدن بر آن سایه افکنده است. چنین "فقاہتی" به اجبار شخصیت خود را در قالب گذشته می جوید و برای احکام و فتواهائی که صادر می کند جامعه‌ای مفروض را در نظر می گیرد. جای جای فقه موجود بر این مدعا گواه است و با یک مسامحه قابل قبول می توان مدعی شد که بخش عظیمی از "فقه کنونی" با این قالب شکل گیری شده است» (۶). آذری قمی به این نکته اشاره می کند که با وجود تحولاتی که خمینی در فقه ایجاد کرده است «سیاست در متن فقه راه نیافته و بسیار محدود چهره دروس را عوض کرده است» (ک، ۷۰/۱۲/۱۰).

غفلت از «فقه حکومتی» از نظر برخی از شرکت کنندگان در این بحث خود بخشی از یک نقص بزرگتر است، یعنی غفلت فقه از مسائل دنیای جدید به طور کلی، مسائلی که بایستی در فقه انعکاس می یافت و پاسخ خویش را پیدا می کرد. «عدم توجه به موضوعات نوین» عنوان بخشی از یک مقاله، باز هم در مجله حوزه است که به مسئله «فقه و پایه ریزی اقتصاد سالم» می پردازد و در آنجا از مسایل نوین به طور عام و مسائل اقتصاد به طور خاص سخن می گوید. عدم توجه شامل هر دو است (۱۳۶۷، ب، ۱۳۶). برای حجت الاسلام اسدالله بیات اینها مسائل مستحدثه است که در گذشته مورد نیاز نبوده است ولی اکنون غیرقابل چشمپوشی است. او مثلاً به مسائل مربوط به صدا و سیما، هنر، نظام مالکیت، و کنترل جمعیت اشاره می کند که بایستی از نقطه نظر اسلام مورد بررسی قرار بگیرد و چگونگی احکامش مشخص بشود. (حوزه، ۱۳۶۹، ۱۲۹). جناتی نیز پس از تذکر این نقص به این نتیجه می رسد که «فقه ما [...] فقه مدرسه‌ها و فقه موضوعات ذهنی یا موضوعات عتیقی است که روزگار آن سپری شده، یا اصولاً اگر موضوعی باقی است محتوای آن به کلی تغییر یافته است. برخی فقیهان بی آنکه در مقام

شناخت موضوعات نوین و تبیین چگونگی محتوای موضوعات دیرین برآیند، همچنان به تکرار مکررات بسنده کرده و گام فراتر نمی‌نهند» (۱۳۶۹، ۲۲).

نکته دیگر را مکارم شیرازی بر زبان می‌آورد: فقه آنجا هم که به موضوعات نوین و مسائل مستحدثه توجه کرده و حکمشان را تعیین کرده است احکام را بدون ذکر ادله شرعی آنها صادر کرده است (ط، ۷۰/۱۲/۲۷). این همان نکته‌ایست که احمد خمینی در سال ۱۳۷۰ در اجلاس پایانی نهمین کنفرانس اندیشه اسلامی درباره فتاوی پدرش و برداشتهای فقهی از آن متذکر شد. او گفت «این که مستند برداشتهای حضرت امام چه آیات و روایاتی است این دیگر به عهده مدرسین محترم قم است که با داشتن وقت و نداشتن مشغله تهرانیها باید آنرا از لابلای آیات و روایات جستجو کنند» (ک، ۷۰/۱۱/۱۶).

### آگاهی به کاستیهای حوزه‌ها

بیشتر اشارات به کاستیهای فقه در متن یا در رابطه با انتقاد از حوزه‌های علمیه، یعنی جایگاه تدوین و تدریس و حفظ و توارث فقه صورت می‌گیرد. این حوزه‌ها و مدرسان آن هستند که تاکنون با اصرار در حفظ سنتها مانع تحول فقه و انطباق آن با مقتضیات زمان شده‌اند. نقائص و مشکلات حوزه‌ها مربوط به همه امور تشکیلاتی، مالی، آموزشی و محتوایی می‌شود. عدم تمرکز در کار حوزه‌ها مهمترین نقص تشکیلاتی و اداری آنها از نظر برخی از منتقدان است. عدم تمرکز مانع اصلی اصلاح حوزه‌هاست. شکل سنتی اداره حوزه‌ها، وجود مراکز متعدد قدرت و تصمیم‌گیری در اطراف بیت مراجع تقلید بوده است. به قول حجت‌الاسلام عباس مخلصی همین واقعیت موجب پیدایش رقابتهای منفی و بسا دسته‌بندیهای فکری در حوزه‌ها شده و «اصالتهای علمی و اساسهای ارزشی سالم» را کمرنگ کرده است (ط، ۷۱/۱۱/۱۰). یکی از دلایل عدم تمرکز مربوط به وضع مالی حوزه‌هاست. دریافت وجوه شرعی از مردم توسط مراجع از آنرو موضوع نقد واقع می‌شود که موجب وابستگی مراجع به عوام می‌گردد. مرجع مجبور می‌شود در کار اجتهادی خود از تمایلات عوام که دایر بر محافظه‌کاری است پیروی کند و از قبول اصلاح حوزه و فقه امتناع بورزد (همانجا). به قول نویسندگان مجله حوزه «روحانیت شیعه [...] در برابر مردم دارای حریت لازم نیست و ناچار است که در برخی موضعگیریهای اجتماعی و یا حتی عقیدتی خویش حال مردم و پذیرش آنها را در نظر بگیرد» (۱۳۶۷، پ، ۶۵). انتقاد بر مسائل آموزشی حوزه از نحوه گزینش طلاب شروع می‌شود و تا نقد نامشخص بودن اهداف آموزشی ادامه می‌یابد. در حوزه‌ها و برای پذیرفتن طلاب، به این امر توجه نمی‌شود که آیا ایشان حائز شرایط لازم برای پرداختن به چنین تحصیلاتی هستند و یا نه، و سپس نیز آنها را بدون وجود یک نظام گزینشی به مراتب عالی تحصیل ارتقاء می‌دهند. از برنامه آموزش خبری نیست. کتابهای درسی که بدون در نظر گرفتن ضوابط آموزشی در قرون گذشته نوشته شده آکنده از مطالبی است که امروزه دیگر به درد هیچکار نمی‌خورد. نظام تحصیلی حوزه‌ها از هدف معین و مشخصی تبعیت نمی‌کند. مجموعه‌ای از نیازها و سنتها در شکلی مبهم و گنگ هدف حوزه‌ها را تشکیل می‌دهد. مشخص نبودن اهداف حوزه‌ها به بی‌هدفی طلاب منجر



می‌شود. پاره‌ای از آنها حوزه را به محل سکونت خود تبدیل می‌کنند. برای پاره‌ای دیگر تحصیل هدف تحصیل است. «تحصیل برای تحصیل» مقدس‌ترین شعار آنهاست (حوزه، ۱۳۶۷، الف، ۱۴). آنچه حوزه‌ها دنبال نمی‌کنند کار تحقیقی است. آنچه تولید می‌کنند رساله‌های تکراری، حاشیه‌نویسی بر کتب قدما و حاشیه‌نویسی بر حاشیه‌نویسیهاست. به قول محمدابراهیم جناتی از زمان آیت‌الله حاج ابوالحسن اصفهانی تاکنون ۳۶۰ رساله نوشته شده است (۱۳۶۹، ۳۴). یکی دیگر از مشکلات حوزه تمرکز کار آنها بر فقه است. گوئی که معارف اسلامی خلاصه در فقه و اصول آن شده است. از تفسیر، کلام، فلسفه و اخلاق غفلت می‌شود یا طبق علایق فردی طلاب، در حاشیه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. وقتی که حوزه‌ها به جز فقه، با دیگر معارف اسلامی اینگونه برخورد می‌کنند تکلیف علوم جدید روشن است. اگر در حوزه‌های قدیم عنایتی به ریاضیات، هیئت و طب می‌شد امروز نه تنها این علوم را به فراموشی سپرده‌اند، بلکه راه ورود بر علوم انسانی را هم بسته‌اند (همانجا). از مشکلاتی که پس از انقلاب برای حوزه‌ها پیدا شده یکی هم اشتغال کامل مدرسین به کار سیاست است، طوری که مجالی برای درس ندارند. اسدالله بیات از ائمه جمعه‌ای سراغ می‌دهد «که به کلی از مطالعه و کتابهای درسی و تدریس فاصله گرفته‌اند» (۱۳۶۹، ۱۳۶).

سال ۱۳۶۲ محمدرضا حکیمی کاستیهای حوزه را اینطور جمع‌بندی کرد:

*آنچه اکنون در حوزه‌های روحانیت مطرح است و کیفیتی که اکنون حکمفرماست و مدیریتهائی که اکنون ارائه می‌گردد نه با روش سلف بزرگ و بیدار خود ما هماهنگ است و نه با وضع جهان امروز. حوزه به هیچیک از مسایل امروز نتوانسته است پاسخ بدهد. با وجودی که در این سرزمین حاکمیت از آن مذهب اسلام شده حوزه هنوز نتوانسته بگوید که فلسفه سیاسی اسلامی چیست، روش حاکمیت در آن کدامست، اخلاق عملی دولتمردان و مسئولان و مجریان چگونه باید باشد و سئوالهای دیگر که همه بیجواب مانده‌اند»<sup>۳</sup>.*

همانطور که در نقدهای نویسندگان دیگر دیدیم و پس از این نیز خواهیم دید این وضعیت بعدها تغییری کیفی پیدا نکرد.

### در جستجوی علل و عوامل کاستیها

شگفت نیست اگر منتقدان کاستیها علل و عوامل آنرا نه در شرع، بلکه در نزد فقها و داخل حوزه‌ها جستجو کنند. به قول جناتی «آنچه به عنوان نارسائی فقه گاه عنوان می‌شود [...] زائیده کم‌کاری و کاوشهای اندکی است که در مورد برخی از ابواب فقه صورت گرفته است [...] نارسائی مربوط به کیان اسلامی نیست. این ما هستیم که تلاش کافی نکرده و بدان ذخائر [فقه] نرسیده‌ایم. اگر ما تلاش می‌کردیم فقه اسلامی سئوالی را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت. پس نباید گفت "نارسائی فقه"، بلکه باید گفت "نا رسانی ما"» (۱۳۶۵، الف، ۱۳). حتی آن فقهائی که قائل به سکوت شرع در «جزئیات امور» و «فروع احکام» هستند این نقص را محدود به همین فروع می‌کنند و معتقدند که شارع به صورت کلی و در قالب پیامهای عام برای همه امور در

همه زمانها و همه سرزمینها تعیین تکلیف کرده است، طوری که می‌توان به یاری اجتهاد مستمر و پویا، فروع را از آنها استنباط و استنتاج کرد. محمدجواد حجتی کرمانی عقیده دارد که فقه بالقوه جامعیت دارد و این قوه به واسطه دانش می‌تواند به فعل درآید (ط، ۷۰/۱۲/۵). احمدی‌زاده هم فقه را صاحب توانائی بالقوه برای پوشش تمام ابواب حقوق و تبدیل شدن به یک نظام حقوقی کامل می‌بیند (۲۹). دلیل جامعیت از نظر مکارم شیرازی قبول عدم اختصاص اسلام به زمان و مکان معین است. حال که چنین است پس «باید جوابگوی تمام نیاز امتهای در تمام اقطار جهان و همه زمانها باشد، نه تنها در مسائل عبادی، بلکه در امور اقتصادی و حقوقی و سیاسی و آنچه متعلق به فرد و جامعه است» نیز. «اگر جوابگو نباشد دین کامل نخواهد بود.» مکارم برای این قول خود استناد به قرآن می‌کند که به زعم او صریحاً به کمال دین و اتمام نعمات اشاره فرموده است (ط، ۷۰/۱۲/۲۷).

اما به این سؤال که چرا فقها و حوزه‌ها دست به اجتهاد مستمر و پویا نزده و فروع را از اصول استنباط نکرده‌اند نیز پاسخهای گوناگون داده‌اند. از جمله، محمدتقی جعفری علت را در موضع تنافری و تدافعی فقهای شیعه نسبت به حکومت و مغضوبیت آنان در نزد حاکمان دین و دولت در قرون گذشته سراغ می‌دهد. مغضوبیت آنها را به تقیه در امور حکومتی وادار کرده و از اندیشیدن و فتوا دادن در موضوعات مربوطه باز داشته و این وضعیت تا انقلاب اسلامی ادامه یافته است. تداوم این وضع در قرون گذشته موجب آن شد که امتناع از پرداختن به امور حکومتی به شکل سنت و ارزش در آمد، آنچنان که حتی پس از انقلاب هم هنوز گروه بزرگی از فقها به پیروی از این سنت و رویه حاضر به ورود در این حوزه از فقه نیستند (۱۳۶۶، ۳۵، جناتی، ۱۳۶۹، ۲۳).

علت دیگری که برای غفلت فقها ذکر می‌شود نوع رویکرد آنها به دین و فقه است. از نظر نویسندگان مجله حوزه جمود خاص برخی از اصولیون یا معتقدان به مکتب اجتهاد، که به صورت تعصب بر آرای فقهای گذشته جلوه می‌کند مسئول این غفلت است. نتیجه، گرد و غبار کهنه‌ایست که آرای فقهای حاضر به خود گرفته است. آنها تماس خود با واقعیات زندگی مردم را قطع کرده و به زائده‌ای در حاشیه زندگی مردم و جامعه تبدیل شده‌اند (۱۳۶۸، الف، ۳۱). تعصب تا آنجا رشد کرده است که فتاوی گذشتگان را مقدس می‌شمرند و خود دچار یک نوع «تقدس‌زدگی» می‌شوند. «آنچه بیش از همه به رشد و تعالی "اجتهاد" در طول تاریخ فقهت ضربه زده است و آنرا از گام نهادن در طریق ترقی مانع شده است "حرمت و تقدس" اقوال و فتاوی است.» اینگونه تقدسها فقه و اجتهاد را دچار رکود کرده و زمینگیر نموده است (حوزه، ۱۳۶۷، الف، ۸). آنچه تقدس‌زدگی را تقویت می‌کند «شخصیت‌زدگی» است. این آفت هنگامی رخ می‌دهد که «علاقه مفراط به یک شخص یا یک نظریه یا خودباختگی در برابر عظمت یک بزرگ اراده نوآوری را از پژوهشگر سلب می‌نماید و او را به قبول بیقید و شرط نظریات آن فرزانه وا می‌دارد» (حوزه، ۱۳۶۷، ت، ۱۶۶، ۲۷). تعصب، تقدس‌زدگی و شخصیت‌زدگی مکمل آسیب دیگریست به نام «تقلیدزدگی». گرچه تقلیدزدگی نسبتی است که بیشتر منتقدان بیرون از حوزه به اهالی حوزه می‌دهند، ولی گاه حوزویها خود هم منتقد این تقلیدزدگی می‌شوند و

آنرا از جمله علل عمده عقب ماندن حوزه‌ها از واقعیات روز می‌شمارند. مثل جناتی در مقاله فقه اجتهادی.

سنتگرایی که در اشکال مزبور ظهور می‌کند موجب آن شده است که فقه نه به موضوعات جدید که حاصل تمدن جدید است توجهی نکند و نه آگاه بر این واقعیت بشود که موضوعات احکام اسلامی در اثر تغییر شرایط زمانی و مکانی تغییر کرده و از شمول آن احکام خارج شده است. عباس عبدی این موضوع را در روزنامه سلام در رشته مقالاتی با عنوان «جامعه‌شناسی حقوق ایرانی» طرح می‌کند و با ذکر مثالهایی نشان می‌دهد که چگونه فقها و قانونگذاران به سبب عدم توجه به اصل تغییرپذیری قانونها و یا تلازم قانون با شرایط، احکامی صادر می‌کنند که دیگر موضوعی در خارج ندارد، و یا موضوعاتشان تغییر کرده است. یکی از مثالهای متعدد او اصرار فقها بر حفظ حکم عده زنان در احکام طلاق است، در صورتی که وسائل جدید، تشخیص حاملگی در مدت کوتاهی را ممکن کرده است. مثال دیگر، پیشرفت در جرم‌شناسی است که از اعتبار توسل به قسم، شهادت و اقرار کاسته است. مثال سوم کاهش ارزش پول در اثر تورم است که جریمه دیرکرد بازپرداخت وامها را، به رغم ممنوعیت آن در شرع، لازم می‌سازد. عبدی از این مثالها نتیجه می‌گیرد که فقه اسلامی عملاً دچار فرمالیسم شده و از محتوا غفلت ورزیده است. نمونه‌های دیگر را در نامه خمینی به حجت‌الاسلام قدیری می‌توانیم بیابیم. او از مخاطب خود می‌پرسد که «آیا می‌توان احکام مربوط به سبق و رمایه را که ناظر بر حلیت شرطبندی در اسبدوانی و تیراندازی به سبب فایده آنها در یادگیری دفاع هستند هنوز با در نظر گرفتن سلاحها و فنون جدید جنگی، به همانصورت سنتی حفظ کرد؟ یا احکام مربوط به حیازت انفال را که ناظر بر کسب حق مالکیت در اثر حیازت و احیاء می‌باشند تغییر نداد؟ با وجود آنکه امروز می‌توان به کمک ماشینهای جدید مناطق وسیعی را حیازت کرد و در انحصار درآورد» (حوزه، ۱۳۶۸، ۲۸، ۲۱).

بینش ایده‌آلی، از دیدگاه نویسندگان مجله نور علم علت دیگر کاستیهاست: «در آموزشهای حوزوی همیشه ایده‌آل اسلام در ابعاد مختلف مورد نظر است [...] حوزه آخرین سخنی را که در نظرش اسلام و فقه بیان کرده در نظر دارد، در حالیکه نظام در جریان عمل مواجه با یک وضعیت به مراتب نازلتری است. فاصله‌ای که میان این دو وجود دارد عملاً مشکلی را بر سر راه نزدیک شدن حوزه و نظام ایجاد می‌کند.» (۱۳۷۰). از جمله عوارض این گرایش پافشاری بر احکام اولیه و عنایت ناکافی به عناوین ثانویه است. این در حالیست که نظام به علت گرفتاریهای خاص دوران تکوین خود در موارد بسیار با ضرورتهایی مواجه می‌شود و ناچار بر اتخاذ تصمیم بر این مبناست (ر، ۷۰/۱۲/۱۴). در همین رابطه جناتی از استنباط امور اعتباری به مثابه امور حقیقی صحبت می‌کند که به قول او مانع طرح بحثهای مفید و ارزنده و بنیادی اسلام می‌شود (۱۳۶۹، ۳۶).

«احتیاط‌زدگی» نیز از علل امتناع از پرداختن به موضوعات نوین است. احتیاط‌زدگی از نظر نویسندگان حوزه «آفت اجتهاد» است. گرفتاری به این آفت اسارت در چنگال ترس و دلهره را در پی دارد و موجب از دست رفتن توان و قدرت استنباط می‌شود. فقهایی که به این

درد مبتلا می‌شوند از اظهار نظر در مسائل مستحدثه و حوادث واقعه به کلی محروم می‌شوند (۱۳۶۷، الف، ۱۴). مکمل احتیاط‌زدگی «ظاهر بسندگی» در افتاء و پژوهش است. مبتلایان به این آسیب بدون توجه به روح قانون و معیار قانونگذاری در اسلام با استناد به روایات دست به صدور فتوا می‌زنند. با پیروی از این روش است که در دوران معاصر نیز جواز مالکیت برده را صادر می‌کنند؛ با اخذ مالیات توسط حکومت اسلامی مخالفت می‌ورزند و یا حکم منع احتکار را تنها بر کالاهائی روا می‌دارند که در متون قدیم ذکرشان آمده است (حوزه، ۱۳۶۷، ب، ۱۳۲). عامل دیگر «نگرش غیرسیستماتیک» یا «تجزیه‌ای» است، و آن هنگامی اعمال می‌شود که فقها بدون در نظر گرفتن «آرمانهای بلند و اهداف والائی همچون ایجاد قسط، تعدیل ثروت و حذف فاصله‌ها و نابرابریهای نابهنجار در مسائل جزئی، چنانچه در قانون کار اتفاق افتاد، به فتوایی می‌رسند که با این اهداف مغایرت دارد» (همانجا، ۱۳۳).

نویسندگان مجلهٔ حوزه در مقالهٔ «موانع احیای فقه» در کنار عللی که ذکر شد چند علت دیگر را هم مسئول کاستیها می‌دانند: ۱- نهادی شدن نظریات یا پیوند آنها با نهادهائی که مبنای تکوین آنها را تشکیل می‌دهد. در نتیجه تغییر آنها وابسته به تغییر نهادهاست، و این خود عاملی اضافی برای دشوار ساختن تحول است. ۲- ترس از مسخ شدن فقه و از التقاط که می‌تواند در جریان تجدید نظر و ایجاد تحول در نظام و بافت کنونی فقه به وجود آید.

۳- «نفع‌طلبی یا ترس از سودپرستان و آزمندان»، که با سایه انداختن بر ذهنیت فقها می‌تواند در تعیین جهت قانون‌گذاری و صدور فتاوی مؤثر واقع شود.

در یک مقالهٔ دیگر از همان نویسندگان اشاره‌ای هم به ترس از بوروکراتیزه شدن تشکیلات و ادارهٔ حوزه است که برخی از حوزویان را از قبول تحول در این نهاد باز می‌دارد (۱۳۶۷، ث، ۶۴).

شخصیت‌زدگی، تقدس‌زدگی و بقیهٔ آفاتی که شناختیم از نظر منتقدان، آفت‌زدگان مخصوص خود را دارند. آنان که مبتلا به این آفات هستند آنرا به دیگران هم سرایت می‌دهند. در نقد کاستیها از این کسان معمولاً نه به نام، بلکه به صفت گروهی نام می‌برند. متحجران، سبک‌مغزان، جاسوسان، عوامل نفوذی، کم‌خردان، خشک‌اندیشان، عالمان متهتک، جاهلان متنسک، راحت‌طلبان، کوتاه‌اندیشان و... اصطلاحاتی است که طالبان تحول و اصلاح در وصف این کسان به کار می‌برند. «این خشک‌اندیشان کم‌خرد نه تنها خود با زمان پیش نیامده و قدرت تفکر در امور تازه را ندارند، بلکه با هر اندیشهٔ نو و برداشت صحیح از اسلام مخالفت کرده و بیدرنگ چوب تکفیر را بر او می‌زنند» (حوزه، ۱۳۶۳، ۳). در جای دیگر سخن از روحانیونی می‌رود که «منزوی، بی‌تعهد و کوتاه‌اندیش، بی‌تحرك [و] گرفتار انجماد فکری و بی‌عرضگی ذاتی هستند». آنها می‌خواهند خود و روحانیت را از حکومت و دین را از سیاست دور بدارند (حوزه، ۱۳۶۵، ۱۴، ۳۴). نویسندگان این جملات سپس از خود می‌پرسند «چگونه می‌توان آرام نشست و از بیم علف هرزگان در کمین نشسته و جمودفکران بی‌سلیقه که چون ملاباجیهای پانصد سال پیش فکر می‌کنند دم فروبست و سخن از تحول و تشکل مدیریت حوزه به میان نیاورد» (همانجا، ۳۸). خمینی نیز این بخش از روحانیت را ناآگاه و وابسته می‌شمارد و آنها را

به فعالیت علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی متهم می‌سازد. او در رهنمودهای خود به روحانیت می‌نویسد «مروز عده‌ای با ژست مقدس‌مابی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گوئی وظیفه‌ای غیر از این ندارند.» او هشدار می‌دهد که «خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست.» آنگاه از «طلاب عزیز» می‌خواهد که «لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش و خط و خال کوتاهی نکنند»، زیرا اینها «مروج اسلام آمریکائی‌اند و دشمن رسول الله» (ر، ۶۷/۱۲/۶). تذکر و ابستگی به استعمار ترجیع‌بند این نوشته‌ها در ذم این بخش از روحانیت است. به نظر جناتی «کفر جهانی به توسط مزدوران و عناصر مشکوک‌الحال داخلی سعی در خارج کردن اسلام از صحنه تأثیرگذاری بر جوامع اسلامی» می‌کند و آنان را و می‌دارد «تا مسائل اصلی فقه اجتهادی و بالنده و مترقی [...] را از صحنه عمل خارج سازند.» این توطئه نه تنها تبلیغاتی و زبانی، بلکه گاه عملی نیز هست، آنهم به صورت نفوذ در طرز تفکر برخی از روحانی‌نماهای بیسواد و منحرف (۱۳۶۹، ۳۷). پیش ازین رفسنجانی در مصاحبه‌ای با مجله حوزه گفته بود که یکی از اقدامات قدرتهای استعماری فرستادن جاسوسان خود به درون حوزه است تا به کمک آنها در آنجا جریانهای خاص خود را بسازند (۱۳۶۴، ش. ۱۱).

نسبتها و اتهامات مذکور در درجه اول نصیب روحانیونی می‌شود که در تقسیم‌بندی فوق به گروههای اول و دوم تعلق دارند. در حمله به آنها متعلقان به گروههای سوم و پنجم شریک مساعی می‌کنند. ولی دایره متهمان محدود به دو گروه غیرسیاسی و مخالف با حکومت فقها نیست. اعضای گروه چهارم روحانیت گروه سوم و حامیان آن در بیرون از حوزه را نیز، گرچه گاه با لحنی ملایمتر، متصف به تحجر و کوتاه‌فکری و نظایر این صفات می‌کنند. از نظر نویسندگان مجله حوزه در دوره اول انتشار آن، فقهای شورای نگهبان مظهر جمود و کوتاه‌فکری بودند. موضع آنها در مورد قانون کار، مالکیت، احتکار، مالیات و غیره نشان بارز عدم توجه به «آرمانهای بلند و اهداف والای» اسلام بود و بر ظاهر‌بسندگی در افتاء دلالت می‌کرد (۱۳۶۷، ب، ۱۳۲). آنها اصلاح‌طلب نبودند، بلکه به اصلاح‌طلبی تظاهر می‌کردند. علت تظاهر این بود که آنها خود را در مقابل عمل انجام شده می‌دیدند و احساس می‌کردند که در برابر هجوم افکار و اندیشه‌ها توان مقاومت ندارند. آنها با جریان همراه شدند تا با تسخیر رهبری آن دست به مهار آن بزنند و به انحرافش بکشانند (حوزه، ۱۳۶۸، ب، ۷۴). در سالهای بعد هم علتی برای تغییر این ارزیابی پیدا نشد. مبارزه بین جناحهای شریک در حکومت که شمه‌ای از آن در این کتاب منعکس شده است، و در میدان جدل بر سر فقه و حوزه و چگونگی تحول این دو هم جاری بود، همچنان ادامه یافت.

### در جستجوی راههای حل بحران

اینکه احساس ضرورت اصلاح در حوزه و فقه از چه شدت و حدتی در نزد منتقدان برخوردار بوده است را می‌توان از هشدارهای آنها استنباط کرد. آذری قمی فردا را برای تحول در برنامه‌های درسی حوزه دیر می‌داند (ک، ۷۰/۱۲/۱۰). به قول نویسندگان مجله حوزه «بی توجهی و سهل‌انگاری» در حل مشکلات و رفع نواقص و کاستیها «خطر جبران‌ناپذیر (و چه بسا

اضمحلال حوزه) را در پی» دارد (۱۳۶۵، ۱۴، ۳۱). این منتقدان در جایی دیگر خطر را متوجه روحانیت می‌بینند و از مخاطبان خود می‌خواهند که این خطر را جدی بگیرند (۱۳۶۸، ب، ۶۳). خطر انقلاب را نیز تهدید می‌کند. اگر عدم موفقیت در تحول حوزه موجب شکست انقلاب اسلامی بشود «بازهم باید برای سالها یا قرن‌ها چشم از حاکمیت دین فرو بست و به ناچار به نظریه یاس‌آلود جدائی دین از سیاست» روی آورد (۱۳۶۷، ج، ۴۱). در سرمقاله شماره ۲۸ همین نشریه می‌خوانیم که درنگ در تحول «خسارتی جبران‌ناپذیر در پی خواهد داشت و تداوم وضع موجود "اجتهاد" نه تنها فلسفه وجودی آرا از بین خواهد برد که حیات دین را هم با مشکل روبرو خواهد ساخت» (۱۳۶۷، الف، ۷).

این که برای حل بحران و اجرای تحول چه راه‌هایی را باید انتخاب کرد از چگونگی دریافت کاستیها و ماهیت بحران توسط منتقدان معلوم می‌شود. غالب نقدها با ارائه پیشنهادهایی برای رفع کاستیها همراه است. پیشنهادها یا صورت جزئی دارد و یا در قالب طرح‌هایی ارائه می‌شود که بر تصور صاحبان آن از فراگیر بودن پیشنهاد خود بنا شده است.<sup>۴</sup>

مهمترین پیشنهادات در مورد اصلاح حوزه را می‌توان به اینصورت خلاصه کرد:

- ۱ - ایجاد یک تشکیلات فراگیر و مدیریت متمرکز ناظر بر همه حوزه‌ها بدون گرفتاری در بوروکراسی و دیکتاتوری تشکیلاتی.
- ۲ - تمرکز امور مالی حتی‌المقدور در دست ولی فقیه، اعم از دریافت درآمدها و هزینه آنها.
- ۳ - تحول در امور آموزشی مشتمل بر گزینش طلاب، برنامه دروس و کتب درسی، همراه با تخصصی کردن رشته‌های تحصیلی و اضافه کردن علوم انسانی جدید در برنامه دروس.
- ۴ - توجه به تحقیق و علوم اسلامی دیگر، علاوه بر فقه و اصول.
- ۵ - کادرسازی برای سطوح مختلف اداری و کشورداری و تضمین اشتغال برای درس‌آموختگان همراه با انحصاری کردن قانونی مشاغل فرهنگی برای درس‌آموختگان حوزه‌ها، به خصوص در وزارتخانه‌های دادگستری، اطلاعات و ارشاد.
- ۶ - توجه به هنر در کار تبلیغاتی و عنایت به تنوع سلیقه‌ها و تفاوت اوقات فراغت قشرهای مختلف اجتماعی در جامعه صنعتی.

با تصویری که از نوع اصلاح فقه وجود دارد و پیشنهادهایی که ارائه می‌شود نیز می‌توان هم از فحواي نقدها آگاه شد و هم از نظراتی که مستقیماً در اینمورد ابراز می‌شود. اینکه مشکل جزئی‌نگری را تنها با یک برخورد سیستماتیک می‌توان علاج کرد، طوری که نظرات دربارهٔ مثلاً قانون کار ناظر بر عدالتخواهی و برابری طلبی اسلام باشد روشن است. احتیاط‌زدگی را تنها با ترک آن و با جرأت سؤال کردن و مورد سؤال قرار دادن فتاوی مشهور چاره می‌توان کرد. «هرگونه جزمیت و حتمیت در احکام و فتاوی فقهی فقهای عظام»، به قول حجتی کرمانی، برخلاف احتیاط است. احتیاط در دین حکم می‌کند که آنچه نظر فقهای عظام است «قابل خدشه و تردید و احیاناً رد و نقص قلمداد بشود» (ط، ۷۰/۱۲/۲). این در عین حال دعوتی به رد تقلید از طرف مجتهدان است. «مجتهدان راستین باید تقلید در اباحت اجتهادی را شکسته و از این فرصت مبارک که در پرتوی حاکمیت اسلام پدیدار گشته استفاده نمایند و در همه

موضوعات با موازین فقه اجتهادی اجتهاد کنند، گرچه دستاورد آنان نظریه‌ای خلاف مشهور باشد.» این عمل باید به طور نمونه در مورد مسائل بانکداری، ارز، ربح، مضاربه، موسیقی، شطرنج، قضاوت زنان، مالیاتها، مالکیت ارضی، موالید و «دهها مسئله دیگر» انجام بگیرد (جناتی، ۱۳۶۹، ۲۵).

توصیه به ترک تقلید از فتاوی فقهای بزرگ پیشین و یا از فقه مشهور به عبارت دیگر زنهار از عدم توجه به نقش زمان در تطور فقه و احکام شرع است. گذر زمان، گذشته از اینکه حوادث جدیدی را به وجود می‌آورد که احکام جدیدی را می‌طلبد، این اثر را نیز دارد که موضوعات احکام را گاهی آنچنان تغییر می‌دهد که دیگر از شمول احکام پیشین خارج می‌شود. مثال مشهور تحول طلبان در اینمورد، که نشان چندانی هم از توجه به تحولات دنیای جدید ندارد، مثال لاشه سگی است که در طول زمان در نمکزاری تبدیل به نمک شده و از اینرو از شمول حکم نجاست بیرون رفته است. مثالهای دیگر را با اشاره به تحولات در موضوعات احکام سبق و رمایه، انفال، شطرنج و معادن می‌زنند که ذکرشان پیش ازین رفت. تحول موضوع در همه این موارد و نظایر آن موجب خروج آن از شمول حکم می‌شود، بدون اینکه در حکم تغییری ایجاد کند یا موضوع تحول یافته را از دایره احکام شرع خارج کند. توجه به تأثیر تحول زمان، و همینطور تغییر مکان، در موضوعات احکام، به قول احمد خمینی، دارای این فایده نیز هست که قانونگذار را از توسل به احکام ثانویه، که ملازم با تعطیل احکام اولیه است، بی‌نیاز می‌سازد. زیرا خروج یک موضوع از شمول حکم اولیه تعطیل آن حکم را لازم نمی‌کند. حکم اولیه باقی می‌ماند و تنها موضوع خود را از دست می‌دهد. فایده دیگر این توجه آنست که مانع ایجاد شبهه در ظرفیت شرع می‌شود. زیرا توسل به احکام ثانویه و تعطیل احکام اولیه می‌تواند موجب این تصور شود که «احکام اولیه اسلام نمی‌توانند جامعه را اداره بکنند» (ک، ۷۰/۱۱/۱۶).

توجه به تأثیر زمان و مکان شناخت موضوعات جدید را لازم می‌کند، موضوعاتی که در اثر تمدن جدید به وجود آمده و حکم شرعی خود را می‌طلبد، حکمی که به نظر منتقدان بایستی در اثر اجتهاد فقها و بر اساس ادله شرعی استنباط و صادر بشود. لازمه این کار موضوع‌شناسی است، که خود موجب اختلاف بین فقها شده است. اختلاف بر سر اینکه موضوعات جدید را چه کسی باید بشناسد، خود فقها یا متخصصان. در حالیکه محمدتقی جعفری معتقد به کمک گرفتن مجتهدان از متخصصان در امر موضوع‌شناسی است (حوزه، ۱۳۶۶، ۳۱)، محمدرضا حکیمی می‌گوید «حوزه باید همه چیز داشته باشد [...] و در همه مرزهای فکری معاصر حاضر باشد» (حوزه، ۳۱). در حالیکه طرفداران نظر اول داشتن اطلاعات کلی از موضوعات جدید را برای فقها کافی می‌دانند، حامیان نظر دوم رأی به تدریس حتی برخی از علوم طبیعی در حوزه‌ها می‌دهند. آنچه در هر حال لازم است آگاهی به علوم انسانی و اجتماعی و تدریس آنها در حوزه‌هاست، به ویژه آنهایی که به امر کشورداری مربوط می‌شود. آگاهی به کاستیهای فقه در باب احکام حکومتی در حکومت فقها، ضرورت تحصیل دانشهای انسانی و اجتماعی و گنجاندن آنها در برنامه درسی حوزه‌ها را دو چندان می‌کند «اگر حوزه‌ها به مقتضیات زمان،

ابتکار و اعتقاد عملی به رابطه فقه و حکومت نیندیشند و "اجتهاد" را در این راستا به کار نگیرند دیر یا زود در چنگال "حذف زمانی" گرفتار خواهند شد» (حوزه، ۱۳۶۷، الف، ۱۲). به قول جانشین خمینی، در نامه به اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، «تشکیل نظام اسلامی که مدعی تحقق مقررات اسلامی در همه صحنه‌های زندگی است وظیفه‌ای استثنائی و بیسابقه بر دوش حوزه علمیه نهاده است، و آن تحقیق و تنقیح همه مباحث فقهی است که تدوین مقررات برای اداره هر یک از بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است [...] روی آوردن به فقه حکومتی و استخراج احکام الهی در همه شئون حکومت و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طبیعۀ اسلامی امروز یکی از واجبات اساسی در فقه اسلامی است» (س، ۷۱/۸/۲۶).

پرداختن به موضوعات جدید بدون تحصیل تخصص در هر یک از آنها ممکن نخواهد شد. حتی اگر بنا باشد که حوزه‌ها، برخلاف روش مذموم معمول، به معارف دیگر اسلامی چون تفسیر، کلام و فلسفه اعتبار لازم بدهند و به آنها نیز به اندازه فقه اقبال کنند باید، با در نظر گرفتن این علوم و عدم امکان کسب اجتهاد در همه آنها، کار تحصیل را تخصصی بکنند. این ضرورت با لزوم تحصیل علوم جدید باز هم میرمتر می‌شود (حوزه، ۱۳۶۷، ب، ۱۳۶۸، ۱۴۱، پ، ۲۰). الزام به تخصصی کردن تعلیم و تحصیل، تفکیک بین تحقیق و تبلیغ را نیز ضروری می‌کند. «در شرایط کنونی امکان آن نمی‌رود که کسی در وظایف تبلیغی مشغول باشد و از طرف [دیگر] فرصت تام تحقیق را پیدا کند» (حوزه، ۱۳۶۸، پ، ۲۱).

توجه به تأثیر تحول زمان و تغییر مکان در موضوعات احکام و پافشاری برخی از فقها بر لزوم انطباق احکام با مقتضیات این تحول و تغییر، هنوز نتایج لازم و مورد انتظار را به بار نیاورده است. آیت‌الله مطهری که شاید پیش و بیش از دیگران، حتی پیش از انقلاب، در موضوع «اسلام و مقتضیات زمان» سخن می‌گفت و توجه به تأثیر این عامل بر احکام را ضروری می‌شمرد، آنجا که به یک حکم مشخص می‌رسید، با وجود تغییر موضوع باز بر اعتبار حکم بر آن موضوع اصرار می‌کرد. مثال او تحریم گوشت خوک بود. او با وجود آگاهی بر رفع خطر آلودگی گوشت این حیوان به تریشین به خاطر روشهای جدید پرورش خوک، باز توقف بر حکم تحریم را لازم می‌دید، و دلیل او عدم آگاهی به علل محتمل دیگری بود که می‌توانست موجب تحریم گوشت خوک توسط شارع شده باشد (۵۰، ۱۳۶۲)<sup>۵</sup>. می‌توان تصور کرد که با این استدلال تجدید نظر در هر حکمی غیرممکن می‌شود، زیرا مخالفان تجدید نظر می‌توانند در همه موارد اتکاء به احتمال حکمتی مکنون در آن حکم بکنند و نادانی انسان به آن حکمت را مایه مخالفت خود قرار بدهند. اعتقاد به عدم توانائی عقل انسان به درک مقصود شارع از وضع احکام، مقبول غالب فقهاست.

از طرف دیگر نظام قانونگذاری و تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی رأی بر فسخ بسیاری از احکام در عمل می‌دهد، بی آنکه این عمل در مکتوبات فقهی و حوزوی بازتاب لازم و کافی بیابد. در چنین جوی بیباکی است وقتی که حجتی کرمانی شادی کردن و کف زدن و موسیقی طرب‌انگیز و رقص و پایکوبی در مجالس جشن و عروسی و در جشنهای ملی و مذهبی را حلال



می‌شمارد، و یا وقتی که پیشنهاد می‌کند جلسات جشن و سرور را در مساجد و تکایا برقرار کنند. او خود به خطر اینگونه پیشنهادهای آگاه است و به کسانی اشاره می‌کند که او را از دادن این پیشنهادهای بر حذر می‌داشتند. با این وجود به استقبال خطر می‌رود، حاضر می‌شود خود را «قربانی» کند، زیرا می‌ترسد که اگر چنین نکند «انقلاب قربانی خواهد شد» (۱۳۷۰). دلیل او بر این همه تجدید نظر اتکای بسیاری از منهیات و تحریمات بر سوء تفاهمات و ظنیات است. او از فقها می‌خواهد که بر صحت دستاوردهای ظنی خود اصرار نورزند و آنها را در منزلت احکام واقعی اسلام قرار ندهند «باید تهور کرد و ظنیات را از قطعیات جدا نمود، همانطور که امام در زمینه فقه سیاسی - اجتماعی انجام داد» (همانجا).

ظنی خواندن بخشی از فتاوی یک راه گشایش برای نسبی کردن اعتبار آنهاست، و راه دیگر، استناد بر تأثیر شرایط زندگی فقها بر نظریات آنهاست. مهدی نصیری، سردبیر روزنامه کیهان در توضیح این استناد این جمله را از مطهری نقل می‌کند که «فتاوی عرب بوی عرب و فتاوی عجم بوی عجم، فتاوی دهاتی بوی دهات و فتاوی شهری بوی شهری می‌دهد» (ک، ۶۶/۸/۲). جناتی از فقهائی مثال می‌آورد که مسافرت در بینش آنها تأثیر گذاشت و موجب تغییر در استنباط آنها از احکام شد. محمد شافعی پیشوای مذهب شافعی در اثر مسافرت از بغداد به بصره ۹۰ نظریه و فتاوی خود را تغییر داد (۱۳۶۹، ۲۲).

پیشنهاد دیگر برای اصلاح حوزه، استفاده از کامپیوتر در جمع‌آوری و تنظیم مطالب فقهی است، که ظاهراً بیش از هر پیشنهاد دیگر مسموع و متبوع شد.

### کوششهای ناکام

آگاهی به کاستیهای فقه و حوزه و کوشش برای رفع کاستیها و دادن رهنمودهای مختلف، ثمری را که شرکت‌کنندگان در بحث مزبور انتظار داشتند به بار نیاورد. این واقعیت را منتقدان اصلی کاستیهای حوزه، طی سالها، با ناامیدی تکرار کرده‌اند. این ناراضی‌تیا و شکایات بسیار است و چند نمونه را نقل می‌کنیم ولی، تذکر این نکته لازم است که آگاهی نسبت به کاستیهای حوزه و فقه، شکایت از کاستیها و پیشنهاد برای رفع آن بیسابقه نبوده است. پیش از انقلاب هم کسانی چون مرتضی مطهری، محمدحسین طباطبائی، محمود طالقانی، ابوالفضل زنجانی، مرتضی جزایری و مهدی بازرگان در اینباره سخن می‌گفتند و بر لزوم اصلاح حوزه‌ها و به روز در آوردن فقه پافشاری می‌کردند؟ آنچه در سالهای پس از انقلاب در اینباره نوشته و گفته شد غالباً تکرار همان سخنان و نقل همان اقوال است. اینکه منتقدان این دوره مکرراً و بویژه، حرفهای مطهری را نقل می‌کنند خود نشانی است از ادامه وجود کاستیها.

نمونه اول اینگونه انتقادات را از مقاله «مسائل نظام حوزه» در شماره ۲۰، مجله حوزه، سال ۱۳۶۶، نقل می‌کنیم. در این مقاله اظهار تأسف شده است که «بسیاری از مصلحان فکری نظام حوزه و طلاب متعهد ارزشهای واقعی حوزه و نیز کاستیهای موجود را می‌شناسند و آنها را در مجالس و محافل عمومی خویش مطرح می‌کنند ولی آگاهی آنان در امر سازندگی و تصفیه تأثیر بایسته‌ای نداشته است» (۵۰). یک سال بعد در سرمقاله شماره ۲۸ همان مجله گلایه از

آن می‌شود که حوزویان به دعوتهای خمینی به پرداختن به «اجتهادی نو در موضوعاتی جدید» هیچ پاسخ مثبتی نداده و «حوزه‌ها بر سیره سابق بی‌توجه به ضرورت زمان تأکید ورزیده‌اند» (۱۶). چند ماه بعد نویسندگان حوزه از وقوع «تخستین جرقه کارساز» از سوی حضرت امام خبر می‌دهند و از این که اکنون می‌توانند «شاهد برداشته شدن اولین گامها و گذارده شدن اولین سنگهای بنیادین این بنا» باشند اظهار خرسندی می‌کنند (۱۳۶۸، ب، ۵۹). ولی این خرسندی دیری نمی‌پاید. همان نویسندگان باز هم چند ماه بعد در مقدمه شماره ۳۵ نشریه خود امیدها را «ناشکفته و شکوفه‌ها را دستخوش تاراج خزان» می‌بینند (۱۳۶۸، ۳). از مقاله «وضعیت موجود حوزه‌ها (۱۳۶۹، الف، ۲۱) پیداست که اگر تا آنزمان حرکتی صورت گرفته بوده است، حرکت فردی یا نیمه رسمی «فاضلان دردمند» بوده و کفایت نیاز را نمی‌کرده است. در اسفند سال ۱۳۷۰ نویسندگان حوزه باز هم شاهد «فصل شکفتن آرمانها» می‌شوند. علت، تأکید رهبر جدید حکومت بر لزوم اصلاحات و گفتن همان حرفهائی است که آنها از سالهای پیش می‌زدند. نگرانی آنها با این وجود «جدی» است، «زیرا کوششها عملاً به هدف نینجامیده است». تا فکر و اندیشه جناحی حاکم بر حوزه همانست که هست تحول حوزه‌ها به بار نخواهد نشست (۳۱). تأیید این داورها را در نشریات دیگر هم می‌توان یافت. مثلاً در کیهان/اندیشه، جایی که محسن کدیور در سال ۱۳۷۱ گامهای برداشته شده در ۱۲ سال پیش از آن در زمینه برنامه‌ریزی در حوزه را در مقایسه با رسالت حوزه‌ها «بسیار ناچیز» می‌شمارد (۶). یک سال پیش از آن محمد خاتمی در مقابل جمعی از دانشجویان گفته بود: «آن مجامعی که باید فکر اسلامی را توسعه بدهند درگیر مسائل ابتدائی و سطحی هستند. [آنها] نه تنها نتوانسته‌اند چندین مطهری را بیرون بدهند، در خیلی جاها با آثار مطهری هم مخالفت کرده‌اند» (ک، ۷۰/۲/۱۱). منتقد دیگر، آذری قمی است که در آبان سال ۱۳۷۱ خود را شاهد امتناع حوزه‌ها از عمل کردن به رسالت خود به صورت شایسته و بایسته می‌بیند. او از این که حوزه هزار سال می‌نشیند و روی نجس بودن یا نبودن بول خفاش بحث می‌کند ابراز تأسف می‌کند و خواهان آن می‌شود که به جای این کار به مسائلی چون سرمایه‌داری، آنطور که مطهری نیز کرده بود، بپردازند (ر، ۷۱/۸/۲۶).

در نقدهائی که نقل شد اشاراتی نیز به برخی از اصلاحات در حوزه‌ها شده است. در سالهای هفتاد بر حجم آن افزوده شد که به شرح آن خواهیم رسید. اما این اصلاحات هرچه بود مانع از آن نمی‌شد که نارضايتها ادامه یابد. حجت‌الاسلام رضا حمیدی در سال ۱۳۷۵ از نیاز شدید به اصلاح و تحول محتوایی و شکلی حوزه‌ها سخن می‌گوید، و ازین که امتناع ازین ضرورت موجب نابوری به لزوم دینداری خواهد شد. او، هم خواهان پاسخگوئی حوزه‌ها به دغدغه‌ها و نگرانیهای فکری انسان امروزی است و هم متذکر اینکه اگر در کتب درسی حوزه‌ها تغییری حاصل نشود و حرکتی جدی برای اصلاح صورت نپذیرد دیگر امیدی به تحول در حوزه‌ها نمی‌توان داشت (ر، ۷۵/۷/۱). یک سال پس از آن حجت‌الاسلام مهدی هادوی از قول رهبر حکومت، حوزه‌ها را بسیار عقب مانده از زمان خود می‌شمرد، تحجر را بلای اصلی آنها می‌خواند، به نارسائی محتوایی مباحث علمی جاری در آنها اشاره می‌کند و اعلام می‌دارد که آن

مباحث پاسخگویی سئوالات فراوان در سطح جامعه ما و خارج از کشور نیست (ر، ۷۶/۹/۱۶). در مصاحبه رئیس مجمع تشخیص مصلحت، هاشمی رفسنجانی، با ماهنامه پیام حوزه در سال ۱۳۷۸، نامبرده شکایت از آن می‌کند که متون درسی اصلی حوزه‌ها هنوز همانی است که او در دوران طلبگی خود خوانده بود.<sup>۸</sup> در پرسش و پاسخی که همان مجله بین مدیریت حوزه علمی و طلاب آن برگزار می‌کند طلبه‌ها شکایت از آن دارند که کتب درسی‌شان مال ۷۰۰ و ۸۰۰ سال پیش است و به نیازهای امروز پاسخ نمی‌دهد، در حوزه‌ها روحیه پژوهش وجود ندارد، درس اخلاق کمرنگ است، برنامه‌ها را از دانشگاهها تقلید می‌کنند، طلبه‌ها از نظر هدف حوزه دچار یأس و نومیدی و سرگردانی و حیرت شده‌اند و تخصصی کردن دروس بعد از ۲۳ سال هنوز پیاده نشده است. شکایت دیگر آنها اینست که حوزه‌ها از قبول اصول آموزش مرسوم در دنیا امتناع می‌ورزند (۱۳۸۱، ب). آیت‌الله محمد موسوی بجنوردی هم در سال ۱۳۸۱ متأسف است از اینکه علما به کوشش خمینی در پویا کردن فقه توجه نکرده و آن را کوچک شمرده‌اند. او ضمن تأکید بر لزوم مطالعه علوم جدید در حوزه‌ها از اینکه آنها بسیاری از مباحث مهم موجود در علوم اسلامی را نیز به فراموشی سپرده‌اند ناخرسند است.<sup>۹</sup> شاهد دیگر علیرضا فیض، مؤلف کتابهایی در فقه اسلامی است، که در همین سال از جمود حوزه‌ها اظهار تأسف می‌کند و جمود را بیماری حوزه می‌شمارد.<sup>۱۰</sup> نوع دیگر نارضایتی و انتقاد را می‌توان در آثار گروهی از فقها دید که با توجه به کاستیهای فقه، با ورود به بحث منابع و مبانی فقه، دست به جبران ظاهراً علمی آن می‌زنند. میراحمدی‌زاده شاهد عدم انسجام در بحث مبانی فقه، مشخص نبودن روش‌شناسی و بی‌توجهی به آنست (۱۱۷، ۱۲۴)، و صرامی از کمی سابقه در بررسی منابع قوانین واحکام در حوزه خاص حکومت و اداره جامعه اظهار نارضایتی می‌کند (۱۶).

اشاره‌هایی که در برخی از نارضایتیها و نقدها به کوششهایی برای اصلاح حوزه‌ها می‌شود شامل فعالیتهایی است که از تشکیل سمینارها، صدور قطعنامه‌ها و تهیه طومارها<sup>۱۱</sup> شروع می‌شود و تا تمهید برخی اقدامات تشکیلاتی، آموزشی و تبلیغاتی ادامه می‌یابد. مهمترین و اولین اقدام تشکیلاتی، ایجاد شورای مدیریت حوزه علمی قم بر اساس سازش در بین هواداران مراجع تقلید، به خصوص آیات الله خمینی و گلپایگانی بود. وظیفه اصلی این شورا تهیه طرحی برای تمرکز اداره حوزه‌ها و تنظیم برنامه آموزشی آنها بود.<sup>۱۲</sup> اما این کار مدتها لنگ ماند، تا آن حد که شورا هم ابتدا تعطیل شد و تا تشکیل مجدد آن در آبان سال ۱۳۷۱ اقدامی صورت نگرفت. از میان آیات‌الله‌های حکومتی؛ مکارم شیرازی، راستی کاشانی، محفوظی، مؤمن، استادی و طاهری خرم‌آبادی را به عنوان اعضای آن انتخاب کردند و مکارم شیرازی را هم به ریاست شورا گماشتند.<sup>۱۳</sup> این ترکیب کم و بیش در سالهای بعد نیز ادامه یافت. استادی، و راستی کاشانی رؤسای بعدی شورا بودند. تشکیل این شورا در واقع به قصد اعمال نظارت متمرکز بر حوزه به وسیله فقهای شریک در حکومت انجام گرفت. یکی از پیامدها و در واقع ضروریات آن تمرکز امور مالی حوزه بود. طبق گزارش مجله پیام حوزه، (۱۳۸۱، ب). بودجه ۳۰۰ مدرسه‌ای که زیر پوشش حوزه قرار دارد مرکزی شده است. و منابع اصلی تأمین این بودجه بیوت رهبر و مراجع است. با این وجود گزارش تأکید کرده است که حوزه از دولت کمک نمی‌گیرد.<sup>۱۴</sup>

گفتیم که یکی از وظایف شورا اصلاح نظام آموزشی حوزه بود. طرحی که بنا بر دستور آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۷۵ توسط «شورایعالی تدوین نظام آموزشی» با مسئولیت مهدی هادوی تهیه گردید به نتیجه نرسید. او در آذر ۱۳۷۶ پیش‌بینی کرد که در سال بعد هم وضع به همین حالت باقی خواهد ماند. به نظر او در دو سال پیش از آن، در زمینه تحول حوزه کاری صورت نگرفته و همین باعث شده بود که «با گذشت هرروز ما در رسیدن به آنچه مطلوب حوزه‌هاست یک گام عقبتر باشیم» (ر، ۷۶/۹/۱۶). با اینهمه کارنامه تحول حوزه کاملاً خالی نماند. در همان گزارش پیام حوزه (۱۳۸۱، ب) سخن از دوره‌بندی سالهای تحصیلی در حوزه‌ها و گشایش دوره‌های تخصصی در موضوعات کلام، تبلیغ، تفسیر و قضاء می‌رود، و نیز اینکه بنا به دستور رهبر گشایش دوره‌های تخصصی در موضوعات فلسفه، تاریخ و حدیث هم در دستور کار قرار گرفته است. اصلاح کتب درسی هم در برنامه گنجانده شد. مطابق گزارش آیت‌الله مکارم شیرازی درباره دستاوردهای سه ساله شورایعالی حوزه علمیه، پیش ازین اقداماتی نیز در زمینه شیوه‌گزینش طلاب، امتحانات، تربیت قاضی شرع، انتشارات، معافیت طلاب از نظام وظیفه، تعاونی و مسکن آنها، تدوین اساسنامه حوزه و ثبت اموال بالقوه حوزوی صورت گرفته بود (۱۳۷۴).

ولی آنچه بیش از هر تحول دیگر به چشم می‌خورد افزایش تعداد مدارس، مؤسسه‌ها، طلبه‌ها و نشریات تبلیغاتی است. در حالی که تعداد طلاب در حوزه علمیه قم در سال ۱۳۶۹ را ۲۵ هزار ذکر می‌کنند (س، ۶۹/۱۲/۲۶) این رقم در سال ۱۳۸۱ بالغ بر ۴۰ هزار شده بود<sup>۱۵</sup>. همانطور که پیش ازین ذکر شد حوزه در سال ۱۳۸۱ حدود ۳۰۰ مدرسه علوم دینی را در شهرستانها زیر پوشش داشت<sup>۱۶</sup>. تارنمای شبکه جهانی نور نام و نشانی اینترنتی ۱۸۲ «پایگاه اسلامی» را ذکر می‌کند که هر یک دلالت بر وجود مؤسسه‌ای دارد که با حجم و برنامه‌ای متفاوت به کار تبلیغ می‌پردازد. از میان آنها ۱۱ واحد زیر عنوان «مراکز پژوهشی» آمده است که برخی از آنها خود نشانی تا ۱۵۰ مرکز، شبکه و سازمان اسلامی را در اختیار ارباب رجوع قرار می‌دهد.

تارنمای حوزه زیر عنوان «مجلات حوزه» نام ۵۴ مجله را ذکر می‌کند که اغلب به صورت ماهنامه یا فصلنامه وارد بازار تبلیغ می‌شود. اینها علاوه بر مجلاتی است که توسط سازمان تبلیغات اسلامی و دیگر مراکز و مؤسسات تبلیغی منتشر می‌شود. برخی ازین مؤسسات، مثل «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» صورت دانشکده یا دانشگاهی را به خود گرفته‌اند و با دعوی اسلامی کردن علوم انسانی به تدریس شکل «ایدئولوژیک» این علوم می‌پردازند. این مؤسسات از شورایعالی انقلاب فرهنگی اجازه اعطای انواع مدارک تحصیلی تا سطح دکترا را هم دریافت کرده‌اند. همانطور که می‌توان تصور کرد، و در مواردی ثابت هم شده است، تأمین‌کننده بودجه غالب این مؤسسات، شبکه‌ها، جامعه‌ها و غیره همان بیت‌المال است که در اختیار حاکمان قرار دارد.

### بن بست حوزه و فقه

همانطور که نقد کاستیهای فقه و حوزه معطوف به حکومتی نبودن آن دو بود میل به حکومتی کردن آنها نیز انگیزه اصلی نقدها را تشکیل می‌داد. از اینرو بهتر است بررسی نتیجه

کوششهای حوزویان در جهت رفع کاستیهای مورد بحث، با مقایسه بین آنچه در حکومت، به ویژه در زمینه قانونگذاری انجام گرفته است و آنچه حوزویان در جهت حکومتی کردن فقه انجام داده اند صورت بگیرد. دیدیم که:

۱ - حکومت ناچار این واقعیت را پذیرفت که چاره‌ای جز قبول و تصویب و اجرای بخش بزرگی از قوانین و مقررات غیرشرعی ندارد. از اینرو شرط تصویب آنها را نه انطباق با شرع، بلکه عدم مغایرت با موازین، آن هم نامشخص، شرع گذاشت. دیدیم که وسعت و تنوع اینگونه مقررات و قوانین (یا همان منطقه الفراغ یا پهنه، عرفیات) هر سال بیشتر می‌شود و نسبت کمی و کیفی آن با آنچه زیر پوشش شرع قرار می‌گیرد هرچه نابرابرتر می‌گردد.

۲ - حکومت برای حل مشکل تصویب اجتناب‌ناپذیر قوانین و مقررات مغایر با شرع، به صورتی شرعاً ناموجه به قاعدهٔ ضرورت، شرط ضمن عقد، تعزیرات حکومتی و نهایتاً مصلحت توسل جست و با قبول اصل اخیر، تعطیل احکام شرع را، هر جا که لازم آمد و یا مصلحت اقتضاء کرد، مجاز شمرد.

۳ - نتیجه آن که حکومت خواهی نخواهی، و به حکم مصلحت، به طور فزاینده از شرع فاصله گرفت، تا جایی که شرعی بودن خود را هم دیگر گاه به کمک حفظ مصلحت‌آمیز برخی از ظواهر و اعمال برخی از احکام شرع اثبات می‌کند و اما آنچه در حوزه انجام شد دو صورت داشت:

۱ - فقهای سنتگرا و غیرسیاسی به روال قرون گذشته پا از دایرهٔ اشتغال به عبادات و معاملات و مسائل عملیه، بیرون نگذاشتند و فاصلهٔ خود با کار حکومت و مقتضیات آنرا کم و بیش حفظ کردند.

۲ - فقهای سیاسی به انحاء مختلف دست به حکومتی کردن حوزه و فقه زدند. خلاصه و عمدهٔ آنچه آنها انجام دادند عبارت بود از:

**الف:** مدارس حوزه را از طریق تمرکز امور اداری و مالی آنها در دست فقهای حکومتگر و ولی فقیه، به رغم مقاومت بسیار، حکومتی کردند. یک نتیجهٔ این کار تحدید آزادیهای مرسوم در حوزه‌ها بود که شکل ظاهری آن فشار و آزار بر روحانیان مخالف و صدور احکام تعزیری دادگاه ویژهٔ روحانیت و یا شورای عالی امنیت ملی است. شدت این تدابیر آنچنان شد که در سال ۱۳۸۱ برخی از روحانیان سیاسی غیرمخالف را نیز وادار به اعتراض کرد. آنها شکایت خود را نزد ولی فقیه بردند و از او مساعدت خواستند<sup>۱۷</sup>.

**ب:** قبول حاکمیت مصلحت نظام بر احکام شرع، به نحوی که توسط خمینی تعبیر و تجویز شد. این روند به آسانی انجام نشد. برخی از فقها با استناد به سابقهٔ امر در فقه شیعه اظهار تردید در تجویز شرعی مصالح مرسله کردند، گروهی مایل به اعمال تخفیف در دایرهٔ تجویز مصلحت شدند<sup>۱۸</sup> و پاره‌ای دست به مخالفت کامل با آن زدند. آیت‌الله عابدی که حتی اعتقاد به تبعیت احکام الهی از مصلحت و مفساد را باطل می‌شمرد رأی به غیرشرعی بودن احکامی داد که حکومت بر این مبنا استوار می‌سازد (۱۳۷۶). آیت‌الله علی‌اکبر کلانتری به رغم موافقت با اولی بودن ولایت فقیه، اولی بودن حکم حکومتی را انکار می‌کند و با اشاره به فقدان

حجت شرعی برای مصلحت در فقه شیعه، تعطیل احکام شرعی برین اساس را مجاز نمی‌داند (۱۳۷۵)۱۹. حکومتی کردن مصلحت از طریق توسل به مصالح مرسله یعنی بازکردن دروازه حوزه بر روی سیل عرفیات و امضائیات. و در اینمورد، مشکل تعیین جایگاه فقهی قوانینی است که ازین راه تصویب می‌شود. آیا می‌توان آنها را به صرف پذیرش توسط حکومت اسلامی به دایره شرعیات وارد کرد، آنطور که مثلاً صرامی عنوان می‌کند<sup>۲۰</sup>، آنها حکومتی که خود به مقتضای مصلحت دست به تعطیل احکام شرعی می‌زند؟ اگر نمی‌توان، پس تکلیف حکومتی کردن فقه چه می‌شود؟ گفتن این که شارع معصوم نیز از مصلحت‌اندیشی در کردار، گفتار و تقریرات خود ابا نمی‌کرد نمی‌تواند دلیلی باشد برای توجیه تأسی غیرمعصوم به رفتار او، چه به این علت که، بنا بر اجماع فقها، نه فقیه و نه قانونگذار صلاحیت شارع معصوم را ندارند، و چه به این سبب که معصوم شارع سنت‌گذار است، در حالیکه فقیه و قانونگذار موظف به پیروی از سنت او هستند، و نه خود مجاز به ایجاد سنت.

ج: قبول این که فقه مصطلح قادر به پوشش موضوعات قانونگذاری جدید نیست، با، یا بدون این ادعا، که می‌توان آنرا با توسل به اصول اجتهاد زیر این پوشش درآورد. آنهاپی که چنین ادعایی ندارند هم هنوز بایست به این سؤال پاسخ بدهند که چگونه می‌خواهند آنچه را از باب معاملات (عقود و ایقاعات و اخلاقیات) در زیر پوشش شرع می‌بینند با مقتضیات زمان حاضر انطباق بدهند. آنها که مدعی هستند که فقه مصطلح جوابگوی نیازهای این زمانه است، در قید توجیه شرعی خواندن قوانین و مقرراتی قرار می‌گیرند که یا خود زیر عنوان «احکام مستحدثه» به رسائل عملی می‌افزایند و یا دستگاه قانونگذاری و کشورداری حکومت اسلامی هر سال حجم بیشتری از آنرا در مقابل حجره و بیت آنها تلنبار می‌کند. این هر دو، در ارائه پاسخ به این پرسش در می‌مانند که چرا ولایت فقیه برای انشاء و اجرای قوانین و مقرراتی که در زیر پوشش شرع جایی ندارد و یا پیش از کسب عنوان شرعی توسط قانونگذار وضع شده و به اجرا در آمده است ضرورت دارد.

د: گروه دیگری از فقها علاوه بر قبول شرعی نبودن بسیاری از موضوعات، به حذف بخشی از احکام از دایره شریعت و بنابراین فسخ آنها حاضر می‌شوند. آنها این کار را با ادله مختلف و زیر عناوین مختلف انجام می‌دهند. از آن جمله: تحدید منطقه شرع به نفع گسترش منطقه الفراغ، اشاره به اصل عرفی و امضائی بودن غالب احکام شرعی، و بنابراین قابل فسخ بودن آنها، توجه به بلاموضوع شدن تعداد دیگری از احکام در اثر تحول و انتفای موضوع در زمان و مکان، عطف به مشکوک بودن دسته سومی از احکام از نظر ادله شرعی، که ترکشان را مجاز می‌سازد، کوشش در جهت گسترش دامنه احکامی که بر اساس ملازمت شرع و عقل، قابل انشاء و قبول می‌شود، توسل به تفکیک بین احکام ثابت و احکام متغیر و حذف عنوان شرعی از متغیرات<sup>۲۱</sup>. نتیجه این استدالات تنگتر شدن دایره شرعیات به جای حکومتی شدن فقه است. بیم ازین نتیجه موجب برخی تردیدها و مکثها در ادامه تعقل می‌شود. آنها که تشخیص ثابتات از متغیرات را اساس ابطال احکام قرار می‌دهند، در تعیین متغیرات دچار تزلزل و احتیاط می‌شوند؛ آنها که به عرفی بودن اصل احکام اشاره می‌کنند از قبول عرفیات جدید، که دموکراسی از جمله آنهاست،

امتناع می‌ورزند؛ آنها که به بلاموضوع شدن احکام اشاره می‌کنند ترجیح می‌دهند به تلافی این کار در بقای صورت احکام اصرار بورزند تا شاید دوباره موضوعیت پیدا کنند، آنها که ملازمت را واسطه می‌سازند در انتخاب بین «آنچه شرعی است عقلی است» و «آنچه عقلی است شرعی هم هست» دچار تزلزل می‌گردند. سئوالی که در ارتباط با توجیه ولایت فقیه در مقابل گروه پیشین مطرح شد در مورد این گروه هم قابل طرح است، ولی با تأکید بیشتر، بدین سبب که وقتی دایره پوشش شرع تنگتر شد حفظ دعوی ولایت فقیه نامعقولتر می‌شود.

۵: همه آن فقهائی که با رد ولایت انتصابی رأی به ولایت انتخابی فقیه، و یا نظارت فقیه بر حکومت انتخابی می‌دهند<sup>۲۲</sup> و یا گمان بر امکان تلفیق «مردمسالاری دینی» و ولایت مطلق فقیه، می‌برند، از آنجا که در هر حال رأی به حکومت مستقیم یا به واسطه شرع می‌دهند پویندگان همان راههایی هستند که شرحشان در زیر حروف «ب» تا «د» رفت. آنها هم گلاویز با همان مشکلات هستند و در مقابل همان پرسشها قرار دارند.

و: در میان مدافعان فقه حکومتی و حکومتی کردن فقه دو گرایش به چشم می‌خورد: آنها که به فقه مصطلح پایبندند، و آنها که مبلغ فقه پویا هستند. به نظر می‌رسد که تفاوت بین این دو بستگی به میزان نوگرایی آنها در کار فقه داشته باشد، آنها نه در همه موارد. تفاوتشان بیشتر در میدان سیاست آشکار می‌شود. یکی به محافظه‌کاری گرایش دارد و طرفدارانش در جبهه محافظه‌کاران حکومتی جمع شده‌اند. دیگری به عدالتخواهی و اصلاح‌طلبی سیاسی در دهه اخیر علاقمند شده است. در حوزه فقه یکی اعتبار بیشتری به رعایت مقتضیات زمان و مصلحت می‌دهد، دیگری کمتر. تفاوتشان در حوزه فقه در حدیست که فقهای نوپردازی چون خمینی و یوسف صانعی اجازه انکار آنرا می‌یابند، آنها با این استدلال که فقه مصطلح خود آنچنان پویاست که نیازی به ابداع عنوان جدید نداشته باشد<sup>۲۳</sup>. با اینهمه برخی از مدافعان فقه پویا، مانند محسن کدیور، میدان پویائی را با قرار دادن عرف، عقل و عدالت زمانه، به مثابه معیار شرعی بودن احکام، رفته رفته آنچنان توسعه می‌دهند که به پذیرش کاهش تدریجی دایره فقه و شریعت می‌انجامد<sup>۲۴</sup>.

در این میان هستند فقهائی که مشروعیت ولایت فقیه را، به هر اندازه و اختیار، از اصل مردود، می‌شمارند و حکومت را حق مردم می‌دانند<sup>۲۵</sup>. داستان آنها و نقد روشنفکران دینی بر ولایت فقیه بماند برای بعد.

در شرح نامرادیهای حوزه، که خود می‌تواند موضوع پژوهشی جداگانه باشد به اختصار به دو نکته دیگر هم می‌توان اشاره کرد. یکی شکست در استقرار تسلط حوزه بر دانشگاههاست، و دیگری مربوط است به مسئولیت حوزه در مسائل اخلاقی. آنچه از اسلامی کردن دانشگاهها پس از اینهمه سال، باقی مانده است چیزی جز تحمیل نیازهای امنیتی، حراستی و گزینشی حکومت در فضای دانشگاهها و اجبار دانشجویان به فراگیری دروس اسلامی (معارف، تاریخ اسلام، ریشه‌های انقلاب و اخلاق) نیست. اسلامی کردن علوم به علت تفاوت ذاتی علم با دین، عقلمداری یکی و ایمان محوری دیگری، از اصل تدبیری غیرقابل اجراء بود. تسلط امنیتی بر دانشگاهها مانع از آن نشد که مثلاً انجمن اسلامی دانشجویان، که روزگاری نقش چماق

حکومت بر بالای سر دانشجویان را به عهده داشت، خود به نیروی مخالف حکومت تبدیل بشود<sup>۲۶</sup>. اسلامی کردن علوم انسانی حاصلی جزین نمی‌توانست داشته باشد که یا آنها را، تا آنجا که توانش را دارند، به دروس حوزه بیفزایند، یا با دخل و تصرف در آنها ماهیت علمیشان را مسخ کنند<sup>۲۷</sup>. حوزه را از آنرو مسئول پاسخگوئی به مفاسد اخلاقی در جامعه باید شمرد که مسئول حرکت در جهت حکومتی کردن فقه و فقهی کردن حکومت است. پس مسئولیت نتایج این کار نیز به عهده اوست. البته مفاسد محدود به دایره اخلاقیات نیست. گستره آن، بیست و اندی سال پس از تشکیل جمهوری اسلامی، در جمیع جهات زندگی اجتماعی به چشم می‌خورد. از آرمانشهری که بنا بود با اسلامی کردن حکومت و جامعه ایجاد شود هیچ خبری نیست. نتایج همه این کارها با شیوع فساد، فحشاء، اعتیاد، ارتشاء، بیکاری، تورم، دزدی، بیعدالتی، جامعه‌گریزی، و نظایر این آسیبهای اجتماعی تعریف می‌شود. حوزه سیاست‌زده و محسور قدرت، از پاسخ دادن به علل این آسیبهها و ارائه راههای درمان درمانده است.



## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در دو فصل پیشین به چگونگی حذف تقریباً کامل عناصر دموکراتیک و بیرنگ شدن گسترده محتویات شرعی قانون اساسی در جمهوری اسلامی پی بردیم. اکنون نوبت آنست که نتایج این فرآیند را جمع‌بندی کنیم و نگاهی کلی به وضعیت حکومت اسلامی در حال حاضر بیندازیم. ولی بد نیست پیش از انجام این کار مروری بر «محیط تاریخی» تدوین قانون اساسی در سال ۵۸ بیندازیم، که این خود توضیحی اضافی بر علل چگونگی تدوین این قانون اساسی و تضادهای آنست.

### محیط تاریخی تدوین قانون اساسی

منظور از محیط تاریخی، وضعیت جامعه ایران و مناسبات بیرونی آن در ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی و در یک مرحله تاریخی آکنده از بحرانهای گوناگون است. این جامعه در وضعیت پرتضادی از منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طبقات، لایه‌ها و بخشهای آن از یکطرف و تأثیر نیروها و قدرتهای جهانی از طرف دیگر دست به انقلاب زده بود تا بارهای سنگین مادی و غیرمادی طاقت‌فرسای خود را از دوش براندازد و بر خواسته‌ها و آرزوهای خود جامعه تحقق ببوشاند. این جامعه رنجور از پراکندگی قومی و فرهنگی گذاری نامنظم و غالباً ناآگاه از یک وضعیت تمدنی سنتی به تمدن مدرن با فرهنگ متناسب با آنرا تجربه می‌کرد. فرهنگ سیاسی این جامعه از یک جانب متأثر از استبدادی بود که از هزاران سال پیش بینش و رفتار اعضای آنرا شکل داده بود و از جانب دیگر بیش از یک قرن بود که بخشهایی از آن با برخی از ارزشها و نظامات دموکراتیک دنیای مدرن آشنا شده و طالب استقرار آنها در جامعه خود و در نظام سیاسی آن بودند. این جامعه که تصوراتی نامتجانس از هویت خود داشت در پی پیدا کردن یک هویت جدید بود و در این راه با مشکلاتی تازه روبرو شده بود. در حالی که بخشهایی از آن در پی پذیرش ارزشها و هنجارهای شناخته و ناشناخته تمدن و فرهنگ مدرن بودند، بخشهای دیگر بر حفظ ارزشها و هنجارهایی اصرار می‌ورزیدند که واقعاً و یا به تصور آنها عناصر هویت سنتی جامعه را تشکیل می‌داد. گروهی هم می‌خواستند تلفیقی مأنوس از سنت و مدرنیته به وجود آورند، بدون آنکه لزوماً آگاهی کافی بر چگونگی این دو و طریق این تلفیق داشته باشند. عامل دیگری هم بود که تلاش این جامعه برای دستیابی به یک هویت جدید را

مشکلتر می‌کرد: اینکه، این جامعه نه بر مبنای ابتکار خود از سنتها بریده بود، و نه توان تعریف مستقل هویت جدید را داشت. ارزشهای هویت جدید را خواهی نخواهی و به طور عمده یک تمدن بیگانه تعریف می‌کرد، تمدنی که به سبب قدرت و جاذبه خود ذاتاً دخالتگر و نفوذکننده است. کوشش برای تعریف هویت جدید، در فضای رقابت بین سیستمها و قدرتهای بزرگ دنیای مدرن بر سر استقرار تسلط خود بر جهان صورت می‌گرفت و هیچ جامعه‌ای را از اثرات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این رقابت مصون نمی‌گذاشت. هر یک از بخشهای مختلف جامعه ایران به علل مختلف از وضع موجود ناراضی بود. هر یک از آنها دارای منافع مختلف و تصورات متفاوت، حتی از هدفهای مشترک بود، و از اینرو به علل متفاوت و با آرزوها و خواستههای حتی متضاد در انقلاب شرکت می‌کرد.

در آستانه انقلاب لایه‌های مختلف شهری این جامعه یک تاریخ صدساله جنبش برای هدفهای مشترک و ویژه خود را پشت سر گذاشته بودند. جریانها و سازمانهای سیاسی مختلف در این جنبش شرکت داشتند. هریک از آنها، از لیبرال گرفته و چپگرا تا محافظه‌کار و اسلامگرا، می‌کوشید رهبری این جنبش را به دست آورد یا در رهبری آن سهمیم بشود. برخی از آنها در دهه‌های پیشین در موضع اپوزیسیون و یا دولت و حکومت آزمایش خود را برای تحقق بدیل ویژه خود داده و به علل و اشکال مختلف با شکست مواجه شده بودند.

در آستانه انقلاب، اسلامگرایان، به عنوان جریانی که در دهه چهل دوباره وارد صحنه این جنبش شده بودند، نسبت به رقبای خود از این مزیت برخوردار بودند که هیچ آزمایش عملی از بدیل مورد نظر آنها در خاطره سیاسی مردم وجود نداشت. تأکیدی که آنها بر اسلام و استقرار سلطه آن به مثابه برنامه سیاسی خود می‌کردند موقعیت آنان را تقویت می‌کرد، زیرا توسل به این شعار می‌توانست در ذهن مردمی که سرخورده از تجربه بدیل‌های دیگر ناامیدانه در جستجوی تأمین هویت مسخ شده و یا خواستههای ارضاء نشده خود بودند به راحتی این تصور را ایجاد کند که این بدیل گم شده‌ها را احیاء خواهد کرد و راه به تحقق هدفها خواهد برد. موضع رادیکال رهبری این جریان در مقابل رژیم مدرنیستی - استبدادی شاه به آنها که سقوط این رژیم را به هر قیمت می‌طلبیدند نوید موفقیت می‌داد. این علت و علل دیگر آمادگی نیروهای اپوزیسیون برای پذیرش رهبری اسلامگرایان رادیکال و یا اتحاد عمل با آنها را افزایش می‌داد و موجب می‌شد که توجه آنها به مواضع واپسگرایانه این جریان رنگ ببازد. حتی مخالفان سرسخت اسلامگرایان با این پندار که روحانیت پس از پیروزی انقلاب، به هر دلیل، کنار خواهد رفت و این مهم را ضرورتاً به آنها واگذار خواهد نمود حاضر به قبول رهبری آن در انقلاب شدند. اسلامگرایان، و به خصوص روحانیت سیاسی، که به این دلایل موفق به کسب رهبری انقلاب شده بودند می‌بایستی برای حفظ آن به لایه‌های مختلف مردم انقلابی اطمینان می‌دادند که هم جنبش را در جهت تأمین اهداف مشترک هدایت خواهند کرد، و هم راه را برای ارضای خواستههای ویژه هر یک از آنها باز خواهند نمود.

تحقق این تعهد، تنها در قالب آنچه‌ان قانون اساسی امکانپذیر می‌بود که نه تنها قادر به تعبیه ظرف حقوقی مناسب برای تأمین خواستههای مشترک مردم باشد، بلکه فضای مناسبی نیز

برای مبارزه اصولی، قانونی و مسالمت آمیز بین بخشهای متعدد این جمع فراهم بسازد. تنها یک چنین قانون اساسی می‌توانست بازتولید پی در پی وفاق لازم بین طبقات و لایه‌های اجتماعی مختلف و نیروها و سازمانهای سیاسی گوناگون را ضمانت کند.

اگر در محیط تاریخی آنزمان یک قانون اساسی متعهد به دین اصولاً قادر به تأمین این دو شرط می‌بود، همان پیشنویس قانون اساسی بود. پیشنویس، هم ظرفی بود که می‌توانست رضایت همه اسلامگرایان را تأمین کند، به شرطی که از انحصارطلبی خود دست می‌کشیدند، و هم، و باز هم به همین شرط، قادر به جلب موافقت بسیاری از نیروهای سکولار در جو اسلامی شده انقلاب بود. با اینکه پیشنویس امتیازات زیادی به حکومت دینی داده بود، ولی در عین حال، در مقایسه با قانون اساسی موجود، مشکلات کمتری برای پیشرفت روند در هر حال دشوار دموکراتیک شدن حکومت ایجاد می‌کرد. پیشنویس به این علت که مجلس منتخب مردم را در مرکز قوه قانونگذاری قرار داده، از واگذاری اکثریت اعضای شورای نگهبان به روحانیت امتناع کرده و تمامی قوه اجرائی را به دست رئیس جمهوری سپرده بود، هم می‌توانست میثاق بهتری برای تمهید وفاق بین نیروهای مختلف سیاسی باشد و هم محمل مناسبتری برای حل مسائل توسعه، آزادی و استقلال.

قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان (۱۳۵۸) و شورای بازرگری (۱۳۶۸) هیچکدام از این شرایط را تأمین نمی‌کند. این قانون قادر به ایجاد وفاق حتی در میان اسلامگرایان هم نیست، قانون اساسی اسلامگرایان معتقد به حکومت مطلق فقهاست، نتیجه کار یک لایه اجتماعی خاص است، که پیش از انقلاب در فرآیند مدرن شدن جامعه ایران بسیاری از امتیازات اجتماعی و فرهنگی خود را به تدریج از دست داده بود و اکنون می‌خواست با استفاده از یک فرصت تاریخی استثنائی نه تنها خسارات قبلی را جبران کند، بلکه به تحقق رویائی بپردازد که در قرون گذشته هم جرأت بیان آشکار آنرا نمی‌داشت. علت اینکه این قانون دارای برخی عناصر دموکراتیک هست همان تنوع منافع و گرایشهای است که موجب شرکت طبقات و لایه‌های مختلف اجتماعی در انقلاب شد و بی‌اعتنائی به نیرو و انتظارات آنها در مجلس خبرگان ممکن نبود.

تحمل عناصر بیگانه در متن این قانون اساسی نمایانگر تردید بانیان آن درباره امکان برداشتن قدمهای بیشتر در جهت هدف اصلی، یعنی ولایت مطلقه فقیه در سال ۱۳۵۸ است. ملاحظه ترکیب نیروهای سیاسی داخلی و خارجی در آنزمان و انطباق استراتژی پیشرفت با امکانات آن لحظه تاریخی محتوای تاکتیکی را تشکیل می‌داد که روحانیت به حکومت رسیده اتخاذ کرد. نشان دادن ولایت فقها در جایگاه سلطنت هدفی بود که خمینی طرح آنرا در انتهای سالهای چهل ریخته بود. ولی تا زمانی که امکان تحقق این طرح، از نظر او، هنوز موجود نبود از بیان آن به صورت یک شعار سیاسی خودداری کرد. هنگامی که امکان تشکیل «جمهوری اسلامی» فراهم شد با سرسختی علیه اضافه کردن صفت دموکراتیک به این عنوان، آنطور که بازرگان پیشنهاد و شورای انقلاب تصویب کرده بود، مخالفت کرد. موافقت او با پیشنویس قانون اساسی هم تنها تا زمانی پایدار ماند که تصویب ولایت فقیه هنوز به حیطة امکان نرسیده بود.

خمینی مایل به تصویب پیشنویس در شکل یک فرماندم بود، زیرا که هنوز اطمینان به ثبات حکومت جدید نداشت و از بازگشت ضدانقلاب بیمناک بود. ولی به مجردی که امکان تبدیل مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان و نتایج مطلوب و محتمل از این تبدیل را احساس کرد موافقت خود را با آن اعلام و فرمان اجرای آنرا صادر نمود.

موفقیت این استراتژی تا حد زیادی نتیجه پراکندگی و کج‌اندیشی نیروهای انقلابی مخالف ولایت فقیه و نوع واکنش آنها در مقابل آن استراتژی بود. عدم درک موقعیت و اهمیت حادثه‌ای که در حال وقوع بود، خیالپردازیهای انقلابی منشعب از تعلقات ایدئولوژیک، تلاشی پی در پی سازمانها، رقابت و درگیری بین نیروهای مخالف، شیوع هژمونی‌طلبی در میان آنها و بسیاری از علل دیگر مانع از آن می‌شد که مبارزه مشترکی را علیه خطری که متوجه همه آنها بود سامان بدهند. آنها یا به خیال تحقق طرحهای انقلابی خود به جنگ همه می‌رفتند و یا شانس خود را برای شرکت در قدرت حاکم از طریق ارائه خدمت به آن می‌جستند.

### تقسیم قدرت در عمل یا ساختارهای سه گانه حکومت اسلامی

حکومتی که در اثر حذف عناصر دموکراتیک و براءت از احکام شرعی شکل گرفت و امروز بر ایران استیلا دارد قابل تقسیم به سه ساختار یا سه سطح از بهره‌برداری از قدرت حکومتی و اختیار تصمیم‌گیری است. هر یک از این سه ساختار در عین آمیزش و اختلاط با دیگری مشخصات ویژه خود را دارد. ساختار اول متشکل از ارکان و نهادهائی است که قانون اساسی عنوان آنها را تعیین و اختیاراتشان را مشخص کرده است. و من این را ساختار رسمی قدرت می‌نامم. ساختار دوم دربرگیرنده همه نهادهائی است که اختیارات خود را از ولی فقیه می‌گیرند و به اصطلاح زیر نظر رهبر قرار دارند.

من این ساختار را از آنجهت که بخش بزرگی از آن خارج از قانون اساسی قرار دارد و حاکم بر ارکان انتخابی آنست فرارسمی می‌نامم. بخشی از این ساختار تنها با بازنگری قانون اساسی رسمیت یافت. ساختار سوم شامل همه سازمانها، اشخاص، شبکه‌ها و روابطی است که بدون تعلق رسمی به حکومت از قدرت و ثروت آن بهره می‌برد، تکیه‌گاه اجتماعی آنرا تشکیل می‌دهد و منشاء کارگزاران و مدیران حکومت است. می‌توان این ساختار را غیررسمی نامید. تقسیم قدرت حکومتی بین این سه ساختار و در درون هر یک از آنها نامتساوی است. توضیحات این تقسیم بدین‌قرار است:

**الف: ارکان رسمی حکومت:** مجلس در میان ارکان رسمی حکومت، از شوراهای محلی که بگذریم، از کمترین قدرت برخوردارست. عضویت در آن مشروط به گذشتن داوطلبان از سد نظارت استصوابی شورای نگهبان است. و نظارت شورای نگهبان دست‌کم به یک معنی «استمراری» نیز هست چون در رد یا قبول صلاحیت مجدد نمایندگان مؤثر واقع می‌شود. اختیارات قانونگذارانه آن محدود به موافقت شورای نگهبان و رهبر است. همانطور که می‌دانیم شورای نگهبان با اتکاء به اصل چهارم قانون اساسی تمایل دارد که حاکمیت خود را حتی بر آن بخش از اختیارات مجلس که

خارج از حیطه قانونگذاری است اعمال کند مثل دادن رأی اعتماد به وزراء، تصویب عهدنامه‌ها، مقابله‌نامه‌ها، قراردادهای، گرفتن و دادن وامها و کمکهای خارجی از طرف دولت و نظایر آن. از اینرو قدرت مجلس در حیطه قانونگذاری محدود به شرکت در تدوین قوانین است. کمیسیونهای مجلس این کار را با کمک گرفتن از ارگانهای دولتی انجام می‌دهند. به این کار در اصطلاح متداول فقهای سیاسی «کارشناسی» می‌گویند. و این حداکثر اختیاری است که شورای نگهبان حاضر است به مجلس واگذار کند. خمینی این کار را در کتاب ولایت فقیه «برنامه‌ریزی» می‌نامد (خمینی، ۴۸). کوشش مجلس برای افزایش اختیارات خود در زمینه قانونگذاری از طریق تدوین و تصویب طرحهای قانونی، با وجود نیروهائی که در خارج از مجلس این انگیزه را تقویت می‌کنند، باز هم تنها در صورتی مؤثر می‌شود که از سد موافقت قدرتهای مافوق (شورای نگهبان، رهبر و مجمع تشخیص مصلحت) بگذرد.

مجلس بر اساس استحسان و استصلاح تصمیم می‌گیرد<sup>۱</sup>. در عین حال سعی می‌کند شرع را نیز مراعات کند. ولی اگر تعداد مواردی را که شورای نگهبان رأی بر مغایرت مصوبات مجلس با شرع داده است در نظر بگیریم می‌بینیم که موفقیتش در مراعات شرع نسبی است. اختیار تصویب قوانین بر اساس احکام ثانویه که خمینی در سال ۱۳۶۰ به مجلس داد، در اثر مقاومت شورای نگهبان و تشکیل مجمع تشخیص از بین رفت. مجلس در استفاده از بقیه اختیارات دیگر خود، از حق سؤال، استیضاح وزراء، انتصاب و عزل آنها گرفته تا تصویب وامها و غیره به مثابه یک نهاد وابسته به مراکز قدرت و نهادهای مافوق عمل می‌کند. نمایندگان مجلس، از چند استثناء که بگذریم، معمولاً به لحاظ قدرت شخصی در ردیفهای پائین و متوسط اعضای این نهادها هستند. بنابراین آنچه در زمینه اختیارات مزبور انجام می‌دهند در تبعیت از تصمیماتی است که در بیرون از مجلس اتخاذ می‌شود. کمیسیون اصل ۹۰ مجلس تنها در صورتی فعال می‌تواند شد که اکثریت اعضای مجلس، آنطور که در مجلس ششم دیدیم، به هر دلیل، مایل به رسیدگی به شکایات مردم باشند. مجلس، بیش از هر چیز صحنه مجادله آشکار بین جناحهای قدرت در نظام حکومتی است. نمایندگان در نطقهای پیش از دستور، در مذاکره بر سر طرحها و لوایح، در گفت و گوهائی که هنگام طرح سئوالات و استیضاحات صورت می‌گیرد، به مشاجره با یکدیگر می‌پردازند. و این مجادلات، برای ناظران، منبع برخی اطلاعات معمولاً و عمدتاً مخفی و غیرعلنی دستگاههای حکومتی و گرایشهای موجود در آنهاست. البته میزان بهره‌برداری از این منبع منوط بر اینست که اولاً جلسات مجلس غیرعلنی نباشد و ثانیاً شورای نگهبان، آنطور که مثلاً در مجلس چهارم و هفتم رخ داده است، موفق به تصفیة وسیع مجلس از وابستگان به جناح رقیب نشده باشد. در هر حال وجود این منبع ناشی از پراکندگی قدرت در جمهوری اسلامی است. این حرکات به رغم گرایش شدید به سوی تمرکز، از طریق حذف مخالفان و رقیبان، هنوز هم جریان دارد.

تا زمانی که مجمع تشخیص مصلحت نظام هنوز در قانون اساسی رسمیت نیافته بو، شورای نگهبان عالیترین نهاد قانونگذاری بود. وابستگی تصویب نهایی مصوبات مجلس به موافقت شورای نگهبان موجد این قدرت است. گرچه اختیارات قانونگذارانه رهبر بیشتر است،

ولی تا زمانی که در قانون اساسی ذکری از این اختیارات نشده بود هنوز جنبه رسمی و قانونی نداشت. با تشکیل مجمع تشخیص اختیارات قانونگذارانه شورا تا حدی کاهش یافت، کاهش کمی با عضویت فقهای شورا در مجمع قدری تخفیف پیدا کرد. شورای نگهبان هنوز هم آن بخش از مصوبات مجلس را که بر اساس افتاء خود مغایر با احکام اولیه شرع می‌داند رد می‌کند. صرفنظر از ملاحظات سیاسی که شورا در تعیین ماهیت شرع اعمال می‌کند تداوم اصرار بر بررسی مصوبات مجلس بر مبنای شرع ناشی از آنست که اعضای این نهاد هنوز قادر به قبول این واقعیت نیستند که تصویب قوانین و انواع دیگر تصمیم‌گیریها در جمهوری اسلامی بر بنیاد مصلحت‌اندیشی استوار شده است. آنها تنها وقتی که به مثابه عضو مجمع تشخیص مصلحت عمل می‌کنند این واقعیت را می‌پذیرند. آنها بدون توضیح تناقضی که در این کار وجود دارد. اصرار آنها بر موضع شرع، به رغم توصیه خمینی<sup>۲</sup>، به این علت نیز هست که اگر چنین نکنند یکی از پایه‌های اصلی توجیه وجودشان از بین می‌رود. ولی به این نکته توجه نکرده‌اند که اگر خود تن به دخالت احکام ثانویه و مصلحت‌اندیشی در تصمیمات خود می‌دادند شاید دیگر مجمع تشخیص تشکیل نمی‌شد.

حق تفسیر قانون اساسی به شورای نگهبان امکان تغییر این قانون را می‌دهد. یک نمونه استفاده عملی از این امکان تفسیر نظارت در انتخابات است که استصوابی شد. اما اعضای شورای نگهبان تنها در صورت موافقت قدرتهای مافوق و متوازی از این امکان استفاده می‌کنند. با اینکه عضویت در این شورا منوط به انتصاب از جانب رهبر است، برخی از فقها، آنقدر قدرت دارند که موجب انتصابشان بشود. و با اتکاء به همین قدرت است که شورای نگهبان گهگاه از پذیرش کامل دستورات رهبر خودداری می‌کند.

قدرت مجمع تشخیص مصلحت نظام فقط از قدرت رهبر کمتر است. اختیارات چندگانه آن در حوزه قانونگذاری، مشاورت رهبری در حل معضلات، تعیین سیاستهای کلی نظام و نظارت بر حسن اجرای آنها همراه با اختیار تعطیل احکام شرع و اصول قانون اساسی بر مبنای مصلحت نظام، این نهاد را، پس از رهبری، در موقعیت برتری نسبت به بقیه ارکان رسمی نظام قرار داده است. در جناح راست حکومت گاه نشانه‌هایی از تمایل شدید و کم و بیش آشکار به تبدیل این مجمع به تنها نهاد تصمیم‌گیری به چشم می‌خورد. از جمله به شکل پیشنهادی که نویسندۀ نشریه رسالت، امیر محیبیان، در اواخر بهمن سال ۸۱ عنوان کرد مبنی بر اینکه تعداد اعضای مجمع با انتصاب از جانب رهبر، به دو برابر افزایش بیابد و امر اتخاذ تصمیم در جهت رفع نیازهای مردم و حل بحرانهای نظام به آنها واگذار گردد (ت. ایسنا، ۸۱/۱۱/۲۵).

رهبری تا زمانی که در قامت شخص خمینی تجسم می‌یافت عالیترین مرجع قدرت در جمهوری اسلامی بود. او به راستی در رأس تمام قوای حکومتی قرار داشت و در همه آنها دخالت می‌کرد. رأی او برتر از احکام شرع و اصول قانون اساسی بود، و هر جا که مصلحت اقتضاء می‌کرد این رأی بر تغییر و تعطیل احکام تعلق می‌گرفت. اساس این موقعیت را در کنار نظریه بنیادی نظام، یعنی ولایت مطلق فقیه، شخصیت کاریسماتیک خمینی و مرجعیت دینی او تشکیل می‌داد. گرچه جانشین او فاقد دو امتیاز اخیر است ولی از هنگام انتصاب خود به مقام

رهبری از هیچ کوششی برای تحصیل اختیارات سلف خود در موقعیت رهبری باز نمانده است و گسترش اختیارات رهبر در شورای بازنگری قانون اساسی او را در جهت این هدف یاری کرده است. با وجود افزایش اختیارات رهبر در قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ هنوز قدرتی که در عمل به او تعلق می‌گیرد وسیعتر از آنست که در این قانون پذیرفته شده است. صدور احکام حکومتی بر اساس بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی و به نام حل معضلات نظام، از صراحت کافی برای توجیه این بخش از قدرت او برخوردار نیست. در قانون اساسی سه نهاد پر قدرت دیگر وجود دارد که چه به این خاطر که اختیار تعیین ریاست آنها در دست رهبر است مثل قوه قضائیه و صدا و سیما، و چه به علت وابستگی اعتبار مصوبات آنها به تأیید از جانب رهبر، مثل شورایی عالی امنیت ملی، جزو ابواب جمعی او می‌باشند.

با اینهمه هنوز نمی‌توان قدرت رهبر، به رغم وسعت اختیارات او، را مطلق خواند. علاوه بر افراد و نهادهای قدرتمندی که به ویژه در حیطه ساختار غیررسمی، قدرت رهبری را محدود می‌کنند، در خود قانون اساسی هم نهادی وجود دارد که در صورت تمایل می‌تواند این نقش را بازی کند و آن، مجلس خبرگان رهبری است.

مجلس خبرگان رهبری از نظر قانونی مافوق رهبر قرار دارد، زیرا صاحب اختیار عزل و نصب اوست. در عمل هنوز موجبی پیش نیامده است که این مجلس از اختیار عزل رهبر استفاده بکند. انتخاب رهبر اول حکومت کار انقلاب بود، و جانشین او را نیز مجلس خبرگان تازه پس از آن منتصب کرد که انتصاب به دستور خمینی انجام گرفته بود. در حال حاضر توافق رهبر و مجلس خبرگان پیرامون گرایشهای محافظه‌کارانه آنچنان وسیع است که اختلافی بین آنها ایجاد نمی‌کند. رهبر نیز به نوبه خود و به کمک شورای نگهبان از حفظ این گرایش در میان اعضای این مجلس غافل نمی‌ماند. آنچه قدرت این مجلس را محدود می‌کند اینست که صلاحیت داوطلبان عضویت در آن باید به تأیید شورای نگهبان برسد. و نیمی از اعضای این شورا را رهبر به طور مستقیم و نیم دیگر را به طور غیرمستقیم، یعنی به واسطه ریاست قوه قضائیه، که خود منتصب رهبر است تعیین می‌کند. این همان دور باطلی است که به آن اشاره کردیم. قوه مجریه، تا آنجا که رئیس جمهوری و هیئت وزرا نمایندگی آنها به عهده دارند، از قدرت چندانی برخوردار نیست.

اولاً بخش مهمی از این قوه مطابق قانون اساسی فرمانبردار رهبر است. ثانیاً رهبر به واسطه نهادهای متعلق به ساختار فرارسمی حکومت بر آن بخش از دستگاههای اجرائی هم که قانون اساسی در اختیار او گذاشته است نظارت و دخالت می‌کند. همانطور که دیدیم کوشش خاتمی برای اعمال «مسئولیت اجرای قانون اساسی» که طبق اصل ۱۱۳ متعلق به رئیس جمهوری است با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد و ناکام ماند. بنابراین حوزه اختیارات دولت محدود به باقیمانده اختیاراتی می‌شود که رئیس جمهور، وزرا و منصوبان آنها در زیر مجموعه رئیس جمهوری، وزارتخانه‌ها و سازمانهای تابع، استانداریها، فرمانداریها و غیره اعمال می‌کنند. در اینگونه نهادها و سازمانهاست که آنها می‌توانند در برخی از موارد و دور از نظارت قدرتمندان اصلی حکومت، امور را به نحوی که مطلوب خودشانست اداره کنند.

ب: ساختار فرارسمی حکومت: آن بخش از دستگاهها و اختیارات حکومتی که در قانون اساسی ذکری از آنها نشده است، یا به اصطلاح «زیر نظر رهبر» قرار دارد و ابوابجمعی آن مقام را تشکیل می‌دهد، متعلق به این ساختار است.

از بیت امام یا رهبر گرفته تا شورایی عالی انقلاب فرهنگی، از کمیته امداد تا سازمان تبلیغات اسلامی، از بنیاد مستضعفان و جانبازان تا دستگاههای اطلاعاتی موازی با وزارت اطلاعات، از روزنامه‌ها و مجلات زیر نظر رهبر تا زندانهای غیررسمی. همه اینها دستگاهها و نهادهائی است که در خارج از سازمان رسمی دولتی، به موازات آن و حاکم بر آن جای دارد و از نهاد رهبری فرمان می‌برد. نام تعداد دیگری از دستگاههای متعلق به این ساختار در فصل چهارم بخش دوم این کتاب در جمع دستگاههای مختلف امنیتی، قضائی، تبلیغاتی، نظارتی و اقتصادی آمده است. این همان ساختاری است که شورای نگهبان آنرا به تفاوت از دولت، حکومت می‌نامد.

منظور شورا آنست که حکومت شرعی همین است، همین که زیر فرمان ولی مطلق فقیه، یا نماینده امام غایب قرار دارد، و حق حکومت از آن اوست. با این معیار و در یک تقسیم‌بندی دیگر اجزای حکومت می‌توان آن بخش از دستگاههای قانونی مندرج در قانون اساسی که فرمان خود را از رهبر می‌گیرند را هم جزو این ساختار محسوب کرد. آنها محمل امتداد ساختار فرارسمی در ساختار رسمی و پایه‌های حاکمیت آن بر این هستند. مجمع تشخیص، شورای نگهبان، شورای امنیت ملی، قوه قضائی، سازمان صدا و سیما، نیروهای نظامی و انتظامی و به عبارتی حتی رئیس جمهوری، که انتخاب، تنفیذ و عزلش از جمله اختیارات رهبر است. نوع دیگر تداخل ساختار فرارسمی در ساختار رسمی استفاده آن از منابع مالی این است. با اینکه ساختار فرارسمی در قالب بنیادهای اقتصادی خود دارای منابع مالی عظیمی می‌باشد سهم بزرگی هم از بودجه دولت بر می‌دارد. این عمل تقریباً بدون هیچ نظارتی از جانب ساختار رسمی بر کارکرد مالی دستگاههای متعلق به ساختار غیررسمی انجام می‌گیرد. اندک نظارتی هم اگر شده باشد، جز به اذن رهبر ممکن نشده است.

پ: ساختار غیررسمی: ساختار غیررسمی یعنی همان طبقه دولتی<sup>۳</sup> است که از لایه‌های مختلف تشکیل می‌شود. اجزای اصلی آنرا روحانیت سیاسی، کارگزاران و مدیران حکومتی، فرماندهان نظامی و انتظامی و بازاریان حکومتی تشکیل می‌دهند. رابطه آنها را با حکومت در سه شکل می‌توان تعریف کرد:

حضور در حکومت به سمت کارگزار، مدیر و فرمانده نظامی و انتظامی؛ نفوذ در حکومت از جانب افراد یا سازمانهایی که بیرون از دستگاههای حکومتی قرار دارند، استفاده از قدرت و ثروت حکومت توسط افراد و سازمانهای غیرحکومتی. منظور از افراد در دو مورد اخیر کسانی است که به علت موقعیت خود در انقلاب، در میان روحانیت و یا در صف بازاریان اسلامگرا دارای قرابت‌های سیاسی و مالی با حکومت هستند. منظور از سازمان تمامی آن احزاب، انجمنها، مجامع، جامعه‌ها، هیئت‌ها، مؤسسه‌ها و بنیادهای صنفی، دینی، اقتصادی، سیاسی و ضربتی است



که در اطراف حکومت تشکیل شده‌اند، از آن حمایت می‌کنند، در تصمیمات حکومت مؤثرند و به انحاء گوناگون از ثروت و قدرت آن به نفع خود و اعضایشان بهره می‌برند. نام تعدادی از این سازمانها در فصل چهارم بخش دوم آمده است. مجمع مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز، سازمان اقتصاد اسلامی، جامعه اصناف و بازاریان، حزب مؤتلفه، بنیادهای غیرحکومتی، و انصار حزب‌الله نمونه‌های آنست. از درون همین سازمانهاست که کارگزاران، مدیران و فرماندهان حکومت بیرون آمده و به واسطه همین کسان است که سازمانها در حکومت اعمال نفوذ می‌کنند و با گرفتن انواع امتیازات مالی، اقتصادی و سیاسی از آن بهره می‌برند.

من این ساختار را از آن رو غیررسمی می‌نامم که به سبب سه نوع رابطه مذکور با حکومت حاکم بر آن دو ساختار دیگر است.

ت: قدرت مردم: با ملاحظه آنچه در بخش دوم آمد می‌بینیم که از حق حاکمیت مردم در جمهوری اسلامی اثر چندانی باقی نمانده است. تمرکز قوا در دست مقام رهبری، تحدید حق انتخاب کردن و انتخاب شدن مردم، تضییق قدرت قانونگذاری مجلس، ضعف اختیارات رئیس جمهوری و شوراهای محلی، کنترل اصناف و سازمانهای غیر دولتی، ممنوعیت احزاب مخالف، توقیف مطبوعات همراه با تعقیب، بازداشت، شکنجه و قتل مخالفان، امکان هرگونه اعمال حاکمیت مردم در ارکان حکومت را به صفر رسانده است. در واقع آنچه برای مردم باقی می‌ماند تنها اعمال قدرت غیرمستقیم در دستگاههای حکومتی و در بیرون و مقابل حکومت است. اعمال نفوذ در دستگاهها یا به آن صورتی انجام می‌گیرد که خاص متخصصان است. نیاز حکومت به ایشان این امکان را می‌دهد که با اتکاء به دانش و تخصص خود در سازماندهی و عملکرد بخشهایی از سازمان بوروکراتیک حکومتی اعمال نفوذ بکنند. حاکمان به این امکان وقوف دارند. از اینرو کوشیده‌اند با تربیت متخصصان خودی از تأثیر آنها بکاهند. شکل دیگر اعمال نفوذ، پرداختن رشوه و یا استفاده از اشخاص بانفوذ برای برانداختن سد مخالفت و یا جلب موافقت متصدیان امور حکومتی با خواستههای موردنظرشان است. از نظر اصولی هیچیک از این دو شکل نفوذ و نظایر آن ربطی به حاکمیت مردم ندارد.

صورت دیگر اعمال حاکمیت بر مردم در حیطه عمومی جامعه و زندگی خصوصی افراد وقوع می‌یابد. اشکال متنوع این حاکمیت را می‌توان زیر عنوان «فرهنگ مقابل» جمع کرد<sup>۴</sup>. اجزای این فرهنگ را تمامی فعالیتهای فکری و عملی تشکیل می‌دهد که در زمینه‌های فلسفه، دین، علوم اجتماعی، هنر، سیاست و دیگر حوزه‌های عمومی زندگی اجتماعی در قالب کتابها، مطبوعات، دانشگاهها، نمایشگاهها، کلاسها و سازمانهای غیردولتی صورت می‌گیرد و مولد و مبلغ مجموعه‌ای از دانشها، ارزشها، هنجارها، باورها و رفتارهایی است که محتوای «تهاجم فرهنگی» را تشکیل می‌دهد.

یکی از ویژگیهای این فعالیتهای قدرت اقماع‌کننده آنست، قدرتی که دایره نفوذش از مرز غیرخودیها می‌گذرد و پهنه فرهنگ حکومتی را دائماً محدودتر می‌سازد.

## جدائی دین از حکومت

در بخش سوم، شاهد برائت فزاینده قانونگذاری و اشکال دیگر تصمیم‌گیری از شرع و التجای قانونگذاران و فقهای تصمیم‌گیرنده، ابتدا به احکام ثانویه، شرط ضمن عقد، تعزیرات حکومتی و نهایتاً به مصلحت نظام برای حل مشکلات در حوزه امور حکومتی بودیم. در عین حال دیدیم که چگونه حجم قوانین، مقررات، مصوبات، آئیننامه‌ها و اساسنامه‌هایی که هیچ نسبتی با شرع ندارد هر سال افزایش یافته و هرچه بیشتر، از قلمرو احکام شرعی و موضوعات آن فراتر رفته است. دیدیم که چگونه فقدان رابطه بین این دو حتی بانیان قانون اساسی را از ابتداء وادار به آن کرده بود که معیار قبول یا رد قوانین و مصوبات را نه انطباق، بلکه عدم مغایرت آنها با موازین و احکام شرع بگیرند. مشاهده کردیم که تدوین قانون اساسی نیز جز با گرفتن وام از معیارها، ارزشها و مفاهیم بیگانه ممکن نبود. اضافه بر آن شاهد بودیم که چگونه اطلاق صفت و اعتبار شرعی به مصوبات دستگاه قانونگذاری حکومت اسلامی و قوانین برگرفته از نظام پیشین با مخالفت برخی از فقها برخورد کرد. این روند خود نشان آشکار از جدائی حکومت از دین در جمهوری اسلامی دارد. ولی به این روند محتوم از منظر دیگری هم می‌توان نگریست، با پرسشی درباره رابطه دین فقها با تمدن امروزی، تمدنی که بخشی از مشکلات حکومتی و قانونگذاری، از تداخل آن در جامعه، البته به نسبت مدرن شدن آن، به وجود آمده و پاسخش را از زمامداران طلب می‌کند. پرسش اینست که نقش دین اسلام و جامعه اسلامی در آفرینش تمدن مدرن و دستاوردهای مادی و عقلانی آن در حوزه‌های مختلف تولید، ارتباطات، اطلاعات، سازماندهی، مدیریت، دانش، فلسفه، دین، هنر و نظایر اینها، چه بوده است، دستاوردهایی اگر نه در همه جامعه، ولی در بخشهای زیادی از آن و حتی توسط خود اسلامگرایان پذیرفته و به کار برده می‌شود. و چه نشانه‌هایی هست که توجیه‌کننده اسلامی کردن و یا نشان قابلیت اسلامی شدن جامعه باشد؟

فقهای که منصف‌ترند و دعوی ایجاد یک تمدن اسلامی یا اسلامی کردن دانشها را ندارند دامنه این ادعا را محدودتر می‌گیرند. آنان با تفکیک موضوعات از احکام، کار دین را نه ایجاد موضوعات، آنطور که تمدن مدرن ایجاد کرده است، بلکه تعیین حکم برای موضوعات جدید می‌دانند. به زعم آنها موضوعات را دیگران می‌سازند و حکم شرعی آن را فقها صادر می‌کنند. اما آنها از خود سؤال نمی‌کنند که چگونه می‌توان در ایجاد موضوعات، یعنی تمدن مدرن هیچ نقش نداشت، ولی مدعی قدرت صدور حکم معقول و متناسب و کارساز برای تنظیم پیامدهای اجتماعی و حقوقی آن شد؟ چگونه می‌توان بین ایجاد موضوع و حکم آن تفکیک کرد؟ چگونه می‌توان از این واقعیت غافل ماند که موضوع، حکم خود را با خود می‌آورد؟

از این زاویه که به مسئله بنگریم به این نتیجه می‌رسیم که اسلامی کردن حتی در حد قانونگذاری هم از ابتداء برنامه‌ای کاملاً غیرعملی بوده است. اگر جامعه ایران از فرآیند نوسازی مدرن تا اندازه‌ای برخوردار شده است به همان میزان هم نیازمند تنظیم پیامدهای حقوقی آن با قوانین و مقرراتی بوده که ریشه در همین فرآیند داشته و پاسخگوی مقتضیات آن بوده است. آنچه در کار قانونگذاری در جمهوری اسلامی در بیست و اند سال اخیر واقعاً انجام گرفته و

ناهنجاریها و آسیبهای فراوانی را موجد شده است، اسلامی کردن قانون مجازات و تحمیل برخی قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز در زمینه حقوق زنان و آداب لباس، خوردن و آشامیدن بوده است، آنهم با تعدیلات و تغییرات توجیه‌ناپذیر از نظر شرع، و بعضاً تنها در ظاهر و توأم با خشونت و قساوت، و به نحوی که ریا و فساد را توسعه می‌دهد و رشوه‌خواری و قاچاق را شیوع می‌بخشد. با نگاهی به گذشته متوجه خواهیم شد که واکنش ابتدائی فقها در مقابل موضوعات حاصل از ورود آثار تمدن جدید به درون جامعه ایران غالباً منفی بوده است. آنها هرچه را که نمی‌شناختند ابتدا تحریم می‌کردند. از دوچرخه گرفته تا اتوموبیل، از لیموناد تا پپسی‌کولا، از رادیو گرفته تا ویدئو، غالب اینها در حله اول حرام اعلام شده است، و فقها، تازه پس از آنکه متوجه بیهودگی مقاوت خود می‌شدند، چاره‌ای نمی‌یافتند که به خاطر حفظ ادعای همه‌دانی خود برای آنها حکمی شرعی صادر کنند. نام این کار را هم می‌گذاشتند انطباق دین با مقتضیات زمان. ولی حکمی که بدین ترتیب صادر می‌شد، اگر دیگر دایر بر حرمت نبود، حکمی بود، در صورت حفظ شرایط معقول، نشأت گرفته از همان موضوع جدید و جایگاه آن در اجتماع، حکمی که موضوعش در عالم عرفیات پیدا شده و تکلیف حقوقیش در همانجا روشن شده بود.

کسانی که با اشاره به نقش عرفیات و احکام امضائی در شرع می‌خواهند دلیلی برای اسلامی بودن این احکام ارائه کنند توجه لازم به اشکال این استدلال ندارند، توجه نمی‌کنند که مهر شرعی زدن بر عرفیات ماهیت عرفی آنرا تغییر نمی‌دهد و خدشه‌ای بر این واقعیت نمی‌زند که واضع آن قرار و عادت و عقل جمعی مردم بوده است و نه شارع دین. آنچه امضای شارع در آنها وارد کرده قدسی خواندن آنها بوده است، عملی که چه بسا موجبات تصلب عرفیات را فراهم کرده و راه را بر تغییرات ضروری آن مسدود ساخته است. در حالیکه قابلیت تغییر و اصلاح از مزایای عرف است. امضاء و شرعی کردن در گذشته ممکن بود. قرن‌ها می‌گذشت بدون اینکه ضرورتی برای تغییر و اصلاح احکام به وجود آید، به ویژه احکامی که تأثیری در زندگی روزمره مردم نداشت و بیشتر در بستر کتب می‌غنود. اما امروز تغییر و اصلاح از ضروریات قانونگذاری جدید است. شرعی خواندن آن مانع اینکار می‌شود، زیرا حکم شرعی را نمی‌توان هر چندگاه یکبار تغییر داد. واکنش منفی نسبت به دستاوردهای تمدن مدرن شاخص اصلی رفتار فقهای به حکومت رسیده در جمهوری اسلامی، از همان آغاز تشکیل این نظام بوده است. شواهد آن در غالب حیطه‌های زندگی عمومی و خصوصی مردم به چشم می‌خورد. از خوراک و پوشش افراد گرفته تا مناسبات اعضای خانواده، از اشکال تفریح تا شیوه‌های فعالیتهای هنری، از دانشگاه تا حیطه کوششهای اقتصادی، از مطبوعات تا اینترنت، از حوزه اندیشه فلسفی تا میدان نوآوریهای دینی، و همینطور در سیاست و زمینه‌های دیگر زندگی. در همه این حوزه‌ها، حیطه‌ها و ساحتها ناظر احکام ممنوعیت و توقیف و تحدید و تهدید و بازداشت و این قبیل واکنشها بوده‌ایم. حال اگر اسلامی کردن حکومت را با میزان موفقیت حاکمان در زمینه‌های نامبرده اندازه بگیریم خواهیم دید که غالباً جز از راه تحمیل و خشونت به دست نیامده است. می‌دانیم که موفقیتی که با زور حاصل شده دوام چندانی نخواهد داشت. شاهد شکست

آنها فریاد و فغانی است که از تهاجم فرهنگی سر می‌دهند. تهاجم مورد نظر آنها چیزی جز رسوخ و گسترش فزاینده شیوه‌های مدرن در زندگی خصوصی و اجتماعی مردم نیست، در خوراک و پوشاک، در اندیشه و باور، در رفتار و کردار و در مبارزه آنها برای آزادی و دموکراسی، همه آن دستاوردهای مدرنی که در چننه فقهای حاکم گنجایش ندارد.

تا اینجا اشارت به صور جدائی تمدنی و حقوقی حکومت از دین در جمهوری اسلامی بود. حالا می‌توان به شکلی دیگر از جدائی توجه کرد و آن استحاله فقهای حکومتی از فقیه به کارمند و کارگزار حکومت است. گرچه در موقعیت جدید دست از عبا و عمامه بر نمی‌دارند، ولی آنچه در عمل انجام می‌دهند دیگر ارتباط چندانی با کار فقاقت و درس در حوزه ندارد. حجت‌الاسلام اسدالله بیات در مصاحبه‌ای با مجله حوزه از ائمه جمعه‌ای صحبت می‌کند که به کلی از مطالعه و کتابهای درسی و تدریس فاصله گرفته و آنقدر مسئولیت حکومتی پذیرفته‌اند که از توان واقعی‌شان بیرون است (۱۳۶۹، ۳۸). این استحاله یکی از دیگر از مظاهر روندی عمومی‌تر در جمهوری اسلامی است، به این معنی که آنچه درین حکومت صورت گرفته نه حاکمیت دین بر حکومت، بلکه حکومتی شدن دین بوده است. حکومتی شدن فقه و تسلط حکومت بر حوزه دو مظهر دیگر این روند است.

سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که آیا جدائی بین دین و حکومت، آنطور که در بیست و اند سال اخیر وقوع یافته است محدود به جدائی بین حکومت و فهم محافظه‌کارانه دین نبوده است؟ آیا فهم دیگری از دین، فهمی که مقتضیات زمان را مرعی می‌دارد و ثابتات دین را از متغییرات آن تفکیک می‌کند و بنا را بر تحقق نصوص می‌گذارد و فرعیات را مقدس نمی‌دارد، نمی‌تواند آمیزش دین و حکومت را توجیه کند و حکومت اسلامی را مشروعیت ببخشد؟

پاسخ من اینست: صرفنظر از اینکه مسئله آمیزش و جدائی محدود به امور فقهی و حقوقی نمی‌شود، تا با ترک متغییرات احکام قابل حل باشد، صرفنظر از مشکل تعیین ثابتات بر مبنای اصول متداول فقه و جهانبینی و انسانشناسی بنیانی آنها، جدائیهای که در تجربه جمهوری اسلامی ضرورتاً وقوع یافته، شامل همین به اصطلاح ثابتات (احکام اولیه) هم بوده است، چه آنجا که حکومت خود با استناد به قاعده ضرورت، مصلحت نظام و غیره پذیرا شده است، و چه در زندگی روزمره مردم. آن ثابتات هم که باقی مانده، مثلاً قوانینی که حکم بر تبعیضات جنسی و حقوقی می‌دهد یا قانون مجازات اسلامی را موجه می‌سازد، مشکل‌آفرین، وهن‌آور و مشوق مقاومت و طلب تغییر از جانب شمار روزافزونی از مردم بوده است. تا اینجا پاسخ ما مربوط به تعبیرات و برداشتهای نوگرایانی می‌شود که قصدشان از قبول این تغییرات و نوگراییها توجیه مشروعیت ولایت فقیه بوده است. ولی آیا فهم دین به نحوی که از جانب روشنفکران اسلامی تعبیر می‌شود، آمیزش آن با حکومت را به دایره امکانات وارد نخواهد ساخت؟ به نظر می‌رسد که در فرآیند تحول نظریات این گروه از دین‌باوران، آنچه تاکنون صورت گرفته حرکت در جهت درکی از دین است که دعوی آمیزش با حکومت ندارد و به دخالت دین در سیاست اکتفاء می‌کند.<sup>۵</sup>

شکست اسلامی کردن کشورداری و قانونگذاری موجد بحرانی بزرگ در حوزه‌های علمیه شده و تلاشهای جدی برای اصلاح حوزه و فقه را ناگزیر کرده است. اما کوششهایی که متوجه حکومتی کردن فقه بوده از طرفی هم با این مشکل مواجه شده است که حکومت به موازات آن کوششها در حال فروریختن بارهای شرعی خود بوده است. کوششهایی که در جهت خلاف این هدف انجام گرفته تنها خشم اربابان حوزه را برانگیخته و سبب طرد و آزار بانیان آن شده است. آنان دریافته‌اند که اگر کوشش این گروه از اصلاح‌گرایان به نتیجه برسد حاکمیت آنها بر حوزه و فقه به مخاطره خواهد افتاد. می‌ماند فقہائی که که کار حوزه و فقه را به روال سنن گذشته ادامه می‌دهند و کاری به کار حکومت ندارند.

## آخوند سالاری

با توجه به شواهدی که تا بحال دیدیم، اگر بخواهیم ثابت کنیم که جمهوری اسلامی به رغم همه جدائیها از دین هنوز یک حکومت اسلامی است، بایستی اول به آن بخش از قوانین اشاره کنیم که کم و بیش با احکام شرع مطابقت دارد مانند قانون مجازات اسلامی، قانون مدنی و مقررات پوشاک و خوراک، و بعد به این واقعیت توجه کنیم که ارباب عمائم در رأس این حکومت قرار گرفته‌اند. اعتبار دلیل دوم بسیار محدود است چرا که حضور فقها در رأس حکومت به استقرار اسلام، جز در حدودی که گفتیم نینجامیده است. آنها به نام اسلام حاکمیت ملت را منسوخ ساخته و به نام مصلحت حکومت اعلام آمادگی برای تعطیل احکام اسلامی کرده‌اند و اگر هنوز شماری از احکام اسلامی در حکومت مرعی می‌شود تنها به علت اعتقاد واقعی برخی از متصدیان حکومت به آن احکام نیست، بلکه بعضاً به خاطر نیازشان به اسلامی جلوه دادن حکومت خود نیز هست. آنها به این وسیله نیاز دارند تا حکومت خود را مشروع جلوه بدهند و موجبی برای مقبولیت آن نزد هواخواهان خود که تعدادشان داریم در حال کاهش است، فراهم بسازند. ساده‌ترین و رساترین عنوان برای حکومتی که بدین ترتیب و با این مشخصات در بیست و چند سال اخیر بر ایران حاکم شده آخوندسالاری است.<sup>۶</sup> آخوندسالاری به معنایی متفاوت با دین‌سالاری، زیرا که در این حکومت، حاکمیت دین ضرورتاً کاهش یافته و به طور فزاینده تبدیل به وسیله توجیه حکومت فقها شده است. این تبدیل گوئی سرنوشت هر نظام دین‌سالار است، زیرا دین جز به واسطه متولیانش نمی‌تواند حکومت بکند، حکومت و حکومت‌کنندگان نیز مقتضیاتی جدا از مقتضیات دین دارند. اداره حکومت کار انساهاست و انسانها فسادپذیرند.<sup>۷</sup>

یکی از شواهد استقرار آخوندسالاری، اشغال پستها و سمتهای حکومتی از بالاترین سطوح رهبری، اجرائی، قانونگذاری و قضائی، تا سطوح پائینتر توسط طلبه‌ها، حجج‌اسلام و آیات‌الله است.<sup>۸</sup> اگر سهمی به غیرمعممان رسیده و این سهم افزایش یافته است از روی اضطرار یا به ملاحظه انتظارات حامیان و متحدان در میان این کسان بوده است. اشغال پستهای حکومتی راه را برای استیلای فقها بر منابع مالی حکومت و جمع‌آوری ثروت شخصی از قبل این منابع باز کرده است. اگر در سابق محل درآمد روحانیون دریافت اجرت در عوض انجام امور دینی بود و این اجرت از راه وجوهات دینی حاصل می‌شد حالا دیگر این بیت‌المال است که منبع اصلی

درآمد آنها را تشکیل می‌دهد. حالا دیگر عامل اصلی این منبع، ثروتی است که فقها و آخوندها از راه شرکت در فعالیتهای مالی و اقتصادی حکومت و دستیابی به منبع اصلی آن، یعنی درآمد نفت، و فعالیت در اقتصاد سایه‌ای کسب می‌کنند. دست‌اندازی روحانیت حاکم به منابع مالی حکومت و ثروتی که از این راه اندوخته‌اند وسیلهٔ رهیدن از فقر و تنگدستی گذشته و تمتع از شیوهٔ زندگی لوکس متمکنان شده است. برخی از آنها در زیستن به این شیوهٔ جدید گاه آنچنان افراط می‌کنند که اعتراض همگنان محتاط‌تر خود را هم بر می‌انگیزند. گذر آنها از موضع استضعاف به موقعیت استکبار در همان سالهای اول تأسیس حکومت فقها شروع شد و اعتراضها را هم با خود آورد. رفسنجانی در سال ۱۳۶۱ از آنها خواست زندگی خود را به همان شیوهٔ طلبگی گذشته سامان بدهند (ک، ۶۱/۱/۲۹) و منتظری دو سال بعد (ک، ۶۳/۱/۵)، و در فرصتهای دیگر همین دعوت را تکرار کرد. خامنه‌ای در شهریور سال ۷۰ ابراز خشم از آن کرد که کارگزاران حکومت خانه‌های مجلل وزرای رژیم گذشته را اشغال نموده و در آنها عروسپهای افسانه‌ای برگزار می‌کنند (ط، ۷۰/۶/۲۴). در همان سال روزنامهٔ رسالت هشدار داد که مردم با مشاهدهٔ زندگی اشرافی مسئولان حکومت اعتماد خود را از دست خواهند داد (۷۰/۷/۸). در روز دوم اردیبهشت سال بعد روزنامهٔ سلام خبر از پرخاش زوجهٔ رئیس جمهوری سابق، رجائی، به موحدی ساوجی در مجلس داد، چرا که او سابقاً در یک خانهٔ ۵۰ متری زندگی می‌کرده و حالا صاحب ۵۰ خانه شده بود. تازه اینها از قول سران و دست‌اندرکاران رژیم حاکم است. آنچه در بازار شایعات می‌گویند، و بیشک همه اغراق نیست، گاه از حد تصور می‌گذرد.

دستیابی به منابع مالی حکومت موجب استقلال روحانیت حکومتی از مردم شده است. در این موقعیت روحانیت که دیگر نیاز چندانی به وجوهات شرعی ندارد می‌تواند بی‌اعتنا به رأی مردم و خواست آنها حکمرانی کند و به شیوهٔ جدید و پرهزینهٔ زندگی خود ادامه بدهد. موقعیت برتر فقها در دست‌اندازی بر این منبع و در اشغال سمتهای اصلی فرماندهی حکومت اجازه می‌دهد که مرتبهٔ نخست در طبقهٔ حکومتی را به آنها اختصاص بدهیم. جای بعدی مخصوص متحدان غیرمعمم آنهاست، از دیوانسالاران و نظامیان و امنیت‌پاها تا بازاری/دولت‌پاها. در پائین‌ترین سطح این طبقه جمع وسیع مزدبگیران دستگاه عریض و طویل فرارسمی و غیررسمی حکومتی قرار دارد که با یا بدون اعتقاد نقش «نیروهای فشار» بالاتریها را ایفا می‌کنند. در میان عناصر این طبقه شکافهایی چند وجود دارد که ریشه در اختلاف منافع شخصی و گروهی، تفاوت پایگاهها و گرایشهای اجتماعی، سلايق فرهنگی، تمایلات سیاسی و برداشتهای متفاوت از دین دارد. این واقعیت و انعکاس آن در مبارزات و مشاجرات پنهان و آشکار اما مستمر بین این عناصر، ناظران را وادار به مطالعاتی دربارهٔ اشکال مختلف تقسیم‌بندی جریانها، گرایشها و جناحهای حکومتی در مقاطع زمانی متفاوت کرده است.<sup>۹</sup> اعضای طبقهٔ حاکمه نیز چه به طور پراکنده و چه جمع‌بندی شده اشارات و گفته‌هایی دربارهٔ این اختلافات داشته‌اند. در این تقسیم‌بندیها اصطلاحات متعدد برای مشخص ساختن گرایش هر یک از اجزای طبقه به کار رفته است. یکی از معمولترین روشها، اقتباس از فرهنگ سیاسی اروپائی است که گرایشها را به راست، چپ، میانه و فروعات آنها، یعنی راست و چپ سنتی یا مدرن تقسیم می‌کند. روشهای

دیگر آنها را با اصطلاحاتی چون محافظه‌کار، مرتجع، افراطی، لیبرال، پوپولیست، اصلاح‌طلب، اصولگرا، بنیادگرا، عدالتخواه، فاشیست و غیره از یکدیگر متمایز می‌سازد. تمایل غالب، معطوف به تشخیص سه گروه بزرگ است که هر یک در برگیرنده طیفی از گروه‌های کوچکتر و گرایشهای متفاوت است. محافظه‌کار، میانه‌رو و چپ (یا اصلاح‌طلب امروزی) عناوینی است که برای هر یک از این سه جناح به کار می‌برند. هیچیک از این عناوین موضوع خود را آنطور که باید تعریف نمی‌کند.

یک فصل مشترک بارز بین همه جناحهای حکومتی، جدائی از توده مردم است. آنها خود با ابداع دو اصطلاح خودی و غیرخودی بر این جدائی مهر تأکید و تأیید زده‌اند. یکی از صور بارز این واقعیت عدم تمایل جناحها به تشکیل احزاب است. از آنجا که احزاب را تنها با شرکت و حمایت لایه‌ها و طبقات مختلف مردم می‌توان تشکیل داد هیچیک از سازمانهای سیاسی متعلق به طبقه حاکمه، حتی آنها که از سابقه فعالیت طولانیتری برخوردارند مانند مؤتلفه و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، به سبب فقدان این حمایت و شرکت، شایستگی استفاده از عنوان حزب را ندارند. اعضای این سازمانها به طور عمده همان اعضای طبقه دولتی هستند. آنها سازمانهایی الیتاریستی هستند که غالباً گرد یک یا چند شخص قدرتمند و بانفوذ و یا به دستور یکی از مراجع اقتدار جمع شده و برای پیشبرد منافع گروهی خود تلاش می‌کنند. لحظه‌ای و مقطعی بودن منافع گاه موجب می‌شود که برخی از این سازمانها به صورت ناگهانی و بیشتر در آستانه انتخابات گوناگون، اعلام وجود کنند و با رفع علت وجودی خود از صحنه سیاست خارج شوند.

در مبارزه بین جناحها و گروههای طبقه دولتی در سالهای اخیر سه گرایش را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد. اول گرایش به تغییر موضع، که از دهه هفتاد به بعد به خصوص در جناح چپ یا پوپولیست این طبقه شکل گرفته و آنرا به جانب تأکید بر وجوه جمهوریت در قانون اساسی و مردمسالاری دینی سوق داده است. نوع دیگری از این تغییر را می‌توان در برخی از لایه‌های جناح «محافظه‌کار» مشاهده کرد که موجب گذارشان از حمایت از بخش خصوصی به دولتگرایی شده است. گرایش دوم ناظر بر حذف و اخراج است. تمایل به بیرون انداختن رقبا از مواضع قدرت که از ابتدا وجود داشته مدتی است که بهانه خود را در تغییر مواضع حریف یافته و بنابراین فشار برای حذف او را مضاعف ساخته است. در نتیجه جناح اصلاح‌طلب شده را، به نسبت میزان تمایزش به اصلاحات، به حواشی رانده و دستور اخراج کامل برای اصلاح‌طلب‌ترین آنها را نیز صادر کرده‌اند. برخی از اجزای این گروه خود داوطلبانه طبقه را ترک کرده و به صف مخالفان نظام در آمده‌اند. گرایش سوم نتیجه طبیعی رشد نیروهای نظامی، امنیتی، تکنوکرات و بوروکرات است که با افزایش آگاهی به قدرت نظامی و توان مدیریت و کارشناسی خود از یک طرف و شناخت ناتوانی روحانیت حاکم در اداره کشور، از طرف دیگر، خواهان سهم بیشتری از قدرت شده است. به نسبت رشد تمایل این گرایش به ارتقاء به مناصب بالاتر، از سهم روحانیت حاکم در قدرت کاسته خواهد شد.

## تکمله ۱

(۱۳۸۶)

بین فارسی‌نویس این کتاب تا نوشتن این پسگفتار در بهمن ماه سال ۱۳۸۶ فاصله‌ای آنچنان افتاده است که به روزآوردن مجدد برخی از محتویات آن را لازم می‌کند. اما انجام این کار منوط به فرصتی است که در اختیار من نیست. از اینرو به مختصری اکتفا می‌کنم، و آن را متمرکز بر تحولی می‌سازم که در جمع‌بندی آخر کتاب به آن اشاره شده است. منظورم اشاره به سه گرایش موجود در درون طبقه حاکم در جمهوری اسلامی است. در آنجا در توصیف گرایش سوم آمده است: «گرایش سوم نتیجه طبیعی رشد نیروهای نظامی، امنیتی، تکنوکرات و بوروکرات است که با افزایش آگاهی به قدرت نظامی و توان مدیریت و کارشناسی خود از یک طرف و شناخت ناتوانی روحانیت حاکم در اداره کشور، از طرف دیگر، خواهان سهم بیشتری از قدرت شده است. به نسبت رشد تمایل این گرایش به ارتقاء به مناصب بالاتر، از سهم روحانیت حاکم در قدرت کاسته خواهد شد.» اکنون می‌توان گفت که این تحول صورت گرفته، سهم نیروهای نامبرده در قدرت غلبه آشکار یافته و حاکمیت روحانیت سخت تضعیف شده است. این تحول از دو گذار در نظام حکومتی در جمهوری اسلامی حکایت می‌کند: یکی گذار از هشت سال و، به عبارتی، شانزده سال، کوشش برای اصلاح نظام و برخی از مبانی نظری آن از درون، به سوی سلطه «مردمسالاری دینی» بوده است، و دیگری گذار از تسلط روحانیت محافظه‌کار نخبه‌گرا، در طبقه حکومتی، به چیرگی عناصر نظامی - امنیتی آن.

پیش در آمد این دو گذار را روند بحران مشروعیت نظام تشکیل می‌داد که با پایان جنگ در سال ۱۳۶۷ به نقطه اوج خود رسید و از آن پس با شدتی در زیر و زبر همین سطح ادامه یافت. زهری که آشامیدنش پایان جنگ را اعلام کرد آمیزه‌ای بود که شکست نظامی تنها یکی از اجزای آن را تشکیل می‌داد. بربادرفتن آرزوهایی که به پیروزی در جنگ پیوند زده بودند، رسوائی وعده‌هایی که به فتح بغداد و قدس و رفع فتنه از عالم داده بودند، ورشکستگی اقتصادی، خستگی از قبول جانفشانیهای بربادرفته، فرار از جبهه، افزایش فقر، ادامه نابرابریها و ناهنجاریهای اجتماعی، تردید در لیاقت رهبری و رشد ناباوری به تفسیر رسمی دین، سازمانیهای دیگری بودند که بر تلخی آن زهر می‌افزودند. نوشیدن این زهر، اگر چه به مرگ نظام نینجامید ولی مشروعیت آن را دچار بحرانی سهمگین کرد. کارگزاران نظام برای غلبه بر بحران از ابتدا به دو راه متضاد گام نهادند. یکی راه اصلاحات بود و دیگری راه ارباب.



## شکست اصلاحات

گام اول اصلاحات را دولت رفسنجانی پس از فوت خمینی و تجدید نظر در قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ برداشت. اما این گام که ترکیبی از تعدیلات ناپایدار در حوزه اقتصاد دولتی، سیاست سرکوب، ستیز بیرونی و فرهنگ دستوری را تشکیل می‌داد از ابتدا آنچنان سست و بی‌بنیاد بود که اثر چندانی در کاهش بحران نکرد. دیری نگذشت تا امیدهایی که به کاردانی رئیس جمهور، رفسنجانی، بسته بودند نقش بر آب شد. استقبال بزرگی که از وعده‌های اصلاحاتی خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ شد، شرکت بزرگ مردم در این انتخابات و انبوه شگفتی‌آور آرایبی که به او دادند نارضایتی مردم از نتیجه اصلاحات به روش رفسنجانی را هم آشکار ساخت. خاتمی وعده‌های بیشتر داده بود. او سخن از عدالت، رفاه، جامعه مدنی، مردم سالاری، ایران برای همه ایرانیان و تنش‌زدائی در سیاست خارجی نظام می‌گفت و با این سخنان وعده اصلاحاتی پیگیر می‌داد. اما همانطور که دیدیم وعده او نیز، گرچه پیگیرتر از نویدهای رفسنجانی بود، کارساز نشد. گرفتاری برنامه اصلاحاتی او در تنگنای نظامی که سر آشتی با اصلاحات ندارد، استراتژی «آرامش فعالی» که خاتمی برای گشودن این تنگنا برگزیده بود و افراطی که او در پرهیز از خطر برای نظام می‌ورزید برنامه اصلاحاتی او را، به همان نحو که گفته شد، سریعتر از آن چه انتظار می‌رفت زمینگیر کرد. در رئای این آزمایش بود که «روشنفکر دینی»، علیرضا علوی تبار در خاتمه ریاست جمهوری خاتمی «پایان یک دوره و آغاز یک دوره دیگر» را اعلام کرد (ت. امروز، ۸۴/۵/۲۸)

اما دوره دیگر با پیروزی روندگان «راه خشونت» آغاز شد، راهی که گرچه سابقه تا آغاز جمهوری اسلامی دارد، اما توسعه‌اش را هنگامی آغاز کردند که با بحران مشروعیت مواجه شدند. سخنگویانش چکیده نظری آن را در شعار «النصر بالرعب» خلاصه کرده و با مجموعه‌ای از احتجاجات کلامی در رد انسانگرایی، رواداری، لیبرالیسم، دموکراسی، آزادی، سکولاریسم و دفاع از حقانیت و الوهیت خشونت و مطلقیت ولایت فقیه توجیه کردند. بخش عملی این برنامه شامل تعطیل مطبوعات، سرکوب اجتماعات و تظاهرات مخالفان، دستگیری، شکنجه و قتل دگراندیشان، ممانعت از تصویب قوانین اصلاحاتی، جلوگیری از اجرای برنامه تنش‌زدائی در سیاست خارجی، اعمال انواع ستمهای دینی، قومی، فرهنگی، جنسی و نظایر اینها بود.

## فرا کشیدن نظامیان و امنیتیها

اما اجرای این برنامه جز از طریق گشودن میدان عمل برای مجریان آن ممکن نبود. مجریان تنها کسانی می‌توانستند باشند که شغل و بینش افراطیشان اقتضای اجرای این برنامه را می‌کرد. اینها همان بخش از سپاهیان، بسیجیها، امنیتیها و آخوندهای مطلق طلب بودند که اجرای نظریات و تأمین منافع خود را در تحقق این برنامه جستجو می‌کردند. محافظه‌کاران نخبه‌گرا که با آگاهی به از دست دادن مقبولیت خود<sup>۱</sup> و به پیروی از انگیزه حفظ قدرت، ناگزیر به اتکاء بر این نیرو شده بودند، دست آن را در عمل باز گذاشتند، در تقویت آن هرچه از اختیارات و مال لازم بود سرمایه ساختند و بی‌توجه به پیامدهای اجتناب‌ناپذیر این اتکاء، راه اصلاحات

را هرچه مسدودتر کردند. اما آن پیامد چه می‌توانست باشد؟ آگاهی این نیرو به قدرت خود، توجه به ضعف روحانیت حاکم، آشنائی به وابستگی بقای حکومت به این نیرو و طرح این سؤال مسلم که، حالا که چنین است، چرا ابتکار عمل را به دست خود نگیرد، چرا سهم بیشتری از قدرت را نطلبد و چرا بساط مستقل خود را برپا نسازد. آثار این آگاهی و اعتماد به نفس در چند سال مقدم بر انتخاب احمدی‌نژاد اینجا و آنجا نمایان می‌شد. بارزترین نشان آن شرکت مستقل این نیرو در انتخابات شوراها در سال ۱۳۸۱، انتخابات مجلس هفتم در سال ۱۳۸۳ و سرانجام در انتخابات ریاست جمهوری یک سال پس از آن بود. در انتخابات اخیر بود که نامزد افراطی‌ترین بخش این نیرو، احمدی‌نژاد، با نمایشی آشکار خرج خود را از «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب»، که به ریاست اکبر ناطق نوری برای تعیین نامزدهای این جبههٔ محافظه‌کار گرد آمده بود، جدا ساخت و گوی سبقت را از آنان ربود.

انتخاب احمدی‌نژاد نشانی بود از روند انتقال سرکردگی جبههٔ محافظه‌کار از ید روحانیت حاکم به دست همروان افراطی آنها در سپاه و متحدان آن در میان امنیت‌پها، متعلقان به نیروی انتظامی، آخوندهای مطلق‌اندیش، بیدادگران قوهٔ قضائی، بسیجیان، دانشجویان، تحصیل کرده‌ها، روزنامه‌نگاران، فن‌سالاران، دیوانیان، مداحان و طیفی از قشر لومپن جامعه. یک وجه شاخص این طیف تعلق غالب اعضای آن به نسل دوم حاکمیت است که با انگیزهٔ نشستن بر مسند زعمای قوم پا به میدان رقابت گذاشته است.

اعضای این طیف در گروه‌های سیاسی چون «انصار حزب‌الله»، «جمعیت ایثارگران»، دسته‌های متعددی که خود را «آبادگران ایران اسلامی» می‌نامند، «جامعهٔ اسلامی مهندسين»، «فراکسیون وفاق و کارآمدی»، «حزب توسعه و عدالت»، «رایحهٔ خوش خدمت» و دهها گروه کوچکتر وابسته و غیروابسته به آنها کم و بیش متشکل هستند. نوع دیگر جایگاه تشکیلاتی سیاسی آنها مؤسسات تبلیغاتی و آموزشی دینی است که پر آوازه‌ترینشان در سالهای اخیر «مؤسسهٔ پژوهشی آموزشی امام خمینی» بوده است. گردانندهٔ این مؤسسه بارزترین نظریه‌پرداز معمم این طیف، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی است.

وزن سپاه بیش از همهٔ این گروه‌های شبه حزبی است، چه از نظر حضور سپاهیان در این گروه‌ها و چه از نظر وابستگی فزایندهٔ بقای نظام به قوت کار ابزاری و تشکیلاتی این نیرو و سازمان بسیج که تابع آن است. همین عوامل است که اعتماد به نفس سپاه را به پرواز در آورده و بر انتظاراتش در بردن سهم هرچه بیشتر از قدرت دامن زده است. در تائید همین خودآگاهیهاست که در میانهٔ سال ۱۳۸۳ سردار غلامعلی رشید در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ همشهری ناکامی در جنگ را به گردن سیاسیون انداخت و اعلام کرد که «مدیران توانمند سپاه هر جا بوده‌اند موفق بوده‌اند». او آنها را مدیرانی قوی، متفکر، عاقل، فداکار و ایثارگر - حتی در عرصه‌های نهضتی - عمرانی و خدماتی خواند و گفتهٔ خود را با این جمله ادامه داد که «چنانچه فرصت ظهور به این عزیزان داده شود قادرند کشور را اداره کنند و نظام اداری و اقتصادی کشور را متحول کنند.» (۸۴/۶/۳۱)<sup>۲</sup> اما آنها منتظر این اجازه نشده‌اند و حضورشان را خود در همه‌جا اثبات کرده‌اند: در مجلس، در هیئت وزراء، در دستگاه اداری دولت، در بنیادها، در فرهنگ، در

صدا و سیما، در مطبوعات و مجمع تشخیص مصلحت نظام. در سالهای اخیر حضور آنها در بخش اقتصاد با سرعتی شگفت‌انگیز در حال افزایش بوده است. برخی از خبرها مؤید این تشخیص هستند، گرچه کسب یقین درباره ابعاد رسوخ این نیرو در اقتصاد کشور موقوف به پژوهش‌هایی است که به احتمال زیاد غیرمجاز می‌باشند. صحبت از اسکله‌هایی که سپاه برای ورود و خروج کالاها و دیگر اشیاء مورد توجه خود برپا کرده است گاه به گاه بر سر زبانها می‌افتد. یک خبر نشان از انعقاد قراردادی به مبلغ هفت میلیارد دلار با قرارگاه خاتم‌الانبیاء در بخش نفت و گاز می‌دهد (حمید احدی، روز، ۸۵/۴/۱۱). طبق یک خبر دیگر وزارت نیرو کلیه پروژه‌های عمرانی آب و برق خود در استانهای غربی کشور را بدون مناقصه به سپاه واگذار کرده است (روز، ۸۵/۴/۱۹). شرکت سپاه در طرحهای جاده و ساختمان‌سازی زبانزد عام است. محسن رفیق‌دوست که خود را از بنیادگذاران نسل اول سپاه می‌داند تأیید می‌کند که این نهاد هم فرودگاه می‌سازد هم پالایشگاه، هم در سدسازی فعال است هم در اتوبان‌سازی. ولی از نظر او اینها همه فعالیت اقتصادی نیست، سازندگی است (شهروند/مروز، بهمن ۸۶) حضور سپاه در سیاست حتی در سال ۱۳۷۷ آنچنان غلیظ بود که سعید حجاریان آن را در همان زمان «یک حزب تمام عیار» لقب داد (عصر ما، شماره ۹۷).

سرکرده این طیف شخص خامنه‌ای است. او این موقعیت را به چند علت به دست آورده است. به علت مقام رسمی و فرارسمی رهبر در نظام، به علت نقش مهمی که او در بالا کشاندن این طیف و به قدرت رساندن آن به عهده گرفته و حمایت‌های همه جانبه وسیعی که از آن کرده و می‌کند. در نتیجه بین او و بقیه اجزای طیف هماهنگی پیشرفته‌ای وجود دارد. مشکلی هم اگر باشد به علت برخی از تصمیمات است که خامنه‌ای گاه به گاه، ولی به ندرت، از موضع رهبر نظام، به ناچار، به نفع طیف‌های دیگر حاکمیت اتخاذ می‌کند، یا تصمیمی که او مصلحتاً به سود یکی از اجزای طیف و به ضرر دیگری می‌گیرد. در اینگونه موارد است که شاهد انتقاد از او از درون طیف یا حتی امتناع از اجرای فرمان او توسط یکی از هم‌مقدمان او می‌شویم. یکی به نامزد او برای پست ریاست جمهوری اعتنا نمی‌کند<sup>۳</sup>، مصباح یزدی به این که او در مقابل برخی خواسته‌های رفسنجانی و خاتمی کوتاه می‌آید ایراد می‌گیرد (حسین باستانی، روز، ۸۴/۹/۲۲)، دولت احمدی‌نژاد، گویا برخلاف نظر او، ستاد تبلیغ برای نامزدهای خود در انتخابات شوراها و مجلس خبرگان برپا می‌سازد (روز، ۸۵/۷/۲۴) و نظایر اینها. اما همه اینها اختلاف‌های ناچیزی هستند که تا اینجا خللی در اساس همبستگی متقابل این طیف و خامنه‌ای ایجاد نکرده‌اند. در نسبت این طیف با نهاد رهبری و ولایت مطلقه فقیه نیز هنوز هیچ نشانی که دلالت بر بی‌نیازی بکند پیدا نشده است، بلکه بر عکس، آنچه می‌نویسند و می‌گویند همه ناظر بر تأیید و تکریم این نهاد است. این تصدیق تنها از ایمان دینی نشأت نمی‌گیرد. علل عقلانی نیز دارد. برای نیروئی که مطلق قدرت را می‌پسندد و می‌خواهد، چه بهتر از این نهاد که خود نماد مطلقیت و وسیله مناسب برای انتقال قدرت است.

گروه‌های متعلق به این طیف هر چند سال یک بار، و بیشتر در آستانه انتخابات، نام جدیدی بر خود می‌نهند که گاه مورد قبول مجموعه آنها نیز واقع می‌شود. اینان در آستانه

انتخابات رئیس جمهور در سال ۱۳۷۶ به نام جمعیت ایثارگران وارد صحنه رقابت شدند. چند سال بعد در انتخابات شوراهای شهری و روستائی ترجیح دادند که خود را آبادگران بنامند. اکنون مدتی است که آنها عنوان اصولگرا بر خود نهاده‌اند، عنوانی که آنقدر پر جاذبه شده است که حالا برخی از سابقه‌دارترهای طیف «محافظه‌کار» هم صلاح خود را - در ارتباط با انتخابات مجلس هشتم - در آن دیده‌اند که زیر بیرق آن بروند.

### مشکلات گذار

اما گذار از سیطره روحانیت محافظه‌کار نخبه‌گرا به سلطه طیف اصولگرا در صورتی می‌توانست بی‌دست‌انداز صورت بگیرد که مجموعه طیف در یک نظام واحد و کارآمد تصمیم‌گیری متشکل می‌شد و با قدرت متمرکز به نبرد حریفان می‌رفت. اما واقعیت آن است که پراکندگی وسیع، رقابتها و تعارضات شدید درونی طیف گذار را دچار خلل می‌کند. تنها تعدد چشمگیر گروههایی که نامشان پیش از این ذکر شد، کافی است تا به شمه‌ای از وسعت پراکندگی درونی این طیف قدرت پی ببریم. تازه این همه پراکندگی نیست. هر کدام از این گروهها به قول خودشان ائتلافهایی هستند از چندین گروه دیگر که چون غالباً در ارتباط با انتخابات تشکیل می‌شوند اغلب دوام چندانی هم ندارند، زود از هم می‌گسلند تا دوباره با ترکیبی دیگر و در پیوند با نبردی دیگر بر سر تقسیم منافع، موقتاً گرد هم آیند. احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری در تیرماه ۱۳۸۴ نه تنها به کاهش تعارضات درونی طیف نینجامید، بلکه آنها را عمیقتر و گسترده‌تر نیز کرد. او این موفقیت را به واسطه رنجیره‌ای از تصمیمها، رفتارها و گفتارهای تکررانه و خودپرستانه‌ای کسب کرد که نه تنها موجب شکاف بیشتر در درون طیف اصولگرا شد، بلکه زمینه مناسبی برای حمله متقابل طیف «محافظه‌کار» و میانه روی حاکمیت فراهم ساخت.

### تکروپهای رئیس جمهور

تکروپهای احمدی‌نژاد که در همان نحوه شرکت او در انتخابات ۱۳۸۴ آشکار شد نه تنها بسیاری از ناظران آن ماجرا، بلکه حتی بخشهای دیگر طیف اصولگرا را هم غافلگیر کرد. با این که با موافقت خامنه‌ای مسئولیت تعیین نامزد یا نامزدهای جناح «محافظه‌کار» به عهده یک شورای هماهنگی فراگیر به ریاست علی‌اکبر ناطق نوری گذاشته شده بود احمدی‌نژاد سر مخالفت برداشت، خودسرانه وارد میدان رقابت حتی با نامزدهای آن شورا شد و انتخابات را برد. او بلافاصله بعد از انتخاب به تکروپهای متأثر از خودپسندی و انحصارگرایی خود ادامه داد و با جلوه‌های متعدد و متفاوت آن خودی و غیرخودی را شگفت‌زده کرد.

یکی از این جلوه‌های متعدد را می‌توان در دعوی ارتباط بین احمدی‌نژاد با امام زمان و دیگر مقدسات و مقدسات دین مشاهده کرد، ارتباطی که خود او، حامیان او در میان روحانیت و یا وردستها و مبلغان گوناگون او به نحو انحصاری بین شخص رئیس جمهور و دولت او تبلیغ می‌کنند. مصباح یزدی از یک عالیم اهلوازی نقل می‌کند که مؤده رئیس جمهور شدن احمدی‌نژاد

را پیشاپیش در خواب از عالم غیب دریافت کرده بود (پاکدامن، ۶۳). سخنگوی دولت او، غلامحسین الهام انتخاب او را معجزه‌ای ناشی از لطف الهی می‌خواند (روز، ۸۵/۶/۹). همسر این سخنگو کتابی می‌نویسد در باره «معجزه هزاره سوم» که همین ظهور احمدی‌نژاد باشد و صادق اشک‌تلخ، از انصار حزب‌الله، تنفیذ احمدی‌نژاد در مقام ریاست جمهوری را با واقعه غدیر یکسان می‌شمرد (امروز، ۸۴/۵/۱۷). شاهد دیگر خود اوست که در مجمع عمومی سازمان ملل خویشتن را در حفاظ هاله‌ای از نور می‌بیند و داستانش را برای آیت‌الله جوادی آملی شرح می‌دهد. در دانشگاه کلمبیا (نیویورک) هم، این امام زمان است که اداره جلسه سخنرانی او را به عهده می‌گیرد<sup>۴</sup>. دستاورد سفر او به این شهر به قول خود او «به اندازه بزرگی خود خدا» می‌شود (ت. امروز، ۸۶/۷/۱۶). احمدی‌نژاد با تأکید مضاعف بر این نظریه که وظیفه حکومت اسلامی را تمهید مقدمات ظهور می‌خواند راه دیگری برای ارتباط خود با امام موعود پیدا می‌کند. اوست که به عنوان رئیس جمهور حکومت اسلامی مسئولیت این مهم را به عهده دارد و اوست که به همین سبب نظرکرده امام است.

جلوه دیگر یکه‌تازیهای احمدی‌نژاد را می‌توان در سیاست شبه پوپولیستی، سرسری و نسنجیده اقتصادی و مالی او مشاهده کرد که به خصوص به علت برخی از نتایج ناگوار آن برای کل نظام صدای برخی از اصولگرایان را هم درآورده است. از یک طرف حقوق کارمندان، بازنشستگان و کارگران را می‌افزاید و از جانب دیگر قصد تعدیل قانون کار به منظور تسهیل اخراج کارگران و حذف تشکلهای حتا دولتی کارگری را می‌کند. افزایش حقوق کارگران در آنچنان فضائی از بیخیالی اقتصادی انجام می‌گیرد که منجر به اخراج چند صد هزار کارگر می‌شود<sup>۵</sup>. یک جا فشار بر کاهش نرخ بهره بانکی، ظاهراً به این منظور می‌آورد که دسترسی به وام را برای قشرهای کم درآمد جامعه ممکن بسازد ولی مصرانه از توجه به نتایج این اقدام در گستردن دروازه رانت‌خواری و سیر صعودی قیمت‌ها خودداری می‌ورزد. در یک طرف بیخیال از تصرف در اصل ۴۴ قانون اساسی وعده واگذاری شرکتهای دولتی به مردمان متعلق به دو دهک پائینی هرم در آمده می‌دهد، آن هم با پنجاه در صد تخفیف<sup>۶</sup> و در طرف دیگر با سرسختی از کاهش حجم اقتصاد دولتی جلوگیری می‌کند. در حالی که دم از صرفه‌جوئی و تغییر نظام تقسیم درآمدها، مبارزه با اشرافیت و رانت‌خواری می‌زند، از گرفتن جشنهای پرهزینه به خرج مردم<sup>۷</sup>، افزایش حقوق خاصان<sup>۸</sup>، و بودجه سازمانهای خدمتکار چشمپوشی نمی‌کند<sup>۹</sup>. از یک طرف خودسرانه و بدون هیچ مجوزی دست به ولخرجی درآمدهای نفتی می‌زند و از طرف دیگر ناراحت از هرکسی است که اینگونه دستبردها به بیت‌المال را موضوع نقد می‌سازد. با همه کوششی که برای انکار ارقام بالای تورم می‌کند سرانجام به ناچار به این واقعیت اقرار می‌کند، ولی در عین حال، هم رقم آن را باز هم کمتر از آنچه هست می‌خواند و هم تقصیرش را به گردن همه کس و همه چیز می‌اندازد جز خویشتن و بی‌تدبیریهایش<sup>۱۰</sup>.

روابط خارجی هم زمینه دیگری برای احمدی‌نژاد فراهم کرده است تا با افراط‌گریهای گفتاری و زیاده‌رویهای رفتاری خود موجبات ناخرسندی برخی از هم‌مطیفان اصولگرا را فراهم آورد. نامه‌های بی پاسخ او به سران برخی از کشورها (بوش و مرکل)، اظهارات نسنجیده او در

ارتباط با مسئله انرژی هسته‌ای، و روشی که او در تبیین موضع جمهوری اسلامی در برابر اسرائیل اتخاذ کرده است از جمله این مواردند. برکناری علی لاریجانی یکی از نتایج این ناهماهنگی در طیف اصولگرا بود. اقداماتی که احمدی‌نژاد برای دور زدن وزیر خارجه دولت خود در امر تماس با دولتهای خارجی می‌کند شاهد دیگر آنست.

اما شاید بیش از هر مورد، احمدی‌نژاد در امر تقسیم پستهای عالی دولتی نارضایتی همصفاان اصولگرای خود را از خود فراهم کرده باشد، چه با انتصاب دوستان و خویشانش در سمت وزرا و معاونان و دبیران و استانداران و دیگر سمتهای پرجاذبه، و چه با انفصالیهای پی در پی آنها، به صورتی که دست‌کم برای ناظران ماجرا ناگهانی می‌نماید. به نظر می‌رسد که دخالتهای پی در پی او در حوزه مسئولیت منتصبان نیز علت دیگری برای ناخرسندی آنها از این رئیس از خودراضی باشد. به روایت شهرام رفیع‌زاده در سایت روز، تا نیمه آذر ۸۶ هفت عضو کابینه، سه معاون وزیر و پنج استاندار به یکی از این علل برکنار شدند یا خود رفتن را به ماندن ترجیح دادند (۸۶/۹/۱۸). در ۱۲ تیرماه همین سال بود که خبر برکناری سردار پاسدار نقدی از ریاست ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز بدون هیچ قدردانی و تشریفات در همان سایت آمد. برکناری علی لاریجانی از دبیری شورای عالی امنیت ملی در مهر ۱۳۸۶ و سردار محمدباقر ذوالقدر از معاونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور در آذر ماه همین سال صورت گرفت.

با وجود این که اشتراک موضع اصولگرایان در سیاست نهی و منع و سرکوب شاید بیشتر از هر مورد دیگر باشد، ولی حتی در این مورد هم احمدی‌نژاد گاه چنان راه افراط می‌رود که گاه حتی اعتراض نویسنده کیهان را هم بر می‌انگیزد<sup>۱۱</sup>. کوشش در سوئیه حذف شوراهای اسلامی شهری و استانی و یا تحدید باز هم بیشتر اختیارات آنها مورد دیگری است که با اعتراض کسانی مانند حسین بیادی، عضو شورای شهر تهران رو به رو می‌شود. او اعتراض می‌کند، زیرا به این نتیجه رسیده است که دولت قصد برچیدن شوراها در دراز مدت را دارد (امروز، ۸۵/۳/۲).

### اعتراضات در درون طیف رعب

اینها دو نمونه سبک وزن‌تر اعتراضات از درون طیف اصولگرایان علیه رفتارها و سیاستهای احمدی‌نژاد و گروه حامی او در جریان اصولگرایی است. اعتراضات از سوی گروهها و اشخاص دیگر متعلق به همین طیف فراوان و فزاینده‌اند. اشاره به نمونه‌هایی از آن را می‌توان از مجلس شروع کرد.

اعتراضات مجلس که اکثریت بزرگ آن در دست اصولگرایان است به صورتهای مختلف نمایان می‌شود: ۱- به صورت رأی عدم اعتماد به نامزدهائی که رئیس جمهور برای پست وزارت پیشنهاد می‌کند. می‌دانیم که مجلس در همان اول کار دولت جدید به چهار نامزد وزارت رأی اعتماد نداد و سه بار نامزد وزارت نفت را نامطلوب خواند. به اینها باید اضافه کرد تقاضای استیضاح دست‌کم چهار وزیر را، که اگر هم به عزل وزرای مربوطه نرسید یا به علت فشار از بالا بود یا شاید به واسطه نوعی مصالحه. ۲- به صورت رد لوایح دولت، یا تصویب طرحهای قانونی

مخالف نظر دولت. رد لایحه دو فوریتی دولت در مورد لایحه تأمین کسری بودجه سال ۸۶ یکی از آخرین نمونه‌های این امتناع بود (ت. / امروز، ۸۶/۹/۲۰). چندی پس از آن مجلس از قبول لایحه بودجه سال ۱۳۸۷ به نحوی که اختیارات نظارتی مجلس را شدیداً می‌کاست خودداری ورزید. یک نمونه برای طرح‌های نامطلوب دولت مربوط به تغییر نوبه‌ای ساعات رسمی کار در آغاز بهار و پائیز می‌شود که مجلس در ابتدای سال ۸۶ تصویب کرد. این در حالی بود که دولت بیشتر دستور لغو این تغییر را صادر کرده بود. ۳- شکایتها از بی‌اعتنائی دولت به تصمیمهای مجلس که در بار آخر به بردن شکایت به نزد رهبر از جانب رئیس مجلس در تاریخ ۸۶/۱۰/۲۳ هم کشید. موضوع شکایت استنکاف احمدی‌نژاد از امضای یک مصوبه مجلس در ارتباط با بودجه بود، عملی که به نظر رئیس مجلس با اصل ۵۸ قانون اساسی مغایرت داشت. اجرای برخی از لوایح به رغم رد آنها توسط مجلس شکل دیگری از این بی‌اعتنائی است که به طور مثال در مورد لایحه ایجاد صندوق مهر رضا وقوع یافت. ۴- به صورت انشعابات در فراکسیون اصولگرایان و در مخالفت با دولت، که یکبار با تشکیل فراکسیون اصولگرایان مستقل در دی ماه ۱۳۸۵ انجام گرفت و بار دیگر با تشکیل فراکسیون حزب‌الله در مرداد ماه ۱۳۸۶. سخنگوی این فراکسیون، علی عسگری، که پیش از این با کوششهای اکبر اعلمی، نماینده تبریز، برای احضار رئیس جمهور به جلسه مجلس مخالفت کرده بود در اواخر آذر ماه ۱۳۸۶ دیگر فضا را برای این آزمایش مساعد می‌دید. این فضا را اعتراف احمدی‌نژاد به تورم به وجود آورده بود. وقوع انشعاب در جناح اصولگرایان مجلس را محمدرضا باهنر، نایب رئیس مجلس و حامی اصلی دولت در این نهاد در اسفند ماه سال ۸۴ به علت «شتاب کنترل‌ناپذیر» انتقادهای مجلسیان از دولت احمدی‌نژاد پیش‌بینی کرده بود. او گفته بود این روند نهایتاً به فروپاشی جبهه اصولگرایی منجر خواهد شد (ت. روز، ۸۴/۱۲/۸).

مجلس تنها محل بروز اختلاف گروهها و اشخاص مختلف اصولگرا با گروه احمدی‌نژاد نیست. مطبوعات، تارنماها و صدا و سیما گاه خودانگیخته سر نقد باز می‌کنند و گاه از روی شکایت دولتیان از آنهاست که می‌توان به گرایشات مخالفت‌آمیز در جانب آنها پی برد. در میان تارنماها، این *بازتاب* بود که در جوار سردار محسن رضائی آنقدر نافرمانی کرد که دستور تعطیلش را دادند. صداهای ناخرسندی را در میان مطبوعات روزانه بیشتر از جمهوری اسلامی می‌توان شنید. نارضایتی دولت از این که سرپرست صدا و سیما بیش از این به او فرصت تبلیغ و خودنمایی نمی‌دهد را می‌توان نشان نا همدلیها در این نهاد با دولت دانست. بیش از همه این سازمانهای متعدد اصولگرایی هستند که در مقابل گروه حامی دولت قد علم می‌کنند و به رقابت با آن، از جمله در انتخابات می‌پردازند. رقابت سرسختانه همینها بود که در انتخابات شوراها در آذرماه ۱۳۸۵ شکست سختی نصیب حامیان احمدی‌نژاد در سرتاسر کشور کرد. تلخی این شکست از آن رو دو چندان شد که همزمان، حامی اصلی او در صف فقها، یعنی محمدتقی مصباح یزدی، در انتخابات مجلس خبرگان از رقیب شماره یک خود، هاشمی رفسنجانی با فاصله زیاد عقب افتاد. می‌گویند نادلخوشی از احمدی‌نژاد و دولتش گاه تا بیت رهبر هم سرایت می‌کند. این را که خامنه‌ای در این اواخر چندبار انتقاد از دولت را روا دانسته یا از او خواهان

توجه بیشتر به برخی از مسائل شده است از جمله دلایل این تشخیص می‌دانند. هرچه باشد می‌توان این فرض را معقول شمرد که ناکامیهای دولت، به خصوص در زمینه اقتصادی نمی‌تواند در قضاوت ولی فقیه نسبت به دولت و رئیس آن بی تأثیر مانده ناراضی‌تیهائی را موجب نشده باشد.

اختلاف در درون طیف اصولگرا می‌تواند هم علل شخصی و باندی داشته باشد و هم علل نظری، نظری به معنای تفاوت نظر در باره این یا آن اقدام در زمینه اقتصادی، اداری، خارجی و فرهنگی که مورد پسند فردی یا شماری از اصولگرایان نباشد. اختلافهای شخصی و یا باندی عمدتاً بر محور تقسیم مقامات و درآمدها، ارجاع تقصیرها و ملاحظه شئون و نظایر اینها می‌گردند. حال باید دید وقتی که ناگهان توفانکی از انتقادات در مجلس و مطبوعات و صدا و سیما به بالاگرفتن قیمت‌ها و کوتاهی دولت برای جلوگیری از آن بر می‌خیزد بر اساس کدام یک از این انگیزه‌هاست: می‌خواهند از خود دفع تقصیر کنند، تلافی غبنی را بکنند که از دولت بر سر تقسیم بهره‌ها دیده‌اند و یا شاید اختلاف نظر دارند.

### بازگشت به سوی محافظه‌گرایان

علل اختلافات هرچه باشد تأثیر آنها در ایجاد اختلال در روند گذار مورد نظر ما آشکار است. یکی از نتایج اختلافات کوشش گروههای رقیب به یارگیریهای هرچه وسیعتر به منظور افزایش نیروی نبرد در این کارزار سهمگین است. در پرتوی این کوششهاست که می‌توان نزدیکی برخی از گروههای اصولگرا را به طیف محافظه‌کار نسل اول فهمید، همان طیفی که در صورت عدم اخلاص در روند گذار باید هرچه بیشتر منزوی می‌شد. شاهد بارز این روند جبهه بندیهای جدیدی است که در ارتباط با انتخابات مجلس هشتم صورت گرفته است. در یک طرف گروههای اصولگرایی چون *رایحه خوش خدمت*، *جمعیت ایثارگران* و *اصولگرایان تحول* - خواه با محافظه‌کارانی چون روحانیت مبارز، جامعه مدرسین قم<sup>۱۲</sup>، جبهه پیروان خط امام و رهبری<sup>۱۳</sup> و با محوریت محمدرضا مهدوی کنی جبهه متحد اصولگرایان را تشکیل می‌دهند و چهار عضو روحانیت مبارز را در مقام داوری در حل مسئله اختلافات درونی خود برسر تعیین نامزدهای جبهه برای نمایندگی مجلس می‌نشانند<sup>۱۴</sup> و در طرف دیگر بقیه گروههای اصولگرا با درجات مختلف اعلام آمادگی برای ائتلاف حتی با جریان میانه‌رو در حاکمیت می‌نمایند<sup>۱۵</sup>. درست است که طیف محافظه‌کار برای شرکت در جبهه متحد ناچار به برداشتن گامهایی در جهت اصولگرایی بوده است، ولی در طرف دیگر هم این شکست *رایحه خوش خدمت* در انتخابات شوراها و خبرگان بوده است که این سازمان را وادار به ورود به این ائتلاف کرده است. گروههای اصولگرایی رقیب در وارد آوردن این شکست بر دوستان و متحدان دولت سهم کمی نداشتند. این که رایحه با چه اکراهی وارد این ائتلاف شده است را می‌توان از ندهای شکوه‌آمیز آن از نهادن نام برخی از اعضای جامعه روحانیت مبارز در لیست جبهه متحد دریافت کرد. اختلافات و تعارضات در طیف اصولگرایان و خللهائی که به این مناسبت در روند گذار ایجاد می‌شود همه نشانه‌هایی در پیچیدگی این روند هستند. در عین حال نمی‌توان از مشاهده این



ناهماهنگیها حکم بر توقف روند داد. عواملی که پیدایش آن را موجب شده‌اند ادامه آن از بینابین فراز و نشیبها را هم ضمانت خواهند کرد. نکته دیگری که در این رابطه نباید از نظر دور بماند این واقعیت است که اصولگرایان با روحانیت به مثابه نهاد دینی مشکلی ندارند. اگر چه در باور دینی شاخه‌ای از آنها عناصر دین عوام، عرفان بازاری و خرافات کوچک و گذر سهم زیاد دارد<sup>۱۶</sup>، ولی اینهمه علتی برای فاصله گرفتن آنها از این نهاد نشده است. آنها با روحانیت اصولگرا هم‌پیمان هستند. این بخش از روحانیت خود یکی از اجزای اجتماعی این طیف را تشکیل می‌دهد، در ساختن ایدئولوژی و دین مطلوب برای آن شرکت دارد و در این سمت مورد تکریم بقیه اعضاست.

### جواز حذف کامل جمهوریت

یکی از خدمات این بخش از روحانیت به طیف اصولگرایان نظریاتی است که برای حکومت می‌سازد، نظریاتی که آخرین پیوندها بین ولایت فقیه و رأی مردم را به طور مطلق نابود می‌سازد و مطلقیت این ولایت را به انتها اندازه ممکن می‌رساند. در این باره در فصل دوم کتاب حاضر توضیحاتی آمده است. آنچه در اینجا به آن توضیحات می‌توان افزود شواهد دیگری بر این استنباط است. از این سخن مصباح یزدی شروع کنیم که ولی فقیه در حکومت اسلامی مشروعیت خود را نه از مردم، بلکه از خدا می‌گیرد (شرق آنلاین، ۸۵/۴/۲۷). «ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات خبرگان رضایت ولی فقیه است». این فقیه است که «گاهی مصلحت می‌بیند به مردم بگوید رأی بدهید. او دستور می‌دهد رأی بدهید چه کسی رئیس جمهور باشد». ولی انتخابات ریاست جمهوری اعتبارش به رضایت اوست. «او می‌تواند منتخب مردم را نصب نکند.» (شرق، ۸۴/۱۰/۲۰). او در پاسخ آن کسان که این گفته او را با موافقت خمینی با جمهوریت نظام در تضاد می‌بینند می‌گوید «اگر امام واژه جمهوری را انتخاب کرد به خاطر نفی سلطنت بود.» «درکنار اسلام جمهوری نداریم. این نوعی شرک است.» (مروز، ۸۴/۱۰/۱۵) بی‌اعتنائی این نظریه‌پرداز به مردم و رأی آنها آنچنان پیگیرانه است که او را حتی به تخفیف در نظریه مقبولیت نظام به مثابه شرط کارآمدی آن وا می‌دارد. آن چه نزد او معتبرترست حفظ نظام و بنابراین آن تعداد از هوادارانی است که برای این منظور کفایت می‌کند. این گفته او را پیش از این نقل کرده بودیم.

در جای دیگر او در تأکید بر این مضمون گفته است که اگر نمی‌توانیم هفتاد میلیون را قانع کنیم باید به قانع ساختن هفت میلیون اکتفا کنیم. این سخن را هم از شاگرد او و استاد «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» نقل کنیم که می‌گوید بیعت مردم به معنی مشروعیت بخشیدن به رهبر نیست، بلکه «به این معنی است که مردم خود را ملتزم به پیروی از ولی فقیه کرده‌اند» (شرق آنلاین، ۸۴/۱۱/۱۱). پس، بر حسب این رویکرد به رابطه بین دین و حکومت است که سخنگویان این جریان ترجیحاً از عنوان «حکومت اسلامی» برای نامیدن حکومتی که اکنون در حال قبضه آن هستند استفاده می‌کنند. در فرصت بعدی، چنانچه فرارسد، شاید لفظ جمهوری را هم به کلی ممنوع کردند.

ولایت، آن هم به معنی مطلق مضاعف آن، و به نحو عاری از هرگونه عنصر جمهوریّت، فصل مشترک جریان اصولگراست. این نظام الهی است، رهبرش به عبارت آیت‌الله مشگینی منصوب خداست، سپاه و ارتشش جندالله است، جوانانش حزب‌الله هستند و ملت خودی‌اش اولیاءالله. «تمام ارکان حکومت ما مورد تأیید و امضای معصومین هستند (شروین امیدوار، روز، ۸۵/۶/۹)، از جمله به امضای ولی عصر، امام زمان. رابطه این حکومت با آن حضرت تمهید مقدمات ظهور اوست. احمدی‌نژاد این ارتباط را از خود انقلاب شروع می‌کند. «انقلاب ما برای مقدمه‌سازی آمده و در این مسیر پنج گام اساسی برداشته است» که سه تای اولش عبارت باشد از پیروزی انقلاب، برپائی نظام اسلامی و تشکیل دولت اسلامی. می‌ماند دو گام دیگر که تشکیل کشور اسلامی و دنیای اسلامی است. تحقق آنها هم به عهده دولت اسلامی است (به نقل از جلال یعقوبی، روز، ۸۴/۱۰/۱۹). همو در جای دیگر می‌گوید: «حکومت اسلامی... وظیفه‌ای جز تمهید مقدمات برای ظهور حضرت امام زمان (عج) ندارد» (ت. /خبر روز، ۸۴/۷/۶). باز هم در همین معناست که او و همفکرانش «مکتب انتظار» را می‌سازند که نام دیگرش «دکترین مهدویت» است. همایش هم دارند. در دومین همایش این دکترین در اوائل شهریور ۸۴ بود که احمدی‌نژاد مکتب انتظار را تنها مکتبی شمرد که «می‌تواند به درستی پاسخگوی نیاز بشریت باشد». این مکتب است که جای مکتب توسعه‌مبّنی بر مادیات و لیبرالیسم را گرفته است. پرچمدارش هم جمهوری اسلامی است (ت. /ایران/ امروز، ۸۴/۶/۳).

# افزوده‌ها

## تکمله ۲

الف - جستاری در غلبه اصولگرایان «پادگانی»

(مرداد ۱۳۸۷)

### مقدمه‌ای بر این جستار

این مقاله در مرداد ماه سال ۱۳۸۷، یعنی چند ماه بعد از نگارش تکمله اول کتاب نوشته شده است. قصد از نوشتن آن انتشار در یک مجموعه دیگر بود که منتشر نشد و مقاله ماند. کوتاهی فاصله بین این دو نوشته باعث شده است که تقریباً در نیمی از پاراگرافهای این مقاله آنچه در تکمله اول آمده است تکرار شود. نیم دیگر هم از آنرو با تکمله فرق دارد که با تمرکز بر نکته دیگری نوشته شده است.

در حالی که اختلافات درون نظام نقطه کانونی تکمله را تشکیل می‌دهد تمرکز جستار... روی بررسی فصول مشترکی قرار دارد که نماینده ساختار درونی حزب پادگانی است. در زمانی که من این مقاله را نوشتم هنوز بررسی چندانی بر روی این موضوع انجام نگرفته بود. اصطلاح حزب پادگانی را اگر درست یادم باشد اول بار علی مزروعی یا محسن آرمین ساخت. در نشریه اتحاد کار در سال ۱۳۸۴، شماره ۱۲۹، مقاله‌ای دو صفحه‌ای در شش ستون زیر عنوان «حزب پادگانی و کودتای انتخاباتی» منتشر شد. من آن را تازه امروز (۱۰ دسامبر ۲۰۱۲) دیدم. حسین بروجردی هم در سال ۲۰۰۶ مقاله‌ای کوتاه درباره رشد نقش سپاه نوشت. دیگران هم شاید پیش از مقاله من در این باره مطالبی نوشته باشند که من ندیده‌ام. درست است که تا امروز مقالات متعددی در این باره نوشته شده است ولی هنوز جای یک بررسی جامع خالی است.

از آنچه تا به حال انتشار یافته است مفصلتر از همه کتاب (The Rise of Pasdaran) نوشته Fredric Wehrey است که در سال ۲۰۰۹ توسط موسسه (Rand Corporation) منتشر شد.

انتخاب محمود احمدی‌نژاد به مقام ریاست جمهوری نقطه عطفی در تحول جمهوری اسلامی از یک مرحله به مرحله دیگر است. مرحله جدید نشان از دو گذار دارد: یکی که واضح است گذار خاتمه یافته از هشت سال و، به عبارتی شانزده سال، کوشش برای اصلاح حکومت و مبانی نظری آن از درون است، و دیگری گذار در حال وقوع از الیتاریسم محافظه کارانه آخوندی به مرحله‌ای که می‌توان آن را مرحله محافظه‌کاری افراطی، امنیتی - نظامی و به قولی «پادگانی» نامید. پیش از این دو گذار را روند بحران مشروعیت نظام تشکیل می‌دهد که با پایان جنگ در سال ۱۳۶۷ به نقطه اوج خود رسید و از آن پس با شدتی بیش و کم در همین سطح ادامه یافت.

زهری که آشامیدنش در مرداد ۱۳۸۷ پایان جنگ را اعلام کرد آمیزه‌ای بود که شکست نظامی تنها یکی از اجزای آن را تشکیل می‌داد. بر باد رفتن آرزوهائی که تحققش با پیروزی در جنگ پیوند خورده بود، رسوائی وعده‌هائی که به فتح بغداد و قدس و رفع فتنه از عالم داده بودند، ورشکستگی اقتصادی، خستگی از قبول جانفشانی و ایثار بی‌ثمر، فرار از جبهه، افزایش فقر، ادامه نابرابریها و ناهنجاریهای اجتماعی و بی‌اعتمادی به لیاقت رهبری، رشد ناباوری به تفسیر رسمی دین و فرهنگ متقابل، اجزای دیگری بودند که بر تلخی آن زهر می‌افزودند. نوشیدن این زهر، اگر مجازی نمی‌بود به مرگ نوشنده آن منجر می‌شد. شکل مجازی آن، اگرچه به مرگ نظام نینجامید ولی مشروعیت آن را دچار بحرانی سهمگین کرد. رهبران نظام برای غلبه بر بحران از ابتدا به دو راه متضاد گام نهادند. یکی راه اصلاحات بود و دیگری راه تشدید خشونت. گام اول اصلاحات را دولت رفسنجانی پس از فوت خمینی در سال ۱۳۶۸ برداشت. اما این گام که ترکیبی از تعدیلات ناپایدار در حوزه اقتصاد دولتی، سیاست سرکوب، ستیز بیرونی و فرهنگ دستوری را تشکیل می‌داد از ابتدا آنچنان سست و بی‌بنیاد بود که اثر چندانی در کاهش بحران نکرد. دیری نگذشت تا امیدهائی که به کاردانی رئیس جمهور، رفسنجانی، بسته بودند نقش بر آب شدند. استقبال بزرگی که از وعده‌های اصلاحاتی خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ به عمل آمد، شرکت بزرگ مردم در این انتخابات و انبوه شگفتی‌زای آرائی که به او دادند نارضایتی مردم از نتیجه اصلاحات به روش رفسنجانی را هم آشکار ساختند. خاتمی وعده‌های بیشتر داده بود.

او سخن از عدالت، رفاه، جامعه مدنی، مردم‌سالاری، ایران برای همه ایرانیان و تنش‌زدائی در سیاست خارجی نظام می‌گفت و با این سخنان وعده اصلاحات پیگیر می‌داد. اما همانطور که دیدیم وعده او نیز، گرچه پیگیرتر از نویده‌های رفسنجانی بود، کارساز نشد. گرفتاری برنامه اصلاحاتی او در تنگنای نظامی که سر آشتی با اصلاحات ندارد، استراتژی «آرامش فعالی» که او برای گشودن این تنگنا برگزیده بود و اصراری که در پرهیز از خطر برای نظام می‌ورزید برنامه اصلاحاتی او را، به همان نحو که شرحش رفت، سریعتر از آن چه انتظارش می‌رفت زمین‌گیر کرد. در رثای این آزمایش بود که «روشنفکر دینی»، علیرضا علوی‌تبار در خاتمه ریاست جمهوری خاتمی «پایان یک دوره و آغاز یک دوره دیگر» را اعلام کرد (سایت / امروز، ۲۰۰۳/۵/۲۸).

اما دورهٔ دیگر با پیروزی «راه خشونت» آغاز شد، راهی که گرچه سابقهٔ رفتنش به تشکیل جمهوری اسلامی بر می‌گردد، اما توسعه‌اش را هنگامی آغاز کردند که با بحران مشروعیت مواجه شدند. ما در متن این کتاب با وجوه مختلف این راه و برنامه آشنا شدیم. مبدعانش چکیدهٔ نظری آن را در شعار «النصر بالعرب» خلاصه کرده و با مجموعه‌ای از احتجاجات کلامی در رد انسانگرایی، کثرت نظر، رواداری، لیبرالیسم، دموکراسی، آزادی، سکولاریسم و دفاع از حقانیت و الوهیت خشونت و مطلقیت ولایت فقیه توجیه کرده‌اند. دیدیم که بخش عملی این برنامه از چه اقداماتی ترکیب می‌شد: تعطیل مطبوعات، سرکوب اجتماعات و تظاهرات مخالفان، دستگیری، شکنجه و قتل دگراندیشان، ممانعت از تصویب قوانین اصلاحاتی، جلوگیری از اجرای برنامهٔ تنش‌زدائی در سیاست خارجی، اعمال انواع ستمهای دینی، قومی، فرهنگی، جنسی و نظایر اینها.

اما اجرای این برنامه جز از طریق باز کردن میدان عمل برای مجریان آن ممکن نبود. مجریان تنها کسانی می‌توانستند باشند که شغل و بینش محافظه‌کارانهٔ افراطیشان اقتضای اجرای این برنامه را می‌کرد. اینها همان بخش از سپاهیان، بسیجیها، امنیتیها و آخوندهای مطلق طلب بودند که نظریات خویش را در تحقق و منافع خود را در خدمت این برنامه جستجو می‌کردند. الیتاریسم محافظه‌کار که با آگاهی به از دست دادن مقبولیت خود<sup>۱</sup> و پیروی از انگیزهٔ حفظ قدرت ناگزیر به اتکاء به این نیرو شده بود، دست آن را در عمل باز گذاشت، در تقویت آن هرچه از اختیارات و مال لازم بود سرمایه ساخت و بی‌خیال از آن چه پیامد ضروری این اتکاء می‌بود راه اصلاحات را هرچه مسدودتر کرد. اما آن پیامد چه می‌توانست باشد جز آگاهی این نیرو به قدرت خود و ضعف رهبران حکومت، به وابستگی بقای حکومت به این نیرو و در نتیجه به این که، حالا که چنین است، چرا ابتکار عمل را به دست خود نگیرد، چرا سهم بیشتری از قدرت را نطلبد و چرا بساطت و تشکیلات خود را بر پا نسازد. آثار این آگاهی و اعتماد به نفس در چند سال مقدم بر انتخاب احمدی‌نژاد اینجا و آنجا نمایان می‌شد. بارزترین نشان شرکت مستقل این نیرو در انتخابات شوراها در سال ۱۳۸۱، انتخابات مجلس هفتم در سال ۱۳۸۳ و سرانجام در انتخابات ریاست جمهوری یک سال پس از آن بود. در انتخابات اخیر بود که نامزد افراطی‌ترین بخش این نیرو، احمدی‌نژاد، با نمایشی آشکار خرج خود را از «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب»، که با موافقت خامنه‌ای و ریاست اکبر ناطق‌نوری برای تعیین نامزدهای این جبههٔ محافظه‌کاری گرد آمده بود، جدا ساخت و به قولی در مقابل نامزد مطلوب رهبر نیز قد علم کرد.

با این مقدمه می‌توان انتخاب احمدی‌نژاد را نقطهٔ عطفی تلقی کرد که در روند انتقال سرکردگی جبههٔ محافظه‌کاری از دست روحانیت و متحدان آن به دست همروان افراطی آنها، به رهبری سران سپاه رخ داده است. همانطور که پیش از این اشاره رفت اجزای دیگر این طیف را می‌توان در میان امنیتیها، متعلقان به نیروی انتظامی، آخوندهای مطلق‌اندیش، حکم‌نویسان قوهٔ قضائی، بسیجیان، دانشجویان و تحصیل کرده‌ها، روزنامه‌نگاران، فن‌سالاران و دیوانیان، مداحان، نوحه‌خوانان و طیفی از قشر لومپن جامعه پیدا کرد. یک وجه شاخص این طیف تعلق

غالب اعضای آن به نسل دوم حاکمیت است که با انگیزه نشستن بر مسند زعمای قوم پا به میدان رقابت گذاشته است.

اعضای این طیف در گروه‌های سیاسی چون «انصار حزب‌الله»، «جمعیت ایثارگران»، «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی»، «جامعه اسلامی مهندسين»، «فراکسیون وفاق و کارآمدی» و دهها گروه کوچکتر وابسته و غیروابسته به آنها کم و بیش متشکل هستند. نوع دیگر جایگاه تشکیلاتی سیاسی آنها مؤسسات تبلیغاتی و آموزشی دینی هستند که پر آوازه‌ترینشان در سالهای اخیر «مؤسسه پژوهشی - آموزشی امام خمینی» بوده است. گرداننده این مؤسسه و بارزترین نظریه‌پرداز معمم این طیف، آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی است. «انصار حزب الله» در سال ۱۳۷۳ از جمع کسانی که در سالهای اول بنیادگذاری جمهوری اسلامی تحت عنوان «حزب الله» فعالیت می‌کردند تشکیل شد. نام برخی از اعضای شورای مرکزی آن عبدالحمید محتشم، حسین روشنی، مجتبی کشائی، صادق اشک تلخ، مهدی حسن‌زاده و علیرضا اسمعیلی است. نشریه «یا لثارات الحسین» سخنان آنها را منعکس می‌کند. در سال ۱۳۷۵ کسانی چون مسعود دهنمکی، حسین الله‌کرم و حاج بخشی که همه از جمله گردنکشان دست به ضربت طیف محافظه‌کار افراطی هستند از آن جدا شدند. الله‌کرم گروه «دانشجویان حزب‌الله» را تشکیل داد. خبر جالب اینست که هشتمین نشست مسئولین «انصار حزب‌الله» در پایان مردادماه ۱۳۸۳ در اقامتگاه تابستانی آیت‌الله حسن‌زاده آملی برگزار شد و در آن از جمله یک استاد حوزه علمیه قم و مشاور فنی روزنامه کیهان در نقد دولت خاتمی سخنرانی کردند (شرق، ۸۳/۵/۳۱).

«جمعیت ایثارگران» در سال ۱۳۷۵ تشکیل شد. حسین فدائی دبیر کل آن است. محمود احمدی‌نژاد، علی دارابی، عباس درویش توانگر، علی یوسف‌پور، ابوالحسن فقیه، مسعود زریبافان و علی ذبیحی از جمله اعضای مؤثر آن هستند (همشهری، ۸۴/۳/۲۱). جمعیتی است در درون خود پراکنده، که پراکندگی‌شان از جمله در انتخابات اخیر ریاست جمهوری به صورت دفاع گروهی از اعضایش از سردار محمدباقر قالیباف و گروهی دیگر از احمدی‌نژاد منعکس شد. تشکیل «ائتلاف آبادگران» در آستانه انتخابات شوراها و از درون «جمعیت ایثارگران» نشانه دیگری از این پراکندگی است. گویا نزدیکی بین اعضای آبادگران و سران سپاه آنچنان است که شهرام رفیع‌زاده آن را «تبلوی یک حزب سیاسی - نظامی» می‌خواند (سایت روز، ۸۴/۱۱/۱۳) و حسین موحدزاده آن را «حزب سپاه» می‌نامد (سایت/خبر روز، ۸۴/۴/۴). بنا بر قول اخیر اکثر اعضای آن عضو جامعه مهندسين بسیجی هستند. مهدی چمران، مسعود زریبافان، حسین بیادی و برخی از اعضای شورای شهر تهران به دایره اعضای مؤثر این گروه تعلق دارند. اختلاف در این گروه هم، مانند «جمعیت ایثارگران»، کم نیست، آنقدر که برخی از آنها، چمران و بیادی، در بهمن ماه ۱۳۸۴ دست به تشکیل فراکسیون جدیدی به نام «آبادگران جوان» در داخل آن زدند تا به قول خودشان با تفرقه میان نیروهای حامی رئیس‌جمهور مقابله کنند (محمدجواد روح، شرق، ۸۴/۱۱/۳). «جامعه اسلامی مهندسين» در سال ۱۳۶۸ تشکیل شد. علی عباس‌پور، حسن غفوری فرد، مرتضی نبوی، و دبیر کل آن، محمدرضا باهنر، نامهای آشناتر

این گروه هستند. در حالی که برخی از اعضای این گروه، مانند مرتضی نبوی، تمایل شاید بیشتری به طیف محافظه‌کاران سنتی دارند، دیگران، مانند باهنر، در زمره گردانندگان افراطیها در مجلس هفتم عمل می‌کنند. دو تن از اعضای این گروه، داود دانش جعفری و محمدرضا اردکانی عضو هیئت وزرای دولت احمدی نژادند. کنگره هفتم این گروه در اوایل تیر ماه ۱۳۸۵ تشکیل شد.

«فراکسیون وفاق و کارآمدی»، همانطور که از نامش پیداست، بیشتر در مجلس هفتم حضور دارد و از اطرافیان محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام است.

به «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» در متن کتاب اشاره‌ای شده است. این مؤسسه در سال ۱۳۷۴ در ادامه دو مؤسسه دیگر به نامهای «بنیاد باقرالعلوم» و «مؤسسه در راه حق» با کمکهای مالی هنگفت از جانب رهبر و با هدف تربیت کادرهای بنیادگرای موافق با محافظه‌کاری افراطی تأسیس شد. استادان و فارغ‌التحصیلان آن، مطابق برنامه، از تندروترین مبلغان اسلام خشونت‌گرا و مطلقیت ولایت فقیه هستند. هفته نامه پرتو سخن، فصلنامه‌های معرفت، آموزه و پژوهش در تاریخ از جمله ناشران تعلیمات و تبلیغات آنها هستند. یکی از کارویژه‌های این مؤسسه آموزش بسیجیان است. مصباح که در سالهای پیش از انقلاب تا حد امکان از مبارزه سیاسی دوری می‌جست و در سالهای اول پس از آن نیز در هیچ یک از ارکان رسمی و غیررسمی نظام حضور نداشت در سالهای هفتاد با حمایت مالی و تبلیغی خامنه‌ای، به منظور توجیه و تبلیغ راه رعب به میدان سیاست آمد. به همین منظور بود که خامنه‌ای او را جانشین علمی علامه طباطبائی و مطهری قلمداد کرد و اعلام نمود که «این شخصیت عزیز و عظیم‌الشأن خلاء آن عزیزان را در زمان ما پر کرده است».۲. مصباح علاوه بر ریاست مؤسسه، اختیار تیپ مستقل ۸۳ امام صادق، یعنی شاخه نظامی حوزه را نیز دارا می‌باشد. بودجه مؤسسه او گویا بالغ بر دهها میلیارد تومان است.<sup>۳</sup>

هنگام توجیه و توضیح دشمنی با مدرنیته ناظر بر هومانیزم، عقلانیت، دموکراسی و آزادی نباید از نویسندگان غیرمعمم طیف محافظه‌کاری افراطی، آنها که به قول عبدالکریم سروش متأثر از تعلیمات احمد فرید هستند، غافل بود. پیش از این، در متن کتاب به یکی از آنها، شهریار زرشناس اشاره شد. یکی دیگر از آنها حسن عباسی است که نامش اخیراً بر سر زبانها افتاده است. رضا داوری، استاد فلسفه نیز از سخنگویان اصلی این جریان است.

وزن سپاه بیش از همه این گروههای شبه حزبی است، چه از نظر حضور سپاه در این گروهها و چه از نظر وابستگی فزاینده بقای نظام به قوت کارابزاری و تشکیلاتی این نیرو و دنباله‌اش، بسیج. همینهاست که اعتماد به نفس آن را تقویت کرده و بر انتظاراتش در گرفتن سهم هرچه بیشتر از قدرت دامن زده است. در تأیید همین خودآگاهیها بود که در میانه سال ۱۳۸۳ سردار غلامعلی رشید در مصاحبه‌ای با روزنامه همشهری ناکامی در جنگ را به گردن سیاسیون انداخت و اعلام کرد که «مدیران توانمند سپاه هر جا بوده‌اند موفق بوده‌اند». او آنها را مدیرانی قوی، متفکر، عاقل، فداکار و ایثارگر - حتی در عرصه‌های نهضتی - عمرانی و خدماتی

خواند و گفته خود را با این جمله ادامه داد که «چنانچه فرصت ظهور به این عزیزان داده شود قادرند کشور را اداره کنند و نظام اداری و اقتصادی کشور را متحول کنند.» (۸۴/۶/۳۱)۴.

اما آنها منتظر این اجازه نشدند. در همه جا «ظهور» و خود را تثبیت کردند: در مجلس، در هیئت وزراء، در دستگاه اداری دولت، در بنیادها، در فرهنگ، در صدا و سیما و مطبوعات. حتا در مجمع تشخیص مصلحت نظام. حسین باستانی از ۹ وزیر در دولت احمدی‌نژاد نام می‌برد که سابقه فعالیت در سپاه را داشته‌اند. سه نامزدی هم که احمدی‌نژاد برای پست وزارت نفت به مجلس معرفی کرد، اما رأی اعتماد نگرفتند، از همین طیف بودند (روز، ۸۵/۴/۲۲). بهروز خلیق نمایندگان دارنده همین سابقه در مجلس را در مطالعه‌ای که در ۱۰ بخش در سایت اخبار روز از ۱۳ تیر ۱۳۸۵ به بعد منتشر شده است ۷۰ تا ۸۰ نفر حدس می‌زند. به قول هم او هفتاد در صد معاونان وزرا و اکثر استانداران نیز از همین پایگاه آمده‌اند. در سالهای اخیر حضور آنها در بخش اقتصاد با سرعتی شگفت‌انگیز در حال افزایش بوده است. برخی از خبرها مؤید این تشخیص هستند، گرچه کسب یقین درباره ابعاد رسوخ این نیرو در اقتصاد کشور موقوف به پژوهشهایی است که به احتمال زیاد غیرمجاز می‌باشند. سخن از اسکله‌هایی که سپاه برای ورود و خروج کالاها و دیگر اشیاء مورد توجه خود برپا کرده است گاه بر سر زبانها می‌افتد. یک خبر نشان از انعقاد قراردادی به مبلغ هفت میلیارد دلار با قرارگاه خاتم‌الانبیاء در بخش نفت و گاز می‌دهد (حمید احدی، روز، ۸۵/۴/۱۱). طبق یک خبر دیگر وزارت نیرو کلیه پروژه‌های عمرانی آب و برق خود در استانهای غربی کشور را بدون مناقصه به سپاه واگذار کرده است (روز، ۸۵/۴/۱۹). شرکت سپاه در پروژه‌های جاده و ساختمان‌سازی زبانزد عام است. حضورش در سیاست حتی در سال ۱۳۷۷ آنچنان پررنگ بود که سعید حجاریان آن را در همان زمان «یک حزب تمام عیار» لقب داد (عصر ما، شماره ۹۷).

حالا این طیف افراطی محافظه‌کار، متشکل یا پراکنده، مجموعه‌ای است که به رغم همه اختلافات درونیش بر بستری از بینشهای دینی، سیاسی، فرهنگی و شبکه‌ای از منافع مشترک فراهم آمده است. این مجموعه را می‌توان به پیروی از برخی سخنگویان آن اصولگرا نامید. اما پیش از آن که به مرور این شبکه بپردازیم بد نیست اشاره‌ای به اختلافها بکنیم.

اختلافات آنها کم نیستند، گاهی تا آنجا بالا می‌روند که یکدیگر را به طرد از جمع اصولگرایی تهدید می‌کنند، همانطور که محمدرضا باهنر با این لحن نمایندگان خواهان استیضاح وزیر جهاد سازندگی را هشدار داد (سایت/مروز، ۸۵/۷/۱۹). و نیز همانطور که عماد افروغ، نماینده مجلس، خبری را آشکار کرد مبنی بر این که احمدی‌نژاد کمیته‌ای برای برخورد به مخالفان و منتقدین دولت، منجمله عماد افروغ، تشکیل داده است، (امید معماریان، روز، ۸۶/۹/۱۴). در اسفند ماه سال ۸۴ روند انتقادهای مجلسیان به دولت احمدی‌نژاد آنچنان «شتاب کنترل‌ناپذیری» به خود گرفته بود که به قول باهنر می‌توانست به فروپاشی جبهه اصولگرایی منجر شود (روز، ۸۴/۱۲/۸).

اختلافها می‌توانند هم علل شخصی و باندي داشته باشند و هم علل نظری، به معنای تفاوت نظر درباره این یا آن اقدام در زمینه اقتصادی، اداری، سیاسی و فرهنگی که مورد پسند



فردی یا شماری از اصولگرایان نباشد. مثل مذاکره با دولت آمریکا به بهانه مسئله عراق که موافق مزاج حسین شریعتمداری نبود (مرور، ۸۴/۱۲/۲۶). مثل اختلاف بر سر تقسیم اختیارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بین استناداریها. اختلافهای شخصی و یا باندی عمدتاً بر محور تقسیم مقامات و درآمدها، فرافکنی تقصیرها، ملاحظه شئون نظام و نظایر اینها می‌گردند. حال باید دید وقتی که ناگهان توفانکی از انتقادات در مجلس و مطبوعات و صدا و سیما به بالاگرفتن قیمتتها و کوتاهی دولت برای جلوگیری از آن بر می‌خیزد بر اساس کدام یک از این انگیزه‌هاست: می‌خواهند از خود دفع تقصیر کنند، تلافی غبنی را بکنند که از دولت بر سر تقسیم بهره‌ها دیده‌اند و یا شاید اختلاف نظر دارند. همین پرسش را می‌توان در مورد علل دفعات مکرر و بیسابقه رأی عدم اعتماد مجلس به نامزدهائی مطرح کرد که رئیس جمهور برای پست وزارت پیشنهاد کرده بوده، یا درباره انگیزه مخالفت اولیه و موافقت بعدی مجلس با برخی از لویح دولت، مثل لایحه بودجه یا فوریت لایحه اجازه برداشت ۳/۵ میلیارد دلار از صندوق ذخیره ارزی برای خرید بنزین. برخی از اختلافات، مثلاً در بین مجلس و دولت، می‌توانند ناشی از عدم مراعات شأن طرف دیگر باشند، ناشی از دلخوری مجلسیان از این که دولت لایحه‌ای را به رغم مخالفت مجلس اجراء می‌کند، ناشی از این که آنها را در جریان مذاکرات هسته‌ای، آنطور که انتظار می‌رود، نمی‌گذارد، یا این که علاءالدین بروجردی، رئیس کمیسیون امور خارجی و امنیت ملی مجلس، در نشر اخبار سیاست خارجی تعلق این امتیاز به دولت را مراعات نمی‌کند (روز، ۸۴/۱۱/۵).

از اختلافات که بگذریم دیگر همه جا به بینشها و سیاستها و تدبیرهای می‌رسیم که کم و بیش مشترکند، اصولگرایان را به هم پیوند می‌زنند و از آنها یک طیف کم و بیش هم‌رنگ نظری - سیاسی می‌سازند. از نظر این گروه درباره حکومت و رابطه آن با دین شروع کنیم. در این باره در فصل دوم کتاب حاضر توضیحاتی آمده است که غالباً از زبان اصولگرایان نقل شده است. باز هم همانها و هم‌نظران تازه‌کارترشان هستند که در یکی دو سال اخیر در این زمینه قلم زده و زبان چرخانده‌اند. تفاوت، اغلب، در اطمینان و قاطعیت بیشتر و ستیزه‌گرانه‌تر بودن لحن کلامشان است، که از موضع چیرگی در قدرت بر می‌خیزد. اما تفاوت آشکارتری که نسبت به گذشته به چشم می‌خورد بر کشیدن پای امام غایب به میدان توجیهاتی است که به منظور بخشایش مشروعیت به حکومت خود ابداع می‌کنند، چه به صورت نسبت دادن کل حکومت به موافقت آن امام، و چه به شکل ایجاد ارتباط بین رئیس جمهور و مجلس و دیگر آقایان با آن حضرت. مصباح یزدی یک جا این سخن خود را تکرار می‌کند که ولی فقیه در حکومت اسلامی مشروعیت خود را از خدا می‌گیرد (شرق/آنلاین، ۸۵/۴/۲۷) و در جای دیگر اعلام می‌کند که «ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات خبرگان رضایت ولی فقیه است». این فقیه است که گاهی مصلحت می‌بیند به مردم بگوید رأی بدهید «و دستور می‌دهد رأی بدهید چه کسی رئیس جمهور باشد.» ولی انتخابات ریاست جمهوری اعتبارش به رضایت اوست «و می‌تواند منتخب مردم را نصب نکند.» (شرق، ۸۴/۱۰/۲۰). هم او در پاسخ آن کسان که این گفته او را با موافقت خمینی با جمهوریت نظام در تضاد می‌بینند می‌گوید «اگر امام واژه جمهوری را انتخاب

کرد به خاطر نفی سلطنت بود». «در کنار اسلام جمهوری نداریم. این نوعی شرک است.» (امروز، ۸۴/۱۰/۱۵).

بی‌اعتنائی این نظریه‌پرداز به مردم و رأی آنها آن چنان پیگیرانه است که او را حتی به تخفیف در نظریه مقبولیت نظام به مثابه شرط کارآمدی آن وامی‌دارد. آنچه نزد او معتبر است حفظ نظام و بنابراین تعداد هوادارانی است که برای این منظور کفایت می‌کنند. این گفته او را پیش از این نقل کرده بودیم. او در جای دیگری در تأکید بر این مضمون گفته است که اگر نمی‌توانیم هفتاد میلیون را قانع کنیم باید به قانع ساختن هفت میلیون اکتفا کنیم. این سخن را هم از شاگرد او و استاد «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» نقل کنیم که می‌گوید بیعت مردم به معنی مشروعیت بخشیدن به رهبر نیست، بلکه «به این معنی است که مردم خود را ملتزم به پیروی از ولی فقیه کرده‌اند» (شرق آنلاین، ۸۴/۱۱/۱۱). پس، بر حسب این رویکرد به رابطه بین دین و حکومت است که سخنگویان این جریان ترجیحاً از عنوان «حکومت اسلامی» برای نامیدن حکومتی که اکنون در حال قبضه آن هستند استفاده می‌کنند. در فرصت بعدی، چنانچه دست دهد، شاید لفظ جمهوری را هم به کلی حذف کنند.

به این حساب، ولایت، آن هم به معنی مطلق مضاعف آن، و به نحوی عاری از هرگونه عنصر جمهوری، فصل مشترک جریان‌ات اصولگراست. اگر اختلافی باشد، در مورد این یا آن تدبیر ولی فقیه حاضر و یا تعیین جانشین اوست که هنوز چندان مبرم به نظر نمی‌رسد. این نظام الهی است، رهبرش به عبارت آیت‌الله مشگینی منصوب خداست، سپاه و ارتشش جندالله است، جوانانش حزب‌الله هستند و ملت خودیش اولیاءالله. «تمام ارکان حکومت ما مورد تأیید و امضای معصومین هستند (شروین امیدوار، روز، ۸۵/۶/۹)، از جمله به امضای ولی عصر، امام زمان.

رابطه این حکومت با آن حضرت تمهید مقدمات ظهور اوست. احمدی‌نژاد این ارتباط را از خود انقلاب شروع می‌کند: «انقلاب ما برای مقدمه‌سازی آمده و در این مسیر پنج گام اساسی برداشته است» که سه تای اولش عبارت باشند از پیروزی انقلاب، برپائی نظام اسلامی و تشکیل دولت اسلامی. می‌ماند دو گام دیگر که تشکیل کشور اسلامی و دنیای اسلامی است. تحقق آنها هم به عهده دولت اسلامی است (به نقل از جلال یعقوبی، روز، ۸۴/۱۰/۱۹). هم او در جای دیگری می‌گوید: «حکومت اسلامی... وظیفه‌ای جز تمهید مقدمات برای ظهور حضرت امام زمان (عج) ندارد» (اخبار روز، ۸۴/۷/۶). باز هم در همین مناسبت که او و همفکرانش «مکتب انتظار» را می‌سازند که نام دیگرش «دکترین مهدویت» است. همایش هم دارند. در دومین همایش این دکترین در اوائل شهریور ۸۴ بود که احمدی‌نژاد مکتب انتظار را تنها مکتبی شمرد که «می‌تواند به درستی پاسخگوی نیاز بشریت باشد». این مکتب است که جای مکتب توسعه مبتنی بر مادیات و لیبرالیسم را گرفته است. پرچمدارش هم جمهوری اسلامی است (سایت ایران/امروز، ۸۴/۶/۳).

این که احمدی‌نژاد وظیفه حکومت اسلامی را تمهید مقدمات ظهور می‌خواند<sup>۷</sup> موقعیت خود او و ارتباطش با امام موعود را هم مشخص می‌کند. اوست که به عنوان رئیس جمهور حکومت

اسلامی مسئولیت این مهم را به عهده دارد و اوست که به همین سبب نظر کرده امام است. این نسبت را خودش و اطرافیان و حامیانش به او می‌دهند، گرچه پر واضح است که در میان اصولگرایان در مورد این نسبت و انحصارش به احمدی‌نژاد اتفاق نظر وجود ندارد. ولی در عوض مقامی چون مصباح یزدی هست که با شرح آمدن آن حضرت به خواب یک عالم اهوازی و خبر دادن پیشاپیش از رئیس جمهور شدن احمدی‌نژاد به او، بر این نظر کردگی صحنه بگذارد (نقل از ناصر پاکدامن، چشم‌نداز، شماره ۲۴، پائیز ۱۳۸۴، ص. ۶۳). سخنگوی دولت احمدی‌نژاد، غلامحسین الهام، هم این موضوع را که انتخاب او به هر حال معجزه‌های ناشی از لطف الهی بوده است، تصدیق می‌کند (روز، ۸۵/۶/۹). فاطمه رجبی، همسر این سخنگو کتابی می‌نویسد به نام معجزه هزاره سوم، که منظور همین ظهور احمدی‌نژاد باشد. یا صادق اشک تلخ از انصار حزب‌الله که تنفیذ احمدی‌نژاد را با واقعه غدیر همسان می‌شمرد (مروزی، ۸۴/۵/۱۷). شاهد دیگر این نظر کردگی خود احمدی‌نژاد است که در مجمع عمومی سازمان ملل خویشتن را در حفاظت‌های از نور دیده و داستان‌ش را برای آیت‌الله جوادی آملی شرح داده است. نظر کردگی، همانطور که اشاره شد، منحصر به احمدی‌نژاد نیست. این گفته رئیس مجلس خبرگان رهبری، آیت‌الله مشکینی است که «امام زمان فهرست نمایندگان مجلس هفتم را امضاء کردند». او در همین فرصت پس از آن که خبر از دلهره‌های خود هنگام شنیدن نطق‌های نمایندگان مجلس ششم می‌داد اظهار رضایت کرد که در عوض مجلس هفتم «یک نعمت الهی» است (ایلنا، ۸۴/۹/۸).

اما علت این تأکید بیسابقه اصولگرایان، به ویژه بخش نزدیکتر آن به احمدی‌نژاد، بر نسبت شخص، جمع و حکومت خود با امام زمان چیست؟ می‌دانیم که اشاره به این نسبت که خود ابداعی در دکترین سیاسی سنتی شیعه می‌باشد، در آثار نظریه‌پردازان جدید ولایت فقیه بیسابقه نیست. خمینی در کتاب ولایت فقیه موافقت امام غایب با این حکومت را در زمره ادله مشروعیت آن ذکر می‌کند. ولی او در این کتاب از حد ذکر مختصر یک روایت در کنار شرح مفصل روایات دیگری که ارتباطی با امام غایب ندارند، خارج نمی‌شود.<sup>۸</sup> در کتاب خمینی این ادعا که حکومت اسلامی مقدمه ظهور آن حضرت است، سخن تازه‌ایست که آشکارا به قلم در نمی‌آید. ابداعی است مستتر در نظریه او درباره ولایت فقیه، که مسکوت می‌ماند، زیرا تصرفی است در نظریه سنتی غصبی بودن حکومتها در زمان غیبت امام مهدی. پس علت تأکید اصولگرایان چه می‌تواند باشد، تأکیدی که در انواع کردارها و گفتارها منعکس می‌شود. در خواب دیدنها، در هزینه کردن برای تزئین مسجد جمکران و تبلیغ و تسهیل سفر مردم به آن مکان، در فراخواندن حکومتها و مردم دنیا به پیوستن به مکتب انتظار، در این گفته محمدی عراقی، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی، که آمریکا طرح خاورمیانه بزرگ را به خاطر ترس از ظهور امام زمان مطرح کرده است، یا در ارتباطی که حجت‌الاسلام محمدجواد مروجی و هفته نامه یا لئارات‌الحسین بین شورش جوانان در زمستان سال ۲۰۰۵ در فرانسه و ظهور امام برقرار می‌کنند (شروین امیدوار، روز، ۸۴/۱۲/۱۶).

در پاسخ سؤال بالا می‌توان، تا زمانی که پژوهشی در این مورد نشده است، گمانه‌زنی کرد و چند علت را مفروض گرفت. اولین علت، به نظر من مرتبط با بحران مشروعیت است. از آنجا که نظریه‌های رنگ‌پریده معمول برای توجیه حکومت موجود، خاصه شکل اصولگرایانه آن،

دیگر کفایت تضمین بقا را نمی‌کنند مکمله‌ای باید که ناظر بر ارتباط مستقیم حکومت و کارگزاران آن با امام زمان و ظهور موعود آن باشد. حکومت اصولگرایان دیگر نه تنها نماینده قدرتهای آسمانی، بلکه حکومت امام حاضر و ولی عصر است. این خود اوست که از طریق حکومتگران زمینه ظهور نزدیک خود را می‌چیند و با ارجاع این وساطت به آنها بر مشروعیت حکومتشان می‌افزاید. اگر ارتباط ولایت با ظهور، در نظریه ولایت فقیه خمینی یک فرض مکتوم بود، در این مکمله آشکار و گویاست. توسل به این دستاویز می‌تواند در عین حال نماینده ضعفی هم باشد که حکومتگران در پستوی تاریخ ذهن خود بر آن آگاهی یافته‌اند، ولی از ظهور آن به سطح آگاه و بیدار ذهنشان با تمام قوا ممانعت می‌کنند. توسل به یک منبع قدرت، حتا، موهوم، برای گریز از این ضعف ابزار خوبی است. می‌توان ناشناس بود، بی‌مایه بود و آکنده از کاستیها ولی پشت سر مرجعی، که بر او گمان قدرتمندی می‌رود، پناه برد، خود را در قدرت او سهیم شناخت و به نام او به چالش دنیا و قدرتمندان واقعی پرداخت. علت دیگر، هبوط نظریه‌سازی بنیادگرایانه است از سطح استدلالی و فقهائی، آنطور که خمینی طرح می‌کرد، به سطح عوامانه، خیالاتی و خرافاتی، به سطح مذهبی که نوحه‌خوانها و مداحان تعریف می‌کنند. و این خود باز نشان دیگری است از بحران مشروعیت.

در جمله آخر اشاره‌ای به خصلت عوامانه حکومت اصولگرایان شد. این با پوپولیسم ابتدای جمهوری اسلامی قدری فرق دارد. آن زمان، محمل سیاسی - اجتماعی این پوپولیسم یک گرایش اسلامی متأثر از جوّ چپگرایی رایج آن دوره بود که، همانطور که بعد آشکار شد، استعدادی هم برای روی آوردن به نوعی جمهوریبخواهی و اصلاح‌طلبی داشت. آن گرایش واقعاً خواهان اعطای برخی امتیازات نسبتاً اساسی به طبقات پائین دست جامعه بود که از جمله به صورت طرحهای قانونی اولیه در قالب (بند جیم) معروف، برای واگذاری اراضی دایر به دهقانان بی‌زمین یا کم زمین جلوه می‌کرد. در حالی که سیاستهای شبه پوپولیستی اصولگرایان کنونی بیشتر جنبه نمایشی دارد، سرسری و متضاد است، با قصد حفظ قدرت طرح می‌شود و هم‌بستر فساد مالی و ثروت‌اندوزیهای مافیائی است. نشانه‌های این خصلت را به ویژه در سیاستهای اقتصادی و خارجی این حکومت می‌بینیم.

در حوزه اقتصاد از یکطرف حقوق کارمندان، بازنشستگان و کارگران را می‌افزایند و از جانب دیگر قصد تعدیل قانون کار به منظور تسهیل اخراج کارگران و حذف تشکلهای کارگری، حتی دولتی، را مطرح می‌کنند. افزایش حقوق کارگران آنچنان عاری از قانونمندیهای اقتصادی انجام می‌گیرد که منجر به اخراج چند صد هزار کارگر می‌شود<sup>۹</sup>. بر کاهش نرخ بهره بانکی، فشار می‌آورند ظاهراً به این منظور که دسترسی به وام را برای قشرهای کم درآمد جامعه ممکن بسازند ولی مصرانه از توجه به نتایج این اقدام در گسترش رانت‌خواری و سیر صعودی قیمت‌ها خودداری می‌ورزند. از سوئی بی‌واهمه از تصرف در اصل ۴۴ قانون اساسی، وعده واگذاری شرکتهای دولتی به مردمان متعلق به دو دهک پائینی هرم در آمدها را می‌دهند، آن هم با پنجاه در صد تخفیف<sup>۱۰</sup> و از طرف دیگر با سرسختی از کاهش حجم اقتصاد دولتی جلوگیری می‌کنند. در حالی که دم از صرفه‌جوئی و تغییر نظام تقسیم درآمدها، مبارزه با اشرافیت و

رانت‌خواری می‌زنند، از گرفتن جشنهای پرهزینه به خرج مردم<sup>۱۱</sup>، افزایش حقوق خواص<sup>۱۲</sup> و بودجه سازمانهای خدمتگزار خودشان چشمپوشی نمی‌کنند<sup>۱۳</sup>.

وجه عوامانه سیاست خارجی اصولگرایان را می‌توان در تأکید بر قدرتمندی جمهوری اسلامی در مقیاس جهانی، استقلال، و در صورت لزوم حتی ملی‌گرایی آن، مشاهده کرد. سه جزء دیگر این وجه در کوشش برای کسب قدرت بدون داشتن ابزار لازم، خودفریبی، و احساس حقارتی سخت پنهان است. قدرتمندیشان ادعائی بیش نیست چرا که هیچ بنیادی ندارد. نه نیروی انسانی، علمی و اقتصادی جمهوری اسلامی در حد این ادعاست و نه قدرت نظامی آن. آن بخش از نظریه‌پردازان نظام که در مقابل اقرار ناگزیر به این بینوائی قرار می‌گیرند به عالم تخیل پناه می‌برند؛ به این که چون مجهز به سلاح یک ایدئولوژی بُرنده و قانع‌کننده برای عالمیان هستند پس می‌توانند خلائی را که با افول قدرت مسلم پنداشته آمریکا رخ داده است پر کنند. (زرشناس، جوان، ۵۸/۴/۶). استقلالشان از آنرو باورنکردنی است که پایه بر توهم دارد. حکومتی که اگر پشت به درآمد نفت نداشته باشد از پرداخت یارانه‌های عظیم برای تأمین مایحتاج ابتدائی مردم عاجز می‌شود، حکومتی که بخش اعظم بودجه‌اش از همین منبع تأمین می‌شود و بنابر این جامعه‌ای دارد که هیچیک از فرآورده‌های مدرن مصارف روزانه‌اش را با دانش و فن‌شناسی خود تولید نکرده است، حکومتی که حتی برای تجهیز نیروهای نظامی خود نیازمند به کارشناسی و مصنوعات بیگانه است خانه بر آب می‌سازد اگر دم از استقلال بزند.

ملی‌گرایی این حکومت که آلوده به ریاست‌طلبی است، با ایدئولوژی جهان‌گشایانه و پان‌اسلامیستی‌اش تضاد دارد. مسئله را با این ذهنیت که ایران «ام‌القرای» اسلام است نیز نمی‌تواند حل کند، زیرا نه دستاوردهایش آنچنان است که مسلمانان دنیا ادعاهایش را باور کنند، نه دلارهایش. ادای قدرتمندی وقتی با فقدان وسیله توأم شد مدعی را یا وادار به القای شبهه قدرتمندی می‌کند و یا به ایجاد وسائل وامی‌دارد که هزینه تمهیدشان از حد توانش بیشتر است. القای شبهه قدرتمندی از جمله به این صورت رخ می‌نماید که شبهه‌زده خود را دارنده تنها نسخه نجات بشریت می‌بیند، حکومت خود را عامل انقلابی تصور می‌کند که به جهانی شدن ایدئولوژی‌اش می‌انجامد، می‌پندارد چشم کشورها و ملتها به الگوی معجزات او دوخته شده است<sup>۱۴</sup> و با اتکاء به همین تصور حاکمان و مردم جهان را به پیوستن به این انقلاب فرا می‌خواند<sup>۱۵</sup>. در باب ایجاد وسائل قدرتمندی کافی است تنها به تجربه اتحاد جماهیر شوروی سابق اشاره کنیم که هزینه بیکران آن وسائل چگونه تبدیل به عاملی در فروپاشی آن نظام شد. صحبت از ابزار جنگ است و از جمله بمب اتمی که به رغم فراوانی در دست حاکمان آن نظام راه به مقصود ندادند. هر جا که شبهه قدرتمندی بر اذهان حاکم می‌شود خودفریبی نیز حضور دارد. این دو اگر هم‌ذات نباشند توأمان هستند. کسی که اندازه خود را نمی‌شناسد و خود را بی هیچ دلیلی قدرتمند می‌بیند، نه تنها دیگران، بلکه خود را هم فریب می‌دهد.

وجه آخر سیاست خارجی اصولگرایان احساس حقارتی است که می‌خواهند با هم‌مطراز تصور کردن خود با قدرتمندان واقعی جهان، یا حتی برتر شمردن خود، جبران‌ش کنند. مائیم که با این قدرتها در می‌افتیم، پس با آنها برابریم، از آنها برتریم. رئیس‌جمهور اصولگرایان برای

علاج این احساس خود را در موضع دعوت از سران جهان به قبول رهبری خود می‌کند. اما گاهی هم خوشحال می‌شود، تنها از این تصور موهوم که در کنفرانس سران کشورهای اسلامی تمام آن سران برای گرفتن ده دقیقه فرصت صحبت با او با هم مسابقه گذاشته بودند، هر وقت او بلند می‌شد پادشاه عربستان هم بلند می‌شد و این که اینها همه عنایت الهی بود (۸۴/۱۰/۲۳).

اشتراک موضع اصولگرایان در سیاست نهی و منع و سرکوب شاید بیشتر از هر مورد دیگر باشد. آنها در بستن مطبوعات و احزاب و سازمانهای سیاسی، تعطیل سازمانهای غیردولتی، سانسور کتاب، تعقیب، آزار و حیس مخالفان و منتقدان، تصفیۀ دانشگاهها، تحدید فعالیتهای هنری، تضییق حقوق زنان، هتک حقوق اقلیتهای قومی و دینی با اتفاق نظر بیشتر و با شدتی افزوده، همان سیاستی را پی می‌گیرند که در سالهای گذشته، به ویژه در هشت سال ریاست جمهوری محمد خاتمی، از جایگاه و با وسائیل «دولت موازی» مصرانه و مجدانه اجراء می‌کردند. ستمها آن چنان پیوسته و مستمرند که به تسلسل گزارشها و شکایات سازمانهای دفاع از حقوق بشر داخل و خارج از کشور کمتر فرصت مکث می‌دهند. اصولگرایان با انتخاب احمدی‌نژاد و توسعه سلطۀ خود بر دولت، فرصت پیدا کرده‌اند که به سراغ ارکان انتخابی حکومت نیز بروند و با طرح و تصویب قوانین و آئین‌نامه‌های گوناگون به بستن بیشتر درهای این ارکان بر روی مخالفان و منتقدان و تحدید باز هم بیشتر اختیارات آنها پردازند. عضو فعال اصلی در این زمینه ویژه وزارت کشور است که با پورمحمدی (وزیر)، ذوالقدر (قائم‌مقام) و ثمرۀ هاشمی (معاون) مناسبترین ترکیب برای انجام این تحدید است. به بهانه اصلاح قانون شوراهای اسلامی و حذف ۲۰۰ ابهامی که می‌گویند در آن پیدا کرده‌اند لایحه‌ای به مجلس می‌برند که به قول شورای عالی استانها به وجهی بسیار سختگیرانه و با تنگ‌نظری و بدبینی کامل سعی در محدود کردن اختیارات شوراها دارد و زمینه وسیعتری برای مداخلۀ دستگاههای دولتی در امور شوراها فراهم می‌کند (امروز، ۸۵/۲/۲۸). با استناد به همین لایحه، حسین بیادی، عضو شورای شهر تهران به این نتیجه می‌رسد که دولت قصد برچیدن شوراها در دراز مدت را دارد (امروز، ۸۵/۳/۲).

دولت در یک اقدام شدیدتر با ارائه «لایحه نظام جامع انتخابات» به مجلس گامی چنان بلند برداشته است که به قول اکثر اصلاح‌طلبان به تعطیل جمهوریت نظام می‌انجامد (امروز، ۸۵/۵/۲۴). با در نظر داشتن ترکیب رؤسای حکومت و وزارت کشور می‌توان تصور کرد که این کار بدون لایحه هم ممکن است ولی باید این را هم مراعات کنند که مجلس به عنوان یک پایگاه اصولگرایی خواستار ملاحظه شأن خویش است.

مجلس که پیش از انتخاب احمدی‌نژاد هم اکثریتی اصولگرا داشت و از این موضع با دولت خاتمی مقابله می‌کرد پس از این انتخاب با دولت متحد شد. ولی این اتحاد موجب آن نشد که مجلس به همه پیشنهادات دولت بیدرنگ رأی موافق بدهد و از تمام اقدامات وزرا راضی باشد. با اینکه در مجلس اقلیتی هم وجود دارد اما، به عللی که ذکر شد، اختلافات درونی طیف اصولگرا در اینجا هم گاه بروز می‌کنند و به رد یک لایحه، خودداری از دادن رأی اعتماد

به یک نامزد وزارت یا استیضاح یک وزیر می‌انجامند. مخالفت با لوایح همیشه پیگیری نمی‌شود و اغلب پس از مبلغی چک و چانه و قدری بده و بستانه‌های خصوصی به مصالحه می‌انجامد. درخواستهای استیضاح همیشه به طرح در جلسه عمومی مجلس نمی‌رسند و اعتراضها به شناختن قدر مجلس و دور زدن آن، به خصوص در امور سیاست خارجی، هم با اشاره‌ای از جانب مقام اول فرو می‌کشند.

شورای نگهبان نیز یکی از پایگاههای اصلی حاکمیت اصولگرایان است. این نهاد از یکسو به رهبر وصل است - که خود، به صفت شخصی، فعلاً عضو اصلی جریان اصولگراست - و از جانب دیگر، نقشی اساسی برعهده دارد. اینست که اکثریت مجلس و رئیس جمهور به اصولگرایان متعلقند. ولی این همه موجب آن نمی‌شود که این شورا، به خاطر حفظ شأن والای خود هم که شده، و البته نه فقط به این علت، از رد برخی لوایح مجلس هفتم صرفنظر کند<sup>۱۶</sup>.

ترکیب اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام هنوز آن چنان نیست که پایگاه مطمئن اصولگرایان باشد. در اینجا محافظه‌کاران سنتی هنوز در اکثریت هستند. شاید رهبر نظام هنوز دلیلی برای تغییر این ترکیب ندیده و یا ترجیح داده است که برای روز مبادا هم که شده مانع غلبه اصولگرایان بر این نهاد بشود. در هر حال مصوبات عمده این مجمع بدون امضای رهبر اعتبار قانونی ندارند. این خود یک نظارت استصوابی کامل در دست رهبر اصولگراست. در روز نهم مهر ۱۳۸۴ محسن رضائی، دبیر مجمع، رسانه‌ها را از تصویب آئین‌نامه‌ای مطلع کرد که طبق آن رهبر نظام نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام، سیاستهای حاکم بر قانون برنامه چهارم و سند چشم‌انداز ۲۰ ساله را به این نهاد تفویض می‌کند و قوای سه‌گانه را به پذیرش نظرات آن درباره تخلفهای احتمالی اجزای این قوا ملزم می‌سازد. اکثریت ناظران این اقدام را ناشی از قصد رهبر به تقویت موضع هاشمی رفسنجانی، که لطمه سنگینی در انتخابات ریاست جمهوری دیده بود، دانستند. ولی برای قضاوت بهتر در این باره بایستی به این واقعیت توجه کرد که سابقه آن، همانطور که در متن کتاب حاضر آمده است، به روزهای آخر اسفند ۱۳۷۵ و اول فروردین سال ۷۶ بر می‌گردد. این که امضای آئین‌نامه اجرائی آن به این همه وقت احتیاج داشته است احتمالاً به علت مخالفت‌هایی است که قوای سه‌گانه در تمام این مدت با تصویب آن داشتند. این را هم بدانیم که مجمع تشخیص در تمامی دوران فعالیت مجلس هفتم و دولت احمدی‌نژاد فعالیت قانون‌گذارانه چندانی نداشته است. یک یا دو بار در موارد حل معضلات نظام تصمیم گرفته است و ۱۰ بار در مورد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان. موارد اخیر هم بعضاً مربوط به دوره مجلس ششم می‌شوند.

مجلس خبرگان رهبری جز چند عضو که از وابستگان به «مجمع روحانیون» مبارز یا «انجمن مدرسین و محققین حوزه علمیه قم» هستند متشکل از روحانیون محافظه‌کار است. این واقعیت که انتخاب آنها به عضویت این مجلس از صافی شورای نگهبان می‌گذشته است کافی است که رابطه بی‌دردسر آنها با رهبر را تضمین کند. با این همه اصولگرایان سخت در تلاشند که ترکیب اعضای این نهاد را در انتخابات آینده در اواخر آذر ماه ۱۳۸۵ به نفع خود

تغییر دهند. نامزد شدن آخوندهائی که در فهرست جامعیتین (جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه) پذیرفته نشده‌اند و اعلام مخالفت با برخی از آن اسامی در کنار مجموعه فعالیتهائی که آنها از چندین ماه پیش از انتخابات برای آماده‌سازی و تبلیغ نامزدهای خود کرده‌اند طلیعه آشکار یک حمله بزرگ به این نهاد است.

در ارزیابی رابطه اصولگرایان با خامنه‌ای بهتر است تفکیکی بین شخص و سمت او انجام بدهیم. تا اینجا مشکلی اگر باشد بین اصولگرایان و شخص خامنه‌ایست، آن هم به این علت که برخی از اصولگرایان برخی از تصمیمات او را نمی‌پسندند، از اجرای آنها در عمل سر باز می‌زنند، به نامزد او برای پست ریاست جمهوری اعتنا نمی‌کنند<sup>۱۷</sup>، توسط مصباح یزدی به این که او در مقابل برخی خواسته‌های رفسنجانی و خاتمی کوتاه می‌آید ایراد می‌گیرند (حسین باستانی، روز، ۸۴/۹/۲۲)، دولت اصولگرا برخلاف نظر او ستاد تبلیغ برای نامزدهای خود در انتخابات شوراها و مجلس خیرگان برپا می‌سازد (روز، ۸۵/۷/۲۴) و نظایر اینها. اما همه اینها اختلافهای ناچیزی هستند که خللی در اساس همبستگی متقابل اصولگرایان و خامنه‌ای ایجاد نمی‌کنند. او به نوبه خود هرگاه که لازم باشد از دولت آنها حمایت می‌کند، خواهان تکریم آن می‌شود و انتقادکنندگان را به دست کشیدن از این کار فرامی‌خواند (شرق، ۸۴/۸/۲۸/خبر روز، ۸۵/۷/۱۹). گاه حتا تا آنجا پیش می‌رود که اعضای «جامعه روحانیت مبارز را به خاطر عدم حمایت از دولت به حضور نمی‌پذیرد. او در قدرت گرفتن اصولگرایان نقش بنیادی دارد و آنها هم قدر این خدمت را می‌شناسند. اما در رابطه با نسبت اصولگرایان با نهاد رهبری و ولایت مطلقه فقیه هنوز نه تنها هیچ نشانی که دلالت بر مخالفت بکند پیدا نشده است، بلکه برعکس، آنچه می‌نویسند و می‌گویند همه ناظر بر تأیید و تکریم این نهاد است. به این موضوع پیش از این اشاراتی شد. این تصدیق تنها از ایمان دینی نشأت نمی‌گیرد. علل عقلانی نیز دارد. برای نیروئی که مطلق قدرت را می‌پسندد و می‌خواهد چه بهتر از این نهاد که خود نماد مطلقیت است و وسیله مطلوب برای اعمال قدرت به این نام و به کام خود.

با رویکردی با همین محتوا می‌توان به تحلیل رابطه اصولگرایان با روحانیت سیاسی پرداخت. آنها با روحانیت به مثابه نهاد دینی مشکلی ندارند. اگر چه در باور دینی شاخه‌ای از آنها عناصر دین عوام، عرفان بازاری و خرافات کوچه و گذر سهم زیاد دارد و کسانی از میانشان مانند احمدی‌نژاد دعوی ارتباط مستقیم با خدا و امام زمان می‌کنند<sup>۱۸</sup>، ولی این همه علتی برای چشمپوشی از این نهاد نشده است. اما رابطه با روحانیت سیاسی از نوع دیگر و متفاوت است.

اصولگرایان با روحانیت اصولگرا هم‌پیمان هستند. این بخش از روحانیت خود یکی از اجزای اجتماعی این طیف را تشکیل می‌دهد، در ساختن ایدئولوژی و دین مطلوب برای آن شرکت دارد و در این سمت مورد تکریم بقیه اعضاست. اختلاف، همه با روحانیت اصلاح‌طلب، میانه‌رو و محافظه‌کار است. دست اصلاح‌طلبان از قدرت را تقریباً به طور کلی قطع کرده‌اند. آنها اگر هم مزاحمتی ایجاد کنند تنها به واسطه حمایتی است که خواه و ناخواه از روحانیت میانه‌رو به زعامت هاشمی رفسنجانی می‌کنند. نوک حمله اصولگرایان متوجه اوست. گرچه او نیز در



پرورش و پیدایش اصولگرایان نقش اساسی داشته است، ولی حالا دیگر نیازی به خدمت او ندارند، خاصه آن که در سیاست سازهای دیگر می‌زند و از موافقت با اصولگرایی استنکاف می‌ورزد. پس می‌توان او و نزدیکان و حامیانش را بی‌آبرو کرد، مجالسشان را تخریب نمود، خواستار محاکمه آنها شد<sup>۱۹</sup> و پس از این نیز بر دامنه این‌گونه اقدامات افزود.

می‌ماند روحانیت محافظه‌کار سنتی که خدمت خود را در پرورش اصولگرایان کرده و اکنون نقش زعامت خود را از دست داده است. احترامش از این پس دیگر بستگی به حمایتی دارد که اصولگرایان از آن می‌طلبند. اگر نقش حامی، نه رهبری، را پذیرفت، فبها، ورنه بی‌مهری و مبارزه.

## ب

(شهریور ۱۳۹۰)

اکنون بیش از سه سال از نگارش آن تکمله نخستین بر چاپ اول این کتاب می‌گذرد. نظری به تحولات عمده‌ای که در این فاصله رخ داده است - تا آنجا که مربوط به موضوع این کتاب می‌شود - مرا بیش از هر چیز متوجه تداوم یکی از اساسی‌ترین روندهای خصلت‌نمای جمهوری اسلامی می‌کند:

روند گسترش دامنه غیرخودیه‌ها و حذف آنها از طبقه حاکمیت. این روند که از همان روز اول پیروزی انقلاب، یا بهتر بگوئیم، از آغاز تسلط روحانیت بر سکان انقلاب، شروع شد، هنوز هم همچنان ادامه دارد. ابتدا نیروهای لیبرال مذهبی و سکولار (عرفی و غیرمذهبی) را از عرصه حکومت حذف کردند - گروه‌های چپ را به حساب نمی‌آورم، که از اول هم جای قابل توجهی در درون حاکمیت نداشتند - بعد نوبت بنیادگرایان چپ‌رو گرد آمده در اطراف مجمع روحانیون مبارز و فن‌سالاران حول و حوش رفسنجانی رسید. سپس نوبت اصلاح‌طلبان، یا همان چپ‌روان بنیادگرای سالهای ۶۰، شد. پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سالهای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰ و در انتخابات مجلس در سال ۱۳۷۹ آنها را، ظاهراً، به عرصه قدرت بازگرداند، ولی دولتی بود مستعجل. نه اختیارات قانونی ریاست جمهوری و مجلس آنچنان بود که ایشان را قادر به اصلاحات رضایتبخش - از دیدگاه رأی‌دهندگان - بکند و نه آنها قادر شدند از این فرصت برای تثبیت قدرت خود و تحمیل اصلاحات بیشتر، در ماورای اختیارات قانونی خود، به حکومت فرارسمی، استفاده کنند. حضور آنها در حوزه غیررسمی حکومت نیز کمتر از آن بود که پشتیبان مؤثر خواستهای اصلاح‌گرایانه ایشان باشد. نتیجه این که اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ و در انتخابات مجلس در سال ۱۳۸۶ حمایت مردم را هم تا حد بسیار زیادی از دست دادند. نباید فراموش کرد که پیروزی اصولگرایان در این دو فرصت انتخاباتی، به رغم همه تقلبهای معمول و تقلبهای نوع جدید، نشانی هم از سرخوردگی مردم از توان و عزم اصلاح‌طلبان داشت.

اگر حضور یا غیاب هر گروه در عرصه حکومت را با معیار موفقیت آن در انتخابات بسنجیم می‌توانیم نتیجه دو انتخابات اخیر را نشان حذف تقریباً کامل اصلاح‌طلبان از این عرصه بدانیم، که با محدود کردن امکانات حضور و فعالیت آنها در حوزه‌های دیگر قدرت در سالهای بعد از این انتخابات هم ادامه یافت، روندی که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ تکمیل شد. در این انتخابات از یک‌سو شاهد استقبال مجدد، مصلحتی یا واقعی، رأی‌دهندگان از برنامه اصلاح‌طلبان بودیم - استقبالی که تا حدی از مقایسه دولت احمدی‌نژاد با دولت خاتمی حاصل شده بود - و از سوی دیگر ناظر بودیم بر عزم راسخ حکومت، بیت رهبری و شخص خامنه‌ای برای بریدن قطعی دست اصلاح‌طلبان از امکانات انتخاباتی. ابزار کارآمد اعمال این عزم، تقلب بی‌سابقه‌ای بود که در سه مرحله انتخابات انجام گرفت: پیش از رأی‌گیری، در جریان رأی‌گیری و در بالاخره شمارش آراء. در اثبات تقلب و وسعت بی‌نظیر آن شواهد دیداری، گفتاری، علمی و آماری بسیار آورده‌اند. ولی شاید هیچ یک از آنها قطعیت علاقه خامنه‌ای به وجود یک رئیس جمهور مطیع را نداشته باشد. این تصوری بود که خامنه‌ای هنگام انتخابات سال ۱۳۸۸ از احمدی‌نژاد داشت. و همین تصور بود که دستبرد رهبر در نتیجه انتخابات و عجله او در اعلام زود هنگام آن را توضیح می‌دهد. او بعدها، پس از فزونی یافتن اعتراضات «علما»ی حکومتی به برخی از سیاستهای احمدی‌نژاد، علت حمایت خود از او را توضیح داد و در سفری که در مهر ماه ۱۳۸۹ به قم کرد در جمع مدرسین حوزه علمیه روش خود را با این عبارات توجیه کرد: احمدی‌نژاد «تلاش نمی‌کند حاکمیت دو گانه تشکیل دهد»، «وقتی رئیس جمهور به خارج از کشور می‌رود من نگرانی ندارم. قبلاً نگران بودم که چه می‌خواهند بگویند»، «در شرایط فعلی اگر رهبری چیزی بگوید رئیس جمهور می‌پذیرد و آن را عمل می‌کند»<sup>۱</sup>.

حوادث بعد از انتخابات بر تکمیل روند حذف «اصلاح‌طلبان» افزود. دستگیری وسیع سران و فعالان طیف اصلاح‌طلب، تعطیل تقریباً کامل همه امکانات رسانه‌ای آنها و محدودیتهای دیگری که پس از اعتراضات میلیونی مردم به تقلبات انتخاباتی و سرکوب خونبار اعتراضات انجام گرفت جریان حذف را به کمال رساند. «حصر» دو نماد اصلاح‌طلبی؛ میرحسین موسوی و مهدی کروبی، گام نهائی در این روند بود. جریان حذف این بار آنچنان پرده‌پوش شد که هاشمی رفسنجانی را هم در برگرفت. او که خود سالها در رأس دستگاه حذف قرار داشت عاقبت در چاهی افتاد که در کندن آن نقش اساسی داشت. کناره‌گیری اجباری او از ریاست مجلس خبرگان رهبری اوج تاکنونی این سقوط بود.

### «جریان انحرافی»

اما روند حذف آنچنان ریشه در ذات نظام حکومتی اسلامی دارد که نمی‌توانست به همین جا خاتمه یابد. این هیولای آدمخوار قربانیهای دیگری می‌طلبید، این بار نیز ضرورتاً از میان شرکای عرصه حاکمیت، از میان «اصولگرایان». به نظر می‌رسد این بار نوبت به جمع عوامگرای این طیف رسیده باشد، به آنها که در اردوگاه رئیس جمهور و توأمان فکری او، اسفندیار رحیم‌مشائی، خیمه زده‌اند، به «جریان انحرافی».

در تکمله اول این کتاب شرحی در جاه‌طلبیها و تکرویهای احمدی‌نژاد در مقام رئیس جمهور آمده است. در آنجا هنوز سخنی از اسفندیار رحیم مشائی، یار ظاهراً جدائی‌ناپذیر او، نیست، شخصی که نقشش از آن پس هر روز برجسته‌تر شده است، یا که آن را برجسته‌تر کرده‌اند. هرچه هست این دو را، جداگانه، یا در پیوند با یکدیگر، جاه‌طلبیها، قدرتخواهیها و انحصارجوئیهایست که نه در قالب اختیارات محدود رئیس جمهور در قانون اساسی می‌گنجد و نه قابل جمع با مطلقیت قدرت مقام رهبری در نظام جمهوری اسلامی است. این همان مشکلی است که پیش از او خاتمی هم در این مقام داشت. همانطور که اصلاح‌طلبی او در محدوده تنگ اختیارات رئیس جمهور قابل اجرا نبود برای نیات و جاه‌طلبیهای احمدی‌نژاد و یاران وفادار او هم محل و مجالی در این مقام نمی‌باشد. آنچه در این دایره تنگ ممکن بوده است یا همان اصلاحات بی‌یال و دم و اشکم خاتمی بود، که تعطیل شد یا خدماتی که احمدی‌نژاد و گروه او تا کنون به نظام کرده‌اند.

احمدی‌نژاد خود این خدمات را در دیدار با احمد جنتی چنین تعریف کرد: جمع کردن کار اصلاح‌طلبان، پیشبرد برنامه اتمی و اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها (جرس نیوز، ۹۰/۲/۱۰). «خدمات» دیگری را هم می‌توان بر این فهرست افزود: گشودن باز هم بیشتر دست سپاه پاسداران در امور اقتصادی، ارائه امتیازات گسترده به حوزه و روحانیت و اجرای یک سیاست خارجی در مجموع بلندپروازانه و ستیزه‌جویانه. دولت احمدی‌نژاد این «خدمات» را همه در توافق با خواست و اراده مقام رهبری و دیگر مراجع رسمی و غیررسمی حکومت انجام داده است. اجر و مزد او هم تاکنون همه به‌به و چه‌چه بوده است، و بعد هم فرصتهائی برای بزرگ‌نمائیهای فردی او، که ضرری به نظام نمی‌زده است.

ولی نیات و تصورات احمدی‌نژاد و گروه همکاران او آن چنان محدود نیست که در تنگنای خدمت به رأس نظام جا بگیرد. او این حد را از همان زمان که برای احراز ریاست جمهور دورخیز کرد نپذیرفته بود و هنوز نیز نمی‌پذیرد. این امتناع از ابتدای ریاست بر نهاد دست و پا بریده جمهوری تاکنون صورتها و اشکال مختلف داشته است. به بخشی از آنها در تکمله چاپ اول اشاره شده است. همانها از آن پس نیز کم و بیش ادامه یافته‌اند. می‌توان آنها را در زیر سه عنوان جمع کرد: ۱- امتناع از قبول محدودیتهای قانونی و در نتیجه سرپیچی از قبول اختیارات و تصمیمات نهادهای قانونگزاری، ۲- تمرکز همه نهادهای مشاورتی در زیر مجموعه نهاد ریاست جمهوری، ۳- امتناع از پذیرش استقلال رأی برای همکاران و دخالتهای نامطلوب دیگران در انتصاب آنها.

برخی از موارد امتناع نوع اول در سه سال و چند ماه اخیر از این قرار بوده‌اند: ادامه عدم پرداخت مبلغ دو میلیارد دلاری که مجلس به برنامه متروی تهران اختصاص داده است، تخلفهای وسیع از برنامه چهارم توسعه، برداشتهای غیرمجاز از صندوق ذخیره ارزی، ادغام شش وزارتخانه بدون ارائه لایحه لازم به مجلس، تعویق اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها و تأسیس وزارت ورزش، تعویق مکرر ارائه لایحه بودجه به آخرین هفته‌های سال و عدم رعایت تعداد بسیاری از بندهای آن در هنگام اجرا، عدم ارسال تعداد زیادی از مصوبه‌های هیئت وزرا به مجلس، عدم حضور در جلسات مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی انقلاب فرهنگی به

علت موافق نبودن با ترکیب اعضای یکی و عدم رضایت از برخی تصمیمات دیگری، خودداری یا کوتاهی از گزارش عملیات دولت، بویژه عملیات مالی (درآمدها و هزینه‌ها) به مجلس. یکی از علل عدم تمکین احمدی‌نژاد به قانون و قوه قانونگزاری تصور نادرست او از اختیارات رئیس جمهور است، تصویری که می‌تواند از بلندپروازیها و جاه‌طلبیهای او ناشی شده باشد. او این تصور را به اشکال مختلف و در فرصتهای گوناگون ابراز کرده است. یک بار در گفتگو با روزنامه *ایران* اعلام کرد: «مجلس دیگر در رأس امور نیست»، بلکه قوه مجریه در این مقام است. دلیل هم آورد: آن زمان که مجلس در رأس امور بود مسئولیت قوه اجرائی با نخست وزیر بود، که نه توسط مردم، بلکه توسط مجلس انتخاب می‌شد. ولی از زمانی که رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود دیگر دلیلی برای ادامه صحت آن مقام برای مجلس وجود ندارد (فردا نیوز، ۱۳۸۹/۶/۲۷). این استدلال هیچ پایه‌ای در قانون اساسی ندارد. ولی در نظر احمدی‌نژاد مهم آن است که او نقش نه تنها قوه مقننه، بلکه قضائی را هم در کمک به قوه اجرائی تعریف می‌کند. از این منظر است که او خود را در مقام تشخیص تخلفات مجلس از قانون اساسی و شرع می‌بیند و این تخلفات را علت عدم اجرای قوانین مصوب مجلس می‌خواند. وی مجلس را به ۱۳۰ مورد تخلف از قانون اساسی و شرع متهم می‌کند (مردم سالاری، ۸۹/۳/۱۰) و شکایت به شورای نگهبان می‌برد<sup>۲</sup>. او در عین حال از این که مجمع تشخیص مصلحت نظام، مصوبات از نظر او نامطلوب مجلس را به رغم مخالفت شورای نگهبان تأیید می‌کند ناراضی است، تا حدی که تصمیمات این مجمع را مغایر با شرع و قانون اساسی می‌شمرد<sup>۳</sup>.

مهمترین مورد امتناع از نوع دوم، اقدام دولت به ادغام ۲۸ شورای عالی در ۴ شورا و قراردادن آنها در ذیل نهاد ریاست جمهوری بود که با مخالفت مجلس و سپس تأیید رأی مخالف مجلس توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام در مهر ماه ۱۳۸۷ روبرو شد. مورد دیگر کوششی بود برای تحدید اختیارات شوراهای شهری و تعیین شهرداران توسط دولت که از سوی نمایندگان طرفدار دولت به صورت طرح قانونی به مجلس ارائه و رد شد (خبر آنلاین، ۸۹/۱۰/۱۲). مورد سوم انحلال هیئت امنای حساب ذخیره ارزی و واگذاری اختیارات آن به کمیسیون اقتصادی دولت است که خبرش را هفت - هشت ماه بعد وزیر امور اجتماعی منتشر کرد (شهاب نیوز، ۸۷/۲/۱۴). این اقدام دست دولت را برای برداشت از این حساب بازتر کرد. نمونه دیگر از تمایل رئیس جمهور به تمرکز قدرت، انتصاب چهار نماینده ویژه در چهار منطقه جهان در مهر ماه ۱۳۸۹ است که با انگیزه تحدید اختیارات وزیر خارجه منتصب رهبر انجام شد. جالب است که مخالفت خامنه‌ای با این تصمیم منجر به حذف این نمایندگان نشد، بلکه فقط عنوانشان به «مشاور رئیس جمهور» در امور یکی از مناطق چهارگانه جهان تبدیل شد. مورد دیگر انتقال سازمان حج، از میان سازمانهای متعلق به ابواب جمعی مقام رهبری، به سازمان میراث فرهنگی و گردشگری است که به زیر مجموعه نهاد ریاست جمهور تعلق دارد. یکی از شاخصه‌های دولت احمدی‌نژاد عزل و نصب وزرا، معاونان و دیگر مقامات عالی دولتی، به نحوی غیرعادی زیاد، است. به شماری از آنها در تکمله اول اشاره کردیم. این روش پس از آن نیز ادامه یافت و کسانی چون مصطفی پورمحمدی وزیر کشور، داوود دانش جعفری

وزیر اقتصاد، غلامحسین محسنی اژه‌ای وزیر اطلاعات (دولت نهم)، محمدحسین صفار هرندی وزیر ارشاد، و منوچهر متکی وزیر امور خارجه را شامل شد. آخرینش حیدر مصلحی وزیر اطلاعات (در دولت دهم) بود که عزلش با مخالفت خامنه‌ای روبرو شد و روند حذف احمدی نژادی‌ها از اریکه حکومت را آغاز کرد. احمدی‌نژاد با عزل مصلحی، و نیز متکی عملاً در حوزه اختیارات فرارسمی رهبر دخالت کرد، که نصب و عزل در این دو سمت را اختصاص به خود داده است. احمدی‌نژاد امتناع از قبول محدودیت اختیارات خود را گاه در شکل نافرمانی از دستورات رهبر و یا تعویق معنی‌دار اجرای آنها هم بروز داده است. آخرین مورد، بست‌نشینی اعتراض‌آمیز او به رأی رهبر مبنی بر ابقای مصلحی در سمت وزارت اطلاعات بود که به تعویق یازده روزه تمکین به آن فرمان منجر شد. بعد از تمکین نیز احمدی‌نژاد اعتراض خود به این دستور را به صورت عزل مصلحی از شورای عالی پول ادامه داد (اکنونیوز، ۹۰/۳/۲۴). پیش از این نیز پس از تعویقی اعتراض‌آمیز به مخالفت رهبر با انتصاب رحیم مشائی به معاونت اول رئیس‌جمهور تمکین کرد ضمن این که بر اعتراض خود به این مخالفت با انتصاب بلافصل رحیم مشائی به سمت رئیس دفتر رئیس‌جمهور تأکید ورزید. رویکرد رقابت‌آمیز احمدی‌نژاد به رهبر در شکل خودسریهای هرچند جزئی دیگر هم بروز می‌کند: در شکل روابط غیرمستقیم با مقامات آمریکائی، نامه به سران کشورها، تعیین نمایندگیهای ویژه در مناطق جهان، کاهش ذکر نام و مقام رهبر در سخنرانیها، آنطور که نویسنده‌ای در سایت *ایران گلوبال* تشخیص داده است (۲۰۱۰/۸/۱۰) و یا، آنطور که علی بنائی، نماینده قم در مجلس، می‌گوید، در شکل عدم تخصیص اعتباراتی که رهبری برای شهر قم قول داده بوده است (مهر نیوز، ۹۰/۳/۱۷).

ناسازگاریها و تکروریهای احمدی‌نژاد و یارانش علاوه بر جاه‌طلبی و خودداری آنها از پذیرش تنگنای اختیارات نهاد ریاست جمهوری، علت ریشه‌ای دیگری هم دارد که در نوع برداشت متفاوت آنها از دین، روحانیت و اخیراً ایرانیت نمایان می‌شود. از اطلاعاتی که حاصل گفته‌ها و اظهارات احمدی‌نژاد و یارانش، و رقبای آنها در طیف اصولگرا درباره رویکرد این جریان به دین است می‌توان نتیجه گرفت که آنها به وجوهی از باورهای دینی اهمیت می‌دهند که در دین رسمی حوزوی اهمیت ثانوی دارد. به همین دلیل اعتباری که آنها به روحانیت می‌دهند خیلی کمتر از اعتباری است که این سامانه اجتماعی برای خود قائل است.

در تکمله اول به رابطه و نسبتی که احمدی‌نژاد بین خود و امام زمان می‌بیند اشاراتی کردیم. تبلیغ این رابطه در سه سال و اند اخیر ادامه داشته است. اوج آن انتشار «میلیونی» لوح تصویری «ظهور بسیار نزدیک است» در سراسر کشور است که در آن برای احمدی‌نژاد و خامنه‌ای نقشهائی در رهبری سپاه امام زمان تبلیغ می‌شود. یکی سیدخراسانی است، معرف امام زمان، و دیگری شعیب بن صالح، فرمانده لشکر ایرانی او هنگام ظهور. این رابطه مستقیم بین احمدی‌نژاد و امام مهدی کافی است که او در امر دین خود را بی‌نیاز از روحانیت بداند، خاصه این که مشاهده فساد و بی‌لیاقتی روحانیت حکومتی در امر کشورداری تصور او از این بی‌نیازی را تقویت می‌کند. وجه دیگر رویکرد دینی او و طیف هوادارانش وزن بیشتر اوهام و خرافات، عوامگرایی، و «اسلام هیئتی» است که آن را از دین حوزوی متمایز می‌سازد. نسبی

بودن دین و اعتقاد به نوعی انسان محوری ناقص از جمله نظرهایی است که رحیم مشائی در این مورد تبلیغ می‌کند (فرارو، ۸۹/۱۰/۶). اعلام پایان اسلامگرایی و فرارسیدن دورانی که بشریت برای رسیدن به «حقانیت» دیگر نیازی به اسلامگرایی ندارد موضوع دیگر برداشت رحیم مشائی از اسلام است<sup>۴</sup>. قبول برخی تسامحات در مورد زنها و تبلیغ نوعی آمیزش بین اسلامیت و ایرانیت را هم می‌توان به این رویکرد افزود، گرچه تشخیص جنبه تبلیغی و حقیقی این وجوه از یکدیگر کار ساده‌ای نیست، به ویژه که منبع اطلاعات درباره آنها یا اظهارات پراکنده و نامنسجم گویندگان این طیف است، و یا نسبتهایی که مخالفان اصولگرا به آنها می‌دهند. مخالفت احمدی‌نژاد با سختگیری در امر حجاب زنان، موافقت او با حضور زنان در ورزشگاهها، سپردن منصب وزارت به یک زن و اظهارات به خصوص رحیم مشائی درباره «مکتب ایرانی»، صور مشخص این، به قول اصولگرایان رقیب، انحرافات است. ایرانگیری رحیم مشائی، و در تأیید او، احمدی‌نژاد، پدیداری تازه است. صدای آن نخستین بار در سخنرانی رحیم مشائی در همایش ایرانیان خارج از کشور در مرداد ماه سال ۱۳۸۹ بلند شد. او در آنجا خواستار رویکرد به «مکتب اسلام» از دیدگاه «مکتب ایرانی» شد و فرصتی را لازم دانست «تا نسلهای نو ایرانی با درک عالمانه عزت فلسفه ایران را بفهمند». او اعلام کرد که «دریافت ما از حقیقت ایران و حقیقت اسلام، مکتب ایران است».

رحیم مشائی واژه ایران را در مقام «ذکر»های دینی قرار داد و گفت «هرکجا زیبایی باشد آنجا گوهر ایران است» (جهان نیوز، ۸۹/۵/۱۳). احمدی‌نژاد هم این گفته‌ها را تأیید کرد. او گفت «من هم گفته‌ام ایران یک مکتب است، یک مکتب و فرهنگ متعالی و فراتر از جغرافیا و نژاد است». او تأکید کرد که: امروز بشریت ایران را پرچمدار ایجاد تمدن بشری می‌شناسد و با پیشرفت ایران همه ملت‌ها خوشحال می‌شوند. امروز ایران دارای نقش تاریخی و مکتبی است (مهر نیوز، ۸۹/۵/۲۰).

ایرانگیری ظاهری و یا شاید هم واقعی این طیف در رویکرد مثبت آن به تاریخ ایران، شاهان و نوروهم ظاهر می‌شود. احمدی‌نژاد هم افتخار به کوروش می‌کند که «ظلم، برده‌داری، تحقیر انسانها و چپاول حقوق ملت‌ها را در منشور خود ممنوع ساخته» بود، و هم به تخت جمشید «که یک نقطه افتخار برای بشریت امروز است». یکی دیگر از صور این رویکرد تجلیلی است که احمدی‌نژاد و رحیم مشائی از نوروهم می‌کنند. یکی سران کشورهای مجاور را به شرکت در جشن نوروهم دعوت می‌کند، (عملی که رقیبان اصولگرایش آن را با جشنهای ۲۵۰۰ ساله محمدرضا شاه مقایسه می‌کنند)، و دیگری برای نوروهم خواصی را بر می‌شمرد که شنیدن آنها، به خصوص از این سو، شگفتی‌زاست: «نوروهم فرصت بزرگی برای نمایش هویت بزرگ، اخلاقگرایی و انسانیت ایرانی بوده است»، نوروهم «نماد و سمبل همسوئی، همنگری، همدلی و همگرایی ایرانیان [...] بوده است». «سازندگی یکی از ظرفیتهای مهم نوروهم در بُعد فردی است». نوروهم وحدت ملی را که لازمه بقا و رشد و پیشرفت ملی است تحکیم می‌کند، «سبب ترویج اخلاقیات می‌شود، موجب سرور و شادی که مورد «توجه ویژه اسلام» است می‌گردد، دارای ظرفیت «الهی و انسانی است» (فرارو، ۱۳۹۰/۱/۱۵).

احمدی‌نژاد با ایجاد یک فراکسیون مستقل و گروههای هوادار، سهم خود از قدرت را در مجلس، و بیرون از آن هم، از سهم دیگر اصولگرایان جدا کرده است. در بیرون از مجلس «جبهه عدالت و رفاه» با محوریت رحیم مشائی را تشکیل می‌دهد که از «جمعیت وعاظ ولایتی»، «ستاد امتداد مهر»، «ستاد حامیان ولایت»، «ستاد مهرورزی»، «گروه ۷۲ ایران اسلامی»، «حزب رفاه ایرانیان»، «مجمع اسلامی کارکنان بانکها»، «حزب توسعه مدیریت اسلامی» و یکی دو گروه دیگر ترکیب شده است (تابناک، ۸۹/۶/۱۶). در مجلس هم فراکسیون «رایحه خوش خدمت» و «فراکسیون انقلاب اسلامی» هستند که تا همین اواخر با جدیت بسیار به هواداری از دولت می‌پرداختند. دولت با اتکاء بر اینگونه گروهها بود که می‌رفت زمینه‌ها را برای انتخابات مجلس در اسفند سال جاری و تشکیل یک اکثریت کافی در مجلس نهم «مهندسی» کند.

### طیف مخالفان

همانطور که پیش ازین گفته آمد (تکمله اول)، جاه‌طلبیها، خودسریها و ویژگیهای گرایش احمدی‌نژاد و جریان هوادار او اردوگاه اصولگرایان را به دو طیف متعارض تقسیم کرده و آنها را به مبارزه‌ای پنهان و آشکار در جهت حذف یکدیگر سوق داده است. به شمه‌ای از این مبارزه در آن تکمله اشاره شد. این مبارزه در این سه سال و اندی نیز در امتداد همان خطوط پیشین ادامه یافته و دائماً سخت‌تر شده است. دو عامل در سخت‌تر شدن این رقابت تأثیر بیشتری داشته‌اند. یکی انتخابات در پیش روی مجلس است و دیگری، و تا اندازه‌ای در همین رابطه، رویارویی احمدی‌نژاد با خامنه‌ای.

مجلس در این مدت نیز صحنه اصلی مبارزه بین این دو طیف بوده است. نمونه‌هایی از تظاهرات بیرونی این مبارزه را می‌توانیم مرور کنیم: پیش از این به ادغام شوراهای بیست و هشت‌گانه عالی در چهار شورا و انضمام آنها به نهاد ریاست جمهوری اشاره شد. مجلس بلافاصله به مخالفت با آن برخاست و طرحی قانونی را برای الغای این تصمیم تصویب کرد. مخالفت شورای نگهبان با این طرح مجلس را آرام نساخت. طرح را به مجمع تشخیص مصلحت ارائه داد. موافقت این مجمع با نظر مجلس از جمله علل خشم احمدی‌نژاد نسبت به این نهاد شد، تا آن حد که نه تنها صلاحیت مجمع تشخیص مصلحت برای دخالت در امر قانونگزاری را مورد سؤال قرار داد، بلکه منکر علت اصلی تأسیس این نهاد، یعنی ایجاز تصویب قوانین مغایر با قانون اساسی و شرع بر اساس مصلحت نظام، شد (روز، ۸۷/۱/۲۱).

در ۸۷/۸/۱۴ مجلس، علی‌گردان، وزیر وقت کشور را ظاهراً به علت جعلی بودن مدرک دکترایش استیضاح کرد و از دادن رأی اعتماد به او خودداری ورزید (شهاب نیوز، ۸۷/۸/۱۴). در روزهای آخر خرداد ماه ۱۳۹۰ مجلس طرح استیضاح علی‌اکبر صالحی وزیر امور خارجه را به علت انتصاب محمد شریف ملکزاده، از نزدیکان رحیم مشائی، اعلام کرد. احمد توکلی، رئیس مرکز پژوهشهای مجلس، ملکزاده را به فساد و داشتن صدها پرونده در مراجع قضائی متهم کرد. ملکزاده در ۹۰/۳/۳۱ مجبور به استعفاء شد. کسی را که دارای پرونده‌های زیادی در مراجع قضائی بود تازه چند روز بعد از این استعفاء دستگیر کردند. در ۹۰/۴/۱ مجلس به وزیر

پیشنهادی دولت برای وزارت ورزش رأی اعتماد نداد. در نیمه اول بهمن ۱۳۸۹ مجلس، وزیر راه و ترابری، احمد بهبهانی را استیضاح و با دادن رأی عدم اعتماد معزول ساخت. در جلسه استیضاح برخلاف معمول نه وزیر شرکت کرد و نه رئیس جمهور (اخبار روز، ۸۹/۱۱/۱۲). در آذر سال ۱۳۸۸ مجلس لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها را بدون در نظر گرفتن خواسته‌های دولت تصویب کرد (روز، ۸۷/۹/۱۷) و با این عمل کشمکش تند با دولت آغاز شد. دولت از اجرای این قانون خودداری کرد و خواهان تجدید نظر در طرح مصوب مجلس شد. مجلس این درخواست را نپذیرفت. دولت درخواست خود را در لایحه بودجه جای داد و باز هم با اعتراض مجلس روبرو شد. احمد توکلی این عمل دولت را «استهزای مجلس» خواند (روز، ۸۸/۱۱/۸). سرانجام، تنها با دخالت خامنه‌ای بود که مصالحه‌ای بین این دو نیرو به عمل آمد.

طبق اطلاع خبرگزاری *ایلنا* در ۸۷/۸/۲۶، علی لاریجانی اعلام کرد که تخلفات دولت در مورد تأخیر در ارائه لایحه بودجه به مجلس را به قوه قضائیه ارجاع می‌کند. هم او در اواخر فروردین سال بعد باز هم دولت را به عدم ارائه گزارش تطبیق بودجه سالیانه با سیاستهای اصل ۴۴ قانون اساسی و برنامه چهارم توسعه، به پیگیری در قوه قضائیه متهم کرد (شهاب نیوز، ۸۸/۱/۲۹). رئیس و برخی از نمایندگان مجلس به کرات متذکر تخلفات مکرر دولت از اجرای قانون شدند و بعضاً آن را با اشاره به تعداد موارد تخلف مورد تأکید قرار دادند. در نامه‌ای که رئیس مجلس در ۹۰/۳/۶ به احمدی‌نژاد نوشت به واگذاری حق تصمیم‌گیری در امور نفت به یک گروه کاری متشکل از نمایندگان رئیس دولت اعتراض کرد و مغایرت آن با قانون بودجه را متذکر شد. اعضای این گروه کاری که پیش ازین تشکیل شده بود به نحوی مبارزه‌جویانه از بین نزدیکان احمدی‌نژاد گزینش شده بودند. رحیم مشائی یکی از آنها بود (بی.بی.سی، ۹۰/۳/۱۶). یکبار رئیس مجلس ۲۶ مصوبه دولت را غیرقانونی اعلام کرد (فارس نیوز، ۹۰/۳/۶). نمایندگان هم هر یک به نوبه خود تخلفهای دولت را مورد سرزنش قرار دادند. الیاس نادران دولت را به برداشت غیرقانونی ۸۴۰ میلیون دلار از حساب ذخیره ارزی و مصرف آن برای تأمین کالاهای غیرضروری متهم کرد. او در عین حال متذکر یک هزینه ۳۵۰ میلیارد تومانی فاقد سند در زمان ریاست احمدی‌نژاد بر شهرداری تهران شد (شهرام رفیع‌زاده، روز، ۸۷/۲/۱). یک نماینده دیگر دولت را به برداشت ۱۲۴ میلیون دلار از درآمد نفت و خرج بدون مجوز آن متهم ساخت (شهاب نیوز، ۸۸/۱/۲۹). به قول موسی‌الرضا ثروتی نماینده بجنورد و عضو کمیسیون برنامه و بودجه، در تفریح بودجه سال ۱۳۸۷ در ۴۲ بند و اجزای آن، یعنی معادل ۷۲ در صد از بندها، احکام قانون بودجه رعایت نشده است. این تنها یک رقم تخلف از قانون است که در گزارش این نماینده مجلس آمده است (فر، ۸۹/۱/۲۱). گزارش اولیه مربوط به همین سال ناظر بر فروش ۱۷ میلیارد دلار فرآورده‌های نفتی و گازی است که به خزانه ریخته نشده است. این رقم در سال ۸۵ و ۸۶ به ترتیب ۱ و ۲۰ میلیارد بوده است (جمهوری/سلامی، ۸۸/۹/۲۴).

در سالهای اخیر اینگونه انتقادات همواره با زمزمه طرح سؤال از رئیس جمهور همراه بوده است. در سال ۱۳۸۸ یکی از نمایندگان اقلیت به علت تخلفات دولت از برنامه چهارم پیشگام جمع‌آوری امضای نمایندگان برای این کار شد (روز، ۸۸/۹/۵). پیش از آن در مجلس



هفتم نیز نماینده دیگری از اقلیت، اکبر اعلمی، کوششهایی ناموفق برای کشاندن رئیس جمهور به پای استیضاح به عمل آورده بود. در ۱۸ خرداد ۱۳۹۰ علی مطهری نماینده مجلس جمع شدن ۹۰ امضاء برای احضار رئیس جمهور به مجلس را اعلام کرد (خبر آنلاین). تعداد امضاها در اواخر خرداد ماه ۱۳۹۰ به ۱۰۰ رسید و برای پیگیری به هیئت رئیسه مجلس ارائه شد. رقیبا و مخالفان اصولگرای احمدی نژاد در بیرون از مجلس هم کم نیستند. مخالفت آنها با شدتی کم و بیش، تا پیش از آشکار شدن غضب خامنه‌ای بر او و اطرافیانش، به گوش می‌خورد. محسن رفیق دوست میزان عدم اطاعت از ولایت فقیه در دولت احمدی نژاد را بیشتر از دولت خاتمی می‌شمرد (جهان نیوز، ۸/۸/۸۹). ماهنامه پیام/انقلاب ارگان سپاه پاسداران، در آخرین شماره خود، با یادآوری سخن خمینی مبنی بر ریاست مجلس بر امور و مخالفت احمدی نژاد با تداوم اعتبار آن سخن، می‌نویسد: «تحلیل سطحی و کلمه‌ای و شکلی از فرمایشات گهربار امام امت و آن را به نحوی دگرگون ساختن که منافع عده‌ای قلیل را برای چند صباحی فراهم سازد، یک خطای جبران‌ناپذیر است». این مقاله، در جایی دیگر به انتقاد از کسانی پرداخته است که «در اشتباهی استراتژیک و تاریخی»، به جای دفاع از «گفتمان انقلاب اسلامی»، از «یرانیت به جای اسلامیت» سخن می‌گویند و «منشور کوروش را به جای گفتمان آزادیخواهی اسلامی بالا می‌کشند» (پیام/انقلاب، ش. ۴۰، آبان ۸۹). صبح صادق، ارگان دیگر سپاه نیز گفته رحیم مشائی درباره دوستی مردم ایران با مردم اسرائیل را به نقد می‌کشد و خواهان عذرخواهی او می‌شود (صفاری، روز، ۵/۲۹/۸۷).

حاج منصور ارضی که مشهور است به مداحی خامنه‌ای، رحیم مشائی را به آلت تناسلی تشبیه، و تهدید می‌کند که خود او کار رحیم مشائی را «درستش می‌کند». او رحیم مشائی را قبلاً با سلمان رشدی مقایسه کرده بود، همان نویسنده انگلیسی که خمینی حکم قتلش را صادر کرده بود (جهان نیوز، ۳۰/۱۰/۸۹). سردار فیروزآبادی، مشاور خامنه‌ای و رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح اظهارات رحیم مشائی درباره مکتب ایرانی را «جرم و انحراف علیه امنیت ملی و حمله به ارکان مقدس جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی می‌خواند (فارس نیوز، ۵/۱۹/۸۹).

روحانیت محافظه‌کار سیاسی نیز دلی پر از انتقاد از دولت دارد. موضوع انتقادات آنها هم، تا آن اندازه که روشن می‌شود، انحرافات نظری و عملی طیف احمدی نژاد درباره مسائل دینی و شرعی است. همین انتقادات است که موجب امتناع از پذیرش او در درگاه برخی از مراجع در قم می‌شود (بی.بی.سی، ۲۷/۱۲/۸۸). رفسنجانی را وادار به شکایت از افرادی می‌کند که مثل خوره به جان روحانیت افتاده‌اند و آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی را وامی‌دارد هشدار دهد که دوستداران خانه‌نشین شدن روحانیت آرزو به گور خواهند برد (حوزه نت، ۲۷/۴/۹۰). مصباح یزدی، رحیم مشائی را غیرخودی می‌شمرد و سخنان او را بیش‌رمانه می‌خواند (انتخاب، ۱۹/۱/۹۰). یک جا آیت‌الله ابوالحسن بداشتی احمدی نژاد را به دجال تشبیه می‌کند و خواهان استیضاح او در مجلس می‌شود (آفتاب نیوز، ۲۴/۲/۸۷). و جای دیگر غلامرضا مصباحی مقدم ادعاهای احمدی نژاد درباره ارتباطش با امام زمان را با این گفته به سخره می‌گیرد که امام زمان

قطعاً تورم بیست درصدی را نمی‌پسندد (فرارو، ۸۷/۲/۸). خودسریهای رئیس جمهور جامعه روحانیت مبارز را به اعتراض وا می‌دارد و خامنه‌ای را به قم می‌کشانند تا درباره حمایتش از رئیس جمهور، به رغم این همه انحراف، توضیح بدهد (آرش بهمنی، روز، ۸۹/۸/۱۶).

صدای بلند مخالفت و زنه‌ار از سازمانها و مطبوعات مجاز هم گاه به گاه بر می‌خیزد. حزب مؤتلفه هشدار می‌دهد که حمایتش از دولت مطلق نیست (یزدان‌پناه، روز، ۸۹/۴/۸). مهدی محمدی، دبیر سیاسی روزنامه کیهان در جلسه انصار حزب‌الله اعلام می‌کند: «در کشور جریانی در حال ظهور است که می‌خواهد بگوید من از رهبری انقلابی‌تر هستیم. جریانی که در صد است طیف حزب‌اللهی جامعه را مقابل آقا قرار دهد و نسبت به ایشان مسئله‌دار کند. این جریانی است که نمی‌خواهد کشور روی آرامش به خود ببیند و حتی‌المقدور می‌خواهد دور آقا را خلوت کند و فقط خودش بماند و زمانی که چنین شد بگوید حالا که من فقط مانده‌ام، باید اختیارات را تفویض کنید. چرا که من ۲۵ میلیون رأی دارم» (فردا، ۸۹/۴/۳۱). مرتضی نبوی، سردبیر روزنامه رسالت خطاب به حامیان رئیس دولت گوشزد می‌کند که «من می‌خواهم هشدار بدهم که این جریان یادش نرود که یکی از ارکان اتکاء و یکی از اصلی‌ترین پشتوانه‌های آیت‌الله مصباح یزدی بوده است و امروز این جریان چند هشدار اساسی از ایشان دریافت کرده است. اینها نشانه است و این جریان فکر نکنند که می‌تواند بدون اتکا بر جریان اصیل انقلابی روحانیت مسیر خود را پیش برده و موفق شود. این یک کژراهه جدید است که به اصطلاح ره به ترکستان می‌برد». او سپس از نسلهای قدیمی‌تر اصولگرا می‌خواهد که «به خودشان آمده و از محافظه‌کاری فاصله گرفته و با تأمین نیازهای نسل جوان اصولگرا مانع از این شوند که این جوانان به دامن آن طیف و جریان منحرف بیفتند» (آفتاب نیوز، ۸۹/۴/۱۸).

#### حمایت و خشم رهبر

اما ناخرسندیها از احمدی‌نژاد و خصومت با او و دولتش تا زمانی که از حمایت رهبر جمهوری اسلامی برخوردار است هیچ ضربه کاری بر او وارد نمی‌کند. خامنه‌ای اگر هم از تکرور احمدی‌نژاد در انتخابات دور اول ریاست جمهوری ناخرسند باشد، پس از آن که با مواضع سرسختانه او در برخی از امور مورد علاقه خود در سیاست انرژی اتمی، اسرائیل، آمریکا و سرکوب مخالفان آشنا می‌شود تصمیم به حمایت از او در مقابل رقیبان و مخالفان می‌گیرد و راهها را با صدور توصیه‌ها و احکام حکومتی برایش هموار می‌سازد. موارد دخالت او در این راستا متعدّدند. به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

حمایت از دولت در برابر انتقادهای متعددی که نسبت به گرانی و دیگر مشکلات اقتصادی به دولت می‌کنند با این توجیه که اینها در همه دنیا عمومیت دارد (سایت خامنه‌ای). صدور حکم حکومتی برای تمدید سرپرستی حسین صمصامی بر وزارت اقتصاد پس از انقضای مدت سه ماهه قانونی آن سرپرستی، به رغم موضع مخالف مجلس در اواخر تیر ماه ۱۳۸۷. تأیید انتخاب مجدد احمدی‌نژاد در سمت ریاست جمهوری و موافقت با تقلبات آشکاری که برای رسیدن به این نتیجه در خرداد ماه ۱۳۸۸ انجام شد. تأیید برداشتهای دولت از صندوق

ذخیره ارزی بدون دریافت مجوز از مجلس (بهرام رفیعی، روز، ۸۹/۸/۳۰). توصیه به مجلس در جهت دادن رأی اعتماد به وزرای پیشنهادی احمدی‌نژاد در ابتدای دوره دوم ریاست جمهوری او. به قول محمدرضا با هنر «اگر توصیه رهبر نبود احتمال داشت که هشت تا نه نفر از وزراء رأی نیاورند» (بی.بی.سی، ۸۸/۶/۱۳). دخالت در تصویب لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها به صورت مورد علاقه دولت، با این دستور که مجلس به دولت کمک کند. او در عین حال از دولت می‌خواهد که قانون را اجرا کند (بی.بی.سی، ۸۹/۱/۲).

حمایت خامنه‌ای نه تنها موجب خاموشی مخالفان و معترضان دولت می‌شود، بلکه گاه حمایت آنها از احمدی‌نژاد را نیز به دنبال می‌آورد. از آن جمله است حمایت آیت‌الله جنتی که گفت: «اگر امروز بنده و دیگر مسئولان از دکتر احمدی‌نژاد حمایت می‌کنیم به دلیل حمایت‌های رهبری است» و توضیح می‌دهد: «هر گاه رهبر معظم انقلاب از این دولت سخن گفتند فرمودند که این دولت دولت خدمتگزار است و به دنبال حل مشکلات مردم است. پس بنده وظیفه خود می‌دانم تا در تمامی مراحل از آقای احمدی‌نژاد حمایت کنم» (مهر نیوز، ۸۶/۶/۲۰).

اما این حمایت‌ها هم حدی دارد، نه در همه امور ممکن است و نه به سبب تراکم فزاینده نارضایتی‌ها می‌تواند بی‌نهایت باشد. حتی خامنه‌ای هم در مورد «انحرافات»، مخصوصاً دینی، رئیس جمهور و اطرافیانش و نوع نگاه آن به روحانیت نمی‌تواند ساکت بنشیند. جاه‌طلبی این گروه با جاه‌طلبی رهبر هم تصادمها دارد. دست‌اندازی جسورانه احمدی‌نژاد به منابع مالی حکومت به علاقه رقیبان به همین منابع برخورد می‌کند و آنها را به نارضایتی از موضع حمایتی رهبر و شکایت از او وامی‌دارد. از یروست که خامنه‌ای با برخی از اظهارات حمایتی خود نقدهائی را هم همراه می‌کند. او در عین حال که «سه خصلت دولت»، یعنی «پرکاری و نشاط خدمت به مردم، برجسته کردن شعارها و گفتمان امام و انقلاب و انس با مردم و روحیه مردمی» را می‌ستاید و از برجسته کردن ضعفها و بدگوییهای مستمر نسبت به دولت اظهار تأسف می‌کند، از دولت هم می‌خواهد که به انتقادات کارشناسانه نیز گوش بدهد (شهاب نیوز، ۸۷/۶/۲). او گفته‌های رحیم مشائی درباره دوستی مردم ایران با مردم اسرائیل را «غلط و غیرمنطقی» می‌خواند (شهاب نیوز، ۸۷/۶/۲۹) و روحانیون دولتی قم را از هشدارها و تذکراتی که خود او در بعضی از موارد به اعضای دولت می‌دهد با خبر می‌سازد (آرش بهمنی، روز، ۸۹/۸/۱۶). خامنه‌ای افشاگریهای مستمر احمدی‌نژاد علیه رقبای سیاسی خود و انتشار اسناد محرمانه بدین منظور را مورد انتقاد قرار می‌دهد (حسین باستانی، روز، ۸۷/۳/۸). در ملاقاتی که در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۹۰ بین رئیس مجلس و خامنه‌ای رخ می‌دهد او در پاسخ به شکایات رئیس مجلس از رئیس دولت، مجلس را در امر اختلافات با دولت با این گفته مختار می‌کند: «من دیگر دخالت نمی‌کنم و مجلس اگر کاری را صلاح می‌داند خودش می‌داند» (جرس، ۹۰/۲/۲۷).

سرانجام عزل حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات، کاسه صبر رهبر را هم به لب می‌رساند و او را به ترک حمایت و اتخاذ موضعی خشم‌آلود و علنی نسبت به رئیس دولت و همدستانش وادار می‌کند. محمدحسین روانبخش، در مردم‌سالاری، ۲۸ فروردین ۱۳۹۰، درباره تاریخ عزل حیدری

و نصب بلافاصله او با دخالت خامنه‌ای، می‌نویسد: «از زمان دقیق تصمیم‌گیری احمدی‌نژاد مبنی بر عزل مصلحی اطلاعات چندانی در دست نیست، کما اینکه یک ماه قبل از اینکه احمدی‌نژاد قلم دست بگیرد و مصلحی را برکنار کند (یا با استعفای او موافقت کند!) شایعاتی مبنی بر برکناری مصلحی شنیده می‌شد، ولی روزی که نامه برکناری مصلحی منتشر شد یکشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۰ بود» و در ادامه می‌نویسد: «در حالی خبر پذیرش استعفای این وزیر منتشر شد که متن نامه استعفای وی هیچگاه منتشر نشد و عجیبتر آن که در مدت کمتر از نیم ساعت پس از انتشار این خبر، خبرگزاریهای مختلف (به جز خبرگزاریهای مربوط به دولت) اعلام کردند که به دلیل مخالفت رهبر انقلاب با کناره‌گیری مصلحی، وی در وزارت اطلاعات ماندنی شد». از نظر خامنه‌ای که نصب و عزل وزیر اطلاعات را جزو اختیارات خود می‌داند، دخالت در این امر نمی‌تواند قابل قبول باشد. از دیدگاه رقیبان علت بلافصل عزل مصلحی انتخابات مجلس نهم است. آنها همه چیز را دلالت بر تمهید مقدمات از طرف دولت برای انتخاباتی مهندسی شده می‌بینند. از جمله تغییر معاون وزیر اطلاعات به دستور رئیس جمهور را، که به زعم آنها اقدامی در جهت استفاده از امکانات این وزارتخانه در خدمت کسب نتایج مطلوب دولت در انتخابات است. آنها می‌بینند که دولت با این دستور و تمهیداتی دیگر در همین راستا دو مقصود را دنبال می‌کند: تشکیل یک اکثریت بزرگ در مجلس نهم و استفاده از این اکثریت برای زمینه‌چینی انتخابات دوره بعدی ریاست جمهوری<sup>۵</sup>. آنها که خود با اینگونه مهندسیها از نزدیک آشنا هستند، و اگر نماینده‌اند بعضاً مقام خود در مجلس را مدیون همینگونه شگردها می‌دانند خطر را حس می‌کنند و دفع آن را امری مبرم و فوری می‌خوانند. پس فشار را هرچه بیشتر بر رهبر وارد می‌کنند و او را به اتخاذ موضعی سرسخت در برابر رئیس جمهور وامی‌دارند. رهبر هم که از دخالت‌های رئیس جمهور در قلمروی اقتدار خود ناخرسند است با آنها همراه می‌شود. با ابقای مصلحی ورق حمایت بر می‌گردد و دولت احمدی‌نژاد به سراسیمگی سقوط می‌افتد. پس بندها پاره می‌شود و آتش خشم از جوانب مختلف بر دولت فرو ریختن آغاز می‌کند.

از آن پس روزی نیست که اتهامی بر رئیس دولت و یارانش جاری نشود و ضربه‌ای بر آنها وارد نگردد. باران اتهامات مالی، قانونی، دینی و ارتباطات مشکوک بابیگانگان هر روز بر سر آنها فرو می‌ریزد، همه هم از همان جنس که پیش از این نیز با لحنی ملایمتر و ملاحظه‌کارتر رایج بود.

رئیس مجلس دولت را به تصویب بیست و شش مصوبه غیرقانونی و امتناع از اجرای قوانین مصوبه مجلس متهم می‌کند، نمایندگان طرح استیضاح وزیر امور خارجه را می‌ریزند و برای سؤال از رئیس جمهور و احیاناً استیضاح وی دست به جمع‌آوری امضاء می‌زنند. تعداد امضاها به صد می‌رسد و مرحله تحویل به هیئت رئیسه مجلس را طی می‌کند. در جلسه ۹۰/۴/۵ گزارش کمیسیون اصل ۹۰ مجلس درباره تخلفات دولت در ارتباط با تعویق تشکیل وزارت ورزش قرائت می‌شود. گروهی از مجلسیان از این فرصت بهره جسته و خواهان مجازات و عزل رئیس جمهور می‌شوند (انتخاب، ۹۰/۴/۵). شورای نگهبان که تا چندی پیش در سمت میانجی بین

مجلس و رئیس جمهور رأی به افزایش اختیارات دولت داده بود به موضع مخالف می‌افتد (بهرام رفیعی، روز، ۸/۱۱/۸۸)، و از جمله، اقدام دولت در مورد ادغام وزارتخانه‌ها را مغایر با قانون اساسی می‌خواند (فرارو، ۹۰/۳/۱۹).

ناراضیتی سران سپاه از دولت احمدی‌نژاد نیز تشدید می‌شود. سردار محمدعلی جعفری، فرمانده سپاه، به گفته عبدالنبی نمازی، امام جمعه کاشان، از خامنه‌ای اجازه دستگیری احمدی‌نژاد را می‌خواهد، با این امید که با این اقدام کل غائله حل شود (مشرق، ۹۰/۳/۱۰). وزیر جدید نفت، سردار رستم قاسمی، پیش از گرفتن رأی اعتماد از مجلس قول مقابله با «جریان انحرافی» را می‌دهد (فرد/نیوز، ۹۰/۵/۹).

از میان روحانیون بیش از همه محمدتقی مصباح یزدی تغییر موضع می‌دهد. او که تا چندی پیش پیشگام روحانیت در حمایت از دولت بود اکنون پیشقدم مقابله با آن می‌شود. ناراحتی او بیشتر از مشائی است. او از دلبستگی احمدی‌نژاد به رحیم مشائی متعجب است، دلبستگی به کسی «که در تمام عمرش با هیچ فرد عالمی ارتباط نداشته و هر روز ضربه‌ای به اسلام می‌زند» برای او از تصور بیرون است (فرارو، ۹۰/۱/۲۴). و از این که احمدی‌نژاد در مشت رحیم مشائی است دل پری دارد (خبر آنلاین، ۹۰/۲/۲۵). مصباح یزدی سخن از «تسخیر» احمدی‌نژاد توسط رحیم مشائی می‌گوید (فرارو، ۹۰/۳/۱۱). شاگرد او قاسم روانبخش به تأسی از استاد رحیم مشائی و جریان منتسب به او را به سیدمحمد علی باب تشبیه می‌کند و به این ترتیب حکم بر تکفیر او می‌دهد (دولت نیوز، ۹۰/۲/۲۸). مصباح یزدی از این بابت احساس خطر می‌کند و آنرا «شدیدترین خطری» می‌داند که تاکنون نظام و اسلام را تهدید کرده است (نماد، ۹۰/۳/۱۳). آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی دیدار با رئیس جمهور را شرعاً حرام می‌کند (ایران گلوبال، ۲۰۱۰/۴/۱۹).

روزنامه کیهان هم نزدیکان رئیس دولت را عوامل نفوذی دشمن می‌خواند. (۹۰/۱/۲۹). حجت‌الاسلام حسین طائب، معاون اطلاعات فرمانده کل سپاه پاسداران، این اتهام را در تقسیم اصولگرایان ناسالم به «کج پا» و «منحرف» در مورد منحرفان تکرار می‌کند. غلامحسین محسنی اژه‌ای، دادستان کل عزل مصلحی را توجیه‌ناپذیر و خوشحال کننده دشمن می‌خواند (مهر نیوز، ۹۰/۲/۱).

مسئله مهم دیگر، اتهامات مالی است که یکی پس از دیگری رسانه‌ای می‌شود. تأسیس بانکها با استفاده غیرقانونی از امکانات دولت، خبر مندرج در مشرق نیوز است (۹۰/۳/۱۰). روزنامه کیهان سخن از مجوزهای زنجیره‌ای می‌برد که بانک مرکزی برای اطرافیان رحیم مشائی صادر می‌کند (فرارو، ۹۰/۳/۲۵). جن‌گیری، رمالی و مددگرفتن از ارواح خبیثه را از وسایل اعمال قدرت جریان انحرافی می‌شمارند: علی فلاحیان ارواح خبیثه را منبع اطلاعات این جریان می‌داند که از رسوم غلط و شیطانی رایج در برخی از کشورها، مانند هند، بهره می‌گیرد (فرارو، ۹۰/۳/۲).

جالبتر از همه درین میان فاصله گرفتنهای تند و عجولانه کسانی است که تا دیروز در مجلس و بیرون از آن در زمره نزدیکان دولت محسوب می‌شدند. برادر رئیس جمهور، داود

احمدی‌نژاد، مدعی داشتن اسنادی سری می‌شود که قصد جریان انحرافی برای حذف نظام را افشا می‌کنند. از نظر او این جریان «سردمدار فساد کلان در جامعه» است (فرارو، ۹۰/۲/۱۵). مهدی خورشیدی، داماد احمدی‌نژاد و دبیر شورای مشاوران او، سخن از مقاصد شوم جریان انحرافی، سوءاستفاده آن از قدرت برای توزیع ثروت ملی بین افراد خاص و مسئله‌دار می‌گوید (فارس نیوز، ۹۰/۳/۲). حمید رسائی عضو فراکسیون انقلاب اسلامی، تغییر وزیر اطلاعات در آن مقطع را به این علت که «می‌تواند تبعات بسیار سنگینی برای کل نظام داشته باشد» مورد انتقاد قرار می‌دهد (نخل نیوز، ۹۰/۱/۲۹). روح‌الله حسینیان، رئیس فراکسیون مزبور نیز خبر از تلاش خود و دیگران برای اتمام حجت با احمدی‌نژاد می‌دهد (فرارو، ۹۰/۳/۳۰). فاطمه رجبی، نویسنده کتاب «احمدی‌نژاد معجزه هزاره سوم» از کرده خود پشیمان است و از پیشگاه خداوند طلب مغفرت می‌کند (سایت آنتی طالبان، ۲۰۱۱/۵/۲۲).

### در نیمه راه حذف

البته مخالفتها در حد گفتار نمی‌ماند. بستن سایتهای معروف به هواداری از احمدی‌نژاد، از جمله آزادی نیوز، نهال نیوز، آئین نیوز، و غیره (۹۰/۳/۲) گفته‌ها را تکمیل می‌کند. دیوان عدالت اداری، حمید بقائی، معاون رئیس جمهور در امور اجرائی را به علت تخلفات عدیده برای مدت چهار سال از خدمات دولتی منفصل می‌کند (فرارو، ۹۰/۲/۳۱). توقف انتشار «۹ دی»، یکی از روزنامه‌های طرفدار دولت قدم بعدی است، و پس از آن احضار مدیر مسئول روزنامه ایران، که ارگانی دولتی است، توسط دادستان تهران به علت توهین به مصباح یزدی و صادق لاریجانی (بی.بی.سی، ۹۰/۳/۲۴). سپاه بیش از چهل تن از هواداران دولت را دستگیر می‌کند (همبستگی ملی، ۹۰/۳/۲۲). جن‌گیری و رمالی و شیطان‌پرستی بازداشت‌شدگان توجیه این اقدام است. اقدامات مخالفان با دستگیری چهار تن از مصادر عالی و از نزدیکان رحیم مشائی و انتشار اعتراضاتی که در زندان از آنها گرفته‌اند دنبال می‌شود. و این تعداد در حال افزایش است. لبه تیز اغلب حمله‌ها متوجه رحیم مشائی و یاران اوست. او را عامل انحراف احمدی‌نژاد می‌دانند و آرزوی جدائی این دو از یکدیگر را دارند. اسدالله بادامچیان، از سران حزب مؤتلفه، از رئیس جمهور می‌خواهد که به طور شفاف برای مردم مسائل جریان انحرافی را حل بکند و آنها را کنار بزند (فرارو، ۹۰/۳/۱۱). مجتبی ذوالنور، جانشین نماینده رهبر در سپاه، رحیم مشائی را رئیس جمهور اصلی می‌خواند و معتقد است که احمدی‌نژاد به او گره خورده است. او آن دو را به لاله و لادن، دو قلوهای به هم چسبیده‌ای تشبیه می‌کند که سالها پیش جداکردن آنها از یکدیگر به مرگ هر دو منجر شد. او امیدی به گشودن گره ندارد (خبر آنلاین، ۹۰/۲/۹). هدف از حمله به رحیم مشائی و کوشش برای جدائی او و دیگر اعضای گروه احمدی‌نژاد از وی، هم می‌تواند ناشی از اعتقاد به امکان تطهیر رئیس جمهور و امید به تداوم خدمات وی باشد و هم جزئی از یک برنامه برای در هم شکستن این طیف و تشویق احمدی‌نژاد به استعفاء و تضعیف او تا انتهای دوره ریاست جمهوری. سابقه این کوشش برای جدائی رئیس جمهور از رحیم مشائی به سال ۱۳۸۷ برمی‌گردد. در مرداد ماه آن سال دویست نماینده مجلس در

بیانیه‌ای از احمدی‌نژاد خواسته بودند که با رحیم مشائی برخورد کند. و احمدی‌نژاد در پاسخ گفته بود که «حرف رحیم مشائی حرف دولت است» (عصر/ایران، ۸۷/۶/۲۸). احمدی‌نژاد مایل به پذیرش این جدائی نیست. او به ویژه از رحیم مشائی دفاع می‌کند و همه اتهامات علیه او را مردود می‌شمرد. رحیم مشائی در نظر او «فردی مؤمن و با تقوا» است. او اطمینان دارد که «اگر اینها یک برگ تخلف از آقای رحیم مشائی داشتند در بوق و کرنا می‌کردند» (فرارو، ۹۰/۳/۱۷). رحیم مشائی سهم بزرگی در ایجاد و اجرای تصویری دارد که احمدی‌نژاد از دین، جامعه و حکومت دارد. پس، احمدی‌نژاد در مقابل این خواسته‌ها و اتهامات سکوت می‌کند. ولی سکوتی نه به معنی میل به گرنش. خودش آن را «سکوت الهامبخش وحدت» می‌نامد.

سکوت او، به قول پرویز سروری، نماینده مجلس، سکوتی است در کلام، ولی همراه با خروشی در عمل (دنیای/اقتصاد، ۹۰/۳/۳۰). گاه عقب‌نشینی می‌کند و گاه سرکشی. او لجبازانه، حیدر مصلحی را، پس از قبول اجباری او در مقام وزارت، از شورای عالی پول کنار می‌زند و با این عمل کاری خلاف معمول انجام می‌دهد. او به هر صورت که بتواند نارضایتی خود را نشان می‌دهد. حمله به یاران نزدیکش و اعتراف‌گیری از آنها را «سیاسی» گری می‌داند و دست بردن به کابینه را خط قرمزی می‌خواند که عبور از آن او را وادار به ادای «وظیفه» اش می‌کند، عبارتی که آن را به تهدید به استعفاء تعبیر می‌کنند (فرارو، ۹۰/۴/۸) و شاید هم افزودن بر سرسختی.

روشن است که احمدی‌نژاد حاضر به کناره‌گیری نیست. گویا یک بار، وقتی که مواجه با اصرار خامنه‌ای به ابقای مصلحی در مقام وزارت شد، تهدید به استعفاء کرد. خبرش را از قول مرتضی آقا تهرانی، مدرس اخلاق هیئت دولت آورده‌اند (فرارو، ۹۰/۲/۱۵)، ولی تهدید تو خالی بود. او انتظار استعفاء را عبث می‌شمرد و تأکید می‌کند که «مثل کوه ایستاده‌ام و تا دور تنفیذ بعدی به کار ادامه خواهیم داد» (همان). نه او حاضر به ترک مقام ریاست جمهوری است، و نه مخالفانش برای عزل او دست به اقدامی جدی می‌زنند. محمدرضا باهنر علت امتناع مجلس از به کار بردن ابزار نظارتی خود علیه دولت را پرهیز از طلاق مکروه می‌داند که حلال خداوند است (خبر/نلاین، ۹۰/۱/۲۹). با این که طرح سؤال از رئیس جمهور را با امضای صد نماینده در روز ۹۰/۴/۶ به هیئت رئیسه مجلس تحویل می‌دهند، عملی که می‌تواند در صورت طی مراحل آئین نامه‌ای مجلس به عزل احمدی‌نژاد منتهی بشود، اما به نظر نمی‌رسد که زمینه برای موفقیت این طرح آماده باشد. از قرار، شواهد بر تحمل او تا پایان دوره چهار ساله ریاستش بر جمهوری خبر می‌دهند. گفته باهنر در این باره را آوردیم. او در جایی دیگر خبر از «میل آقا» به گذر طبیعی عمر دولت آورده است (انتخاب، ۹۰/۳/۷). ذوالنور با نظر به همین شواهد است که مدارا با او را پیشنهاد می‌کند: «تا با کمترین هزینه این دوره را بگذرانیم» (راديو زمانه، ۹۰/۳/۳۱). هیئت رئیسه مجلس هم سؤال از احمدی‌نژاد را به مصلحت نمی‌داند و بیشتر مایل به قانع کردن امضاءکنندگان به عدم طرح آنست. علت ظاهری، عدم تمایل به دامن زدن به اختلاف بین دو قوه است (انتخاب، ۹۰/۴/۶). خامنه‌ای حتی از برخورد تند و «کینه‌جویانه» نمایندگان به رئیس جمهور در هنگام معرفی وزیر پیشنهادی او برای وزارت ورزش اظهار

ناخرسندی می‌کند و گلایه خود را از طریق رؤسای مجلس به اطلاع نمایندگان می‌رساند (بی.بی.سی، ۹۰/۴/۷). پیشتر آیت‌الله محمد یزدی هم نظر رهبر در این مورد را پرهیز از تشنج در کشور و تأکید بر روشنگری در مقابل این جریان تعریف کرده بود (همان، ۹۰/۳/۲۲). روزنامه کیهان نیز با این عبارات نظر رهبر را منعکس می‌کند: «در شرایطی که رهبر معظم انقلاب بارها به وحدت و همکاری میان قوای قانونگذار و اجرایی کشور تأکید داشته و حتی در دیدار اخیر با نمایندگان نیز، مجلس را به وضع قوانینی در راستای تسهیل در کار دولت توصیه نمودند، چنین طرحی برای سؤال از رئیس جمهور، آن هم برای ایجاد وحدت، امری غیرقابل توجیه به نظر می‌رسد!» (کیهان نیوز، ۹۰/۴/۷).

اینها علل ظاهری هستند. دو علت محتمل‌تر دیگر هم وجود دارد: یکی ترس از کمیت غیرقابل پیش‌بینی اعتراضات هواداران احمدی‌نژاد در صورت عزل اوست، که رهبر خود را قادر به دست یازیدن به این خطر نمی‌بیند، آن هم در حالی که نظام از جانب مخالفان دموکرات و اصلاح‌طلب نیز به چالش کشیده شده است. و دیگری لطمه بیشتری است که این عزل به حیثیت خامنه‌ای خواهد زد. حمایت‌های او از احمدی‌نژاد سنگین‌تر از آن بوده است که بتوان به راحتی از آنها گذشت و از خاطرها زدود. حیثیت رهبر تا همینجا هم ضربه‌های زیادی خورده است. بیش از این خوش عاقبت نخواهد بود. پس باید دندان روی جگر گذاشت و احمدی‌نژاد را در دو سال آینده تحمل کرد.

ملاحظات خامنه‌ای به هر علت که باشد و مقاومت احمدی‌نژاد به هر صورت، واقعیت این است که روند حذف «جریان انحرافی» شروع شده و رو به پیشرفت دارد. واقعیت این است که احمدی‌نژاد دیگر از حمایت خامنه‌ای، به صورتی که قبلاً بود، برخوردار نیست. دست او دیگر آنچنان باز نیست که هر چه خواست بکند، هر اندازه خواست از فرمان و قانون سرپیچی کند، از نظارت دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی برحذر باشد و از شمشیر قوه قضائیه در امان بماند. او از این پس اگر مجالی بیابد تنها در خدمت به نظام است، زیر نظر قوای برتر، تمکین به اراده آنها و در محدوده تنگ اختیارات رئیس جمهور. در پشت لج بازبهای او ظاهراً دیگر قدرتی وجود ندارد که به او اجازه خودسری بدهد. یارانش یا از او رو برمی‌گردانند، یا دستگیر می‌شوند و تن به اعترافات ناخواسته می‌دهند. بدین ترتیب پر و بال او را می‌چینند و دست او را از قدرت کوتاه می‌کنند. برای او دیگر فرصتی باقی نمی‌ماند تا انتخابات پیش رو را مهندسی کند. همه چیز نشان از ناپدید شدن هاله امام غایب از گرداگرد او دارد. تنها تمکین محض و ترک یاران است که شاید بتواند حذف کامل او از عرصه حکومت را متوقف سازد.

### سپاه پاسداران و رهبری

حذف اصلاح‌طلبان و «جریان انحرافی» همانند سرکوب جنبشهای مدنی و سیاسی، بدون سپاه، بسیج و دیگر نیروهای سرکوبگر وابسته به سپاه ممکن نبود. سپاه این خدمات را با موفقیت انجام داد و با این عمل بیش از پیش بر وزن تعیین‌کننده خود در نظام حکومتی جمهوری اسلامی افزود. اما سرکوب مخالفان تنها منبع افزایش سهم سپاه و نیروهای امنیتی و



اطلاعاتی دیگر در حاکمیت نیست. همچنان که در تکلمه اول اشاره کردیم، عرصه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ را بایستی بر این منبع افزود. در اینجا می‌توانیم تنها به نمونه‌هایی از ادامه پیشرفت سپاه پاسداران در این عرصه‌ها را در سالهای اخیر اشاره کنیم: در زمینه اقتصادی بیش از هر مورد دیگر پیشرفت سپاه در بخش نفت و گاز به چشم می‌خورد. اختصاص فازهای جدید پارس جنوبی به «قرارگاه خاتم‌الانبیاء» یک نمونه آنست (مردمک، ۸۹/۳/۹). واگذاری اجرای طرح‌های لوله‌کشی گاز، از جمله لوله‌کشی سراسری ایران، از طرف شرکت ملی گاز ایران نمونه دیگری است (م. صیامی، روز، ۸۹/۵/۱۹). در این میان سپاه تواناییهای دانشی خود در زمینه فعالیتهای نفتی و گازی را چنان پیشرفته می‌داند که به قول رئیس دفتر سیاسی آن، سرتیپ سردار یدالله جوانی، می‌تواند به راحتی شرکتهای بزرگی چون «توتال» و «شل» را جایگزین کند (بولتن نیوز، ۸۹/۴/۸). یکی از آخرین دستاوردهای سپاه در زمینه نفت سپردن ریاست این وزارتخانه به سردار رستم قاسمی، سرپرست قرارگاه خاتم‌الانبیاء است. رأی اعتماد بالائی که مجلس به او داد (۲۱۶ از ۲۴۶ نماینده حاضر در جلسه) نشان نفوذ وسیع سپاه در مجلس است.<sup>۸</sup> سازمانهای اقتصادی وابسته به سپاه بجز فعالیت در زمینه نفت و گاز، طرح‌های بزرگ اجرائی دیگری مثل راه‌سازی، ساختمان، مترو و غیره را نیز در این مدت به عهده گرفته‌اند. طرح راه‌سازی حرم تا حرم (قم - گرمسار) و خط راه آهن کرانه در منطقه چابهار از جمله اینگونه طرحها هستند. به علاوه، باید خرید ۴۹ درصد سهام شرکت مخابرات و ۴۹ درصد سهام شرکت تأسیسات دریائی را نیز بر این فهرست افزود (بهرام رفیعی، روز، ۸۸/۱۲/۶). سپاه پاسداران کلیه فعالیتهای خود در عرصه اقتصادی را شرکت در سازندگی می‌خواند و از این که زودتر دست به این مشارکت زده است متأسف است. محمدعلی جعفری معتقد است که «سپاه باید زودتر از این‌ها وارد سازندگی می‌شد» (نفت نیوز، ۹۰/۲/۳).

فعالیت سپاه پاسداران در امور سیاسی محدود به سرکوب فعالیت نیروهای مخالف در خیابانها، زندانها و دادگاهها نیست، بلکه دامنه آن تا درون مجلس، هیئت دولت، دستگاه دیپلماتیک، شورای عالی امنیت ملی و غیره کشیده شده است، علاوه بر همه اینها، سپاه در سالهای اخیر فعالیت خود در زمینه‌های فرهنگی را نیز توسعه داده است. یکی از این موارد سرکوب فعالیتهای مخالف یا نامطلوب در فضای اینترنتی است. ایجاد سپاه سایبری در اواخر سال ۱۳۸۷ برای انهدام «سایت‌های غیراخلاقی» و با «وظیفه نظارت و بررسی جرائم سازمان یافته تروریستی، جاسوسی، اقتصادی و اجتماعی در فضای مجازی» اقدامی در این راستاست که با «همکاری و هماهنگی سایر حوزه‌های اطلاعاتی و قضائی انجام می‌شود» (گرداب، ۸۸/۵/۱۰) به قول مؤسسه (Defense Tech) که یک مرکز نظامی و امنیتی در ایالات متحده آمریکاست، این سپاه دارای ۲۴۰۰ نیروی متخصص در فضای مجازی است. علاوه بر این یک نیروی «مردمی» تقریباً ۱۲ هزار نفری نیز به عنوان نیروی ذخیره آماده فعالیت در این زمینه در اختیار دارد (البرز، ۸۸/۹/۵). تأسیس هزار کتابخانه عمومی و خرید آثار ۵۰ نویسنده مقبول سپاه از طرح‌های دیگری است که سپاه با کمک مالی وزارت ارشاد در دست دارد (خبرگزاری قرآنی ایران، ۹۰/۳/۸). در زمینه فعالیتهای فرهنگی باید از راه‌اندازی گروه‌های تلویزیونی و

ویدئوئی و تشکیل معاونت سینمایی به منظور تهیه و پخش فیلمهای مطلوب نیز سخن گفت (بهرام رفیعی، روز، ۹۰/۳/۵).

در سالهای اخیر سپاه دست به شماری از اصلاحات درونی به منظور افزایش توان سرکوب داخلی زده است. حذف لشگرهای مختلف و تبدیل آنها به ۲۹ سپاه استانی و دو سپاه ویژه برای استان و شهر تهران، تشکیل سازمان «مقاومت نیروی زمینی سپاه» به منظور سازماندهی فعالیتها و وظایف یگانهای بسیج، ادغام نیروهای مقاومت بسیج در سپاه، ارتقای «معاونت اطلاعات سپاه» به «سازمان اطلاعات سپاه» و تمهید اقدامات برای مقابله با نیروهای ناراضی در درون سپاه و بازنشستگان آن از جمله این اقدامات هستند. ناراضیان درونی ظاهراً آنقدر پرشمار و تهدیدکننده هستند که فرماندهی سپاه دست یازی به اقداماتی برای اقناع آنها و جلوگیری از خطرات محتمل از جانب آنها را ضروری دیده است. این ناراضیان، طرفداران بخشهای مختلف نیروهای اصلاح طلب و یا کسانی هستند که به برخورد سپاه با این نیروها در روزها و ماههای بعد از انتخابات خرداد ۸۸ معترضند. برخی از آنها را بازنشستگان سپاه و کارمندان وزارت اطلاعات تشکیل می‌دهند (بهرام رفیعی، روز، ۸۹/۱۲/۲۵، ۹۰/۱/۲۵).

## نتیجه

افزایش سهم سپاه در قدرت ضرورتاً منجر به اشغال مقام ریاست حکومت نمی‌شود. چنین تحولی بستگی به تقارن چند عامل دیگر دارد، مانند: وحدت درونی سپاه و داشتن عزم مشترک در این قصد مفروض، توانائی مقام رهبری در تفرقه‌اندازی در میان سران این نیرو، شایستگی او در رهبری حاکمیت و حل بحرانهای آن، باز گذاشتن دست سپاه برای تسلط بیشتر در عرصه‌های مختلف قدرت، میزان اعتقاد عناصر تعیین‌کننده سپاه به زعامت روحانیت و ولایت فقیه. بنابراین مادامی که عوامل لازم برای جایگزینی رهبری نظام با فرماندهی سپاه فراهم نشده باشد فرصتی هم برای وقوع آن پیش نمی‌آید. یک طرف مقام رهبری را حفظ می‌کند و با اتخاذ سیاست اعطای امتیازات و استفاده از روش جابجائی مکرر سران سپاه آن را تثبیت می‌نماید و طرف دیگر با استفاده از فرصتهای مناسب و گسترش مدام میدانهای قدرت خود سهم رو به رشد بیشتری از حاکمیت را به خود تخصیص می‌دهد. وضعی که به واسطه بحران برآمده از خودسریها و «انحراف»های موضعی احمدی‌نژاد، در مقام ریاست جمهوری، رخ داده است یکی از این فرصتهاست.

خامنه‌ای با حمایت گرانی که طی سالهای گذشته از احمدی‌نژاد کرده و نتیجه نامطلوبی که از این کار حاصل نموده ناخواسته لطمات سنگینی به اقتدار خود وارد ساخته است. او با این سیاست و هزینه سنگینی که بدین سبب بر حاکمیت وارد ساخته است عدم شایستگی خود برای رهبری نظام را در ذهن بسیاری از اصولگرایان به اثبات رسانده است. نافرمانیهای که در ارتباط با بحران احمدی‌نژاد در هفته‌های اخیر در میان اصولگرایان به چشم می‌خورد حاصل این شکست در باور آنها به لیاقت رهبری است. اصرار بخش بزرگی از مجلس‌نشینان در تند

کردن آتش حمله به دولتیان، که به رغم نیاز و اصرار خامنه‌ای به محدود کردن آن، کاهش نیافته است، یکی از علایم دیگر این نافرمانی است. طرح سؤال از رئیس جمهور با امضای صد نماینده و بازداشت و اعتراف‌گیری از یاران او، آن هم به رغم تأکید خامنه‌ای بر پرهیز از اینگونه اعمال، نشانه‌های دیگری از نافرمانیها هستند.<sup>۹</sup>

نیاز خامنه‌ای به توجیه حمایت خود از احمدی‌نژاد در نزد روحانیت، که موجب سفرهای پیاپی او در اوائل پائیز ۱۳۸۹ به قم شد، نیز بر تردید به لیاقت خامنه‌ای، این بار در حوزه روحانیت، شهادت می‌دهد. به قول عبدالحسین خسروپناه، یکی از مدرسان «مؤسسه آموزشی امام خمینی» برخی از اعتراضات «علماء» در ملاقاتهایی که در این فرصت در رابطه با انتخابات صورت گرفت توهین‌آمیز بودند (آین عمار، ۹۰/۴/۱۱). شکست در باورها به تشدید تردید در حقانیت ولایت فقیه نیز مؤثر شد. شاهد این فرآیند می‌تواند این سخن مصباح یزدی باشد که می‌گوید «حتی عالیترین مقامهای کشور دیگر اعتقادی به ولایت فقیه ندارند». او بدین سبب نظام را با «بزرگترین خطر و تهدید تاریخ ۳۲ خود روبرو» می‌بیند (العربییه، ۲۰۱۱/۶/۴).

حال اگر با همه این احوال اکثریت اصولگرایان باز هم دور خامنه‌ای جمع می‌شوند، با او بیعت مجدد می‌کنند و در مدح او گاه حتی بیش از پیش شعار می‌دهند و پایش را می‌بوسند<sup>۱۰</sup> نه تنها به علت واکنش به زیاده‌طلبیها، ترشروئیها، تکروبیها و خلاف‌گوئیهای احمدی‌نژاد و هم پیمانان اوست، بلکه همچنین به این علت است که هنوز محوریت و مرکزیت مقام خامنه‌ای را برای حفظ کبان نظام ضروری می‌دانند، و هنوز هم منافع خود را زیر سایه ولایت فقیه می‌جویند، و هنوز هم نه تنها هیچیک از نظامهای متصور در خیال گروههای مخالف را قابل تحقق نمی‌دانند، بلکه طرح اقتدارطلبانه، شبه مدرنیستی و شبه ناسیونالیستی گروه احمدی‌نژاد - رحیم مشائی هم را ناپسندتر و غیرعملی‌تر از آن می‌بینند که بخواهند آنرا بپذیرند. در این احوال است که مصباح یزدی، به نمایندگی از دیگر همفکران خود با عباراتی چابک‌دست به بازسازی چهره صدمه‌خورده رهبر می‌زند. «وجود مقدس رهبر معظم انقلاب» را «از بزرگترین نعمتهای الهی که خدا برای مسلمانان، بعد از غیبت امام زمان، مرحمت کرده» می‌خواند. وجود رهبر را منشاء «برکات و آثار فراوانی برای جامعه اسلامی» می‌شمارد و لازم می‌داند که «در پیشگاه عظمت الهی سر به خاک» بگذارد و «طول عمر بیشتر برای رهبر معظم انقلاب را درخواست» کند (پایگاه حوزه، ۹۰/۴/۹). هم او در جایی دیگر «شخصیت ایشان» را آنچنان عظیم می‌داند «که همه نعمتهای دیگر با آن قابل مقایسه نیست». او قسم می‌خورد که «نعمتی به عظمت نعمت وجودی مقام معظم رهبری» ندیده‌است. مصباح یزدی اطمینان دارد که «تقوا، روشن‌بینی، بزرگواری، دوراندیشی، حکمت» از جمله صفاتی است که خداوند همه را یکجا در وجود مقام معظم رهبری قرار داده است.<sup>۱۱</sup> و مهمتر از همه این که «مقام معظم رهبری به اندازه میلیاردها دلار برای ما ارزش دارد» (کلمه، ۹۰/۲/۹). پس «بدانیم که مخالفت با ولی فقیه مخالفت با ائمه و بر اساس روایات در حد شرک بالله است».

دیگرانی هم در این بازسازی چهره خامنه‌ای در مقام رهبری شرکت می‌کنند. او را به لقب «امام» مزین می‌سازند، برای او ویژه‌نامه‌ها منتشر می‌کنند (جام جم آنلاین، ۹۰/۴/۹)، خبر از

خلوت او با امام زمان می‌دهند، و پیروان را از این که آن امام رهبری و عملکرد این آقا را در پیامی تأیید کرده است مطمئن می‌سازند (آیت‌الله کاظم صدیقی، تجلی نور، ۱۶/۱۰/۸۹). امام جمعه‌ای هم در قم پیدا می‌شود با این خیر که رهبر با گفتن «یا علی» به دنیا آمد<sup>۱۲</sup>. اما اینها همه برای پرده‌پوشی بر کاهش اعتبار رهبر در نزد، حتی، اصولگرایان کافی نیست. تشکیل «هیئت عالی حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه» حکومت در اوائل مرداد سال جاری را می‌توان نشانی از این کاهش دانست. دستورش را خامنه‌ای داد و اعضایش را هم خودش منصوب ساخت. ولی با این عمل در واقع بخشی از اختیارات خود را به هیئتی از عناصر محافظه‌کار نظام واگذار کرد: اختیارات مذکور در بند ۷ اصل ۱۱۰ قانون اساسی را به آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی در مقام ریاست هیئت سپرد، بقیه اعضای این هیئت عبارتند از حجت‌الاسلام سیدمحمد حسن ابوترابی، سیدمرتضی نبوی، عباسعلی کدخدایی، و سیدصمد موسوی خوشدل (ایسنا، ۳/۵/۹۰).

گرچه ذات قانون، مشورتی بودن اختیارات این هیئت را اقتضاء می‌کند، همانطور که در متن دستور آمده است، ولی آیا تنها مشورت، ایجاد یک نهاد آن هم برای پنج سال را توجیه می‌کند؟ می‌گویند علت اتخاذ این تصمیم پرهیز از تقسیم کردن اعتبار مقام رهبری در اختلافات بین قواست. می‌توان آنرا به این صورت هم تفسیر کرد: جلوگیری از تکرار زیاده‌رویها و اشتباهاتی که خامنه‌ای در این مورد انجام داده است. در این صورت لزوم تصمیم را فهمانده‌اند. جریان‌هایی که در این روند طولانی حذف در جمهوری اسلامی گوی سبقت را از همه رقیبان برده و تاج پیروزی را بر سر نهاده است محافظه‌کارترین مجموعه در طیف شرکت‌کنندگان در انقلاب ۱۳۵۷ است. این خود شاید غیرقابل پیش‌بینی‌ترین واقعیتی بوده است که در طول تاریخ سی و دو ساله این نظام به وجود آمده است.

اگر در دهه اول عمر جمهوری اسلامی این مقصود تا حد زیادی با استفاده از باور اکثریت مردم به صداقت و شایستگی روحانیت حاصل می‌شد و کمتر به کمک نیروی قهر و خشونت، تحصیل آن در دو دهه بعد عمدتاً به کمک نیروهای امنیتی و نظامی ممکن گردید. آزمایشی که اصلاح‌طلبان برای جلوگیری از روند حذف انجام دادند حرکتی بود سست بر خلاف جریان تند، و در نتیجه نافرجام ماند. آزمایش احمدی‌نژاد و یارانش خلاف جریان حذف نبود، تندروی در خود جریان بود، کوششی بود برای جلو افتادن از آن، با همان گرایش محافظه‌کارانه. سرشان به سنگ خورد و از گردونه بیرون افتادند. حالا در این نقطه از جریان خامنه‌ای مانده است و پاسداران، به اضافه دیگر نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی وفادار، و در کنارشان خشونت طلب‌ترین، حریص‌ترین و از نظر فکری عقب‌مانده‌ترین بخش روحانیت حکومتی، و همقدمانش در بازار و دیوان.

اما روند حذف مسیری یک طرفه نیست. طرف دیگری دارد که روند انزوا و تنهایی است. حاکمیت محافظه‌کار ابتدا حمایت نیروهای عرفی را از دست داد، بعد لیبرال، چپ، اصلاح‌طلب و محافظه‌کار عملگرای اسلامی را، و حالا می‌رود تا بخشی از وصله تن خود را، در قامت «جریان انحرافی» از خود براند. در این مسیر این تنها حاکمیت محافظه‌کار نیست که به طور

فزاینده از حمایت مردم محروم می شود و مشروعیت خود را می‌بازد، بلکه کل نظام، در هر لباس و با هر عنوانی است، ولایت فقیه یا جمهوری اسلامی است. رحیم مشائی به دنبال مکتب ایرانی می‌رود و دوران اسلامگرایی را تمام‌شده می‌خواند. نیروهای «ملی - مذهبی» از ادغام نهاد دین و دولت دوری جستند و اصلاح‌طلبان ناظر خالی شدن صحنه در پی شعار «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» هستند. آنچه مانده است حکومتی است متکی بر «رعب» در داخل، و منزوی در خارج. تنها سؤالی که درباره این حکومت می‌توان کرد راجع به بقیه عمر آنست، این که تا کی می‌تواند در این انزوا دوام بیاورد؟

روند حذف و انزوا از دو گرایش همبسته به مطلقیت در اندیشه دینی و انحصارگرایی در حوزه قدرت نشأت می‌گیرد. یکی هیچ خوانش دینی مغایر با برداشت خود را تحمل نمی‌کند و حاضر به هیچ گفتگویی با آن نیست، و دیگری هیچ رقیبی را اجازه شرکت در زمامداری نمی‌دهد. قدرت را مطلق می‌خواهد تا با استفاده از آن دگراندیشان دینی و غیردینی را خاموش یا نابود سازد. این دو گرایش را بازتابهایی ویژه در حوزه اخلاق و قانون است. مطلق اندیشی دینی راه را برای فساد و تقلب در اندیشه باز می‌کند و تهی بودنش از منطق اندیشگی آن را به خودفریبی فکری می‌راند، و از آنجا به فساد اخلاقی در دنیای تعاملات اجتماعی. بازتابش در حوزه قانون میل مفرط به بی‌اعتنائی به قانون و فرار از هر قرار و هر نظمی است که سد انحصارگرانش بشود. هر قانون را تنها در صورتی می‌پذیرد که در خدمتش باشد و هر نهاد را تا زمانی که قدرتش را تقویت کند. انعکاس این گرایش در نهادهای قانونگزاری، اجرائی و قضاوت در جمهوری اسلامی اکنون از هر زمان دیگری آشکارتر شده است. مجلس مطیع احکام حکومتی صریح و نیمه صریح رهبر است، دولت هر جا که ممکن باشد از اجرای قانون سر باز می‌زند، یا خود قانون می‌سازد، قضاوت به دستور بسته است، خبرگان به سکوت و مدیحه‌سرایی ادامه می‌دهند، و مجمع تشخیص مصلحت از نظرها افتاده است. آنچه از قرار و نهاد باقی مانده است همه در خدمت یک سلسله مراتب شریک در مطلقیت قدرت است.

## تکمله ۳

تصحیح و توضیح (آبان ۱۳۹۰)

چندی پیش نسخه‌ای از کتاب زندگی من که خاطرات ناصر کانونزبان، یکی از شرکت کنندگان در تدوین یکی از طرحهای پیشنهادی قانون اساسی است به دست من رسید. این کتاب حاوی چند نکته در مورد روال تدوین پیشنهادی و یک نسخه از متن آن است که اطلاع خواننده از آن را لازم می‌بینم:

۱- پیش از ورود خمینی به ایران نهضت آزادی به اشاره خمینی ابتکار تهیه پیشنهاد را در دست گرفت. جمعی در حدود سی نفر از حقوقدانان در منزل احمد صدر حاج سید جوادی به این منظور به مشاوره نشستند ولی به علت اختلافات زیاد به نتیجه نرسیدند. جمع محدودتری هم به دعوت ناصر میناچی در حسینیه ارشاد به مشورت پرداختند. تا این که حسن حبیبی به نمایندگی خمینی با طرحی پیش ساخته از پاریس به تهران آمد. این طرح موضوع مذاکره هیئتی متشکل از حسن حبیبی، عبدالکریم لاهیجی، جعفری لنگرودی، ابوالفتح بنی صدر و ناصر میناچی در جلساتی مخفی در حسینیه ارشاد شد. میناچی و بنی صدر از جمع خارج شدند و بقیه کار را ادامه دادند.

طرح آماده شد. آن را به خمینی دادند و به توصیه او به مراجع و فقهای قم. نظر آنها در طرح منظور شد و نتیجه در اختیار دولت موقت قرار گرفت. بازرگان و یدالله سبحانی هم پیشنهادهای داشتند که هیئت چهار نفری آنها را در طرح رعایت کرد. «پیشنویس اصلاح شده نیز مدتها بدون اقدام باقی ماند.

گویا کمیسیون دیگری در نخست وزیری مأمور مطالعه و اصلاح آن شده بود و ثمره کار همین کمیسیون بدون این که از ما توضیح یا مشورتی بخواهند به مجلس خبرگان تقدیم گردید».

این طرح نسبت به آنچه توسط کمیسیون چهار نفره تهیه شده بود حاوی تغییر در ۲۰ اصل مهم بود که «به کلی هدف و محتوای قانون را دگرگون می ساخت و با آن چه در مجلس خبرگان تصویب شد در پاره‌ای مفاهیم شباهت داشت».

۲- طرحی که در بخش پیوستهای کتاب خاطرات آقای کاتوزیان زیر عنوان «نخستین پیشنهاد رسمی قانون اساسی» آمده است همان طرح مصوب کمیسیون چهار نفره است. معلوم نیست نویسنده چرا با وجود تفاوت‌های زیادی که بین این طرح و طرح ارائه شده به مجلس خبرگان وجود دارد - منظور طرح مندرج در جلد چهارم صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی است - عنوان رسمی به آن داده است.

۳- شرح همه تفاوتها از حوصله این تکمله خارج است. به چند تفاوت بسنده می‌کنم:

الف - طرح کمیسیون حاوی ۱۶۰ اصل است، طرح پیشنهادی رسمی ۱۵۱ اصل. تفاوت تعداد اصول بیشتر مربوط به فصل حقوق ملت است که در طرح کمیسیون از ۳۴ و در طرح رسمی از ۲۵ اصل تشکیل می‌شود.

ب - طرح رسمی دارای فصلی با عنوان دین رسمی، با دو اصل است که در طرح کمیسیون به صورت یک اصل در فصل «حاکمیت ملی و قوای کشور» آمده است.

ج - تفاوت مهمتر در ترکیب اعضای شورای نگهبان دیده می‌شود که در طرح کمیسیون از ۵ حقوقدان، ۵ مجتهد و ۵ نفر از قضات دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود، ولی در طرح رسمی کمیسیون مرکب است از ۵ مجتهد، ۳ استاد دانشکده حقوق و ۳ نفر از قضات دیوان عالی کشور .

## تکمله ۴

(زمستان ۱۳۹۰)

در صفحه ۱۷ کتاب این ادعای مندرج در اصل اول قانون اساسی نقل شده است که در همه‌پرسی فروردین ماه ۱۳۵۸، برای «جمهوری اسلامی آری یا نه»، ۹۸/۲ درصد «کلیه کسانی که حق رأی داشتند به این که حکومت ایران یک جمهوری اسلامی باشد رأی مثبت دادند». طبق گفته نخست وزیر انتصابی آن زمان، مهندس مهدی بازرگان، که در یک «پیام تلویزیونی درباره نتایج فراندوم و تحریکات» در ۵۸/۱/۱۵ پخش شد تعداد صاحبان حق رأی، یا گروههای جمعیتی ۱۶ ساله و بیشتر مردم ۲۲ میلیون نفر بود. از این عده ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار نفر یا ۹۲/۵ درصد در همه‌پرسی شرکت کردند و از میان این تعداد ۹۹ درصد موافق جمهوری اسلامی بودند. او اضافه کرد که از «این ۷/۵ درصد [شرکت نکردگان در همه‌پرسی هم] ۶ الی ۷ درصدش کسانی هستند که به طور عادی و طبیعی بدون این که مخالف بوده باشند شرکت نکرده‌اند»<sup>۱</sup>.

ناصر پاکدامن، استاد اقتصاد در دانشگاه تهران چند روز بعد از این پیام، در تفسیری که بر این ارقام در روزنامه *آزادی*، ۵۸/۱/۲۰، منتشر کرد نادرستی این ارقام را بر اساس آمار حاصل از سرشماری سال ۱۳۵۵ و نرخ رشد جمعیت در سالهای بین ۱۳۵۵ و ۱۳۵۸ آشکار ساخت<sup>۲</sup>. طبق این آمار جمعیت ایران در سال ۱۳۵۵ چیزی بیش از ۳۳ میلیون و ۷۰۸ هزار نفر بود<sup>۳</sup>. ۵۳ درصد از این تعداد را جمعیت گروههای سنی ۱۵ سال و بیشتر تشکیل می‌داد. با احتساب نرخ ۲/۷ درصدی رشد سالانه جمعیت تعداد کل جمعیت در سال ۱۳۵۸ نمی‌توانست خیلی بیشتر از ۳۶ میلیون نفر بوده باشد. با این حساب ۵۳ درصد این تعداد یا سهم واقعی واجدین حق رأی می‌توانست تنها رقمی در حدود ۱۹ میلیون نفر بوده باشد و نه ۲۲ میلیون. حال اگر رقم ۲۲ میلیونی بازرگان را مبنای محاسبه قرار بدهیم بایستی با قبول سهم ۵۳ درصدی جمعیت ۱۶ ساله و بیشتر به رقمی بالای ۴۱ میلیون نفر، برای کل جمعیت ایران برسیم، رقمی که تازه در سال ۱۳۶۱ به تحقق رسید<sup>۴</sup>. به این ترتیب می‌توان گفت که این اولین تقلب در امر همه‌پرسی و انتخابات در جمهوری اسلامی بود.

تقلب بزرگتر در مورد این همه‌پرسی در طرح‌گزینشی انجام گرفت که در برابر مردم قرار دادند. گزینش طوری طرح شده بود که مردم، اگر خواهان ادامه نظامی نبودند که تازه علیه آن انقلاب کرده بودند تنها به جمهوری اسلامی می‌توانستند رأی بدهند، نظامی که در آن زمان هیچ اطلاعی و هیچ تصویری از آن نمی‌توانستند داشته باشند<sup>۵</sup>. در همان زمان اعتراضات زیادی علیه این تقلب آشکار انجام شد. از جمله در مقاله «چرا در فراندوم شرکت نمی‌کنیم» در شماره اول روزنامه *آزادی*، ارگان جبهه دموکراتیک ملی ایران که در تاریخ ۵۸/۱/۸ منتشر شد. مقاله مفصل، مستدل و حاوی نظر این سازمان درباره فراندوم و کلاهی بود که می‌خواستند بدین

وسيله بر سر مردم بگذارند. در اين مقاله جبههٔ دموکراتيک ملی مردم را به عدم شرکت در  
رفراندوم دعوت کرد.<sup>۶</sup>

## بعدالتحریر

در فاصلهٔ بين میانهٔ اوائل ماه خرداد ۱۳۹۰ تا اواخر ماه مهر همین سال اتفاقات زیادی در  
ادامهٔ روندهای بررسیده در این تکمله افتاده است که اشاره به سه مورد از آنها را لازم دیدم. دو  
مورد آن مربوط به سپاه است:

سردار جعفری، فرماندهٔ کل سپاه، در روز ۱۸ مهر ماه در مراسم تودیع جانشین نمایندهٔ  
ولی فقیه در این نهاد با این عبارات بر وسعت اختیارات سپاه تأکید می‌کند: «مأموریت‌های سپاه  
محدود به عرصهٔ نظامی و دفاعی و امنیتی نیست... همانطور که مقام رهبری هیچگونه  
محدودیتی برای سپاه در انجام مأموریت در ابعاد مختلف دفاع از انقلاب اسلامی قائل نشده‌اند  
سپاه نیز امروز خود را باید در همهٔ عرصه‌ها آمادهٔ دفاع از انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن نگه  
دارد»<sup>۱</sup>.

یکی از ابعاد مختلف دفاع مورد نظر سردار را این خبر نشان می‌دهد: یک مقام آگاه در  
مصاحبه با روزنامهٔ اینترنتی روز اشاره به ملاقات جمعی از فرماندهان سپاه و اعضای نمایندگی  
ولی فقیه در این نهاد با سعید جلیلی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، می‌کند در این دیدار جمع  
مزبور از نامبرده می‌خواهند که خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آینده آماده کند. آنها با  
اطمینان می‌گویند نمایندهٔ احمدی‌نژاد در آن انتخابات را «باید به راحتی رد صلاحیت کرد»، و  
افرادی مانند قالیباف را «باید با برنامه‌ریزی صحیحی از میدان خارج کرد». سردار یدالله  
جوانی، رئیس ادارهٔ سیاسی سپاه در این جمع اضافه کرده است: «به نظر من باید فتیلهٔ قالیباف  
را در همین ایام قبل از انتخابات خاموش کنیم». جلیلی ضمن تشکر پاسخ داده است که «قبلاً  
هم از بیت تماسهائی با بنده بوده و در این مدت مشغول فکر و بررسی بوده‌ام. ولی اگر ایشان  
امر کنند من نمی‌توانم نه بگویم»<sup>۲</sup>.

انتخاب جلیلی برای سمت ریاست جمهوری آینده ظاهراً تنها یکی از گزینه‌های مورد نظر  
آینده‌سازان برای رهائی از شر احمدی‌نژاد و یارانش است. گزینهٔ دیگر حذف سمت رئیس  
جمهور از نظام حکومتی و سپردن این سمت به یک نخست وزیر است، تدبیری که:

۱- نظام باصطلاح جمهوری را به نظام باصطلاح پارلمانی تبدیل می‌کند،

۲- نظارت مجلس بر رئیس اسمی قوهٔ اجرائی را وسیعتر می‌کند،

۳- بر قدرت حاکمیت رهبر بر هردو نهاد می‌افزاید،



۴- حق و اختیار دیگری از مردم در امر دخالت در حکومت را حذف می‌کند. در این حالت نظام از شر عنوان سخت ناجور جمهوری هم خلاص می‌شود. رهبر نخست وزیر را به میل خود انتخاب و برای تصویب به مجلس معرفی می‌کند. اسم نظام را هم می‌توانند به «ولایت مطلقه پارلمانی» تغییر بدهند. به هر حال گفتگو درباره این گزینه را ابتدا حمید کاتوزیان، نماینده اصولگرای مجلس در سی شهریور سال جاری در مجلس آغاز کرد. پس از آن در سطح رسانه‌ای ادامه یافت تا این که در ۲۳ مهر ماه همین سال خامنه‌ای آن را اقدامی «ممکن و بدون اشکال» خواند، اقدامی که به عنوان گامی در تغییر سیاستهای نظام و تدابیر آن که «می‌تواند مانع تحجر نیز بشود»<sup>۳</sup>. این که نظام کدام یک از این دوگزینه را در نهایت انتخاب خواهد کرد پرسشی است که در طی یک سال آتی پاسخ داده خواهد شد.

---

1-www.entekhab.ir/fa/news/40722

2-www.roozonline.com/pesian/news/newsitem/article/a64147dceb.jalili.html

3-[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/10/111016\\_178\\_khamenei\\_par\\_vs\\_pres.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/10/111016_178_khamenei_par_vs_pres.shtml)

# حواشی

## بخش اول

۱

۱ - منظور کتاب حکومت اسلامی یا ولایت فقیه است که گویا بار اول در سال ۱۳۴۹ بر مبنای درسهای خمینی در بهمن ماه ۱۳۴۸ در عراق، تنظیم و منتشر شد. اما انتشار وسیع آن در ایران تنها در آستانه انقلاب ممکن شد، یعنی در سال ۱۳۵۶ به نام نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء به ضمیمه جهاد اکبر. می‌توان با اطمینان گفت که تنها تعداد بسیار نادری از مردم شرکت‌کننده در انقلاب از وجود این کتاب و طبیعتاً محتوای آن اطلاع داشتند. این گفته حتی در مورد کسانی هم که به نهضت بنیادگرایی پیوسته بودند تا اندازه‌ای صادق است. ۲ - شرط مرجعیت در بازنگری قانون اساسی حذف شد. در باره این تغییر در قانون اساسی و تغییرات دیگر، نگ. به فصلهای دوم و سوم. ۳ - منظور بخشی از کتاب مزبور است که در سال ۱۳۶۵ تحت عنوان «شئون و اختیارات ولی فقیه» منتشر شد. کتاب البیع حاصل مجموعه درسهای خمینی در بهمن ۱۳۴۸ در نجف است که خود او آنرا به عربی در آورد. نگ: کدیور، ۱۳۷۸، ص. ۱۶۸.

۲

۱ - احمد صدر حاج سیدجوادی، ناصر میناچی؛ وزیر ارشاد اسلامی در دولت موقت، و فتح‌الله بنی‌صدر، معاون وزارت دادگستری نیز اعضای غیرثابت این کمیسیون را تشکیل می‌دادند (عبدالکریم لاهیجی، در مصاحبه با نویسنده)، لاهیجی، ۱۳۷۷، مصاحبه با احمد صدر حاج‌سیدجوادی و میناچی، در: ایران فردا، ش. ۵۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، ص. ۲۸-۲۵. ۲ - بنا به اظهار ناصر میناچی در مصاحبه مذکور در زیرنویس ۱، محمد بهشتی و حبیب‌الله پیمان نیز در این کمیسیون شرکت داشتند. عبدالکریم لاهیجی، مهدی بازرگان، نخست وزیر را هم از اعضای این کمیسیون ذکر می‌کند. لاهیجی خود تنها در یک جلسه این کمیسیون شرکت کرد. نگ: لاهیجی، ۱۳۷۷. خاطرات کریم سنجایی (۱۳۶۸، ص. ۳۳۱) هم حاوی اطلاعاتی در باره این کمیسیون هست. ۳ - در قانون اساسی تشخیص نسبت بین مصوبات مجلس با شرع اختصاص به فقهای آن شورا دارد. در اینجا تنها در مورد تفسیر قانون اساسی است که تصویب آن با اکثریت سه چهارم اعضاء اعتبار می‌یابد. ۴ - مصاحبه با نویسنده و کیهان (لندن) ۷۷/۴/۱۸. ۵ - «امام و مراجع عظام آن را ملاحظه، مطالعه و با اصلاحاتی جزئی تأیید کرده بودند». نگ: نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۵. ۶ - خاطرات کریم سنجایی ۱۳۶۸، ص. ۳۳۱. عزت‌الله سحابی (۱۳۷۷، ش. ۵۱، ص. ۱۷) شش مورد را به خاطر می‌آورد که یکی از آنها به جنسیت رئیس جمهوری و نخست وزیر ارتباط داشت. «مرحوم بهشتی و علمای عضو حزب جمهوری اسلامی آورده بودند "هر ایرانی مسلمان" نه هر "مرد شیعه"». آنها موافق بودند که زنان هم حق احراز این مقامات را داشته باشند. ۷ - بنی‌صدر، ۱۳۷۷، و مصاحبه با نویسنده. ۸ - نگ: یدالله سحابی و بهشتی، در: ک، ۵۸/۳/۲۶، نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۵؛ بنی‌صدر، ۱۳۷۷، و مصاحبه با نویسنده؛ سلامتیان در مصاحبه با نویسنده. ۹ - نگ: طلایه انقلاب اسلامی. مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم. مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۳، ص. ۳۰. ۱۰ - همانجا، ص. ۶۴. این مصاحبه در روز ۵۷/۴/۱۶ انجام گرفت. ۱۱ - همانجا، ص. ۸۱.

۱۲ - بنی‌صدر، ۱۳۶۱، ص. ۳۲۵ و... بنی‌صدر در همینجا و بعدها در نشریه *انقلاب اسلامی* در هجرت (ش. ۴۵۶، ۷۸/۴/۲۴) ادعا می‌کند که وقتی او در نجف خمینی را متوجه اثرات منفی نظریه ولایت فقیه کرد او در جواب گفت: «من می‌خواستم فتح بابی کرده باشم تا امثال شما و آقای مطهری بنشینند، کار کنید و اساسی بریزید.» بنی‌صدر پس از این، کتاب *اصول پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی* را نوشت، که «آقای خمینی آن را کار خوبی شمرد». ۱۳ - نگ: دهنوی، ۱۳۶۰. این کتاب که تحت عنوان *مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی از نیمه دوم ۱۳۴۱ تا هجرت به پاریس (۱۴ مهرماه ۱۳۵۷)* منتشر شد مأخذ این استنتاج من است. در این کتاب البته سخنی از دو نوشته خمینی: ولایت فقیه و *البيع*، که قبلاً به آنها اشاره شد، نمی‌رود. ۱۴ - نگ: مصاحبه او با *لوموند* ترجمه شده در: ک، ۵۷/۱۱/۱۲. همو در مصاحبه با ک، ۵۷/۱۲/۲ گفت: «از مجموعه بیانات و مصاحبه‌های حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی، رهبر انقلاب ایران، مستفاد این است که در رژیم جمهوری اسلامی به هر حال ملت ایران است که برای سرنوشت خود فکر می‌کند و تصمیم می‌گیرد». ۱۵ - *همانجا*، ۵۷/۱۲/۱۳. سنجابی، ۱۳۶۸، ص. ۴۳۴. ۱۶ - از جمله به صورت چاپ بخش اول فصل دوم کتاب ولایت فقیه خمینی در شکل یک مقاله مستقل و به امضای خمینی در *کیهان* ۱۹ (۵۷/۱۰/۱)، آن هم به صورتی که گویا او این مقاله را تازه نوشته است. ۱۷ - نگ: سرمقاله *روزنامه انقلاب اسلامی*، ۵۸/۴/۲۴، در: بنی‌صدر ۱۳۵۸، ص. ۵۳ و... همینطور به سخنرانی او در روز ۵۸/۵/۲ در مسجد هدایت، در مقابل دانشجویان، در، *همانجا*، ص. ۳۱۵ و... ۱۸ - نگ: جمع‌بندی هفتگی، ۵۸/۳/۳۱. ۱۹ - بخش بزرگی از آن ۶۵ طرح کلی و ۴۰۰۰ پیشنهادی که برای جایگزینی یا اصلاح پیشنویس به دبیرخانه مجلس خبرگان واصل شده بود (نگ: *خبرگان*، ج. ۴، ص. ۳، ۳۰۷) برخاسته از قلم این نوع کسان بود. مطبوعات آن زمان این پیشنهادها را منعکس می‌کردند. ۲۰ - خمینی، ۱۳۶۱، ص. ۴۷؛ همینطور در: خمینی، ۱۳۶۵، ص. ۲۰. ۲۱ - مثلاً در مصاحبه با تلویزیون اتریش و خبرنگار *روزنامه گاردین* در ۵۷/۸/۱۰، نگ: مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۲، ص. ۳۵، ۴۰. به قول ابراهیم یزدی (۱۳۷۷، ص. ۲۴) خمینی در متن برنامه سیاسی که او در پاریس برای حکومت جدید نوشته بود، واژه حکومت اسلامی را خط زد و به جای آن اصطلاح جمهوری اسلامی را گذاشت. «آقای خمینی اصرار داشتند که به جای حکومت اسلامی نوشته شود جمهوری اسلامی». ۲۲ - نگ: ک، ۵۷/۱۲/۱۱. او با این گفته در عین حال به طور علنی با بازرگان که نام حکومت جدید را «جمهوری دموکراتیک اسلامی» اعلام کرده بود (ک، ۵۷/۱۱/۳۰) مخالفت کرد. این کار به معنی پس گرفتن موافقت او با این مضمون ماده ۱ اساسنامه شورای انقلاب نیز بود که حکومت مورد نظر را به همان عنوانی که بازرگان می‌خواست می‌نامد. نگ: *بازرگان*، ۱۳۶۱، ص. ۴۲. به قول کدیور (۱۳۷۸: ۱۷۰) خمینی عنوان جمهوری را اول بار در ۲۲ مهر ۱۳۵۷ در بدو ورودش به پاریس به حکومتی داد که با انقلاب تأسیس شد. استناد او به مصاحبه خمینی با خبرنگار *روزنامه فیگارو* در همین روز است. او در آنجا در پاسخ این سؤال که رژیم مورد نظر او چگونه است می‌گوید: طبیعتاً می‌توان یک جمهوری اسلامی را در نظر گرفت. نگ: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص. ۲۳. ۲۳ - نگ: ک، ۵۷/۱۲/۱۶. ۲۴ - نگ: سخنرانی او در ک، ۵۷/۱۲/۱۵. هم او در تاریخ ۵۷/۱۱/۴ در حضور هیئت تحریریه *کیهان* گفته بود: «اسلام دین آزادی است» و قول داده بود که «آزادی کسی را سلب نمی‌کنیم». همچنین، نگ: یک سخنرانی دیگر او در باره اصول بنیادی جمهوری اسلامی، *اط.*، ۵۷/۱۲/۲۸. اینها زمانیست که هنوز هیچ سخنی از ولایت فقیه نمی‌گوید. ۲۵ - نگ: مصاحبه مطبوعاتی طالقانی، ک، ۵۷/۱۱/۱۷ و ۵۷/۱۲/۲۶. علامه مفتی‌زاده، از رهبران مذهبی سنی کرد، نیز از این قولها می‌داد. نگ: ک، ۵۷/۱۲/۲۱. ۲۶ - یزدی (۱۳۷۷، ص. ۲۱) و بنی‌صدر (۱۳۶۱، ص. ۳۳۰) از هیئتی صحبت می‌کنند که مصاحبه‌ها و سخنرانیهای خمینی را آماده می‌کرد، و او همان جوابهای تعیین‌شده را به پرسش‌کنندگان می‌داد. اعضای این هیئت طبق گفته یزدی، خود او، موسوی خوئینیها و حبیبی بودند. اما بنی‌صدر، قطب‌زاده و احمد خمینی را هم به آنها اضافه می‌کند. از جمله خدماتی که بنی‌صدر مدعی انجام آنست، آگاه ساختن خمینی از قیح طرح ولایت فقیه در پاریس است. و می‌گوید که خمینی هم نظر او را پذیرفت (*همانجا*، ص. ۳۲۷ و بعد از آن، بنی‌صدر، ۱۳۸، ص. ۱۵۸ و...). ۲۷ - یک نمونه برای طرح

ضمنی ولایت فقیه در اظهارات خمینی در آن زمان، استناد او به «حق شرعی» خود است، مثلاً در اعطای مأموریت تشکیل دولت موقت به بازرگان. نگ: بازرگان، مشکلات...، ص. ۱. برای چند نمونه دیگر نگ: کدیور، ۱۳۷۸، ص. ۱۷۹ و بعد از آن. ۲۸ - بنی صدر در مصاحبه با نویسنده گفت هنگامی که خمینی در پاریس بود هنوز سقوط رژیم شاه را ممکن نمی‌دانست. بازرگان تصور این واقعه را هم حمل بر دیوانگی می‌کرد. سالها بعد، آیت‌الله مهدوی کنی، دبیر جامعه روحانیت مبارز، ولایت فقیه را معجزه‌های خواند که به وسیله خمینی تحقق یافته بود. او به خاطر آورد که اکثریت فقها موافق ولایت فقیه بودند ولی باور نمی‌کردند که می‌تواند به این حق خود دست بیابد. نگ: ر...، ۱۳۷۰/۱۲/۲۷. ۲۹ - کدیور (۱۳۷۸: ۱۷۵ و...) پنهانکاری خمینی در اینمورد را متعلق به مقوله «تقیه خوفی» یا «تقیه مداراتی» می‌خواند که شرعاً جایز است. علت تقیه از نظر او این واقعیت بود که خمینی مردم را در آن شرایط «مهیای پذیرش ولایت فقیه نمی‌دیدند». ۳۰ - نگ: مجاهدین خلق، ۱۳۵۸: آ، وک...، ۵۷/۱۲/۲۷ و روزهای پس از آن. مواضع سازمانهای سیاسی را منعکس می‌کنند. ۳۱ - نگ: بازرگان، مشکلات...، ص. ۱؛ خمینی، ۱۳۶۲، ص. ۳۴۱. در یک اعلامیه مطبوعاتی در روز ۵۷/۱۰/۲۶ نیز تشکیل این مجلس به همین منظور را اعلام کرده بود. ۳۲ - نگ: آ، ۵۸/۱۲/۰. اطلاعات در همان روز سخنان خمینی در برابر کارکنان فولاد اصفهان را درج کرده بود که از مخاطبان خود خواسته بود برای مجلس مؤسسان رأی به نمایندگانی بدهند که شایسته این مقام باشند. ۳۳ - ک...، ۵۸/۱/۱۶. به قول جبهه ملی، ۱۳۵۸، ص. ۳. آئیننامه انتخاباتی مصوب شورای انقلاب، برای هر صد هزار نفر یک نماینده در نظر گرفته بود ۳۴ - عبدالکریم لاهیجی در مصاحبه با نویسنده گفت که این پیشنهاد از اسفند سال ۵۷ و فروردین سال بعد سر زبانها بود. او به نقل از صادق قطب‌زاده گفت که پیشنهاد را خمینی داده بود. ولی عزت‌الله سبحانی، ۱۳۷۸، ش. ۵۲، ص. ۶ و بعد از آن، خود را بانی پیشنهاد می‌داند و می‌گوید به خاطر ترس از اینکه روشنفکران تریبون مجلس مؤسسان را به دست بگیرند، آن طرح را به شورای انقلاب داد. ۳۵ - نگ: نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۵. آئیندگان در روز ۲ خرداد ۵۸ از قول آیت‌الله طالقانی خبر از نشستی داد که در آن درباره قانون اساسی و مجلس مؤسسان صحبت شده بود. ۳۶ - این نشست در اول خرداد ۵۸ تشکیل شد. از میان مکلاها قطب‌زاده و مرتضی کتیرائی موافق پیشنهاد بودند و بازرگان، بنی‌صدر، احمد صدر حاج سید جوادی و هاشم صباغیان مخالف آن: نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۵. بنی‌صدر، ۱۳۶۱، ص. ۳۱۶ و سنجابی، ۱۳۶۸، ص. ۲۴. احمد صدر حاج سید جوادی، ۱۳۷۷، ص. ۲۵. روزنامه‌ها خبر این نشست را، بدون ذکر جزئیات موضوع مورد مذاکره در آن درج کردند: ک...، ۵۸/۳/۲. آیت‌الله طالقانی گفت جزئیات را تا یک هفته بعد به اطلاع عموم خواهند رساند ک...، و...، ۵۸/۳/۴. ۳۷ - نگ: یادداشت شماره ۳۹. ۳۸ - نگ: بنی‌صدر، ۱۳۶۱، ص. ۳۸۶، سنجابی، ۱۳۶۸، ص. ۳۳۳. بنی‌صدر در جای دیگر (۱۳۸۰، ص. ۱۹۹) حرف رفسنجانی را طور دیگر نقل می‌کند: «هی می‌گید مجلس مؤسسان. خیال می‌کنید چه کسانی می‌آیند؟ یک مشت متعصب خشک و متحجر. اینها می‌آیند» و فلان «می‌کنند توی قانون اساسی. بگذارید آقا این قانون اساسی که به این پاکیزگی تهیه شده تصویب بشود». عزت‌الله سبحانی (۱۳۷۸)، ش. ۵۲، ص. ۶) هم این گفته سنجابی را با عباراتی دیگر، ولی با همین مضمون، نقل می‌کند. احمد علی بابائی، از معتمدان نزدیک آیت‌الله طالقانی این گفته را تأیید می‌کند که بهشتی بازرگان را از خطر سپردن کار به مجلس مؤسسان به همین دلیل برحذر داشته بود (مصاحبه با نویسنده). ۳۹ - نگ: نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۵. ۴۰ - جبهه دموکراتیک ملی، جبهه ملی، آیت‌الله شریعتمداری، حزب جمهوری خلق مسلمان و تعداد زیادی از دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران، حقوقدانان و روشنفکران از جمله معترضان بودند. نگ: آئیندگان، ۶، ۷، ۱۰، ۱۴ و ۲۰ خرداد تا ۹ تیر ۱۳۵۸. همچنین نشریات سازمانهای نامبرده. ۴۱ - مبدع این تغییر نام گویا بهشتی بوده است. نگ: نهضت آزادی، ۱۳۶۷، ص. ۱۲. خواهیم دید که نام مجلس خبرگان تناسب بهتری با ترکیب آن داشت. ۴۲ - این قانون در ۵۸/۴/۱۴ تصویب شده بود. نگ: مجموع قوانین، ۱۳۵۸، ص. ۵۲. و آئیننامه این مجلس، در: مدنی ۱۳۶۹-۱۳۶۵، ج. ۱، ص. ۶۱. ۴۳ - نگ: بنی‌صدر، ۱۳۶۱، ص. ۳۸۷. بنی‌صدر ۱۳۸۰، ص. ۲۰۰. حسن نزیه در مصاحبه با نویسنده گفت که انتظار طالقانی هم آن بود که مجلس نامبرده متشکل از حقوقدانان،

روشنفکران، نویسندگان و کسانی باشد که به کار قانونگذاری وارد باشند. ۴۴ - یکی از استثنائات نادر از این قاعده، مصاحبه‌ای بود که منتظری در اواخر دی ۱۳۵۷ با سه تن از مستشرقان اروپائی کرد. او در آنجا در ذکر صفات لازم برای اعمال حکومت از «اجتهاد، یعنی تخصص در شناخت مسائل اسلامی» سخن گفت و اضافه کرد که رژیم آینده «صد در صد اسلامی بر اساس ضوابط قرآن و سنت پیامبر و ائمه اطهار خواهد بود. نگ: ک.، ۵۷/۱۰/۲۸. ۴۵ - به عنوان نمونه نگ: ک.، ۲۸ و ۳/۳۱، ۴/۴ و ۵۸/۵/۴. ۴۶ - همانجا، ۵۸/۳/۳۱. منظور ما این نیست که همه کسانی که از موضع حمایت از ولایت فقیه به نقد پیشنویس پرداختند طبق این برنامه احتمالی عمل می‌کردند. ۴۷ - منتظری در خاطرات خود، ج. ۱، ص. ۲۸۲، صحبت از دو پیام می‌کند که در روز ۵۸/۴/۱ منتشر شده بود. متن این دو پیام زیر عنوان ضمیمه ۵۹ در جلد دوم خاطرات او چاپ شده است. پیام اول با آنچه در کیهان آمده است مطابقت دارد. او در پیام دوم که مفصلتر هم هست، تعداد زیادی از اصول پیشنویس را از موضع نظریه ولایت فقیه مورد نقد قرار می‌دهد و ولایت را حق حاکمیت فقیه از ناحیه امام می‌خواند. او در نقد اصل ۳ پیشنویس که «آرای عمومی» را «مبنای حکومت» می‌شمرد می‌نویسد که این اصل باید بدین نحو تصحیح شود: «آرای عمومی بر اساس قوانین حیاتبخش اسلام مبنای حکومت است». منتظری در مصاحبه با کیهان، ۵۸/۴/۲۰، نیز خواستار آن شد که قانون اساسی صد در صد اسلامی و دور از موازین غربی باشد. ۴۸ - این در حالی بود که او انتخابات را تحریم کرده بود. نگ: خ. م، ۵۸/۵/۲۵. نمونه‌های دیگر از انواع دخالت‌ها را می‌توان از جمله در: آزادی (۱۰ و ۵۸/۵/۱۷)، ندای آزادی (۵۸/۵/۲۱)، اتحاد چپ (۵۸/۵/۱۶)، کار (۵۸/۵/۱۵) و آیدگان (۲ تا ۵۸/۵/۱۶) دنبال کرد. ۴۹ - روزنامه کار، ۵۸/۵/۱۵، یک نمونه آنرا از انتخابات تهران منتشر می‌کند؛ یک آگهی است، از جمله با امضای روحانیت مبارز تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، و با نام نامزدهائی که ادعا می‌شود خمینی انتخاب آنها را دستور داده است. ۵۰ - این تذکری بود که سلامتیان در مصاحبه با نویسنده داد. ۵۱ - نگ: سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۵۸ الف، ضمیمه. ۵۲ - نگ: ک.، ۵۸/۵/۱۶. جامعه در این تلگراف برخی از موارد «جنایت» را بر شمرده است. در همین روزنامه و در همین روز زیر عنوان «اعتراض مردم چند استان به نحوه انتخابات» به مواردی از اعتراض به انتخابات در استانهای آذربایجان شرقی، کردستان، سیستان و فارس برخورد می‌کنیم. ۵۳ - نگ: آیدگان، ۵۸/۵/۱۱، Bakhshash، ۱۹۸۶، ص. ۸۰. ۵۴ - تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات ۱۰/۷ میلیون نفر بود. نگ: حکیم، ۱۴۶۷، ص. ۲۷۰. ۵۵ - خمینی در روز ۲۳ شهریور در حضور رهبران حزب جمهوری اسلامی گفت اگر قاسملو به تهران می‌آمد دستور می‌داد او را دستگیر کنند. نگ: ک.، ۵۸/۶/۲۵. ۵۶ - نگ: نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۷. ۵۷ - از جمله طرح سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. علی‌اکبر قرشی پیشنهاد کرد که مجلس این طرح را مبنای کار خود قرار دهد. (خبرگان، ج. ۱، ص. ۷۳). بنی‌صدر در مصاحبه با نویسنده از طرح حسن آیت صحبت کرد، طرحی که در ۱۶ ماده به ولی فقیه اختیارات وسیع می‌داد. ۵۸ - این روش به خواست خمینی اجرا شد. بهشتی در پاسخ حجتی کرمانی که خواستار بحث بیشتر درباره این اصل بود گفت: «ملت ایران و رهبر عالیقدرمان با نظر شما مخالف هستند» (خبرگان، ج. ۱، ص. ۳۸۳). ۵۹ - در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۷ شرط مرجعیت را حذف کردند. علت اصلی فقدان یک فرد مطلوب در میان مراجع بود که بتواند جانشین خمینی بشود. نگ: Schirazi، 1991.

### ۳

۱ - اصل ۲ با ۶۰ موافق و ۲ ممتنع از میان ۶۶ رأی، اصل ۵ با ۵۳ موافق و ۴ ممتنع از میان ۶۵ رأی، اصل ۵۷ با ۵۱ موافق و ۴ ممتنع از میان ۶۵ رأی، اصل ۱۱۰ با ۵۷ موافق و ۴ ممتنع از میان ۶۱ رأی. نمایندگان اقلیت‌های دینی (۴ نفر) به احتمال زیاد جزء مخالفان و ممتنعان بودند. نگ: خبرگان، ج. ۴، ۲۸۱. ۲ - ظاهراً جمله‌ای در ارتباط با نظریه همه امامی بنی‌صدر است، که در کتاب اصول پایه و ضابطه های حکومت اسلامی عنوان کرده است. ۳ - بنی‌صدر در مصاحبه با نویسنده از یک نشست مخالفان و منتقدان ولایت فقیه در مجلس

خبرگان سخن گفت که در آن حضرات درباره امکانات یک عمل مشترک در داخل مجلس گفتگو کردند. خود او، محمود طالقانی، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، عزت‌الله سبحانی، حسین گلزاده غفوری، ناصر مکارم شیرازی، محمدجواد حجتی کرمانی و احمد نوربخش در این نشست شرکت داشتند. از جمله پیشنهادات مورد بحث استعفای دسته جمعی حضرات بود که مورد قبول قرار نگرفت. طالقانی از جمله مخالفان این پیشنهاد بود، زیرا آن را به خاطر حمایتی که خمینی از «این آقایان» می‌کرد بیفایده می‌دانست. قرار شد در جلسات مجلس شرکت کنند و «بدون ترس و واهمه» قدم به مخالفت با ولایت فقیه بپردازند. «ولی جز من کسی نایستاد.» بنی‌صدر سپس حکایت کرد که او ۹ دلیل برای باطل بودن ولایت فقیه آورد، مغایرت آن با ۶۰۰ تا ۷۰۰ آیه در قرآن را ذکر کرد و موجب شد که در اصل ۱۱۰، رهبر، بر خلاف پیشنهاد منتظری، فقط همان اختیاراتی را داشته باشد که تصویب شد. بنی‌صدر (۱۳۸۰) در کتاب درس تجربه هم مطالبی درباره این نشست و نقش خود در مجلس خبرگان می‌نویسد. در مورد اصل ۱۱۰ می‌گوید که فرماندهی کل قوا، که تصویب شد، جزو پیشنهاد او به مجلس نبوده است. ۴ - حسن نزیه در مصاحبه با نویسنده گفت خمینی از فرط عصبانیت بازرگان را تهدید کرد که من تو دهنتم می‌زنم. عباس امیرانتظام که به قول خود، در مصاحبه با نویسنده، مبتکر طرح انحلال بود، گفت ملاقات با خمینی فردای آن روز انجام گرفت. ولی خمینی را شب قبل از مصوبه هیئت وزیران مطلع کرده بودند. ۱۸ تن از ۲۲ وزیر به طرح رأی موافق داده بودند. مخالفان ناصر میناچی، ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان و معین‌فر بودند. ۵ - برای اطلاع بیشتر نگ: نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ص. ۳۶؛ احمد صدر حاج‌سیدجوادی، ۱۳۷۷. مصاحبه مطبوعاتی آیت‌الله صدوقی، دادستان کل دادگاههای انقلاب، در: ک، ۱۳۵۹/۴/۹. او در این مصاحبه به نامه‌ای از عباس امیرانتظام اشاره می‌کند که در آن شرح ماجرای تصمیم هیئت دولت به انحلال مجلس خبرگان آمده است. ناصر میناچی (نگ: احمد صدرحاج سیدجوادی، ۱۳۷۷) نیز نام برخی از مخالفان و موافقان تصمیم هیئت دولت را ذکر کرده است. خود او، ابراهیم یزدی، علی‌اکبر رفسنجانی، محمدعلی رجائی و سیدعلی خامنه‌ای مخالف بودند و داریوش فروهر، حسن حبیبی، احمد صدر حاج سیدجوادی از جمله موافقان. نگ: انقلاب اسلامی در هجرت، ش. ۳۳۴/۳۳۵ (۱۳۸۳). بازرگان در پیامی که در ۱۶ آبان ۱۳۵۸ به مناسبت استعفای خود از سمت نخست وزیری به مردم داد به اتهامات خمینی پاسخ داد. از جمله گفت: «من با این نگرانی بزرگ خداحافظی می‌کنم که مملکت بعد از تصویب قانون اساسی باز هم دچار هرج و مرج و بی‌تکلیفی باشد و حاکمیت ملت که جانشین خداست - خدا و خلق - وجود نداشته باشد، بلکه حاکمیت طبقاتی - و لو طبقه روحانی - وجود داشته باشد.» نگ: بازرگان، مشکلات، ص. ۲۸۸ و. ۶ - طبق اصل دوم متمم قانون اساسی، به انتخاب مجلس، ۵ مجتهد از میان ۲۰ مجتهد مورد نظر مراجع تقلید حق وتو در مقابل مصوبات مجلس داشتند، اگر آنها را مخالف با «قواعد مقدسه اسلام» می‌دیدند. نگ: رحیمی، ۱۳۵۷، ص. ۲۲۲ و... ۷ - آیت‌الله شریعتمداری به قول فرزند ایشان، حسن شریعتمداری، در مصاحبه با نویسنده، نظر خود درباره ولایت فقیه را در یک سلسله درس در مشهد، پیش از انتخاب مجلس خبرگان مطرح کرد. نوار ضبط شده این درسها موجود است. ۸ - شیخ عزالدین حسینی به عنوان یک رهبر مذهبی اهل سنت نیز مخالفت خود را با ولایت فقیه اعلام کرد. نگ: خ، م، ۵۸/۷/۱۵. ۹ - منظور، حجت‌الاسلام هادی خسرو شاهی و آیت‌الله صدر بلاغی در یک مصاحبه مطبوعاتی است. نگ: آ، ۵۸/۲/۶. ۱۰ - آ، ۵۸/۳/۱۰. این موضع در عین حال با موضع آیت‌الله شریعتمداری تنافر داشت. او را با وجود مخالفت اولیه با مجلس خبرگان، بعداً قانع کرده بودند. نگ: آ، ۵۸/۳/۳۰. ۱۱ - سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۵۸ الف، ضمیمه. ۱۲ - نگ: مجموعه‌ای از این سخنرانیها و مصاحبه‌ها، در سازمان مجاهدین خلق ۱۳۵۸؛ در نامه سرگشاده‌ای هم که این سازمان یک هفته پیش از پایان کار مجلس خبرگان منتشر کرد هیچ اشاره‌ای به ولایت فقیه به چشم نمی‌خورد. این سازمان باز هم تأکید بر آن می‌کند که نظام حکومتی اسلامی مطلوب آن، نظام شورائی است. نگ: ک، ۵۸/۸/۱۷. ۱۳ - ک، ۵۸/۹/۴. ولی در فراندم شرکت نکردند. نگ: خ، م، ۵۸/۹/۱۳. ۱۴ - ک، ۵۸/۹/۴. در همانجا می‌توان فراخوان جنبش مسلمانان مبارز برای شرکت در فراندم و دادن رأی موافق به قانون اساسی را هم دید. این سازمان به دلیل اولویت مبارزه با امپریالیسم

و ضدانقلاب در انتخابات مجلس خبرگان هم شرکت کرد. نگ: اعلامیه سازمان امت، ۵۸/۴/۵. ۱۵ - برای آشنائی با مواضع حزب توده در این مورد نگ: حزب توده ایران، ۱۳۵۹، روزنامه مردم از ۲۷ خرداد ۵۸ به بعد. برای مطالعه موضع این حزب نسبت به جمهوری اسلامی نگ: شیرازی ۱۳۸۶. ۱۶ - به گزارش روزنامه خ. م، (۶/۱۸ و ۵۸/۷/۲۹) در این تظاهرات صدها هزار نفر شرکت داشتند. ۱۷ - محمود طالقانی ترجیح می داد که مخالفت خود را به طور علنی اعلام نکند. برخی از نزدیکان او علت این امر را تهدیدهایی می دانند که علیه او اعمال می شد از جمله دستگیری پسرش، چند ماه پس از انقلاب (آیندگان و پیغام امروز، ۵۸/۱/۲۵). مصاحبه نویسنده با عبدالکریم لاهیجی و حسن نزیه و ابوالحسن بنی صدر. بنی صدر (۱۳۸۰، ص. ۲۰۰) می گوید در جلسه ای که مخالفان اصل پنجم در مجلس خبرگان تشکیل داده بودند طالقانی در مخالفت با استعفای دسته جمعی آنها از سمت نمایندگی این جمله را به زبان آورد: «اگر استعفا بکنیم با پتک خمینی می زند توی سرمان و این ولایت مطلقه با شانزده اختیار را تصویب می کنند». ۱۸ - برای اطلاع از نام سازمانهایی که رفراندم را تحریم و یا در آن شرکت کردند نگ: خ. م، ۵۸/۹/۱۳. ۱۹ - یعنی آنچه فقه منع نمی کند مجاز است. ۲۰ - ۵۸/۴/۱۲. و دو مقاله دیگر از او، همانجا ۴/۲۸۱ و ۵۸/۵/۸.

## بخش دوم

### ۴

۱- شورا در ابتدای تشکیل خود وظیفه نمایندگی خمینی در داخل را داشت. پس از آن به ارگان مشورتی با دولت، مجمع قانونگذاری و شریک در قوه اجرائیه تبدیل شد. در این باره نگ: بازرگان ۱۳۶۱، عزت الله سجایی ۱۳۷۷. ۲- او بود که حکم انتصاب نخست وزیر و وظایف دولت موقت را در تاریخ ۷۵/۱۱/۱۵ صادر کرد. استعفانامه دولت موقت هم خطاب به او بود. نگ: بازرگان، ۱۳۶۱، ص. ۳۵، ۵۳، ۶۸. ۳- نگ: فصل نهم در بخش سوم. ۴- یک نمونه بارز برای مواردی از این نوع انتصاب صادق خلخالی به سمت حاکم شرع بود که صدور احکام متعدد اعدامهای اوایل انقلاب را در پی داشت. خلخالی حکم این انتصاب را به کرات علنی کرده است، از جمله یک بار در جلسه علنی مجلس (شورا، ۶۹/۷/۱۸، ۱۹). نگ: خاطرات خلخالی، ص. ۲۹۰ و... با احکام دادگاههای انقلاب، تا استعفای دولت بازرگان در آبان ۱۳۵۸، ۵۵۰ نفر اعدام شده بودند. نگ: Bakhshash ۱۹۸۶، ص. ۵. ۵- نگ: اظهارات عباس عبدی دانشجوی سابق خط امام در این باره، س. ۷۰/۸/۱۲. ۶- خمینی در دیدار با کارمندان بیمه گفت که مخالفت خود با ترک سفارت را اعلام کرده بود (ک، ۵۸/۸/۱۵). وی شش روز قبل از اشغال سفارت در جمع دانشجویان گفته بود که «تمام گرفتاریهای ما از آمریکاست» (ک، ۵۸/۸/۷). موسوی خوئینیها که گویا مبتکر اشغال سفارت بوده است می نویسد «با آن درک و شناختی که از نیت امام پیدا کرده بودند احساس کردند که مرکز توطئه فرهنگی همینجاست، رفتند آنجا را گرفتند» (س، ۷۱/۲/۵). ابراهیم اصغرزاده، یکی از دانشجویان اشغالگر، در مصاحبه ای با مجله بیان، ش. ۵ و ۶، ۱۳۶۹، می گوید «امام به صورت اجمالی به واسطه آقای خوئینی در جریان قرار گرفته بودند. همان شب اول توسط احمد از قم به اشغال کنندگان پیام داد «بچه ها نگران نباشند. جای بسیار خوبی را گرفته اند. حالا نکنند یک وقتی ول کنند، بیایند بیرون». ۷- بنی صدر (۱۳۶۱، ص. ۱۲۷ و...) آن را به حزب جمهوری اسلامی نسبت می دهد. ۸- شرح روند تقسیم و تمرکز قدرت در بخشهای مختلف قانون اساسی، قوه قانونگذاری و غیره به معنی مراعات تقسیم قوا توسط او نیست. در این تقسیم بندی هم عملاً مرزهای این بخشها آنطور که باید مشخص نیست. ۹- نگ: توضیحات آیت الله موسوی اردبیلی و آیت الله مؤمن در شورای بازنگری قانون اساسی، بازنگری، ۲، ۸۴۶، ۸۵۶. پس از اعتراضات مجلس، خمینی اختیار اخیر را طی نامه ای که در تاریخ ۶۷/۱۰/۸ به مجمع نوشت از آن سلب کرد. نگ: بشیری (از قول رفسنجانی)، ص. ۵۵ و... برای توضیحات بیشتر درباره قوانین مورد نظر نگ: فصل بعد. ۱۰-

برای متن دستور تشکیل این شورا نگ: بازرگان، ۱۳۶۳، ۱۰۷ و... ۱۱- برای متن نامه و پاسخ خمینی نگ: قوانین، ۱۳۶۵، ۵۰۹. ۱۲- نگ: اطلاعات حجت‌السلام بیات در شورا، ج. ۱، ص. ۲۲۵، ک. ۱۳، ۲۷، ۶۷/۶/۳۰. ۱۳- قاضی مأذون کسی است که یا تنها دارای لیسانس قضائی است، یا از مدرسه قضائی حوزه علمیه قم فارغ‌التحصیل شده و یا حداقل دو سال درس خارج را دیده است. ۱۴- نگ: توضیحات رفسنجانی در شورای بازرگری قانون اساسی، بازرگری، ج. ۱، ص. ۲۴۱. ۱۵- نگ: دادستان کل کشور و دادستان این دادگاه، ر. ۶۹/۶/۲۱، ک. ۷۰/۷/۱۱. ۱۶- برای توضیح بیشتر در این مورد و نمونه‌های دیگری که در این بخش ذکر می‌شود نگ: فصل سوم همین کتاب. ۱۷- سخنرانی خمینی در مقابل هیئت دولت، ج. ۱، ۶۳/۶/۵، و بازرگری، ج. ۱، ص. ۲۴۳. ۱۸- پ. ۱، ۱۳۶۰، ش. ۲، ص. ۳۸. درباره این مسئله نگ: محمد یزدی ۱۳۶۵، بخش ۱۵۲، بیات ۱۳۶۵. آذری قمی، ۱۳۶۶، بخش ۳۱، مالیات را متعلق به باب احکام ثانویه می‌داند. ۱۹- نظیر همین فتوا را او در تاریخ ۶۱/۸/۱۷ در پاسخ رئیس بانک مرکزی داده بود، ک. ۶۱/۹/۹. درباره اختلاف نظرها در این مورد نگ: محمد یزدی، ۱۳۶۵، بخش ۱۴۶-۱۴۴. ۲۰- نگ: ر. ۶۶/۱۰/۱. تاریخ صدور فتوا ۶۶/۱/۳۰ است. سؤال‌کننده محمد هاشمی، مدیر عامل صدا و سیما و فردوسی‌پور، عضو شورای سرپرستی صدا و سیما بودند، به طور جداگانه. ۲۱- نگ: حوزه ۱۳۶۷، ش. ۲۸، ص. ۲ و... . پاسخی است محکم به تشکیک حجت‌الاسلام محمدحسن قدیری در این موضوع. ۲۲- نگ: پ. ۱، ۱۳۶۲، ۲۶، ۶۶ و... . بحث فقهی این مشکل را آیت‌الله سیدجعفر کریمی در دو شماره بعد این مجله مطرح کرد. ۲۳- به گفته رجائی خراسانی، نماینده سابق مجلس، و نماینده سابق ایران در سازمان ملل متحد، خمینی حتی در تعیین وضع ظاهری سفارتخانه‌ها و چگونگی برخورد مسئولین سفارتخانه‌ها نظارت می‌کرد و توصیه‌ها و رهنمودهای همه جانبه می‌داد، شورا، ۶۹/۸/۲۲. نظیر همین اشارات را می‌توان در منابع دیگر هم مشاهده کرد. از جمله در سخنان رئیس جمهوری سابق، خامنه‌ای در مقابل دانشجویان درباره سیاست خارجی. نگ: ابراهیم یزدی، ۱۳۶۶، به نقل از نشریه راه مجاهد، ۱۳۶۶، ش. ۴۱، ص. ۲۲. ۲۴- تاریخ گفته‌های نقل شده ماههای تیر تا مهر ۱۳۶۷ است. ۲۵- برای اطلاعات بیشتر در این مورد نگ: بنی‌صدر، سیاست آمریکا...، ج. ۲ و ۳. ۲۶- به قول رجائی خراسانی، بهزاد نبوی در مذاکرات الجزیره بین ۴ تا ۱۲ میلیارد دلار به مملکت ضرر زد. ۶۷/۶/۲۱. ۲۷- خوئینیها بعداً در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز به تحصیل این سود افتخار کرد. Bakhshash، ۱۹۸۶. ۲۸- نگ: امام و جنگ، پ. ۱، ۶۲/۶/۲۶؛ همانجا ۱/۲۵، ۳/۵ و ۶۳/۴/۱۶. ۲۹- نگ: پیام او به منتظری، ک. ۶۷/۴/۱۴. رفسنجانی در ذکر علل قبول متارکه جنگ، عدم همراهی مردم، انفراد رژیم در دنیا، عدم امکان تعویق بیشتر سازندگی و عدم امکان محور قرار دادن جنگ را نام برد، ک. ۶۷/۵/۱۲. سه سال بعد او از نامه‌هایی صحبت کرد که مسئولان اقتصادی کشور به خمینی نوشته و او را نسبت به رسیدن امکانات اقتصادی کشور به خط قرمز آگاه کرده بودند، ر. ۷۰/۵/۱۹. به قول حسن روحانی، دبیر فعلی شورای عالی امنیت ملی، حضرت امام پس از دریافت نظر چهل نفر از شخصیت‌های سیاسی - مذهبی در باره آینده جنگ، این تصمیم را گرفت، ر. ۷۳/۷/۴. ۳۰- همین پاسخ را او به جمعی از روحانیون هم داد، ر. ۶۷/۹/۱۴. او در جائی دیگر علت تصمیم خمینی مبنی بر ادامه جنگ را ناشی از صلاحدید فرماندهان نظامی جنگ می‌شمرد که مخالف استقرار در خطوط مرزی بدون ورود به خاک عراق بودند، ر. ۶۷/۱۲/۱۳. برای اطلاع از نظر محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه پاسداران درباره چگونگی تصمیم در باره ادامه جنگ، نگ: روزنامه جامعه ۷۷/۴/۲۹. ۳۱- نگ: استفتائات خمینی، ج. ۱. در این جلد که حاوی استفتائات و پاسخهای او طی دو سال است ۹۱ مورد مربوط به این موضوع است. ۳۲- مجلس در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ رأی به بی‌کفایتی بنی‌صدر داد و با این کار به طور رسمی راه عزل او توسط خمینی را باز کرد. ۳۳- نگ: سخنان علی خامنه‌ای در مجلس، شورا، ۶۰/۳/۳۰، ص. ۳۰ و... و علی اکبر ولایتی، همانجا، ص. ۵۷ و... . ۳۴- نگ: نامه مورخ ۵۹/۲/۱۶ بنی‌صدر به خمینی و پاسخ موافق خمینی با این درخواست. ک. ۵۹/۲/۲۰. برای شرح عزل و علل آن از دیدگاه بنی‌صدر، نگ: بنی‌صدر، ۱۳۶۱، ص. ۱۹ و... . هم او ۱۳۸۰، ص. ۳۳۴ و... مسیری، ۱۳۷۸، ص. ۶۸ و... و صفحاتی از: هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، هم از جمله منابع



مورد نظر شخص اخیر در این باره است. ۳۵- خامنه‌ای عدم تمایل خود به دولت موسوی را از جمله به این صورت نشان داد که تنها با یک جمله او را به مجلس معرفی کرد. گفت: «آقای میرحسین موسوی را به عنوان نخست وزیر معرفی می‌کنم»، شور، ۶۴/۷/۱۸، ص. ۲۶. ۳۶- در حالی که حکم ارشادی خصلت یک توصیه را دارد اطاعت از حکم مولوی واجب است. آذری قمی، ر. ۷۰/۲/۲۴. ۳۷- خمینی در حضور سران قوا و اعضای مجلس گفت در مخالفت با رئیس جمهوری، دولت، نخست وزیر، ارتش و سپاه «دست ابلیس در کار است، دست الهی نیست» ک. ۶۵/۱۲/۲۴. ۳۸- عسگر اولادی، ر. ۶۵/۶/۶. مرتضی نبوی در نشست بررسی مطبوعات در دانشگاه تهران گفت وقتی خمینی از رسالت خواست از دولت انتقاد نکند رسالت اطاعت کرد، «زیرا تبعیت از رهبر مهمتر از حق انتقاد است»، س. ۷۱/۲/۲۰. البته، همانطور که دیدیم، همیشه این طور نبود. ۳۹- (ر. ۶۹/۲/۱۳) دلیل مخالفت با اعتبارنامه زیدآبادی در دوره سوم این بود که او از جمله نمایندگان بود که از دولت خواستار توضیح در ماجرای مک فارلین شده بود. ۴۰- برای اطلاعات بیشتر در این باره نگ: خاطرات منتظری، ۱۳۸۰، و محمدی ریشهری، ۱۳۶۹. همچنین به رجنامه/احمد خمینی، و مصاحبه مسیری با رفسنجانی، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۰ و... ۴۱- برای توضیح بیشتر در مورد انتصاب خامنه‌ای نگ: دو بخش بعد. ۴۲- به قول رفسنجانی در مواقعی که تعادل بین نهادها به هم می‌خورد او از نهاد مغبون دفاع می‌کرد که یا دولت بود یا مجلس یا شورای نگهبان، ک. ۶۳/۳/۲. به قول موسوی اردبیلی «وقتی مسئولان در هر موردی اختلاف نظر دارند مسئله را در محضر امام مطرح و با رهنمودهای ایشان به توافق می‌رسند»، ک. ۶۷/۶/۲۹. حوزه، ۱۳۶۹، ش. ۳۸/۳۷، ۱۴۳ و... ۴۳- فرمان هشت ماده‌ای که در آذر ماه سال ۱۳۶۱ صادر شد، صرفنظر از درجه تأثیر و جدیت در صدورش بعضاً به خاطر تعدیل در تجاوز قوای امنیتی و قضائی به حریم زندگی خصوصی شهروندان بود، ک. ۶۱/۹/۲۰. ۴۴- اشارات به برخورد گزینشی به دستورات و توصیه‌های خمینی در گفتار متصدیان حکومت فراوان است. حجت‌الاسلام مهدی کروی، رئیس فعلی مجلس با مقداری غلو گفت سرنوشت پیامهای امام به‌به گفتن و پشت گوش انداختن و تعبیر به میل کردن است، ک. ۶۷/۱۲/۱۶. حجت‌الاسلام افزایده، نماینده مجلس شکایت از آن کرد که سخنان امام را «تفسیر مالایرضی» می‌کنیم و آن را بر سر هم می‌کوبیم، شور، ۶۵/۴/۱۹، ص. ۲۰. ۴۵- یک نمونه آن، مخالفت برخی از مراجع با موادی از قانون واگذاری اراضی و احیاء اراضی کشاورزی بود که موجب صدور حکم توقف اجرای آن توسط خمینی شد، نگ: بخش دوم از فصل سوم این کتاب و منابع مذکور در آنجا. ۴۶- خامنه‌ای یک روز بعد از فوت خمینی، ظاهراً بنا بر توصیه خمینی، توسط مجلس خبرگان به جانشینی او منصوب شد، نگ: هاشمی رفسنجانی، در: مسیری، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۷ و... این عمل مجلس خبرگان خلاف قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ بود، زیرا طبق اصل ۱۰۷ این قانون تنها یک مرجع حق احراز این مقام را داشت. لقب خامنه‌ای تا این زمان هنوز حجت‌الاسلام بود. ۴۷- مثلاً در «یادداشت روز» روزنامه کیهان، ۷۵/۸/۲۹، که از جمله به شرح برتریهای رهبر بر سردمداران نظامهای غربی می‌پردازد در کنار انبوهی از مداحیها می‌خوانیم: «ما همه هستی اعتقادی و اعتبار دینی خود را به او وابسته‌ایم. او نماینده همه آرزوها و باورهای یک هزار و چهار صد ساله ما و همه مسلمانان راستین در این عصر است. او جانشین رسول خدا (ص) و نایب امام زمان (عج) برای هدایت امت اسلامی به صلاح و درستی است. مردم ما در چهره او حضور انبیاء و اولیا و امامان بر حق را مشاهده می‌کنند». در تارنمای حوزه می‌توان بیانیه‌هایی از برخی از فقهای سیاسی را در تائید رهبری خامنه‌ای و شایستگی او برای این مقام، مشاهده کرد. ۴۸- توجه به این واقعیت لازم است که در زمان انتصاب خامنه‌ای به مقام رهبری نظام چند مرجع تقلید وجود داشتند که احراز این مقام را حق خود می‌دانستند. از جمله آیت‌الله گلپایگانی که ملاحظات سیاسی مانع از گزینش او شد. او در مجلس خبرگانی که خامنه‌ای را برگزید رأی کمتری آورد، نگ: هاشمی رفسنجانی، در: مسیری، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۹ و... ۴۹- برای آشنائی با آثار نوشتاری و گفتاری او نگ: ت. حوزه. ۵۰- می‌توان تصور کرد که یک علت این امتناع حقی بود که بقیه فقهای حاکم در این زمینه برای خود قائل بودند. آنها هم هر کدام خود را یک مرجع بالقوه یا بالفعل می‌دانستند. ۵۱- جامع مدرسین حوزه علمیه قم نام هفت نفر و جامعه روحانیت مبارز نام سه نفر را

به عنوان مرجع معرفی کردند، س.، ۷۳/۹/۱۲. آذری قمی که در سوم اردیبهشت ۱۳۷۳ خامنه‌ای را در صورتی «شایسته‌ترین فرد برای احراز مقام مقدس مرجعیت» می‌شمرد که در فقه اعلم بر دیگران و یا مساوی با آنها باشد، ر.، ۷۳/۳/۷. در اواخر همان سال اعلام کرد که «مرجعیت و ولایت مطلقه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را از روی عقل و منطق پذیرفته» است، ر.، ۷۳/۱۲/۱۷. او بعدها از این کرده خود پشیمان شد و در ۷۶/۷/۵ نامه‌ای به خاتمی، رئیس جمهوری وقت، نوشت و در آن به اعمال خلاف شرع و خلاف قانونی که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و «بچه‌های اطلاعاتی» برای قبولاندن مرجعیت خامنه‌ای مرتکب شده بودند اشاره کرد، نگ: *خاطرات منتظری*، ۱۳۸۰، ۵۰۱. منتظری هم در *همانجا*، ص. ۴۵۸ و... اشاراتی به اینگونه اعمال دارد. ۵۲ - خامنه‌ای در رابطه با انتخاب رفسنجانی در سمت ریاست جمهوری از منصوب کردن او به این سمت صحبت کرد، س.، ۷۲/۵/۱۳. در حالی که اصل ۱۱۰ قانون اساسی از «امضای حکم رئیس جمهوری پس از انتخاب مردم» و تأیید صلاحیت نامزدان ریاست جمهوری در دور اول انتخاب آنها توسط رهبر سخن می‌گوید. ۵۳ - کروی که مصلحت خود را در عدم مقابله با این فرمان می‌دید قبای قانونیت بر آن بخشید و آن را یک حکم حکومتی نامید که بر مبنای حق رهبر در تعیین سیاست‌های کلی نظام انجام گرفته است. مخالفان اصلاح قانون مطبوعات برای تنفیذ حکم حکومتی دستور تعطیل بازار و تجمع تظاهرکنندگان حرفه‌ای در مقابل مجلس را داده بودند. ای.، ۷۹/۵/۱۸. ۵۴ - خاتمی و کروی با استناد بر حکم حکومتی خامنه‌ای تن به اجرای انتخابات مجلس هفتم دادند، *یسنای*، ۸۲/۱۱/۱۸. در حالی که آنها خود به عدم تطابق آن با اصول انتخابات آزاد معترض بودند. ۵۵ - برای خبر این تأیید و تصویب، نگ: ر.، ۶/۲۱ و ۶۹/۷/۲۴ و ک.، ۷۰/۷/۱۱. ۵۶ - در نامه‌ای که خامنه‌ای در فروردین ۱۳۷۸ به رئیس مجمع نوشت متذکر شد که در پیشنویس برنامه سوم، آنطور که به تصویب هیئت دولت رسیده بود، مواردی هست که مورد قبول او نیست و مواردی که مورد قبول اوست در آن نیست، ر.، ۷۸/۱/۲۲. ۵۷ - ناطق نوری، در زمان ریاست مجلس، گفته بود رهبر باب مذاکره با آمریکا را بسته است، ر.، ۷۳/۴/۴. و افزوده بود که البته این ممنوعیت به این معنا نیست که هرگاه منافع نظام اقتضاء کرد با موافقت ایشان در خفا مذاکره نشود. اذعان به مذاکرات، پس از استقرار نیروهای آمریکائی در عراق، حتی رسماً نیز به آگاهی عموم رسیده است. ۵۸ - به قول مجید انصاری این بررسی در دوره‌های اول تا چهارم مجلس در اختیار این نهاد بود، ولی در دوره ششم محدود به اذن رهبر شد، نگ: نامه او به رفسنجانی، *آزدگان*، ۷۹/۱/۲۲. برای آشنائی با ماجرای مشروط کردن این اختیار به اذن رهبر، نگ: ای.، ۲۸ و ۸۰/۳/۲۹، ۱۰ و ۸۰/۴/۱۷. ۵۹ - پنج سال بعد دولت در توجیه این اختیار و تثبیت آن به صورت تصویب لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهوری توسط قوه قانونگذاری به این گفته خامنه‌ای استناد کرد، نگ: محمد علی ابطحی، معاون پارلمانی رئیس جمهوری، ت. *ایران/امروز*، ۸۲/۲/۲۱.

## ۵

۱ - خلاف قانون ازین جهت است که قانون اساسی در اصل ۶۲ خود تعیین «شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب شونده‌گان و کیفیت انتخابات را» به عهده قانون می‌گذارد. در قانون انتخابات پیش از تفسیر مزبور اثری از استصوابی بودن نظارت وجود نداشت، گرچه اختیارات شورای نگهبان در این قانون به مرز استصوابی بودن نظارت بس نزدیک شده بود. ۲ - اینکار یکبار در اصلاح قانون انتخابات در سال ۱۳۷۴ انجام گرفت (س.، ۷۴/۴/۱۹) و از آن پس در قانون مزبور ثابت ماند. ۳ - بخشی از این اظهارات را می‌توان در کتاب *نظارت استصوابی*، به اهتمام روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت مطالعه کرد. برای آشنائی با ادله طرفداران تفسیر شورای نگهبان نگ: هدایت‌نیا/کاویانی، ص. ۱۵۷ و... آنها با استناد به بند ۹ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی، که تصویب صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان را لازم می‌شمرد به نتیجه مطلوب خود می‌رسند. ۴ - «لایحه اصلاح قانون انتخابات کف مطالبات اصلاح‌طلبانه ملت ایران است و در صورت عدم تصویب آن دیگر نمی‌توان ادعای تثبیت و نهادینه شدن مردم سالاری دینی یا جمهوری اسلامی را داشت و در حقیقت با رد این لایحه آنچه در

محتوا می ماند به هیچوجه با منطق امام (ره) و مبنای مردم در انقلاب اسلامی سال ۵۷ تطبیق ندارد.» از نامه ۱۵۴ نماینده خطاب به ملت ایران. (ت. /مروز، ۸۲/۶/۱۳). برای آشنائی با اهمیت این دو لایحه از نظر اصلاح طلبان درون حکومت، به عنوان نمونه نگ: پورنجانی (ای، ۸۱/۸/۱۹)، محمدرضا خاتمی (ای، ۸۱/۸/۲۹). ۵ - ریز اصلاحات و ایرادات شورای نگهبان به آن را می توان در پاسخ رئیس جمهوری به ایرادات مزبور در تارنمای رویداد مطالعه کرد. ۶ - به عنوان نمونه نگ: گفته محمدرضا خاتمی، دبیر کل جبهه مشارکت اسلامی، ای، ۸۱/۸/۲۹ و ۸۲/۱/۲۰ یا واکنش چند نماینده در: ای، ۸۲/۱/۱۶. ۷ - وزیر کشور وقت گفت «شخصی که صریحاً اعلام می کند من مارکسیست هستم نمی تواند معتقد به مبانی اسلام باشد و در مجلس سوگند یاد کند.» ک، ۵۸/۱۲/۱۶. برای اطلاعات بیشتر نگ: س، ۷۰/۷/۱۱. در انتخابات اصلی دوره اول، شورای نگهبان هنوز وجود نداشت. کار آن در انتخابات میان دوره ای این دوره شروع شد، آن هم با حذف ۲۴ داوطلب. نگ: ت. شورای نگهبان، نگاهی به سیر نظارت استصوابی. ۸ - خلخالی در جلسه ۶۷/۱/۲۵ مجلس از آنها نام برد: کریمی، سلطانی، رهامی و اسدی نیا. مرتضی رضوی با علم به رد صلاحیت خود از شرکت در انتخابات منصرف شد ر، ۶۷/۱/۲۴. برای اطلاعات بیشتر در باره انتخابات این دوره مجلس نگ: بیان، ص. ۱۴-۱۳ و...، ر، ۲۴ و ۶۷/۱/۲۷. ۹ - در میان ردهندگان دوره هفتم ابتدا ۸۵ و سپس ۷۶ نفر نماینده دوره ششم بودند. ۱۴۶۰ نفر آنها از اینترگران و ۲۲۵ نفر استاد دانشگاه بودند. نگ: گزارش وزیر کشور به مجلس هفتم، ای، ۸۳/۳/۹. ۱۰ - از جمله در اصفهان، کرمانشاه، دره گز، بویراحمد، فریدن، ساوه. نگ: میرسلیم معاون سیاسی وزارت کشور: ک، ۵۹/۳/۴. در کرمانشاه و دره گز دو نماینده جبهه ملی، کریم سنجابی و ابوالفضل قاسمی انتخاب شده بودند. ۱۱ - این ارقام شامل انتخابات میان دوره ای نمی شود. ۱۲ - به عنوان منابع دوره اول و دوم نگ: مجلس شورای اسلامی ۱۳۶۵ و ۱۳۶۹. برای دوره سوم به اظهارات رئیس مجلس این دوره، س، ۱۳۷۱/۲/۱۴. رقم مربوط به دوره چهارم مجموعه صورت مذاکرات مجلس در این دوره است و رقم مربوط به مجلس ششم محاسبه شده بر مبنای گزارش علیرضا قصری، ۱۳۸۱. ۱۳ - به عنوان مثال قانون کار پنج بار بین مجلس و شورای نگهبان رد و بدل شد. مدنی، ج. ۴: محسن الف. ۱۳۶۶، و سرانجام به مجمع تشخیص مصلحت رفت. رفت و آمد در مورد طرح اصلاح ماده ۱۸۷ برنامه سوم در مجلس ششم از این حد هم گذشت و به هفت بار رسید. ای، ۸۱/۹/۲۷. ۱۴ - نامه رئیس مجلس به شورای نگهبان و پاسخ آن، مدنی: ج. ۴، ص. ۳۳۱؛ شورا، ۶۱/۱/۸، ص. ۲۰. پاسخ شورا به تقاضای یک نماینده در این مورد این بود که «تشخیص مغایرت یا انطباق قوانین با موازین اسلامی به طور نظر فتوائی با فقهای شورای نگهبان است.» مدنی، همانجا، ص. ۴۵۱. ۱۵ - اعتراض نمایندگان به این عمل، ای، ۱۳ و ۸۱/۹/۲۰. ۱۶ - این قرار نه در قانون اساسی، بلکه در پیش نویس آن منظور شده است. شاید اشاره رفسنجانی به قراری خارج از حدود قانون اساسی باشد. ۱۷ - رضا زواره ای که به کرات عضو حقوقدان شورای نگهبان بوده است در سال ۶۵ تاریخچه این اعتراضات را در چند مقاله در رسالت (۵/۲۳ تا ۶۵/۶/۵) شرح داد. ۱۸ - رفسنجانی در دوره اول مجلس گفت علت اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان آنست که یکی برای حل مسائل روز که غالباً انحراف از احکام اولیه را الزام آور می کند به احکام ثانویه متوسل می شود و دیگری احکام اولیه را پایه قضاوت خود قرار می دهد، شورا، ۶۱/۷/۵. ۱۹ - مثل جعفر کامبوزیا در واکنش نسبت به رد لایحه اصلاح قانون انتخابات، ت. پیک/یران، ۸۲/۱/۱۷. ۲۰ - هدایت نیا و کاویانی (۱۰۶ و...) که موضوع اختیارات این شورا را از موضع تائید بسط داده اند، و از جمله موافقت شورای نگهبان با رأی اعتماد نمایندگان به وزرا را هم شرط احراز پست وزارت می دانند. ۲۱ - برای آشنائی با «نظریات تفسیری و مشورتی شورای نگهبان در باره قانون اساسی» نگ: منصور. ۲۲ - به گفته حسین مهرپور، س، ۷۱/۲/۸: مجمع تا نیمه دوم سال ۷۱ حدود ۵۰ مورد تصمیم گیری و مصوبه داشت که ۱۴ مورد مربوط به اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان می شد. در کتاب بشیری موارد مربوط به حل اختلاف تا آخر سال ۱۳۸۰، ۵۶ و...، مربوط به حل معضل ۴۲ فقره است، ص. ۱۳، ۱۱۹، ۱۹۱ و... ولی از آنجا که مجمع در بخشی از موارد نوع اول دست به قانونگذاری مستقیم زده و این کار را بنا بر حکم خامنه ای، ۷۰/۶/۲، به نام حل معضل نظام انجام داده است (بشیری، ص. ۱۱۴) می توان به این

نتیجه رسید که نسبت مذکور در قول مهرپور تا آخر سال ۸۰ صادق بوده است. مهرپور در ۷۰/۱۲/۱۴، می‌نویسد: بین ۱۰ تا ۱۲ درصد از مصوبات مجلس (بین ۱۰۰ تا ۱۲۰) که تعداد آنها تا اواخر سال ۷۰ به حدود هزار می‌رسید به مجمع ارجاع شده بود. مجموع اینگونه مصوبات مجمع تا پایان سال ۱۳۸۱ به ۵۵ می‌رسید، ت. شورای نگهبان. ۲۳ - نامه اعتراضی ۱۵۰ تن از نمایندگان، ای، ۲۶/۱۲/۸۱. ارزیابی مهدی کروی، رئیس مجلس از سخنانی که برحسب اعتراض در مجلس ایراد کرد این بود: «می‌دانم که باید تاوان این سخنان را پس بدهم». همانجا. ۲۴ - به این موضوع محمد هاشمی اشاره کرده است، س، ۱۳/۱۰/۷۴. برای دو نمونه دیگر، یکی به درخواست وزارت جهاد سازندگی و دیگر به میل قوه قضائی، نگ، س، ۴/۹/۷۲ و ۱۱/۱۱/۷۵. ۲۵ - آگری که در ابتدای این جمله آمده است از توجه به این واقعیت ناشی می‌شود که در برخی از موارد برای حل اینگونه معضلات کوششی «از طریق عادی» پیش از رجوع به مجمع نشده است تا ناممکن بودن آن معلوم شود. این در صورتی است که طبق بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی احراز غیرقابل حل بودن معضل از طریق عادی شرط دخالت رهبر و رجوع به مجمع است. ۲۶ - به جز فقهای شورای نگهبان با نفوذترین آنها به تفاوت درجات، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدرضا مهدوی کنی، حسن صانعی، محمدعلی موحد کرمانی، حسن روحانی، ابراهیم امینی، محمدی ریشه‌ری، محمد امامی کاشانی، حبیب‌الله عسگراولادی، علی لاریجانی، واعظ طبسی، قربانعلی دری نجف‌آبادی بودند. ۲۷ - مقاله نگارنده، ۱۳۷۶. ۲۸ - اعتراض اکبر اعلمی، نماینده مجلس، ای، ۲/۹/۸۱. ۲۹ - محمدرضا خاتمی، نایب رئیس مجلس در پی اعتراض قوامی، نماینده مجلس به این تعویق، در جلسه ۱۸ اسفند ۸۱ گفت: «مصوبات دیگر مجلس نیز در مجمع تشخیص مصلحت بلا تکلیف باقی مانده و تذکر شما وارد است»، ای، ۱۹/۱۲/۸۱. ۳۰ - اظهارات معاون سیاسی وزیر کشور، ک، ۶/۱۰/۶۷. ۳۱ - عبدالله نوری نام آنها را در شورای مزبور به این شکل ذکر کرد: «شورای هماهنگی اطلاعات»، «شورای عالی سیاسی»، «جلسات مشترک سران سه قوه» و «نظایر اینها»، بازنگری، ۳: ص. ۱۴۶۸. ۳۲ - برای مصوبه مجلس، نگ: قوانین، ۱۳۶۷، ص. ۷۸۰. ۳۳ - علی‌اکبر ناطق نوری، در مقام ریاست مجلس گفت: «سیاست خارجی ایران عمدتاً در شورای عالی امنیت ملی بررسی و پیگیری می‌شود. وزارت خارجه مقدمات و کارشناسی آن را تهیه می‌کند و بعد به نظر و امضای مقام رهبری می‌رسد. بنابراین مجلس در رابطه با سیاست خارجی نقش چندانی ندارد و هیچ تغییری در این رابطه داده نخواهد شد»، ک، ۱۸/۳/۷۱. کوششهای مجلس ششم هم در جهت دخالت در سیاست خارجی به موفقیت چندانی نینجامید. ۳۴ - عدد دوره چهارم مربوط به دو سال اول فعالیت مجلس است. رقم دوره ششم برگرفته از ت. گویا، ۸۳/۴/۱۱ (نقل از گزارش فراکسیون مشارکت در مجلس ششم، منتشر شده در روزنامه وقایع/اتفاقیه). ۳۵ - خمینی در سخنانی که چند روز پس از این واقعه در حضور نمایندگان ایراد کرد به آنها که از قبول دستور او امتناع کرده بودند هشدار داد و عملشان را «کارشکنی» و مخالف مصالح اسلام شمرد، ک، ۲۵/۷/۶۴. ۳۶ - مدنی، ۶، ص. ۴۲۷. استنباط این ممنوعیت از اصل ۷۴ قانون اساسی نیاز به آنچنان هنری در تفسیر دارد که تنها در اختیار شورای نگهبان است. اصل ۷۴ می‌گوید: «لویح قانونی پس از تصویب هیئت وزیران به مجلس تقدیم می‌شود و طرحهای قانونی به پیشنهاد حداقل پانزده نفر از نمایندگان در مجلس شورای اسلامی قابل طرح است». ۳۷ - مجلس قبلاً نیز تمایل به تفحص در سازمان صدا و سیما را نشان داده بود. یکبار هم در دوره چهارم، هنگامی که محمد هاشمی رفسنجانی، برادر رئیس مجلس وقت، رئیس صدا و سیما بود مسایل این نهاد را تحت بررسی قرار داد. اکثریت «محافظه‌کار» گزارشی از تخلفات آن تهیه کرد که منجر به عزل هاشمی توسط رهبر شد. ر، ۲۵/۱۱/۷۲ و همانجا، ضمیمه شماره ۷۳/۳/۹. ۳۸ - برای تفسیر این قانون نگ: محمد سیف‌زاده، ۱۳۸۲. مجلس ششم برای جلوگیری از توسل به این قانون در جهت سرکوب مطبوعات، با استفاده از حق تفسیر قوانین عادی که مطابق اصل ۷۳ قانون اساسی به مجلس تعلق دارد طرحی را تصویب کرد که با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد و به مجمع تشخیص مصلحت رفت. این طرح هنوز هم مسکوت مانده است. ۳۹ - محتشمی‌پور که اکنون در صف اصلاح‌طلبان قرار دارد روزی با این استدلال گریز از قانون را لازم شمرده بود، ک. ۱/۱۱/۶۷. ۴۰ - نقل از مقاله محمدرضا آرزومند، ۱۳۷۱. ۴۱ -

کروبی، رئیس مجلس چند ماه پس از شروع دوره ششم گفت: «برخی طرح انحلال مجلس را در سر می‌پرورانند»، ای، ۷۹/۱۱/۲۶. ۴۲ - با توجه به اینکه جمهوری اسلامی یک مذهب رسمی دارد، که همان شیعه دوازده امامی است. ۴۳ - اشارات محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دیگران به شایعات مربوط به این امر، ای، ۷۹/۹/۲۳ و ۲۲ - سخنان وی، ای، ۷۶/۶/۲۵ و ۴۵ - متن کامل لایحه، ت. رویداد، ۸۱/۷/۳. ۴۶ - غلامحسین الهام، سخنگوی شورای نگهبان، در مصاحبه با ایرنا، ۸۱/۷/۶. در دفاع از لایحه مزبور هم صاحب‌نظران سخنان بسیار گفتند و مقالات متعدد نوشتند: نادر مردانی، ای، ۸۲/۱/۳۰. ۴۷ - تصور امکان اصلاحات به معنی توسعه سیاسی در محدوده قانون اساسی تا اندازه‌ای ناشی از نظریه خاتمی درباره سیاست، حکومت، دین، توسعه، آزادی، جهان مدرن و رابطه اینها با یکدیگر است. نویسنده این موضوع را در مقاله‌ای بررسی کرده است: شیرازی، ۱۳۸۲. تصور توسعه سیاسی در محدوده قانون اساسی در یک حالت نامحتمل ممکن است، اینکه رهبر و همه ذیقدران مؤثر در انتخاب او موافق آن توسعه باشند. در اینصورت آنها باید دست‌کم بپذیرند که مشروطیت قدرت از اراده مردم ناشی می‌شود، و این شرطی است که تغییر قانون اساسی را الزام‌آور می‌سازد. ۴۸ - عین گفته رفسنجانی اینست: «ایشان فرمودند که وضع و شرایط و مقتضیات مرجعیت در وضع فعلی با شرایط مدیریت کشور با هم فرق دارند و آنهایی که در مقام رهبری هستند با آنهایی که در مقام مرجعیت هستند یک جور نیستند. مراجع مرجعیتشان را باید انجام بدهند، مدیران (!) کشور و رهبری کار دیگری است. این حرفی بود که من تا به حال در هیچ شرایطی از امام نشنیده بودم»، بازنگری، ۱، ص. ۱۹۷ و... ۴۹ - از جمله جلال‌الدین مدنی می‌نویسد: «قدر مسلم این است که رهبر و یا عضو شورای رهبری باید از بین مراجع باشد. باید خود به مرجعیت تقلید رسیده باشد»، ۲، ص. ۱۵۷ و نیز: عمید زنجانی، ج. ۱، ص. ۲۶۳. ۵۰ - او می‌گوید: «در جمهوری اسلامی مردم خبرگان رهبری را تعیین می‌کنند و بر رهبری نظارت می‌کنند، یعنی همه چیز مستقیم یا غیرمستقیم به رأی مردم وابسته است»، خاتمی، ۱۳۸۰، ص. ۸۱. ۵۱ - این شرط هنوز پابرجاست، یعنی حتی پس از آنکه شرط مرجعیت را از صفات لازم برای احراز مقام رهبری حذف کردند. ۵۲ - امامی کاشانی نماینده تهران در مجلس خبرگان رهبری گفت: معنی انتخاب این نیست که افراد متعدد کاندیدا باشند. ممکن است در برخی حوزه‌ها فقط یک کاندیدا وجود داشته باشد. ت. امروز، ۸۲/۱۲/۲۰. ۵۳ - نگ: توضیحات محسن موسوی تبریزی در باره اجلاس سال مزبور، ای، ۸۰/۶/۱۲. ۵۴ - احمد آذری قمی: «خبرگان فرد صالح را تشخیص می‌دهند، و نه این که او را نصب کنند»، ر. ۷۱/۵/۵. ۵۵ - برای آشنائی با نظر اصلاح‌طلبان در باره مجلس خبرگان، نک از جمله: کدیور، ۱۳۷۹، و نیز حجاریان، ۱۳۷۹. ۵۶ - در ۵۸/۷/۲۰ در ۱۴۰ شهر انتخاب شوراها برگزار شد و اسامی منتخبین در روز ۲۱ و ۲۲ همان ماه در روزنامه‌ها (از جمله کیهان) منتشر شد. به گفته هاشم صباغیان، وزیر کشور وقت، مردم شهرها از این انتخابات استقبال چندانی نکردند. ک. ۵۸/۷/۲۳. نگاهی به سکوت روزنامه‌ها، قبل از انتخابات، دلیل عمده این واقعیت را نشان می‌دهد. کیهان روز ۱۹ مهر حتی خبر انتخاباتی را که بنا بود روز بعد انجام شود منتشر نکرده بود. در مطبوعات از مبارزه انتخاباتی، که معمولاً هفته‌ها و روزهای پیش از هر انتخاباتی جریان دارد خبر چشمگیری دیده نمی‌شد. گوئی حکومت، به‌رغم شور شورائی تندروانه حاکم بر جو سیاسی جامعه، علاقه چندانی به برگزاری انتخابات شوراها، دست‌کم در این زمان، نداشت. ۵۷ - برای مطالعه متن این قانون و آئیننامه‌های اجرایی آن، نگ: اداره کل قوانین، ۱۳۷۷. ۵۸ - محتشمی‌پور، سر دبیر این مجله، در زمانی که خودش وزیر کشور بود کوشش قابل توجهی برای اجرای قانون شوراها نکرد. معاون او در همان زمان به صراحت گفت که علت عدم اجرای قانون مغایرت آن با نظام جمهوری اسلامی بوده است، ک. ۶۴/۲/۲۱. ۵۹ - چند مأخذ برای اینگونه نظرات درباره شوراها عبارتست از: عمید زنجانی، ۱، ص. ۴۵۴ و...؛ کاظم حائری، ۱۳۶۴، ص. ۸۵ و...؛ آیت‌الله باقر حکیم نیز در مقاله‌ای نظریات مختلف در باره این موضوع را شرح می‌دهد، ۱۳۶۷. ۶۰ - برای یک مقایسه کمی مفصلتر نگ: شیرازی، ۱۳۷۸. ۶۱ - میزان شرکت در انتخابات دور اول حدود ۶۴٪ واجدان حق رأی بود، در انتخابات دور دوم به ۴۹٪ در کل کشور و ۱۲ تا ۲۵٪ در شهرهای بزرگ کاهش یافت. البته باید توجه

داشت که علت اصلی این کاهش عدم رضایت مردم از دولت خاتمی و عدم موفقیت برنامه‌های اصلاحاتی او بود. ۶۲- ای، ۸۱/۸/۱۹، برای متن مصوبه نگ: ت. مجلس، آرشیو، شماره ثبت ۴۶۱. ۶۳- همان، شماره ثبت ۴۳۱. ۶۴- برای اطلاع بیشتر درباره شوراهای روستائی نگ: Schirazi، ۱۹۹۳.

## ۶

۱- کیهان، ۵۸/۶/۲. نام ۹۹ حزب و سازمان را ذکر می‌کند. ۲- اگر می‌توانستند، همان شب پیروزی انقلاب پیشنهادی را که در حضور خمینی ارائه شده بود اجرا می‌کردند. پیشنهاد، به قول بنی‌صدر (۱۳۶۱، ص. ۳۷۳)، ریختن بر سر فدائیان و مجاهدان و تمام کردن کار آنها در گرماگرم پیروزی انقلاب بود. ۳- البته می‌دانیم که در جمهوری اسلامی هنوز قانونی که اجرای اصل ۱۶۸ را ممکن سازد تصویب نشده است. شورای نگهبان طرح قانونی مجلس ششم در اینباره را رد کرد. نگ: بخش پیشین همین فصل. ۴- آیات عظام گلپایگانی، مرعشی و شیرازی هم در همان زمان منکرین قصاص را مرتد خواندند. جمهوری اسلامی، ۲۵ و ۱۳۶۰/۳/۱۶. ۵- انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تاریخ ۶۵/۷/۱۴ به صوابدید خمینی انجام گرفت. ک. همین روز، و توضیحات خلخالی در این باره، ک. ۶۵/۷/۲۰. انجمن حجتیه در ۶۲/۵/۱ تعطیل فعالیت خود را اعلام کرد. نگ: باقی، و اط، ۱/۶/۱۸ و ۶۲/۷/۱۹. انحلال گروه مهدی هاشمی به حکم خمینی در ۶۵/۸/۵ و اعدام رهبر آن در ۶۶/۷/۷ صورت گرفت. نگ: محمدی ریشه‌ری، احمد خمینی. ۶- متن این نامه در کیهان (لندن) ۶۹/۳/۳ چاپ شد. پیش از آن اصل نامه در ایران و خارج به صورت پلی‌کپی منتشر شده بود. ۷- بیست و سه نفر از امضاءکنندگان را دستگیر و پس از یک سال آزار و اذیت در دادگاهی غیرعلنی و بدون وکیل مدافع محاکمه کردند. ۹ نفر از آنها به حبسهای شش ماهه تا سه ساله محکوم شدند. نگ: نامه مورخ ۷۰/۷/۴۷ نهضت آزادی به رئیسی دادستان انقلاب در تهران و نامه مورخ ۷۰/۶/۲۲ همان سازمان به محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه. ۸- اطلاعیه نهضت آزادی درباره ملاقات با هیئت مزبور. ۹- کمیسیون ماده ده قانون احزاب خبر این تصمیم را در روز ۷۱/۵/۱۸ به نهضت داده بود. نگ: مصاحبه بازرگان با بی. بی. سی.، ر. ۷۱/۷/۳۰. ۱۰- ای، ۵/۶ و ۸۱/۹/۲۴؛ گزارش کمیسیون اصل ۹۰ مجلس در اینباره، ت. عصر نو، ۸۲/۱/۲۷. برای آشنائی با نظریات ملی - مذهبیها نگ: «بیانیة تحلیلی ائتلاف نیروهای ملی - مذهبی، ت. ایران امروز، ۷۹/۱۲/۱۸. ۱۱- وزیر کشور وقت، علی محمد بشارتی گفت تا آن زمان این تعداد «تشکل سیاسی مجوز فعالیت گرفته بودند»، س. ۷۳/۱۱/۱۱. فرق بین مجوز و پروانه این بود که صاحب مجوز از امتیازات و تسهیلات دولتی هم برخوردار می‌شد. معنی دیگرش می‌تواند این باشد که اگر مجوز ندادند پروانه هم نمی‌دهند. ارقام دیگری که درباره تعداد احزاب ذکر می‌شود آمیخته با تعداد انجمنها، جمعیتها و غیره است. رسالت در ۷۶/۱۱/۱۱ از قول اسدالله بادامچیان، عضو کمیسیون ماده ۱۰ نوشت که تا آن زمان تعداد مجوز برای احزاب و سازمانهای صنفی به ۱۷۰ رسیده بود. ۱۲- انتشار بیانیه‌ای با امضای ده وزیر، چهار معاون وزیر، شهردار تهران و رئیس بانک مرکزی در ۷۴/۱۰/۲۸. ۱۳- سازمانهای عضو این «خانه» که به قول سخنگوی آن، سیدابوالقاسم رئوفیان، تعدادشان در سال ۱۳۸۲ به ۱۴۰ فقره رسیده بود دارای عناوینی چون حزب، تشکل، سازمان، جمعیت، انجمن و جامعه هستند. تفاوت عناوین نشان تفاوت فعالیت در همه موارد نیست. برخی از این نهادها به منظور فعالیت سیاسی به وجود آمده‌اند. برخی سازمانهای استانی هستند، یا صنفی، مذهبی و یا ویژه زنان. نگ: ت. خانه احزاب. ۱۴- خبر اشتغال وزارت کشور به بازنگری قانون احزاب گاه در مطبوعات منعکس می‌شد. از جمله از قول وزیر کشور، موسوی لاری، ای، ۸۰/۸/۵. و مدیر کل تحقیقات سیاسی وزارت کشور، نصرالله حجازی، ای، ۸۱/۱۰/۲۵. برای آشنائی بیشتر با احزاب و جناحها در جمهوری اسلامی نگ: ظریفی‌نیا، مرتجی، برزین و بشیریه. ۱۵- آنزمان که سرپرستی این روزنامه را از محمد خاتمی گرفته و به محمد اصغری دادند. به قول علی‌اکبر ناطق نوری خاتمی را اخراج کردند، س. ۷۰/۸/۱۹. ۱۶- برای بررسی این موضوع نگ: بهرامپور. ۱۷- مأخذ این ارقام مقاله منتشر نشده‌ایست که عیسی سحرخیز در اردیبهشت ۱۳۸۲ در اختیار نگارنده گذاشت. در

واقع متن سخنرانی او بود در برلین در باره مطبوعات در دوران اصلاحات. ۱۸ - برای آشنائی با وضعیت مطبوعات در اردیبهشت سال ۸۱ تا فروردین سال ۸۲، نگ: گزارش سازمانهای دفاع از حقوق بشر در تورنتو، مونترال و سوئد، ت. *ایران/امروز*، ۸۲/۲/۱۴. ۱۹ - برای متن کامل قانون مطبوعات مصوب مجلس پنجم نگ: ت. *فارا*. مطبوعات اصلاح طلب در مدتی که طرح و تصویب این قانون موضوع کار مجلس بود آن را به نقد می کشیدند. از جمله در روزنامه سلام، خرداد و تیر ۱۳۷۸، مصاحبه وحید پوراستاد با کامبیز نوروزی ۸، ۱۲، ۱۵ و ۱۸/۴/۷۸. یک نمونه دیگر نقد طرح در عصرما، ۷۸/۳/۱۹ است. ۲۰ - *ای*، ۸۰/۸/۱۷. متن کامل این مقررات، *ای*، ۸۰/۱۲/۲۲. ۲۱ - به قول یوسفیان، نماینده مجلس، «مجرم سیاسی چون انگیزه شرافتمندانه دارد به هیچ عنوان در کنار مجرم عادی قرار نمی گیرد». *ای*، ۸۱/۸/۲۰. نظر چند کارشناس درباره این موضوع، همانجا.

۲۲ - برای مطالعه متن این کنوانسیون نگ: حقوق بشر، ش. ۵۸ (۱۳۸۲)، ص. ۱۷-۱۲. ۲۳ - تعداد اعضای هیئت علمی دانشگاه تهران که در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۰۰۰ نفر بود در سال ۱۳۶۱ به ۷۵۰ نفر رسید، ک.، ۶۹/۲/۲۰. ۲۴ - صندوق بین المللی پول اعلام کرد که ایران در میان ۶۱ کشور در حال توسعه، از نظر فرار مغزها در درجه اول قرار دارد. *ای*، ۸۰/۱۱/۱۶. ۲۵ - احمد شیرزاد، نماینده مجلس گفت در صورت فرستادن طرح به مجمع تشخیص «معلوم نیست که مصوبه نهائی با خواست مجلس انطباق مناسبی داشته باشد» *ای*، ۸۰/۱۰/۲۰. ۲۶ - گزارش عملکرد جبهه مشارکت در مجلس ششم، ت. *گویا*، نقل از روزنامه وقایع/تفاهیه.

۲۷ - فقدان حکم ارتداد در قانون مجازات اسلامی، همانطور که خواهیم دید، به معنی معافیت از مجازات نیست. طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی موظف است در صورت فقدان حکم هر دعوا در قوانین مدون، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم را صادر نماید. ۲۸ - برای چند نمونه نگ: کاپیتورن، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، لاهیجی، ۱۳۷۵، کار، شاهنده، *Liga für Verteidigung der Menschenrechte im Iran, Sanasarian*

۲۹ - طبق اطلاع نمایندگان بهائیان به نمایندگان کمیسیون حقوق بشر از سال ۱۳۵۸ به بعد ۲۰۱ بهائی به قتل رسیدند و ۱۵ نفر مفقودالاثرا شدند. لاهیجی، ۱۳۷۵، ص. ۱۱. ۳۰ - رقم مربوط به سال ۶۵ از سالنامه آماری سال ۱۳۶۸ است و رقم سال ۷۴ از دفتر امور اقلیتهای مذهبی در وزارت ارشاد، مذکور در: لاهیجی، ۱۳۷۵، ص. ۱۰. ۳۱ - اظهار نظر در قالب کتابها و مقالات در اینباره فراوان است. یکی از جالبترین آنها مناظره‌ای است بین آیت الله منتظری و عبدالکریم سروش در کتاب عدالت نژاد. ۳۲ - *تارنمای ایران/امروز*، در ۲۲ آبان ۱۳۸۲ خبر شروع تدریس زبان ترکی آذری در دانشگاه ارومیه را منتشر کرد. ۳۳ - به نوشته سلام در این تاریخ محدودیتهای مزبور را لغو کردند. ۳۴ - نقل غیرمستقیم از *Liga für Verteidigung der Menschenrechte im Iran*، بخش ۳، ص. ۲۴. ۳۵ - برای آشنائی با اقداماتی نظیر دستورات، بخشنامه‌ها و قوانینی که در سالهای اول بعد از انقلاب برای برگرداندن زنان شاغل به خانه‌ها صورت دادند نگ: کار، ۱۳۷۸، ص. ۲۳۷. ۳۶ - برای آشنائی با تشکیلات زنان در سالهای ۶۰ نگ: ک.، ۲۴ و ۶۶/۸/۲۵ و ۶۷/۱۰/۱۶. اولین کنگره جهانی زنان مسلمان در بهمن سال ۱۳۶۶ در تهران تشکیل شد. نگ: ر.، ۶۶/۱۱/۱۸ و ...

۳۷ - دهنوی، ص. ۱۱، ۱۶، ۲۹ و ... برای نظر علما در این باره و در این زمان نگ: ثقفی. ۳۸ - برای مطالعه تحول اشتغال زنان نگ: Paydar، ص. ۳۲۲، کار، ۱۳۷۸، ص. ۲۵۷. ۳۹ - طبق ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی «هرگاه مرد مسلمانی زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است. لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را بپردازد»، *قوانین*، ۱۳۷۰، ص. ۶۲۱. ۴۰ - بخشی از تضادی که بدین ترتیب در لایحه به وجود آمده است از مراعات مخالفت «محافظه کاران» ناشی می‌شد. ولی این ملاحظه هم مؤثر نشد. لایحه به بایگانی مجمع تشخیص رفت. برای متن لایحه و کنوانسیون مورد نظر آن نگ: ت. *خانه ملت*، فهرست. ۴۱ - چنانچه معمول این نشریه بود بدون ذکر نام نویسنده. بنابراین ذکر آن در فهرست مآخذ زیر عنوان مجله می‌آید.

۴۲ - برای مطالعه این دو سخنرانی نگ: مطهری، ۱۳۶۴، ص. ۱۳۶-۱۱۳. نظیر همین عقیده را عمید زنجانی، ج. ۱، ص. ۵۵۵ ابراز می‌کند. ۴۳ - نقل از شماره اول مجله کتاب نقد، سال ۱۳۷۵، ویژه سکولاریزم.

۱ - خمینی در دی ۱۳۵۹ گفت: «علما مرتبه‌شان بالاتر از این است که داخل بشوند در امور اجرائی. لیکن در فرضی که افرادی باشند که آن افراد متعهد به اسلام باشند و بتوانند کار را روی موازین اسلامی اجرا کنند، نه این که اگر هیچکس هم نباشد و اشخاصی باشند که نتوانند روی مجاری اسلامی عمل بکنند یا نخواهند روی مجاری اسلامی عمل بکنند باز هم آقایان بروند کنار بنشینند و تماشاچی باشند، آنها ما را بکشاند به آنجائی که خودشان می‌خواهند. مسئله اینطور نیست». خمینی، ۱۳۶۶، ب، ج ۳، ص. ۳۹۴. ۲ - «آنها که می‌خواهند روحانیت را بشکنند [...] می‌خواهند اسلام را بشکنند». همانجا، ص ۳۷۴. در همین مأخذ نمونه‌های فراوان دیگری را در تجلیل روحانیت و فضائل آن می‌توان مطالعه کرد. ۳ - این همان روحانیتی است که یوسف صانعی موقعیت آنرا در سال ۱۳۲۵ این طور توصیف می‌کند: «جوانان گرایشی به فراگیری علوم دینی نداشتند. این حالت دامنگیر بزرگان و آقازادگان آنان هم شده بود. [...] مردم روی خوش به طلاب و حوزه‌ها نشان نمی‌دادند و طلاب برای ادامه تحصیل نه تنها مورد تشویق قرار نمی‌گرفتند که از طرف عموم طبقات متأسفانه ملامت می‌شدند» (مصاحبه با حوزه، ش. ۴۰، ۱۳۶۹، ص. ۳۵). به قول خمینی در *کشف‌الاسرار*، ص. ۹: «در آن سالها رانندگان اتوبوسها از سوار کردن آخوندها خودداری می‌کردند. و اگر هم سوار می‌کردند «هر عیبی اتومبیل می‌کرد از قدم آخوند می‌دانستند. من خود دیدم که در بین راه بنزین تمام شد. شوفر گفت از نحوست این آخوند است». این وضعیتی است که روحانیت ظاهراً امروز هم پیدا کرده است». خبرگزاری *ایلنا* در روز شنبه ۲۲ آذر ۱۳۸۲ از قول رئیس *سازمان ملی جوانان* اعلام کرد: بر اساس آخرین تحقیقات سازمان ملی جوانان، فقط هفت درصد جوانان جامعه روحانیت را به عنوان گروه مرجع قبول دارند. ۴ - نشان این اعتراضها را می‌توان در روزنامه‌ها و تارنماهای اصلاح‌طلبان مشاهده کرد. مثلاً در روزنامه *ایران*، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۸۰/۴/۲۰. همین روزنامه در ۸۱/۱۰/۲۹ در مورد تقاضای بودجه برای «دستگاههای اطلاعاتی موزی» با اکبر اعلمی، عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس مصاحبه‌ای اعتراض‌آمیز دارد. میرمحمد صادقی، سخنگوی قوه قضائی هم به رسم معمول وجود چنین یگانی را در این دستگاه تکذیب کرد. *ای*، ۸۰/۴/۱۳. ۵ - نگ: اظهارات سردار سرلشگر یحیی رحیم صفوی علیه «روند براندازی آرام در کشور»، *ای*، ۶/۲۹ و ۷۹/۱۲/۶، ۸۰/۴/۲۷. در آبان ۱۳۸۲، صبح صادق، ارگان رسمی سپاه، خواستار انحلال جبهه مشارکت اسلامی شد. *ت. رویداد*، ۸۲/۸/۲۸. ۶ - در اوائل آبان ۱۳۷۲ مانوری با شرکت گویا ۱۲۰ هزار بسیجی در تهران برگزار شد که هدف آن آمادگی برای جنگ شهری بود. *س*، ۷۲/۸/۶. ۷ - نگ: گفتگوی گزارشگران روزنامه *ایران*، محمد نوری و جواد دلیری، با عبدالکریم سروش و دیگران، درباره این نیرو، و فهرست تجاوزات آن در فاصله بین ۷۴/۶/۱۹ تا ۸۱/۳/۲۱. *ای*، ۸۱/۵/۷. ۸ - نگ: مثلاً به اظهارات عبدالله نوری، ۱۳۷۸، ص. ۱۹، کدیور، ۱۳۷۸، الف، ص. ۴۰. در رد صلاحیت این دادگاه. ۹ - *ت. امروز*، ۴/۱۴ و ۸۲/۶/۶. ۱۰ - نخست وزیر خطاب به استاندار آذربایجان شرقی «به نقش مهم و حیاتی ائمه جمعه و نمایندگان امام در حل مشکلات مردم و مسئولین اجرائی در استانها» اشاره کرد و «رابطه صمیمانه استانداران با روحانیت را» لازم شمرد. *ک*، ۶۵/۱۰/۳۰. محتشمی‌پور، وزیر کشور، نیز در سمینار استانداران همین مضمون را توصیه کرده بود. او پس از اشاره به اختلاف بین دو طرف، استانداران را متوجه این نکته کرده بود که «در انقلاب اسلامی روحانیت ستون محکم انقلاب بوده است». *ک*، ۶۵/۲/۲. ۱۱ - برای اطلاعات بیشتر و نقد فعالیت‌های این سازمان نگ: غلامی. ۱۲ - مأخذ این قول رئیس واحد روحانیت در نیروی زمینی ارتش است. او در همین فرصت اضافه می‌کند که تا آنزمان ۲۵۰۰ تن از فضلا و طلاب حوزه علمیه قم با ارتش «همکاری» تبلیغاتی داشته‌اند. *س*، ۷۶/۱۰/۹. ۱۳ - شورای نگهبان کوشش مجلس پنجم برای تعیین برخی تکالیف و وظایف برای نهادهای زیر نظر رهبری در چهارچوب برنامه سوم را رد کرد و تصویب آن را منوط به اجازه رهبر نمود. *ک*، ۷۱/۸/۱۸. ۱۴ - نگ: Maloney، ص. ۲۳۱. به گفته رفیق دوست، سرپرست بنیاد، در گزارش این بنیاد به مجلس در آبان ۱۳۷۷، دارائی بنیاد در این سال شامل ۴۰۰ شرکت در بخشهای مختلف اقتصادی می‌شد. *همانجا*، ص. ۲۳۲. در همانجا و از همین صفحه به بعد گزارشی از ریز فعالیت‌های اقتصادی بنیاد درج شده است. در روزنامه



ایران، ۸۱/۵/۷، هم سیاهه‌ای از فعالیتهای این بنیاد زیر عنوان «قدرت، انحصار، در اقتصاد ایران» آمده است. شماره ۳۹ مجله گفتگو، ۱۳۸۳، هم حاوی چند مقاله از مالونی و اطهاری درباره این بنیاد و چند بنیاد دیگرست. ۱۵ - به گفته سرپرست کنونی بنیاد، محمد فروزنده، ۸۰٪ مؤسسات آن ضرر می‌دهند. ر.، ۷۸/۹/۱۵. این رقم نسبت بی‌لیاقتیها و حیف و میلهها در این نهاد را هم نشان می‌دهد. ۱۶ - مدیر کل تأمین اجتماعی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی گفته است میزان بودجه و تسهیلات این بنیاد، بنیاد شهید و ستاد آزادگان در سال جاری (۱۳۸۲) ۶ تریلیون ریال بر آورد شده است. ت. قسط، ۸۲/۱۰/۳۰. تازه در دی سال ۱۳۸۰ بود که در اثر پافشاری مجلس و با موافقت رهبر معافیت مالیاتی بنیادها و نهادها اسماً لغو شد، ای.، ۸۰/۱۰/۱۸. ۱۷ - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، ص. ۵۱۷. در سال ۱۳۷۰ این تعداد به ۱۵۰ رسید. Maloney، ص. ۲۱۶. ۱۸ - بارانه‌ها از ۲۲۸ میلیارد در سال ۱۳۷۳ به ۷۲۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۷ رسید. Maloney، ص. ۲۱۸. ۱۹ - داستان جلوگیری این نیروها از افتتاح فرودگاه امام در تهران از جمله شواهد موضعگیری سپاه پاسداران در مقابل دولت است. امتناع وزیر راه از اطاعت از این نیرو موجب استیضاح او توسط نمایندگان سپاه در مجلس هفتم شد. ۲۰ - کتاب حاضر، بخش زمینهای بایر شهری. ۲۱ - با استناد به انتقاداتی که در این موقع در مجلس و بیرون آن به سازمان اقتصاد اسلامی می‌کردند. نگ: مذاکرات مجلس، شورا، ۶۶/۱۲/۱۶: ص. ۳۳، ر.، ۶۶/۲/۲۱، ک.، ۶۶/۷/۶. ۲۲ - موسوی اردبیلی در ۱۳۶۷ اشاره به مخفی بودن تعداد بنیادها و صندوقهای قرض‌الحسنه کرد (ر.، ۶۷/۵/۱۵) و علت موفقیت آنها در پنهانکاری را تخلف مسئولان ادارت ثبت دانست. ۲۳ - او به نفوذ این شبه مافیاهای اقتصادی در بخش نفت اشاره کرد و خواستار شناسائی و برخورد با آنها شد. ای.، ۸۱/۸/۱۳. این که کار شناسائی و برخورد به کجا کشید معلوم نیست.

## بخش سوم

### ۸

۱ - فقها حتی درباره این که تفاوتی بین احکام و موازین (و مترادفات موازین) وجود دارد یا خیر اختلاف نظر دارند. در حالی که کدیور (۱۳۸۳) آنها را مترادف می‌خواند، هدایت‌نیا و کاویانی (۱۲۹) و... قائل به تفاوت آنها هستند. ۲ - او دستور داد که «در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زنهاى لخت بیایند [...] زنها بروند، اما با حجاب باشند». ک.، ۵۷/۱۲/۱۶. ۳ - حکم خمینی. ج. ۱، ۵۹/۱/۲۷. ۴ - چهار سال بعد ابوالحسن حائری، در مجلس از انحلال این کمیسیون اظهار تأسف کرد و تقصیر آنرا به گردن نمایندگان جناح راست در کمیسیون گذاشت (شورا، ۶۶/۷/۵: ۲۰). تصمیم به تشکیل چنین کمیسیونی در اوایل انقلاب در مجلس خبرگان گرفته شد و بهشتی خبر آنرا در جلسه عمومی آن مجلس اعلام کرد (خبرگان، ۲: ۱۰۲۰). ۵ - برای آشنائی با اختلاف نظر حقوقدانان و فقها در مورد این که شورای نگهبان حق اظهار نظر درباره قوانین نظام پیشین را دارد یا نه نگ: هدایت‌نیا / کاویانی، ص. ۱۳۳ و... حاجی‌پور، ص. ۱۹۵ و... مهرپور ۱۳۷۴، ص. ۱۷۱ و... ۶ - چند مورد دیگر هم ناظر بر مصوبات شورای انقلاب است. مهرپور (۱۳۷۴)، ص. ۲۶ می‌نویسد هنوز برای رسیدگی به قوانین سابق که از نظر فقهای شورای نگهبان مخالف موازین اسلام تلقی شده «رویه مشخصی» اتخاذ نشده است و «دادگاهها هم به گونه‌های مختلف عمل می‌کنند». ۷ - می‌توان همه قوانینی را که شورای نگهبان به دلیل مغایرت با شرع رد کرده ولی مجمع تشخیص مصلحت تصویب نموده از این نوع دانست. ۸ - شورای نگهبان مصوباتی را که مغایر با دو کتاب نامبرده باشد خلاف شرع و باطل می‌خواند. مدنی، ج. ۴، ص. ۳۹۰. ۹ - در تحریرالوسیله احکام روزه، جز چند تائی در بخش مستحذات، نیامده است. ولی در توضیح المسائل ۲۰۰ مسئله به این احکام اختصاص دارد. اگر این رقم را به مجموع ۸۰۱ مسئله مربوط به طهارت و نماز در تحریرالوسیله بیفزائیم نسبت ۳۷٪ خواهد بود. ۱۰ - در توضیح المسائل احکام مربوط به عبادات حجم بسیار زیادتری را اشغال کرده

است. مثلاً در حالی که در *تحریر الوسیله* تعداد مسائل مربوط به طهارت و نماز ۸۰۱ فقره است این تعداد در *توضیح المسائل* به ۱۵۲۸ فقره از مجموع ۲۸۹۷ مسئله می‌رسد. ۱۱ - احمدی‌زاده که خود معتقد به توانایی بالقوه فقه برای پوشش دادن بر تمام ابواب حقوق و تبدیل آن به یک نظام حقوقی کامل است کتابش را صرف شرح شمارش مشکلاتی می‌کند که برای این استحاله وجود دارد. صرامی نیز معتقد است که «منابع پایه درصد کمی از انتظار بدست آوردن قوانین مدون (به معنای حقوقی آن) متغیر و گسترده حکومتی و اجتماعی» را «برآورده می‌کنند» (۲۰۳). او کتابش را زیر نظر دبیرخانه مجلس خبرگان و با توجه آن دبیرخانه به کم‌کاری حوزه‌های علمیه در امر تحقیق مسائل نظام دینی و به قصد جبران این کوتاهی نوشته است (۱۲). ۱۲ - مطهری، ؟: ۱۲، Watt، ج. ۱، ص. ۲۳۴. ۱۳ - نگ. همچنین به مبحث عرف در همین مأخذ، ص. ۱۸۷ و...، و مبحث عرف و عادت، در محمصانی، ص. ۲۲۵ و... در آنجا نویسنده راههای ورود عرف و عادت به داخل قوانین اسلام را شرح داده است. ۱۴ - کاتوزیان، ۱۳۶۹، محمصانی، Watt و Coulson. ۱۵ - در کتاب *المسائل المستحدثه*، السید محمدصادق الروحانی، قم، ۱۳۹۱، مسئله المبارات، حق امتیاز نشر اخبار، حق التألیف، الکحول الصناعیه، تحدیدالنسل تنظیمیه و الشوارع المتوحه، هم به این مسایل اضافه شده است. ۱۶ - در نتیجه فقهی مانند مطهری (۱۳۶۱) ناچار به توجیه قبول آن می‌شود و اعلام می‌کند که شرط تصدیق عقود یا شرط صحیح بودن آن داشتن حکم خاص در فقه نیست، بلکه شرط آنست که با کلیات یا اصول کلی مربوط به عقود و معاملات مطابقت داشته باشد. ۱۷ - از میان دو جمله‌ای که مبین این قاعده است: هرچه عقل حکم می‌کند حکم شرع نیز هست، و هر چه شرع حکم می‌کند حکم عقل نیز هست غالب فقها میل به قبول جمله دوم دارند. در کتاب احمدی‌زاده (۸۳ و...) صحبتی از «مستقلات عقلیه» می‌شود که دایر بر ایجاز استخراج احکام جدید بدون کمک نص شرعی است. اما این ایجاز هم مشروط به مقدماتی است که مقبول همه مذاهب فقهی نیست. «اصولهای امامیه آنرا با قیود و شرایطی پذیرفته‌اند.» صرامی پس از تفکیک بین عقل نظری و عقل عملی و نفی امکان دستیابی عقل نظری به احکام شرعی و درک مقصود شارع از وضع احکام و تحدید دایره عملکرد عقل عملی به کسب قطع به حکم شرعی به این نتیجه می‌رسد که عقل قطعی به عنوان یکی از منابع پایه برای حل نیازهای قانونگذاری جدید «بسیار ناتوان است» (۲۰۳). این در حالیست که به قول خود او نیز بین فقها درباره این که عقل در کنار قرآن و سنت متعلق به منابع پایه است یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از آنها عقل را تنها دلیلی برای راه بردن به منابع نقلی (کتاب و سنت) می‌دانند (۱۸۹ و...). ۱۸ - برای توضیح بیشتر این قواعد و اصول نگ: مطهری؟، ص. ۳۶ و...، شهابی، ص ۱۱۴ و...، Löschner. ۱۹ - تذکرات فیض (ص. ۴۰ و...) درباره اعتبار عقل نزد فقهای شیعی مبین وضع اسفناک آنست. «شیخ مفید معتقد است که عقل وظیفه‌ای بیشتر از فهم نصوص شرعی ندارد و خود قادر به درک حکمی نیست. [...] از بیانات ادريس اينطور استنباط می‌شود که در صورت وجود سه دلیل دیگر نوبت به استفاده‌ای از دلیل عقلی نمی‌رسد [...] محقق حلی [...] می‌گوید: آنچه عقل به تنهایی دلالت بر آن دارد در وجوه حسن و قبح منحصر است [...] در برابر گروهی دیگر از اصولیون مطلقاً متعرض دلیل عقلی نشده‌اند.» علیدوست، در شرح نظرات گوناگون در مورد موقعیت عقل در فقه. او که خود عقل را قدسی و نخستین آفریده خداوند می‌خواند باز وظیفه آن را محدود می‌کند به: ۱ - کشف حکم شرع، ۲ - درک حکم شرع، نه صدور حکم، و ۳ - درک قضایای بدیهی. بنابراین عقل را توان و اجازه تشریح نیست. عقل آنست که اطاعت از خداوند و عبادت او را واجب می‌شمرد و حکم بر ایفای واجبات و ترک محرمات شرعی می‌دهد (۳۲، ۴۸، ۶۰، ۷۴ و صفحات دیگر. ۲۰ - تا اواسط شهریور ۱۳۶۷ شورای نگهبان در ۲۲۸ مورد مغایرت با قانون اساسی و ۲۴۵ مورد مغایرت با موازین شرعی را دلیل رد برخی از مواد یا تبصره‌های مصوبات مجلس عنوان کرد. مدنی، ج. ۴ و ۶. ۲۱ - هدایت‌نیا / کاویانی (۱۲۴ و...) و خسروپناه (۲۰۵ و...) هم شرعی بودن آنرا استوار بر استدلالی از همین نوع می‌کنند. قوانینی که شرعی نیست با حکم قانونگذار شرعی می‌شود. بعداً خواهیم دید که این نظریه متهورانه مورد قبول بسیاری از متولیان فقه و شرع قرار نمی‌گیرد. آیت‌الله محمد حسین نائینی (۷۴)

در حمایت از قانون اساسی مشروطیت و قوانین مصوب مجلس و به منظور رفع اتهام بدعت بر آنها استناد به غیرشرعی بودن آنها و عدم قصد شرعی خواندن آنها کرد.

۹

۱- از ترجمه قرآن توسط الهی قمشهای. در آیه ۱۴۵، سوره ۶ هم همین حکم آمده است با این عبارت که «هرگاه کسی به خوردن آنها مضطر گردید در صورتی که از روی ستم و از راه تعدی و تجاوز از فرمان خدا نباشد و به قدر ضرورت صرف کند». ۲- حجت الاسلام موسوی تبریزی در مجلس گفت: چهار عنوان ثانویه داریم: عسر، حرج، ضرر و اضطراب (شورا، ۶۶/۱/۱۶)، ۲۸. در نظر آیت الله آذری قمی وجوب مقدمه هم جزئی از این عناوین است (ر، ۶۶/۱۰/۲۲). آیت الله محمد یزدی هم قاعده ترتب و تضاد را در ذیل این عناوین می آورد (ر، ۶۶/۱۰/۲). ۳- به زمینی که سابقه عمران داشته، ولی راكد مانده باشد «موات بالعرض» می گویند. در قانونگذاری جمهوری اسلامی این نوع زمین را بایر می خوانند. ۴- هاشم صباغیان، رئیس کمیسیون مسکن و سدسازی مجلس گفت «نهایت سعی از نظر فقهی توسط کمیسیون قضائی در آن رعایت شده است» شورا، ۵۹/۹/۳۰، ۲۳. ۵- تأکید رفسنجانی بر اینکه حکومت اسلامی همان ولایت فقیه است نیز شورای نگهبان را راضی نکرد. تفکیک بین این دو مفهوم به شکل خاص خود همان ادامه تفکیک بین حکومت ولی عصر و سلطان غاصب است، با این تفاوت که حالا جای ولی عصر را ولی فقیه گرفته است و جای سلطان را دستگاه رسمی حکومت (بخشی از قوه مجریه و مجلس). با اینکه در اینجا سلطان دیگر غاصب خوانده نمی شود، ولی هنوز چندان مقبول هم نیست. بنابراین باید سعی هر چه بیشتر در کاهش اختیاراتش کرد. به این موضوع دوباره باز خواهیم گشت. ۶- نویسنده مفصل آن را در دو نوشته شرح داده است. نگ به: Schirazi ۱۹۸۷ و ۱۹۹۳. ۷- نویسندگان طرح از این طریق که استناد به ضرورت را شامل بر همه مضامین آن کرده بودند، امکان گرفتن این ایراد را به شورای نگهبان داده بودند. ۸- در مقدمه این قانون نخست وزیر تذکر داده است که در «مورد مقرر به تأیید شورای نگهبان نرسیده» ولی برای اجرا ابلاغ می شود. قوانین، ۱۳۶۵: ۳۷۹. به موجب اصل ۹۴ قانون اساسی اگر شورای نگهبان در ظرف مدت ده روز درباره مصوبات مجلس اظهار نظر نکند مصوبه قابل اجرا می شود. ۹- اجرای آن احتمالاً با استناد به یک لایحه قانونی انجام گرفت که شورای انقلاب در ۵۹/۲/۲۰ بدون توجه به رابطه آن با شرع تصویب کرده بود. ۱۰- یعنی تا زمانی که بحران در امر تهیه و توزیع کالا وجود دارد. نگ: توضیحات آیت الله امامی کاشانی، عضو شورای نگهبان، در یک مصاحبه تلویزیونی، ک، ۶۶/۳/۱۹، و سلسله مقالات محسن الف، عضو دیگر شورای نگهبان. ر، ۱۷ و ۶۶/۳/۱۸. ۱۱- از قول امامی کاشانی. ک، ۶۶/۳/۱۹. ۱۲- توجیه قانونی آن می توانست طرح قانونی باشد که شورای انقلاب در تاریخ ۵۹/۲/۲۰ درباره تهیه و توزیع کالا تصویب کرده بود. قوانین، ۱۳۵۹، ص. ۷۵ و... اینکه دولت با این وجود تدوین لایحه جدیدی را لازم دیده بود به خاطر نارسائیهای کار بر مبنای این طرح بود. ۱۳- طاهری در مجلس به تأثیر جو حاکم در آنزمان بر تصویب این بند از قانون اساسی اشاره کرد. شورا، ۶۰/۹/۵: ۲۰. ۱۴- این نکته در اصل چهارم قانون اساسی دلیل دیگری بر صحت این نظر است که بانیاں جمهوری اسلامی یا خود در انطباق قانون اساسی با موازین شرع تردید داشتند و یا می خواستند راه دستبردهای آتی به قانون اساسی را برای خود باز بگذارند. ۱۵- در فهرست مصوبات این مجمع، آنطور که در تارنمای شورای نگهبان آمده است، ذکری از این لایحه نیست. همینطور در فهرستی که در کتاب بشیری آمده است. ۱۶- سلسله مقالات آذری قمی درباره این موضوع. ر، ۳/۲۴ و ۴/۲۱ و ۶/۶ و ۶۵/۷/۱۰. ۱۷- برای مطالعه برخی از این کتابها و بحثها نک. به: Schirazi ۱۹۹۳.

۱۰

۱- ک.، ۶۲/۸/۱۹. نگارنده این پیشنویس را در کتابی حاوی شرح و تفسیر قوانین مربوط به کشاورزی در جمهوری اسلامی، سال ۱۹۸۸، به زبان آلمانی، بررسی و منتشر کرده است. ۲- توکلی چند هفته پیش از این تاریخ از آیت‌الله‌ها کریمی و احمدی میانجی را به عنوان کسانی نام برد که از نظریات آنها استفاده شده بود. ، ۶۱/۸/۱۸. ۳- این نمونه دیگری از تفکیک بین حکومت و دولت در قانونگذاری است. ۴- او این حرف را هنگام شور درباره لایحه بعدی کار زد. *شورا*، ۶۵/۷/۲۷، ۳۰. ۵- نوع شرعی شرکت مورد نظر در اینجا احتمالاً شرکت ابدان بود، که «شرکت دو یا چند نفر است. به این ترتیب که هر یک هرچه به وسیله عمل خود به دست آورند همه در آن شریک باشند. فرق نمی‌کند که عمل آنها همه از یک نوع باشد (مثلاً همه نجاری کنند) یا نه. این شرکت غری [امبتنی بر جهل] بوده و باطل است». نگ: جعفری لنگرودی. ۶- مصاحبه سلامتی، ک.، ۶۶/۱۰/۱۶، و مهرپور، س.، ۷۱/۹/۱۸. ۷- از توضیحات حجت‌الاسلام محمدباقر مهدوی کرمانی، رئیس دادگاههای مدنی خاص، ک.، ۶۷/۸/۴. ۸- برای توضیحات بیشتر درباره طلاق در فقه و قوانین جمهوری اسلامی، نک: مهرپور، ۱۳۷۴، ص. ۲۲۳ و...

## ۱۱

۱- در *شرایع/اسلام*، ج. ۴، ص. ۱۹۰۰ آمده است: «مفوض به رأی امام است ع». ۲- اظهارات امامی کاشانی در اینباره، ر.، ۶۵/۷/۱۰. ۳- منظور آنست که قاضی تنها در صورتی رأی به مجازاتهای سخت‌تر می‌دهد که ناظر عدم تأدیب مجرم در اثر مجازاتهای نرم‌تر باشد. ۴- ملنی، ج. ۴، ص. ۳۱۲، مهرپور، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۴۰۵ و...، *مجموعه قوانین*، ۱۳۶۲، ص. ۳۶۹ و... ۵- برای مطالعه نسبتاً مفصل ماجرا نک: مهرپور، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۴۰۵ و...، ۱۳۷۴، ص. ۹۹ و... ۶- *روزنامه رسمی*، ۷۵/۴/۴. در نظریه‌ای که شورای نگهبان در ۱۳۶۱/۶/۲۱ درباره لایحه «مواد عمومی» قانون مجازات اسلامی اظهار کرد نکته‌ای آمده است که دلیل دیگری برای تفکیک بین حکومت و دولت در نظر این شورا است: «مقررات مربوط به تعزیرات از حیث کیفیت و کمیت و تعیین نوع و تعدد و یا تشدید مجازات در صورتی نافذ و قابل اجراست که از طرف مقام رهبری یا شورای عالی قضائی به نمایندگی از جانب ایشان تنفیذ گردد». مهرپور، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۲۲۸ و... ۷- نقل از گفتار وزیر دادگستری در مجلس. *شورا*، ۶۵/۵/۸، ۳۰ و... همچنین توضیحات آیت‌الله محمد یزدی، *ط*، ۶۹/۳/۹. ۸- در سال ۱۳۷۳ تصویب شد که به موجب آن کلیه امورات تعزیرات حکومتی بخش دولتی و غیردولتی اعم از امور بازرسی و نظارت، رسیدگی و صدور حکم قطعی و اجرای آن دوباره به هیئت دولت محول می‌شود. *قوانین*، ۱۳۷۳، ص. ۵۰۷ و... ۹- بررسی کامل این موضوع که بایستی با رجوع به همه نظریات شورای نگهبان صورت بگیرد موضوعی بسیار جالب برای یک تحقیق و تألیف جداگانه است. ۱۰- خمینی در کتاب *کشف‌الاسرار*، ص. ۱۸۵، هنوز درین حد قائل به اولی بودن حکومت و تفویض حق آن به فقها نبود. در آنجا می‌نویسد «ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روز اول مظان خود مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او. و این یکی از فروع فقهیه است». ۱۱- برای نمونه اخیر نک: محسن آرمین: ماهیت حکم حکومتی، *شرق*، ۸۳/۳/۱۲.

## ۱۲

۱- جناتی (۱۳۶۹) الف. به قول جناتی مصالح مرسله در تاریخ فقه به دو معنای «خاص و با قید» و «عام و بیقید» مفهوم شده است. در معنای اول عبارتست از «تشریح حکم برای حوادث واقعه و پدیده‌های نو بر مبنای رأی و مصلحت‌اندیشی در مواردی که به عنوان کلی و یا جزئی نصی وارد نشده باشد». در معنی عام تشریح حکم حتی اگر برخلاف نص و کتاب و یا سنت باشد ممکن است. فرق مصالح مرسله با استصلاح در اینست که اولی «در واقعه‌ایست که تنها در آن مصلحت‌اندیشی شود» و دومی «در واقعه‌ایست که مصالح و مفاصد آن مورد سنجش قرار گیرد». محمدصادق شریعتی (۹۰) فرق این دو را قدری واضحت‌تر و در عین حال متفاوت تعریف می‌کند: «اسم استصلاح یا استدلال بر عمل مجتهد که عبارتست از اجتهاد و استنباط حکم شرعی بر طبق مصلحت مرسله اطلاق

می‌شود، در حالیکه مصلحت مرسله بر حقیقتی که با قطع نظر از اجتهاد مجتهد در آن در خارج وجود دارد». شریعتی نظیر دلایلی را که جنایتی در رد هر دو در فقه شیعه نقل می‌کند، در شرح دلایل مخالفت برخی از فقهای مذاهب سنت آورده است (۹۵ و...). محدجواد ارسطامصلحت‌اندیشی در فقه شیعی را مردود نمی‌داند، ولی آنرا مشروط به هماهنگی با اهداف و اصول اولیه و قطعی شرع می‌سازد (۹۲ و...). ۲ - میراحمدی‌زاده که متذکر مخالفت فقه امامیه با مصالح مرسله است این موضع را شبیه با موضع دیگر نظامهای حقوقی دنیا می‌خواند. معیناً او ظاهراً با مصلحت‌اندیشی در امر حکومت مخالفتی ندارد، به شرطی که به دخالت در احکام فقهی منجر نشود (۱۰۲ و...). خسروپناه رد استصلاح و استحسان را از افتخارات فقهای شیعه در طول تاریخ اجتهاد می‌داند. او استصلاح را حتی در منطقه سکوت شرع هم جایز نمی‌داند (۱۸۷ و...). ۳ - منظور دایره اموربست که نص و شرع حکمی برایشان صادر نکرده است. ۴ - حوزه، ۱۳۶۷، ۲۸، ص ۱۵۸. سلسله مقالاتیست که با عنوان «مکتب و مصلحت» در چند شماره این مجله منتشر شده است. ۵ - بازنگری، ۱، ص ۸۳۶، ۳، ص ۱۵۳۵. خمینی در وصیتنامه خود به شورای نگهبان توصیه می‌کند که هم از تصویب «قوانین مخالف با شرع مطهر و قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه‌ای جلوگیری» کند و هم ملاحظه ضروریات کشور را بکند که «گاهی با احکام ثانویه و گاهی ولایت فقیه باید اجرا بشود». ر، ۶۸/۳/۱۶: ۶. ۶ - نگ: مقاله نگارنده در اینبار. شیرازی، ۱۳۷۶. ۷ - امامی کاشانی در شورای بازنگری: «صبح در شورا یک نظر می‌دهیم. شب در مجمع تشخیص نظر مقابلش را می‌دهیم». صبح بر مبنای شرع و شب بر مبنای مصلحت. بازنگری، ۱، ص ۲۰۸، ۲۱۱. ۸ - خمینی در سال ۱۳۵۸ در مصاحبه با حامد الگار گفت که روحانیون برای اینکه با این روشنفکرها خیلی مخالفت نکنند کوتاه آمدند، وگرنه اختیارات روحانیت در اسلام بیشتر از آنست که در قانون اساسی آمده است. کدیور، ۱۳۷۸، ص ۱۹۹. ۹ - شورای نگهبان که نه مایل به قبول این مصوبه مجلس، به سبب مغایرت آن با شرع، بود و نه قادر بود از تصویب چنین قانون حیاتی جلوگیری کند، از اظهار نظر در موعد مقرر خودداری کرد و با این سکوت بود که مصوبه شکل قانونی یافت. نگ: مجموعه قوانین دور دوم مجلس، ص ۷۰۱. ۱۰ - مصاحبه با مجله پاسدار اسلام، ۱۳۶۳، ش ۳۵، ص ۲۸ و... او پس از آنکه اختیار ولایت فقیه در وضع مالیات را به مجلس، شورای نگهبان و دولت تفویض کرد دست از مخالفت برداشت. بخش دوم سلسله مقالات او، ر، ۶۸/۶/۲۶، و همانجا، ۷۰/۵/۲۲. ۱۱ - خمینی در آذر ۱۳۶۲ مخالفان مالیات را مردمی بی‌اطلاع خوانده و گفته بود مگر می‌شود مخارج جنگ و اداره دولت را با سهم امام حل کنیم. حوزه، ۱۳۶۹، ش ۳۷/۳۸، ص ۱۲. ۱۲ - بعدها محمد مؤمن، عضو شورای نگهبان، در شورای بازنگری قانون اساسی گفت «ما در مورد مالیات می‌گوئیم مصلحت‌اندیشی است. با اینکه همه‌مان قبول داریم که حکم اولیه اسلام اینست که نمی‌شود اموال مردم را بدون رضایت و اذن آنها گرفت. بازنگری، ۲، ص ۸۵۳. ۱۳ - حوزه، ۱۳۶۷ الف، ش ۲۰، ص ۲۸. تاریخ صدور سؤال و جواب مشخص نیست. ظاهراً مدت زیادی قبل از انتشار آن نبوده است. منظور از آلات مشترکه آلاتی است که هم به مصرف کار حلال و هم به کار حرام می‌رسد. ۱۴ - ر، ۶۶/۱۰/۱. تاریخ پاسخ ۶۶/۱۱/۳۰ است. فردوسی‌پور در سؤال خود به این نکته نیز اشاره کرده بود که امام خود برنامه‌های تلویزیون را تماشا می‌کرد و اشکال نمی‌گرفت. این از نظر مدیران و مسئولان تلویزیون دلیل تقریری تجویز آن برنامه‌ها از جانب خمینی بود. ۱۵ - خمینی در پاسخ از او خواسته بود که تحت تأثیر مقدس‌نماها و آخوندهای بیسواد قرار نگیرد. حوزه، ۱۳۶۷، الف، ش ۲۱، ص ۲۸. ۱۶ - موضع دوم در سال ۱۳۷۲ موقتاً موفقیت بزرگی حاصل کرد. رهبر، محمد هاشمی، برادر رفسنجانی، را از جمله به این علت از مدیریت صدا و سیما عزل کرد که اجازه داده بود موسیقی طرب‌انگیز پخش شود. خامنه‌ای در فرمان خود خواستار آن شد که از آن پس برنامه‌های موسیقایی صدا و سیما زیر نظر علمای قم تنظیم شود. ۱۷ - به عنوان مثال می‌توان به «کتاب قضاء» در جلد چهارم تحریرالوسیله رجوع کرد که تمام مسئله را به صورت رفع تنازع بین طرفین دعوی مطرح می‌کند و قضاوت را نه امری واجب و ضروری، بلکه مستحب می‌شمرد که ترک آن در صورت کفایت بهتر باشد (۸۳). ۱۸ - البته این انقلاب هنوز به سرانجام نرسیده است، و علاوه برین مثل هر انقلاب دیگری سرشار از تضادها و آسیبهاست. ۱۹ - قوانین، ۱۳۷۳،

۷۹ و... همچنین مهرپور، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۲۵۲ و... - ۱۳۷۴، ص. ۱۷۱ و... و نیز متن آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸، منصور، ص. ۹۴ و... - ۲۰ - آیت‌الله مکارم شیرازی هم فتوا داد که می‌توان در شرایط خاص مجازات دیگری را جایگزین آن کرد. ا.ی.، ۸۱/۱۰/۸. ۲۱ - برای آگاهی به اشاره‌ای از جانب یکی از وفاداران نظام به فساد دستگاه قضائی نگ: عبدالحسین روح‌الامینی، فساد دستگاه قضائی پشتوانهٔ مفاسد اقتصادی. ت. بازتاب، ۸۳/۵/۷. ۲۲ - این اطلاع را نگارنده در صحبتی کوتاه در شهر هامبورگ از حسین مهرپور حقوقدان، عضو سابق شورا دریافت کرد. در هیچ جای دیگر هم اثری از صورتی اینچنین دیده نشده است. ۲۳ - بخش بزرگی از این نظریات در جلد ۴ و ۶ کتاب مدنی و سه جلد کتاب مهرپور منتشر شده است. بقیه را باید در صورت مذاکرات مجلس، مجموعهٔ سالانهٔ قوانین و روزنامه‌ها جستجو کرد. برای نظریات تفسیری شورای نگهبان نگ: منصور، ۱۳۸۰. ۲۴ - یکی از این موارد استثنائی تبصرهٔ ۲ «قانون تشخیص اراضی موات و لغو اسناد مربوطه» است که در تاریخ ۶۵/۴/۲۱ تصویب شد. مدنی، ج. ۴، ص. ۴۷۳. ۲۵ - هدایت‌نیا و کاویانی هم معتقد به همین تفسیرند (۱۲۹ و...). اشکال آن اینست که قانون اساسی عدم مغایرت را تنها در ارتباط با احکام به کار نمی‌برد. در اصل ۷۲ و ۸۵ صحبت از عدم مغایرت با «اصول و احکام» است. از نظر کدیور همهٔ یازده واژه‌ای که درین ارتباط در قانون اساسی آمده، مترادف واژهٔ احکام است. ۱۳۸۳، ص. ۱۶. ۲۶ - حکومت اسلامی مشروط است، ولی «نه مشروط به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد». «حکومت قانون الهی بر مردم است». ۱۳۶۱، ص. ۴۷. ۲۷ - به قول حسین مدرسی طباطبائی، فقه شناس، تنها در مواردی که قانونگذاری به رأی مردم واگذار شده است اکثریت آرای متخصصان به مثابهٔ معیار غیرقابل تردید اعتبار قانون قبول شده است، ولی نه هر اکثریتی، بلکه یک اکثریت قاطع (overwhelming)، اکثریت ناشی از نصف به اضافه یک رأی‌دهندگان مورد تردید است. نقل از یک مقالهٔ او به زبان انگلیسی که هوشنگ شهبابی در اختیار من گذاشت. از لطف ایشان متشکرم. ۲۸ - لازم به تذکر است که در اینجا صحبت از بررسی مصوبات بر مبنای شرع است، به این معنا که شرعی هست که امکان این بررسی را می‌دهد. ۲۹ - مدنی، ج. ۴، ص. ۱۷۳. معنی اکثریت فقها ۴ به ۲ است.

## ۱۳

۱ - با قدری مسامحه می‌توان گروه چهارم را به دو زیرگروه تقسیم کرد. حوزویان یا آنهایی که به خصوص در دورهٔ اول مجلهٔ حوزه بدون نام مقاله می‌نوشتند، و غیرحوزویان یا بنیادگرایان مکلائی که به تدریج به طرف اصلاح‌گرایی حرکت می‌کردند. بررسی مواضع دستهٔ دوم را به بعد واگذار می‌کنم. ۲ - نویسندگان این دورهٔ مجلهٔ حوزه، که تا ۱۳۶۸ طول کشید، از ذکر نام خود به علتی که بر من معلوم نیست خودداری می‌کردند. باقی، ۱۳۸۳، ص. ۱۷۱ و... ۳ - نگ: مقالهٔ او که در دو شمارهٔ حوزه در سال ۱۳۶۲ منتشر شد. در ده - دوازده سال اول جمهوری اسلامی از اینگونه مقالات در نقد وضعیت حوزه در همین نشریه و نشریات دیگر چاپ می‌شد. این نقدها بعد از شروع اصلاحات در حوزه، همانطور که خواهیم دید ادامه یافت. ۴ - تعداد طرحهای اصلاحاتی اندک نیست. برای چند نمونه نگ: هادوی تهرانی، کدیور ۱۳۷۱، بنیاد فرهنگی باقرالعلوم، حوزه، ۱۳۶۵ الف، بیانیهٔ گروهی از طلاب و فضایی حوزهٔ علمیهٔ مشهد مقدس، در: ک.، ۴ تا ۷۱/۱۲/۲۷ بطور مقطع. ۵ - علی‌دوست هم در توجیه تفاوت بین دیه انگشت زن و مرد دچار چنین مشکلی می‌شود، ولی آنرا به نحو دیگری حل می‌کند. توضیح اینکه در شرع، دیه هر دو تا سه انگشت مساوی است، ولی در چهار انگشت به ضرر زنان نامساوی می‌شود. راه حل علی‌دوست که در این نابرابری نوعی خدشه بر عدالت می‌بیند، اینست که جبران آن را به آخرت حواله می‌دهد (۸۲ و...). ۶ - نامبردگان در سال ۱۳۴۱ گرد آمدند و انتقادات خود از وضع موجود فقه و حوزه را بیان کردند. بحثهای آنان در همان سال در کتابی با عنوان «مرجعیت و روحانیت» منتشر شد. ۷ - منظور آنها از این جرعه و سنگ ظاهراً تشکیل شورای مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم است. ۸ - هم او در مصاحبه با بشیری، ۱۳۸۱، می‌گوید «من این سبک اجتهادی را که در حوزه هست و ادامهٔ همان اجتهادی است که از زمان

شیخ طوسی بوده و وارد وادیهای جدیدی نشده کافی نمی‌دانم». «ما هنوز وارد مسائلی که جامعه و جهان نیاز دارد نشده‌ایم» (۴۷). سپس خواهان تحول عمیق فقه و اجتهاد می‌شود تا با «شرایط زمان پیش برویم» (۵۱).

۹ - در مصاحبه با کتاب هفته، ۱۳۸۱، ش. ۸۳. ۱۰ - «منهم آنگاه که در چهار دیواری مدرسه فیضیه بودم دچار جمود بودم.» مصاحبه با کتاب هفته، ۱۳۸۱، ش. ۹۹. ۱۱ - اشاره به طوماری است که برخی از طلاب حوزه علمیه قم در مهر ۱۳۷۰ تهیه کرده و به رهبر حکومت ارائه دادند. آنان خواستار تشکیل ستادی برای بازنگری دروس حوزه و اصلاح آنها بودند. ک.، ۷۰/۷/۲۰. ۱۲ - نگ: بنیاد فرهنگی باقرالعلوم، ط.، ۷۱/۸/۹.

۱۳ - ر.، ۷۱/۸/۹. و مؤمن، همانجا.، ۷۳/۱/۲۸. ۱۴ - این در قاموس شورای نگهبان یعنی اینکه از حکومت می‌گیرد، ولی از دولت نه. در همین گزارش آمده است که حوزه فعالیت اقتصادی هم نمی‌کند. از اینرو وجوهات کفاف مخارجش را نمی‌دهد. ۱۵ - نقل از گزارش یک پروفیسور مسیح‌شناس ایتالیایی، فرانکو اومئو، که در ۱۳۸۱ به حوزه قم دعوت شده بود. نگ: ترجمه گزارش او، در ت. فصلنامه معرفت، ش. ۱۶. ۱۶ - طبق خبری که سرمقاله‌نویس روزنامه رسالت، محمد کاظم انبارلویی، از قول مدیر حوزه، آیت‌الله راستی کاشانی در شهریور سال ۱۳۷۸ نقل می‌کند تعداد این مدارس در آن وقت ۴۰۰ واحد بود. ۱۷ - خبر این اقدام در ای.، ۸۱/۱۱/۷. و توضیحات حجج اسلام قنبری و عراقی در اینباره، همانجا، ۲۱ و ۸۱/۱۱/۲۶. ۱۸ - مانند میراحمدی‌زاده که با دخول مصلحت در احکام شرعی و به مثابه منبع احکام مخالف است، در حالیکه با اعمال آن در امر قانونگذاری، همانند دیگر نظامهای حقوقی، موافق است. ص. ۲۰۲ و... ارسطو مصلحت را تنها آنجا که موافق شرع باشد می‌پذیرد، ولی مانعی نمی‌بیند که مصلحت نافی قانون اساسی بشود. (۴۱، ۵۲، ۵۸). مثال او در مورد حق طلاق است که به زعم او نمی‌توان از شوهر گرفت و در اختیار قاضی قرار داد (۹۴). در اینباره همچنین نگ: خسرو پناه (۱۸۷ و...).

۱۹ - برای آشنائی با ایرادات بعضی از فقها در اینمورد نگ: مکارم شیرازی، ط.، ۷۱/۱۲/۲۷. جناتی، ۱۳۶۵، ۲۰، کیهان اندیشه، ۲۲، ۱۹. استادی، س.، ۷۵/۹/۲۵. محمود هاشمی، ر.، ۷۴/۵/۱.

۲۰ - او که آگاه به مخالفت فقهای شیعی با اعمال مصلحت در استنباط احکام شرع است با تقسیم ابداعی فقه شیعی به فقه مدون و فقه‌الحکومه، استفاده از آنرا در مورد اخیر موافق شرع می‌خواند، آنهم به این دلیل که از جانب حکومت اسلامی انجام می‌گیرد. ص. ۲۴۲ و... ۲۱ - برای توضیح بیشتر نگ: صالح پور، ۱۳۷۴.

۲۲ - برای آشنائی با انواع این نظریات نگ: کدیور ۱۳۷۶. ۲۳ - خمینی از جمله در وصیتنامه خود از روحانیت خواست که «از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست [...] ذره‌ای منحرف نشوند». ر.، ۶۸/۳/۱۶. به قول صانعی «فقه و پویائی دو حقیقت به هم پیوسته هستند» و قابل جمع در زیر عنوان فقه سنتی، کیهان اندیشه، ۲۲، ۹. جناتی بین پویائی مثبت و منفی قائل به تمیز شد «بیان و استنباط احکام بر اساس رأی و مصلحت‌اندیشی، قیاس و استحسان پویائی منفی است و ضرورت اشراف فقیه بر ابعاد مختلف موضوعات مستحدثه و استنباط احکام شریعت به وسیله عناصر علمی و متقن از منابع اصیل و معتبر، پویائی مثبت»، همان، ص. ۱۹. برای آشنائی با برخی دیگر از نظریات در اینباره نگ: حوزه، ۱۳۶۸ الف. جناتی، ۱۳۶۵. آذری قمی، ر.، ۹/۲۹، ۱۰/۲۱، ۶۵/۱۱/۱۷ و ۶۶/۸/۱۳، ۶/۲۸، ۶۶/۸/۱۳ و ۲/۲۸ - ۶۸/۳/۹. عابدی، کیهان اندیشه، ۲۲، ۱۳. ۲۴ - کدیور، ۱۳۸۰. طرفداران فقه پویا را می‌توان در میان نویسندگان مجله حوزه، «اثینه پژوهش» و «نقد و نظر» سراغ گرفت. برای آشنائی بیشتر با این گرایش نگ: فرید مدرسی، شرق، ۸۳/۱/۲۶.

۲۵ - نماینده بارز آنها مهدی حائری یزدی است. برای آشنائی با نظر او نگ. به کتابی که در باب «حکمت و حکومت» نوشته است. و برای شرح مختصر عقاید او نگ: کدیور ۱۳۷۶، فصل آخر. ۲۶ - سال ۱۳۷۶، شیخ‌الاسلامی، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، گفت «متأسفانه با همه تلاشی که در مورد ایجاد فضای اسلامی در دانشگاهها صورت گرفته شاهد وزیدن چنین نسیمی در دانشگاهها نیستیم» (س.، ۷۶/۴/۱۰).

۲۷ - نک: دو مقاله جالب دربارهٔ بربط بودن اسلامی کردن علوم از مصطفی ملکیان و سهراب بهداد.

## جمع‌بندی و نتیجه

۱- زواره‌ای، عضو حقوقدان شورای نگهبان، ر.، ۱۹ و ۶۶/۳/۲۰. ۲- توصیه آن بود که شورای نگهبان در تصمیمات خود رعایت احکام ثانویه و مصلحت نظام را بکند. توصیه را خمینی در ملاقاتی که در دهم دی سال ۱۳۶۶ با اعضای آن شورا داشت ابراز کرد. کدیور، ۱۳۷۱، ص. ۸۶. ۳- با قدری مسامحه می‌توان آنرا طبقه خودیها هم نامید. ۴- در مقاله‌ای به زبان آلمانی، در سال ۱۹۷۵، سعی کردم این فرهنگ را به عنوان شکل مشخص فعالیت جامعه مدنی در ایران توضیح بدهم. مهرداد مشایخی در یک سخنرانی زیر عنوان آهنگ شتابان سکولاریزاسیون و سکولاریسم در ایران، که در ت. *ایران/امروز*، ۱۳۸۳/۵/۲، منتشر شد به وجوه مختلف این فرهنگ اشاراتی کرده است. ۵- یک نمونه از کار این روشنفکران تأملاتی است که سعید حجاریان درباره جدائی دین از حکومت در جمهوری اسلامی، از منظر فقهی و جامعه‌شناسی کرده است. نیز در مقاله‌ای با عنوان «فرآیند عرفی شدن فقه شیعی» و با نام مستعار جهانگیر صالح‌پور (۱۳۷۳). در آنجا پس از شمارش وجوه جدائی و عناوین فقهی آنها به تأثیر بزرگی می‌پردازد که اعلام مطلقیت ولایت فقیه و صدور آرای ولی فقیه بر مبنای مصلحت نظام در عرفی شدن حکومت اسلامی داشته است. او خوشبینانه حتی تا آنجا پیش می‌رود که امیدوار به استقرار حاکمیت ملت در اثر این روند می‌شود. ۶- شهابی آنرا سزار و پاپیسم می‌نامد. آبراهامیان آنرا یک حکومت پوپولیستی می‌خواند و نقش خمینی در آنرا با رهبران برخی از حکومتها در آمریکای لاتین مقایسه می‌کند که عناوینی مانند El Lider, El Conductor, Jefe Maximo, O Pais do Povo داشته‌اند. ۷- پر واضح است که شاید بخش بزرگتر روحانیت در این حکومت نه تنها شریک نیست، بلکه خسارات زیادی را هم به ناچار متحمل شده است. ۸- چند سالی است که حوزه‌ها خود کارشناس برای این سمتها تربیت می‌کنند. از سال ۱۳۶۴ ارزیابی تحصیلات حوزه‌ای برای استخدام فارغ‌التحصیلان در دستگاههای حکومتی شروع شد. ک.، ۶۴/۵/۱۴. ۹- از جمله کارهای برزین، مرتجی، بشیریه، ۱۹۹۰ Menashri 1987 akhavi.

## تکمله ۱

۱- رحیم عبادی، رئیس سازمان ملی جوانان در مصاحبه‌ای با خبرگزاری *ایبنا* در آذر ماه ۱۳۸۲ اعلام کرد که تنها هفت در صد جوانان روحانیت را به عنوان گروه مرجع خود قبول دارند. نک: *ت. اخبار روز*، ۸۲/۹/۲۲. ۲- تکرار این نوع ادعاها در سخنرانیهای سران سپاه امری رایج شده است. برخی از نمونه‌های آن گاه به گاه در بیرون از مخالف خودی هم بروز می‌کند. از جمله تشبیه سپاه و بسیج توسط سردار حجاری، فرمانده نیروی مقاومت بسیج به چشمه جوشانی که می‌تواند نیروهای فراوانی در اختیار دستگاههای مختلف قرار بدهد. شرق، ۸۴/۵/۱۲. ۳- مشهور است که او انتخاب سردار محمدباقر قالیباف را ترجیح می‌داد. نک: پاکدامن، صص ۷۰؛ و نیز نامه محسن سازگارا به خامنه‌ای، ت. *ایران/امروز*، ۸۴/۸/۸. ۴- «یقین داشتم امام زمان برای اداره جلسه به دانشگاه کلمبیا می‌آید». از سخنرانی او در دانشگاه امیرکبیر. ت. *تابناک*، ۸۶/۸/۲۱. ۵- رفیع‌زاده در ت. *روز* (۸۵/۴/۲۸) از اخراج ۳۲۰ هزار کارگر در عرض یک سال خبر می‌دهد. ۶- ت. *اخبار روز*، ۸۵/۴/۱۳. ۷- از جمله جشن پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات با هزینه ۱۰۶ میلیون تومان به حساب شهرداری تهران. ۸- افزایش دست کم ۸۵ در صدی حقوق نمایندگان. نک: میثم تواب، ت. *روز*، ۸۴/۱۱/۱۳. ۹- افزایش بالای صد درصدی مرکز خدمات حوزه علمیه، شورای نگهبان و دفتر تبلیغات اسلامی. ت. *روز*، ۸۴/۱۲/۷. ۱۰- تازه در اواخر آذرماه ۱۳۸۶ بود که او در یک گزارش تلویزیونی تورم را پذیرفت. نک: حمید احدی، ت. *روز*، ۸۶/۹/۲۶. ۱۱- نامه محمد نوری‌زاده به احمدی‌نژاد در نقد افراط در سانسور و توقیف مطبوعات. ت. *امروز*، به نقل از ت. *جهان*. ۱۲- احمد نجابت (ت. *ایثارگران*، ۸۶/۱۱/۲۰) عضو شورای عالی جمعیت ایثارگران، ملاحظه راهبردها این دو سازمان را امری طبیعی می‌خواند. ۱۳- این جبهه که دست کم از چهارده حزب و سازمان و جامعه تشکیل شده است خالی از عناصر سفت و سخت اصولگرایی نیست، ولی با محوریت حزب مؤتلفه اسلامی در عین حال از ارکان اصلی محافظه‌کاری نیز محسوب می‌شود. ۱۴- ت. *بازتاب* (۸۶/۴/۱۸) نام رضا



تقوی، آشتیانی، علی‌اکبرابوترابی و خوشوقت را به اضافه علی‌اکبر ولایتی به عنوان اعضای این گروه معرفی کرد. البته این را هم باید در نظر داشت که دست‌کم آیت‌الله خوشوقت از حامیان پر و پا قرص اصولگرایان است. ۱۵- آمادگی برای این کار را بیش از همه حزب‌الله اعلام کرده است. نک: حسین کنعانی مقدم، دبیر سیاسی سازمان، ت. ایست، ۸۶/۸/۲۵. ۱۶- شخصی به نام ابراهیم فیاض مهمترین نتیجه انتخابات ریاست جمهوری را شکست اشرافیت روحانی و دانشگاهی و غلبه عرفان مردمی بر فلسفه نخبگی شمرده است. شرق، ۸۴/۶/۳۱، به نقل از ماهنامه سوره.

## تکمله ۲

### الف

۱- رحیم عبادی، رئیس سازمان ملی جوانان در مصاحبه‌ای با خبرگزاری *یلنا* در آذر ماه ۱۳۸۲ اعلام کرد که تنها هفت در صد جوانان روحانیت را به عنوان گروه مرجع خود قبول دارند. نک. به: سایت *اخبار روز*، ۸۲/۹/۲۲. ۲- نک. به سایت مصباح، بخش آینه. ۳- نک. به: ناصر پاکدامن: «صعود آن موعود اصولی». در: چشم‌انداز، ش. ۲۴، پائیز ۱۳۸۴، ص ۷۰. ۴- تکرار این نوع ادعاها در سخنرانیهای سران سپاه امری رایج شده است. برخی از نمونه‌های آن گاه به گاه در بیرون از محافل خودی هم بروز می‌کند. از جمله تشبیه سپاه و بسیج توسط سردار حجازی، فرمانده نیروی مقاومت بسیج به چشمه جوشانی که می‌تواند نیروهای فراوانی در اختیار دستگاههای مختلف قرار بدهد. شرق، ۸۴/۵/۱۲. ۵- می‌دانیم که مجلس در همان اول کار دولت جدید به چهار نامزد وزارت رأی اعتماد داد و سه بار نامزد وزارت نفت را نامطلوب خواند. به اینها باید اضافه کرد تقاضای استیضاح دست کم چهار وزیر را، که معمولاً به مصالحه می‌انجامد. ۶- مانند لایحه ایجاد صندوق مهر رضا. ۷- از برخی جملات او می‌توان این استنباط را هم کرد که او برای خود تکلیفی فراتر از مقدمه‌سازی ظهور آن حضرت قائل است، مثلاً جایی که تأسیس جامعه مهدوی را وظیفه «ما» می‌خواند. سایت *امروز*، ۸۵/۷/۸. ۸- امام موعود در پاسخ نامه‌ای به اسحاق بن یعقوب راویان حدیث را حجت خود بر دیگران می‌خواند و رجوع به آنها در «حوادث و پیشامدها» را مجاز می‌شمرد. این که خمینی با تفسیر «حوادث و پیشامدها» یا «حوادث الواقعه» در این حدیث مصادره به مطلوب می‌کند خود جزئی از آن ابداع در دکتترین سیاسی شیعه است. محسن کدیور در کتاب حکومت ولایی نام فقهای متقدم و متأخری که با این برداشت از روایت مخالف هستند را می‌آورد و خود نیز شرحی در نقصان ادله موافقان به آن اضافه می‌کند. صص. ۳۲۵. ۹- رفیع‌زاده در سایت *روز* (۸۵/۴/۲۸) از اخراج ۳۲۰ هزار کارگر در عرض یک سال خبر می‌دهد. ۱۰- سایت *اخبار روز*، ۸۵/۴/۱۳. ۱۱- از جمله جشن پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات با هزینه ۱۰۶ میلیون تومان به حساب شهرداری تهران. ۱۲- افزایش حقوق دست کم ۸۵ درصدی حقوق نمایندگان. نک. به میثم توابع در سایت *روز*، ۸۴/۱۱/۱۳. ۱۳- افزایش بالای ۱۰۰ درصدی مرکز خدمات حوزه علمیه، شورای نگهبان و دفتر تبلیغات اسلامی. سایت *روز*، ۸۴/۱۲/۷. ۱۴- احمدی‌نژاد در سخنرانی که در دیدار با اهل قلم و هنر کرد گفت «بسیاری از کشورها چشم به ما دوخته‌اند... از ما الگو می‌خواهند... در حال حاضر تقریباً تمامی ملتها از ما می‌خواهند که به آنها الگو بدهیم و بگوئیم چه کار بکنند». سایت *ایران/امروز*، ۸۵/۷/۲۶. ۱۵- در سخنرانیهای احمدی‌نژاد و نامه‌هایی که او به بوش و مرگل نوشته است آثار این شبهه آشکار است. او در یکی از این سخنرانیها ادعا می‌کند که «ملت ایران به عنوان الگوی همه ملت‌های جهان به رسمیت شناخته می‌شود... تنها ملت ایران است که امید را در دلها نگه داشته است.» شرق *انلاین*، ۷۵/۷/۸. در یک جای دیگر انتخاب خود را دلیل انقلابی می‌گیرد که خیلی گسترده‌تر و سهمگینتر از انقلاب بهمن ۵۷ است، از جمله به این دلیل که موفق به صدور انقلاب شده و مبانی فکری دنیا را دچار تحول کرده است. در همین فرصت است که او در عین حال خود را در ارتباط با خدا می‌خواند. سایت *آفتاب*، ۸۵/۷/۲۳. ۱۶- مانند بازگرداندن طرح منطقی کردن نرخ سود تسهیلات بانکی به مجلس برای رفع ابهام (۸۵/۲/۱۶) و تصویب آن پس از انجام این خواست (۸۵/۳/۱). نک. به: سایت *شورای نگهبان*. ۱۷- مشهور است که او انتخاب سردار محمد باقر قالیباف را ترجیح می‌داد. نک: پاکدامن، صص ۷۰، نامه محسن سازگارا به خامنه‌ای، سایت *ایران/امروز*، ۸۴/۸/۸. ۱۸- شخصی به نام ابراهیم فیاض مهمترین نتیجه انتخابات ریاست جمهوری را شکست اشرافیت روحانی و دانشگاهی و غلبه عرفان مردمی بر فلسفه نخبگی شمرده است. شرق،

۸۴/۶/۳۱، به نقل از ماهنامه سوره. ۱۹- درخواست اخیر از فاطمه رجیبی، همسر سخنگوی دولت است. نک.: سایت روز، ۸۵/۴/۲۳.

## ب

۱- آرش بهمنی، روز، ۱۳۸۹/۸/۱۶. محمدحسین یزدان پناه بخش دیگری از گفته‌های خامنه‌ای در این جمع را با این عبارات نقل می‌کند: «در دولت نهم و دهم [...] بحث حاکمیت دوگانه نیست. حاکمیت یگانه است. یعنی دولت و رهبری و تشکیلات در امتداد یک خط قرار دارند. این را من جازماً و قاطعاً به شما عرض می‌کنم.» (روز، ۱۳۸۹/۱۰/۲۹). طرفه این که متن این سخنان در سایت ویژه خامنه‌ای یافت نمی‌شود. ۲- نک به نامه او به شورای نگهبان، کیهان، ۸۹/۳/۱۸. ۳- نک به نشرین وزیر، خبرآنلاین، ۸۹/۱۰/۲۰. و نامه احمدی‌نژاد به خامنه‌ای و اعتراض او به اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام که حاوی انکار اختیار قانونگزاری آن مجمع در ارتباط با اختیار رئیس جمهور در تعیین رئیس بانک مرکزی است. (در: نازنین کامدار، روز، ۸۹/۱۰/۲۹). احمدی‌نژاد به عمد یا به سهو منکر این واقعیت می‌شود که علت تشکیل این مجمع نیاز نظام به امکان تصمیم‌گیری در ماورای حدود شرع و قانون اساسی بوده است. ۴- نک. به: رحیم مشائی، پایان دوران اسلامگرایی، در سایت اینترنتی youtube، ۲۸ ژوئن ۲۰۱۱. ۵- برای آشنائی با نمونه‌ای از این حدس و گمانها و تکذیب آنها توسط اجزای دولت، نک.: نازنین کامدار، روز، ۹۰/۳/۲۳. ۶- در مورد «جریان انحرافی» نک به مصاحبه سردار عزیزی با آفتاب نیوز، ۱۳۹۰/۴/۱۴. او در آنجا می‌گوید: «دستگیری عوامل جریان انحرافی به صلاحدید قوه قضائیه برعهده سپاه گذاشته شد». ۷- مدیر عامل شرکت ملی نفت که گویا از نزدیکان رحیم مشائی است در صحبتی با سردار رستم قاسمی سهم سپاه از طرحهای نفتی را ۲۵ میلیارد دلار شمرده است. بی.بی.سی، ۱۳۹۰/۵/۹. ۸- علی مطهری تنها کسی که به این مناسبت نسبت به گسترش نفوذ سپاه در اقتصاد زنه‌ار داد روزهای بعد در معرض انواع اتهامات قرار گرفت، از جمله در جوان آنلاین، ۱۳۹۰/۵/۱۵. ۹- خامنه‌ای در سخنانی که در روز ۱۴ خرداد در آرامگاه خمینی ایراد کرد هوادارانش را از اینگونه برخوردها منع کرد: «اگر به نام انقلابیگری، به نام عدالت‌خواهی، به برادران خودمان، به مردم مؤمن، به کسانی که از لحاظ فکری با ما مخالفند، اما می‌دانیم که به اصل نظام اعتقاد دارند، به اسلام اعتقاد دارند، اهانت کردیم، آنها را مورد ایذاء و آزار قرار دادیم، از خط امام منحرف شده‌ایم. اگر بخواهیم به نام انقلابیگری و رفتار انقلابی، امنیت را از بخشی از مردم جامعه و کشورمان سلب کنیم، از خط امام منحرف شده‌ایم... اگر کسی است که نمی‌خواهد براندازی کند، نمی‌خواهد خیانت کند، نمی‌خواهد دستور دشمن را در کشور اجرا کند، اما با سلیقه سیاسی ما، با مذاق سیاسی ما مخالف است، ما نمی‌توانیم امنیت را از او دریغ بداریم، عدالت را دریغ بداریم... مبدا خیال کنید تقوا این است که انسان مخالف خودش را زیر پا له کند»، سایت خامنه‌ای، ۹۰/۳/۱۴.

۱۰- نک. به: [www.youtube.com/watch?v=f-jyznyOgZQ](http://www.youtube.com/watch?v=f-jyznyOgZQ) که نمایش کوشش مصباح یزدی برای بوسیدن پای خامنه‌ای است.

۱۱- نک به: <http://www.vf110.blogfa.com/post-281.aspx>

۱۲- نک. به: [www.youtube.com/watch?v=3w\\_VocORRPg](http://www.youtube.com/watch?v=3w_VocORRPg)

## تکمله ۳

۱- کاتوزیان (ناصر): *از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود. زندگانی من. چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۸۸.*

#### تکمله ۴

۱- نک به مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان. مرکز پخش: دفتر نهضت آزادی  
ایران.

۲- او این موضوع را بار دیگر در سال ۲۰۱۰ در یک مصاحبه تلویزیونی با حسن بهنام به تفصیل شرح  
داد. نک: [۳- نک: سالنامه آماری سال ۱۳۶۴](http://xalvat.com/AvaVaNama>Nama/Motafaregheh/Pakdaman.htm</a></p></div><div data-bbox=)

۴- همان.

## منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۲): *اعتراف شکنجه شدگان، زندانها و ابراز ندامت علنی در ایران*. باران، سوئد.
- آذری قمی، احمد (۱۳۶۶): حکم حکومتی. سلسله مقاله در رسالت.
- اداره کل قوانین (۱۳۷۷): *قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب* ۱۳۷۵/۳/۱. تهران.
- آرزومند، محمدرضا (۱۳۷۱): انتخابات و مجلس در کلام امام، *اطلاعات*، ۷۱/۲/۱۴.
- آق اولی، فرید (۱۳۸۲): بنیادها در یک نگاه، گفتگو، ش. ۳۹، ص. ۱۲۶-۱۱۱.
- ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۱): *تشخیص مصلحت (از دیدگاه فقهی-حقوقی)*. کانون اندیشه جوان، تهران.
- اسدی، جمشید (۱۳۸۲): بنیادها و نهادها در اقتصاد رانت‌خواری. بنیاد مستضعفان و جانبازان، *آفتاب*، ش. ۲۷، ص. ۳۹-۳۰.
- اشرف اصفهانی (۱۳۷۰): *شوراها تجلی واقعی حضور مردم در صحنه*. مصاحبه با مجله بیان، ش. ۱۰، ص. ۱۲ و ...
- اعرابی، حسین (بابک) (۱۳۷۰): *قانون کار مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام و مقایسه آن با قانون کار مصوب* ۱۳۳۷. تهران.
- الف، محسن (۱۳۶۶): رابطه مجلس شورای اسلامی با شورای نگهبان، *رسالت*، ۱۲، ۶۶/۳/۲۸.
- اورکار، برنارد (۱۳۸۲): *وقف و مدرنیته در ایران: کشت و صنعت آستان قدس رضوی*. در: *گفتگو*، ش. ۳۹، ص. ۸۵-۱۱۰.
- ایازی، سید محمدعلی (۱۳۸۰): *قلمرو اجرای شریعت در حکومت اسلامی*، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران.
- (۱۳۷۸): *مبانی نظری قانون اساسی*، ج. ۲، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید بهشتی، تهران.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۱): *شورای انقلاب و دولت موقت. سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت*. گردآورنده: نهضت آزادی ایران. تهران.
- (۴): *مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان*. انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران.
- (۱۳۶۳): *انقلاب ایران در دو حرکت*. ج. ۳، چاپ نراقی. خارج.
- باقی، ع. (۱۳۶۳): *در شناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجّتیہ*. قم.
- (۱۳۸۳): *روحانیت و قدرت*. سرابی، تهران.
- برزین، سعید (۱۳۷۶): *جناح‌بندی سیاسی در ایران از دهه ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶*. نشر مرکز، تهران.
- بشیری، عباس (۱۳۸۱): *پیشینه و کارنامه مجمع تشخیص مصلحت نظام*. گفتگو با هاشمی رفسنجانی. صدف سما، تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱): *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. دوره جمهوری اسلامی. نگاه معاصر، تهران.
- بهرامپور، شعبانعلی (۱۳۷۷): *نقدی بر نظارت معاونت امور مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به مطبوعات طی سالهای ۷۴ تا ۷۶*. سلام، ۷۷/۵/۴.
- بنی‌صدر، ابوالحسن (۱۳۵۳): *اصول پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی*. خارج از کشور.
- (۱۳۵۸): *صد مقاله به ضمیمه مشکلات سیاسی ایران*. انتشارات پیام آزادی، تهران، تکثیر توسط سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا.
- (۱۳۶۱): *خیانت به امید*. خارج از کشور.

- (۱۳۷۷): تشکیل مجلس خبرگان پیشنهاد آیت الله طالقانی بود و خمینی فوراً آن را پذیرفت، کیهان (لندن) ۱۳۷۷/۴/۲۵.
- (۱۳۸۰): درس تجربه. خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر در گفتگو با حمید احمدی. انتشارات انقلاب اسلامی، فرانکفورت.
- (۴): سیاست آمریکا در ایران. انتشارات انقلاب اسلامی. ۳ ج. خارج از کشور.
- بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (۱۳۷۱): نظام آموزشی حوزه علمیه، اطلاعات، ۷۱/۷/۲۵.
- بهداد، سهراب (۱۳۷۸): جریان اسلامی کردن رشته اقتصاد در دانشگاه‌های ایران، نقد و نظر، ش. ۱۷، ت. حوزه. بهشتی، محمد (۱۳۷۰): لیبرالیسم چه می‌گوید؟ آزادی اسلامی چیست؟ (سخنرانی)، رسالت، ۱۳۷۰/۴/۵.
- بیات، اسدالله (۱۳۶۹): مصاحبه، حوزه، ش. ۳۷/۳۸، ص. ۱۴۲-۱۲۱.
- بیان (مجله) (۱۳۶۹): بیسابقه‌ترین «انتخابات» پس از انقلاب. گزارش. ص. ۲۶-۱۶ و ۹۸.
- توحیدی، نیره (۱۳۸۲): رشد آگاهی و توانمندی زنان و نمودهای تازه‌ای از زن‌ستیزی، حقوق بشر، ش. ۵۹، ص. ۲۲-۲۱.
- پیام حوزه: آشنائی با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم. ش. ۵، ت. حوزه.
- (۱۳۷۴): فشرده‌ای از طرح مهم تمرکز شهریّه طلاب. ش. ۵، ت. حوزه.
- ۱۳۸۱: مسائل حوزه، ش. ۳۴/۳۵، ت. حوزه.
- (۱۳۸۱) الف: گفت و گوی صریح و صمیمی طلاب مدارس با مدیر محترم حوزه علمیه، ش. ۳۴/۳۵، ت. حوزه.
- (۱۳۸۱) ب: وظایف دفتر طرح و برنامه و کارنامه آن. ش. ۳۴/۳۵، ت. حوزه.
- ثقفی، مراد (۱۳۷۴): حق رأی زنان ۱۳۴۱-۱۳۵۸، گفتگو، ش. ۳، ص. ۶۲-۵۳.
- جبهه ملی ایران (۱۳۵۸): نامه سرگشاده جبهه ملی به ملت ایران درباره انحراف مجلس خبرگان از اصول قانونگذاری و تشکیل هیئت حاکمه جدید توسط قشر ممتاز مذهبی. تهران.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۶۶): مصاحبه، حوزه، ش. ۲۰.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۳): ترمینولوژی حقوق. بنیاد راستاد، تهران.
- جلالی نائینی، زیبا (۱۳۷۴): مجلس و حضور سیاسی زنان: مروری بر تجربه اعزام دانشجوی، گفتگو، ش. ۳، ص. ۱۶-۷.
- جناتی، محمدابراهیم (۱۳۶۵): رأی‌گرایی در اجتهاد، کیهان/اندیشه، ش. ۹، ص. ۲۲-۹.
- (۱۳۶۵) الف: اجتهاد در جامعه اسلامی، کیهان/اندیشه، ش. ۱۰، ص. ۱۸-۶.
- (۱۳۶۹): فقه اجتهادی و اصلاح حوزه از دیدگاه امام، کیهان/اندیشه، ش. ۲۹، ص. ۳۸-۱۵.
- (۱۳۶۹) الف: جایگاه مصالح مرسله و استصلاح در منابع اجتهاد، کیهان/اندیشه، ش. ۳۱، ص. ۷۳-۵۷.
- جوادی آملی (۱۳۷۹): پلورالیسم دینی. تهیه و تنظیم از: محمدرضا مصطفی‌پور، پاسدار اسلام، ش. ۲۲۷، ت. بلاغ.
- (۱۳۸۰): کثرت‌گرایی، پاسدار اسلام، ش. ۲۳۰، ت. بلاغ.
- حائری، سیدکاظم (۱۳۶۴): اساس حکومت اسلامی. تهران.
- حائری شیرازی، محمدصادق: دین و علوم انسانی یکی است. مصاحبه با رسالت، ۷۳/۲/۱۱.
- حائری یزدی، مهدی (۱۹۹۵): حکمت و حکومت، انتشارات شادی، بی جا.
- حاجی پور، نصرت‌الله (۱۳۸۳): تطبیق قوانین با شرع در نظام قانونگذاری ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۹): جمهوریت؛ افسون‌زدائی از قدرت. طرح نو، تهران.
- نگ: صالح‌پور، جهانگیر.
- حجتی اشرفی، غلامرضا (۱۳۶۳): مجموعه قوانین و مقررات کار و بیمه با آخرین اصلاحات. تهران.
- حجتی کرمانی، محمدجواد: نقش زمان در تطور فقه. سلسله مقالات در اطلاعات ۷۰/۱۲/۲ به بعد.

- حزب توده ایران (۱۳۵۹): اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۸. انتشارات حزب توده ایران، تهران.
- حکیم، محمدباقر (۱۳۶۷): جمهوری اسلامی ایران و ویژگی‌های حکومت اسلامی. در: حکومت در اسلام. مجموع مقالات در کنفرانس سوم و چهارم نظریات اسلامی. تهران
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۶۲): آفاق فکری برون حوزه‌ای، حوزه، ش. ۱، صص. ۴۶-۲۲، ش. ۲، صص. ۴۲-۲۳. حمیدی، انور(۴): قانون مدنی، امیرکبیر، تهران.
- حوزه (۱۳۶۳): عالمان متهتک و جاهلان متسنکث، ش. ۵، صص. ۱۰-۳.
- (۱۳۶۵): ارزیابی مسئولیت حوزه‌های علمیه، ش. ۱۴، صص. ۴۲-۲۵.
- (۱۳۶۵): الف: طرحها و برنامه‌ها، ش. ۱۸، صص. ۶۱-۴۵.
- (۱۳۶۶): فتاوی امام تحولی دیگر در فقه شیعه، ش. ۲۳، صص. ۲۶-۲۱.
- (۱۳۶۶): الف: مکتب و انقلاب، ش. ۲۳، صص. ۲۰-۳.
- (۱۳۶۷): سخنرداری انقلاب، ش. ۲۹، صص. ۲۰-۳.
- (۱۳۶۷): الف: بانگ رحیل، ش. ۲۸، صص. ۲۴-۳.
- (۱۳۶۷): ب: فقه و پایه ریزی اقتصاد سالم، ش. ۲۵، صص. ۱۴۶-۱۳۶.
- (۱۳۶۷): پ: مسائل مالی و اقتصادی نظام حوزه، بخش ۱، ش. ۲۷، صص. ۷۴-۵۸.
- (۱۳۶۷): ت: موانع احیاء فقه، ش. ۲۷، صص. ۱۶۹-۱۵۵.
- (۱۳۶۷): ث: خطر نظم و نظام تشکیلاتی برای حوزه‌ها، ش. ۳۰، صص. ۷۳-۶۱.
- (۱۳۶۷): ج: اصول کلی و شیوه‌های عملی رسالت اجتماعی حوزه، ش. ۲۶، صص. ۵۷-۳۹.
- (۱۳۶۸-۱۳۷۰): آزادی عقیده، ش. ۳۱ تا ۴۲.
- (۱۳۶۸): الف: شششقیه، ش. ۳۱، صص. ۴۰-۱۱.
- (۱۳۶۸): ب: نقش حوزه در تداوم انقلاب یا شکست، ش. ۳۱، صص. ۷۳-۵۹.
- (۱۳۶۸): پ: بازسازی و رسالت حوزه و دانشگاه، ش. ۳۵، صص. ۳-۳۰.
- (۱۳۶۹): قبله عشق، ش. ۳۸/۳۷.
- (۱۳۶۹): الف: وضعیت موجود حوزه‌ها، ش. ۴۲، صص. ۲۶-۱۸.
- (۱۳۷۰): فصل شکفتن آرمانها، ش. ۴۸، صص. ۳۴-۱۳.
- خاتم، اعظم (۱۳۷۹): ساختار اشتغال زنان شهری قبل و بعد از انقلاب اسلامی، گفتگو، ش. ۲۸، صص. ۱۳۸-۱۲۹.
- خاتمی، سید محمد (۱۳۸۰): مردم‌سالاری، طرح نو، تهران.
- خسرو پناه، عبدالحسین (۱۳۸۳): گفت‌وگو، مصلحت، کانون اندیشه جوان، تهران.
- خلخال، آیت‌الله حاج سیدصادق (۱۳۸۰): خاطرات خلخال، ج. ۳، نشر سایه، تهران.
- خمینی، احمد (۱۳۶۸): رنجنامه به حضرت آیت‌الله منتظری، تهران.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۶۰): نگ: دهنوی.
- (۱۳۶۱): ولایت فقیه، واحد تحقیقات اسلامی، تهران.
- (۱۳۶۲): نگ: مرکز نشر دانشگاهی.
- (۱۳۶۵): شئون و اختیارات ولی فقیه، وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
- (۱۳۶۶): استفتائات، ج. ۱، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- (۱۳۶۶-۱۳۶۹): تحریرالوسیله، انتشارات دارالعلم، قم.
- (۱۳۶۶): ب: بلاغ. سخنان موضوعی امام خمینی، ج. ۳، تهران.
- (۴): رساله توضیح‌المسائل حضرت امام خمینی با اضافات مسائل جدید، بی جا.
- (۴): کشف‌الاسرار، انتشارات آزادی، قم.

- دهنوی، م. (گردآورنده) (۱۳۶۰): مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی از نیمه دوم ۱۳۴۱ تا هجرت به پاریس، ۱۴ مهرماه ۱۳۵۷، چاپخش، ۱۳۶۰، تهران.
- ربانی گلپایگانی، علی: *پلورالیزم یا کثرت‌گرایی دینی*، پیام حوزه، ش. ۱۸، از: ت. بلاغ. رحیمی، مصطفی (۱۳۵۸): *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، امیرکبیر، تهران.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۷۵): دلایل پیدائی و پایائی سکولاریزم، نقد نظر، ش. ۱ صص. ۸۴ - ۷۵.
- رضائی، حسن (۱۳۸۲): فراسوی طرح اسلامی سازی (با تأمل بر نظام دادرسی کیفری)، ت. *ایران امروز*، ۸ خرداد ۱۳۸۲.
- رضائی، محمدعلی: دیدگاه‌های درباره تأثیر عنصر زمان و مکان بر اجتهاد، در حضور، ش. ۱۵، ت. حوزه. روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت (۱۳۷۸): *نظارت استصوابی*، نشر افکار، تهران.
- الروحانی، محمدصادق (۱۳۹۱) قمری: *المسائل المستحدثة*. قم.
- زرشناس، شهریار (۱۳۷۱): فرهنگ، سیاست، فلسفه، انتشارات برگ، تهران.
- (۱۳۷۱) الف: اشاراتی درباره آزادی، فرهنگ، توسعه (سلسله مقاله)، کیهان.
- سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۸): *بیانیه مجاهدین خلق ایران درباره فرزندم و انتظارات مرحله‌ای ما از جمهوری اسلامی*. تهران.
- (۱۳۵۸) الف: *دیدگاه‌های مجاهدین درباره قانون اساسی*. تهران
- سحابی، عزت‌الله (۱۳۷۷): در شورای انقلاب چه گذشت. گفتگو با مهندس سحابی، *ایران فردا*، ش. ۵۱، صص. ۱۷-۱۱.
- (۱۳۷۸): ادامه مصاحبه فوق، همان، ش. ۵۲
- سفیری، مسعود (۱۳۷۸): *گفت و گو با هاشمی رفسنجانی*. حقیقتها و مصلحتها، نشر نی، تهران.
- سلطانی، یحیی (۱۳۶۱): انتخابات از نظر اسلام و قانون اساسی، *یاسدار اسلام*، ش. ۱۰، ص. ۲۰، ۵۸ و...
- سنجایی، کریم (۱۳۶۸): *امیدها و ناامیدیهها*، خاطرات سیاسی. انتشارات جبهه ملی ایران، لندن.
- سیف‌زاده، محمد (۱۳۸۲): *قانون اقدامات تأمینی، یاس نو*، ۸۲/۵/۱۳.
- شاهنده، علی (۱۳۷۹): *زمینه‌سازی کشتار بی مسئولیت و بی کیفر مخالفان و دگراندیشان، حقوق بشر*، ش. ۴۶ صص. ۴۱-۳۹.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۶۱): *فقه سیاسی اسلام*، ۲ جلد، تهران.
- شفیعی دارابی، حسن (۱۳۷۹): «خودی» و «غیر خودی» در سیره امام علی علیه‌السلام، *فصلنامه معرفت*، ش. ۳۹، ت. همانجا.
- شهابی، محمود (۱۳۳۵): *تقریرات اصول*، چاپ دانشگاه، تهران.
- شهمیرزادی، حمیدرضا (۱۳۷۶): آیا بهره بانکی همان ربا است؟، نقد و نظر، ش. ۱۲، ت. حوزه.
- شیرازی، اصغر (۱۳۷۸): *مسئله شوراهای محلی در ایران*، *ایران‌نامه*، ش. ۴، صص. ۷۹۶-۷۶۵.
- (۱۳۷۶): *گسترش مجمع تشخیص مصلحت نظام، گامی دیگر در تضعیف نهادهای انتخابی جمهوری اسلامی*، چشم‌انداز، ش. ۱۸، صص. ۲۳-۱۰.
- (۱۳۸۲): *موانع اصلاحات در بینش دینی و سیاسی سید محمد خاتمی*، چشم‌انداز، ش. ۲۲، صص. ۳۰-۷.
- (۱۳۸۳) الف: *مدرنیته، شبهه و دموکراسی*، اختران، تهران.
- (۱۳۸۷) الف: *مدرنیته، شبهه و دموکراسی*، بر مبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران، اختران، تهران.
- صالح پور، جهانگیر (۱۳۷۴): *فرآیند عرفی شدن فقه شیعی، کیان*، ش. ۲۴، صص. ۲۳-۱۷.
- صدر حاج سیدجوادی، احمد و میناجی، ناصر (۱۳۷۷): *پیشنویس قانون اساسی چگونه تهیه شد؟ مصاحبه با پروین بختیارنژاد*، *ایران فردا*، ش. ۵۱، صص. ۲۸-۲۵.
- صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۲): *منابع قانونگذاری در حکومت اسلامی*، بوستان کتاب قم. قم.

ضمیران، محمد / عبادی، شیرین (۱۳۷۵): *سنت و تجدد در حقوق ایران*، گنج دانش، تهران.  
طالقانی، سید محمود (۱۳۵۸): *شهادت و شورا، خطبه های نماز جمعه آیت‌الله طالقانی*. بنیاد فرهنگی آیت‌الله طالقانی، تهران.

طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۳۸): *زن در اسلام*، مکتب تشیع، ش. ۱.

- (۱۳۴۸): *اسلام و احتیاجات واقعی هر عصر*، تهران.

- (۱۳۷۱): *اسلام و دموکراسی*، رسالت، ۷۱/۸/۲۴.

- (۴): *روابط اجتماعی در اسلام*، آزادی، قم.

ظریفی‌نیا، حمیدرضا (۱۳۷۸): *کالبد شکافی جناحهای سیاسی ایران، ۱۳۷۸-۱۳۵۷*، انتشارات آزادی اندیشه، تهران.

عبادی، حمید (۱۳۷۶): *مصلحت در فقه*، نقد و نظر، ش. ۱۲، ت. حوزه.

عبدی، عباس: *جامعه‌شناسی حقوق ایرانی*. سلسله مقاله، سلام، ۶/۱۸ تا ۷/۲۳/۷۰.

عدالت‌نژاد، سعید (۱۳۸۲): *اندر باب اجتهاد درباره کارآمدی فقه اسلامی در دنیای امروز*، جستارهایی از عبدالکریم سروش، حسینعلی منتظری، سعید عدالت‌نژاد، جعفر سبحانی، احمد عابدینی و محمد مجتهد شبستری، طرح نو، تهران.

علی‌دوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱): *فقه و عقل*، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۷-۱۳۶۸): *فقه سیاسی*، ۳ جلد، انتشارات امیرکبیر، تهران.

قدردان فراملکی محمدحسن (۱۳۷۷): *کندوکاوی در مبانی نظری سکولاریزم*، فصلنامه معرفت، ش. ۲۷، ت. بلاغ.

فرزین، محمدرضا (۱۳۸۲): *تأملی در جایگاه و نقش بنیاد مستضعفان و جانبازان در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی*، گفتگو، ش. ۳۹، صص. ۸۴-۷۵.

فیض، علیرضا (۱۳۶۳): *مبانی فقه و اصول*، انتشارات دانشگاه، تهران.

قمصری، علیرضا (۱۳۸۱): *بررسی آماری طرحها و لوایح بین مجلس و شورای نگهبان*، ایران، ۱۹/۶/۸۱.

فیروزی، عباس (۱۳۸۱): *رسالت دین، پیام حوزه*، ش. ۳۴/۳۵، ت. همان.

غروی‌ان، محسن: *نقدی بر اومانیسم، سیانتیسم و سکولاریسم*، رسالت، ۱۲/۹/۱۳۷۴.

غلامی، فتاح (۱۳۸۲): *کالبد شکافی یک سازمان*، ت. بازتاب، ۸۲/۷/۶.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۰): *گذری بر انقلاب ایران*، تهران.

- (۱۳۶۹): *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، ج. ۱۲، تهران.

کاپیتون، موریس (۱۳۸۰): *وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران*، حقوق بشر، ش. ۴۸، صص. ۲۷-۱۳.

- (۱۳۸۱): *وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران*، حقوق بشر، ش. ۵۲، صص. ۲۷-۸.

کار، مهرانگیز (۱۳۷۶): *حقوق سیاسی زنان ایران*، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران.

- (۱۳۷۸): *رفع تبعیض از زنان*، مقایسه کنوانسیون رفع تبعیض از زنان با قوانین داخلی، نشر قطره، تهران.

- (۱۳۸۱): *خشونت علیه زنان*، روشنگران و مطالعات زنان، ج. ۳، تهران.

کدیور، محسن (۱۳۷۱): *مبانی اصلاح ساختار آموزشی حوزه‌های علمیه*، حوزه، ش. ۴۰، صص. ۱۵-۵.

- (۱۳۷۸): *حکومت ولایت*، ج. ۲، نشر نی، تهران.

- (۱۳۷۸): *الف: بهای آزادی*. دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، ج. ۲، نشر نی، تهران.

- (۱۳۷۹): *دغدغه‌های حکومت دینی*، نشر نی، تهران.

- (۱۳۸۰): *از اسلام تاریخی به اسلام معنوی*، ت. کدیور.

- (۱۳۸۲): *نواندیشی دینی و حقوق زنان*، ت. ایسنه، ۸۲/۶/۱.



- (۱۳۸۲) الف: شرع شورای نگهبان در برابر قانون مجلس، نحوه اجرای اصول ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی، آفتاب، ش. ۲۹، صص. ۱۶-۲۵.
- (۱۳۸۳): فقهت و سیاست. در: آفتاب، ش ۳۵، ص ۴-۵.
- کریمی‌نیا، محمد مهدی (۱۳۷۹): حاکمیت دولت و آزادی عقیده و بیان، فصلنامه معرفت، ش ۳، ۳۹، ت. همان.
- (۱۳۸۰): ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد، فصلنامه معرفت، ش. ۴۷، ت. همان.
- کلانتری، علی‌اکبر (۱۳۷۵): فقه و مصلحت نظام، فقه، ش. ۱۱، ت. حوزه.
- لاهیجی، عبدالکریم (تهیه و تنظیم) (۱۳۷۵): وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، حقوق بشر، ش. ۳۸، صص. ۹-۱۵.
- (۱۳۷۷): قانون اساسی جمهوری اسلامی چگونه تدوین شد، کیهان (لندن) ۱۳۷۷/۴/۱۸.
- مالونی، سوزان (۱۳۷۹): بنیادها و خصوصی سازی در ایران، گفتگو، ش. ۲۸، صص. ۸۳-۱۱۲.
- مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی (۱۳۶۰): آشنائی با مجلس شورای اسلامی، به ضمیمه کارنامه سال اول. تهران.
- (۱۳۶۱): نگاهی به مجلس شورای اسلامی، ۷ خرداد ۱۳۵۹ اسفند ۱۳۶۰، تهران.
- (۱۳۶۱) الف: نگاهی به مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۱، تهران.
- (۱۳۶۳): آشنائی با مجلس شورای اسلامی، کارنامه سال ۱۳۶۲. تهران
- (۱۳۶۴): معرفی نمایندگان دومین دوره مجلس شورای اسلامی، تهران.
- (۱۳۶۴) الف: کارنامه مجلس شورای اسلامی، سال اول، دوره دوم، تهران.
- (۱۳۶۵): فهرست موضوعی دستور جلسات مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره اول. تهران
- (۱۳۶۶): مجموعه قوانین اولین دوره مجلس شورای اسلامی، ج. ۲، تهران.
- (۱۳۶۸): معرفی نمایندگان مجلس شورای اسلامی، دوره سوم، تهران.
- (۱۳۶۹): فهرست موضوعی دستور جلسات مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره دوم، تهران.
- (۱۳۶۹) الف: مجموعه قوانین دومین دوره مجلس شورای اسلامی، تهران.
- (۱۳۷۲): معرفی نمایندگان مجلس شورای اسلامی، دوره چهارم، تهران
- محقق حلی (۱۳۶۲ - ۱۳۶۴): تریب/الاسلام. ترجمه ابوالقاسم ابن احمد یزدی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، ۴ جلد.
- محمدی ریشه‌ری (۱۳۶۹): خاطرات سیاسی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران.
- محمصانی، صبحی (۱۳۴۶): فلسفه قانونگذاری در اسلام، تهران.
- مدرسی طباطبائی، حسین (۱۳۶۲): زمین در فقه اسلامی، ۲ ج، تهران.
- مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۹-۱۳۶۵): حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ۶ ج، نشر سروش، تهران.
- مرتجی، حجت (۱۳۷۸): جناح‌های سیاسی در ایران امروز، انتشارات نقش و نگار، تهران.
- مردانی، نادر (۱۳۸۲): همه اختیارات رئیس جمهور، ایران، ۸۲/۱/۳۰.
- مصباح یزدی: فلسفه سیاسی اسلام (سخنرانیها)، رسالت، ۱۳۷۶/۱۱/۲۹، ۱۱ و ۱۳۷۷/۱/۲۰.
- پلورالیزم دینی از دیدگاه آیت‌الله استاد مصباح یزدی، رسالت، ۱۳۷۸/۸/۸.
- مصاحبه با مصباح یزدی، رسالت، ۸ و ۱۳۷۹/۹/۱۰.
- مصاحبه با مصباح یزدی، ایران، ۴، ۵ و ۱۳۸۰/۱۰/۸.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۳): مسئله حجاب. تهران.
- (۱۳۵۹): نظام حقوق زن در اسلام، تهران.
- (۱۳۶۱): بررسی فقهی مسئله بیمه. تهران.
- (۱۳۶۲): اسلام و مقتضیات زمان. تهران.

- (۱۳۶۴): پیرامون جمهوری اسلامی: تهران.
- (۴): آشنائی با علوم اسلامی. اصول فقه. قم.
- معلمی، حسن (۱۳۷۸): پلورالیسم دینی در بوتۀ نقد، فصلنامه معرفت، ش. ۳۱، ت. همان.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴): دستاوردهای سه سالۀ شورایی عالی حوزه علمیه. مصاحبه با پیام حوزه، ش. ۶، ت. حوزه.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۸): تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاهها، نقد و نظر، ش. ۱۹، ت. حوزه.
- منصور، جهانگیر (۱۳۸۰): نظریات تفسیری و مشورتی شورای نگهبان درباره قانون اساسی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- (۱۳۸۳): قوانین ومقررات آئین دادرسی کیفری، دیدار، تهران.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۷۱-۱۳۶۷): مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۴ ج، تهران.
- (۱۳۶۷): احتکار و قیمت‌گذاری، تهران
- (۱۳۸۰): خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری، ۲ ج، تکثیر شده از تارنمای منتظری. بی جا، بی تا.
- مؤمن، محمد: مصاحبه با رسالت ۷۳/۱/۲۸.
- موسوی، سیدعلی (۱۳۶۰): عروج آزادی در ولایت فقیه. تهران.
- موسوی، میرحسین: امام و مدیریت، کیهان، ۶۹/۵/۱۳.
- مهدوی کنی: ترویج تساهل و تسامح در حوزه دین سر انجمنی جز تقویت جبهۀ کفر ندارد، رسالت، ۷۸/۲/۱۹.
- مهریزی، مهدی (۱۳۷۶): فقه حکومتی، نقد و نظر، ش. ۱۲، ت. حوزه.
- مهرپور، حسین (۱۳۷۱): مجموعه نظریات شورای نگهبان، ۳ ج، کیهان، تهران.
- (۱۳۷۱) الف: مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه قانونی آن، سلام، ۹/۱۱ تا ۸/۱۰/۸۱.
- (۱۳۷۴): دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی، انتشارات اطلاعات، تهران.
- میراحمدی‌زاده، مصطفی (۱۳۸۰): رابطه فقه و حقوق، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- میراحمدی، منصور (۱۳۷۷): مفهوم آزادی در فقه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، ش. ۱، ت. حوزه.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۳۴): تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله یا حکومت از نظر اسلام، با مقدمه و پانویس و توضیحات سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- نهضت آزادی ایران (۱۳۶۲): برخورد با نهضت و پاسخهای ما، تهران
- (۱۳۶۲) الف: صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، ج. ۱۱، نهضت آزادی ایران، تهران.
- (۱۳۶۷): تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، تهران.
- نوری، عبدالله (۱۳۷۸): شوکران اصلاح، دفاعیات عبدالله نوری به پیوست رأی دادگاه ویژه روحانیت. ج. ۴، طرح نو، تهران.
- نوشیروانی، نکیسا: بیست سال تلاش برای نظارت بر صندوقهای قرض‌الحسنه، ایران، ۹ و ۸۱/۱۲/۱۰.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۱: نگرشی به نقش مطبوعات وابسته در روند انقلاب اسلامی ایران، ۲ ج، چاپ دوم، تهران.
- (۱۳۶۴): کارنامه جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۶۳. تهران.
- هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۰): در آمدی بر برنامه‌ریزی آموزشی حوزه علمیه، کیهان اندیشه، ش. ۴۰، ص. ۳-۵.
- (۱۳۷۹): مجمع تشخیص مصلحت از آغاز تا کنون، مصاحبه با مجله چشم‌انداز، ش. ۷، صص. ۴۹-۶۰.
- هاشمی محمد (۱۳۷۴): طرح دادگاه عالی صیانت از قانون اساسی، سلام، ۱۰، ۱۳ و ۷۴/۱۰/۱۹.

- هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر (۱۳۷۸): *عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی*، به اهتمام یاسر هاشمی، دفتر نشر معارف اسلامی. تهران
- نگ. سفیری، مسعود، ۱۳۷۸.
- هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۷۸): امام و حوزه در گفتار، مصاحبه با پیام حوزه، ش ۲۵، ت. حوزه.
- هدایت‌نیا، فرج‌الله - کاویانی، محمدهادی (۱۳۸۰): *بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان*، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۶۶): *بررسی و تحلیل گزارش کمیسیون تاور، نشر نهضت آزادی.*
- (۱۳۷۷): پشت صحنه انقلاب در پاریس، مصاحبه وحید میرزاده با او، *ایران فردا*، ش. ۵۱، صص. ۲۴-۱۸.
- یزدی، محمد (۱۳۶۶): شرح و تفسیر قانون اساسی، سلسله مقالات در رسالت.
- Abrahamian, Ervand (1993): *Khomeinism. Essays on the Islamic Republic*. London.
- Akhavi, Shahrough (1987): Elite Factionalism in the Islamic Republic of Iran. In: *The Middle East Journal*, vol. 41, N°. 2, pp 181-201.
- Amir Arjomand, Said (1988): *The Turban for the Crown. The Islamic Revolution in Iran*. New York - Oxford.
- Ashraf, Ahmad, Banuazizi, Ali 1985: *The State, Classes and Modes of Mobilization in the*
- Bakhas, Shaul (1986): *The Reign of Ayatollahs. Iran and the Islamic Revolution*. Urwin Paperbacks, London, Boston, Sydney.
- Chehabi, H. E.(1991): Religion and Politics in Iran : How Theocratic is the Islamic Republic? In: *Jornal of the American Academy of Art and Science*, vol. 120, N°. 3, pp. 69-91.
- (1993): Klerus und Staat in der Islamischen Republik Iran. In: *Aussenpolitik und Zeitgeschichte*, Beilage zur Wochenzeitung das Parlament, B 33/39, 13/8/1993, S. 17-32.
- Coulson, N. J. (1964): *A History of Islamic Law*. Edinbourgh.
- Iran Research Group (1989): *Iran Yearbook*. Bonn.
- Iranian Revolution. In: *State, Culture and Society*, vol. 1, N°. 3, p. 3-39.
- Liga zur Verteidigung der Menschenrechte im Iran (1988): *Dokumentation über Menschenrechtsverletzungen in der Islamischen Republik Iran*. Berlin.
- (1991): *Internationale Berichte über Menschenrechtsverletzungen im Iran*. Berlin.
- Löschner, J. (1971): *Die dogmatischen Grundlagen des schiitischen Rechts*. Berlin.
- Maloney, Suzanne (2000): *Political Patronage, and Social Justice: Parastatal Foundations and Post-Revolutionary Iran*. A Thesis Presented to the Faculty of The Fletcher School of Law and Diplomacy.
- Menashri, David (1990): *Iran a Decade of War and Revolution*. Tel Aviv.
- Paydar, Parvin (1995): *Women and the political process in twentieth-century Iran*. Cambridge.
- Sanasarian, Eliz (2000): *Religious Minorities in Iran*. Cambridge University Press.
- Sarabi
- Schirazi, Asghar (1995): *Gegenkultur als Ausdruck der Zivilgesellschaft in der Islamischen Republik Iran*. In: F. Ibrahim, H. Wedel, Probleme der Zivilgesellschaft im Vorderen Orient. S. 135-164. Berlin.

- (1998): *The Problem of the Land Reform in the Islamic Republic of Iran. Complications and Consequences of an Islamic Reform Policy*. Berlin.
- (1988): *Texte zur Agrargesetzgebung in der Islamischen Republik Iran*. Übersetzt, kommentiert und annotiert. Das arabische Buch, Berlin
- (1993): *Islamic Development Policy. The Agrarian Question in Iran*. Boulder and London.
- (1997): *The Constitution of Iran. Politics and the State in the Islamic Republic*. London and New York.
- (2003): *Modernität und gestörte Wahrnehmung*. Eine Fallstudie über die Tudeh-Partei Iran. Orient-Institut, Hamburg.
- Tajbakhsh, Kian (2000): *Political Decentralization and the Creation of Local Government in Iran: Consolidation or Transformation of the Theocratic State?* In: *Social Research*, Vol 67, N<sup>o</sup>. 2, pp. 377-404.
- Watt, Montgomery (1980): *Der Islam*.
- Welhausen, Julius (1961): *Reste des arabischen Heidentums*, 3. Auflage, Berlin.

(aftabmagazine.com)	ت. مجله آفتاب
(balagh.or)	ت. بلاغ
(baztab.com)	ت. بازتاب
(emrooz.ws)	ت. امروز
(hawzah.net)	ت. حوزه
(iran-bonyad.org)	ت. بنیاد مستضعفان
(iran-emrooz.de)	ت. ایران امروز
(iranph.com)	ت. خانه احزاب
(isna.ir)	ت. ایسنا، خبرگزاری دانشجویی
(mellat.majlis.ir)	ت. مجلس
(moi.gov.ir)	ت. وزارت کشور
(rooznamehrasmi.ir)	ت. روزنامه رسمی
(rouydad.info)	ت. رویداد، تارنمای حزب مشارکت
(shorayenegahban.or)	ت. شورای نگهبان
(Kadivar.com)	ت. حجت‌الاسلام محسن کدیور
(Leader.ir)	ت. رهبر
(Montazeri.ws)	ت. آیت‌الله منتظری
(Saanei.org)	ت. آیت‌الله یوسف صانعی
(nezam.org)	تشریح مجلس خبرگان رهبری، اندیشه و فقه سیاسی اسلام
	برای ت. پاسدار اسلام، نگ. ت. بلاغ
	نقد و نظر، فصلنامه معرف، پیام حوزه و بسیاری دیگر از مجله‌های مذهبی را می‌توان در تارنمای حوزه مشاهده کرد:
(hawzah.net)	

## از همین نویسنده:

- شیوه‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری از نقطه نظر مارکس و انگلس، شماره اول مجله سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی، همراه با ترجمه برخی از اسناد و متون پایه. برلین، ۱۹۷۵.  
- مدرنیته، شبیه و دموکراسی، بر مبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران، اختران، تهران، ۱۳۸۷.

*-The Problem of the Land Reform in the Islamic Republic of Iran*,  
Freie Universität Berlin, Forschungsgebietsschwerpunkt: Ethnizität und Gesellschaft, Occasional Paper Nr. 10, Berlin 1987, 71 S.

*-Islamic Development Policy. The Agrarian Question in Iran*. Boulder, Colorado 1993, 343 S.

*-Genesis der sozio-ökonomischen Unterentwicklung des Iran*. Berlin 1977, 556 S.

*-Texte zur Agrargesetzgebung in der Islamischen Republik Iran Übersetzt, kommentiert und annotiert*. Freie Universität Berlin, Forschungsgebietsschwerpunkt: Ethnizität und Gesellschaft, Berlin 1988, 381 S.

*-Widersprüche in der Verfassung der Islamischen Republik vor dem Hintergrund der politischen Auseinandersetzung im nachrevolutionären Iran*. Freie Universität Berlin, Forschungsschwerpunkt: Ethnizität und Gesellschaft, Occasional Paper Nr. 32, Berlin 1992, 102 S.

*-Modernität und gestörte Wahrnehmung. Ein Fallstudie über die Tudeh-Partei des Iran und ihr Verhältnis zur Demokratie*. Deutsches Orient-Institut Hamburg, 2003.

## کتاب چشم انداز

منتشر کرده است:

- قوی تر از شب (پنج نمایشنامه)، محسن یلفانی، ۱۳۶۹.  
سفر تاجیکستان، نسیم خاکسار، ۱۳۷۲.  
انتظار سحر (نمایشنامه)، محسن یلفانی، ۱۳۷۴، (با انتشارات افسانه).  
نامه‌هایی از تهران، بهروز امدادی اصل، ۱۳۷۵.  
بادنماها و شلاقها (رمان)، نسیم خاکسار، ۱۳۷۵.  
مهمان چندروزه (نمایشنامه)، محسن یلفانی، ۱۳۷۸.  
هشتاد و دو نامه به حسن شهیدنورائی، صادق هدایت، (مقدمات و توضیحات: ناصر پاکدامن)، بهار ۱۳۷۹ (چاپ دوم با تصحیحات و اضافات، زمستان ۱۳۷۹).  
وغوغ ساهاب، صادق هدایت و مسعود فرزاد [یأجوج و مأجوج]، با طرحهای اردشیر محمص و به پیوست نوشته‌هایی از صادق هدایت، مسعود فرزاد، حبیب یغمائی، علی مقدم و ناصر پاکدامن، ۱۳۸۱.  
فراز مسند خورشید (رمان)، نسیم خاکسار، ۱۳۸۵.

**Nezâm-e Hokumati-ye Jomhuri-ye Eslâmi-ye Irân:  
Din, Qânoun va Motlaqiyyat-e Qodrat.**

**Asghar Schirazi**

**Deuxième édition (revue et corrigée)**

**Cesmandaz 2014**